سنه اقول هذا في تملكي ولله ملك
السموات والارض حرره ابن الياس

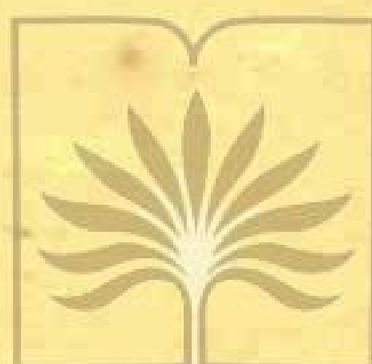




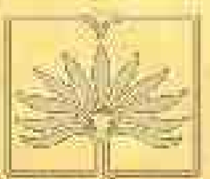


# در فهرست کتاب









هو الله تعالی شأنه العزیز

در این عهد میمون و عصر همایون که اشرف
اعصار و قرون است و پیوسته بمیامن و سعادات مقرون
الحمد لله تعالی جمیع فنون و علوم رو بترقی و جمله آداب و
رسوم در نهج تکمیل است ارباب فطانت و ذکا و اصحاب دانش و دها
و خردمندان استعداد فطری از یمن توجه و تربیت و تشویق دولت
روز افزون نفوس خویش را در اقتناء انواع و اجناس علوم و اجتناء ثمار
گوناگون فنون و ارتقاء بمعارج فضل و طی مدارج کمال بی اخلال مخل و
ممانعت مانع باعلی درجه رسانده اند چنانکه جناب فیلسوف دهر جالینوس
عصر دانشمند خبیر عالم نحریر ادیب اریب فاضل لبیب آقا میرزا علی دکتر که
در سلک اطبای حضور همایون منسلک و در حضرت مستطاب اسعد امجد والا شاهزاده
افخم اکرم نایب السلطنه امیر کبیر مد ظله العالی سمت حکیمباشی گری دارد و در علم طب
ایرانی و فرنگی میتوان گفتش فرید روزگار خود است و در لسان فرانسه زبده امثال و اقران
این کتاب شریف کثیر الفائده که از کتب مشکله طبیه و نسخ معضله علمیه است از لسان
فرانسه با نهایت صحت و کمال فصاحت مطابقاً للاصل و خالیاً عن اللغو و الحشو
بفارسی ترجمه نموده و شمه از مراتب فضل و دانش خود را در ترجمه
و تحریر این کتاب ظاهر ساخته که جای هزاران
تعریف و تحسین است

Dr. Tholozan



هو المستعان

بحسن همت و ترتیب اعلیحضرت سلطان السلاطین و خاقان الخواقین ظل الله فی الارضین [illegible]

[illegible]

[illegible] السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان [illegible]

الخاقان [illegible] ناصر الدین شاه قاجار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نایب السلطنه امیر کبیر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

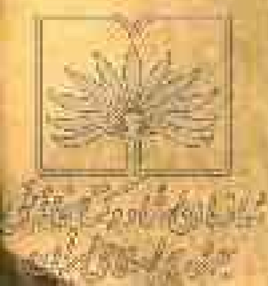
[illegible]

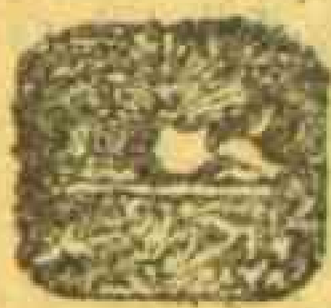
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سنة ۱۲۹۷ [illegible]





بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی علّمنا معرفة حقیقة النفوس والاجسام وفهّمنا کیفیة حفظ الصحة و
ازالة الاسقام والشکول من ابدع بکمال قدرته مجرّدات الجواهر وصنع بمشیّته الموالید و
العناصر ثم الفی بین الاسطقسات المتضادة الازدواج فانشاء منها ترکیبا معتدلا فاعدل
المزاج فبلغه من حضیض الثری الی اوج الثریا لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم
جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا
المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشاناه خلقا اخر فتبارک الله احسن الخالقین ثم
الصلوة والسلام علی الانبساط الاول من منبض اللاهوت ونبضان الاعدل عن شریان
الجبروت قلب عالم الامکان والمقصود من خلقة الانسان محمد صلی الله علیه وآله التقی
الفعال فی ابدان الاکوان والصور المقومة للارواح والارکان سیّما ابن عمه وکاشف غمه
علی الذی فتح اعصاب الکفرة وقطع عروق الفجرة صلوات الله وسلامه علیه وعلی اولاده الکرام علیهم التحیة
**وبعد** چنین گوید چاکر خاکسار فانی ترتیب یافته دولت ابد مدت جاودانی
**علی بن زین العابدین الهمدانی** که مرا پدر که رحمت بر روانش
باد هم از اول هنگام صبی سالک صراط تحصیل وقائد طریق تهذیب وتکمیل وهادی
منهج تفهیم مسائل دین وتعلیم کتاب مبین گشت پس بحضانت عم که وحید عصر وفرید
دهر بود گذارده لسان عربیت وفنون ادبیتم تعلیم فرمود تقدیر الهی موافق وتائید ربانی
مرافق آمده در ایام مراهقت از انها فراغت حاصل کرده بعلوم ریاضی ونجوم وازو باضن



# ناصرالدین شاه قاجار

او کلها چیده و غالب فنونش را چنانکه باید دیدم و بمفاد الحکمة ضالة المؤمن در طلب علوم الهیه و طبیعیه کوشیدم از اشاراتش بشارتها و از بشاراتش اشارتها از قبساتش اقتباس و از رشحاتش اقتناص نمودم از میان علوم طبیعیه طبع بطب که فن اصلی و اطب علوم و اوجب فنون است مایل شده بتوفیق الله تعالی در عنفوان شباب از هر باب بمقاصد کتب مدونه آن نائل گردیدم بمناهج کلیات و مناهج معالجات فائق و بخواص ادویه مفرده و مرکبه فائز شده مدتی مشغول بعمل و مزاولت علاج گشتم تا آنکه در دولت جاوید آیت شاهنشاه جمجاه کیوان بارگاه انجم سپاه بهرام صولت مریخ هیبت جامع القسط و الانصاف قامع الجور و الاعتساف شمس الضحی من این للشمس ید کالسحاب الماطر بدر الدجی و انی للقمر کف کالبحر الزاخر

قد کاد یحکیه صوب الغیث منسکباً — لو کان طلق المحیا یمطر الذهبا

والدهر لو لم یخن والشمس لو نطقت — واللیث لو لم یصد والبحر لو عذبا

المشید لارکان شرایع الاسلام بعد التداعی للانهدام المجدد لآثار العلوم بتمام الاقسام بعد ما محاه طغیان الظلام ملاذ قاطبة الخواقین مالک رقاب سلاطین السلاطین السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان صاحب القران القویم ناصر الدین المستقیم لازالت رشحات فیضه فائضة کفاء لامور عباد الله و اولیائه و لا تزال هیبة سطوته نافذة دفاعاً لاعداء الله و خصمائه هو البحر من ای النواحی اتیته فلجته المعروف والجود ساحله ∴ تعود بسط الکف حتی لو انه ∴ ثناها لقبض لم تطعه انامله ∴ فلو لم یکن فی کفه غیر نفسه ∴ لجاد بها فلیتق الله سائله ∴ دار الخلافه رشک یونان زمین و غیرت بلاد چین شد مجمع علوم و منبع فنون گردید با ابداع مدرسه مبارکه دار الفنون را فرمودند و در او علوم طبیعیه بحذافیرها و فنون ریاضیه و طبیه باسرها تعلیم و تعلم میشد این ضعیف هیچ مدان از همدان ان التی اول ارض مس جلدی ترابها خود را بدار الخلافه صانها الله تعالی عن



الامر رسانید و بحث مطلبندم بذا الفنون کشانید با جد و جهد اکید بتحصیل علم طب جد
نموده در اندک زمان فایق بر حل مسائل آن گردیدم معالجات طب عتیق و تشریح جدید با ابن
سینا معوض کردید پس بملازمت خدمت طبابت قرة باصره خلافت و شهریاری غرة
ناصیه دولت و تاجداری مصباح مشکوة خاقانیت و سراج منیر سلطنت ولی احسان و نعمت
نایب السلطنة العظمی الامیر الکبیر **کامران میرزا** الذی فاق ملوک الآفاق بعلو الهمة
و کمال العز و الفخر و رضانة الادب و العلم و رزانة العقل و الحسب الذی ملأ الاسماع بجمیل
اوصافه و افاض وعیبة الاطماع بجزیل الطافه شعر

فهو امرؤ مثلت طبیعته من — طینة الفضل حین ینتسب
فالعلم والجود والشجاعة و — الحلم منه مکتسب

مأمور فرمودند و همین نحو هیچ وقت رشته تحصیل را منقطع نکرده در آن اوقات غالب هم
خود را مصروف بتکمیل زبان فرانسه نمودم بمضمون ایروا فی هذا بر فحاسوا خلال الدیار و حدیث
شریف خذوا العلم من افواه الرجال واطلبوا العلم ولو بالصین امر قضا جریان بمسافرت فرنگستان
صادر شد و بعد انجام مدتی بتکمیل طب و تحصیل علوم مختلفه و اعمال تشریحیه و جراحیه پرداختم
و از دولت فرانسه بمنصب دکتری نائل گشتم پس از مراجعت و زیارت خاکپای مبارک مورد
تفقدات و مراحم ملوکانه مخصوص گشته و بمعلمی طب فرنگی مدرسه مبارکه سرافرازم فرمودند و این همه را
نه از بخت یار کرده خود دانسته بلکه از آن رو که مورد توجهات ملوکانه و منظور نظر مهر اثر خدیوانه
گردیده بودم اگر ابر نوبهاری کراضعاف اما بلبلیات را بر از جواهر شاداب کرده بر سرم نمی بارید یا اگر
آفتاب دولتش که هیچ صاحب سعادتی را ولو بجنب الصخرة الصما در ظلمت خفا نگذارد
بر تن ضعیفم نمی تابید و اگر زلال معدلتش که کام لب تشنگان را سیراب کرده شبنمی نمی چشانید
هالک و فانی و نسیا منسیا بودم شعر

و عادة السیف ان یزهو بجوهره — ولیس یعمل الا فی یدی بطل



شعر

که خود همه عیبها بدین بنده در است — هر عیب که سلطان بپسندد هنر است

اللهم متع المسلمین بطول سلطنته و دوام دولته بمحمد و عترته

بر خاطر اهل علم و جمیع معلمین و متعلمین خاصه این بنده لازم و متحتم است که بر حسن کفایت و پاکی طینت شخص اولی که از روی استحقاق رئیس دانشوران و پیشوای سخن سنجان است که در حقیقت علوم قدیمه و جدیده هر دو را احیا فرموده اند ممنون و متشکر باشیم یعنی و متقن قوانین و رسوم علمیه و مبین اسرار مکتوم علمیه مستجمع جمیع کمالات از معقول و منقول النواب المستطاب الاشرف الامجد الوالا وزیر العلوم اعتضاد السلطنة العلیه علیقلی میرزا دام مجده و اقباله بمحمد و آله که در حقیقت مدرسه مبارکه را مخزن الجواهر علوم نموده و در کمال ترتیب مستعدین آنچه در وهم و گمان ناید تسهیل فرموده اند

و نیز باید تشکر کرد بر وجود دکتر یگانه و حکیم صادق فرزانه مبنای اسباب علل جامع علم و عمل صاحب اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده استاد جلیل مقرب الخاقان موسیو طولوزان حکیم باشی حضور همایون که خدمات بزرگ از علم و عمل خود بر این دولت نموده و چند کتاب ترجمه کرده و در فرنگستان نیز صاحب مناصب و شئونات و تصنیفات علمیه اند

و نیز بر مساعی جمیله و اهتمامات وافیه مقرب الخاقان جعفرقلی خان سرتیپ اول و رئیس مدرسه مبارکه که کمال جهد خود را در ترقی این بنیان و اهل آن حتی الامکان مبذول نموده اند و هم بر مواظبت تامه مقرب الخاقان محمد حسین خان سرتیپ و ناظم مدرسه که الحق زحمات فوق العاده را متحمل شده اند

و بر همه راست و دقتی که معلمین مدرسه در تحقیقات علوم دقیقه میکنند که هر یک علی قدر مراتبهم حق مخصوصی بر تربیت و انشائیت و بعضی از آنها مخصوصا بر این بنده



# در امراض عصبانی یا نوروز

حق تعلیم دارند

مرحوم میرزا رضای دکتر معلم سابق مدرسهٔ مبارکه کتاب علم امراض گریزُل را که از کتب مفصلهٔ مشهوره و مشتمل بر ده جلد است چند جلد آنرا برای متعلمین ترجمه کرده بودند مقرر شد که این بنده بقیهٔ آن را ترجمه نمایم جلد نهم را که مخصوص بر امراض عصبانیه و از همه مبسوطتر و مفیدتر است ترجمه نموده چون در وقت ترجمه کردن محتوی بر مطالب مهمهٔ جدیده و زیاده محتاج الیه یافتم آنرا بحلیهٔ طبع رسانیدم که خدمتی بر اهل علم کرده و جمیع اطبا از آن بهره مند گردند مامول از مخادیم که متحلی بحلی فضل و هنراند اینکه اگر بقصور و زلتی در عبارات آن واقف شوند بذیل عفو خود اغماض فرمایند چرا که مجبور بودم که در این ترجمه از کلمه بکلمه تجاوز ننمایم و این مسلم است و آنان که ترجمه کرده اند اگر بچشم رضا نظر کنند میدانند که ترجمه از زبانی بزبان دیگر و تحقیقات علمیه را چنان که باید نمودن و ترجمه الفاظ و اصطلاحات فرنگی و اسامی ادویه و عقاقیر را از زبان فارسی و عربی پیدا کردن و جمیع اوزان را تحویل بکنم و بنحو مثقال و من نمودن با این تشویش بال و پریشانی احوال و بدون اعانت احدی چه قدر اشکال دارد و امیدوارم که بر اقبال همایونی اگر بمانم تمام دورهٔ طب و جراحی و کحالی و سایر شعوب طب که در این مملکت متداول نگشته به تفصیلی که در آخر کتاب مذکور میشود ترجمه نموده بهمین قسم بطبع رسانم و بالله التوفیق و علیه التکلان رب اشرح لی صدری و یسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی

و آنرا مرتب نمودم بر مقدمه و پنج مقاله و خاتمه

## مقدمه در تعریف و صفات مخصوصه و تقسیم امراض عصبانیه یعنی نوروز

کولن این اسم را وضع نموده و استعمال میکند بر امراضی که بدون تب عارض شده متصف میشوند باضطرابهای مختلفه که عارض بر بنیان اعصاب و بخصوص بر قوای مدرکه و محرکه و حساسه میشوند بدون انکشاف عضوی مشهودی که سبب آنها شده باشد

معلوم شود از امراضی که در این کتاب بیان میشود چنانکه مصنف اشاره بآنها نموده و بعد از این هم مکرر مذکور خواهد شد امراضی اند عارض بر عصب که با وجود آنها هیچ [illegible] و تغییری در عضو عصب نشود لا اقل بعد از مردن از بدن [illegible] عصب [illegible] تشریح کنند هیچ گونه تفاوتی در حجم و لون و شکل و لینت و در سایر حالات عصب یافت نشده باشد پس مرض خود مستقل و اصلی بوده عارض از مرض عضو دیگر نباشد اما تغییرات عصبانیه که به تبعیت [illegible] عصب [illegible] [illegible] عارض [illegible] خارج و هر یک [illegible] و [illegible] آن امراض [illegible] مصنف [illegible] عضوی را [illegible] مشهود نمود برای [illegible] شهود [illegible] چنانکه [illegible] غالب امراض عصبانیه که بیان خواهد شد مشاهده میشود [illegible] بجلیه ترتیب نگارید مترجم

[illegible]

## در صفات مخصوص امراض عصبانی

قدما لفظ نوروز را بجز بر اختناق رحم و مالیخولیای مراقی بمرض دیگر اطلاق نمیکردند و تمام امراض عصبانی را از بابت اینکه بغالب امراض ممکن بود نسبت داد و اقسام مختلفه داشتند که هیچ یک شباهت بیکدیگر نداشتند مبوب نکرده بودند و در فصول مختلفه متفرقه مندرج نموده بودند چنانچه از مطالعه رسائل علم امراض سوواژ ولینه و وُرِل معلوم میشود که چگونه متفرق نوشته اند تا در زمان کولن که اول مصنفی است که امراض عصبانی را از سایر امراض جدا کرده و آنها را اقسام مرتبه نموده و صفات خاصه هر یک را بیان کرده و آنها را مخصوص باین اسم مینماید

## در صفات مخصوص امراض عصبانی

مذکور شد که امراض عصبانی بدون تب عارض میشوند و در این قسم از مرض کمال غرابت دارد که ملاحظه میشود با وجود این همه تغییرات و انقلابات شدیده که عارض بر قوای مدرکه و حساسه شده حرارت بدن بحالت طبیعی و نبض بسرعت صحی خود باقی است تغییری نکرده اما در امراض عصبانیه که حرکت عضلات را اکثر و اعمال تنفس را تغییر میدهند مثل صرع عموماً تغییری در دوران خون حادث میشود و این تغییر هم موقتی است و سبب آن اختلالی است که از بابت عدم استنشاق هوا و مستحیل نشدن خون وریدی بشریانی عارض گشته که آنرا اِهماتُز نامند

و باز این قسم از امراض از بابت رفتار دوری غیر منتظم و بواسطه دوام آنها که غالباً طولانی و از جهت کثرت نکس و هم از بابت صحت کاملی که مریض در فواصل نوبها مشاهده مینمایند کمال غرابت دارند در این طبقه از امراض است که ملاحظه میشود حالات و اعمال اعضاء ارادیه و اعضاء غیر ارادیه مطابقه و موافقت با یکدیگر ندارند بلکه اختلاف کلی میان آنها هست چنانکه در اولی اعمالشان تغییر کرده و اختلال بسیار شدیدی در آنها ظاهر شود که بنظر بسیار وحشی و خطرناک آید و حالآنکه در ثانی هیچ تغییری ظاهر نمیشود مثل اینکه

---

از بابت اینکه اعصاب را بعد از تشریح و تقسیم کرده اند که ... والاخیرة حرکتی و جزء نباتی و نفس حیوانی و نفس نباتی که منتجه بیشتر مطالب سابق بیان شده بود چنانکه در کتب طبیعیه که در دست داریم بهتر از اینها ذکر شده و در احادیث اهل عصمت سلام الله علیهم بنحو اتم اشاره بآن فرموده اند

قال معدن العلم و ینبوع الحکمة العالم الحقانی علم الاولین والآخرین یعسوب الدین قائد الغر المحجلین امیر المؤمنین فی حدیث کمیل ابن زیاد حین سئله عن النفس فاجابه ان قال علیه الصلوة والسلام انما هی اربعة النامیة النباتیة والحسیة الحیوانیة والناطقة القدسیة والملکوتیة الالهیة ولکل من هذه خمس قوی و خاصیتان فالنامیة النباتیة لها خمس قوی جاذبة و ماسکة و هاضمة و دافعة و مربیة ولها خاصیتان الزیادة والنقصان والحسیة الحیوانیة لها خمس قوی سمع و بصر و شم و ذوق و لمس ولها خاصیتان الشهوة والغضب و فی حدیث الاعرابی ایضاً ما قرب من هذا قال علیه السلام و وجه الفداء النامیة النباتیة اصلها الطبایع الاربع مبدء ایجادها عند مسقط النطفة مادتها من لطائف الاغذیة فعلها النمو والزیادة سبب افتراقها اختلاف المتولدات فاذا فارقت عادت الی ما منه بدئت عود ممازجة لا عود مجاورة و النفس الحیوانیة قوة فلکیة و حرارة غریزیة اصلها الافلاک و ابتداء ایجادها عند الولادة فعلها الحیوة والحرکة والظلم والغلبة واکتساب الشهوات الخ

## در بیان امراض عصبانی بطور کلی

دراوجاع شدیده که فریادها و صیحها میکشند و با وجود حرکات اختلاجیه قویه که بیم هلاک دارند و با وجود اختلال عقل بسیار شدیده مختلف حالت تنفس و دوران دم و هضم و تغذیه که حالت ثانی اند فرقی نکرده بهمان قسم که در حالت صحت بوده هستند مگر اینکه از صبات جمیع ترشحات بدن همان تغییر در حالت بول فقط ظاهر شده که بعد از چند نوبت مائی و عدیم اللون و کثیر گردد و املاحی که همیشه در آن موجود بودند بسیار کم شوند یکی از صفات بسیار عمدهٔ این امراض چنانکه قدما هم گفته اند سادج بودن آنها است یعنی هر قدر که صعب باشند که مریض را نزدیک بهلاکت کشند یا اگر عروض آنها بواسطه مرضی خارج از مرکز اعصاب باشد در خود اعصاب بهیچ وجه در تشریح تغییری حرفی نشود نه در لون و نه در حجم و نه در صلابت و لینت نمیگوئیم هیچ تغییری نیست تغییرات کثیری دیده میشود اما عرضی و فیمی از اتفاقات مرض اند چنانکه هرگاه اختلال هیأت بکمال شدت رسد ملاحظه میشود که با خون در اوردهٔ آنها واقف و باهیجانی که بواسطهٔ توقف خون حاصل شده عارض آنها میشود که هر دو عرض از اختلال در عمل تنفس اند و دخلی بمرض عصبانی حقیقی ندارند چنانکه بطور وضوح در صرع می بینیم و بعضی از مرضی که در دین یکی از این امراض در گذشته اند آنها را تشریح کرده ضررهای عضوی بین و عرض از قبیل نرم شدن دماغ واقسام غدهها در آن یافته اند و اینها ترکیبات تفاقیه هستند که کالیتا تفقد منه المرض را خطرناک کرده و مانع از معالجه میشوند مثلا از آن قبیل است آفت عضوی قلب واقع در که گاهی مصادف است با وجع عصبانی قلبی که آن را اختناق سینه نیز گویند و همچنین باید دانست که در بعض احوال مخصوصا امراض عضویه بصورت امراض عصبانیه ظاهر میشوند مثل اینکه دیده شده غدههائی که در دماغ حاصل میشوند سبب اوجاع عصبانیه و حرکات اختلاجیه شبیه بصرع وغیره میکردند این امراض اند که تغلط آنها را نوروز سمپتماتیک یعنی امراض عصبانی عرضی نامیده اند در اینجا بیان نمی کنیم مگر آفات

هوامش

استحاله خون وریدی بسیاه بخون شریانی [illegible]

[illegible]

## در تقسیم امراض عصبانی

عارض بر اجزاء صلبیه (انقطاع؟) و از این قبیل نسبت تغیرات دم مخصوصاً نقصان کلبول آن که
مثل سبب اول و عمده علت بعضی از امراض عصبانی است و بخصوص موجب وجاع
عصبانیه میشود که بعد از این در موضع خود بیان خواهیم نمود

از بیانات مذکوره معلوم میشود که بروسه چگونه بر خطا بوده است که امراض
عصبانی را مربوط و تابع ورم دماغ یا از امراض شرکیه که بواسطه ورم عارض میشوند
ملاحظه کرده بنحوه تشریح مرضی بر خلاف چنین اعتقادی است چنانکه اهل مذهب فیزیولوژیه
نیز آنرا بکلی ترک کرده اند موسیو رشن وجود امراض عصبانی را مخصوصاً موافق
صفاتی که کوکلن مذکور داشته معتقد است ولی میخواسته است نتایجی را که ممکن بود
از تشریح مرضی حاصل کرد بخیالات قیاسیه خود ثابت کند و فرض میکند که این امراض
تحریکات عصبانیه هستند که بواسطه اجتماع فوق العاده سیال عصب حاصل میشوند
و این اعتقادی است از جمیع جهات فرضی و بهیچ جه عنوان آنرا ثابت نمود و محتمل است
که خیال الطبیب را منحرف کند و خبط در علاج نماید خیال کرده بودیم که قبل از شروع
لازم است جمیع صفات و حالات امراض عصبانی را بطور کلی بیان کنیم ولی فایده بر آن
مترتب نبود چه در صورتی که اقسام متعدده و صور متفاوتی داشته و بهیئات مختلفه
ظاهر شوند و از اسباب مختلفه عارض شده باشند که کمال اختلاف را داشته ابداً شباهتی
بیکدیگر نداشته باشند هرگز ممکن نشود که آنها را در تحت قاعده کلیه مندرج نمود که
بیان آن منفعتی داشته باشد پس ذکر اسباب و علامات و وقفه (؟) و انتها و علاج آنها بطور
کلی بی ثمر خواهد شد

### در تقسیم امراض عصبانی

در تقسیم این امراض متابعت میکنیم نزدیک بطریقه را که موسیو اندرال اختیار
نموده و قسمت میکنیم آنها را به پنج مقاله در اول درج میکنیم امراض عصبانی را که سبب

2 کلبول
دانه های خرد صغاری که [illegible] اهل درستان و [illegible] خون [illegible] و هر گاه بچشم مرئی نگشته باشد [illegible] مرئی کرده که [illegible] خون که از [illegible] حاصل [illegible] منفصل است باید از کتب تشریح فیزیولوژی مطالعه نمود
لمترجمه

3 فیزیولوژی
در موضع خود مقرر است که علم تشریح [illegible] اعضاء [illegible] و هر که [illegible] چون از [illegible] فیزیولوژی علم [illegible] اعضاء در حال حیات [illegible]
لمترجمه

4
قبل از این
عمل عصب را حرکت و
حقیقت آنها را [illegible] گمان کرده
بودند سیالیست که [illegible]
[illegible] خارج کرده [illegible]
[illegible] میرسانند [illegible] از [illegible]
جز [illegible] حرکت میکند [illegible]
در عصب [illegible]
سیو [illegible]
[illegible] ایام جدید کرده [illegible] معلوم
شده که [illegible] ندارد
لمترجمه



اختلال مشاعر و اختلاط عقل میشوند از قبیل اقسام مختلف هذیان و در ثانی قرار میدهیم امراض عصبانی را که شناخته میشوند با وجاع شدیده از قبیل اوجاع عصبانی و باید با این قسم ملحق نمود امراضی را که حالا فقط عمدهٔ آنها نقصان در حس یا فساد آن است در مقالهٔ ثالث بیان میشود امراض عصبانی که شناخته میشوند باینکه مخصوصاً ضرر شان وارد بر حرکت میشود که گاهی حرکت شدید میشود مثل اینکه در اختلاج ملاحظه میشود و گاهی مضطرب و غیر منتظم میشود مثل اینکه در کره دیده میشود گاهی بکلی مفقود و تمام میشود مثل در فالج در چهارم ذکر میکنیم امراض عصبانی مرکبه را یعنی آنهائی که سبب میشوند اختلال دفعی را در اعمال متعددهٔ بدن از قبیل صرع و در پنجم بحث میکنیم از امراض عصبانی مخصوص بعض اعضاء

## مقالهٔ اول از امراض عصبانی

در امراضی است که متصف میشوند باختلاط عقل

### در تعریف هذیان

و آن فساد یکی یا بسیاری از مشاعر و قوای نفسانیه است لفظ دلیر بمعنای خیال غریبی است که نسبت و ربط بچیزی نداشته باشد یا حکم و احساس کردن یا مرتکب شدن باعمالی است که کلیتاً بر خلاف عقل باشند

هذیان علامتی است که سابق بر این حالت اقسام عمده بخصوص قسم حاد آنرا کما هو بیان و تحقیق نمودیم و الان شروع میکنیم بر بیان اقسام مزمن آن که بدون تب عارض میشوند (از قبیل اقسام جنون) بیان نمودیم که هذیانهای اصلیه تقریباً خودشان مرضی مستقل اند و مربوط بهیچیک از امراض معروفهٔ مراکز اعصاب هم نیستند از قبیل اختلاط عقل و هذیانها که بعد از وجاع شدیده و افراط در شرب شراب و سایر مشروبات یا بعد از بالمره ترک نمودن و دفعتاً قطع کردن اثر بر الکلیه حاصل میشوند چنانکه هذیان الکلی خود مرضی است که

**تنبیه**

شرابی را که [illegible] بید اسنته ضرر آن در انگلستان بطوری شایع شده که فحول اطبا کتبها در ضرر آن نوشته و [illegible] جمع امراض مهلکه یافته چنانکه خود مکرر دیده‌ام سبب اکثر مرض دماغیه از قبیل جنون و فلج و مالیخولیای مرضی و جنون و غیره

**کره**

یکی از مرض عصبانی [illegible] در مقالهٔ سیم در مقام شرح [illegible] شد

و همین حرکتی که دلیریوم ترمانس گویند مرض مجاری عضو و مرض حشیشیم و آفات آلات تناسل و مرض [illegible] و مجاری نفس و حمیات عفونیه و [illegible] چنین سبب امراض مجاری و دفع خون [illegible]

**حکایات غریبه**

روزی وارد یکی از مریضخانهای پاریس شدم در حالتی که کسی مرا نشناخت چنانکه رسم [illegible] و نایب و چند نفر از شاگردان طبیب [illegible] و دنیا [illegible] عبادت [illegible] تمام مرضای روز [illegible] که [illegible] دخل شده بودند عیادت کرده معلم [illegible] الکلیسم یعنی مسموم از افراط شرب شراب [illegible] بعملی نموده گفت حضرت انصاف بدهید [illegible] محمد چقدر مرد بزرگی بوده است که هزار و دویست سال قبل از این [illegible] فهمیده و از شرب آن نهی فرموده و [illegible] [illegible]

**و لذا این غریبتر**

روزی در مریضخانه که مرض [illegible] سوزناک [illegible] معلم جراحی در [illegible]

[illegible]

## در هذیانات جنونی

۱۰ عنوان مخصوص دارد (دلیریوم ترمانس) و تبیان نمودیم هذیاناتی را که در بین امراض عضویهٔ
حاده یا مزمنه عارض بر دماغ و موجب آن عارض میشوند و اغلب آنها را نیز دیده‌ایم که تابع
هیچیک از علل مرکزیه هم نبوده نشناد در بین یکی از اختلالات عامه شدیده عارض بر بدن
یا بواسطهٔ وجعی که در عضو دیگر دور از بنیان اعصاب است ظاهر میشوند این قسم
از هذیان شرکی بیشتر و کثیر الوقوع‌تر است از جمیع هذیانها چنانکه در ضمن بیان امراض
اصلیه که با آنها مرکب شده بودند بتفصیل بیان نمودیم و نیز مذکور نمودیم که این ترکیبات
چگونه تشخیص را مشکل میکنند و در نقد منذر المعرفه مرض از آنها چه باید استنباط کرد و
معالجه و تدبیرات آنها را بچه نحو باید نمود لهذا در اینجا محتاج بتکرار نیست

اشخاصی که با وجود هذیان درگذشتند ضررهای عضوی مختلفی در مراکز اعصاب
آنها مشاهده نمودیم و باید دانست که هیچیک از این ضررها را نمیتوان مخصوص هذیان
و سبب وجود آن دانست و دیگر اینکه در هذیانهای اصلی مثل هذیانهای الکلی و جمیع هذیانهای
شرکی که تابع امراض مشهودهٔ دماغ و موجب وی نباشند محال است تعیین آفت عضوی
مخصوصی نمود که بتواند موجب هذیان و سبب اختلال عقل شود و همچنین نتوانستند
معلوم کرد که این اختلال که سبب هذیان میشود وارد بر کدام قسمت از دماغ است
بعضی تجربه کرده و مدعی شده‌اند که در محیط و اجزاء خارجیه دماغ است اشخاصی که
غرضی ندارند هر قدر بیشتر تامل در تجربها میکنند بهتر اذعان میکنند که باید ضرر
عضوی که سبب وجود هذیان میشود بسیار خفیف و سریع الزوال باشد و اگر دوامی
پیدا کند محتمل است آفتی وارد بر اجزاء ذره‌بینی شده باشد و این را هم کسی درست
نمیتواند تحقیق کرد مگر اینکه بنیان اصلی اعضا بخصوص بنیان ذره‌بینی اصلی دماغ را
بهتر از این بدانند و تحقیق این مطلب عنقریب در مبحث جنون بهتر از این خواهد شد اما
قبل از خوض در مطالب مشکله که متعلق باین مطلب است موافق اعتقاد خود میگوییم

**دلیریوم ترمنس**

حالت هذیانی است با اضطراب و ارتعاش اطراف [illegible] مخصوص است باشخاصی که [illegible] شرب خمر [illegible] عارض میشود [illegible] صفات مخصوص آن [illegible] مختلف میشود [illegible] استعمال [illegible] زیادی [illegible]

**لمترجمه**



که در بعضی از هذیانهای شدید که بزودی رفع میشوند واثری از انها باقی نمیماند در عمل عضلات تغییر بینی ظاهر نشده وفلج وحرکات اختلاجیه عارض نمیگردد اغلب اگر انها را تشریح کنند ابداً ضرر عضوی در دماغ واعصاب دیده نمیشود واگر دیده شود بسیار قلیل است که معتنا به نیست

در ابتدای این مجلد دو قسم از هذیان حاد را بتفصیل بیان نمودیم که ممکن بود انها را در اینجا ذکر کنیم ولی بهتر دانستیم که انها را در مبحث سموم بیان کنیم بملاحظه اینکه سبب اصلی انها سم مخصوصی است که موجب وجود انها شده والان شروع میکنیم به بیان اختلالات عقلانی که بدون تب عارض میشوند ورفتار بسیار مزمنی دارند مثل جنون ومالیخولیای خرافی والهی

مقصود از این دو قسم از هذیان حاد یکی هذیان الکلی ودیگری هذیانی است که از زهر سرب حاصل میشود چنانکه در اول این کتاب در مبحث سموم مفصلاً نوشته شده است

## در بیان جنون که انرا الینا سیون مانتال نیز گویند

اعتقاد من در تعریف این مرض همان است که اسکیرل کرده مرضی است دماغی غالب اوقات مزمن وهمیشه بدون تب عارض ومتصف میشود باختلالی که در مشاعر وحس و اراده انها ظاهر میشود

**تاریخ مرض** بقراط بخصوص از جنون گفتگوئی نکرده که انرا عنوان مخصوصی قرار داده باشد ولیکن اشاره ببعض عواقب ونهایات مانیا مینماید سلس بیشتر از بقراط در این مرض تفتیش نموده ولی ارته کسی است که اول مرتبه تعریف خوبی بجهة این مرض نموده کلیوس ارلیانوس که از جمله اطبای قدیم است نیز در خصوص علامات وعلاج جنون خیالات خوبی کرده بود ومطالب نیکی نگاشته جالینوس بر اقوال متقدمین مطلب عمده نیفزوده وکشف جدیدی نکرده الا اینکه همان مطالب قدما را بطریق اختصار نقل کرده بعد از جالینوس تاریخ جنون مدتی بحالت وقوف باقی ماند بلکه تنزل کرد بعد ازانکه علوم جدیده در اروپا دوباره

متداول ونظام



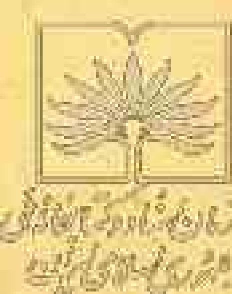
متداول و ظاهر شد گاه گاهی اطبا جدا جدا تحقیقاتی در این مرض مینمودند ولیکن چنانکه پینل هم میگوید که هرچه تفحص کرده بود در حقیقت قبل از او نه کتاب درستی در دست بود و نه قواعد کلیه اِسْتال و فُنبِرهما و هُفمَن که از محققین بزرگ و از سه مدرسه مشهور قرن اخیر بودند بر آنچه متقدمین گفته بودند بسیار کم افزودند و برای یادداشت باید بیان کنیم بعض تجربه و تفحصات ناتمام تشریح مرضی را که مُرگانیی شروع کرده در تکمیل پرفکت و گریفنگ مداومت بآن نمودند وقتی که پینل ظاهر شد کتابهای لُرّی و داکن و کیارودژی پرستش تصنیف آمده بودند و او مفتخر شد باینکه این مطلب را احیا کرد و پرستش خوبی در آورد نه تنها تعریف و صفات این مرض را تقریباً بطور تکمیل بیان میکند بلکه اوست که جای هزار گونه تمجید دارد که تجدید نمود که تمام تدابیر و اعمال وحشیه که در مریضخانها آنها را مجری میکردند و اینکه آنها را از قبیل موذی معالجه میکردند نه از قبیل مریض که علتی داشته باشد و کتابی که در قرن اخیر در این مطلب نوشته مسلم کل است که بنیان قواعدی بسیار عالی است که برای بصیرت ماهرین نهاده و دستور همیشگی بسیار محکمی است که برای مصنفین عنوان نموده و بعد از آن اِسکیرُل تجارب و اعمال تنک کرد و در نوشتن این مطلب را مدت چهل سال قطع نکرد و تاریخ جنون را بطور تکمیل بیان نمود و اکثر اشخاصی که در این زمانهای اخیر در جنون مطالب مفیده نوشتند در مدرسه او تربیت شده‌اند که از آن قبیل اند ژارژِه و لُرِه و موسیو کالمیل و فوویل و امثال آنها و بعد از آن فُروُس در معالجه این مرض اهتمامات و معالجات نیکو نموده با بایارژه و لِلو و پارشاپ و بلسی و دلابیر و کیسلن و می و مِرل و فالرت و بریر دبواسمن و جمع دیگر که در بین این مقاله اسامی آنها ذکر خواهد شد هر یک در این مرض مساعی جمیله خود را که همه تجارب و اعمال ناقصه نمودند ولیکن حقیقتاً باید تشکر بوجود اطبای مخصوص بجانین که زحمت زیادی در ترقی این علم کشیدند نمود که بواسطه تحقیقات آنها دیگر مثل قرون واسطی آنها را



از قبیل مصروعین و جنّی شده نمیسوزانند وهم انها را مثل ملائکه و پیغمبران نمیپرستند و نیز انها را برای تماشا و خنده بزرگان نمیبرند و دیگر انها را به بیچارگی خودشان وا نمیگذارند که در کوچه و برزنها بیفتند و مردم افسوس بحالت انها بخورند بدون اینکه امدادی بحالت انها کنند و مثل مقصرین انها را بزندان نمیفرستند و در همه جا به بیچارگی انها دلسوزی میکنند و در جمیع اماکن بجهة انها منازل و پرستاران معین نموده و مینمایند

**علامات تشریحیه** بعد از مُرگانیی و حالِن و مِیکِل جمع کثیری از اطباء در صدد تعیین ضرر عضوی که بعد از موت از این مرض در دماغ میماند بر امده اند مخصوصا از چهل سال قبل الی زماننا هذا در این مطلب زیاد تجسس کرده اند گریزنگ در اواخر قرن اخیر سنه نوشته چنان دانسته بود که در صد نفر مریض هجده نفر عظم جمجمه انها نازک تر شده ولی اغلب اوقات ضخیم تر شده بود و چنانکه در صد نفر مریض در هفتاد و هفت نفر ضخیم تر بوده موسیو برتُلینی نیز تقریبا مثل این دانا قایل شده ولی ظاهر است که این اقوال خالی از شک و شبهه نمیباشند بجهة اینکه بر معتقدین این مطلب لازم است که اول ضخامت طبیعی عظم جمجمه را در اسنان مختلفه بلکه در اشخاص مختلفه بدانند که بفهمند ضخیم تر یا نازک تر شده و تعیین این مسئله از جمله محالات است و بالعکس بتحقیق پیوسته است که در اغلب مجانین حجب دماغی باختلاف مبتلا بوده اند چنانچه دیده شده است که اغشیه مذکوره سرخ و ضخیم تر شده و خود انها بیکدیگر یا بجرم دماغ ملاصق شده بودند یا غشاء کاذبی بانها احاطه نموده و نیز دیده شده که خون یا مائیت و چرکها در انها نفوذ نموده بود در صد نفر که مبتلا بجنون فلجی و مرده اند هشتاد و دو نفر انها را موسیو کالمیل مبتلا بتغییرات مذکوره یافته بود ولی نیز جمیع تغییرات مذکوره را همیشه در این مرضی مشاهده کرده بود و این تغییرات عضویه که با این قسم در جنون فلجی عام و شایع اند در جنون ساده بکلی معدوم اند و اثری از انها دیده نمیشود بسیاری از مصنفین بخصوص موسیو پارشاپ در جنون کثرت سیلان بعضی میل دم بدماغ و هیجان انرا ملاحظه کرده است ولیکن این علامت





اختصاص با مرض ندارد چه در تشریح بسیاری از امراض حاده و مزمنه دماغ نیز این علامت دیده میشود از کجا که در جنون بیشتر از سایر امراض باشد و هم باید دانست که کثر تشنون در این حالت بالعرض حادث شده نه بالذات و نیز مذکور داشته اند که در بعضی مجانین دماغ انها با ماند و در اغلب صغری در تزاید ان ملاحظه کرده اند ولیکن این دو حالت ملاحظه نشده مگر در حالت دمانس موسیو اتیلن تماری تفتیش درد دماغ دیده و این زاد شخصی که حالت مزمن داشته با فنه بود و نیز دیده اند که جرم دماغ گاه نرم و گاهی سخت تر از حالت طبیعی گردید بعضی بر انند که در اشخاصی که مبتلا بجنون فلجی اند مادۀ رمادی دماغ انها نرم شده و هم در این شخص مادۀ ابیض بسیار سخت و مستحکم میگردد و نیز چنانکه موسیو لوره ذکر میکند اختصاص فلج عام وجود گرانولاسیون یعنی دانهای صغار است که مشاهده میشوند در سطح بطون دماغ و بالاتصال حجب دماغ است تزایدان عقیدۀ فوویل و پارشاپ اینست که مادۀ خاکستری تزاید دماغ گاهی بعض و گاهی مجموع رنگشان با خته و با ذابل میگردد ولیکن وجود این اتفاقات هنوز خالی از گفتگو نیست و اگر هم مسلم شود بحالت منظره میماند تا معین کنند که نسبت و ربط انها بعلامات طبیعیه چون بیشتر است یا بعلامات نفسانیه ان از اتصالات غیر طبیعیه که باعتقاد فوویل در مجانین گاهی در میان سطوح غیر بعیبیه که باعتقاد او دو نصف کره مغز حاصل میشوند از انها گفتگو نمیکنیم بجهت اینکه بر فرض هم این حالت تشریحی موجود باشد میتوان همان ایرادی را که بر ضربهای عضویه مذکوره کرده بودند بر این اقسام نمود

باعتقاد موسیو پارشاپ جنون موجب نقصان تدریجی دماغ میشود و این نقصان در جنون ساده متناسب است با اختلالی که متوالیا در مشاعر حاصل میشود و این محقق فاضل بجهة تبیین این نقصان جدولی نگاشته حد وسط تفاوت خاد جنون و مزمن را از مقایسه و تبیینی که از ان جدول حاصل شده از حیثیت وزن در مردان هشتاد و نه گرام که تقریبا بیست مثقال و در زنان هشتاد و پنج گرام که تقریبا هفده مثقال میشود که از حالت طبیعی با فته باین

نسبت وزن مخصوص آن در مردان ۷۷/۱۰۰۰ و در زنان ۷۶/۱۰۰۰ میشود حِکال هم گفته بود
که دماغ مجانین همیشه وزن مخصوصی داشته که کمتر از وزن طبیعی بوده اما از موسیو
لُوِی و موسیو چیتوپیز اندوی تجربه بر مردود و منقوص نموده بودند
با وجود اینها حتم نیست که در جمیع اقسام جنون ضرر عضویه که در مراکز اعصاب موجود باشد تقریبا
جمیع اشخاصی که جنون را علت موضعی میدانند از این قبیل تجارب را ذکر کرده اند اما در باب
علل عضویه که ذکر شد هیچکدام از علل نیستند که بتوان آنرا مخصوص بجنون دانست لُوِی میگوید
که محققین نسبت اختلال در عقل و هوشهای مجانین را بجمیع آفتهای عضویه که در دماغ آنها
دیده یا فرض وجود آنها را کرده داده اند و اهمال کرده اند از تفحص در سبب تغییراتی که در بدن
آنها ظاهر میشوند و مصادف اند با سلامت عقل چنانکه بزودی بیان خواهد شد که علامات
جنون نه تنها منحصر است باختلالات عارضه بر مشاعر بلکه دیده شده است که علامات
و تغییرات طبیعیه هم اغلب در این مرض ظاهر میشوند پس هنوز معلوم نیست که علل اصلیه
بیشتر بکدام یک از این دو قسم متعلق اند بعلامات نفسانیه بیشتر متعلق اند یا بعلامات
طبیعیه و این خیال اِسکیرُل و لُوِی و موسیو لِلُو و موسیو بایارژه است که تجربه
آنها در مثل این مطلب بسیار معتبر است لُوِی بسیار محق است که میگوید کسی نتوانسته است
تا بحال ضررهای عضویه را که بتوانند سبب و اصل جنون کردند معلوم و منکشف نماید و
اگر وجود داشته باشد باید مثل سببی باشد که موجب خواب میشود و در اشخاص غافل
سبب خیالات باطله میگردد و تحریک انستنگت یعنی ادراک مخصوص بهر حیوان و هواهای
نفسانیه میکند یعنی هر گونه حالات طبیعیه معروفه (مشهوره) سبب بروز آن نمیشوند فلج عام که غالبا
با جنون همراه است و استسقا که اغلب وفات مقارن است با ضرر اجزای اصلیه دماغ و
حجب آن ولیکن چنانکه سابق بیان نمودیم این تغییرات هزار گونه ترکیب و اختلاط پیدا
میکنند که هیچیک را نمی توان مخصوصا علامت تشریحی مرض دانست علاوه بر این بعضی از اوقات

**انستنگت**

قسمی از ادراک قوی و غریبه طبیعت که بآن حیوان عملی کند که هیچ آرزوی فکر نداشته و غرض و فایده آن را منظور نکند و نداند و تدبیری نکند که همیشه یکسو باشد بلکه یکسر باشد و هیچ در صدد تغییری نباشد و تدبیر و فکر کند این قوه است که حیوان بدون فکر و اراده افعال بعضی اشیا را و بعضی از آنها بکند چنانکه میگویند انستنگت ... عادت یا انستنگت ... جری ... تنها این قوه در ... عاری از تدبیر و تخیل است بلکه با وجود احساس شدیدی که ... احساسات آن حقیقی نیستند ... میلهای آن که ... عمل این ... شوق است مثل اینکه عمل ... تحریکات ... که موجب تحریک بعضی ... حیوانیه از قبیل شهوت و غضب و خوف و امثال آنها میشود بدون اینکه اندوی بصیرت و تمیز ... موقوف باشد این قوه در انسان و سایر حیوانات موجود است ولی میزان آن در عقل ... هر جا عقل زیادتر است این قوه کم است و بالعکس چنانکه ... این قوه در حیواناتی که ... اعمال ... میکند ضعیف است و در حیوانات ضعیفه که صفت عمده آنها ... زیاده و واضح تر است حیواناتی که ... انستنگت ... بسیار ... و ... میشود

**انستنگت**



## اسپنک

[illegible]

[illegible]

لمنشیه علی الطبیب الهمدانی

سنه ۱۳۱۳



که متصف میشوند باختلال عقل

# مقاله اولی در باب امراض عصبانی

اینمرض موجود است و در تشریح تغییر معتدٌ به در اعضاء واقعه در جوف جمجمه و مجرای نخاع ظاهر نیست چنانکه موسیو للو از این قسم تجربه‌ها زیاد حکایت میکند

## صفات عمومی جنون

اختلالات عقل در اینمرض بشدت مختلف و تغییرپذیراند چنانچه شرائرشرغ میکوید کسانی که خیالات و ادراکات جنونی دارند تصورات عجیب و غریب میکنند و مایل اند بخیالاتی که در ان منفرد باشند اعتقادات سخیفه مضحکه دارند بواسطهٔ اسبابی که بخیال فاسد خود تاسیس میکنند حکم بغیر حق میکنند و تکلمات منقطع غیر مربوط مینمایند و این بواسطهٔ پی در پی و سریع و غیر مطابق بودن خیالات و گفتگوها و استدلالات انها است در حقیقت این ترکیب مخصوصی است از خیالات صحیح موافق عقل و از مقصودهای بابنیان و فکرهائی که مربوط اند و خیالاتی که موافق عقل اند و از هذرهای انها که باقی مانده که نتیجه انها تکلمی جنونی صرف است و ابدا معنی ندارد در مجانین احساسات نفسانیه یا خیلی زیاد است یا بکلی فاسد و خراب شده چنانکه ایسکیرل میکوید حواس انها دیگر نسبتی ندارند نه با تاثرات خارجیه خود از این است که در حسشان خطا واقع میشود چنانکه بسیار عام و کثیر الوقوع است که خویش و اقربای خود را مثل بیگانگان می‌پندارند و با انها معامله بیگانگی میکنند و بالعکس بیگانگان را مثل خویش خود دانسته مثل اقوام و اقربا با ایشان سلوک میکنند اگر کسی صدائی بکند گمان میکنند صدای دوست است و خوشوقت میشوند و گاهی گمان میکنند صدای دشمن است متغیر و در غضب میشوند اگر طعم یا رایحه کریهی از اغذیه استشمام کنند گمان میکنند که کسی قصد مسموم کردن انها را دارد اکثر انها در حجم و هیئت و وزن اجسام محسوسه خطا میکنند و حالت ایلوزیون یعنی خطای در حس دارند باین قسم که با وجود اینکه انها ادراک و حواس خود را دارند در نوع و سبب احساسات خود خطا میکنند و بعضی بدون ربط باین اختلالات مبتلا بهالوسیناسیون اند یعنی احساساتی میکنند که بدون

ایلوزیون
یعنی کذب و خطای حس آن است که شخص در محسوساتی که در خارج موجود است خطا میکند
هالوسیناسیون
آن است که شخص چیزی که نزد او موجود نباشد خیال کند در جای دیگر موجود باشد
هیچ موجود نباشد
بعبارت اخری در اولی شخص یا چیز موجودی می‌بیند در خصوصیت شناسائی آن خطا میکند و در ثانی هیچ چیزی نمی‌بیند و تصور میکند مثلا کسی در تاریکی چیزی را می‌بیند چنانکس بوجود درختی که او سابقا دیده و میشناخت [illegible] میکند که آنجا دزد است که میخواهد اذیت کند مبتلا به ایلوزیون است [illegible] که می‌بیند [illegible] در راه [illegible] کشتی [illegible] کسانی که [illegible] باشد مبتلا به ایلوزیون است در حقیقت هر دو نوع خطا یک قسمت دماغی حاصل شده اما اولی بدون اینکه هیچ چیز در خارج ببیند تصورات نفسانی میکند که جمیع صورت و خطوط و حسیات را با تمام بدن آن را می‌بیند یا صدائی میشنود یا استشمام بوئی یا احساس لمسی میکند که هیچیک در خارج وجود ندارند و ثانی انسانی را که دیده یا انسان دیگر یا اولی را بطرز دیگر خطا و اشتباه میکند و هیچیک هم شکلی صحیحی چنانکس خود ندارند
المترجم



مؤثرات و محرکات خارجیه حاصل میشوند چنانکه صداهای اشخاصی را میشنوند که انها را انتخاب کرده با انها می چسبند یا با انها فحش و بد میگویند یا انها را نصیحت میکنند یا حکم با رتکاب اعمال شنیعه میکنند بعضی دیگر اشخاص و اشیائی را که غایب اند در مقابل خود می بینند و احساس بروایح طیبه یا منتنه میکنند که وجود خارجی ندارند بعضی با وجود اینکه در حالت استراحت و توقف اند کمان میکنند که در روی کل یا غار یا در زمینی که متحرک است راه میروند برخی چنان میدانند که یکی از حیوانات موضعی از بدن انها را با دندان میجاود یا میخورد خواب می بینند در حالتی که بیدارند خیالات و محسنهای انها ثابت نیست همیشه متغیر و متبدل میشود قوه[۳] که جمع ما بین محسوسات و خیالات مینماید و انها را بهم مربوط میسازد در انها بشدت متغیر و مبتلا میشود کلیتا گذشته را بخاطر دارند و از ان گفتگو میکنند در حافظه انها میماند بسیاری از انها چیزهای تازه را هم بخاطر نگه میدارند وقتی که علاج شدند انچه را در ایام هذیان دیده و کرده اند حکایت میکنند و دلیل اینکه این حرکات و افعال را میکردند ذکر میکنند زیرا که مجانین در اوقات فترت اعمال و افعال را با اراده خود میکردند نادر است که احساس بجنون خود کنند خود را دیوانه مدانند هر قدر که قول و فعل انها از روی جنون باشد انها را پسندیده و از روی عقل پندارند و همیشه دلیل اقامه میکنند که چرا ان حرکات را میکنند در بعضی از انها اعمال و انفعالات و حرکات اتماتیک[۳] یعنی خارج از تحت اطاعت و اراده است چنانکه مشاهده شده که دفعتا فریاد میکنند و میدوند تغیر و غیظ بسیار شدید میکنند بلکه مردم را میکشند بدون هیچ دلیلی چرا اگر از دلیل بپرسند بجز همان خیال خودشان که با فریاد میکنند و میدوند و میکشند جواب دیگر نمیدهند اسکیرل کمان کرده است که غالب این حرکات و اعمال و این هیجانات که کسی نمیتواند منع کند و مقاوم انها شود مربوط اند بدلایلی که خود مجانین با ملاحظه کنند کمان ثابت نداده میتوانند انها را بفهمند و بدانند امراض و اعراض نفسانیه در مجانین سبب انقلاب کلی و تغییر حالت بسیار شدید میشوند اسکیرل در این مطلب از جنون

[۳] مقصود از این قوه حس مشترک است لمترجمه

## [۳] اتمات

بعضی مجسمات را گویند که از خود بخود به واسطه بعضی از دستهای بهار محرک میسازند که متصل حرکتی شبیه حرکت انسان بکنند حرکات این قسم از مجانین را هم از باب اینکه بدون اراده و ... بانها شده بر دوی حرکت ... اتماتیک خوانده و منسوب به اتمات کرده اند لمترجمه



زیاد اصرار میکند بهیچ چیز معمول و کثیر الاتفاق نیز از این بیست که مجانین بخویشان و دوستان
نزدیک تر و محرم تر خود اعتنا نمی کنند بلکه با بغض و کینه با آنها سلوک میکنند و اکثر آنها مرتکب
اعمال بسیار قبیحه و شنیعه میشوند اشخاصی که در کمال امانت بودند دزد میشوند زنان بسیار
عفیفه صحبتها و گفتگوهای شنیعه می کنند و حرکات و اشارات قبیحه و اعمال بی شرمانه و غیرها
مینمایند میل و حالات و هوسهای آنها نسبت بنوع جنونشان مختلف میشود مبتلایان بمانی
یعنی جنون و منیابی بسیار تند و متغیر اند و در مالیخولیا زیاد غمگین اند و در دمانس محو و خاموش
میشوند چنانکه گفته اند دیگر هوسی ندارند مگر انقدری که برای زندگانی لازم باشد
مجانین مطلقا جبون و خفیف و بی ملاحظه میشوند با کمال اطمینان راه دارند با هیچ اطمینان
بهیچ کس ندارند وقتی که هذیان میگویند میتوان گفت اگر در مجلس با مردم نشسته باشند
مثل اینست که تنها باشند در میان چندین مجنون که در یک خانه هستند هر یک زندگانی
مخصوصی بجهه خود دارند و بسیار کم اتفاق می افتد که دیده شود در کاری باهم بسازند و هم
عهد شوند

گفته اند محتمل است که اغلب اوقات حس طبیعی مجانین کم یا بکلی فاسد شده باشد من میگویم
بعکس است غالبا قوای حساسه آنها سالم است چنانچه تجربه شده که این مرضی تقریبا همان
طور احساس بدرد و سرما و گرما میکنند که اصحا مینمایند و اگر گاهی حس آنها تفاوت کرده
باشد نادر است

مجانین ممکن است که کلیتا آرام و بی اذیت باشند اما اکثر از آنها گاه گاهی حرکات غضبیه
و غیظ و هیجانات شدیده دارند لهذا فریاد میکنند و در میان مردم با صیحه گفتگو میکنند
و هرزه و بد میگویند و مردم را میزنند و رختهای خود را پاره میکنند علی ای حال از بشره آنها
معلوم میشود که خیالات آنها تحریک شده و متغیر اند

بعضی از مجانین شکایت از صداع میکنند و این عارض نمیشود مگر در ابتدای مرض اغلب

## در تقسیم جنون

انها مبتلای بسهر اند یا خواب کم پریشان و مضطربی میکنند و این حالت ماهها بلکه سالها طول میکشد معلوم نیست که دوران دم دماغی در انها قوی تر و شدید تر شود مگر در حالت شدت غضب در اعمال تنفس انها نیز هیچگونه تغییری عارض نمیشود مگر اینکه بعضی از اوقات که در مدت زیادی بصوت بلند و جلی تکلم کنند کاهی بحوحت و گرفتگی صوت عارض انها عموما مطلقا بدون تب اند ولی عموما نبض انها سریع تر از نبض اصحاست انها نتیجه تجربهائی است که در فرانسه بواسطه موسیو لور و موسیو میتویر و در اتازونی ینکی دنیا بواسطه موسیو پلینی ارل شده است اشتهاشان غالبا و هضمشان بقاعده است اگر بعضی غذا نخورند بواسطه ترکیب یا مرض دیگر یا بجهه این است که خائف اند انها را مسموم کنند بعضی بواسطه و باعث نفس و بخیال تو بر امساک در غذا نموده و پرهیز میکنند ولی کلیتا عمل تغذیه انها خوب و سالم است

## در تقسیم جنون

انچه را تا اینجا مذکور داشتیم صفات عمومی جنون بود اما این مرض صور مختلفه دارد چنانکه هذیان ممکن است مخصوص و منحصر باشد بیک خیالی که ثابت و غالب بر سایر خیالات باشد که خیال بد موحشی بر انها غلبه کرده باشد از اسکیرل لیمانی و قدما مالیخولیا نامیده اند و اگر هذیان عام در هر چیز و مصادف با تحریک شدید باشد از امانی نامند بالاخره وقتی که مجموع حواس ظاهره و باطنه بطور وضوح ناقص یا بکلی معدوم باشند از ادمانس گویند

در اینصورت از منیانی نامند و اگر هذیان در یک شیئی یا در اشیاء قلیل غیر معتدبه باشد ج

## منمانی یعنی جنون در یک چیز

منمانی را باین اسم می نامند که هذیان انها منحصر در شیئ واحد باشد بر بسیاری از مصنفین مشتبه بود و مسمی مینمودند باین اسم هر جنونی را که جمیع علامات جنون را داشت ولی یک خیال باطل بران غلبه کرده بود بنا برای انها منمانی اطلاق بر غالب اقسام جنون

## در منمانیا

میشد و حال اینکه آن یعنی جنون در شیئی واحد عموماً بسیار کم و نادر الوقوع است جمع کثیری از محققین مثل موسیو فوویل و موسیو فالرت و موسیو پرلیشارل و موسیو مرل وجود هذیانی را که مخصوص بشیئی واحد و بکلی محدود بآن باشد و در هیچ دیگر نباشد و مخصوصاً بخیال واحد باشد و سایر مشاعر هم بکلی سالم باشند انکار کرده‌اند بدون شک این اعتقاد انها فاسد است و نیز بجربهٔ اسکیرل و امتحاناتی که موسیو برییر دبوا سمن و موسیو باییارژه کرده‌اند حکم بر فساد این مذهب نموده‌اند و هم فاضل اخیر مطالب بسیار خوبی در این باب نوشته و در جلد هشتم از دو و نامهٔ علمی سالیانه درج کرده در انجا گفته است بعضی از مرضی هستند که هذیان انها مخصوص بیک خیال باطل است چنانکه اکثر مرضی ملتفت باین مرض نمیشوند بلکه هیچ گمان نمی‌کنند که مجنون‌اند و هذیان میگویند چه بسیاری از این بیچارگان قبل از اینکه اختلال عقلشان بطوری شود که کسی را بکشند یا بخواهند خودشان را بکشند ماه و سالها میکذرد مثل اینکه گفته‌اند ممکن است ده یا پانزده تا بیست سال با خیال ثابتی که انها را عقب کرده مقاومت کنند و این اشخاص بمجرد این یک خیال در سایر امورات منظم و بقاعده و عاقل‌اند و این خیال را هم مهما امکن کتمان میکنند و با مردم معاشرند تا وقتی که این خیال بر انها مسلط شود و ابی از انها مقاومت نکند تا اینکه اختلالات دماغی شدیدتر شده لابد شوند انها را حبس نمایند

چنانکه مذکور شد اکثر محققین از قبیل مسئلهٔ منمانی را ملاحظه کرده‌اند که مثل مبتلایان بجنون عمانی در بسیاری از اشیاء تجرد و تردید پیدا میکنند اما این تفاوت را دارد که اینها بیشتر در یک خیال باطل جنون دارند و هذیان میگویند و حال آنکه مانی جنونی است که بدون تفاوت عارض بر جمیع خیالات و اشیاء میشود

موسیو باییارژه میگوید که منمانی گاهی بطریق بطؤ و از زمان عارض میشود و گاهی





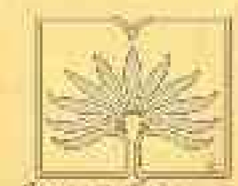
تغییرات حاده دارد که کم یا زیاد عقل را مختل میکند موسیو مُرُ یا دلیل در اینمطلب اصرار نموده

منمانی صور مختلفه کثیره دارد اما آنکه کثیر الوقوع و عام است منمانی میشود یعنی طلب علو و جاه است که مریض مبتلای بآن خود را صاحب دولت و با صاحب اقتدار و قوت میداند و بعضی از آنها خود را شاهزاده یا سلطان یا پاپ[۳] یا قیصر یا ناپلیون و حضرت عیسی میدانند این مرضی شناخته میشوند از طریق رفتار و راه رفتن و از تکبر زیاد و علو و برتری که نسبت بمعاشر و مجاورین خود دارند و اگر زن باشند بیشتر همشان مصروف بزینت و خود آرائی میشود بعضی مبتلایان باین مرض جنونی که در آنها غلبه دارد میل مفرطی است که بجماع و اکثر در آن دارند و همیشه کلمات شنیعه و امور مینمایند اشارات و حرکات قبیح شنیعه مثل دعوت بجود میکنند بحریکات دائمی در آلات تناسل دارند و هر وقت خواهششان بعمل نیاید غضب جنونی بسیار شدیدی عارض آنها میشود این در حقیقت قسمی از جنون است که آنرا در زنان نُمْفُمانی یعنی هیجان دحمی و در مردان ساتیریازیس یا ساتیریاز یعنی نعوظ دائم می نامند باعتقاد من این خطا است که بعضی از مصنفین گمان کرده اند که حالات مذکوره بواسطه مرض مخصوص دیگر یا بواسطه مرض عصبانی که عارض بر آلات تناسل میشود عارض میشوند بر ما معلوم شده که آنها نیستند مگر قسمی از منمانی ساتیریاز و نمفمان فوق کثیری دارند یا منمانی که آنرا اِرُتُمانی نامیده اند که قلوبی دارند مملو از عشقی که مکتوم است و حالت خود داری و عفت و عصمت دارند و همیشه خود را مشغول بمحبوب خود میکنند و گمان میکنند که در حضور وی اند صدای او را میشنوند او را لمس میکنند و با او تکلم میکنند در حالتی که غایب است این قسم از جنون غالباً زنان را عارض میشود این مرضی غالباً خوشحال و فرحناک اند و بندرت هم سوء خلق دارند (در این وقت از الیمانی ارتیک یعنی مالیخولیای عشقی گویند) منمانی که در آن اعراض نفسانیه و دیه مثل غضب و اندوه غلبه میکند چنانچه سابقاً مذکور داشتیم

[۳] پاپ امام و رئیس مذهب کاتولیک که کبیر نصاری روی زمین محسوب است اوی نه مقر حکومتش شهر روم است که رتبه اکبری داشته سابقاً حکومت عالیه و اقتدار کلیه داشت بعد از آن گسسته و ولیکن قتدار او کم شده پادشاه ایتالیا مملکت هم مقر او بکجا قرار داده مترجم







موسوم میشود بمالنخولیا یا لیپمانی این مرضی همیشه غمگین و بد حال اند و خودرا مظلوم گمان میکنند بعضی دیگر خودرا ذلیل و خوار و خفیف و فانی می پندارند بعضی از انها همیشه وحب بسیار شدیدی دارند کران را پانفبی نامند غالب این مرضی بد حال و مشوش اند بواسطه خیالات مذهبی که انرا منمانی رلیژیز نامند دستشان را بدندان میگزند و افسوس عمر گذشته خود میخورند هر قدر هم که در ایام گذشته خوب و بقاعده بوده اند خودشان را در جهنم می بینند بعضی خودرا مبتلا باغوا و شر شیطان میدانند (دمنمانی) بعد از وجود این خیالات این بیچارگان شب و روز خودرا باموراتِ شاقه متعبه مشغول میکنند و خورد و خواب را بر خود حرام میکنند بعضی از انها بگمان انکه گناهی کرده اند برای اطاعت امر خدا و طلب مغفرت خودرا معذب میکنند یا میکشند باید در ضمن بیان دمنمانی مذکور نمائیم حالت اشخاصی را که گمان میکنند تغییر صورت کرده صورت حیوانات گرفته بصورت سگ شده (سینانترپی) یا بصورت گرگ شده (لیکانترپی) این مرضی با چهار دست و پا راه میروند موی سر را نمیتراشند و ناخن خودرا نمیگیرند و میگذارند زیاد بلند میشود صدای حیوانات میکنند بعضی از انها در جنگلها مقام میگیرند و علف وبرگ درختان یا گوشت خام میخورند بحمدالله این قسم از جنون در ایام ما موجود نیست و شناخته نشده در زمانهای قدیم و در قرون اواسط زیاد بوده و در همه جا دیده میشد

میتوان مثل قسمی از لیپمانی ملاحظه نمود نستالژی یعنی شدت حب وطن را که هر وقت وطن را بخاطر میآورند هم و غم و نومیدی انها زیاد میشود و ممکن است که بعد از ان مثل سایر امراض نفسانیه اسباب بد خلقی و انقلاب شدید و بی نظمی و اختلال در امر زندگانی انها شود

قسمی از منمانی است که بسیار سخت و صعب است و منصف میشود بمیل مفرطی که

بعض



# در منمانیا

بقتل دارند که بهیچوجه نمیتوان انهارا ازاین عمل شنیع منع کرد و باز داشت بعد ازان که
فکر میکنند بدون تشویش قصد هلاک خود میکنند چنانکه معلوم شده است قلیلی
ازانها بکشتن خود میل دارند و برای حفظ نفس خودرا میکشند اما قریب بجمیع انها بجهة
استخلاص ازاین محنت والم مرتکب قتل خود میشوند ولی معلوم شده اغلب اوقات
بسبب خیالی ست که برانها مسلط میشود وخودرا برای این میکشند که گمان میکنند
حالت طبیعی و نفسانی انها بقسمی بداست که مرك بروزندگیشان ترجیح دارد مکرر
دراین اشخاص دیده شده است یك مرتبه که انهارا منع از کشتن میکنند باز چندین
مرتبه سعی واصرار میکنند تا اینکه پس از مدت کم یا زیادی پاسپانان را گول زده
خودرا میکشند باید درجزو این قسم ومنمانی بیان نمودن قسمی راکه بجای اینکه خودرا
بکشند دیگری را میکشند (منمانی همیسید) بعضی ازانها وقتی که مرتکب قتل میشوند
بدون میل وبدون سبب محرکی است بلکه هیچ احساس بان نمی کنند وزمانیکه
اقبال بقتل کسی کنند ممکن نیست با انها مقاومت نمود چنانکه دایه یا خدمتکاری که طفلرا
بکفالت او داده اند وقتی رختهای اورا میکند میل مفرطی دارد باینکه شکم اورا پاره
کند یا مادری که طفل خودرا بسیار دوست دارد حمله میکند که سر طفل خودرا ببرد
با کمال مهربانی باین عمل اصرار میکند بعضی ازانها میل بقتل دارند بواسطه حالت
هذیانی وخیال فاسدی که بجهة انها پیدا میشود دراین حالت قتل انها روی
عمد است ودانسته وفکر کرده میکشند چنانکه اکثر مجانین مردم را بجهة این میکشند
که انهارا قاتل یا جاسوس یا دشمن یا قاصد بد در حق خود میدانند بعضی از شدت
عشق مرتکب این عمل شنیع میشوند مثل پدرانی که اطفال خودرا میکشند بعضی از
مجانین بجای اینکه مردم را بکشند غافل از همه کس اتش بر بیوت واموال خود یا
همسایکان میزنند حالت اینها هم مثل مجانین سابق الذکر است اینها که مرتکب این خطا



واین

## درجهٔ ثانیه

واین عمل شبیه میشوند بعضی بدون احساس بان است وبعضی بواسطهٔ سبب یا دلیل
فاسدی است که بنظرشان جلوه میکند

## درجهٔ ثانی یعنی جنون مطلق

سابقا مذکور شد که مانی موجود میشود بوجود هذیانی که عام است در جمیع اشیا بدون
اینکه خیال واحدی غلبه کرده باشد چنانچه در درجهٔ بسیار ضعیف آن مریض مشوش و
کثیر الکلام است مثل کسی که قهوهٔ زیاد یا یکی از مشروبات مسکره را خورده باشد و اعراض
آنها شده فضول و بو الهوس اند و از روی قاعده تکلم نمیکنند با وجود اینکه هنوز بدرجهٔ
هذیان نرسیده و شروع بهذیان نکرده اند پس مدتی نمیکذرد که خود بخود یا بجهت
اتفاق بدی که برخلاف میل آنها اتفاق می افتد عقل آنها کم میشود و هم اکر بعضی از
آنها را بخود واکذارند بکلی سفیه و خوف میشوند اکر خواطر آنها پریشان نباشد باز در مطالب
مختلفه بقاعده تکلم نمایند و چون اینحالت مرکب است از داشتن عقل و از وجود هذیان
که بمقتضای هردو عمل میکنند انرا (فلی روزنان یعنی جنون استدلالی نامند) و فی الواقع مرض
با علی درجهٔ شدت رسید مرضی دیگر حرف کسی را نمیشنوند و خیالات آنها بیکدیگر
وفق نمیدهد پریشانی و اضطراب ایشان بکمال شدت میرسد عربده میکنند و در مجمع مردم
بغیظ و طیش تکلم میکنند و همه قسم صدمه وارد می آورند

کثرت تحریک و هیجانی که عارض آنها شده سبب میشود که بعضی از آنها کمتر احساس بموثرات
خارجه مثل سرما و کرما و دردی که چندان شدید نیست کنند چه دیده میشود که این
بیچارکان بدون اینکه شکایت و اظهار الم نمایند زخم فاحشی بخود زده خود را مجروح
میکنند و هم این تحریک و هیجان سبب میشود که این مرضی از زحمات شدیدی که
بعضلات بدن خود وارد می آورند و یک هفته تمام میکنند و دیگر ابدا خواب نمیکنند
هیچ احساس خستگی نمیکنند و قوتشان بمثل حالت سلامتشان محفوظ است بعد از



مبتلامند

۲۵

## در عطانس

مبتلایان بهالوسیناسیون این مرضی نقصان زیاد سریع است این نتیجه تحقیق بسیار نافعی است

کرده نقصانات موسیو لی و موسیو صیتویر معلوم شده است

نوبهای اینمرض بفاصلهای نزدیک رجوع میکنند ممکن است چند ساعت یا یک الی چند

روز طول بکشد چنانچه وقتی که اینمرض بعد از نوبهای صرعی عارض شود اتفاق می افتد

اما غالباً اختلال دماغی هفته و ماهها و یک سال بلکه سالها طول میکشد مثلاً وقتی که

نوبها بسیار شدید باشند و زیاد طولانی میشوند دیده میشود که مریض زود زیاد بیر نوبهات

سقوط قوی و ضعف شدید افتاده مبتلا بدمانس میشود

مالوسیناسیون در صفحه ۱۶ بیان شد

## در دمانس

دمانس چنانکه مذکور شد نقصان یا فقدان مشاعر و قوای نفسانیه یا حساسه است

اینحالت غالب عرض اقسام جنون است و گاهی هم اصالتاً بدون تبعیت مرض دیگر عارض

میشود چنانکه مبتلایان بصرع و مستها و کسانی که استمنا میکنند و پیران مبتلای بان

میشوند این حالت گاهی عرض از یکی از علل اصلیه عضویه دماغ و اجزای ان میشود مثلاً سکته

بعد از ورم دماغ و متعلقات ان مثل ورم حجب و نزف الدم دماغ و نرم شدن ان بالاخره

بجای اینکه اینمرض بتدریج عارض شود ممکن است بواسطه یکی از اسباب طبیعیه یا

نفسانیه که دماغ را بغتتاً باهتزاز و لرزش شدید در آورند دفعتاً ظاهر شود موافق ملاحظه

موسیو کالمیل اینمرض ممکن است فقط بواسطه ضعف مشاعر و قوای نفسانیه

و حساسه عارض گردد که پس از ان هرگاه حالت مریض را بحالات سابقه ان نسبت

دهند ان عقلی که سابق داشت دیگر ندارد و لهذا میتوان متابعت این طبیب عظیم

الشان را نموده و او را دمانس ناتمام یا دمانس نسبی نامید اما باز عام است در جمیع

مشاعر ولی گاهی اینمرض کم کم و بتدریج فاسد میکند جمیع قوی را و مریض بحالت فنای

تام می افتد و حالتی مثل حالت بهایم پیدا میکند که از حیثیت منظر و خلق و عادت



# در خرافت

شباهت بآنها دارد دمانس ممکن است یکی از مشاعر یا بعد و قلیلی از آنها را مبتلا کند در آن حالت نیز مثل اینکه ذکر شد باسم تمام یا ناتمام خوانده میشود

اولین صفت دمانس ناتوانی و ضعف شدید است پس از آن نسیان است بقسمی که چیزهای موجود حاضر را هر چه می بینند در حفظشان نمیماند و حال اینکه از زمان گذشته بخاطر دارند اشخاص مبتلای باین مرض کلیتاً راحت و آرامی دارند عزلت و تنهائی را اختیار میکنند تلفظ بکلمه میکنند بدون آنکه معنی آنرا ذکر کنند بدون سبب معینی گریه یا خنده میکنند بتدریج بعد از زمانی کم یا زیادی یا خونین در حجره انحطاط و سقوط قوی می افتند در بعضی از این مرضی گاه گاهی تحریکی در حالتشان ظاهر میشود یا اینکه در حقیقت نوبه مانی هائی است که آنها را عارض میشود اما طولی نمیکشد که بحالت اولی رجوع میکنند غالباً ملاحظه شده بعد از هر یک از این نوبها ضعفی بیشتر از سابق عارض قوای مدرکه و نفسانیه این مرضی میشود نومشان خوب و مثل نوم طبیعی است و غذا را زیاد میخورند و کلیتاً حالت تغذیتشان در کمال خوبی است بعض از آنها چاق و فربه میشوند اما کم کم تغییر هیئت و صورت میکنند و اختلالات مختلفی در قوای محرکه آنها ظاهر شده فلجی عارض آنها میشود که آن را فلج عام متزاید گویند که تفصیل آنرا در جلد اول ذکر نمودیم

## در خرافت

در تحقیق این مرض اختلاف کرده اند بعضی آنرا آخرین درجه دمانس میدانند جماعتی دیگر که با اسکیرل متفق الرای اند آنرا قسمی از جنون خوانند و او را با دمانس حاد مترادف دانند ژرارژه این حالت را قسم مخصوصی از جنون میداند که متصف شود بفقدان فکر خواه مریض خیال نداشته باشد یا داشته نتواند آنرا بکار برد موسیو اتلت صفات مذکوره را قبول کرده اما با ژرارژه بعینه میگوید قسم مخصوص



# دلیر خرافت

از جنون است قبول نمیکند بلکه میگوید که آن نیست مگر ترکیبی با مرض دیگر مثل فلج عام و
انرا مربوط بیکی از آفات تشریحیه ثابته مانند تهییج عارض بر جرم دماغ وغیره میداند
پس صفات و علامات اینمرض بنا بر رای این طبیب کامل بواسطه ضغطه که از اسباب خارجیه
عارض شده حاصل میشوند و موجب معطل و معوق گذاشتن یا ضعیف کردن قوای
عاقله میگردد و این ضغطه نه تنها در مجانین این اثر را دارد بلکه اگر بر اصحا هم عارض شود
همین قسم خواهند شد و نیز این طبیب میگوید که هذیان در مجانین خرف شده حالت
مخصوصی که اسباب تشخیص اینمرض از اقسام جنون گردد ندارد و ممکن است که در اشخاص
مختلف صفات و علامات مخالف یکدیگر ظاهر نماید اما موسیو بایارژه در یکی از
تذکرهای خوب خود این قول را رد میکند و طریقه را قبول میکند که من هم معتقد بر آن
هستم و بسیار صحیح و حق است و آن اینست که مجانینی را که باین اسم موسوم نموده اند در
اکثر احوال آنها بجز خرافت چیزی دیده نمیشود اما هذیان باطنی بسیار شدیدی
دارند که ممکن است اگر علاج شوند و بتوانند آنرا بیان کنند معلوم شود که این هذیان
از جنس هذیانهای بسیار دور است که بواسطه ایلوزیون و هالوسیناسیون که ایلوزیون و هالوسیناسیون منتج ایشان شده
مصادف با وی اند شده پدید میشود که در این هذیان غالباً بخیال هلاکت خود می
افتند و علاوه بر این حالت مخصوصی دارند که وقت و زمان و مکان و اشخاص را نمیدانند
و نمیشناسند و در عالم خیال خود زندگی و تعیش دارند و بنا بر رای این طبیب حاذق
خرافت نه ترکیب و نه نوع مخصوصی از جنون است بلکه قسمی از مالیخولیا با درجه بسیار
ضعیفی از قسم مخصوصی از آن است و با دلیل معلوم کرده است که جنون خرافتی بسیار
شبیه است بعالم رؤیا و اعتقاد موسیو لاسک که میگوید در این جنون ضرر عضوی
ثابتی مثل تهییج دماغ موجود است مطلبی است که در آن تفحص ثانی لازم است

هالوسیناسیون یعنی احساس باشیائی که وجود



# در هالوسیناسیون
## خارجی ندارند

سابقاً اشاره باین حالت شد و او یکی از مطالب مهمه مبحث جنون است و صفات آن اینست که احساساتی نمایند که در خارج یا در اعضاء حس سبب و محرک معینی نداشته باشند پس معلوم میشود آفتی است دماغی و احساسی است که حاصل شده بدون هیچ اثری از آثار خارجیه

این علت عرض عامی است بجهة جنون و بقسمی عام است که اسکیرل میگوید دو صد نفر مریض مبتلای بجنون اقلاً هشتاد نفر آنها را دیده بوده است دارای این علامت بوده اند

علما و مصنفین که بخصوص مشغول کشف مطالب علمیه این حالت بوده اند در طبیعت آن متفق نیستند قومی با اسکیرل متفق و در حقیقت آنرا خالص دماغی و نفسانی ملاحظه نموده اند دیگران مخالفت کلی با آنها دارند و میگویند این حالت ممکن نیست حاصل شود مگر بتوسط اعضاء حس معتقدین بقول اول میگویند در این مرض خیالات مخلوط میشوند با افکار باطله و عادتاً در قوهٔ حافظه نقش بسته برای آنها مجسم میشوند معتقدین بقول ثانی میگویند احساساتی که این مرضی میکنند اصل و حقیقتی دارند موسیو بایارژ در اعمال و تجارب خود که بجمع اطبای پاریس هم عرضه داشته و در تذکرهٔ آن سال ثبت است سعی زیادی کرده که این دو قول را تطبیق کند بیانی کرده و خیال میکند که غیر از آن نیست میگوید ممکن است هالوسیناسیون دو قسم باشد و در این حالت دو قسم از ادراک حسی کاذب پیدا شود یکی آنکه ابداً نسبت و ربطی بر احساسات خارجیه و اعضاء حساسه نداشته باشد آنرا هالوسیناسیون نفسانی نامید دویمی آنکه ممکن ~~نیست~~ نباشد بدون توسط اعضاء حس ظاهر شود که آنرا هالوسیناسیون نفسی حسی نامیده



# در هالوسیناسیون

بسیاری از مجانین مدعی شده اند که خیالات اشخاص را بدون توسط هیچ صوت و تکلمی بگوش خود میشنوند از روح بروح با مخاطبهای غیر مرئیه تکلم میکنند که باید در حقیقت غیر حواس خمسه باطنه حس ششمی داشته باشند یعنی حس خیال یا حسی که با او نداهای غیبیه داخله را بشنوند و اینها مبتلا بهالوسیناسیون نفسانی اند در بسیاری از هالوسیناسیونها اکر وارد بر ابصار میشود نیز باعتقاد موسیو بایارژه ممکن نیست بدون توسط اعضاء حس واقع شود و بجهة اثبات قول خود استشهاد بقول طبیب عظیم الشان مولر و بوریر دو اش میکند که در کشف هالوسیناسیون ابصار سعی بلیغی نموده و این مطلب را باین قسم تحقیق کرده اند مولر میکوید که جمیع این ابصارات علی ای نحو کان در حقیقت بواسطه قوه باصره حاصل میشوند در باب اشباح کاذبه غیر موجوده در خارج بوریر دو اش میکوید فی الحقیقه ما انها را می بینیم یعنی که بواسطه قوت خیال در چشم ما بعینه همان احساس پیدا میشود که از اشباح خارجیه که در مقابل چشم ما موجود بودند ظاهر میشد و نیز موسیو بایارژه ذکر میکند که معرفت باین دو قسم از هالوسیناسیون در حقیقت در علم امراض غرابت و نازکی دارد و الا مدت مدیدی بود که در کتب صوفیه مسلم بود که نداهای روحانیه هستند که انها را عقل و باطن نفس اصغا میکند و صوت حسیه نیست که انرا کوش ظاهری میشنود

در طریقه حصول این علت باراء مختلف میشود چنانکه موسیو کالمیل میکوید که هالوسیناسیون که صور مختلفه متعدده دارد محتمل است منشا و مبدء ان در بنیان اعصاب محیطی بدن باشد و حاصل شود از خارج بداخل مثل سایر احساسات طبیعیه این اعتقاد را موسیو بایارژه رد کرده و از جمله ایرادی که میکند اینست که در این صورتی که هالوسیناسیون روابط تامی بچندین حس دارد محال است



# در هالوسیناسیون

چگونه معلوم میشود که بعضی ... بوی گوگرد حس میکنند و اگر این حس بواسطه تحریک ... شده صح

معلوم نمود که چرا بعضی بوی گوگرد را احساس میکنند و چیز دیگر را احساس نمیکنند در
موجود نبودن در خارج جمیع اشیاء مشارکاند خصوصیت بوی گوگرد از کجاست پس
چنین نیست که تصور شده است بلکه بالعکس مطلب بسیار سهل است اگر قبول
کنیم که خیال فی الحقیقه محرک و سبب وجود اشیاء میشود چنانکه بوهرهاوس گفته است
که خیال است که سبب وجود این احساسات میشود

علی ای حال مسلماً قبول میکنیم که کیفیت حدوث این مرض کلیتاً معلوم نیست و نخواهد
شد موسیو بایارژه بعد از آنکه تفحص کثیری در توضیح این مطلب مینماید تجربهٔ
بسیاری کرده که شرطی که بسیار لازم و عمده است در حدوث این حالت تعیین نماید
اول شرط که بسیار عمده است بنابر رای او خروج قوه حافظه و خیال است از تحت اطاعت
اراده و نقش بستن صور خارجیه در خیال محقق شده است که تا عقل بحالت اصلی و
طبیعی خود باشد که بتواند ملتفت شود و دفع کند ادراکات کاذبه موجود نمیشوند و
بالعکس شروع میکنند وقتی که غافل شوند چنانکه بجهت بعض اشخاص اتفاق می افتد که
در بیداری بخیالات باطله می افتند یا آنهائی که خواب می بینند و امثال اینها

هالوسیناسیون در صفحه

اینها تجسسات و اعمال عمده بودند که موسیو بایارژه در استدلال بکیفیت وجود
هالوسیناسیون کرده و ما آنها را بتفصیل بواسطه خوب و مهم بودن تحقیقات و
فضل و هنر آن محقق در اظهار خیالات و بیانات خودش بیان نمودیم و نیز با وجود این
معترف میشویم که ما نتوانستیم ثابت کنیم که این مرض بتوسط حواس ظاهره عارض میشود
اگر جرئت داشته باشیم اعتقاد دیگر در این مطلب اظهار مینمائیم و این مرض را مربوط
بعمل دماغی دیگر مینمائیم میگوئیم که بنظر و گمان ما چنان می آید که این مرض شبیه است
بلکه یک چیز است با خواب دیدن و این تحقیقی است که سابق بر این هم کرده بودند
رای ثابتی است که موکترم در اعمال و تجارب نیک خود در عمل و اثر حشیش بیان



# در هالوسیناسیون

اثرا اظهار نموده

علی ای حال در خاتمه کلام میگوئیم باید دانست که این مرض را نباید علامت عام و مخصوص جنون بدانیم بجهت اینکه بسیار میشود که عارض اشخاص سلیم العقل که احساس بخطای خود هم میکنند میشود و در این حالت معلوم است که باید دماغ از موذی علی ای نحو کان متأثر و منصدم شده باشد اما بسیار عمده است که نباید حالت این اشخاص که اراده اینها صحیح و محفوظ است مشتبه شود با اشخاصی که مبتلا به هالوسیناسیون حقیقی اند که اینها با وجود این صور کاذبه که می بینند اعتقاد میکنند و بی اصلی اینها را نمیدانند و بجهت اینها اسباب تجسم خیالات و محرک بعض افعال میشود گمان نمیکنیم که هالوسیناسیون حقیقی را بتوان از قبیل جنون دانست و با اینکه مثل کسانی باشند که عقلشان کاملاً سالم باشد ولیکن هر قدر که عقل و فضل و شعور داشته باشند بالجمله محال است که اینها را در عتبه جنون یعنی در مرتبه ایشان ملاحظه نکرد اگر قدری حالت اینها شدت کند فرقی میان اینها و مجانینی که باید محبوس و در زنجیر باشند نماند دیدن اشیائی که وجود خارجی ندارند و صحبتهای مضطربانه منفکرانه کردن و شنیدن صداهای مختلف مجتمع با یکدیگر وقتی که آرام و ساکت اند و هیچ صدائی در حوالی اینها نیست و بدون وجود شیئی معطری استشمام روایح طیبه کردن و تمام اینها یقین داشتن اینها هم اختلالاتی هستند که بطور حتم معین میکنند که در دماغ آفت و تغییر مرضی موجود است با جمیع استدلالاتی که اطبا میکنند نمی توان اعمال این مرضی را عمل شخص عاقل دانست و نیز وقتی که می بینیم در بیداری خواب می بینند نمیتوان گفت که اینها مریض نیستند و عقل سلیم دارند

## در هذیان حاد

در اینجا لازم است که مختصری از قسم بسیار شدید هذیان حاد که با هذیان را مثل



یکی از اقسام جنون ملاحظه نمود بیان کنیم موسیو بریغ بوآسمن دراین
باب مطلب بسیار خوبی بیان نموده که در جلد یازدهم تذکره مجمع اطبای پاریس هم
ثبت شده این هذیان ممکن است گاهی دفعتا ظاهر شود ولی غالب اوقات چند
مدتی قبل از آنکه ظاهر شود تغییر کلی در حالات و عادات مریض مشهود میشود
و پس از آن اختلالی در شعور و قوای عاقله ظاهر شده در این هنگام هذیان
بسیار شدید و همیشه با فریاد و فغان است و اضطراب مریض بسیار شدید میشود
بعضی که لابد میشوند او را با جلیقه مجانین محکم ببندند اکثر با وجود این حالت
هالوسیناسیون و ایلوزیون هم دارند نزدیک بجمیع این مرضی کلیتا از نوشیدن
هر قسم که باشد اجتناب مینمایند و میترسند همیشه تب دارند بعد از اینکه پنج یا
شش یا هفت روز یا چندین هفته تحریک بسیار شدیدی در حالتشان ظاهر
شد ضعف زیاد عارض شده نبض ناپیدا و زبان خشک و بحالت اغماء می افتند
و میمیرند در وقت تشریح در مراکز اعصاب انها غالبا ضرری که بتوان از اسباب
آن اختلال عقلی که در ایام حیات داشتند دانست ظاهر نمیشود وقتی که منتهی
و عاقبت مرض خوب است حالت مریض گاهی بدون انتقال بمرض دیگر بصحت
مبدل میشود و گاهی هم تب بتنهائی موقوف میشود اما هنوز هذیان
موجود است و مریض با جمیع علامات جنون ازمنه معمول دارد و بهمین حالت
مدتی میماند

**رفتار جنون** جنون در بعضی احوال دفعتا ظاهر میشود و این در صورتی است
که بعد از یکی از اسباب قویه مانند حرکات نفسانیه شدیده یا افراط در شرب
مشروبات الکلیه یا نوبه صرعی عارض شود کلیتا آغاز آن بطئی و تدریجی است
و یک قسم انکوباسیون یعنی هنگام تفریخ و کمونی دارد که در آن تغییرات مختلفه

جلیقه مجانین
مثل پیراهن عربی است که آستین های بلند داشته باشد که وقتی بر مریض بپوشانند دیگر بدست هیچ کاری نمیتواند کرد اگر لازم شود آستین ها را از عقب بهم میبندند که دیگر با دست صدمه نرساند و فایده اش این است که آن را بپوشند
لمترجمه

انکوباسیون یعنی تفریخ
در لغت بمعنی جوجه بیرون آوردن است که مرغ روی تخم میخوابد تا جوجه بیرون آید و در طب اصطلاحا مدتی را گویند که میکروب یا مواد سمیه در بدن تا وقتی که مرض یا اثر سم ظاهر شود و برای هر مرض در کسی زمان تفریخ معین است در بعضی کم و در بعضی زیاد است مثلا مار اگر کسی را بگزد ممکن است در چند ساعت هلاک کند و یا سپیدار زود اثر کند و بر خلاف اگر در بدن کسی از میکروب و غیره ماده کوفتی اثر کند تا وقتی که بروز کند ممکن است هفت هشت روز بلکه بیشتر طول بکشد این ایام را زمان تفریخ گویند و برای طاعون و حصبه و سایر امراض سرایتی هم قسم تفریخ معین است
لمترجمه

هالوسیناسیون و ایلوزیون در صفحه ۱۶ از گذشته



در حالات و عادات مریض مشاهده میشود چنانکه بعضی مضطرب و مشوش و
هیجان آمده و کثیر الکلام باشند بعضی دیگر ملول و متفکر اند از مردم و از مجمعها و
از مجالس کناره میکنند اشخاصی که تا آن وقت قانع و منظم و ممسک بودند و حالت عصمت
و پرهیزکاری داشتند مسرف و دائم الخمر و فاسق و فاجر میشوند این تغییرات که با این
قسم عارض آنها میشود اگرچه اسباب تعجب و استغراب مردم میشود اما اگر قبل از آن
مبتلا بجنون نشده باشند بسیار کم است که کسی نسبت آنها را بتغییرات جنونی دهد
از سایر جهات در کمال سلامت اند ولیکن بعضی از آنها از صداع و بخصوص بیخوابی
شکایت دارند طولی نمیکشد که خیالات مخصوصهٔ عجیب و غریب بجهت آنها پیدا
میشود که آنها را همیشه متفکر میکند و باز قادر اند که آنها را از خود دور نمایند اما اسباب
واهمه و خیال آنها شده و بتشویش جنون افتند بعضی دیگر بجای این حالات حالت
هیجان و خرافتی در سر ظاهر و استعداد و مشاعر آنها کم شده اشکال شدیدی
در تسلسل و ترتیب خیالات آنها حادث میشود این هنگام که هنگام کمون و تفریخ است
ممکن است ماهها بلکه سالها دوام کند پس این اشخاص بواسطهٔ چیزی که قدری
مخالف میل آنها باشد یا سبب جزئی دیگر عقلشان زایل شود

تفریخ هنگام کمون تفریخ در صفحه قبل مذکور شد

گاهی جنون بغتتاً عارض شود و چنان شدید باشد که بخوبی مشتبه بورم حجب دماغ
گردد و اگر تا چند روز در حالت مریض مواظبت و تحقیق نشود ممکن نیست طبیعت
مرض را مشخص نمود اما اکثر اوقات در جنون زوال عقل با این شدت تنها نیست و هم در آن
از علامات طبیعیه بجز عدم اشتها و یبوست مزاج و سهر چیز دیگر نباشد

همین که این مرض موجود شد رفتار آن قریب بهمیشه متصل و ثابت است و چنانکه
اسکیرل گفته است سه هنگام معین دارد اول هنگام حادث مرض که با علامات
تحریک و هیجان ظاهر میشود دویم هنگام مزمن گردیدن بجز علامات هذیانی علامات



## در رفتار جنون و امراض اتفاقیه

دیگر مشهود نمیشود سیم هنگام انحطاط مرض است جنون. غالبا رفتار دوری غیر منتظمی دارد و در این قسم اختلالات دماغیه اشتداد و فتوری بهم میرسانند که کلیتا بدون نظم و قاعده اند و مرضی از هذیانی بهذیان دیگر میروند و هالوسیناسیون در هر چه داشتند تغییر میکند این اشتدادات اغلب بدون سبب مشهودی ظاهر میشوند مگر اینکه در زنان که اغلب در هنگام طمث حادث میشوند اتفاق برخلاف میلی که زیاد انها را مشوش کند و حرارت بسیار شدید نیز همین اثر را دارد و بعضی از اشخاص معتقد باعتقاد داکن دیرولیتن شده گفته اند تغییر اشکال قمر و زیاده و نقصان نور آن در رفتار جنون اثر و عمل واضحی دارد این اعتقاد را گکیس مردود و منقوض نموده اسکیرل نیز بابطال این مذهب بیشتر از اثبات آن مایل است و اعتقادش اینست اگر بعضی از مرضی در وقتی که قمر بدر میشود هیجانشان بیشتر است بواسطه شعاع شدیدی است که بساکن انها می تابد این مرض بنوبه حقیقی چنانکه مصطلح اطبا است عارض نمیشود اگرچه اسکیرل عکس این را معتقد شده مذکور داشتیم که در جنون اقسام مختلفه هذیان قایم مقام یکدیگر میشوند علاوه لازم است در اینجا بگوئیم که با یکدیگر بطور ثنائی و ثلاثی چنانکه اسکیرل هم متعرض است ترکیب میشوند مثل اینکه دیده شده است لیپمانی و مانی یعنی مالیخولیا و جنون با هم و دمانس با مانی و منومانی مرکب شده اند

## در ترکیبات و امراض اتفاقیه که در بین جنون عارض میشوند

برخلاف انچه جامز گکیس معتقد شده میگوئیم که مجانین ماموف از ابتلای هیچیک از امراض وبائیه نیستند و غالبا این مرض با امراض اتفاقیه که ربطی بمراکز اعصاب ندارند مرکب میشود چنانکه از خواندن فصل قابل تمجیدی که موسیو کالمیل نوشته و در جلد ثانی لغت طبی درج نموده معلوم میشود و بخصوص از کتاب کالمی





که یکی از اطبای معروف که موسوم به موسیو تی است در این ایام جدید بجلید طبع رسانیده بخوانند بهتر ثابت میشود این امراض اتفاقیه با اختلاف اثر واضحی در جنون دارند چنانکه اسکیرل میگوید این مرض را اوقات بازمیدارند و متوقف میکنند یا بکلی رفع و علاج میکند (و این بسیار کم اتفاق می افتد) یا اسباب هلاکت آنها میشوند در هر حال باید مخصوصا ملتفت بود و زیاد دقت کرد چه غالبا شخص اشکالات متعدده پیدا میکند احوال و تدابیر متقدم آنها بکلی غیر معلوم میماند مثل اینکه بسیاری از آنها خود را متهم بامراض خیالیه چند میکنند و حال اینکه مبتلا بامراض حقیقیه هستند که آنها را مخفی میدارند مرض خود هم غالبا رفتار غیر معلوم و مخفیئی دارد که طبیب را اطلاعی ندارد پس لازم است چه در جوانان و چه در پیران ملتفت اندک تغییری که در عادات و حالت کلیه مریض ظاهر میشود بود زیرا که اتفاق افتاده است دیده اند که این اشخاص مبتلا بذات الریه بوده که مشرف بهلاکت بوده اند باز برخواسته میدویدند و راه میرفتند موسیو تی حق داشته است که در این مطالب زیاد دقت و اصرار کرده است پس برای حل مسائلی که در تحقیق امراض اتفاقیه که در بین جنو ن عارض میشوند لازم است رجوع بکتاب خود او نمائیم و بجهة ذات الریه که در بین جنون عارض میشود باید رجوع کرد بچاپ ثانی رساله که خود در آن مرض نوشته ام

بسیاری از این مرضی علاوه بر جنون مبتلا بامراض مختلفه دیگر میشوند که آنها نیز وارد بر بنیان اعصاب میکردند از قبیل هیجان خون در دماغ و حرکات اختلاجیه و حملات صرعی و اختناق رحمی و مخوف تر از همه آنها فلج متزایدی است که در جلد اول این کتاب مفصلا آنرا بیان نمودیم

موسیو کالمیل میگوید امراضی که عارض مجانین میشوند کلیتا از بابت مکان و طبیعت و نوع و غیرها شبیه اند بامراضی که عارض عقلا میشوند مگر اینکه هذیان



گاهی طریقهٔ بروز علامات و اجتماع آنها و رفتاری که در آخر میکردند تغییر میدهد همین
قدرها برای تحقیق و بیان این مطالب کفایت میکند تفصیل بیشتر از این لازم نیست

## دوام و انجام مرض

اینمرض در صورتیکه علاج میشود دوام تغییر پذیری
دارد چنانکه هرگاه بعد از افراط در شرب یا بعد از حملهٔ صرعی عارض شود عموماً بعد از
چند ساعت و چند روز زیاده که طولانی شود پس از چند هفته رفع میشود پینل
نیز تفصیل زنی را حکایت میکند که علی الاتصال مدت بیست و پنج سال مبتلا بجنون
شدید بود و بعد از این همه ایام علاج شد ولی این اتفاق از نوادر است و باید معتقد
باعتقاد ژرژ شد که اکثر یعنی یازده نفر بلکه دوازده نفر در سال اول و پس از آن
سال دوم نیز زیاد علاج میشوند پینل حد متوسط دوام این امراض را در جنون پنجماه
و در مالیخولیا ششماه معین نموده ولی اسکیرل تقریباً یک سال قائل میشود
بسیار کم است که عقل دفعتاً رجوع نماید اما اگر اتفاق بیفتد بعد از حرکت نفسانی شدید
و رجوع نوبت طمث یا در نقاهت یکی از امراض حاده یا مزمن خواهد بود چنانکه امثال
آنها را با اتفاق افتاده و ضبط کرده اند جنونی که بواسطهٔ حمل عارض شده باشد غالباً
بواسطهٔ وضع حمل رفع میشود بنا بر مذهب موسیو مارسه در ثلث حالات این نتیجه
پیدا ملاحظه میشود و همین محقق میگوید هرگز دیده نشده است که زن دیوانه که حامله
میشود حمل بهیچوجه در حالت مرضان تغییری بدهد
اینمرض تقریباً همیشه بتدریج و تأنی علاج میشود مرضی آرام تر شده و خیالات کاذبه
آنها رو بنقصان رود و بفکر اقارب و دوستان خود افتند و مشتاق دیدن آنها
شده و ملتفت حالت خود میشوند خواب طبیعی آنها برقرار گشته و سیمای آنها
مثل حالت صحت شود و لیکن اول عود نمایند بالجمله رفته رفته بحالت طبیعی خود
و سند این تغییرات جیده تقریباً همیشه بطوری حاصل میشوند که نمیتوان یقین با

هیچ حرکت بحرانی و دانها نمود مدت نقاهت اینمرض ممکن است از چند هفته الی چندین ماه طول بکشد بعضی از مرضی پس از آنکه علاج شدند چند گاهی قدری ملول و سریع التأثر مانده و مشغول کاری که زیاد فکر و زحمت دارد نتوانند شد و این هیچ تعجب و اشکالی ندارد و باید از نقاهتهائی ترسید که در آنها هنوز اشخاص حالات جنونی عجیب و غریب دارا شده از اقارب و کسان خود سوء ظن دارند بجهة اینکه در این حالات اغلب نکس میکند علی ای حال جنون از امراضی است که اغلب عود و رجعت میکند و کویا نکس و عود آن در فقرا بیشتر از اغنیا باشد بجهة اینکه غنی پس از آنکه علاج شد ممکن است اسباب خوبی فراهم کند که دیگر نکس نکند از انجامهای کثیر الوقوع اینمرض اینست که منتقل بازمان شود و پس از آن منجر بدمانس گردد

جنون در صورتی که مفرد باشد هرگز سبب هلاکت نمیشود ولیکن در بعض حالات جنون حادکه مریض علی الاتصال تحریک شده و بیخواب است هزال عارضش شده قوای آن بکلی ساقط میشود در هفته اول یا دوم میمیرد بدون اینکه از تشریح چیزی که دال بر این علامات و انجام با این سرعت و دواثت باشد ظاهر گردد خیلی از آنها بواسطه یکی از حوادث هلاک میشوند و اکثر بواسطه امراضی که در آن بین عارض میشوند یا بعد از فلج عام در میگذرند مخصوصاً سل که اینمرض بطور وضوح عمر را کم و کوتاه میکند این مطلبی است که بواسطه تفحصات و تحقیقات منرو و گریزنک و کولشتین و البز و شرادر و سرزیه بتحقیق پیوسته

**تشخیص** در اغلب احوال تشخیص اینمرض هیچ اشکالی ندارد حتی در موقعی که ابتدای آن دفعی و شدید باشد میتوان بواسطه فقدان حمی و محفوظ بودن



قوای مریض و حالت سیما و دقت نکردن و طریقه اختلال عقل او را از ورم دماغ و حجب
آن و از هذیانهای شرکیه تشخیص داد چون در مجانین گاه گاهی عقل بجای خود
رجوع میکند و احساس بحالت خود میکند ممکن است پس از آن طبیب خبط کند
و باشتباه بیفتد و جنون را نشناسد در این حالت باید مدتی از حالت مریض پرسید
بخصوص از مطالبی که عمده هذیان او در آنها است باید تفحص از تدبیر مقدم و عادات
رسوم و اخلاق آن نمود و او را امر بنوشتن کرد و از اشخاصی که با او مانوس و معاشر
بوده اند سئوال نمود و اگر لازم باشد چندین روز همه روزه بدقت او را امتحان
کنند و ملاحظه حالات او را کرده بنویسند و هرگز نباید بدون ملاحظه تجویزی
در آنها نمود در صورتی که هنوز تشخیص نکرده و شک دارند او را از کسان خود جدا
نکنند بلکه مواظب حالت وی باشند که اگر واقعا دیوانه شده باشد خود و دیگران را
اذیت نکند

**تقدمة المعرفة** جنون مرضی است که غالبا خطر دارد اما چند حالت
مخصوص است که تقدمة المعرفه را کم یا زیاد پر خطرناک میکند هر قدر بعد در سالهای
که از ابتدا میکند و بعد زیاد تر باشد امید شفا کمتر میشود چنانکه **اسکیرل** ثابت کرده
که از پنجاه سال که گذشت کمتر علاج میشود و از بیست الی سی سال عموما علاج میشود
اگر در حمله اول علاج کنند زودتر از حمله دویم علاج میشود حکم کلی میتوان کرد که هر قدر
دفعات عود مرض بیشتر شده شدت آن بیشتر میشود اگر این مرض بطور موروثی
عارض شود از حالاتی است که بسیار با خطر است گویا جنون زودتر از مینانی و مخصوص
از لیپمانی یعنی مالیخولیا علاج میشود جنونی که با خیالات علو و تکبر باشد از حالات
خاصی از علاج است دمانس اشد و ردی از جمیع اقسام جنون است و قتی بدرجه
معینی رسید و مستحکم شد دیگر علاج پذیر نیست و همین که علامات فلج ظاهر شد





هرگز نباید منتظر انجام نیکی بود بعض حالات از قبیل شرب مدام و استمناء و نوبهای صرعی
از حالات سابقه هستند که همیشه دلیل بر وخامت مرض اند عموما میتوان گفت که اکثر جنونهائی
که بغتةً عارض میشوند زودتر و بیشتر از انهائی که بطوء و تدریج بروز میکنند علاج میشوند
باعتقاد اِسکیرُل این مرض در بهار و پائیز بیشتر علاج میشوند امید شفا در دو سال
اول که مبتلا میشوند بیشتر است پس هر قدر طول مرض بیشتر میشود امیدواری کمتر میشود
اِسکیرُل میگوید همین که سه سال از ابتدای جنون گذشت بیشتر از یک نفر در سی
نفر احتمال علاج نمیرود و بعد از ده سال دیگر نباید چندان امیدوار شفا باشند ولیکن
سابقا مذکور داشتیم که گاهی ممکن است بعد از مدتی که خیلی بیشتر از اینها طولانی باشد
باز عقلشان رجعت نماید از این قبیل است زنی؛ اگر پینِل حکایت میکند که پس از
پنجاه سال که مبتلا بجنون بود دیگر باره حالتشان بصحت و عاقلی مبدل گشت

**اسباب** از قرار اکثر مقالات و تحقیقاتی که تاکنون نموده و طبع کرده اند معلوم
میشود که جنون از طفولیت الی پانزده سالگی بسیار کم و پس از بیست سال شایع شود و
کمال شیوعش در سی و چهل سالگی است بعد از ان هر چه رو به پیری میرود متناقص
میشود و در پیری بجز ان قسم از جنون (فساد عقل) که انرا جنون پیری نامند ملاحظه
نشود از قراری که گفته اند هنوز محقق نشده است که این مرض در زنان بطور وضوح
بیشتر از مردان باشد ولی اختلاف ممالک را در کثرت و قلت شیوع ان اثری هست
ارثی بودن یکی از اسباب متعدده و سابقه بسیار قوی جنون است مثل اینکه در
ثلث زنانی که در مریضخانه سالپتریر بوده اند ملاحظه کرده بهمین قسم یافته اند
اِسکیرُل گمان کرده است که در مجانین فقرا سدس انها باین قسم اند و این نسبت را
در بیشتر از نصف مرضائی که در دارالمرضای خانه خودش که موسوم برابوری است بمعالجه
امده بودند ملاحظه کرده بهمین طور باید از این استنباط کرد که موروثی بودن



این مرض در طبقه اغنیا بیشتر است تا در فقرا باید این اختلاف نتایج را باین نسبت داد که در
اشخاصی که بدو مرض تفحص نموده در دیوانه خانها هستند ممکن نیست تحقیق کاملی در صحیح و غیر صحیح
بودن پدر و مادر آنها نمود گویا در حالتی که پدر و مادر هر دو دیوانه باشند سرایت و
انتقال مرض اسان تر میشود و از مادر بهتر و سهل تر سرایت میکند و این حکم مخالف
تجربهائی است که موسیو تره و ابایل کرده اند ولی صحت آن بواسطه تحقیقات و تفحصاتی
که بایتانر شرخه و موسیو سامویل تهار نموده اند بوضوح رسیده و ثابت شده است
و نیز گفته اند استعداد ابتلای اطفال بیشتر میشود هرگاه پدر و مادر شان قبل از
تولد آنها مبتلا بجنون باشند بالجمله موسیو مو دراین اواخر قائل شده است که
اطفالی که بواسطه ارث استعداد بجنون پیدا کرده اند هرقدر شباهتشان با آن یکی
از پدر یا مادر که مبتلا بجنون است کمتر است استعداد آنها بابتلای جنون بیشتر
میشود و بالعکس اطفالی که با او شباهت تامی دارند بیشتر از قوای نفسانیه آنها
سالم میماند و این مطلبی است که صحت و سقم آن بعد از این باید بتجربه محقق شود
در ملاحظه موروثی بودن مرض همین نباید نگاه در ابوین و اجداد آنها منحصر بجنون نمود بلکه
باید تفتیش از سایر امراض عصبانی که ممکن بوده بآن مبتلا شده باشند هم نمود
مثل اینکه اغلب در خویشان نزدیک مجانین معلوم شده است که مبتلا بمالیخولیای
مراقی و صرع و نوروپاتی که حالت عصبانی نامیده ایم و اختناق رحم بوده اند مثل
اینکه گویا امراض عصبانی همین که نسل بنسل رسیدند یا چند پشت گذشت مبدل
بیکدیگر میشوند و نیز چه بسیار دیده شده که پدر و مادر و اجداد بدون فصل
مجانین اشخاصی اند که بشدت خلقی و سایر حالات غریبه دیگر یا بواسطه مزاج و خلق
بسیار خارج العاده مشهور بوده یا کسانی بوده اند که بدون سبب یا بسبب باطل
یا اصلی خود شان را کشته اند محقق است که بعض عادات پدر و مادر ضرورتش باولاد

نوروپاتی
بعنوان حالت عصبانی مفصلا قبل از مرض صرع بیان خواهد شد





انها میرسد چنانکه اطفال اشخاص دائم الخمر بیشترشان دیوانه میشوند و باید معتقد شد که اولاد اشخاصی که افیون و چرس و بنگ استعمال میکنند بهمین قسم اند مزاج عصبانی و سریع الانفعال و اشخاصی که زیاد خیالی و لاابالی اند و بد تربیت شده اند که خیال را زیاده از حد تحریک نموده یا متوحش کرده باشند زیاد معاونت بحصول جنون میکنند در مرضای کثیری ملاحظه کرده و حساب نموده معلوم کرده اند که صد دو مابین دو میان اشخاص عزب بیشتر بوده از تاثیر مشاغل و صنایع مختلفه در ایجاد این مرض هنوز تحقیق حقیقی نشده است ولیکن همین قدر گفته اند که کارهائی که فکر را شغل زیاد لازم دارد و تفحص در تحقیقاتی که زیاد با زحمت و عسر الحصول اند بیشتر موجب جنون میشوند این مطالب هنوز بکلی مامون از ایراد و اعتراض نیست بلکه ظن غالب نیست که باید معتقد باعتقاد اسکیرل شد که میگوید در مردمان با عقل و شعور پر فکر کثرت مطالعه و تحقیق در مطالب دقیقه کمتر اسباب جنون میشود از توسیع در تدابیر اغذیه و افراط در مشروبات خمریه قویترکه بیماری از آنها میکنند که این سبب اخیر بسیار موثر و قوی ترین اسباب است و باید از قبیل افراط در شرب دانسته اکثار در اعمال جماعیه بخصوص استمنا که ضعف و انقلابی را که سبب میشوند همین اثر را دارند از بیان مجموع این اسباب شیوع جنون در نواحی ثابت میشود و اینکه چرا این مرض شیوعش در شهرهای بزرگ و بخصوص شهرهائی که کارخانجات زیاد دارد بیشتر است معلوم میشود وهم باید ملتفت شد که چرا جنون در مجوسین چهار و پنج بلکه شش مرتبه بیشتر از مردم آزاد است این تجربه را لیبث که با یارش سابق کاملی در آن کرده بود و بتوسط موسیو للو تنها بکمال خوبی واضح و معلوم شد گویا یکی از این قبیل نباشد چه از بعض مطالبی که در امریکا بطبع رسیده و احتمال است قدری محل



ایراد باشد چنین مستفاد میشود که در بلادی که سپاه ها هم بنده و هم آزاد اند
جنون در میان آزادها بیشتر است علی ای حال محقق شده است که شیوع جنون
نسبتی با اوضاع دولتی و حالت عموم مردم دارد در مملکتی که هواهای نفسانیه
مردم زیاد بهیجان میاید در جائی که میان مردم فتنه و آشوب و نفاق پیدا شده و
انقلابات زیادی واقع میشود که موجب تغییرات وضعی در مناصب و اموال
اهالی اغلب میشود و نیز در مواضعی که زیاد شور و عجله در کارها و تندی حتی در انجام
کارهائی که خطر و اهمیتی ندارد زیادی تاب و بی قرارند جنون زیادی مشاهده
شده یا باید بشود و لیکن ما حساب صحیحی که نسبت و شماره مجانین را در سلطنتهای
عمده اروپا معلوم کند در دست نداریم و نیز حکم درستی بر این که جنون در ایام ما
بیشتر از زمانهای قدیم شده است نداریم اگرچه بعضی معتقد شده اند که در این ایام
بیشتر شده و همین عیب را بر تربیت و خیالات جدید اهل این زمان گرفته اند
ولی من هیچ معتقد باینها نیستم در صورتی که هیچ حساب و میزانی هم در دست
نباشد ما میتوانیم با کسانی که این ایام را مذمت میکنند ایراد کنیم که آن همه جنون
و هذیانهای وبائی که در قرون اواسط شایع بود چگونه است که در ایام ما هیچ دیده
نمیشود و اگر هم بندرت این گونه وباها در اروپا اتفاق افتاده در ولایاتی بوده است
که از بابت تربیت از سایر ولایات خیلی عقب مانده بودند اینکه گفتیم معلوم کرده است
که هر خیالی که بر مردم عصری غالب و مسلط میشود بیک دفعه اثر کلی میکند هم
در عدد و هم در حالت جنون و این قسم از جنون گویا منتهای شدت شیوعش
در تابستان باشد

اسبابی که محرک جنون اند بسیار اند عمده آنها از میان اسباب طبیعیه ضربه و
سقطه وارد بر جمجمه و تابش آفتاب بسیار گرم و اثر سرمای شدید و افراط در شرب



## در جنون بطور کلی

یا در جماع و حملهای صرعی که پس از آنها هذیان جنونی عارض میشود ولی عروض جنون پس از نوبهای اختناق رحمی کمتر دیده شده بالاخره بعضی از مبتلایان بمالیخولیای مراقی حالتشان منتهی بهذیانی میشود که لابد باید آنها را د[ر] سلک مبتلایان بلیپمانی یعنی مالیخولیا منسلک نمود

حالت نفاس گویا یکی از اسباب سابقه جنون باشد نه از اسباب واصله چرا از قراری که [illegible] میگوید جنون کلیتاً بلافاصله پس از وضع حمل عارض نمیشود بلکه پس از سبب ثانوییی دیگر که نفسانی یا غیر نفسانی باشد عارض میشود علی ای حال حامله بودن و بخصوص وضع حمل و خیلی کمتر از همه ارضاع مساعدت در ظهور جنون مینمایند اگرچه غریب بنظر می آید ولی گویا محقق شده باشد که حملهای اینمرض در کامل زنهای محترم خانواده بیشتر است تا در زنان تازه شوهر جوان بعضی از امراض حاده از قبیل حمره [illegible] و ذات الریه و حمای تیفوئید گاهی سبب واصل اینمرض میشوند

معلوم شده قریب بجمیع اسباب واصله جنون نفسانی اند نه طبیعی مثلاً تمام شدن دولت و اعتبار و صدمه و واردات قلبیه و غصه هائی که در خانه و امر زندگانی اتفاق می افتد و اضطرابهائی که بواسطه خستگی و بیخوابی و مجبوریت بمطالعه و غور در مطالب علمیه و تشویشی که در دقت و شک در بعض عقاید و ملیات حاصل و رعبی که بواسطه بعضی از اخبار در دل مردمان ضعیف العقل می افتد از این قبیل اند بسیاری از دخترهای جوان پس از آنکه مدتی بخیال عمل نامشروعی افتاده دیوانه شده اند احتباس طمث دفعی نیز غالباً همین اثر را داشته است اختلاف کرده اند در اینکه ممکن باشد جنون بواسطه [illegible] نسبه عارض شود اما شکی نیست که رویت دیوانگان و حالت دیوانگی در کسانی

### حاشیه: حمای تیفوئید

در ترجمه این شرح مطبقه خوانده اند و باید دانست که طیفوس است که شبیه است [illegible] مطبقه معروف دارد و طیفوئید از مرض بسیار صعب خطرناک که در این ممالک دیده نشده یا اگر هم اتفاق افتاده معلوم نشده [illegible] در سال [illegible] که این تب وبائی شده بود خود بعض اعراض [illegible] دیدم که زیاد شبیه آن بود مثل اسهال الدموی که چند مرتبه نزدیک برنگ جگر بود شاهد نمودم که مثل این بعینه در مبتلایان بحمای طیفوئید [illegible] احتمال کلی میرفت که [illegible] بیمار بوده ولی چون تشریح نشده [illegible] که از علامات لازمه است در تشریح [illegible] ملاحظه نموده ام که پس از آنکه [illegible] بیرون آورده [illegible] در سطح باطن آن چند زخم عمیق که بزرگی [illegible] عارض شده [illegible]

المترجم





که کم یا زیاد مستعد اند سبب جنون میشود مثل رویت بعضی از کسانی که کسی دیگر یا خودشان را میکشند زیاد موثر است و اسباب جرئت دیگران میشود و همچنین در وقتی که هذیان میگویند حالت خاصی دارند که بی اثر نیست و نیز باید دانست که معاشرت زیاد با مجانین مذموم است و نباید نمود بگواهی و قول موسیو گیز برلن که از اطباء مخصوص متخصص در این مرض است اعتماد نموده میگوئیم که هوای دیوانه خانه و دار الشفاها در بنیان عصبانی اکثر اشخاص اثر بسیار بدی میکند و هر کس نمیتواند بدون ضرر متحمل مشاهده جمیع نکبت و کثافتهای نفسانی و طبیعی که در آن اماکن دیده میشود شود پس از این بیانات معلوم میشود که اشخاصی که مستعد جنون اند لازم است که از مجانین اجتناب و دوری کنند بخصوص در وقتی که عشق یا قرابتی در بین باشد که ممکن باشد اثرش در بنیان اعصاب آنها شدید تر شود

## در علاج جنون بطور کلی

بجهة اصلاح حالت دماغ شخص مبتلا بجنون و ارجاع آن بحالت طبیعی طبیب لابد است از دو قسم علاج یکی با اثر کردن در خیال و مایل کردن مشاعر و هواهای نفسانیه مریض بطوریکه اسباب علاج شود و آن را معالجه نفسانی یا شعوری نامند دویم جمیع تدابیر و معالجات معمول طبی از قبیل معالجات دوائی و سایر استعمالات خارجیه و داخلیه چنانکه معمول است که آن را معالجه طبیعی یا طبی نامند

## در معالجات نفسانیه

جمیع اطبائی که مخصوص اند و عادت دارند بعلاج مجانین امر کرده اند باینکه مریض منفرد باشند و در خانه تنها باشند اِسکیرول نیز در کتاب خود امر باین عمل نموده و دلایل آن را هم ذکر میکند دلایل کثیری دارد که بغیر از معدود قلیلی باید جمیع آنها را






درخانهای مخصوص جای داد اما انها را محبوس نکرد عزلت گزینی مجانین و دوری
از اقوام و اقارب و دوستان خود را در وقتی باید شروع کرد که جنون بخوبی واضح
ومشخص شده باشد و هر قدر زودتر شروع بان کنند و زودتر ان را تکمیل نمایند
موثرتر خواهد بود اما اگر اختلال عقل زیاد نباشد محتمل است که تغییر مکان و
مسافرت نافع باشد ولی این معالجه قوی که زیاد نافع است برای تکمیل علاج باید
با احتیاط استعمال شود و در این حالت باید انها را بطبیب حاذقی بسپارند که مواظب
حالت انها باشد

برای تکمیل معالجات نفسانیه بر طبیب لازم است که بتحقیق تدابیر و حالات نفسانیه
مریض و سلیقه ان و میل و سلوک و حالتی که بخانواده خود داشته بداند و تفحص از
سبب مرض او بکند بلکه چیزی که محتمل است سبب مرض ان باشد بفهمد و
ملتفت باشد که در چه چیز هذیان میگوید لابد طبیب باید خیال مریض را
بداند که منفعت خود را در چه میداند و خیرخواهی او چیست و از چه ممنون میشود
بهمان قسم با او معامله کنند تا اعتمادی باو پیدا کند پس از تفحص زیاد و حصول
اعتماد بمعالجه او اقدام نماید و باصلاح اختلالات دماغ او بکوشد و در این وقت
چندین قسم از علاج میتوان نمود اعتقاد لوره این است که بکرینیه بدون
مقدمه با خیالات و اعتقادات جنونی فاسده انها مداخله نکنند باینکه با انها بحث
وایراد و استدلال نمایند و انها را ممانعت کرده و قولشان را رد یا باطل کرد و با انها
شوخی و استهزا و تمسخر کنند اما او امر میکند باینکه هم انها را منصرف کنند بچیزهائی
که غیر از هذیان است و با اسبابهای مختلفه القای خیالات و شوق و میلهای
جدید در انها نمایند و اگر ممکن باشد تحریک میل و شهوتی در انها نمایند که تفوق و
برتری بر میل و شهوات جنونیشان داشته باشد که این هم کلیتاً امری سست بنیاد

مشکل و صعب لُر هم بهمین اعتقاد است ولی این طریقه را قدری سخت تر و مشکل تر جاری میکند میگوید مباحثه و مجادله کردن با مرضی با انکه بی فایده است اثر دیگر نمیکند بجز اینکه انها را در اعتقاد سابق خود لجوج تر نماید و با انها در چند چیز بطورهای مختلف معامله میکرد بجزای خبر دادن و فی عمل نیکی میکردند بدلداری و تقویت و فیکه مایوس میشدند و میترسیدند بترسانیدن و وجهی در انها احداث نمودن و فیکه جری میشدند و طغیان مینمودند بعضی از اطبا بر ضد این اعتقاد بر خواسته و اقوال و ادله ذکر کرده اند باعتقاد ما انها دلیلی ندارند که این طریقه را رد کنند و بعضی دیگر لُر را متهم کرده اند باینکه در جمیع احوال مرضی را میترسانید بجای اعمال مذکوره امر بدوش اب سرد میکرد و بواسطه دوا دیت او انها را میترسانید این تهمتی است ناحق این طبیب قابل میداند و میفهمد که اینعمل همیشه و در جمیع حالات لازم نیست و نیز او میگوید کسی که بجهة مجانین علاج دیگر نمیکند بجز ترسانیدن انها خراب و فاسد خواهد کرد بقیه مشاعر و قوای نفسانیه را که در انها باقی مانده است بنا بر رای او معالجات نفسانیه متغیر میشوند بر حسب حالات و صفات و اخلاق مریض مثل اینکه اشخاص نیکی الحس را بحسن سلوک و دیگران را بتملق و همراهی و موافقت و در مرتبه سیم اگر مستعد باشند بترسانیدن باید هر یک را از طریق همین حالات مخصوصه که عارض انها شده و انها را از خیال هذیانی منصرف نمود مثلا هر گاه تکبر و غرور و نخوت بر انها مسلط شده باید بر ضد این هوای نفس برخواسته او را تحقیر نموده و خیالات هذیانی او را تبدیل کرد در اکثر مرضی که بکلی وحشی و خرف شده بودند لُر برای اینکه انها را هشیار نماید بیند میبرد در انها احداث میل و شهوت نموده و اینجا احتیاج بقوای اراده میکرد اگر کسی بدقت کتاب او را بخواند معلوم میشود که اکثر تجربهائی که ذکر کرده ان ذکر کرده بعضی و مسلم نیستند اکثر اطبا در اینکه برء تام برای این امراض ممکن باشد

دوش

در بحث باب بحث از جنون بعضی مسئله شنیدنی بروی یک چیز از بدن که با نسبت به فاصله که میان عضو و منبع آب است قوت آن زیاد میشود هر گاه این آب را از بالا برسر بریزند آن را دوش نازل مینامند و هر گاه بخار باشد و بطور بخار بخار شود آنرا دوش بخاری یا کنار بیگانه از پایین بالا بریزند آن را دوش صاعده گویند در دو قسم اول منبع آب است لوله یا فاصله هم زیاد است و در کمال تندی و سرعت میریزد که آن را دوش حقیقی گویند و جزئی نیز ممکن است منبع آن بالا باشد و لوله کوتاه و فاصله کم است و بخصوص در زدن بعضی مستقیم و فرج و عمق رحم استعمال میشود و اقسام مختلفی دارند و بسیار جاها استفاده هم بجهت آن ساخته از قبیل دوش آبست و دوشی که نازل باران از بالا آب میریزد و دوش ... و در دیگر و مثال انها و اسباب اقسام مختلفی دارد از آب ساده و گوگردی و قلیائی و عطری و سایر ادویه با استعمال میشود و گاهی دوش هوائی است که هوا را بهمین قسم از لوله بقوت تمام بعضوی میرسانند این عمل در فرنگستان زیاد در طب معمول است و منافع کلیه از آن دیده اند استعمال میشود در اقسام جنون و سایر امراض عصبانیه و در تمام عضلات و مفاصل مزمنه و مثال اینها جای تفصیل آن در کتابی که در طریق استعمال آن نوشته مسطور است

المترجم



تامل دارند و هنوز درست منفعت طریقهٔ علاجی که او اختیار نموده معلوم نشده و برای

معمول داشتن آن حدس و ذوقی لازم است که در همه کس موجود نمیشود برای این قسم

از مریض دیده شده که بجای اینکه از او تملق کنند و موافقت با خیالات هذیانی آن

نمایند باید بالعکس با او در کمال شدت منازعه و مجادله کنند و در بعضی از خیالات باید بطرقی

دیگر مضادت با خیالات آنها نمود چنانچه کسی که خود را آگاه کار میداند و منتظر این است

که کسی بعدالت او و الـتزای خود برساند نقشا محکمهٔ عدالتی برپا کنند و عدول را آنجا

حاضر کرده و با او جواب و سئوال کرده و او را بری الذمه آگاه کنند و مکرر دیده شده

که بعضی با این تدبیر علاج میشوند بعض دیگر خیال میکنند که عقارب و ضفادع و عقاربی

چند در سر و شکم آنها متکون شده اند و شکایتها و فریادها میکنند مثل اینکه امپر

ولتر پاریزه و اینکرل و موسیو شارتیلاتی و غیرهم امثال اینها را ذکر

کرده اند در این حالت چشم آنها را می بندند و پوست سر یا پوست شکم آنها را اندکی

می شکافند یا اینکه تجویز مسهلی میکنند و پس از آن با نها مینمایند جوانات را که مخفی کنند

و خیال میکردند که اسباب مرض و الم آنها شده بودند که از آن شکاف تازه خارج شده

یا بطریق اسهال الوده به برازد فع شده اند غالب با این تدبیر وارد بدن این جوانات

معالجه شده اند

از قبیل معالجات نفسانیه است جمیع تدابیر و مشاغلی که ممکن است بجهة انصراف

خیالات هذیانی بکار داشت مثل اینکه انها را مشغول کنند با عمال یدی و کار عملی

که فکر و خیال در آنها لازم است برحسب میل و حالت خودشان و نیز از این قبیل است

سفر کردن و تفرج نمودن و اقسام قمار بازیها و استماع اقسام نغمات موسیقی اعم از اینکه



مریض اکتفا باستماع انها کند یا خود نیز مشغول بنواختن انها گردد

## در تتمه معالجات طبیعی و طبی

معالجات طبی برای دفع اینمرض حد ثابت معینی ندارند معالجات منکرهٔ مختلفه کرده اند که بعد از مدتی ترک نموده اند چنانکه سابق براین بعضی بافراط اخراج دم میکردند بخصوص در ماینا بعد از چندی تُرکن و پینیل و اِسکیرُل با ادله و براهین برضد این طریقهٔ وحشی برخواستند و ثابت کردند که علاوه براینکه اثر مداوی قلق و اضطراب مریض را زیاد کرده او را بحالت دمانس میاندازد اما نباید بکلی اخراج دم را ترک نمود اما امر باستعمال آن هم نمیشود مگر وقتی که کثرت سیلون یعنی هیجان خون شدیدی عارض دماغ شده باشد یا اینکه با امراضی دیگر مرکب شود که اخراج خون در آنها لازم باشد یا بجهة جاری کردن نزف الدمی مزاجی که ترک و موقوف شده باشد امر باخراج آن کرده باشند آنچه در اخراج دم گفتیم بعینه در مسهل و مقیئی نیز جاری میشود که نباید استعمال شوند مگر اینکه امتلای معده و معاء ظاهر و استفراغ لازم شود در این حالت گاهی اپنیمون بمقدار منقسمه بعنوان ادویهٔ مضطربه نماینده استعمال میشود بطریقی که اسباب تهوع دائمی و انحطاط قوی گردد و باین دستور استعمال اپنیمون در تحریک جنون اثر کلی دارد گاهی دیژیتال را از دو نخود و نیم و سه نخود و نیم الی پنج نخود بجهة اینمرض استعمال مینمودند این دوا منفعت دارد اما بسیار کم

در ایام سالفه اقسام مصرفات و جواذب را زیاد استعمال میکردند بخصوص مکویات و خوشها و داغ فتیله و داغ کردن با آهن سرخ شده این معالجات نتیجه ندارد مگر این که خیالات مریض را بواسطهٔ وجعی که از آنها حاصل میشود منصرف کنند یا اینکه اینمرض با امراضی مرکب شده باشد که در آنها داغ لازم باشد و این تدابیر بجهة فلج نیز بی ثمر و بی منفعت اند

استحمام بماء فاتر در جمیع اقسام جنون از معالجات بسیار نافع است و همیشه تخفیف

مکوات کیه داغ فتیله نامرنها ندارند
دوائی است که در حین ورم بین معمول است بتفصیل در فرنگستان در اوجاع عصباب و هر مرض که اعصیه تجویز میشود در آن اقسام مختلفه بسیار دارد که بهتر از همه پنبه مکوی است که آلوده بحبسول الکل کرده ... نموده خشک کرده بشکل مخروطی که مخروط یا از تفاع آن از چهارده هزار یک متر الی چهل و هشت هزار یک متر قاعدهٔ آن ازینه الی یازده هزار یک متر باشد در کمال سختی فشرده و بانوارها ...

نزف الدم مزاجی
از قبیل خون بواسیر و رعاف و مثال اینها

... یا پارچه دیگر سخت پیچیده و از آن پنبه ... بموضع مقصود چسبانیده با ابره یا اسباب مخصوص آن که موسوم به ... نگاه دارند یا اینکه ... آلوده بحبسول شده نموده همان قسم که مذکور شد محکم پیچیده همان طور وضع نمایند یا کاغذهای نازک را آلوده به کربنات ... نموده و همان قسم معمول دارند ممکن است که قسم ... را شعر ارغوانی نماید که خیلی بهتر از سایر اقسام باشند هر کدام را اختیار کردند پس از آنکه بموضع نهاده ... را از کرده بدور قاعدهٔ آن که از ... آتش بزنند و هر قدر که از ... آن میسوزد ... صدای ... ممکن است ... بشود و باید ملتفت حالت مریض بود چه گاه گاهی بعضی موالم هست که

کلی میدهد ولی لازم است که زمان طولانی در آب مکث نمایند یعنی چندین ساعت و هر
قدر ممکن باشد که مکرر کنند بهتر است غالبا وقات خستگی که از استحمام عارض میشود
تحریک بخواب میکند بعضی از مرضی از استحمام بماء بارد منفعت برده اند و نیز امر کرده اند
بفرو بردن تمام بدن در آب سرد با انصباب آن از بالای سر بخصوص برای اتفاقی که باید
تحریکی در جلد آنها بشود دوش بهترین معالجات است و منفعت آن عام است بجهة
اقسام جنون ولیکن از قبیل معالجات مانعه وجع و مسکنه است نه این است که خود فی
الحقیقه شافی و قالع مرض باشد و اعتقاد من اینست که بهترین اقسام آن اسپاد دوش
مدوّر داوون باشد که بالفعل در فرانسه چندان معمول نیست

موسیو بریر دبواسمن تجدید میکند علاجی را که پیم در بیماریهای از امراض
عصبانی معمول داشته و گویا در معالجه اقسام جنونهای حاده و مانیا مخصوصا اثر و فایده
کلی برده و آن استحمام بماء فاتری است که زمان آن زیاد طولانی باشد یعنی مدت
ده دوازده پانزده الی هیجده ساعت که در تمام مدتی که جسم در آب فرو رفته با لوله
باطرفی هم متصل آبی که درجه حرارت آن پانزده باشد بسر آن بریزند و این عمل را
بکنند اگر چه حالت مریض راحت و آرام شود و اگر بعد از آن باز حالت اضطراب و تحریکات
دماغی ظاهر شود این عمل را مکرر نمایند

بعضی گمان کرده اند که بجهة علاج این مرض میتوان جمیع ادویه ضد تشنج و جمیع ادویه
مخدره معروفه را استعمال نمود ولیکن با این معالجات بطور یقین اعتماد نمیتوان
نمود بلکه اگر در این ایام کسی این قسم معالجه بکند او را ملامت کنند اما ما را با اغراض
فاسده آنها کاری نیست که هنوز هم استعمال افیون را در این مرض منع میکنند و بد
میدانند و حال آنکه چندین مرتبه موسیو ونیفر تجربه کرده و در علاج مانیا
از استعمال نموده فایده کلی برده علی ای حال هر گاه منکر این باشند که دوای مزیل

دوش
در صفحه ۴۰ مذکور شد

بادی آخر
از قول مصنف که گفته است
حرارت آب پانزده درجه
باشد چنان مستفاد میشود که این
آب گرم باشد اما باید سرد شود که سرد
و تقریبا بعد جه آب ستخار فی وطاقت
تخمین این مقال بر سبیل اجمال است
که در اطباء روم بیرون نخطر که از بیست
شهرت گرفته در زبان است از نقطه
صفر که در جمیع است و در جهت خوش
بعد قسمت کرده و زیر صفر سنگ
بنی تقسیم نصف شده گویند بر جواز
ده درجه پائین بر نسبت از آب خوش
سرد تر بهت ده درجه حرارت بدن
سالم تقریبا سی و سه درجه است یعنی
درجاتی که اکثر معمول است
سی و سه بالاتر رود بدن انسان
منحرف از حال سالم میشود و همچنین است
هر قدر درجه حرارت پائین تر شود
در بدن انسان خواهد بود حرارت سالم
پس معلوم شد که درجه
پانزده سرد است و این نسبتی بر این است
که اصطلاح کرده اند بر بالاتر از صفر که درجه
است اطلاق حرارت و بر پائین تر
از صفر اطلاق برودت میکنند و
فی الاصطلاح ... درجه
از صفر باشد از اوقات ... درجه حرارت
گویند و حال اینکه در حال برودت و

ودافع مرض است نمیتواند منکر شد فایده از دو روغنی که بجهة علاج سهر و وجع بسیار
شدید کرد و این مرض ظاهر میشوند استعمال میشود معلوم شده است که موسیو
دکرتمی اثرهای خوب از استعمال ثانویه که جوز ماثل نیز گویند در هالوسیناسیون
دیده است که از نیم الی یک نخود و بعد الی یک نخود و نیم در شربتی و بخنه خورانده است
ولیکن اطمینان بان نیست بجهة اینکه اثر این دوا هنوز درست ظاهر نشده مقویات
مثل کنه کنه و ترکیبات آهن و ادویه مره در اشخاص ضعیف المزاج و قلیل الدم بسیار
نافع و مستعمل اند وقتی که جنون بطریق نوبه عارض شود کنه کنه بسیار نافع خواهد
بود

موسیو برییر دو بوآسمن میگوید که در هذیان حاد باید اخراج دم نمود اما
با احتیاطی کامل و بر حسب قوه مریض و نیز امر میکند باستحمامی که زمان آن بسیار
طولانی باشد خواه بدون انصباب ماء بر راس یا با وجود آن و اصرار دارد در استعمال
لذاعات جلد و لذاعات امعاء دارد

پس از آنکه مرض بکلی علاج شد برای عدم نکس آن باید کرد ایام نقاهت جمیع شروط
که برای ناقهین لازم است عمل آورند و هرچه سبب تحریک و وجود مرض میشود از
او دور نمایند در این هنگام است که باید مریض را بکلی از جمیع کار و خیالها منع نمود
سفر در این حالت بسیار مفید و اثرهای بسیار خوب دارد

بجهة علاج و دفع جنون با فلج تدبیری نیست مگر معالجه بوقت و دفع یبوست مزمن
و مراعات حفظ صحت که مریض را تا ممکن است در بهترین احوال حفظ کند بعضی
از اطبا ادویه لذاعه و محرکات قویه در جلد استعمال میکنند و هیچ اثری ندارد این مرضی
همیشه مستعد هیجانات دماغ و حرکات اختلاجیه هستند باید این استعداد را
بواسطه محرکات جلد و لذاعات امعاء و اخراج دم دفع نمود و در اخراج دم احتیاطی

هیدروتراپی
یعنی استعمال آب سرد [illegible] که
این بنده در پاریس بودم
زیاد معمول بود چنانکه
در بعضی جاها
تنها
حمام
آب سرد
و دوش آب سرد
[illegible]

بسیار کامل لازم است موسیو فوویل در این حالت مقیئی بمقدار زیادی تجویز و استعمال مینماید

بعضی از مجانین احتراز شدیدی از اکل و شرب دارند و در این امر چنان مصر و لجوج اند که هیچ چاره نمیتوان کرد در این حالت باید آنها را مجبور بتغذیه نمود اگر انکاری داشته باشند لابد باید با میل معروف بمیل مریی که سابق بوده و موسیو بایارژه تغییری در آن داده و اصلاح نموده که از راه بینی داخل کرده غذا را بمعده وارد نمایند اعتقاد موسیو پرسیا این است که در این وقت باید اغذیه نشاسته دار از آنها منع نمود زیرا که احتمال میرود که چون این اغذیه از بزاق متاثر نمیشوند هضم نشده دفع کردند

## در مالیخولیای مراقی

قسمی از مجانین بسیار ودی است که متصف میشود بافکار باطله بسیار موذیه مبتلایان باین حالت صحت چندان منحرف نمیشوند و افعال بدنشان بر مجرای طبیعی است یا اگر هم علتی هست بسیار جزئی است ولی چنان گمان میکنند که مبتلا بمرض بسیار صعبی اند دل بمرگ عاجل نهاده و از خود بکلی مایوس میشوند بنا بر این چنانکه برکتیشیا گفته این مرض نیست مگر افراط و مبالغه کثیری که مریض بخیال فاسد خود بجهت محافظه میکند

**تاریخ مرض** بقراط در کتاب دوم امراض در بعض مواضع تفصیلی از این مرض بیان میکند ولی بیانی را که [illegible] در این مرض میکند بهتر از جمیع بیانات اقدمین است جالینوس اقوال او را نقل

میکند

میکند و از خود نیز بیانات زیادی کرده لبسطی در اینمرض میدهد اطبای دیگر که
بعد از جالینوس امدند تا وقتی که دارو یا علوم جدیده ظاهر نشده
بود بر بیانات ان چیزی نیفزودند همین قدر بعض قیاسات علمیه او را تغییر
میدادند و ویلیس تاریخ جدیدی بجهة اینمرض نوشته و انرا بسیار
بزرك کرده بعلت اینکه او سبب کرده معلوم کرده است که اصل اینمرض از دماغ است
ولی افسوس که با وجود خلفای بسیار که داشت مثل سیدنهام و
اینتال و بئرهاو و اتزین متابعت تحقیقاتی که کرده بود نمودند
و متروك شد اما هفمن از ان قبیل نبود بعض خیالات خوب کرده و برای
اینمرض تعریف و بیانات نیکی کرده و با کمال دقت او را از اختناق رحم تشخیص
نموده در وسط قرن اخیر تجربهای بسیاری در اینمرض نمودند که در میان
انها کتاب پمر و کتاب ویت از همه بهتر بود پس از ان هم اطبا در تجربه بودند
بخصوص در فرانسه چنانکه در سنه ۱۸۰۳ کتاب معتبر لوئی و ویلوضر درد
بود که اکنون مندرس شده اند و بعد از ان ترازیه و موسیو فالرت
تجربهای نیك کرده مطالب بسیار باثمری نوشته اند که بالفعل هم معمول اند
و در ایام بسیار جدید دو نفر دیگر در وتذکره مطالب بسیار عالی نوشته اند
که زیاد سبب ترقی علم شدند یکی موسیو براشی و دیگر موسیو جیتیا
بالاخره باید بیان کنیم طریقه قابل تمجید موسیو فیرو و نوا که سی
سال قبل از این تاریخ حکمتی اینمرض و اختناق رحم را تالیف نموده و بجلیه طبع
رسانیده در انجا تحقیقات بسیاری کرده اند و در هر صفحه ان ابسرواسیونهای
جیده و حکمتهای فلسفه بسیار گران بها مندرج نموده
علامات تشخیصیه در مالیخولیای مراقی ساده در هیچ موضع از

ترجمه
ابسرواسیون
در لغت بمعنای ملاحظه است
و در اصطلاح همه روزه دیدن مریض
و شرح حال آن را از حس اول
موجود و نتایج تفصیل تا روز آخر نوشتن است
چنانکه جمیع اطبا چه در مریضخانه و چه در
خانهها برای هر یک از مرضای خود
این عمل را میکنند و مثل ثبتی است
که هر وقت بخواهند رجوع
کنند عبارت
انتهی



مراکز اعصاب هیچگونه ضرر و عیبی دیده نشده ولیکن وقتی اینمرض زیاد مزمن شد اقسام امراض دمیه و عضویه در اعضاء صدر و احشاء بطن ظاهر میشوند که چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد ببینند مگر ترکیبات اتفاقیه که در بین این مرض حادث میشوند

## علامات و رفتار مرض

در اغاز اینمرض از حالت مریض چیزی معلوم نمیشود مگر فقط تغییری مایل بجنون ولیکن این اشخاص با انکه در کمال صحت و سلامت اند اضطرابی دارند در حالت صحتشان پیدا میشود و چنان گمان می کنند که یکی از امراض صعبه مبتلا شده اند قبل از وقت اخبار و وقایع ها بلا نسبت بحالت خودشان می کنند با اطبا از مرض خود گفتگو میکنند مباحثات واهی طی میکنند کتب طبیه را با میل و حرص تمام میخوانند و همیشه علامات مخصوصه مرض لا علاجی را در خود می بینند از این قبیل بوده است حالت ژرژ تراک روس که بعد از خواندن کتب علمیه طب و تشریح گمان کرده بود که سلعه در قلب او پیدا شده برخی از مصنفین چنان ملاحظه کرده اند که اغلب مبتلایان باینمرض اول بوسواس حالت تغذیه خود افتاده و اضطراب شدیدی عارض انها شده چنان گمان میکنند که باری که در صبحهای ناشتا در زبان انها دیده میشود علامت واضحی است بجهت یکی از امراض شدیده بعضی از انها بقسمی مبتلا میشوند که از صور طبیعیه اجزاء بدن نیز میترسند مثل اینکه از انهای صغاری که در اصل زبان است انها را علامت کوفت یا ورمی در ناحیه معده دانند و تبر لهات را از لحوم زایده می پندارند که یک وقت اسباب اختناق و هلاکت انها خواهد شد بعض دیگر بخیال اثقال و بقایای هضم خود می افتند دیده اند که بعضی از انها برای اینکه حالت مرض خود را بدانند نه تنها براز خود را امتحان میکنند و بو میکنند بلکه از ان می چشند بعد از اعضاء تغذیه اعضاء تنفس و اعضاء دوران دم است که اینمرضی مالیخولیای خود را بیشتر متوجه انها نمو



انها را مریض میدانند چنانکه بسیاری از این بیچارگان خود را مبتلای بسل میدانند
و بعضی دیگر در خود یکی از امراض عضویه که عارض جرم قلب شده باشد گمان
میکنند معدودی قلیلی از انها بوکالیه یا مثانه یا غده ودی خود میترسند و اگر
شبها محتلم شوند یا مبتلا لیسوورنه باشند چنین گمان میکنند که مبتلا بسیلان
بدون ارادهٔ منی شده اند و اگر زن باشند بخصوص گمان میکنند که مبتلا بسرطان
رحم شده اند بعضی از این مرضی این وسواس را در ظرف سر دارند و بطبیب اظهار
میکنند که عقلشان زایل شده و دیگر قوه حافظه انها نمانده و چنان گمان میکنند که
بحالت دمانس افتاده یا فالج میشوند یا بسکته مبتلا میشوند یا تب مطبقه عارض انها
شده و گمان میکنند که جمجمهٔ انها خالی شده و پر از اب است یا کلب کلب انها را گزیده
(صیشیا) بعضی خیالشان قوت کاملی میگیرد که مبتلا بکوفت شده اند تمام
مذکورات حالات هنگام اول این مرض است چنانکه دیده شده در جمیع این هنگام
ابداً بهیچیک از اعضاء ضرر عضوی وارد نیامده و نیست مگر فسادی در اعمال
دماغ و عروض اختلال جنونی که میتواند بهمین قسم بحالت توقف در هنگام اول
سالهای دراز بماند و بهنگام دویم نرسد چنانکه افتاده تا بیست و سی الی چهل
سال را گذرانده اند

پس بقوت این خیال فاسد و جمعیت حواس در مریض بودن بعضی از اعضاء بعد
از زمان کم یا زیادی حالتشان منتهی میشود باینکه در حقیقت اختلالی در اعمال
بدنشان ظاهر شود یعنی فی الحقیقه حالت مرضی عارض گردد چنانکه بعد از مدت
مدیدی که بخیال مریض بودن اعضاء تغذیه افتادند هرگاه گمان کنند ضعف
شدید در انها کرده ادویه حاره مقویه زیاد استعمال مینمایند و اگر گمان ورم یکی
از اعضاء غذا افتاده ادویه مرخیه ملینه استعمال کنند پس حالتشان بسطوء باعث



# مالیخولیای مراقی

با سوء هضم یا بعرض دیگر از اعراضی که مخصوص بمرض عصبانی اعضاء نفخ بدست منتهی میشود و اشخاصی که امراض اعضاء تنفس و دوران دم را بخود نسبت داده بودند در خود خفقان شدیدی که سریع و غیر منتظم است می یابند چنانکه این حالت را والسالوا در کمال وضوح مشاهده نموده و بعض دیگر حالت خفگی شدیدی دارند اما اغلب اوقات ضیق النفس عارض انها میشود و سبب آن چنانکه موسیو پیترا میگوید این است که مریض در این حالت از خوفی که دارد نفسهای ناتمام میکشد و نیز چنانکه معلوم است که چون امراضی که بخیال سر خود می افتند خود را متهم بصداع و غیره میکنند پس در این وقت که هنگام دویم مرض است علاوه بر اعراض ساده دماغیه که تنهائی در هنگام اول موجود بودند تغییرات و اختلالهای مختلفی ظاهر میشوند که مخصوص باعمال و اعصاب بدن اند و عارض بر آن عضوی میشوند که خیال مریض متوجه تالم آن است

بالاخره[۳] بواسطه این خیالات واهیه عامه و از سوء تدبیر و ترتیبی که در غذای خود دارند بجمل از نتیجه مرض عصبانی که عارض بر انهاست دیده میشود آن اعضائی که در ابتدا بجز تغییر و اختلال در اعمال خود علت دیگر نداشتند پس از چندی محل امراض عضویه مختلفه از قبیل سل و سرطان و غیره شده اند

این سه هنگام را که بجهة این مرض قبول کردیم بنا بر رای موسیو عقبول همیشه بطور حتم ظاهر نمیشوند غالبا بالعکس در این مرض زمان دویم بلکه زمان اول هم احساس نمیشود اما در این حالات مالیخولیائی انها در هر چه باشد سوء ظن را دارند و مضطرب و بدخلق اند و در میل و هواهای خود حالت ثباتی ندارند بدون سبب ملول و غمگین میشوند مراوده با انها مشکل و همیشه شاکی اند اظهار خستگی و بیزاری از حیات خود کرده بعضی مرگ را طالب میشوند اما در

۳ مقصود ازین کلمه هنگام سیم مرض است المترجم



اینمرض بسیار کم است که قصد هلاک خود کرده خودشان را بکشند عموماً نصایح اطبا را طالب و از روی میل بانها رجوع میکنند و اغلب در درسهای انها حاضر میشوند کتب طبیه را مطالعه میکنند و میخوانند ولیکن عجب است که با وجود این همه شکایتها که از حالت خود میکنند و مدعی اوجاع و الام میشوند بعضی از انها جمیع اثار صحت کامله را دارند چنانچه موسیو عُقْبُوالطور بتحقیق ملاحظه نموده میگوید چیزی که در این مرضی زیاد ظاهر است کثرت و اختلاف و متغیر بودن انقلابات و اظهار الام شدیده ایست که مخالف اند با خطر کمی که در حالتشان است و از ظاهر حالشان اغلب اثار صحت کامله مشاهده میگردد

در بین رفتار اینمرض مکرر اشتداد و فتور ظاهر میشود حرکات نفسانیه و هواهای که اسباب غم شوند و دیدن اشخاص مریض و ذکر حالت مرض و امثال انها کلیتاً اینمرض را شدید میکنند و بالعکس سفر کردن و لذائذ نفسانیه و مشاغل مهمه و انصراف خیالات فایدهٔ کلی بجهت دفع ان مرض دارند چنانکه بجهت بروسّ اتفاق افتاد زمانی که از پاریس بر مُنْپِلیه پیاده میرفت که مرض قلبی که در خود گمان کرده بود علاج نماید همین که قدری از شهر دور شد بیکی از زنان معروفه برخورده در تمام مدت سفر مشغول بصحبتهای شیرین شدند مرض را بکلی فراموش کرده ابداً مرض بخاطر او نبود تا زمان دخول بر منپلیه خیال او باز عود نموده خود را مریض پنداشت

## دوام و انجام مرض

مدت اینمرض زیاد طولانی است چنانکه اغلب در تمام زمان حیات موجود است امّا با وجود ان دیده شده که اگر در هنگام اول ان بطور وضوح ظاهر نشده باشند معالجه میشوند ولیکن مثل



## در مالیخولیای مراقی

سایر امراض عصبانی همیشه مستعد نکس است و نادر است که مبتلای باین مرض
دیوانه حقیقی شود بعضی از مرضی حالتشان منتهی بهالوسیناسیون میشود اگر
خیال و هشتان بکلی متوجه سر باشد غالب بحالت دمانس فلجی می افتند

هالوسیناسیون در حسیون صفحه ۹۱ مذکور شد

**تشخیص** ممکن نیست بر طبیب حاذق مالیخولیای مراقی ساده یا یکی
از دو هنگام اول آن با یکی از امراض عضویه راس یا صدر یا بطن مشتبه شود و دیگر
هرگاه ملاحظه شود که در این مرض غالباً با وجود بیانات مخوفه که آنها از حالت خود
میکنند جمیع آثار سلامت موجود است و اظهاراتی که به هیچ جهه ثابت و مطابق
نمیشوند با علامات مرضی که خود را بآنها متهم میکنند لازم میشود که گمان مرض
شدید نشود این مرض مشتبه بمالیخولیا نمیشود زیرا که این مرضی هم وسواسی دارند که
همان مشغولی بحالت صحت خودشان است و حال آنکه اشخاص مبتلای بمالیخولیا
چنانچه مذکور شد در اشیاء مختلفه حالت مالیخولیا دارند مراقی ها اگرچه ملک
خیال آنها فاسد شده و ناحق میگویند اما سایر خیالاتشان سالم و بقاعده است
و مشغول اعمال خودشان اند اما مالیخولیائی در اغلب اشیاء ناحق میگویند و خیالش
فاسد شده و احساس بحالت خود نمیکند و نیز نمیتوانند در مجالس و محافل خود
داری نماید و دیگر آنکه مراقی از مرگ میترسد و خود را محافظت و علاج میکند
و حال آنکه مالیخولیائی مرگ را طالب و غالباً منتظر آن است **اسپلین** که مرض
سیاه انگلیس نیز گویند دخلی باین مرض ندارد زیرا که در آن ظاهراً احساس به هیچ رنجی
نمیکند و در تعب نمی بینند و میلی بخوشحالی و خوش گذرانی ندارند هیچ یک از تحریکات
نفسانیه در آنها اثر نمیکند خود را میکشند بجهه استخلاص از محنت و بجهه اینکه از
زندگانی دلتنگ و سیر شده اند

**تقدمة المعرفة** این مرض یکی از امراض صعبه خطره است بجهه اینکه درد



عروض ان وجود مریض خراب ومزاج او فاسد میشود اگر بواسطهٔ سببی عارض شود که دفع ان ممکن باشد بسهولت علاج میشود اما هرگاه مدت مدیدی زیست کرده و یا انکه پدران مریض مبتلا باینمرض بوده و بطور وراثت عارض شده باشد بندرت معالجه میشود گاهی بقسمی شدید است که سبب وجود جنون حقیقی میشود بخصوص بیشتر در قسم مالیخولیائی ان این مرض غالبا منتهی بفلج عام میشود

**اسباب** اینمرض از جملهٔ امراضی است که بدون شبهه موروثی است اما گویا کمتر از جنون حقیقی ارثی باشد عروض اینمرض در مردان بیش از زنان است و مبتلا میکند مردان را از سی و پنج الی چهل و پنج سالگی و زنان را نزدیک بسن یاس در سن شباب بسیار کم است و ابدا در طفولیت دیده نشده گفته اند که اشخاص عزب زیاد تر مستعد اینمرض اند بعضی دیگر گفته اند که اختلاف اقالیم در شدت و ضعف اینمرض موثر است و این اعتقادی است منقوض و در ان ایراد و بحث زیاد کرده اند و برخلاف ان معتقد شده اند چنانکه **هفمان** و **درولین** میگویند که در بلاد بارده بیشتر از بلاد حاره عارض میشود و **ازنتین** و **بسکین** و **ژارتره** عکس انرا معتقد اند حق اینست که در این مطلب هنوز تحقیق تفصیلی که یکی را ترجیح بدیگری دهند نتوانسته اند نمود و دیگر اینکه اگر تفاوتی میان اهل شمال و جنوب وغیره باشد انوقت باید تفحص کرد و معلوم نمود که در حقیقت این تفاوت بیشتر بواسطهٔ اختلاف اقالیم است یا بواسطهٔ اختلاف و تفاوت در عادات و طریقهٔ تعیش و زندگانی و نظم و تربیت دولتی و ملتی و طریقهٔ تربیت و تعلیم و امثال اینها که حالاتی اند که ممکن است کم یا زیاد در تولید اینمرض موثر باشند چنانکه بعضی گفته اند و گویا حق گفته باشند که تعلیمات و عادات زنانه و فقدان



جمیع اعتقادات مذهبی دهری بودن و معتقد بودن بمذهب ارباب لذائذ و
تنعم و یا بعضی مخصوصی حالت میّت و خودستائی داشتن یا هیچ مذهب نداشتن
حتماً مساعدت بتولید این مرض میکنند و بعضی مدّعی شده اند که در ممالکی که
جمهوری اند و سلطنت بقاعده دارند این مرض بیشتر است تا در سایر مواضع بعد
اینکه در ممالک ترتیب شده و اکثر مردم ان ممالک هیجانی در عقول و مدارکشان
هست که فکر و یادی میکنند برای ترقی و علوم مرتبت و در چنین ممالکی تغییرات
دفعیه در وضع و در دولت مردم بیشتر از سایر ممالک دیده میشود چنانکه بعضی
بزودی از زندگی با زحمت باستراحت کلی میافتند ولی گویا در این حالات در
میان جمیع اهل ممالک و جمیع اشخاص که مشغله خیالی نفسانی دارند چندان فرقی
نباشد چنانکه سپاهیان و رجال دولت وقتی که بیکار میشوند مبتلا باین مرض
میشوند و هم از این قبیل اند عملجات کشتی مرتبها وقتی که دیگر سن انها مقتضی
خدمت نیست و بی کار میشوند بلکه وقتی که سفر دریای انها بطولانی میشود
و بهمین طور اند تجار معمول چنانکه **موسیو صایت شنا** میگوید که مادامی که مشغول
بتجارت اند ابداً بخیالات باطله نمی افتند اما همین که دیگر تجارت نکردند بجای
اینکه در کارهای تجارتی خیال میکردند بخیال شخصی و حالات بدنی خود میافتند
و مبتلا میشوند ممکن است مثل اشخاص مذکوره دانست دفترداران و کسانی را
که حساب راه اهن و پست وغیره گماشته اند و نیز از این قبیل شمرده اند کسانی را
که در تماشاخانها شبیه میشوند و شعرا و ادبا کاتبا کسانی که شغل و عمل انها بیشتر
فکر و خیال میکنند **سئوال** ایا فرقی میان اشخاص مذکوره و کسانی که مشغول
علوم مجرده معنویه مثل حکمت الهی و فلسفه و ریاضی هستند هست یا نه **جواب**
این نیز از جمله چیزهائی است که کسی انرا نمیداند اما اینقدر معلوم شده است که



## مقالهٔ اولی در امراضی که مختص تنها میشوند باختلاط عقل

از میان ارباب صنایع و مشاغل که در حالت خود مختار و آزاد اند می توان یقین
کرد که هیچیک که از اطبا مبتلا باین مرض نمیشوند و از بیانات مذکوره معلوم میشود
که سبب چیست اغنیا بیشتر مبتلا باین مرض میشوند چنانچه گفته اند که این مرض
از امراض مخصوص بر متمولین است بالآخره بجهة اتمام این مطلب میگوئیم که مراودهٔ
با مبتلایان باین مرض و خواندن کتب طبیه و استمنا و اکثر اسبابی که جمیع بدن
یا بنیان عصبانی را ضعیف میکنند اغلب سبب سابق و مستعد کننده بجهة
این مرض میشوند اما گاهی دیده شده است که سبب واصل و علت فاعلی این
مرض شده اند

**علاج** اول باید معین نمود که این مرض ساده یا مربوط بیکی از علل افعال
با اعضاء بدن است در حالتی که تابع مرض عضوی باشد اول باید بعلاج آن
عضو کوشید و اگر بعد از رفع آن باز بقیه از آن موجود باشد باید بتدابیر مخصوصه
آن را علاج کرد که از آن جمله مخصوصاً مراعات حفظ صحت است و مثل آنکه خیال
مریض را بهر طرحی که منتج گردد منصرف نمود و مشغول بچیز دیگر کرد برای حصول
این مقصود باید عادت آنها را تغییر داد مثلاً اگر عادت بر تنهائی داشته اند آنها را
تنها نگذاشت و مجبور بمعاشرت نمود و اگر همیشه بر بیکاری و بطالت میگذرانیدند را
مشغول بکاری نمود باید عقل و مشاعر آنها را بکار انداخت بدون آنکه خستگی
بجهة آنها حاصل شود لازم است در این علاج تقلید پینل که یکی از
اطبا است کرد که میخواست قوهٔ حافظه که نداشتند در آنها احداث نماید با چیزها
که در حفظ داشتند بگویند و بخوانند و نیز باید آنها را امر کرد که پیاده یا سواره
تفرج کنند و یا ضیافت معتدل بر بنای میل و سلیقه بسیار مفید است مثل آنکه
بعضی را بشکار و اگر میل بزراعت دارند امر بزراعت و غرس اشجار و احداث باغ



و بستان نمود و آنها را مشغول بصنعتی نمود که حرکت دوان لازم باشد و بعضی بازیها که از این قبیل باشد مثل بیلیارد که بازیچی است در جمیع فرنگستان معمول که چندین گوی کوچک از عاج بروی میزی گذاشته با چوبها میزنند که بهم میخورند و هکذا بازی گنجفه و امثال آن سفر نیز معین بسیار نافعی است بشرط آنکه اشخاصی که معاشر و همراه وی اند هیچ از خیالات واهیه او حرف نزنند که بخاطرش بیاید بلکه سعی کنند که آنها را بصحبت و شوخیهای خوب فرح انگیز و مشاغل غریبه منصرف کننده خیال وادارند طبیب خود نیز باید در جمیع مذکورات با مریض همراهی داشته باشد و با مریض شوخی و صحبت کند و باید کمال سعی را بکند تا اعتمادی باو پیدا کند لهذا نباید با آنها سختی کند بترساند و نه بگوید که هیچ مرضی ندارند اما اگر شکایت از مرض کند باید آنها را اطمینان بدهد که مرضشان جید و بسیار خفیف است و بنابر طبیعه میتوان آنرا بزودی علاج نمود و بعضی گفته اند هرگاه خیالات ایشان بشدت متوجه بمرض شده باید احداث مرض خفیف دیگر در بدن ایشان نمود مثل اینکه باد و نیز احداث جوششها در بدن آنها کرد با دنبق استعمال نموده در دهان احداث قلاع نمایند برای اینکه تصرف تا بحی در خیال مریض شده باشد ولیکن امثال این معالجه در صورت کمال لزوم مجوز است گفتگوی زیادی کرده اند برای دانستن اینکه مباشرت جماع در این مرض باید معمول باشد یا نه البته معلوم است این عمل در صورتی که قوی و عادات و لزوم شخصی مساعد باشند مجوز است

دواهای معمول طبیه بجهة مزاج آنها و بجهة اصلاح کردن خیالات فاسده

بیلیارد در تمام قهوه‌خانه‌ها میز بزرگ که میان آنها شکل پایان خانچه گود است گذارده و چندین گوی کوچک از عاج سفید و بعضی سرخ اند گذارده هر یکی چوبی که بر نوک سر درازتر بزرگتر و این مهره‌ها را سر میزنند هر کدام بیشتر مهره‌های حریف در ظرف مقابل بخورد میبرد و هکذا لمترجمه



انها ثمری ندارد ولی هرگاه با مرض دیگر مثل امراض عصبی یا مرض عضوی دیگر که ممکن است موجب این مرض شوند یا آنکه چنانکه کثیر الوقوع است از عوارض این مرض باشند مقارن شده باشد بر حسب تقاضای مرض و ترکیب آن تجویز و استعمال میشود برای ما محال است تفصیل این مطلب را بیان کردن استعمال ادویه در این مرض موقوف بذوق و سلیقه طبیب است برای برخی از مرضی باید تجویز نمود و بعض دیگر را مشغول کردن و معلوم کردن که مرضی ندارند اسهل است و استعمال ادویه مضر است چه مثل منبهی هستند بر مرضی که مدعی اند و بکمال مجا افتند که البته مرض صعبی دارند که با نهاد و امید هند و برخیالات واهیه خود ثابت تر میشوند و حال آنکه بر طبیب بود که بهر وسیله باشد از ذهن آنها خارج نماید

## موضع مرض

کلیتاً این مرض را از قبیل خللی ملاحظه نموده اند که سبب آن مرض یکی از احشاء بطن بخصوص معده و طحال و کبد و باب الکبد است بسیاری از مصنفین سبب آن را در نفس حیوانی دانسته که بخصوص و پلیس بر این عقیده است و گمان کرده است که منتظم نبودن حالت نفس حیوانی بیشتر موجب اعراض مذکوره میشود تا سوء حالت اعضاء غذا این اعتقاد را کولن هم پسندیده و دوران بیشتر تحقیق کرده و اطبای معاصرین هم این رای را بر جمیع آراء قیاسیه ترجیح داده اند چنانکه ژرژه و موسیو فالرِ و موسیو عبو متفقاً این مرض را از قبیل اختلال و تغییر اصلی دماغ پنداشته اند پس هرگاه ملاحظه کنیم که آغاز این مرض چگونه و رفتار آن بچه قسم است چاره از قبول این رای نداریم بدون آنکه دوباره بیانات مذکوره را تجدید نمائیم میگوئیم مذکور شد که این مرض غالباً در صحت کامله



بواسطه فکر موذی ودی وبواسطه خیال فاسد جوئیتی حاصل میشود درین صورت اصلی وذاتی است ولیکن محقق شده است که کاهی اتفاق می افتد که اختلالات دماغ تابع مرض اصلی حقیقی دیکر میشوند وان مرض از قبیل اسباب محرکه میشود ولیکن سبب اصلی همان است که بود در هر حال تغییر فکر عه

## دربلاهت

حالتی است که همیشه مولودی است موجود میشود هرکاه نقصی در اعضا بدن یا ناتمامی در وجود مشاعر وقوی وملکات نفسانیه باشد

**علامات تشخیص** مدتی بود که متفق بودند که در جمیع بلها تغییر بینی در شکل عظم جمجمه ظاهر میشود در ابتدای این قرن **ایسکیرل** وغیره با تمام خودمان **موسیو پارشاب** این مطلب را بعکس انها فهمیده وبعد از تشریح عظم جمجمه بعضی مرضی را ملاحظه کرده اند که نه شکل ونه حجم ان تفاوت کرده ودر اکثر انها بشکل طبیعی بوده است **موسیو للو** که یکی از اطبای متاخرین بوده که زیاد در این مطلب غور وتعمق نموده وسزاوار تمجید است در روزنامه طبی سنه ۱۸۳۷ در هیئت ونمو جمجمه بلها تجربهای نافعی کرده مینویسد که معلوم ومحقق شده که عموما استخوان جمجمه بلها قدری کوچکتر است از جمجمه اشخاصی که عقل ومشاعر انها سالم است همین که جمجمه انها را نسبت باعضاء نسبت داده ملاحظه نمودیم معلوم شد که نصف جبهه جمجمه کوچکتر از حالت طبیعی است **موسیو للو** میکوید همین که ملاحظه کنیم که قامت بلها کوتاه تر از مردم مستوی الخلقه است اکر دوانوفت تمام جمجمه انها را بتمام جمجمه اصحا نسبت بدهیم پانزده هزار یک مطر بزرکتر از جمجمه اصحا است وسعت جبهه انها هفده الی هیجده هزار یک مطر بیشتر است از جبهه اشخاص سلیم الشعور واکرچه امتحانات واعمال **موسیو**

للو مستند تجربهای کثیره است ولیکن عقل سلیم ابا میکند از اینکه ~~[illegible]~~
قبل از آنکه تفحص و تحقیق جدیدی بشود اینها را درست قبول نماید

چنانکه بیان نمودیم معتقد شدن باینکه هیئت جمجمهٔ ابلهها همیشه تغییر کرده از
روی حق و دقت نیست و بواسطهٔ چند تجربه که بر خلاف آن دیده شده این
اعتقاد فاسد است و دیگر اینکه این تغییر هیئت بیک حالت نیست برحسب
اشخاص زیاد مختلف میشود که هیچ یک از اینها هیئت مخصوص باین مرض نیستند
در غالب اینها طرفین جمجمه قرینه یکدیگر نیستند و باهم تفاوت کلی دارند ممکن است
که یافوخ یا محدوده مسطح باشند و از مقایسه کردن وزن دماغ ابلها بدماغ اصحا
موسیو للو یافته است که دماغ ابلها تقریبا یک سیزدهم سبکتر بوده ولیکن این
محقق فاضل معلوم نموده است که نسبت مستقیم ثابتی میان وزن دماغ و شعور
نبوده که درجات مختلفهٔ این مرض را اگر ملاحظه نموده نه نسبتی بوزن دماغ و نه با عضا
مختلفهٔ آن که جدا جدا امتحان کرده داشته است

ممکن است که گاهی دماغ ابلها در شکل مثل دماغ اصحا باشد اما اغلب بعض سوء
شکلها عارض اینها میگردد مثل توقف نمود بعض یا در کل آن یا بعض اجزای آن
معدوم یا فاسد یا استسقاء و غیره عارض آن شده مثل این آفت عضوی ممکن است
در جمجمه کرتن نیز مشاهده شود و اینکه ترشح رطوبت مائی را در دماغ علامت
تشریحی مخصوص بکرتنیسم دانسته اند اعتقاد من اینست که سهو و غلط است بلکه
در حقیقت این ترشح عارضی و تابع مرض دیگر بوده است اشکال غیر طبیعیه و
معایب و نقصانات عضویه و توقف نمو بخصوص علامات تشریحیه مخصوصه
ابلها و کرتنیسم هر دو هستند

(تقسیم) مانند اسکیرل این مرض را بسه قسم منقسم مینمائیم اول



## در حماقت

حماقت درجهٔ سیم بلاهت حقیقی سیم کردن که همان ابلهی است با تفاوت جزئی چنانکه تفصیل هر یک مرتباً مذکور خواهد شد

**(حماقت)** حمقا کلیتاً ترکیب و هیئت ظاهر اینها بقاعده و خوب است چنانکه **اسکیرل** میگوید اعضاء اینها جزئی تفاوتی با اعضاء طبیعی اصحا دارد مشاعر و قوای نفسانیه اینها برقرار است اما بدرجه که خیلی ضعیف است از اصحا تربیت در اینها چندان اثری ندارد و سبب تکمیل اینها نمیشود زیرا که هرچند بکنند و بگویند حمقا لیاقت درک و حالت اینکه فکر و تعمقی در آن بکنند ندارند حافظه اینها کم است و مساعدت بحفظ چیزی که قدری اشکال و صعوبت داشته باشد نمی کنند بعضی اینها از تعلم در مکتب کسب جزئی خواندن و نوشتن میکنند یا اگر بحرفت آسانی امر کنند آن را کسب میکنند ولی شعور و ادراکشان بجهة این کارها بسیار محدود و کم است اگر بعضی از اینها ملاحظه دوستی و حقوق کنند دوام آن بسیار کم است کلیتاً باید گفت که میل و محبت اینها چندان دوامی ندارد قوه باه و میل بجماع در اغلب زیاد است چنانکه غالباً با غیظ و هیجان بسیار شدیدی استمنا میکنند و اگر اینها را بحالت خود واگذارند بزودی ضایع و خراب میشوند بد غذا میخورند کثیف و بی تمیزند غذا زیاد میخورند از این است که مزاج خود را فاسد میکنند عقل و شعور کمی هم که دارند بهمین طور ضعیف میشود دیده شده که احمقی را بمریضخانه برده اند بعد از چند سالی ابله شده است

**(ابلهی)** این حالت بدترین و پست ترین درجهٔ ضایع شدن و فساد حالت انسان است در این مرض عقل و مشاعر و قوای نفسانیه نزدیک بتمام بلکه گاهی تمام میشوند و تنها ادراک مخصوص بهر حیوان که آن را الستنکتی نامند



الستنکت
در صفحه ۵ مذکور شد



باقی میمانند در بعضی اوقات او نیز سلب میشود اکثر انها لال میشوند که هیچ نمیتوانند
تکلم نمود هرقدر در حالت انها مواظبت شود خود را پاک و نظیف نمیتوانند داشت
در قریب بجمیع انها حسشان مغشوش و بحدت اصلی نیست و در اکثر اختلالی نیز
در قوای محرکه انها حادث میشود بخصوص بفلج مبتلا شده یا اقلا ضعفی عارض بعضی از
عضلات انها میگردد چنانکه حرکت بعضی از انها از روی خوف و بی اطمینانی بلکه
محال میشود بعض دیگر از انها مبتلا بر تیک و تشنج میشوند قلیلی از انها از موسیقی
محظوظ و متاثر میشوند و مستعد اند که از ابیا موزانند یا بعضی نغمات را تکرار
نمایند در میان انها معدود بسیار قلیلی از تعلم چیزی اخذ می کنند اما نمیتوانند بنویسند
بخوانند اگر هم بخواهند بخوانند هجی میکنند چنانکه مبلغ علم انها محدود به تلفظ
چند حرف الف و با میشود این مرضی کلیتاً خائف و سست و کم جرئت اند قوه
و ملکات نفسانیه انها غالباً معدوم است بسیاری از انها خبیث و موذی
اتفاق می افتند عموماً انها غذا میخورند اما در کمال بدی و بی تمیزی و با شدت
شره و حرص اغلب بقسمی اند که لابد میشوند انها را بخوابانند و برخیزانند و رخت
انها را بپوشانند و بکنند

تیک در صفحه ۹۲ بیان شد

هنگامی که ابلهی بمنتهی درجه دراثت میرسد حالتی دارند شبیه با اتمات یعنی
بصور بی متحرک و گاهی چند روز بروی پاشنه ها بر زانو می نشینند حرکت
نمیکنند بعضی دیگر با چهار دست و پا حرکت میکنند و انها که راه میروند منقطع در
وسط و مثل بط می جهند حسشان مشوش و ممنوع یا بکلی فاسد شود چنانکه
ممکن است حس لامسه عموم بدن بقسمی معدوم شود که زنان وضع حمل کنند
و با عمال بدی با وجع صبر و تحمل کرده ابدا احساس بوجع نکنند و اگر انها را بسوزانند
ابدا احساس ندارند و شکایت از الم ندارند بلکه در این وقت در حالت

اتمات در ستون در صفحه ۱۷ بیان از این شد



تبسم و خنده باشند این اشخاص حالت تأثر از احساسات نفسانیه ندارند بغض و کینه و عشق و محبت نمی فهمند اغلب آنها غذا نمیتوانند بجوند باید بدهان آنها بگذارند و ببرند و گاهی باید بحلق و مری آنها داخل کنند بسیاری از آنها راشیتیس یعنی مبتلا بنرمی عظام یا صرع هستند نمو بدنی اغلب آنها مثل مشاعر آنها متوقف و ناتمام است

## کرتینیسم که قسمی از ابلهی است

این قسم از ابلهی در بعضی از مواضع بطور اندمیک یعنی بلدی ظاهر میشود مخصوص در بعضی دره های کوه الپ و پیرنه و این مرض غالباً تغییر شکلی در اعضاء ظاهره بدن مخصوص عظمی در حجم دربی ظاهر میشود چنانکه در گواتر مفصلاً بیان شده دکتر سرپن که محقق بسیار قابلی است و زیاد در این مرض غور و تعمق نموده معلوم کرده که طرفین سر آنها قرینه و مساوی نبوده بلکه شکل سر بد و غیر طبیعی بوده غالباً تغییر بینی در فوق محل مفصل یا میان جبهه و صدغ مریض یافته ولیکن خود جمجمه بسیار بزرگ بوده زیرا اگر از اندازه وسطی که در اشخاص سالم گرفته بودند بیشتر و بزرگتر بوده این مرضی زیاد محل تعجب اند نه تنها بواسطه توقف نمو قوای دماغیه بلکه بواسطه اینکه در آنها نمو بدنی ناتمام و غیر منتظم و غالباً در حالت مجموع اعضاء زیاد بطئی النمو اند مثل اینکه موسیو بایارژه میگوید در کوه پیرنه اشخاصی بسن هیجده و بیست و چهار سالگی دیده هنگام دوم بیرون آوردن دندان آنها هنوز شروع نکرده و ابداً علامات بلوغ در آنها ظاهر نبود این حالت توقف نمو بدن صفت عامی است برای جمیع اقسام ابلهی و نسبتی میان آن و نقصان مشاعر محفوظ است که هر قدر ظهور این حالت بیشتر باشد مشاعر کمتر میشوند و بالعکس

**پیرنه** کوه عظیمی است میان فرانسه و اسپانیول در جنوب فرانسه و شمال و مشرق اسپانیول واقع است

**الپ** کوههای عظیمی اند میان فرانسه و ایطالیا که در شمال ایطالیا و جنوب فرانسه واقع اند

**راشیتیسم** مرضی است مزمنی و عام در اطفال که در آن اختلالی در جمیع نسوج بدن بخصوص در استخوان ظاهر میشود که بعد از آن نمو تمام اعضا متوقف یا متغیر گردد و استخوانها خود بخود نرم شده صورتها و اشکالهای مختلفی گیرند ستون فقرات و عظام طوال بواسطه بدی تغذیه منحنی و کج شوند [illegible]



اینمرض یقیناً معالجه پذیر نیست مبتلا شدگان آن بسیار کوتاه عمر میشوند بعضی از آنها در اول جوانی میمیرند ولیکن در میان جمیع اقسام این امراض حمقا ممکن است بپیری برسند امّا آنها که فقیرند در طفولیت میمیرند بسیار کم اتفاق می افتد که از سن بیست و پنج سالگی تجاوز کنند بعضی بمرض سل و خنازیر میمیرند یا بواسطه شدت میلی که بغذا دارند افراط میکنند و بسبب تحریک اعضا غذا شده ببعض امراض مجاری غذا هلاک میشوند

**تشخیص** مدت مدیدی میان اینمرض و دمانس فرقی نمی گذاشتند ولی معین است که این دو حالت با یکدیگر فرق کلی دارند بجهة اینکه ابلهی از ابتدای عمر هست در حقیقت فقدان مولودی جمیع مشاعر و قوای نفسانیه است و حال آنکه در دمانس بعد از اینکه مدتی موجود بوده اند مانعی بجهة ظهور آنها پیدا شده یا بکلی فاسد میشوند چنانکه اسکیرل میگوید شخص مبتلا بدمانس مثل متمولی است که فقیر شده باشد و حال آنکه ابله همیشه فقیر و گدا بوده

از بیانات مذکوره معلوم شد که ما فی الحقیقه فرق بینی میان ابلهی و کرتینیسم نگذاشته‌ایم

**اسباب** هیچکس بطور یقین سبب بلاهت را نمیداند اینمرض را غالباً مشاهده نموده اند که بعد از تدابیر و قوت هائی که در اخراج جنین میکنند یا بعد از ضربه و صدمه که بر شکم زن حامله میخورد یا وقتی که در زمان حمل مبتلا بیکی از اعراض نفسانیه شده بد خطره شوند عارض میشود و نیز از این قبیل دانسته اند وضع حملی را که بسیار صعب و سخت باشد یا منتهی



## علاج تبطور کلی

باشد که مجبور باستعمال فرسپس[۲] شوند واحتیاط درستی دراستعمال آن
نکنند اما اثر جمیع اسباب مذکوره وتحقیق آنها هنوز منتظر وموقوف
بتجربه است در بعضی احوال ابلهی مربوط ومنسوب است بتوقف نمو عظم
جمجمه یا خود مغز یا بفساد موضعی که عارض بریکی از اجزاء واعضاء آن
بشود چنانکه سابقا دربیان نقصان عارض براعضای دماغ مذکور داشتیم
اینمرض در دهات وییلاقات وکوه پایها بیشتر شایع است تا در شهرها
وازجمله امراض بلدی محسوب میشود مذکور شد که ممکن است بطور
اندمیک[۳] در بعض دههای رطب ظاهر شود عروض آن غالبا مقارن و
مصادف میشود با عظم جسم درقی نه آنکه این علت سبب ابلهی شده باشد
بلکه گویا این دو علت عارض میشوند از وجود یک سبب ویک شرط که
متعلق بحالت هوا واسباب حفظ صحت است این مطلب را در باب
هیبژنی در آنجائی که سابقا معلوم کردیم که گواتر بواسطه اسباب مختلفه
متعدده عارض میشود بتفصیل بیان نمودیم اعاده آن در این مقام
لازم نیست باید رجوع بآنجا شود وهم در این مقام باید مذکور داشت که
شرایط حفظ صحت اسباب علاج کرتن نمیشوند ونمیتوانند آنها را بکمال
صحت مثل اشخاص سلیم الشعور برسانند اما اشخاص سالم اگر در مواضعی که
اینمرض اندمیک باشد متمکن شوند اطفال آنها درحالت ابتلا باینمرض
متولد خواهند شد پس بنابراین معلوم شد که اینمرض درجمله امراض مولود بجا است

**علاج** اگر بجهة اطبا علاجی برای این قسم از مرض ممکن ومیسر نشود
اولا باید تدبیری کنند که بهبودی وتخفیفی درحالت ووضع ابتدائی
آنها حاصل شود بهترین علاج این است که اول جمیع شروط حفظ صحت را موافق

---

**۲ فرسپس** آلت معروفی است تقریبا شبیه به انبر بزرگی است از آهن هر سر آن بقدر دستی است در وقت وضع حمل که سر طفل خارج نشود اول یک قطعه از آنکه موسوم بر سر طفل است با دست داخل کرده بعد قطعه دیگر داخل و بطرفین سر استوار نموده بقوت تمام میکشند تا سر طفل خارج شود غالبا بواسطه این فشار جزء دماغ فشرده شده سبب ابلهی و سایر امراض دماغیه گردد لمترجمه

**۳ اندمیک** آن است که در مرضی بلدی شایع شود لمترجمه

## در امراضی که شناخته میشوند باختلاط عقل

مزاج در حق انها مرعی داشته غذیهای جیده مناسبه بانها خورانیده و همیشه
انها را پاک و نظیف نگه داشت و امر بریاضت و حرکت معتدله چنانکه [illegible]
هم امر بان نموده بود فرمود در این بین باید بواسطه تعلیم و تربیت حالت مشاعر
انها را اصلاح نمود برای این حالت ممکن نیست دلیل و هادی بهتر از تجربهای
ایتالیا و سویس کن بدست اورد که محقق اخر کتاب بسیار خوب
در تربیت و تعلیم ابلهان نوشته و تدابیر متعدده بعقل سلیم خود اختراع کرده که
ممکن است بان وسایط با طبایع عاصیه جنونی انها مقابله و مقاومت نمود
در مواضعی که کوتینیسم بلدی است باید امر کرد که اطفال صغار را که اثار
ابتلای باین مرض در انها ظاهر است از انجا حرکت داده باقلیم دیگر غیر این اقلیم ببرند
وقتی که این قسم کردند و بهبودی حاصل شد باید جرات کنند و اصرار باین طریقه
نمایند ممکن است که در بعض حالات عقل و شعور کوتین را مثل عقل و شعور
ابلهان مادری اصلاح نمود و بهتر کرد ولیکن باید کمال دقت و جد و جهد را بعمل اورند
و هرقدر ممکن است باید زودتر شروع بمقاومت با مرض نمود و زیاد امیدوار
هم نباشند که علاج کامل حاصل میشود بعلت اینکه برای کسی ممکن نیست که
دماغی را مثل عضله نمو یا تغییر دیگر بدهند یا انکه باغبان و طبیب باشد که
هیئت و ترکیب طبیعی برای کسی خلق و موجود کند اگر بخواهند هوای مواضعی را
که در انجا این مرض بطور اندمیک ظاهر شده تنقیه و پاک کنند لابدند ملاحظه
بهبودی حالت حفظ صحت سکان ان مواضع را بنمایند که ممکن است بکنند
و با اسبابهای مخصوصه هوای امکنه و اطاقهائی که این مرضی در انند تغییر
بدهند و عوض کنند و هوا را باپاشیدن معطرات و غیره لطیف و خوب کنند
و بهترین تدابیر اوردن مردم قوی البنیه صحیح المزاج است از ممالکی که هرگز این مرض



در آنجا بوده و متمکن ساختن آنها در مواضع مذکوره

## مقاله دوم از امراض عصبانی در امراضی است که مخصوصاً متصف میشوند بوجع شدید

### در بیان اوجاع عصبانی بطور کلی

تقریبا بیشتر از نصف قرن است که این اسم را در مرضی استعمال نموده اند که متصف میشود بوجعی که کلیتاً شدید و متزاید است و اولاً و اصالتاً عارض عصب شده بدون اینکه مرض اصلی دیگر سبب آن شده باشد اعم از اینکه این وجع دائم باشد یا بطریق نوبه عارض شود

**تاریخ** در کتب قدمای اطبا بخصوص در کتب بقراط و غیره از یونانیان و نیز در کتب مصنفین عرب بعضی مطالب است که چنان بنظر میاید که دخلی باوجاع عصبانی بخصوص بوجع عصب نسا که از انواع عرق النسا ماند داشته باشد و بعضی اشارات هم بوجع زوج پنجم از اعصاب دماغی کرده اند ولیکن در اواسط قرن اخیر برای بعضی از اقسام اوجاع عصبانی تحقیقات و تعریفات چندی کرده اند چنانکه **آندر** در سنه ۱۷۵۶ جهد بلیغی در وجع صورتی با زوج پنجم کرده و این مسئله را کشف نموده و نیز **کتنیو** در سنه ۱۷۶۴ در وجع عصب نسا شرح مفصلی نوشته

می بینیم که معرفت اطبا بحالات این دو وجع عصبانی از زمانی اینقدر نزدیک بما چگونه محدود و بطرزی بیان ناتمامی بوده و در آن ایام علم هم بهمین درجه ها بوده تا در سنه ۱۸۱۰ که **شوسیه** بواسطه معرفتی که بعلم تشریح داشت لوحه ساخته بود که در آن جمیع امراض با وجع اعصاب دماغی و نخاعی را درج کرده و جمیع صفات و علامات و اقسام منکره آنها را در روی آن لوحه در کمال تحقیق نشان داده بود

حاشیه
مصنفین عجم
در باب این نکته گوید
زبان عربی چون پسندیده تمام بود
عرب هیچوقت با اینکه از عرب کسی
کتاب طب معتنابهی ننوشته است
سبب آن چیز که در وقت اسلامی
اعراب اکثر کتب علمی از طب و غیره
زبان فارسی که اعجم بود ترجمه کرده اند یا
ترجمه نکرده بودند پس از آن هم که بنای
کتب علمیه را از یونانی ترجمه نمایند چون
در زمان خلفا و سلطنت عرب بود
چنان اتفاق افتاد که اصطلاح عربی گردیده
پس از آن هم هر کس کتاب علمی از طب
هندسه و حساب می نوشت هم از جهت مزبور
و هم بجهت خوش آمد آنها بزبان عرب
می نوشت اما در زمان دولت قوی
شوکت علیحضرت شاهنشاه دین پناه
خلد الله ملکه و سلطانه که بحمد الله ملت عجم
قوت و استقلال حاصل است و محتاج
این گونه ملاحظات نیستند بهتر این است که
اگر کتاب علمی می نویسند بزبان فارسی
متداولی بنویسند که همه کس از آن مستفیض
شود اگر ترکیب عربی هم پیدا کرد
ضرری ندارد زبانی است که بالفعل صحیح
و شریف و عارف و عامی آن را می
فهمند و متصل با آن تکلم کرده دیگر پس
لزومی ندارد که طالب دانشمند
چندین سال مشغول خواندن عربی
بشود تا تحصیل کند یا اگر کتابی هم
بنویسند باسم عرب
خوانده شود
لمحرره

# در علامات تشریحیه اوجاع عصبانی بطور کلی 

از آن زمان مطالب تاریخ اوجاع عصبانی در ترقی و تزاید بوده و همیشه مطالب جدیده کشف کرده اند و بعلاوه بسیاری از علل موجعه احشاء بطن را که برمدما مشتبه بوده و سبب آنها را امراض بخاریه میدانستند معلوم کرده اند که از اوجاع عصبانی بوده و در ایام ما بسیاری از محققین جمیع هم خود را مصروف شناختن این امراض نموده اند و ما در این کتاب بیان میکنیم تجربهای بسیار خوب از کشفهای جدید **موسیو ترلی** را بخصوص مطالبی را که باوجاع عصبانی احشاء بطن متعلق است که در کتاب لغت طبی و تشریحی عملی درج کرده و **والکس** نیز کتاب بسیار خوبی در اوجاع عصبانی تالیف نموده که بعد از این در ضمن امراض آینه مطالب از او نقل خواهیم نمود و در اینجا بیان نمی کند مگر اوجاع عصبانی را که عارض بر اعصاب اعضاء متحرک بالاراده میشوند

مقصود از مرض بخاریه یا سوداویه که مصنف میگوید مثل اختناق رحم و صرع و مالیخولیا مراقی و غیرهاست
لمترجمه

اعضاء متحرک بالاراده
در صفحه ششم ذکر شد
لمترجمه

## علامات تشریحیه

بعد از امتحانات دقیقه که در تشریح اعصاب اشخاص که مبتلا باوجاع عصبانیه مختلفه بود کرده اند بجز صغر یا عظمی که عارض جرم آنها شده چیز دیگر نیافته اند مگر اینکه گاهی دیده اند استحاله سرطانی یا شحمی عارض آنها شده یا فقط سرخ و متورم بوده اند ولی باید دانست که تغییرات مذکوره بسیار قلیل الاتفاق اند جمیع اطبای معاصرین با وجود تفحص و امتحانات کثیره که در مرضای مبتلا باوجاع عصبانی کرده متفق شده اند که این اوجاع نیست مگر تغییری در اعمال طبیعیه اعصاب و ضرر عضوی مشهودی بجرم آنها نمیرسد پس آفت عضوی مفقود است اگرچه اوجاع عصبانی با کمال شدت مدت مدیدی طول کشیده و تقریبا هیچ قطع نشده باشند ممکن است بلکه ظن غالب این است که در این اوجاع بعض تغییرات که در دست مرئی نمیشوند در ذات و اجزاء صغار اعصاب ظاهر شوند که حالت طبیعی آنها را تغییر بدهند و در نظر



چیزی محسوس نباشد اما هرچه تفحص کرده اند این مطلب را هنوز بطور تحقیق
نتوانسته اند معین نمود شکی نیست که اگر در تشریح مرضی دقت و اهتمام زیاد کنند
و باعانت ذره بین ذرات اعصاب را زیاد تجسس کنند بتوانند تغییرات عضویه
مخصوصه را در انها ظاهر و معین نمایند زیرا که ممکن نیست تصور کرد عصبی که
چندین سال مبتلا بوجع بسیار شدیدی باشد در حالت ذرات ان هیچ تغییری
ظاهر نشود و مثل عصب سالمی باشد که ابدا درد نداشته

**علامات** وجع در این امراض اولین علامت و فوق جمیع علامات است غالب
اوقات علامت واحدی است که کفایت از جمیع علامات میکند این اوجاع یا بخودی
خود عارض میشوند و یا تحریک میشوند مخصوص از فشار یا ضربه که بموضع وجع
وارد شود حالت اول بدو قسم از وجع ظاهر میشود که در بعض اوقات هر دو در
شخص واحد مشهود میگردد اول وجعی است ضاغط و غیر واضح چنانکه
**کتنیو** از او بیان نموده و درجه شدت و ضعف ان متفاوت است چه گاهی
بقسمی خفیف است که در خودی یابند مگر جزئی خدری که چندان هم احساس
مران نمیکنند دوم وجعی است که مثل برق میکند و دیگر گاهی کم و گاهی زیاد
شدید است و از روی تحقیق است که انرا برق وجع نامیده اند شدت ان
بقسمی است که گویا انجهای موضع وجع را در مسافت زیادی پاره میکنند و
کشیده میشود در جمیع شعب ان عصب و گاهی بعکس انچه ذکر شد محدود بیک
یا چندین نقطه میشود و این نقاط را چنانکه **والکس** معلوم کرده مراکز
حقیقیه این وجع اند که غالبا از انجا شروع میکند و با شدت مختلفی تجاوز باعضا
مجاوره میکند این وجع در مراکز ثابت است و تغییری نمیکند ولی در سایر
مواضع مثل این است که عبور میکند و پس از گذشتن اثری از او باقی نمیماند



## در امراضی که شناخته میشوند بوجع

در بعض حالات وجع برقی از یکی از مراکز ابتدا کرده و کشیده میشود بیک یا چندین موضع که از مرکز زیاد دور اند و اجزائی که در فاصله میان آنها و مرکز واقع اند ابداً احساس وجع نمیکنند و نیز **والکس** معلوم کرده که این مراکز ممکن است در چهار موضع عمده از معبر اعصاب واقع شوند اول در نقطه که چند شعبه از ساقه عصبی خارج و منشعب میشوند مثل محل انشعاب عصب زنخی و شعب فوقانی و شعب تحتانی محل مقابل از ساقه زوج پنجم از اعصاب دماغی دویم در نقطه که شعبه عصبی از عضله بگذرد و بخواهد داخل جلد شود مثل تارهای خلفیه اعصاب شوکیه که از عضلات و اجزاء رخوه میگذرند و داخل جلد میشوند سیم در مواضعی که آخرین شاخهای عصب در جلد متفرق و ناپدید گشته مثل منتهی الیه جمیع شاخهای عمده اعصاب که در جلد مفروش میشوند و مثل جزء قدامی اعصاب بین الاضلاع و شعب طرفین انگشتان و غیرها چهارم در جائی که ساقه عصب بعد از آنکه معبر طویل عمیقی داشته نزدیک بظاهر جلد شود مثل عصب زندی در وقتی که از روی زائده فوق بکره عبور میکند و مثل عصب قصبه صغرائی وقتی که از راس قصبه صغرا مرور مینماید و از این بیان معلوم میشود که هر نقطه از عصب که نزدیک تر است بجلد زودتر و بیشتر متالم میشود

در شدت و شیوع اوجاع برقیه نسبت باشخاص مختلفه یا شخص واحد از بابت تغییر اوقات شبانه روزی اختلاف کثیری ظاهر میشود و نیز رجوع این اوجاع غالباً منتظم است این اوجاع اغلب بخودی خود و گاهی بواسطه حرکات مختلفه مریض عارض گردند ولیکن کلیتاً هر وقت فشاری بعضو مریض وارد آید این اوجاع ظاهر میشوند و این بهترین علامت بلکه تدبیر واحدی است برای شناختن نقطه مرکز و مبدء وجع و طریق استعلام آن اینست که جمیع مسافت طولی عصب و شعبی که از آن منشعب میشوند



امتحان کنند و هیچ جزو از آن را فرو گذار نکنند زیرا که دیده شده موضعی که هیچ وقت محل وجع نبوده وقتی بدقت فشرده اند وجع شدیدی عارض آن گشته و معلوم شده که همان نقطه مرکز بوده فقط نقاط با وجع که ذکر شد ممکن است مثلاً الی دو صد یک مطر باشد این اوجاع ممکن است در بعضی محدود باشند که از آن موضعی که احساس بوجع شدید میشود همین که بقدر الی شش هزار یک مطر بکذرد ابداً احساس بوجع نشود و نیز از نتایج تجارب والکس است که زیاده و نقصان وجع که از فشار معلوم میشود نسبت مستقیمی دارد با شدت و ضعف حالت مرض چنانکه زیاد شدید اند در وقت نوبه و بسیار کم میشوند در فواصل نوبه ها ملاحظه بسیار خوب دیگر والکس و موسیو باتس در تفحص نقطهٔ مرکز وجع کرده اند که باید همیشه ملتفت آن بود و آن اینست که بعد از آنکه با امتحان وجع شدیدی در نقطهٔ معینی یافتند ممکن است چنان اتفاق بیفتد که در فشار ثانی که فقد دو سه بعد از آن واقع شود احساس بآن وجع نشود در این هنگام باید چند دقیقه تأمل کرد و امتحان دیگر نمود دیده میشود که دوباره احساس بوجع شدیدی مثل اینکه در دفعهٔ اول ملاحظه شده بود میکنند

مبدء و منتهای حرکت اوجاع بر خلاف همیشه بیک نهج نیستند و مختلف اند اغلب که تقریباً سه خمس از حالات باشد وجع از ساقهٔ عصب شروع و در طول معبر آن عبور میکند و گاهی از شعب و منتها الیه اعصاب شروع نموده بطرف ساقهٔ عصب کشیده میشود قسم اخیر را وجع عصبانی صاعد نامیده اند و آنرا کتینو بیان و کشف نموده و در این ایام اخیر موسیو پیری ملاحظهٔ دقت مخصوصی در این قسم از وجع نموده و آن اینست که میگوید که بعضی از اوجاع عصبانی صاعده در وقتی که از قسمتی از بنیان اعصاب عبور کنند که هیچ ربطی با قوای شعوریه نداشته

که بعضی بضعف از قوای شعوریه
... بر ... ذوق ...
... که هرگاه وجع ...
برسد تجاوز نکند ...

باشند ممکن است از عصب حس تجاوز و تعدی باعصاب حرکت نمایند طریق
تجاوز وجع از عصبی بعصب دیگر باین قسم است که شعب اعصاب حس مثلاً بشبکه
از شبکات عصبانی بدن وارد شوند شعب اعصاب حرکت نیز داخل این شبکه
شده بیکدیگر مخلوط و مرکب شوند این اختلاط سبب آن میشود که وجع از اعصاب
مبتلا شده سرایت باعضاء سلیمه نماید موسیو پیرای در این مطلب خیال دیگر
کرده و آن اینست که وجع از اعصاب حس اندرونی و داخلی بدن تجاوز باعصاب
حس خارجی میکند و بالعکس از خارجی بداخلی معلم مذکور گمان کرده است
که بوسیله وجع عصبانی صاعد است که بسیاری از امراض عصبانی بخصوص
صرع و اختناق رحم و کزاز بلکه هیپوکندریا و امثال آنها عارض میشوند و این
خیالی است موقوف باینکه بمخیله کسی خطور کند و ما نمیتوانیم آنرا تکذیب یا تصدیق
نمائیم

جمیع بیانات مذکوره متعلق باوجاع عصبانی خارجی و ظاهری بدن بودند
و معین است که ممکن نیست باین قسمها بتوانند بجهت اوجاع احشاء سیر و
حرکت و کیفیت انبساط و انتشار در نقاط و اجزاء عضویان کافی نمایند
اعضائی که شعب اعصاب با وجع داخل آنها میشود از اعمال خود بعضاً یا کلاً باز
میمانند چنانچه عضلاتی که این شعب داخل آنها میشود بدون اراده منقبض
میشوند این علامتی است که در کمال خوبی در تیک دولوریو یعنی حرکت تشنجی با وجع
صورت مشاهده میشود اعضائی که این شعب داخل آنها میشوند حس لامسه
آنها ممکن است تحریک و زیاد شده یا ضعیف تر شود و یا بکلی معدوم گردد و
آلات ترشحات بدن در این حالت عمل ترشحشان زیاد تر میشود مثل اینکه در وجع
عصب زوج پنجم ترشح دمعه و مخاط و بزاق محتمل است زیاد شوند و همچنین ادرار

هیپوکندریا
خوف شدید از تب
بلکه از جمیع ناخوشیها است
یکی از عرض دماغیه بسیار
شدید خطرناک است و از علامات
لازمه گزیدن کلب کلب است
اینکه بعضی اوقات همان گزیدن
کلب و مترادف با آن در تشنج
بچندین جهة غلط است که یکی
از آنها اینست که ترس از آب
در سایر امراض هم دیده میشود
و دیگر اینکه از کلب کلب
یکی را نگزیده از آب بترسد
المترجم

تیک دولوریو
عبارت از وجع زوج پنجم
از اعصاب و غیره میباشد
خواهد شد
المترجم



## در بیان اوجاع عصبانی بطور کلی

عصبانی احشاء اختلال وتغییرات مختلفه عارض حواس میشود اینمرض غالب
اوقات احساس بوجعی میکنند که نسبت دارد باحساسات طبیعیه که اعضاء
انها در حالت سلامت اعمالشان میکردند مثل اینکه در وجع عصبی معده
اغلب احساس بجوع دارند وغذا میطلبند ودر وجع عصبی امعاء احساس
برتزح وحالت اطلاق دارند اوجاع عصبانی مزمنه در هر عضوی که
حاصل شوند ممکن است که تغذیه نسوج انها را باختلاف مختلف مختل نمایند چنانچه
اعضاء رخوه که شعب اعصاب جنبانی داخل انها میشوند کاهی عظم وکاهی صغر
عارضشان میشود واگر این عضو از اعضائی باشد که مو دران روئیده
ممکن است موی ان سفید شده یا بریزد وباید دانست که حالات مذکوره
اعراضی هستند که بسیار بندرت اتفاق میافتند وظاهر نمیشوند مگر
در اوجاع عصبانی که بسیار شدید باشند یا مدت مدیدی طول کشیده
یا عرض مرض دیگر از امراض عصبانی باشند اختلالاتی که در اعمال اعصاب
از این اوجاع حاصل میشود ممکن بود که اقسام متکثره انها را در اینجا بیان نمائیم
موسیو نتا در سنه ۱۸۵۴ در روزنامه طبی عمومی تحقیقات وافیه در این
باب نموده که مغنی از جمیع تحقیقات است وباید رجوع بانجا شود

این اوجاع سبب تحریک تب نمیشوند ولیکن کاهی عارض بر هر عضوی که
میشوند تغییر موضعی شدیدی عارض دوران خون ان عضو میکنند
چنانکه بعضی از مرضی شکایت از ضربان شدید وناراحتی شرائین موضع
مبتلای بوجع دارند چنانچه اگر انها را بسایر اعصاب قریبه ومقابل خود
نسبت دهند ملاحظه میشود که در حجم ووسعت تجویف وصلابت تفاوت
کلی کرده اند از این حالت بجای موضعی تغییر کرده اند پس ممکن است که این

## در سیر و شدت و انجام این اوجاع

اوجاع سبب حمّی موضعی شوند

اکثر اوقات با وجود این اوجاع اعضاء تغذیه بحالت طبیعی خود باقی هستند مگر در وقتی که وجع عصبانی در خود آنها حاصل شده باشد یا در موضع دیگر از اعضاء بدن ولی بسیار شدید و عاجی از تسکین باشد در اعضاء تناسل و اعضاء بول مردان تغییر معتدٌّ به ظاهر نمیشود اما در زنان غالباً تغییرات مختلفه در حالت طمثشان ملاحظه میشود ولیکن این تغییر هم در جمیع احوال عارض نمیشود باید دانست که هرگاه اوجاع عصبانیه عارض بر اعصاب غیر ارادیه شوند اثر شدیدی در حرکات اعصاب میکنند چنانکه ثابت شده است که در اکثر مرضی سبب مالیخولیای مراقی میشوند و در وجع عصبانی که عارض بر اعصاب ارادیه میشود چنین اتفاق و چنین ترکیبی بسیار کم حاصل شود

اعصاب اعضاء ارادی و غیر ارادیه در صفحه شش ... مذکور شد

### رفتار و دوام و انجام مرض

والکس میگوید که در شش سبع از مرضی اوجاع عصبانی بتدریج ظاهر میشوند ولی بر فتاری که کم یا زیاد سریع است و نیز محقق مذکور تجربه کرده که جمیع نقاط وجع دفعتاً حاصل نمیشوند بلکه یکی بعد از دیگری متدرجاً ظاهر میشوند و وقتی مرض محقق و مستحکم شد در شدت و ضعف خود تغییرات نامتناهی میکند شدت وجع در این امراض نسبت تامی با نقصان حرارت خارجی دارد هیچ مرضی بقدر این امراض دارای حمله و اشتداد نیست ولی بجهت عروضشان هیچ دوره و نظمی نباشد اما در بعضی حالات نوبه آنها در کمال خوبی معین است و میان جمیع اوجاع عصبانی اوجاع عارض بر عصب زوج پنجم و شعبات که غالب اوقات بطریق نوبه ظاهر میشوند

این اوجاع اغلب در آن عصبی که از اول مبتلا شده بود محدود و ثابت میمانند



ولی گاهی هم تجاوز باعصاب مجاوره میکند خواه بواسطهٔ مداخل شعبشان با شعب
آن عصب و یا بواسطهٔ داخل شدن رشته از آنها بشبکه او شبکات عصبی بدن چنانکه
سابقاً مذکور شد و نیز ممکن است که بسیاری از اعصاب بدن دفعتاً مبتلا باین
اوجاع شوند خواه همهٔ آنها اولاً و اصالتاً و خواه بعضی بتبعیت دیگری **والکس**
اول شخصی است که این قسم از وجع را کشف نموده و آنرا وجع عصبانی عام نامید و دو
طبیب دیگر که **موسیو لکلر** و **موسیو فنساگریو** باشند بعد
از او تجارب زیادی در این قسم از وجع نموده بیانات کاملی در آنها کرده‌اند
در وجع عصبانی عام در بسیاری از نقاط بدن خود مریض احساس بوجعی میکند که
دارای جمیع صفات اوجاع عصبانیه هست و از لمس با دست و سر انگشتان که در روی
تارهای عمدهٔ اعصاب کنند چندین نقطه با وجع می‌یابند که عدد آن نقاط را در یک
شخص مختلف یافته‌اند چنانکه **موسیو فنساگریو** عدد آنها را تا چهل
و اند نقطه شمرده است اما این اوجاع ممتاز میشوند از سایر اوجاع باینکه آنها مصادف‌اند
با اعراض و اختلالات مختلفه دماغیه از قبیل دوار و ظلمت بصر و رعشه و سستی
اطرافی که گاهی در یک شق بدن بیشتر و فقدان حس در بعضی از نقاط جلد و سایر
حالاتی که ممکن است بواسطهٔ آنها حکم کرد باینکه از علل اصلیهٔ مراکز اعصاب افتاد کرده
اوجاع عصبانیه هیچیک از آنها نیست
این اوجاع مثل سایر امراض عصبانی رفتار غیر منتظمی دارند فواصل آنها گاهی کم و گاهی
زیاد است در بعضی از مرضی دیده شده که مرض دفعتاً موقوف میشود و طولی
نمیکشد که در نقطهٔ دیگر نزدیک همان نقطه یا دورتر از آن بروز میکند در حقیقت
قسمی از انتقال مرض است که از عضوی بعضو دیگر میشود در یکی از دوستانم وجع
معده و در یکی از خویشان نزدیکم وجع بین الاضلاع را مشاهده نمودم که بدون

# در حدت این اوجاع

منتقل بوجع زوج پنجم از اعصاب دماغی شدند مسیو فونسیمان و موسیو برن و مسیو فلوبی و غیرهم امثال آنها را بهمین طور در کتب خود ذکر کرده اند و نیز از این قبیل در مرضای خود زیاد مشاهده کرده ام در بعضی از مرضی وجع عصبانی بهمین طور در بدن انسان متوالیا از عضوی بعضو دیگر منتقل میشود و آنرا وجع طیار نامند گاهی آن عصبی که اول مبتلا شده بود دیگر مبتلا نمیشود ولی دیده شده که چندمرتبه وجع از عصبی که اول مبتلا شده بود مفارقت کرده دوباره رجوع کرده و آن را مبتلا نموده

دوام اوجاع عصبانی بسیار مختلف است و آنرا در بحث هیچ قاعده نمیتوان مندرج کرد و با وجود این تقریبا همیشه علاج پذیرند هر قدر این امراض مزمن تر باشند دیرتر علاج میشوند این اوجاع هرگاه حالت انتقال داشته باشند که از عضوی بعضو دیگر منتقل شوند دوام آنها کمتر است و زودتر معالجه میشوند و نیز این اوجاع از امراضی اند که همیشه مستعد نکس هستند اگرچه مدتی هم موقوف و علاج شده باشند بسیار کم است که کسی که مبتلا شد در مدت عمر همان یکمرتبه مبتلا شود بلکه همیشه چندین مرتبه عود و نکس میکند در بین اطبا اختلاف و مشاجره زیادی شده است در فلجی که بتبعیت این اوجاع عارض شود این مطلب محل گفتگو نیست و بروز آن مکرر دیده شده ولیکن باید دانست که در این وقت همیشه یکی از امراض عضوی یا عارضه بر عصب سبب این فلج شده نه وجع ساده که در حقیقت فلج عرض آن مرض اصلی است و در اینحالت وجع عصبانی هم عرض است دلیل اینکه آفت وارد بر عضو عصب است چنانکه موسیو دوشن بتجربه برقی محقق نموده فقدان یا نقصان انقباض عضلات است از قوة الکتریسیته و معلوم کرده است که این حالت مثل علامت مخصوصی است برای آفت تشریحی اعصاب حرکت

از نتایج اعمال مسیو دوشن است که مصنف در بیان تشخیص لقوه شرح داده است بیکه که فلجهائی که سبب آنها آفتی است که عارض بر نفس دماغ شده حس انقباض از الکتریسیته آنها باقی و بمحض رسانیدن این قوه منقبض میشوند و فلجهائی که بواسطه آفتی که وارد بر خود عصب شده حاصل میشوند حس انقباض از الکتریسیته آنها کم یا بکلی معدوم میشود
لمترجمه



## در تشخیص اوجاع عصبانی بطور کلی

۸۱

**تشخیص** اوجاع عصبانی احشاء ببعضی صفات و علامات دارند که بر بسیاری از امراض مشتبه میشوند که تعیین و دانستن آنها لازم است و ما بحقیق هر یک را در مقام خود در بیان آن امراض مذکور خواهیم [illegible]

اوجاع عصبانی عارض بر اعصاب اعضاء متحرک بالاراده مشتبه میشوند مگر بورم یا زائده در عصب و روماتیسم عضلانی اما تفاوت آنها با ورم عصب این است که ورم عصب مرضی است نادر الوقوع و وجع در آن ثابت است که تقریباً مفارقت نمیکند و زمان فترتی هم ندارد یا اگر دارد بسیار کم است و از فشار متألم میشود در نقاط منکره متعدده ظاهر نمیشود بلکه در مسافت معینی از ممر عصب موجود است و حال اینکه در اوجاع عصبانی بعکس مذکورات است تفاوت آنها با زائده یا نتوی که در عصب حاصل میشود این است که آن نتو تحریک وجع بسیار شدید ثابت دائمی میکند و در خط ممر عصب زائده سختی با وجع شدید دیده میشود که سطح آن گاهی مستوی و گاهی غیر مستوی است و حجم آن گاهی بسیار کوچک است اگر آن را خارج نمایند وجع دفعتاً بکلی تمام میشود و تفاوت آن با روماتیسم این است که وجع در روماتیسم در سطح بزرگی از عضو منتشر میشود و در روی خط هیچ عصبی نیست و منفرق در نقاط منفرده منکره نمیشود و بواسطه حرکت شدت میکند بخصوص از حرکت شدید عضلات مبتلا شده وجع زیاد شدید میشود

وجع عصبانی عام همیشه مقارن است با اختلال دماغ و چنانکه سابقاً ذکر نمودیم در این حالت احتمال ترکیب با یکی از علل اعصاب مرکزیه میرود و اگر مرکب شده باشد علاوه بر وجع عصبانی تشنج و فلجی که گاهی کم و گاهی زیاد است و اختلالات مختلفه که عارض مشاعر میشوند حاصل میشوند

**تقدمة المعرفة** اگر وجع عصبانی قلبی که شرحش مذکور خواهد

رُماتیسم
مرضی است ذاتی غیر [illegible]
زیاد مستعد عکس و تغییر مکان
خود بخود و اغلب بواسطه تغییر سرما و
رطوبت عارض شود و [illegible]
اگر [illegible] در عضلات [illegible]
با آن [illegible] در اجزای لیفیه عضلات [illegible]
التهابی در آنها [illegible]
عمده جمیع اقسام آن وجعی است که گاهی
کم و گاهی زیاد و شدید است که غالباً از
فشردن و [illegible] حرکت کردن جزو
مریض شدید میشود اقسام بسیاری دارد
[illegible]

## در بیان اسباب اوجاع عصبانی بطور کلی

شد مستثنی شود ابداً دیده نشده که اوجاع عصبانی سبب هلاکت مریض شده باشند

اما اگر این امراض بهیچوجه اذیت و خطرناک نداشته باشند ممکن است بواسطه شدت وجع و طول مکث آن گاهی چنان شدید شوند که هیچکس تحمل اذیت آنها را نتواند این اوجاع هرقدر زیاد مزمن شوند یا مریض زیاد مسن باشد کم قبول علاج میکنند

**اسباب** معلوم نشده و محل شبهه است که اعصاب مخصوص بحرکت بتوانند مبتلا باین اوجاع شوند این اوجاع مخصوص باعصاب حس یا باعصابی اند که تارهای حسی و حرکتی هر دو را دارند و بیشتر شایع اند در اعصابی که از محور[۴] دماغ و نخاعی خارج میشوند مخصوص آنهائی که دارای گانگلیون[۳] اند مبتلا میکند **موسیو بروشی** در جلد هفتم از کتاب لغت طبی و جراحی عملی بیان کافی بسیار نافعی در این مطلب نموده که باید از آنجا مطالعه نمود

این اوجاع از امراض موتعنی اند و در اول طفولیت تقریباً هیچ دیده نشده اند و از سن نهوض الی هفت سالگی بسیار کم است و قبل از سن فتی چندان زیاد نیستند **والکس** معلوم نموده که شدت شیوع این اوجاع از بیست الی پنجاه سالگی است اگر این سی سال ما بین این دو را بسه هنگام قسمت کنند معلوم میشود که عدد مرضی تقریباً مساوی است

اگرچه زن و مرد از حیثیت ابتلای باین اوجاع مساوی باشند با این وصف دیده شده است بعضی از اوجاع مخصوص اند بجنسی دون جنس دیگر چنانکه عرق النسا در مردان بیش از زنان شایع و وجع اعصاب بین الاضلاع در زنان زیادتر است اگرچه هنوز محقق و ثابت نشده که بتوان حکم کرد که مزاج و ترکیب اشخاص را در حصول این اوجاع اثری هست یا نیست ولی میتوان قائل شد که حالت و مزاج عصبی یکی از اسباب مستعده قوی این امراض است برودت و رطوبت بسیار مؤثر اند در

---

[۴] **محور دماغ و نخاع** خطی است که از وسط ... منتهی الیه نخاع که در حد ... عجز واقع است فرض شود ولی ... مطلق که گفته میشود مقصود کل دماغ و نخاع است

[۳] **گانگلیون عصبانی** شکل و کره کوچکی است که ... ساقه یا خود عصب است یعنی تودهای عصبی در آن موضع متمکن میشوند چنانکه در تشریح بیان شده نه اینکه جسم خارجی در آنجا باشد و در خصوص بعض اعصاب حس است که دارای گانگلیون نیز چنانکه در شعب ... اعصاب نخاعی شعب حسی زوج پنجم از اعصاب دماغی ... لمن ...



## در علاج اوجاع عصبانی بطور کلی

حصول این اوجاع چنانچه دیده میشود که بسیار عام و شایع اند در هنگام زمستان
هنوز درست محقق نشده که اقسام افراطها و افراط در اقسام اغذیه اثری در وجود
این اوجاع دارند یا ندارند اما اینقدر معلوم شده که تشنجی قوی است در وجود
این اوجاع و نیز از اسباب مؤثره اند هوا و هوسها و اعراض نفسانیه شدیده و خستگی
متوالی خواه عضلانی و خواه نفسانی از میان اسباب سابقه هیچیک قوی تر و
شایع تر از مکث طویل در سرما و رطوبت نیست چنان بنظر می آید که اکثر این اوجاع
بواسطه همان سبب عارض میشوند که روماتیسم عارض میشد خواه عضلانی
و خواه مفصلی از آن چنانکه گاهی در یک مریض هر دو یک مرتبه جمع میشوند یا
یکی بعد از دیگری عارض میشود از اینجهت است که قائل بوجع عصبانی روماتیسمی
شده اند بعضی مدعی شده اند که ممکن است مرض کوفت سبب این اوجاع شود
محل شک و تردید نیست که هر گاه غده حاصل در استخوان وضع یابد که بواسطه
کوفت عارض شده بزرگ شود و عصب را فشارد سبب وجع میشود ولی اینکه
قطع نظر از فشار ماده سمی کوفتی ممکن باشد که خود بطور خفا تغییراتی بحالت عصب
بدهد و سبب اقسام اوجاع عصبانی شود هنوز معلوم نشده ممکن است بتواند
ولی چنانکه سابقاً مذکور شد این مسئله از حالت حالیه علم منکشف و منحل
نمیشود

روماتیسم در صفحه ۸۱ مذکور شد لمترجمه

**علاج** در این اوجاع دو قسم از علاج مفید است معالجات عمومی و
معالجات موضعی قسم اول بواسطه اختلاف اسبابی که موجب این اوجاع اند یا اسبابی
که حافظ و مانع از علاج آنها هستند یا بملاحظه روش و رفتار ابتلای آنها مختلف
میشوند اگر در این امراض وجع زیاد شدید باشد معلوم میشود ضد مرض و هیجان
عصب زیاد است لازم است قبل از جمیع تدابیر اصراری در استعمال مسکنات نمو



## در امراضی که عصبانی میشوند و وجع شدید

در این موقع ترکیبات تانوده و اکنیت و بلادانز داخل استعمال نموده اند ولی از همه بهتر
افیون و مرفین است که گاهی ادویهٔ مذکوره را با دواهای ضد تشنج ترکیب کرده و استعمال
مینمایند مثل حب **صگلن** که شهرت بی اصلی نموده بلکه تنها ادویهٔ ضد تشنج را نیز
تجویز کرده اند بخصوص سنبل الطیب و انفوزه و مشک و کافور را چند سالی است که
والاریانات دو زنک را از مقدار یک گندم الی دو نخود در یک روز داده اند اما اینکه این
قسم ادویه نافع باشند درست تحقیق نشده و زیاد محل خلاف است این اوجاع اغلب
بواسطهٔ استعمال مسکنات تنهائی علاج شده اند و اگر هم بکلی علاج نکرده اغلب
تسکین میدهند هرگاه این اوجاع بحدی شدید باشند که مریض طاقت تحمل آنها را
نداشته باشد استعمال افیون لازم میشود بهمان رسم و قاعده که در قولنج کبد
و کلیه که بواسطهٔ حصات حاصل میشوند بیان نمودیم در بعضی احوال استنشاق
کلروفورم را نیز تجویز کرده اند و مکرر از این تدبیر بغتتاً وجع موقوف میشود و مدتی
آسوده میمانند و باز عود میکند و گاهی بکلی نوبهٔ مرض دفع میشود گمان من اینست
که این معالجه را چندان نکرده اند مگر در وجع عصب زوج پنجم باید بتوان از آن در سایر
اوجاع عصبانی نیز استعمال نمود احتمال میرود که در وجع عصبانی قلب که آن را خناق
سینه نیز گویند مضر باشد و باید استنشاق

اگر اوجاع عصبانی عارض اشخاص مبتلای برومانتیسم و نقرس باشند و گمان این
باشد که سبب همان رومانتیسم است ممکن است که این معالجات کفایت نکنند در این
حالت شربتهای معرق و بخصوص حمام و دوش بخار و حمام و دوش آب گوگردی خواه مصنوعی
و خواه طبیعی و همچنین آبهای گرم نمک داری که از زمین میجوشند و دلک و مالش و
استعمال آبهای سرد و معدنیهای خوبی باشند **مسیو فلوبر** چند نفر از این
مرضی را ذکر میکند که این اوجاع در آنها زیاد با کمال عاصی از تسکین و علاج بوده در کا

**اکنیت**
خانق النمر و خانق الذئب است
المترجم

**صفت حب صگلن**
عصارهٔ بذر البنج ۱۰ نخود
عصارهٔ سنبل الطیب ۱۰ نخود
جند روی ۳ نخود
سی قسمت نموده چهل حب سازند یک حب شروع نموده بتدریج زیاد نمایند تا اینکه دوار خفیفی عارض نماید در کره و امراض عصبانیه مجرب است

**دلک**
این تسمیه که فصل عربیست بمالیدن با پارچه پشمی و دیگر مثل فرنگیها بدن را بمالند مالش است که قدری از پوست و گوشت را میان دست گرفته فشار دهند و مالش نمیدهند
المترجم




## در علاج اوجاع عصبانی بطور کلی

سهولت و برودتی انها را بواسطه تضریب شدیدی که وارد بر جلد کرده علاج نمود باین قسم که در حمام خشک تعریق کرده و پس از ان مدت چند دقیقه دوش اب سرد استعمال نمایند

این اوجاع هرگاه حقیقتا رفتار و حالت نوبه داشته باشند باید انها را باعانت ادویه قاطع نوبه مخصوص کنه کنه دفع نمود ولی باید دانست که کنه کنه در این اوجاع که ... ادویه‌هائی که نوبه انها حقیقی است اثر میکند پس باید مقدار ان را در این موضع خیلی بیشتر از نوبه‌های متعارفی که درد و معینی دارند استعمال نمود بعضی از اطبا کنه کنه را بجهة علاج اوجاع عصبانی دائم لازم که هیچ حالت نوبه ندارند نیز از قبیل ادویه معالجات مضطرب نماینده تجویز کرده اند بامید اینکه اختلال و اضطرابی در عمل عضو حاصل کند و افاقه بحالت وجع شود ولیکن نتیجه محققی از ان حاصل نخواهند نمود علی ای حال باید بیان کنیم که بنا بر رای موسیو موژندیه کنه کنه در اوجاع عصبانی که درد و معینی دارند اکثر اوقات استعمالش بطریق حقنه بیشتر مؤثر است تا از طریق دهان و این عملی است که من هم چندین مرتبه تجربه کرده و تحقیق نموده ام که این دوا داخل مستقیم که میشود بیشتر مؤثر است از این که داخل معده شود

قلت و رقت خون و اکثر از اسبابی است که اغلب سبب این اوجاع میشوند و همیشه بر شدت انها می افزاید باید دفع نمود و در حالی که مشغول بعلاج ان هستیم باید وجع عصبانی عاصی از علاج را البته بر معالجات دیگر مقدم کرده و باستعمال ترکیبات اهن بهمان طور که در کلروز و انیمی بیان نمودیم امر فرمود هرگاه این امراض بتبعیت کوفت عارض شده باشند باید باستعمال ادویه ضد سفلیس انها را علاج نمود چنانکه طریق استعمال انها را در مقام خود بیان نمودیم بالاخره در اوجاع عصبانی





## در امراض عصبانی و اوجاع

خاصی از جمیع معالجات بعض اطبا معالجات تجربه کرده اند که از انجمله اقسام مسهلات
و تریاتین و بخصوص سم الفار که ممکن است گاهی بتنهائی اثر کلی داشته
باشد داده اند

ادویه موضعیه کلیتاً نافع اند بر سایر ادویه مرتبت دارند که بسیاری از این
اوجاع باستعمال آنها بتنهائی علاج شده اند و معین خوبی هستند برای
دفع جمیع اقسام آنها بعضی امر باستعمال لصوقات مسکنه و مروخات و کمادات
مخدره معمول بالودانم با سایر ادویه مخدره یا بالم ترانکیل و سپاتورد و تیاسیوم
نموده اند ولی اینها معالجاتی هستند که اثر آنها یقینی نیست مخصوص در وقتی
که عصب مریض زیاد در عمق واقع شده باشد استعمال مخدرات در وقتی مفیدتر است
که عصب نزدیک جلد باشد در این وقت باید مخصوصاً عصارهٔ افیون و بلادن
استعمال شود موسیو فارک و سیوراک بر آن شده اند که این
ادویه را باعانت نیشتری زیر جلد داخل کنند باین قسم که بعد از حل کردن دو
الی سه خمس گندم سولفات دو مرفین در مقدار بسیار کمی از آب نیشتر را بآن
آلوده درست الی چهل نقطه از موضع وجع فرو کنند این طریقه محققاً بیست تر
و کم فایده تر است از استعمال مشمع ذراریح در وقتی که در موضع مکشوفی از ظاهر
بدن استعمال شود ولیکن اگر وجع در بعض مواضع مخصوص بدن مثل موضع
پوشیده شده از مو و ثقب معروفه بدن که از غشاء مخاطی پوشیده شده اند
و غیرها ظاهر شود استعمال این نیشتر بهتر و آسان تر است اما طریقه که
آسانتر و بهترین طرق است از باب رساندن ادویه مخدره نزدیک خود
عصب استعمال توریق باب در زدک است که دوا را بآن زیر جلد داخل کنند
خواه با محلول مرفین یا با محلولی از سولفات دو آتروپین که شش گندم از هر یک

### سولفات دو آتروپین
جوهر بلادانه است
لمس

### بوم ترانکیل
یعنی مسکن دارم نماینده
صفت آن آنهائی که باید تر و تازه باشند

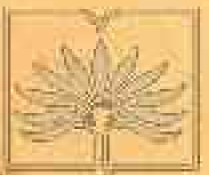
برگ بلادانه ۴۰ برگ بزرالبنج ۴۰ تاجریزی ۴۰
تنباکو ۳۰ کوکناره ۳۰

آنهائی که خشکند

قنوره ۱۰ گل افسنتین ۱۰ زوفا ۳۰
اسطوخودوس ۱۰ مرزنجوش ۱۰
پودنه ۱۰ نعناع ۱۰ هیوفاریقون ۱۰
سداب ۱۰ شاهدانه ۱۰ سعتر ۱۰ گل قنطی ۱۰
اکلیل الجبل ۱۰ روغن زیتون هزار مثقال

گیاههای تر را در خل روغن زیتون بگذارند با آتش ملایم در ظرف مسی بجوشانند تا آب بخار شود و پخته شوند پس بردارند و دو ساعتی بهمان طور با روغن بمانند سبز خوش رنگی شود در حالتی که هنوز گرم است بروی سایر ادویه که خشکند بریزند و در ده ساعت بگذارند تا آنها هم خوب خیسیده و نرم شوند پس با دست بمالند و خوب بفشارند و صاف نمایند و در ظرفی بریزند سرآن را خوب محکم کنند در جای خنکی که روشنی بآن نرسد بگذارند اگر تازه آن چند گیاه ممکن نباشد تا وقت نشود خشک آنها را اول در آب جوش بپخته روغن زیتون داخل کرده بهمان طور معمول دارند

### ستانوزی میطا
ترکیبی است از جوهر ادام تلخ و بطاس بتفصیلی که در کتب کیمیا مسطور است



که بخواهند در شش مثقال آب مقطر حل کرده پنج الی ده قطرهٔ انرا دو روزی یک یا چندین مرتبه و تا ممکن است در نزدیک عصبی که درد دارد استعمال نمایند بالاخره اغلب وجع را باستعمال پنبه آلوده بکلروفورم بروی موضع مریض میتوان زود تخفیف و تسکین داد این دوا اثرش بیشتر بواسطهٔ تصعید و تحریک شدیدی است که در جلد مینماید نه از بابت اینکه مسکن است

مصرفات و جاذبات بجلد معالجاتی هستند غالبًا مؤثر اند چنانچه بعضی از اوقات از استعمال یک الی دو مرتبه مشمع خردل که بروی عضو ماوف استعمال شود وجع عصبانی که تازه عارض شده باشد بکلی رفع و معدوم میشود امّا بهتر از جمیع جاذبات منفطات و بخصوص مشمع ذراریح است که گُنیسُو استعمال انرا شایع نموده است و انرا ممکن است پرنده استعمال نمود امّا اگر وجع باقی باشد باید انرا چندی نگه داشت تا ریم از ان بیالاید و بشره ساقط شود پس مقدار پنج یک گندم الی دو گندم مرفین را بموضع منفرج بپاشید تا بهتر نفوذ نماید مشمع را باید همیشه بموضعی از محل وجع انداخت که نزدیک بجلد باشد یعنی در مرکز وجع

بعضی از اطبا داغ تراسکو ان را بر مشمع ذراریح ترجیح میدهند و ان داغی است که اهن سرخ شده را بروی جلد معبر عصب مریض بقسمی حرکت میدهند که قدری از بشره را بتراشد و نرساند بدون اینکه جلد را بسوزاند لکن فو داغ با دوا را امر کرده است که قلمی آلوده بجوهر گوگرد یا تیزاب نموده بکمال ملایمت بروی موضع وجع بمالند این قسم از معالجات همیشه موجع اند و نباید تجویز نمود مگر در حالتی که وجع از علاجهای ملایم تر از اینها خاصی باشد و انها اثری نکنند داغ ما با اهن و داغ مکزا را در حالتی تجویز میکنیم که در نزدیک سافر عصب [illegible] دردی

داغ مکزا
که دغ مسبیل گویند در صفحه ۳۰۸ ذکر شد



عصب بزرگ استعمال شود و داغ ترانسکورانت را در وجع عصبانی عام نافع میدانیم
که اگر در این حالت بخواهیم مشمع استعمال کنیم باید در چندین نقطه از وجع مشمع
بیندازیم و این هم بسیار مشکل و خطر است طریقه معالجه با آب سرد محتمل است
در این اوجاع مخصوصا امریکائی دوش

هنوز منفعت استعمال الکتریسیته را در این اوجاع درست معلوم و معین نکرده‌اند
با وجود اینکه **شارندی** که حکیم طبیعی مشهوری است از این سایر معالجات ترجیح
میدهد و میگوید که بسیاری از این اوجاع را بده مرتبه از استعمال الکتریسیته علاج
نمودم که غالبا درد دفعه اول احساس بتخفیف کلی میشد و همیشه دو سوزن استعمال
میکرد و آنها را فرو میکرد تا روی عصب یا تا نزدیک بآن با این قسم که سوزن پل
موجب را فرو می برد در سافه عصب و سوزن پل منفی را در نقطه که تارهای
عصبی چندی از آنجا منشعب میشدند و بیشتر از جمیع نقاط درد داشت فرو
میکرد اول اصول الکتریسیته را باید کمتر بکار برده چنانکه پنج یا شش پل کفایت
میکند در وقت استعمال الکتریسیته نباید اتصال سوزنها و هادیها را بیشتر
از چند ثانیه طول داد وجع در حوالی دو سوزن بیک منوال نیست عموما نزدیک
پل منفی بیشتر و حادتر است تا در نزدیک پل مثبت اعمالی را که **شارندی**
کرده است قابل نظر و تامل اند و بسیاری از ملاحظات و تحقیقات را از نوعی
که **موسیو دو ورژای** در سنه ۱۸۴۶ نوشته است نقل میکند اعتقاد
این محقق فاضل این است در حالتی که وجع تابع هیچ ضرر عضوی نباشد و ابدا
حالت نوبه نداشته و مربوط بمرض مزاجی وارد بر مجموع بدن مثل قلت دم هم نباشد
استعمال الکتریکوپنکتور باید نمود شدت وجع مانع از استعمال آن نیست زیرا که
**موسیو کریزیل** در سنه ۱۸۴۴ بیان مفصلی در استعمال

**الکتریکوپنکتور**
طریقی است مرکب از الکتریسیته و آکوپنکتور که چند سوزن از فولاد سفید باید از عضو معتقد هر قدر لازم است بدون فرو کنند و الکتریسیته را از یک طرف داخل عدد از آنها مشربت ارسال فرمود این عمل بسیار قوی و پر خطری است بجهت اینکه هر یک از این سوزنها خود وجع مخصوصی دارند ممکن است بعضی از عروق را پاره کنند و خون مردگی و سیاهی در آن عضو عارض شود و همین که قوه را ارسال نمودند سوزش بسیار شدید غریبی حادث میشود که بسیار مشکل است از تحمل آن این است که مصنف مسکوت گذاشته این است که بجای آن فارادیزاسیون
لمترجمه



## در علاج اوجاع عصبانی بطور کلی

الکتروپنکتور را اوجاع عصبانیه نموده و ثابت کرده است که این اوجاع هیچوقت
بواسطهٔ این معالجه شدت نکرده اند چون عمل الکتروپنکتور احتمال ضررهای کلی
دارد در این ایام بجای آن فارادیزاسیون که اسبابهای الکتریسیته معمول بالفعل را
بظاهر و خارج بدن میگذارند استعمال میکنند و باید همیشه عبور الکتریسیته
از روی عصب مریض باشد و هم ممکن است که بواسطهٔ الکتریسیته جلدی که در نقطه
درد و اوجاع ارسال فرمایند تحریک وجع کنند که باختیار تحریک وجع فوری بسیار
شدیدی نمایند که اثر آن مثل اثر یکی از جواذب بسیار قوی باشد چنانچه تفصیل
آن را در عرق النسا مذکور خواهیم نمود ولی میتوان این احتمال را تعمیم در جمیع اوجاع
عصبانی داد بنا بر این میگوئیم که استعمال الکتریسیته و بعض طرق علاج دیگر را نیز
که قبل از آن تمجید کرده اند در این اوجاع هنوز بطور تحقیق فایده دیده نشده مگر نتوان
بواسطهٔ آن حکم معینی بخوب و بدی استعمال آنها نمود که هم از آن قبیل است استعمال
آهن ربای مصنوعی که **موسیو اندریه** و **توره** امر کرده اند و
استعمال اکوپونکتور که یک سوزن تنها یا چند سوزن را بهم متصل و بموضع وجع
فرو میبرند که **موسیو رول کالکه** از او اختیار نموده ولی تمام این
معالجات در امراضی که مانند علل عصبانی منعبره و غالبا کمال عصیان از علاج داروند
نافع است بعضی از اطبا شریان غذا دهنده بعضو مأوف را فشار و بسته اند که
مانع از رسیدن خون بموضع وجع شده و باین تدبیر وجع تسکین یافته است
علاج بابهای حار معدنی ممکن است که بجهت این
اوجاع نافع باشد بخصوص وقتی که احتمال آن باشد که بتبعیت روماتیسم حاصل
شده باشند ولی کلیتاً در استعمال آنها در این امراض احتیاط و دقت زیاده لازم است
و عموماً از آبی که زیاد محرک باشد باید از خوف تحریک وجع اجتناب نماید از میان

**الکتریسیته جلدی** — یعنی این را باین طریق میکنند که یک دسته مفتول برنجی نازک را بسته بروی جلد گذارده قوه را بآنها متصل میکنند فقط مسحه شدیدی در جلد حادث میشود المترجم

**آهن ربای مصنوعی** — آهنی است که باخود مغناطیس اکتساب نموده و همان خاصیت آهن ربائی را دارد المترجم

**فارادیزاسیون** — فاراد حکیم حکیمی مشهوری است از اهل انگلیس قبل از آن الکتریسیته که اطبا ببدن ارسال مینمودند با چندین پیل بود و آنها را بهم متصل کرده ببدن فرو میبردند یا باسباب دیگر بسته عضو را شکافته اثر قوه را بآن میرسانیدند این حکیم فاضل دو مفتول سیم ساخته بود و آنها را ابریشم پیچیده آنها را بجعبه که آهن ربا یا پیل و آلت بسیار ساده ... بسیمهای متعدده ... متصل کرده مربوط بعضوی [illegible]

[illegible]

ابهام

ابهای نمك داد کو کودی ابهائی را که تجربه ایشان کرده است انتخاب کنند مثل ابهای نوبین
و بن و پلسیر و امثال انها

بالاخره هرگاه از نتیجه جمیع معالجات علمی و تجربه مایوس شدند و مرض بواسطه دوام
و شدتش مزاج و قوی را بکلی فاسد کرد لابدا باید بواسطه داغ عصب را سوزانید
و فانی کرد و بهتر این است که بعمل یدی چند هزار دیك مطر از عصب ماوف را بریده
و خارج کنند

## در بیان وجع زوج پنجم از اعصاب دماغی یا تیك دولو

این وجع عارض خود زوج پنجم یا بر یکی از شعبهای ان میشود چنانکه ممکن است شعبه
جبهه یا تحت مقلة را عارض شود و یا فقط شعبه فك اسفلی را مبتلا کند خواه تمام
ان یا یك یا بسیاری از تارهای ان را

**تاریخ** اگر اینکه بسیاری مدعی شده اند که **بقراط** وجع عصب
زوج پنجم را دانسته و شناخته بود صحیح باشد معرفتش محدود و بسیار کم و مختصر
بوده **ارتئس** از قدمای اطبائی است که بعضی بیانات و ملاحظات در این مرض
کرده که قدری بتحقیق نزدیك است ولیکن در نزد خلفای او این بیانات نزدیك
بفراموشی شده و حالات و اوصاف این مرض در پردهٔ خفا مانده بود تا در سنهٔ ۱۸۵۶
**اندره** جراح معروف و رسایل در اخر کتابی که در معالجات مجرای بول نوشته
تعریف کاملی از این مرض نموده و تفصیل چندین نوبه مخصوص از ان بیان نموده چند
سالی بعد از ان در سنهٔ ۱۷۸۲ ماد فرانسه تذکرهٔ **نوثر** را داشتیم و در سنهٔ ۱۷۸۷
تذکرهٔ **پوترل** را و **فرتیمان** نیز در سنهٔ ۱۷۹۸ بیاناتی که حقیقتا

ممدوح اند نموده و هم از این قبیل است لوحهٔ بسیار قابل ملاحظهٔ **شیر**
کران را سابقاً مذکور داشتیم برای تکمیل اطلاع بر تجارب عمدهٔ که در این مرض کرده اند
لازم است تفحصات داکتر **مکلن** در سنهٔ ۱۸۱۶ نموده و **هالیدای**
در سنهٔ ۱۸۳۲ و نیز **شاپتر** که در سنهٔ ۱۸۳۲ تالیف کرده و تذکرهٔ داکتر
**بلتری** نوشته و در جلد ششم تذکرهٔ عمومی طبی درج نموده و نیز فصل قابل
تمجید **برایت** را که در لغت طبی ضبط کرده اند مذکور نمائیم و هکذا از این قبیل
نوشتند تا اینکه نوبت به **والکس** رسید و او در کتابی که در اوجاع عصبانیه
نوشته بیانات خوب مخصوصی در این مرض میکند

**علامات تشریحیه** چنانکه سابقاً ذکر شد اشخاصی که مبتلا باین
وجع بوده و در گذشته اند ابداً آفت عضویه در این عصب نداشتند و این از
البرواسیونهای **بزرل** و **بیشا** و **ابرنتی** معلوم شده با وجود
این مذکور داشته اند که در بعض احوال دیده شده که شاخهٔ این عصب یا یکی از
شعبات جرم و عضو عصب مبتلا بوده و یا بواسطهٔ تومر سرطانی فشرده شده یا مبتلا
بهیپرتروفی یعنی عظم و صغر شده بود اما این حالات بسیار نادر الوقوع اند و اگر
هم اتفاقاً عارض شوند وجع در آنها از قبیل اوجاع عرضیه است که در امراض عصبانیهٔ
عضویه مشاهده میشود

**علامات** در این مرض مثل دیگر اوجاع عصبانی مریض در عضو صورت
خود احساس به دو قسم از وجع میکند یکی وجعی ثابت و ضاغط و ثقیل و دیگری
شدید و برقی اما اولی چنانچه **والکس** بطور تکمیل نشان داده است
تمام امتداد معبر عصب مریض را مبتلا نمیکند بلکه در چند نقطهٔ از آن متفرق است
که بواسطهٔ فشار انگشت احساس با آنها در معبر عصب میشود که آنها مراکز وجعی هستند



## در امراض عصبانیه متصفه بوجع

که سابقاً مذکور شد که ان نقاط وجع مخصوصاً در مواضعی موجود اند که عصب
خیلی نزدیک بجلد میشود

اوجاع برقیه که مرتب در قسم دویم اند اوجاع عصبانی اند بسیار شدید و موذی اند
چنانکه مریض انها را شراره اتش پنداشته یا بخرق موضع و تمدد ان مثل اینکه با امبر
میفشارند و امثال انها نسبت میدهد و کشیده میشوند در خط معبر عصب چه
از اصول عصب بشعبش و چه بندرتاً بعکس این اوجاع برقیه بمدده بفواصلی که گاهی
کم و گاهی زیاد اند عود میکنند و گاهی بطور نوبه حقیقی رجعت مینمایند و نوبه
انها از جنس مواظبه است گاه مواظبه واحد و گاه مواظبتین ولیکن غالباً اشتداد نشان
غیر منتظم و رجوعشان بدون سبب محرکی است و گاهی بعد از حرکت مضغ و حرکت
بلع و عروض عطسه و غیرها ظاهر میشوند

وجع هر قدر شدید باشد در جلد موضع ماوف ابداً تغییری در لون و در حرارت
احداث نمیشود ولیکن وقتی که اخذ نوبه ها شدید باشد عضلات صورت مبتلا
بر تشنج و حرکات اختلاجیه و شبیه از ارتعاش میشوند و باین جهت است که این مرض را
تیک دلورو مینامند بعضی از مرضی چشمشان از رؤیت اشعه متاذی شده و چشم
طرف ماوف سرخ و دامع است و منخر ان طرف دارای حرارت و خشکی ناراحتی است
با اینکه مخاط زیادی از ان جاری میشود و گاهی هم بزاق زیادی از دهان خارج شده
و هم طنین و دوی پدید اید و بعضی از اوقات دندانها را وجع شدیدی عارض
و گاهی هم بن موهای سر که بصیل الشعر گویند شدید الحس شود بحدی که اگر یک
موی سر را لمس کنند فی الفور وجع رجعت مینماید خودم مریض مبتلا بوجع
عصبانی صدغی را مشاهده نمودم که در تمام هنگام وجع موهای سرش از طرف
ماوف برخاسته و حفافی در انها ظاهر شده و بسیاری از انها سفید شده بودند

تیک
حرکت تشنجیست که
حیوانات بزرگ مثل اسب و
غیره را دفعتاً عارض شده سر خود را
بیک طرف میکشد و چون در
وقت اخذ این وجع مثل این حالت
عارض مریض میشود از انجهت ان را
تیک دولور یعنی تیک با وجع نامند
و قسمی از این تیک هم بواسطه اختلاج
و تشنج ذاتی صورت عارض میشود که
مفصلا در مقاله سیم بیان خواهد
شد قسمی دیگر از تیک است که نه
بواسطه وجع و نه بواسطه اختلاج و
تشنج بلکه بواسطه عادت ردی
عارض میشود که در این کتاب بیانی
از ان نشده ولیکن اشاره
بان میشود
منه

# ۹۳ در وجع زوج پنجم از اعصاب دماغی

وحال آنکه در طرف مقابل ابداً آثار سفیدی نبود در مثل این حالت **بالفوربری**
معلوم نموده که موها از حالت طبیعی سفیدتر و برخواسته‌تر بودند و در کمال سرعت
نمو کرده بلند میشدند و همین که این وجع ساکت میشد بمثل ایام صحت نمو کرده
بحالت طبیعی خود رجعت مینمودند

علامات هیجان خون که گاهی با بعضی از این اوجاع همراه‌اند (مثل هیجان نبض دو مقله)
و زیاد شدن عمل ترشحات در بعضی از مواضع (از قبیل کثرت بزاق وغیره) ظن غالب
این است که اثر عصب مریض در حصول اینها که از اثر اعصاب ربطی که بواسطه رفلکسیون
یعنی عمل انعکاس بحرکت و هیجان آمده‌اند باشد این مطلبی است که در این ایام جدید
**مسیو کاهن** در سنهٔ ۱۸۶۳ از انجوبی تحقیق نموده

ممکن است که این وجع محدود در یکی از شعب این عصب بلکه در یکی از تارهای آن
باشد ولی این حالت اخیر قلیل الوقوع است **والکس** تجربه کرده که صداع و اوجاع
عصبانی محدود بیک تار نسبت باوجاع عصبانی که مسافت زیادی را مبتلا کرده
بودند مثل نسبت دو بوده است به هفت وقتی که این وجع محدود بیک تار است غالباً
گویا هیچ یک را مبتلا نکند مگر تار اسنان سفلی را

گاهی دیده شده که وجع یک شق صورت بواسطه تداخل اعصاب طرفین تجاوز
بعصب شق مقابل آن بلکه صعود بخلاف راس و بطرف عنق نموده است امّا با اینکه
این عصب مشارکت با دماغ دارد نادر است وجع آن تجاوز بدماغ نماید چند
سال است که **مسیو مارشال** موافق آنچه در جلد پنجاه و پنجم تذکرهٔ
طبی قشونی مینویسد اوجاع شدیدهٔ عارض بر چند تار از زوج پنجم را دیده است
که باعث عوارض بسیار شدیدی در طرف بنیان عصبانی از قبیل حرکات اختلاجیه
و هذیان و فلج شده‌اند و اگر آن عصب را قطع کرده فوراً این اختلالات که فی الحقیقه

از منشا

### اعصاب ربطی

نوع دیگر از اعصاب اند که با اراده
انسان [illegible] تفصیلی اینها
[illegible]
مجملا اعصابی اند که در وجود قلب و شرائین
و حرکات اینها ارادی نیست و [illegible]
و عمل اینها این است که نگذارند شرائین
زیاد منبسط شوند هرگاه عمل اینها زیاد
شود شرائین [illegible] و خون
بطرف شعریه [illegible]
[illegible]
زیاد شدن عمل این اعصاب [illegible]
شریان و رفتن خون بزیر جلد است
بعد از تحقیق زیاد معلوم شده است که
مربوط بنخاع اند
للمترجم

### اکسیون رفلکس

یکی از اعمال مخصوصه باعصاب است که
بدن از خارجیات [illegible]
بدون حرکاتی چند حاصل میشود [illegible]
[illegible]
بهمان قسم که اعصاب از خارجیات [illegible]
[illegible]
[illegible]
قبل از [illegible] باعصاب [illegible]
[illegible]
شده و [illegible] (چنانکه در تشریح [illegible])
[illegible]
و بدون خبر دماغ و مخصوص بعضی حرکات
[illegible]
مانند و حرکات مذکوره را حرکات
رفلکس یا رفلکتیف گویند [illegible]
از اعصاب [illegible]
حرکت از اعصاب [illegible]
یا بواسطه اعصاب دماغ و نخاعی و یا بتوسط
اعصاب ربطی حاصل میشود [illegible]
[illegible]



از مشارکت با دماغ یا بواسطهٔ عمل انعکاس حاصل شده بودند معدوم میشوند
در این مرض در افعال عمدهٔ بدن هیچ تغییر بینی
ظاهر نمیشود بسیاری از مبتلایان باین مرض را اشتها ساقط و بسیار ناراحت
کسل اند و این حالت دلیل بر شدت وجع و طول امتداد زمان آن است در بعضی
از زنان خون طمث کثیر و عادت طمثشان غیر منتظم میگردد

## رفتار و عواقب و انجام مرض

آغاز این مرض نادر است
که مثل بعضی از اوجاع عصبانی دفعی باشد غالباً بتأنی و تدریج است بعد از چند
روز که مرض ظاهر و محقق شد چنانکه مذکور داشتیم نوبهای آن گاهی منتظم و گاهی
غیر منتظم باشند و اوجاع غیر منتظمه شب و روز حالتشان یکسان است اما اغلب
بواسطهٔ اثر سردی هوا تحریک میشوند این مرض غالباً بتدریج رفع میشود چنانکه
مدت نوبها از یکدیگر فاصله پیدا کرده و بتدریج فاصلهها زیاد میشوند بعد از مدتی
که مختلف میشود از چند دقیقه تا چند سال منتهی بصحت میشود عموماً مدت
آن اقل از یک ماه نیست گمان من اینست که هرگز دیده نشده باشد که این مرض
منتهی بمرگ شود و هم بمثل سایر اوجاع عصبانی زیاد مستعد نکس است

## عوارض این وجع بنوبهای دفعی و سریع الزوال

این وجع گاهی از جهت دمبدم عارض شدن نوبها
و از بابت شدت حدت و سرعت زوالشان برخلاف عادت معمول خود ظاهر
میشود در بعضی اشخاص شکوه باید کرد که بسیار کم اند دیده میشود که گاهی در خط
امتداد یکی از شعب عصب زوج پنجم بغتتاً وجع حراق بسیار شدیدی که برق
آسا و موجب فریاد و نعرهها میشود و بعد از چند ثانیه یا دو یا سه دقیقه یا
بیشتر بکلی تسکین می یابد عارض میشود اما دوباره بفاصله چند سال یا چند

اثر بتوسط اعصاب
نخاع و دماغ داخل و
بواسطه همین اعصاب حکم بحرکت میشود
مثل سرفه دفعی که از تحریک ماده غذائی
و غیره بحنجره یا عطسه که از اثر محرکی
بباطن منخرین حاصل میشود دویم اینکه
اثر بواسطه اعصاب دماغ و نخاعی داخل
و حکم حرکت بتوسط اعصاب بطنی محرکه
بظاهر شود مثل سرخی در حالت غضب
و خجلت و رنگ پریدگی در حالت خوف و
مثل تغوط و غیرها سیم اینکه بتوسط
اعصاب بطنی داخل و بواسطه اعصاب
دماغ و نخاعی حکم حرکت شود مثل
حرکات تشنجیه که از کلاپیسی و خفقانی
رحم که از اسپاسم رحم بهار حاصل میشوند
چهارم اینکه بواسطه اعصاب بطنی داخل
و حکم حرکت هم از این اعصاب شود بواسطه
شدت و ضعف آثار خارجیه حرکت زیاد
و کم میشود چنانکه هرگاه یکی از پاها
فی الجمله تحریک شود همین یک پا حرکت کند
و اگر بیشتر شود هر دو پا حرکت کند بعض
اعصاب حرکت هر دو طرف برسد
اما در پائی که تحریک شده بیشتر باشد
و اگر بیشتر تحریک کنند اکثر اعصاب
محیطیه حرکت کنند پس اثر بالاتر رفته
یعنی همه از سفل نخاع باعلای آن برود
تا اینکه بنخاع عنقی برسد و حرکت بیشتر شود
و اگر باز تحریک را بیشتر کنند که باصل
نخاع و دنباله مغز برسد توقف حرکت
در جمیع بدن عام میشود و در توقف حرکت
از علی به سفل آید و جمیع عضلات بدن متحرک
شوند بجهة اینکه باصل نخاع است که مبدء
جمیع حرکات بدن است
لمترجمه
[illegible]



ماه یا چند هفته و گاهی هر روز چند دفعه دیگر بدون انتظام عود میکند
معین است که وجعی باین شدت حتما منتهی بضعف قوی و اختلال در عمل
هضم و ضعف نفس و جبن و بیحرمتی که منتهی میشود باینکه خود را هلاک
نمایند میشود

شکی نیست که این قسم از وجع عصبانی صور و اشکال غریبه مخصوصه داری
ولیکن ممکن نیست که مثل **تیک دولورو** او را مثل قسمی از صرع ملاحظه نمود
هر قدر و خاصی از علاج بلکه لاعلاج هم که باشد کسی نمیتواند چنین حکمی که
دو وار تحقیق است بنماید زیرا اگر نوبهای با وجع این مرض هر قدر رشد بدو
ردی باشند هیچوقت دیده نشده است که مانند نوبهای صرع موجب
اعدام حس و بیهوشی شوند که کسی را نشناسند چنانکه این علامات بجمیع
درجات آن از دوار ساده تا بحالت صرع و غلطیدن بزمین که انرا مال کادوک
نامند ملاحظه میشوند

**تشخیص** این مرض چنان صفات و علامات واضح و معینی
دارد که باعتقاد ما تقریبا از قبیل محالات است بمرض دیگر مشتبه شود فرق
ما بین این مرض و صداع عصبانی را در جای خود بیان خواهیم کرد که امتیازشان
از چه جهت است از امراض با وجع صورت وجهه که محتمل است باین وجع مشتبه
شوند درد دندان و ورم جوف فک اعلی و وروما مقیم صورت و کلوهستریک است
که آن وجعی است محدود بیک نقطه سر در زنان مبتلا باختناق رحم
بسیار اتفاق افتاده است که وجع عصب اسنانی را درد دندان پنداشته
از بابت این اشتباه دندانهای طرف مریض را متوالیا کشیده اند و هیچ موجب
تخفیف درد وجع نگشته بالجمله درد دندان از این حیثیت که دوام هم مثل اینکه

کلوهستریک یعنی اختناق رحمی که در حاشیه رحم بتفصیل بیان بشود



ارشدک

از شدت وجع اجزاء عضو را از هم متفرق مینمایند و وجع کشیده میشود و تغییر ونیز
از موضع و حالت فرق واضحی هم دارد مشتبه باین مرض میشود ولیکن بواسطه
فقدان انقباضات عضلانی که نزدیک باختلاجی و بسیار قابل ملاحظه اند
و در اکثر اوجاع عصبانی موجود اند از این وجع ممتاز میشود و نیز در وجع عصبانی
بواسطه لمس موضع احساس بنقاط او وجع میشود بخلاف درد دندان و دیگر
اینکه از استعلام حالت دندان مخصوص بواسطه پرکوسیون یعنی قرع که
با میل کوچکی دندان ماوف را مشخص کردن است معلوم میشود که نزدیک
بهمیشه دندانی که درد میکند فاسد و کرم خورده شده و کم یا زیاد بیشتر از
سایر دندانها دارای وجع است

تشخیص وجع شعبه تحت مقله یا ورم جوف فک اعلی باین است که در ورم جوف
فک اعلی وجعی مستعد از برای تزاید در روی عظم فک اعلی در جمیع مواضع
موجود است که منتهی میشود باعلای تقعیری که در فوق اسنان انیاب واقع است
بخلاف وجع عصبانی که از فشردن معبر عصب در چندین نقطه احساس وجع
میشود و مریض هنگام اخراج مخاط یعنی وجع شدید متزایدی در عموم صورت
احساس نمیکند

تشخیص این وجع با عطسه یا وجع اختناق رحمی باین است که وجع اختناق رحمی
در یک نقطه محدود و ثابت و مصادف است با سایر علامات و اعراض اختناقی
رحم و قریب بهمیشه متخلف از آنها میشود

تشخیص از باد روماتیسم عضلات وجه که بعضی نام داده اند که **شمل و ترکن**
با اینکه همیشه در این مرض ملاحظه و تجربه میکردند در مدت عمر آن و از آن افتراق
بسبقت اعراض و علامات روماتیسم است و اینکه مدعی شده اند که وجع

دوماتیسمی را نوبه نباشد واگر احیاناً از برای ان فترتی باشد طول زمان ان نفذر طول زمان این وجع نیست و دیگر اینکه وجع روماتیسمی از فشار شدت میکند و مصادف است باحمی بخلاف وجع عصبانی و هم وجع روماتیسمی در معبر عصب مثل وجع عصبانی ظاهر نمیشود مطالبی اند که محقق و ثابت نشده باید جمیعاً باثبات و تحقیق برسند

لازم نیست در این مقام بیان کنیم که بکدام صفات وجع عصبانی زوج پنجم و زوج هفتم از اعصاب دماغی از یکدیگر تشخیص میشوند زیرا که تا بحال دیده نشده که وجع عصبانی عارض زوج هفتم شود تنها دلیلی که بجهت عروض ان دارند این است که وجع را دیده اند از طرف عرض صورت کشیده میشد و عصب زوج هفتم هم که از بن گوش خارج شده همین قسم عرضاً مفروش میشود از این جهت گفته اند که زوج هفتم مبتلا شده است اما این هم دلیل بر وجود ان نخواهد بود چونکه از خلف فک تارهای متعددی از زوج پنجم خارج میشوند و با شعبهای زوج هفتم عرضاً عبور کرده بصدغ و صورت میروند پس چنین نیست که بر ایری گفته است که هیچ دلیل تشریحی نداریم برای اینکه یکی از این دو عصب اولویت با اینکه مکان وجع واقع شوند داشته باشند انسب نیست رای خود را مایل کنیم با اینکه مکان وجع مخصوص در زوج پنجم باشد زیرا که تجربهای فزیولوژی ملب دابیکویچ و باکو داشرندی و لونند و لنش که در حیوانات زنده کرده اند معین کرده است که عصب زوج هفتم فی نفسه دارای حس نیست و فی الجمله حسی هم که دارد بمجاورت از زوج پنجم کسب نموده با وجود این در بعض تجارب بعضی قایل بوجود وجع عصبانی زوج هفتم شده اند و بنیان این اعتقاد را بر وضع حرکت اوجاع نهاده اند که از مخرج این عصب ابتدا کرده بمحل انشعاب ان کشیده میشوند بعضی



خیال کرده اند در وقتی که مریض نسبت عمده وجع را بپشت اذن و حوالی عظم حلمه میدهد که از انجا بتمام صورت کشیده میشود لابد باید مکان وجع را از زوج هفتم دانست اما **برانژی** محقق نموده است که در نزدیک نقطهٔ انشعاب زوج هفتم قدری مایل بجانب انسی عظم حلمه عصب تحت فحدوه که یکی از شعب عمدهٔ زوج پنجم است خارج شده و با تارهای عمدهٔ زوج هفتم متشابک میشوند که ممکن است هر دو مبتلا بوجع عصبانی شده باشند پس معلوم میشود که تاکنون هیچ دلیل کافیی بر وجود وجع عصبانی زوج هفتم اقامه نکرده اند

## تقدمة المعرفة

این وجع هرچند خود اسباب هلاکت نمیشود ولیکن ممکن است از بابت وجود وجع دوام و عصبانی و نکسهای مکرر وی که دارد سبب مرض ودی دیگر گردد هرقدر مرض بطول انجامد و سن مریض بالا رود خطرات بیشتر میشود کلیتاً اینمرض هر وقت بطور نوبه عارض شود دانست ان که است بعلت اینکه بواسطهٔ استعمال گنه گنه یا برودی یا بعد از قلیل زمانی علاج میشود وجعی که نوبهای فوری دارد از بابت عصبانی از علاج و از بابت اثر مدتی که از اوجاع شدیده حاصل میشود از اقسام بسیار موذی و ردی اینمرض است و وقتی که زیاد مکرر شود موجب فساد مزاج میگردد

## اسباب

جمیع بیاناتی که متعلق باسباب اینمرض اند در نزد **موسیو شاپونیه** که سابقا مذکور شد بدقت تمام تحقیق شده در اینجا اعادهٔ انها لازم نیست

این وجع در طرفین عمر یعنی در طفولیت و پیری بسیار کم و در جوانی زیاد شایع است موافق تحقیق **موسیو شاپونیه** شدت شیوع ان در زنان از بیست الی سی سال و در مردان از سی الی چهل سالگی است

دیدن نزد شاپونیه موقوف به بودن در پاریس و رفتن بمدرسه طب و به ترتیب مخصوص که دارد نمره تربار ملاحظه کردن و عدد آن را یافتن و خواندن است که انجا برای ما مشکل است
لمترجمه



درمیان مصنفین اختلافست در اینکه اینمرض ذکور را بیشتر مبتلا میکند تا اناث را
توتر و فرانک و ملکر ژری کفته اند که مردان بیشتر از زنان مبتلا
میشوند و حال اینکه فتزرایک و سیبلد و هارتمان و
مکلن بعکس این معتقد شده اند میوشاپونی میکوید
که استعداد زن و مرد در ابتلای باینمرض یکسانست

اینکه اثر مزاج را مدخلیتی از برای قبول اینمرض باشد هنوز معلوم نیست مکر اینکه
طبایع و امزجه بدون تفاوت مستعد قبول اینمرض اند کاهی بواسطه بروز اینمرض در
اولاد این اشخاص دلالت دارد که اینمرض از امراض موروثی است برای اثبات این
مطلب تفحص جدیدی لازم است

ظاهرا شیوع اینمرض در فصول بارده و رطبه بیشتر باشد ولیکن هنوز نسبت باقالیم
مختلفه تفاوت شیوع اینمرض را معلوم نکرده اند موافق قاعده علمی هنوز اثر طریقه
تعیش و تدابیر بدنیه در اینمرض معلوم نشده پارهٔ از اطبا اعتقادشان اینست که
اینمرض در مردمان متنعم و بطالین که صاحب دعه و سکون اند بیشتر است و حال
اینکه دیکران کمان میکنند که در فقرا بیشتر شایع است

درمیان جمیع اسباب سابقه ایجاد اثران در اینمرض ثابت و محقق است و هیچ شبهه و
تردید ندارد تاثیر برودت و رطوبت است اعم از اینکه بتدریج عارض شده و دوام و
اتصالی داشته باشد یا دفعتا عارض شود یا در حالتی که بدن عرق داشته عرضه
سرما شده باشد بعضی بر چندین دفعه دیده اند که اینمرض بواسطه خوف شدید
و سایر اعراض نفسانیه شدیده عارض شده است چنانکه ملکر ژری و
مکلن و دیکران امثال آنرا مشاهده نموده اند و کاهی نسبت از اینقطع
نزف الدم عادی مزاجی یا باستعمال روادع در بثورات شدیده عادیه و منع بروز



انها داده اند ولیکن امثال اینها را هنوز مشاهده نکرده ایم

ممکن است فسادهای عضوی مختلفه در حالتی که در طول خط معبر این عصب واقع شوند باعث و سبب وجود این وجع یا بقاء ان شوند که از ان قبیل است دندان فاسد شده کرم خورده و صدمه از شیئی خارجی مثل قطعه کوچك از چیزی که عصب را بفشارد و بکوبد یا بکمال شدت یکی از تارهای از اممتد کند یا ورم نفس عصب یا وجود سرطانی در خود ان یا در یکی از شعبات ان و غیره و غیره بالاخره بعضی از اوجاع عارض بر این عصب اند که گاهی بعد از کشیدن دندان و بعد از ضربه یا سقطه یا قطع شدن تاری از تارهای عصب زوج پنجم و غیر ذلك از اسباب مجروح نماینده عارض میشوند

**علاج** اینمرض را کلیتا علاج یقینی نیست باید رعایت قوانین کلیه که در معالجات کلیه اوجاع عصبانی ذکر شد نمود

الکتریسیته
در صفحه ۸۸ مذکور شد

در این موضع از معالجات رافع ورم و مسهلات و از جواذب مستعمله بجز و دور از موضع وجع گفتگو نخواهیم کرد زیرا که تمام این معالجات را اشخاص زیادی مستحسن شمرده بکار برده اند و مفید فایده محققی نشده است الکتریسیته را با اینکه **طاشرندی** تمجید نموده و تجربه کرده است که در وجع عصبانی بسیار شدید دو که اینده مرتبه از استعمال ان اینمرض بکلی رفع شده و غالبا در مرتبه اول تخفیف حاصل میشد کسان دیگر که این معالجه را کرده اند چنین فایده و نتیجه کاملی از ان ندیده اند مثل اینکه **والکس** همین عمل را مکرر مثل **طاشرندی** کرده و منفعتی نبرد ولیکن در تجربهائی که منسوب اند به **میوع و میزای** که در تذکره خود نوشته اند باید تجربه ثبت باز اقدام باینعمل نمود و اینکه از استعمال الکتریسیته موضعی خواه عبور ان را بروی خط معبر عصب دهند و یا بواسطه ان تحریك وجع دفعی شدید در نقطه دور از موضع وجع



کنند فایده عاید میشود با انکه هنوز معلوم نیست استعمال افیون و مرفین از داخل
بدون شک مفید اند اما باید زیاد استعمال کرد تا بحالت تخدیر انجامد و هم میتوان
انها را بر جلد رسانید یا نمک مرفین را با اب در نزدیک درد بر جلد دو سینج اسفنجی تزریق
نمود محال است قبل از وقت مقدار این دوا را تعیین نمودن چه مقدار ان بحسب
حدت و شدت وجع مختلف میشود در وجع عصبانی که نوبتهای قوی دارد دو
دوا انها وجع بسیار شدید است طبیب لابد است که گاهی مقدار کثیری استعمال
نماید چنانکه **میو تروسو** در یکی از مرضای خود روزی بیست
نخود سولفات دو مرفین استعمال میکرده است بتجربه جدیدی مرا متنبه کرده است
که ترکیبات افیونی بر دیسپاوی از مخدرات دیگر اگرچه بلا دا نر باشد زیاد تفوق دارند
و هم مخصوصا زیاد بر تری دارند بر ادویه ضد تشنجیه چنانکه ترجیح دارند بر استعمال
حب **مگلن** که زیاد استعمال ان ممدوح و عصاره بذر البنج جزء اصلی بسیار
مؤثر انست زیرا که چون این حب استعمال شود لازم است که مقدار انرا بروی
زیاد کنند چنانچه شروع میشود که یکی صبح و یکی شام استعمال شود و باید هر روز
انرا مضاعف کنند تا منتهی شود با اینکه یا مرض بهتر و اصلاح شود و یا عوارض دما
و معده که بواسطه استعمال ان عارض میشود چنان طبیب را مشوش کند که مجبور
بترک ان شود **مگلن** خود این حب را گاهی تا سی و شش و چهل و هشت در
یک روز استعمال کرده بدون انکه ضرری از ان مشاهده کرده باشد و بعضی مثل
تانوره وانفوزه و اسپیدسپانید ریک و شوکران و تربانتین و والاریانات دوزنک
از بابت اینکه گویا چند مریض را معالجه کرده و اسباب بره شده اند تمجید کرده اند
گاهی استعمال ادویه مسکنه بروی جلد مؤثر اتفاق می افتد چنانکه بعضی
شستن موضع را با محلول کافور و استعمال سپاتور دو پتاس خواه بطریق ماد خواه

حب مگلن
در صحیفه ۸۳ بیان شد

اسپیدسپانیدریک
ترکیبی است از سیانور یعنی جوهر بادام تلخ

والاریانات دوزنک
ترکیبی است از جوهر سنبل الطیب و روی
المترجم

بطریق



## در امراض عصبانیه بوجع منتصفه

بطوریکه ذکر شد یک گندم الی یک نخود از آن را در شش مثقال و نیم آب مقطر با پنبه
داخل کرده استعمال نمایند امر کرده اند و در استعمال این دوا احتیاط کامل لازم است
ولیکن بهتر استعمال الصوفی پوماد است که در آن یک الی دو گندم مرفین داخل کرده
باشند استنشاق اتر و کلروفورم در این مرض اثر کلی دارد که هیچ نسبتی با سایر معالجات
ندارد چرا از استعمال اینها گاهی فی الفور وجع رفع میشود چنانکه خود امتحان نمودم
بعد از آنکه شش نفس از بخار اتری کشیدند بنوعی وجعی که لاینقطع بیش از سه هفته
طول کشیده بود ساکت شد محتمل است که مالیدن کلروفورم نیز نافع باشد چنانکه
چند مرتبه خود وجع عصبانی بسیار عاصی را با آن بکلی معالجه کرده یا تخفیف
داده ام هر وقت که وجع دائمی منتقل بوجع دائر و نوبتی شود میتوان از ابرود بی
از استعمال گنگنه علاج و قطع نمود

لازم است در این موقع بیان کنیم فشردن شریان سبات طرف مریض را که در انگلیز
بواسطهٔ **پاری** و در فرانسه بواسطهٔ **هسپوراتیر و سینیه**
تجربه شده و فایده برده اند اما باید دانست که چند مرتبه این فشار سبب احساس
بسیار مولمی شده که بخیال هلاکت و بحالت احتضار انداخته اهل و عیال را بخوف
و تشویش و مریض را بفزع مبتلا نموده و بعد از این حادثه هم کلیه غشی عارض مریض
شده و لیکن عاقبت آن بسلامت بود

من معتقد نیستم بمعالجه غریبی که آن مالیدن امونیاک تیز در چراست که بعضی
آلوده در حنک در نزدیک دندانهای ثنایا بمالند و آن آنکه دارند تا اینکه تحریک
دمعه شد بکنند بعضی ادعا کرده اند که این علاج وجع را هر قدر که شدید و قدیم
هم باشد فوراً تسکین میدهد این تجربه را است که من هنوز از آن بهره نبرده ام و هر چه
کرده ام بی ثمر شد

**پماد**
مخلوط نمودن ماده دوائیه معطره و غیرها است با پیه خوک که برای
زینت و معطر نمودن بدن بمالند
یا بروی موضع با وجع یا محل جراحت
استعمال نمایند در پیه با
بجای آن قدری کره و دنبل پیه
گوسفند نموده استعمال کرد
لمترجمه

**کمای**
اهل اروپا هم بالا
از آن بدو قسم استعمال میکنند
اما پلیس یا کمپرس از رطب تجویز
مینمایند در کماد پلیس فرقی
با ماندارند که جسم جامدی بسیار
نرم سائیده گرم کرده در پارچه
ریخته بروی عضو گذارند و کماد
که با ما دارند این است که کماد رطب
برحسب مقاصد مختلفه باقسام
مختلف استعمال مینمایند چنانکه
با آب و شربت و الکل یا با
حموضات و ادهان و با ادویه
لعابیه و مقویه و معطره و قابضه
که هر یک از اینها را گرم کرده قطعه
ابر یا پارچه پشمی یا کتانی را
در آن فرو برده
بموضع میگذارند
لمترجمه



دو دوای قوی اند که در بعضی از این اوجاع بی اثراند و در بعض دیگر اثر کلی
دارند که آنها یکی کنه کنه و دیگری ترکیبات آهن است اولی استعمال میشود در
هنگامی که این مرض بطور نوبه حالت رجوع و عود داشته باشد یا اینکه اگر هم
دائم باشد تزایدی بطریق نوبه در آن ظاهر شود در این وقت دوازده ساعت
یا کمتر قبل از شروع نوبه کنه کنه تجویز میشود از مقدار (یک نخود و نیم الی پنج نخود)
و اگر از طریق دهان فایده نکند باید بطور حقنه استعمال شود دوم استعمال
ترکیبات آهن که در این مرض از آن مدح و تمجید کرده اند میتوان گفت فایده ندارد
مگر وقتی که وجع عصبانی مربوط بقلت و رقت خون باشد و آهن هم در این
حالت از قبیل دوای ضد وجعی اثر نمیکند بلکه از قبیل مقویات است که در کلیه
مزاج اثر میکند و کلبول خون را که از آن فوت و نابود شده بود زیاد میکند اما
در باب استعمال سم الفار که فولر آن را تهیه نموده و موسیو بوکن
نیز در این ایام جدید تمجید کرده کسی نمیتواند هنوز بطور تحقیق یقین در مفید
بودن آن نماید ولیکن بعضی از تجارب حکم میکند بمعتقد شدن باینکه ادویه
سم الفار نیز در بعض اوجاع عصبانی خاصه از علاج اثر کلی دارند

کلبول
در صفحه ۸۱ ذکر شد

مادامی که با وجود معالجات مذکوره مرض باقی باشد و یقین شود که وجع تعلق
بهیچیک از امراض عضویه که تعداد نمودیم ندارد باید اعانت جست باستعمال
مثل واچیه ین مشمع مفرج خواه با امونیاک و خواه با ذراریح و تا ممکن است مشمع را
باید بموضعی ارسال نمود که وجع آن بیشتر است نظر باختلاف شدت و ضعف
وجع عصبانی آن از تسکین طریق استعمال مشمع تفاوت میکند که گاهی برنده
و گاهی باید چند روز بگذارند تا از موضع ریم بیالاید و اگر این وجع با وجود
استعمال مشمع باز باقی بماند میتوان در موضع قرحه آن نمک مورفین



باشید

باید در این مقام ذکر کنیم که طرق مختلفه استعمالات آب سرد و دوشهای با آب سرد و تعریق در حمام معرق خشک که بلافاصله بعد از آن دوش آب سرد را بطوری استعمال کنند که مانند قطرات باران بجسم مریض پاشیده شود میتوانند بعض صور این مرض را که با وجود بکار بردن سایر تدابیر از قبول علاج و تسکین وجع عصبانی ابا داشته‌اند علاج نمایند

و باز بجهت رفع این وجع بمکویات مؤثره از قبیل پتاس اکال که اثر آن بعمق عضو میرسد (اندیره) یا داغ ترانسکوران که اکثر از مسیو تریه استعمال میشود امر کرده‌اند طریقهٔ اول که عمل وحشیانه بود در این ایام بکلی متروک است و طریقهٔ ثانی شاید در بعض اوجاع عصبانی بسیار شدید که عاصی از علاج باشند بهتر از سایر معالجات باشد و منفعت نماید در صورتی که این وجع عاصی از قبول علاج باشد و با جمیع تدابیر عملیه طبیه علاج نپذیرد قطع عصب را در موضع بدون اینکه از آن چیزی اخراج کنند یا قطع و اخراج قطعه از آن را تجویز کرده‌اند این طریقه را **اگوست برار و مسیو ثرول تروف** دیگران معمول داشته و نتیجه خوب برده‌اند ولیکن قبل از اینکه یکی از این دو تدبیر را که آخر الدوا هستند استعمال نمایند بهتر اینست که مدتی با دویه ضد کوفتی نمایند بخصوص اگر مریض سابقاً مبتلای بمرض کوفت بوده زیرا که دیده شده که اوجاع عصبانی عسر العلاج را نتوانسته‌اند علاج نمود مگر باستعمال ترکیبات یدیه و ید و دوتپاسیوم بدیهی است که مریض را باید از هوای بارد و رطب حفظ کرد و نباید او را امر به پرهیز فرمود الا اینکه مرض ترکیب با امراض دیگر داشته باشد ولیکن همین قدر باید اغذیه ابها

**کستیک پتاس اکال یا** قسمی از پطاس است که آن را پطاس اکال نیز گویند بعضی منفرد و بعضی مخلوط با آهک کرده سفوف ساخته با عرق خمیر کرده بیان پارچه را بقدر موضع مقصود سوراخ کرده و آن خمیر را

**داغ ترانسکوران** در متن صفحه ۸۷ سطر ۷ است

خمیر را در موضع آن سوراخ بروی عضو گذارند که تعدی به بیشتر از قدر مقصود نکند داغی است بسیار قوی در وقتی که داغ عمیقی لازم باشد استعمال میشود احمد



معتدل ولطیف وقلیل المقدار باشد

## در وجع اعصاب قمحدوه و عنقی

تیک دولور
مترادف با وجع زوج پنجم است
در وجع زوج پنجم
مذکور شد

برادری این وجع را ذکر کرده و انرا مبنی از تیک دولور دانسته اند این مرض را
اول مرتبه جو الکس کبیر بیان نکرده و او اول کسی است که ان را
کما هو بتحقیق کرده موضع این وجع در اعصاب قمحدوه و اعصاب عنقی قریب
بجلد است یعنی در شعبه خلفی چهار زوج اول از اعصاب عنقی و وجعی که
در این مرض ملاحظه میشود چنانکه در وجع زوج پنجم ذکر شد اول وجعی است
ثابت وثقیل با ضاعطیس اوجاع برقیه بطور نوبه عارض شده از این موضع
غالبا بفوق قمحدوه قدری بطرف وحشی اولین فقره از فقرات عنق و از انجا
بجزء اعلای جبهه کشیده میشوند و الکس از لمس کردن و فشردن
سطح جلد سر و کردن چند نقطه با وجع یافته است که متوالیا مذکور میشود
اول نقطه قمحدوه که ما بین زایده حلمه و اولین فقره عنق واقع اما قدری
بفقره نزدیکتر از زایده است که در حقیقه محاذی نقطه انشعاب عصب
قمحدوه ایست نقطه دویم که خیلی پائینتر از نقطه اول واقع است در کنار
قدامی عضله دوزنقه و در کنار خلفی عضله قصی و ترقوه حلمیه بالای
قسمت وسطی عنق که انرا میتوان وجع عنقی قریب بجلد نامید که محاذی نقطه
انشعاب اعصاب عمده واقع است که بهم مخلوط و مرکب میشوند و شبکه موسوم
باین اسم را تشکیل مینمایند سیم نقطه مخفی که مکان ان در حوالی جبل مخف و
مشترک است میان این وجع و وجع زوج پنجم که اوجاع برقیه عمده از روی
خط عبور عصب قمحدوه و چند تار از شعبه عصب حلمیه عنقی کشیده میشوند چهارم
نقطه واقع در روی زایده حلمیه که گاهی وجع ان کشیده میشود تا تحت لاله



## در وجع عصبای عنقی و قفائی



گوش و از این است که بعضی بخطا در این حالت گمان کرده اند که این وجع در عصب زوج هفتم است و آن را نقطهٔ حلمه نامند نقطهٔ پنجم که اخوی است نقطهٔ ایست واقع در روی گوش که باید از نقطهٔ گوشی نامید و گاهی اوجاع بوقیه تجاوز باندرون گوش نیز کنند **والکس** این وجع اندرونی را عارض بر تارهای عصب جلدی که بمجرای خارجی گوش میروند و اعطای حس بدانموضع میکنند میدانند یا بواسطهٔ اعصابی که از داخل گوش از عظم حجری میایند میدانند

این اوجاع ممدده بوقیه ممکن است که محدود شوند بنقاط خمسهٔ مذکوره و لیکن غالبا تجاوز از این نقاط کرده بدور و نیز کشیده شده برحسب انشعاب عصب جهه و رفتن آن بجانب سایر اعصاب صورت منفرق میشوند و گاهی معکوسا این اوجاع بطرف جزء قدامی عنق و فوق کتف کشیده میشوند

تاکنون تجربه و تحقیقات کافیه در تعیین رفتار و دوام این مرض نکرده اند و کسی هم هنوز اسباب مخصوصی که موجب این مرض شوند نیافته و نمیداند

این مرض ممکن نیست مشتبه شود مگر با ترتیکلی و لیکن فرق آنها باین است که در ترتیکلی حرکات اسباب شدت و ازدیاد وجع میشوند و سر مریض بدون حرکت و مایل بیک طرف میماند برحسب ابتلای عضله هر طرفی و اینکه عضله مبتلا شده سخت متشنج و کشیده میشود و هرگاه موضع را لمس کنند و بفشارند مسافت زیادی از آن محل احساس وجع کند نه یک نقطهٔ مخصوصی بالاخره وجع در ترتیکلی دائم است و بطور نوبه عارض نمیشود بر خلاف این مرض

## در وجع اعصاب عنقی و یدی

باین اسم می‌نامند وجع عصبانی را که مبتلا میکند اصول خلفی اعصاب تحتانی

## ۳ اجل ترتیکلی معنی

مرضی است ... عضلات عنق ... بطرفی از دو طرف ... و غلبه عضلات ... مبتلا کرده سر ... منحنی میباید و گاهی ... لابد ... عضو ... کنند

## در وجع اعصاب عنقی و عضدی

عنق را در شبکهٔ عضدی و در سایر اعصابی که از آن شبکه خارج میشوند گفته اند که **بیلس** در زمان قدیم بیانی از این مرض کرده بود و لیکن آنچه معلوم شده اول کسی که این مرض را بخوبی تحقیق نموده **کتلیو** بوده بجهة این وجع در کتب مصنفین و در مجموعه های طبی که در روز معینی طبع شده منتشر میشوند بیان و تحقیق کافی دیده نشده مگر اینکه چند ابسروا سیون منفرد در این وجع کرده اند **والکس** جمیع آنچه در این مرض نوشته و تحقیق کرده اند جمع نموده و در کتاب خود نقل میکند که در حقیقت آنچه را نوشته تاریخ کافی است بجهة این مرض ممکن است که این وجع شعب متعددی از شبکهٔ عضدی را مبتلا کند یا فقط یکی را که در منتهی الیه انشعابات واقع اند عارض شود چنانکه ممکن است تنها شعبهٔ زند اسفلی وغیره را مبتلا نماید اما اینکه شعبه زند اعلائی و شعبه که از اعصاب وسطی میباشند و شعبه که بعضلات و جلد دست میرود مبتلا باین وجع شوند بسیار کم و نادر الوقوع است

اُلسِرواسُون
در صفحه ۵۲ ذکر شد

در این وجع مثل در سایر اوجاع عصبانی وجع مبهم ثابتی موجود است و اوجاع برّنده ممدده بطریق نوبه عارض میشوند و نقاط وجع ناک از حیثیت عدد مختلف میشوند **والکس** در این مرض چند نقطه با وجع یافته اول نقطه که در طرف اعلای ابط دیده میشود که آنرا نقطهٔ ابطی نامند دویم نقطه که واقع است در آن موضعی که عصب زند اسفلی منحنی میشود و می پیچد بروی زائده فوق بکرهٔ که آنرا نقطه فوق بکره نامند سیم نقطهٔ دیگر است که در موضعی واقع است که همین عصب نزدیک بجلد آمده و از روی عظم رسغ گذشته بکف دست میرود که آنرا نقطه زند اسفلی و رسغی نامند

هرگاه این وجع عارض بر عصب زند اعلی شود دو نقطه وجع ناک عمده در آن ظاهر



میشود یکی در انجائی که این عصب در دوی عظم عضد انحنائی پیدا میکند دیگری
در جزء مخنانی عظم زند اعلی بالاخره در این مرض باز چند نقطه وجع ناک است که دانستن
انها لازم است یکی از انها در طرف وحشی فقرات عنق واقع است دویم در داخل مثلثی
که بواسطهٔ ترقوه و زایدهٔ اخرم منعقد میشود سیم در جزء اعلی و اوسط عضلهٔ
دالی

این وجع مشتبه میشود مکرر با روماتیسم عضلات واقع در این مواضع اما تفاوت انها
باین است که در روماتیسم حرکات بسیار متعسر است و اندک حرکت سبب وجع میشود دیگر
اینکه اوجاع ممدده برفتر در روماتیسم بطریق نوبه معین واضحی حالت عود و رجوع
ندارند و اگر بلمس و فشار موضع وجع را امتحان کنند مسافت زیادی متالم میشود مثل
در وجع عصبانی در نقاط متعدده منکرهٔ ظاهر نمیشود

**علاج** تعبیر همان است که در اوجاع عصبانی سابق الذکر بیان شد

## در وجع اعصاب بین الاضلاع یا ظهری
## بین الاضلاعی

**تاریخ** مصنفین متعددی بطور ابهام اشاره باین وجع کرده بودند ولی
مدتی بود که **فوکییر** معلم بیرانو اشناخته و در درسهای خود بیان نموده بود ولی
این بیانات کافی نبودند تا در سنهٔ ۱۸۱۸ اول مرتبه **فیکد** جراح چنانکه باید این
مرض را شناخته و تحقیق نمود ولیکن انچه را این محقق فاضل تتبع و تفحص خود یافته
بمرور زمان قریب بمحو و متروک شد و این وجع باز ما اکثر امراض باوجعی که عارض جدار
صدر میشدند بحالت اشتباه ماند علاوه مصنفین انگلیس و امریکا از قبیل **براون**
و **پارش** و **تیال** و **کریفن** و **تماس** و **طالن**



## وجع اعصاب بین الاضلاع ۱۰۹

دوقتی دالیوبیر در فرانسه بدون شك از این که هر وقتی در این مرض ستون فقرات را میفشردند احساس بوجع شدیدی میشد همکی خبط کرده ملتفت نمیشدند که موضع مخصوص ان در مخرج شعب خلفی اعصاب بین الاضلاع است بلکه خیال میکردند که مرض مخصوصی در خود نخاع است و باینجهة انرا موسوم باسم تحریك نخاعی کرده بودند بهمین قسم بود حالت علم باین مرض تا وقتی که طبیب فاضل دکتر باسیو در سنه ۱۸۳۸ صفات حقیقی و موضع انرا نطور تحقیق معین نمود و بعد از دو سال دیکر در سنه ۱۸۴۰ بیانات را که خود مبتکر بود در نزد بنیامین که نوشته بود درج کرد والکس اول این مرض را از میو باسیو بطریق تعلم تحصیل نمود پس از ان خود در کمال دقت تجربیات و تحقیقات نمود و در روزنامههای طبیه سنه ۱۸۴۰ یادداشت کرد پس از ان در کتاب خود در فصل معینی قرار داد که ناظرین را از ان بهره و منفعتی حاصل اید

**علامات** در این مرض غالباً وجع ثابت نامعین ضاغطی موجود است و اوجاع ممدده برقیه بفاصلهای غیر منشا بر غیر منتظمی رجوع میکنند و غالب اوقات از طرف ستون فقرات شروع کرده کشیده میشوند مجموع یا در یك قطعه از طول فاصله از فواصل بین الاضلاع کاهی با وجود وجع ثابت در طرف ظهر وجعی دیکر از همین جنس در طرفین صدر در محاذات ابط یا در جزء وسطی صدر و نیز اغلب در تحت شراسیف یا در روی جزء مقدمی و طرفین عظم قص ظاهر میشود اما این سه نقطه با وجع معلوم نمیشود مکر وقتی که انها را لمس کنند یا بفشارند

(۱) اکر کسی با یك یا بیشتر از انکشتان فقرات ظهر مبتلا را با این وجع را لمس و امتحان نماید و کاهی انکشت واقف دی نکه دارد در بعضی نقاط این مواضع احداث وتحریک وجعی شود که کاهی کم و کاهی زیاد شد بدانست ممکن است این وجع را تحریک



تحریک نمود چه بواسطهٔ اینکه فشاری بموضع ثقبی که اعصاب از آنها خارج میشوند

و باید در روی شوکهای خلفی فقرات دهند و نیز اگر جلد محاذی زوائد شوکیه را با دو

انگشت گرفته جمع کنند که غضنی در آن ظاهر شود بعینه تحریک این وجع میشود و همین

دلیل محققی است بر اینکه این وجع و شدت حس دخلی بمرض موجود در نخاع ندارد

بلکه این وجع عارض شعبهٔ خلفی عصب بین الاضلاع است ممکن است که این وجع

چندان شدتی نداشته باشد اما غالب اوقات بسیار شدید است بقسمی که فریاد

از نهاد مریض بر آورد قریب بهمیشه بسیار محدود است چنانکه مبتلا نمیکند مگر

مسافت دو و صد یک مطر را اغلب محدود میشود به نقطهٔ خلفی یا ستون فقاریه

(۲) هر گاه فاصلهٔ دو ضلع را در طرفین صدر در محاذات ابط مدقت تجربه و لمس

نمایند غالب اوقات در جزء وسطی آن نقطهٔ با وجع دیگری می یابند که وجع آن کمتر از

نقاط مذکوره نیست که آنرا نقطهٔ وسطی یا جانبی نامیده اند و وجع این نقطه هم

مثل نقطهٔ اولی محدود است ولی شدت آن مثل اولی نیست (۳) که آخری است

نقطهٔ با وجع دیگر است که همیشه در طرف قدام واقع است اعم از اینکه در بین غضاریف

روس اضلاع واقع گردد و یا در طرف وحشی عظم قص یا در تحت شراسیف یک طرف قدامی

مایل بوحشی خط وسط بدن ظاهر شده باشد آنرا نقطهٔ قدامی یا قصی یا تحت شراسیفی

نامند که کثیر الوقوع تر از نقاط سابق الذکر ولی ثبات آن بقدر نقطهٔ خلفی

نیست

این سه نقطهٔ با وجع را چنانچه **مسیو باشن و والکس**

معین نموده اند و بطور کلی دارند با انشعاب اعصاب ظهری بعلت اینکه این اوجاع

در سه نقطه واقع اند که این اعصاب بدون واسطه تا زحمهٔ بجلد آن مواضع میرسند

و اینجا خیلی قریب بجلد میشود بقسمی که از فشار تحریک وجع شدیدی در آن حاصل



میشود

در هر یک از نقاطی که بیان نمودیم وجع بقسمی محدود است که بفاصله چند هزار
مک مطرح هر قدر بفشارند ابداً تحریک وجع نمیشود وجع تحریک شده بواسطه
فشار ممکن است محدود در یکی از نقاط ثلاثه بماند یا اینکه مد و نقطه دیگر هم
تجاوز نماید کلیتاً امریض در وقت سرفه کردن و ادخال نفس و گاهی در وقت حرکت
دادن ساعد و شود و مثل احساس بوجع کند چنانکه **والکس** بیان
کرده این وجع گاهی بدون هیچ نظم معینی از یکی از نقطه ها بنقطه دیگر منتقل
شده و شدتش کم یا بیشتر میشود بسیاری از مرضای مبتلا باین وجع وقتی که
حرکت نمیکنند و در حالت راحت هستند بجای این وجع احساس بحرارت و
دبیبی مثل دبیب نمل میکنند اما گاه گاهی این اوجاع بمثل اتش سوزان یا با اوجاع
برقیه شدیده یا با تمدد مولم موذیه ظاهر میشوند وقتی که مرض مزمن و قدیم
شود گاهی وجع تا بعنق و حوالی کتف و عضد کشیده میشود غالب اوقات در
نسوان دیده میشود که پستان انها حس وجع بسیار شدیدی دارد ولی این اتفاق
نمی افتد مگر در حالتی که فواصل بین الاضلاع زیر این پستان مبتلا باین وجع
باشند (**تباشیر**)

در این علت غالباً مریض در اجزاء مختلفه بدن نیز احساس بوجعی از همین جنس
کنند هیچ گونه تغییر واضحی در عمل تنفس و دوران دم انها ظاهر نمیشود و کلیتاً
اعضاء تغذیه انها در حالت صحت کامل است اما ممکن است که در نسوان تغییری
در حالت طمثشان ظاهر شود و این تغییر هم همیشه و ثابت نیست و چنان هم نیست
که در این وجع از سایر اوجاع عصبانی که تحقیق و ذکر نمودیم یا بعد از این بیان خواهیم
نمود بیشتر باشد



اینکه گفته اند وجع عصبانی بین الاضلاعی که در طرف چپ در نواحی طحال عارض میشود اغلب مقارن میشود با نوبهائی که از جنس مواظبر اند خیال باطلی است که موسیو بوریه کرده و مطلقا اصل و حقیقتی ندارد
این وجع تقریبا همیشه بسیاری از اعصاب بین الاضلاع را مبتلا میکند ولی نادر است که انها یک درجه مبتلا شده باشند و حالت شدت شان مساوی باشد عموما شدت و ضعف مرض مربوط بکثرت و قلت عدد اعصابی است که مبتلا باین وجع شده اند

## رفتار و مدت دوام و انجام مرض

این مرض عادتا مندرجا عارض میشود و مندرجا هم بعد از انکه مدتی طول کشید با نوبها و تزایدات و فترتهائی که بسیار غیر متشابه و غیر منتظم بوده اند رفع میشود دوام آن همیشه زیاد و بسیار مختلف است این مرض ممکن است سالها طول بکشد لیکن هرگز منتهی بحالت ردی مهلکی نمیشود اما مستعد نکسهای مکرر است

## تشخیص

موسو باسرو بطور تحقیق تجربه کرده و ملتفت شده که بدون پالپاسیون یعنی عمل لمس نمودن موضع محال است که کسی تشخیص مفید یقینی در این مرض نماید و اثار و علاماتی که مضاف وی اند بفهمد باید در طریقه لمس کردن متابعت نمود قاعده و اکر و الکسر بیان کرده و آن اینست که مریضی که شکایت از وجعی در یک طرف صدر میکند طبیب باید با انگشتان خود در اطراف ستون فقرات بدقت تجسس کند و بملایمت بفشارد و نیز در روی خطی که محاذی ثقبی است که اعصاب از انجا خارج میشوند امتحان نماید از این عمل اگر وجع عصبانی باشد همین که انگشت بروی نقطه با وجع رسید مریض حرکتی کند مثل اینکه بخواهد خود را از صدمه فشار



خلاص کند و گاهی از کثرت وجع زیاد شکایت کند از آن نقطه و چنانکه بهمین طور میفشارند بطرف منتهی الیه خلفی فاصله بین الاضلاع دفعتا میرسند بنقطه که هیچ احساس بوجع نمیکند و چون بهمین طور از بالا بپایین این عمل را بکنند موضع علت محدود و حدود نقاط با وجع خلفی معین میشود بعد از آن باید بدقت تمام جمیع حول و حوش این نقاط را ملمس و فشار امتحان نمود تا اندازه و مسافت محل وجع معلوم گردد در آن وقت معلوم میشود که در جمیع حوالی موضع وجع گویا حس بحالت طبیعی است بقسمی که خط فاصل بسیار واضحی میان حس طبیعی و حس وجع موجود است بالاخره هرگز نباید غفلت نمود که طرف دیگر ستون فقرات را هم باید بهمین طور لمس و امتحان کرد که عدم احساس مصدر فشار در این طرف اسباب تشخیص بسیار خوبی است بعد از آن از بالا بپایین جمیع فواصل فقرات ظهری را که نشان کرده بودند میشمارند برای اینکه بدانند اعصاب کدام یک از فواصل اند که محل این وجع واقع شده مانند در قدام نیز همین عمل را میکنند در حالتی که شروع کرده باشند از اولین فاصله از فواصل بین الاضلاع زیرا که بواسطه عبور فوری سریع از فواصل سالمه بفواصل مریضه ممکن است بطور تحقیق موضع وجع معلوم شود و این عمل بقدری مفید است که وجع نقطه خلفی را مثلا که خود مریض نمیداند است مقابل کدام جزو از قسمت قدامی واقع شده معلوم میشود و هم ما را از خبط و خطا حفظ مینماید بالاخره وقتی که بهمین قسم فواصل بین الاضلاع را از بالا بپایین بشمارند معلوم میشود اگر عدد نقاطی که یافته اند موافق است با مکانهای با وجعی که معین نموده

بجهة شناسائی نقطه طرفین باید تمام طول فاصله بین الضلعین را لمس نمود بطوری که جمیع موضع را بیک قوت و بیک نهج بفشارند و نیز باید فراموش ننمود

در تشخیص این نقطه بمقایسه کردن طرف سالم بطرف مریض مثلاً همان نقطه از طرف چپ و اگر ملاحظه میکنند بعینه مثل آن نقطه را نیز باید از طرف راست امتحان کنند بعض از اشخاص که حساس اند اگر فشار موسطی بفاصله بین الاضلاع آنها بدهند خواه در طرف قدام و خواه در طرفین صدر احساس بوجع کنند اما در این حالت از دو طرف صدر بطور تساوی و در مسافت زیادی احساس بوجع شود و بالعکس اگر وجع عصبانی عارض باشد وجع در یک طرف در نقاط محدودی بسیار شدید باشد و حال اینکه در طرف دیگر نیست مگر وجع خفیف قابل تحمل و بعلاوه در این وجع اگر موضع امتحان را بسیار بملایمت بفشارند سبب وجع شدید شود اگر با احتیاط زیاد اطراف سینه را با کمال ملایمت امتحان کنند اجتناب از جمیع اسباب خطای در تشخیص خواهد شد

پرکوسیون و اسکولتاسیون در صفحه ۲ و ۳ [illegible] شد

جمیع علل حاده و مزمنه مجاری نفس باعانت پرکوسیون یا اسکولتاسیون یعنی عمل قرع کردن و گوش نهادن از اینمرض تشخیص میشوند هر گاه با دقت مکان و خط و حدود وجع را محقق و معلوم نمائیم چنانکه بعد از این هم ذکر خواهیم نمود با سانی از وجع روماتیسمی عضلات بین الاضلاع و از این دو یوا از این که وجع عصبانی قلبی نیز گویند تشخیص میشود

**تقدمة المعرفة** این وجع هرگز اسباب هلاک نمیشود و نیز نمیتواند سبب عروض مرض حقیقی دیگر شود ولیکن یکی از اوجاع عصبانی شدید عاصی از علاج و همیشه مستعد نکس است

**سبب** اینمرض از امراض بسیار شایع است چنانچه شیوع آن بیشتر از وجع عصبانی نوع پنجم است ممکن است در همه مراتب اسنان عارض شود ولی مابین هفده الی چهل سالگی بیشتر است **والنکس** باستقراء معلوم شده بدون اینکه منسوب بدلیلی باشد که این وجع لنوان را بیشتر عارض میشود تا رجال را



ومخصوصا اشخاص عصبانی ضعیف المزاج را مبتلا میکند این مرض بیشتر اعصاب جانب
چپ را عارض میشود قریب به هشت بسیاری از فواصل بین الاضلاع و اگر کمتر از دو
یا سه ببینند یک مرتبه مبتلا میکند و بیشتر در فاصله ششم و هفتم و هشتم از فواصل
بین الاضلاع ظاهر میشود

این وجع اکثر خود بخود و اصالتا ظاهر میشود غالبا در بین یا در انحطاط بعضی از امراض
دیگر عارض میشود نادرا اوجاع شدیده عاصی از علاج عارض بر وجه اند و صدر و اگر مقدم
بر ظهور زونا که این موضع را مبتلا میکند غالبا این وجع نسبت داد و نیز این وجع
از حوادثی است که عارض میشود در بین مرض سل و ذات الجنب مرض بالجمله **مسیو**
**باسی** مینویسد که غالب وقات این مرض عرض از یکی از امراض رحم و ملحقات
آن است ولیکن بجز بهانی را که این طبیب معروف برای تقویت قیاسی که کرده مدعی
شده است بسیار قلیل اند ولی بنظر می آید که **والکس** معلوم و ثابت
کرده باشد که اختلالات اعمال رحم سبب این وجع عصبانی نیستند بلکه عرض وی اند
و اختلالات اعمال رحم بیشتر تابع اوجاع عصبانی قطنی و بطنی اند نه تابع اوجاع عصبانی
بین الاضلاعی

**علاج** **والکس** از همه معالجه بهتر مشمع ذراریح پرنده
منفعت میدهد اگر با وجود این باز وجع مقاومت کند نمک مرفین زیر جلدی بموضع میتوان
پاشید بشرط اینکه از خس کندم شروع شود و باید مشمع را بر روی نقطه که وجع آن
بیشتر است ارسال کنند و گاهی ارسال مشمع بر روی یکی از نقاط ثلاثه کفایت کند برای
رفع و تخفیف وجع در آن دو نقطه دیگر ولیکن اگر با وجود ارسال مشمع در یکی از نقاط
باز وجع در دو نقطه دیگر باقی بماند چنانکه کثیر الاتفاق است لابدا باید بار ارسال مشمع
بر روی نقاط دیگر رفع وجع نمود اما هر قدر مشمع موثر باشد گمان ندارم که اسقاط

زونا
کمربند و منطقه را گویند زنا در اصطلاح
شکل کمربند ناتمامی است از بثوری که
مصادف با ورم است که گاهی در صدر و
گاهی در اعلی یا در وسط یا در اسفل بطن
عارض میشود این بثرها در ابتدا سرخ
و بعد از دو روز یا بیشتر نقاطی
سفید و شفاف در روی آنها ظاهر
میشود که شکل مرواریدهای کوچک اند
بعد از دو سه روز بزرگ تر شده بقدر
عدس و نخودی میشوند مایعی که در جوف
آنهاست بتدریج کم رنگ شده
با خون مخلوط و تیره میشود و که هم در زمانی
شدید باشد چرک خالص میشود پس
چند روز دیگر خشک شده بریزد
جای آنها سفید بسان شاره میگیرد گاهی
مقدم بر اوجاع عصبانیه میشوند و غالب
مثل بعضی آفات شدیده
مراکز اعصاب اند
لمترجمه

ان در ابتدا لازم باشد خاصه اگر مرض شدت و درد انتی هم نداشته باشد در این وقت باید معالجه را منحصر نمود بمالیدن کلروفرم یا دلک با پارچه پشمی اغشته بدود قند یا حسن اینکه با ایمرنح امونیاکی با این صفت (امونیاک ۱ مثبت نخود روغن زیتون شش مثقال) من خود غالبًا این معالجات تنبیهاتی معمول داشته علاج کرده و فایده برده ام در حالتی که وجع شدید و خارجی از علاج باشد تزریق زیر جلد از محلول مرفین یا اتروپین تجویز میشود برای پیش بندی از رجوع نوبها باید اصلاح مزاج را باد و ید مناسبه نمود و هرگاه مرضای مبتلا باین وجع ضعیف المزاج باشند ترکیبات اهن و مقویات و حمام دریا امر و تجویز شده در نسوان لازم است ملاحظه اعمال رحم را نمود و افات و اختلالات این عضو را اگر سبب این وجع یا عرض از انست علاج و رفع نمود

# در وجع اعصاب قطنی و بطنی

برای تحقیق این وجع در کتب و غیرها بجز بعض بیانات ناقص ناتمامی چیزی نگو نیافته ایم مبتلا میکند شعب قدامی و خلفی اعصاب قطنی بخصوص تارهای زوج اول از انها را

## علامات

والکس در این وجع نقاط با وجع خلفی معین نموده زمانی که این وجع مبتلا نکند مگر شعب خلفی بخصوص زوج اول از انها را دیده نمیشود مگر دو نقطه با وجع که یکی از انها واقع است اندکی مایل بطرف وحشی فقره اول از فقرات قطن که انرا نقطه قطنی گویند و دیگری قدری بالاتر از وسط تیزی عظم خاصره که انرا نقطه خاصره نامند اگر شعب قدامی مبتلا شده باشند بغشاوولس میتواند تحریک وجع شدید دیگر در جانب قدام و قسمت اسفل شکم در طرف وحشی خط وسط بدن در فوق مجرای اربیه نمود که انرا نقطه هیپوگاستریک یعنی نقطه تحت شکمی نامند چنانکه اگر این نقطه با وجع در وسط رباط فالب واقع شود انرا نقطه اربیه نامند

وافو



## در وجع اعصاب قطنی و بطنی

۱۱۷ **والکس** نیز بوجع دیکو و در جزء اسفل بیضه مطلع شده که آنرا نقطه صفنی

نامید و در نسوان این نقطه در میان سطر بی شفر کبرای فرج اتفاق می افتد اینکه

**والکس** باین مرض نسبت میدهد مرضی را که موسوم است بوجع عصبانی

خاصره صفنی یا بیضه و جیناک یا تحریک بیضه اعتقادی است که کویا هنوز نفهمیده

کتابت بنجر بر نرسیده باشد

در نسوان کاهی اختلالات مختلفی مانند عسر طمث و لکوره یعنی جریان ماء ابیض که

کاهی کم و کاهی زیاد باشد در رحم ظاهر شوند اما علامت عمده وجع بسیار شدیدی است

که عارض بر عنق رحم میشود و نزدیک بهمیشه محدود است بان نصفی که مبتلا شده

مکر هنکامی که این وجع عصبانی در هر دو طرف بدن موجود باشد در آن حالت این

وجع میتواند هر دو طرف عنق رحم را مبتلا کند در وجع رحمی هیچکونه تغییری ظاهر

نمیشود نه در لون و نه در حرارت و نه در صلابت و لینت و نه در حجم جزء مریض این وجع را

**سیو باش** بیان و تحقیق نموده و لیکن باعتقاد ما این تجربها را

درست تحقیق و بیان نکرده از بابت اینکه میکوید مرضی که خود بتوسط اعصاب و بطنی

محرک و باعث بروز وجع بین الاضلاعی میشود ورم رحم است و بنظر من بسیار مناسبت

در این مسئله هم را از وهم اعتقاد با **والکس** کردید که معتقد است باینکه

در این حالت وجع عصبانی قطنی و بطنی است که منبعی از شبکه قطنی بحریی را مبتلا نموده

و وجع شدیدی که محدود میشود بنصف عنق رحم نیست مکر یکی از نقاط وجعناک آن مانند

نقاطی که در سایر اوجاع عصبانی ظاهر میشد

محال است با حالت حالیه علم یقین بر کیفیت رفتار و دوام و انتهای این مرض نمود و هم مطلقا

اسباب مخصوصه را که بتوانند موجب وجود این وجع شوند هیچ نشناخته و نمیدانیم

**تشخیص** از میان جمیع علل با وجع وجع قطنی اسهل ممکن است بانی

لکوره

جریان رطوبت سفیدی است از زهدان بدون آنکه زردی سرخی داشته باشد بآنکه بعضی بعد از نکس خون ندارد بلکه بسبب رنک مردها میشود جمیع زنهای پاریس تقریبا این مرض دارند بلکه هوای آنجا بقسمی است که زنهائی هم که از خارج وارد آنجا میشوند بعد از چند روز مبتلا میشوند

مسئله

مشتبه باین وجع شود ولیکن گمان نمیکنیم که تشخیص این دو وجع از یکدیگر اشکال چندانی داشته باشد زیرا که می‌بینیم درد قطن در حالت استراحت تخفیف می‌یابد یا بکلی ساکت میشود در هنگام حرکات وسط بدن شدت میکند و مبتلا میکند عضلات کبیره از ناحیهٔ قطن را و همچنین اگر گاهی بواسطهٔ فشاری احساس بوجع شود بشدت وجعی که از فشار در وجع عصبانی محسوس میشد نباشد و بخصوص در وجع قطن نقاط با وجعی که مکرر صفات آنها را بیان نمودیم ظاهر نمیشود بواسطهٔ تفحص و استعلام کردن آلات تناسل نتوان شود میتوان اوجاع عارضه بر تحت شکم آنها را تشخیص داد که مربوط بوجع شعب قدامی اعصاب قطنی یا بیکی از امراض رحم اند

**علاج** استعمال مشمع مفرح چنانکه در وجع عصبانی بین الاضلاع مذکور نمودیم و باید این مرض باز ترجیح بر سایر معالجات داشته باشد

## در وجع عصب بیضه

**شوسیه** باسم وجع عصبانی بیضه یا خاصرهٔ صفنی و **استلی کوپر** باسم تحریک بیضه علتی را نامیده‌اند که شناخته میشود بوجعی در بیضه که گاهی کم و گاهی زیاد شده یا است اما آنچه دیده شده است غالباً بسیار موذی و صعب است اغلب این وجع اسباب هیچ تغییری در نسج و حجم این عضو نمیشود چنانکه **کورلنگ** از قول **مسیو برک** مریضی را حکایت میکند که مبتلا بوجع عصبانی بود و از شدت وجع یک بیضهٔ خود را بریده خارج نموده هیچ تفاوتی با بیضهٔ سالم آن نداشت الا اینکه بعضی از عروق آن منتسع شده بود در موزهٔ مدرسهٔ جراحی لندن بیضهٔ شخص مبتلای باین وجع را که اخراج و حفظ کرده‌اند دیده شد که ابداً در آن تغییری ظاهر نشده مثل بیضهٔ سالم است

**علامات و رفتار مرض** آغاز این مرض ممکن است

**موزه** مکانی است که گاهی بجهة گذشتن دستخطها و نوشتجات دولتی و ثبت و بایر سررشته‌های دفتری و غیرها معین میکنند و گاهی برای چیزهائی که متعلق بتحصیل علوم است مثل موزه‌های مدارس ملیه مثلاً در مدرسهٔ طب چیزهائی که متعلق بطب است از قبیل اسکلت و اعضای تشریح شده چه با موم و لاک ساخته و چه خود عضو انسان را تشریح کرده در شیشه‌های عرق انداخته در غرفه‌ها می‌چینند و خواه مثل سنگ کلیه و مراره و مثانه را خارج کرده میگذارند و گاهی متعلق بصنایع است مثل موزهٔ نقاشی و کشتی سازی و شیشه سازی و قالی بافی و حکاکی و مثل اینها و قسم دیگر موزه‌ایست که سلاطین و بزرگان در آن تحف و چیزهای نفیس و تماشائی عجیب و غریب و خارج العاده میگذارند اعم از اینکه از اشیاء طبیعیه که متعلق به معادن و نباتات و حیوانات بخصوص باشد که در خزانه

بغتتاً باشد امّا غالباً با مقدمهٔ از قبیل سنگین شدن بیضه و اعیا و زحمتی در قسمت اسفل شکم در طول خط معبر بند ش ظاهر میشود پس از مدت کم یا زیادی یکدفعه این مرض آشکار میشود مریض در بیضه خود احساس بوجع شدید بر قی ممتد متزایدی میکند که بر بند بیضه و بطرف اسفل شکم و بیجان و گاهی تا بقطن کشیده میشود فشار بسیار ضعیف و حرکت و مشی و حالت قیام اکثر اوقات و از اسباب باشند وجع را زیاد میکند این مرضی را ممکن نمیشود که بهیچ شغلی مشغول شوند لابد اند بیک هیئت بر پشت یا بطرفی که مخالف بیضهٔ با وجع است بخوابند بیضه تقریباً بهمان حجم طبیعی خود باقی است معلوم شده است که اغلب در جمیع مواضع وجع بیک اندازه و بطور تساوی نیست بلکه یک نقطه است که در آن احساس بوجع بیشتر است و این اشتداد وجع ممکن است هر دو بیضه را بیک مرتبه باهم عارض شود

حس بوجع ممکن است محدود در خود بیضه شده یا اینکه در طول بند آن تا بقطن کشیده شود نقاط با وجعی چند نیز در حلقه اربیه و در شوک خاصره ظاهر میشوند

در اعمال عمدهٔ بدن در این مرض هیچگونه اختلال و تغییر واضحی دیده نمیشود الّا در اعضاء تغذیه که همیشه یبوست مزاج و عدم اشتها و غالباً در وقت شدت وجع مریض را تهوع و قی عارض گردد

این وجع یکی از امراضی است که قوی را زیاد ضعیف میکند و سبب ضعف نفس شدیدی میشود که بسیاری از مرضی التماس میکنند که بیضهٔ ایشان را خارج کنند بخیال اینکه وجعی را که نمیتوانند متحمل شد قلع و قمع شود

کسی هنوز بطور تحقیق دوام این مرض را نمیداند غالباً عاصی از علاج است سیر ... مذکور داشته است که چند نفر مبتلای باین مرض را دیده که هشت الی ده سال



مرض آنها بطول انجامیده بود

**تشخیص** وجع کلیه که بواسطه حصات عارض میشود تنها مرضی است که ممکن است مشتبه باین وجع شود و لیکن در وجع کلیه تغییرات مختلفی در عمل ترشح و خروج بول ظاهر میشود و بول در وجع کلیه عموماً اکثر از مقدار معتاد میشود و هم ممکن است که بکلی حبس و معدوم شود و نیز سرخ و خون آلود شده و دارای رسوبهای مختلفی از خوردی غبار الی سنگ ریزه گردد و حال آنکه در وجع عصبانی هیچگونه تغییری در بول ظاهر نبوده مگر آنکه گاهی بسیار بیرنگ میشد و نیز در وجع کلیه بیضه جمع و منقبض و بطرف بالا کشیده میشود و اگر هم بفشار و لمس دردی عارض آن شود شدید نیست و حس بوجع در جمیع مواضع آن یکسان است در وجع عصبانی بعکس جمیع مذکورات است بالاخره اگر در وجع کلیه مریض را بر پشت بخوابانند یا بیضه را بر بندند که بالا کشیده شود هیچ تغییری بحالت وجع نمیشود بر خلاف وجع عصبانی

**تقدمة المعرفة** این وجع از بابت دوام و مقاومت و عصیان آن از تسکین بمعالجات یکی از امراض صعبه است

**اسباب** هیچکس هنوز بتحقیق درست در اسباب سابقه و اسباب واصله اینمرض ننموده چنان مینماید که این وجع غالباً از قبیل اعراض و حوادث کثرت جماع یا مجبور شدن بامساک از آن است یا بواسطه تحریک و نعوظ دائم و میل زیادی که بجماع دارند و خواهششان بعمل نمی آید باشد اشخاصی که مبتلا بمرض اسپرماتوره یعنی خروج بدون اراده منی هستند نیز مبتلا باینمرض میشوند و همچنین کسیکه مجرای بول آن متورم است بخصوص در قسمت غده و ذنب آن و نیز ضربه که بر بیضه وارد شود سبب اینمرض میشود و هم چندین مرتبه دیده شده که بعد از ورم بیضه



عارض شده مثل سایر اوجاع عصبانی ممکن است که این وجع هم مربوط بیکی از امراض ذاتیه بیضه و متعلقات آن باشد ولی این مؤید قول **هیپوکلن** نمیشود که میگوید وجع عصبانی بیضه همیشه مصادف با بعضی از دوجات ورم است

**علاج** اخراج دم از موضع اثر و منفعت کلی دارد و از معالجاتی که گویا از همه بهتر و مفیدتر اتفاق افتاده باشد چنانکه دو امکلیس تجربه کرده اند استعمال ادویه مخدره از داخل بخصوص افیون و بلادانه و بزر البنج است ولیکن کنه کنه بمقدار زیاد و محلول فولر نیز از ادویه هستند که منفعت کلی داده اند اما اولی در وقتی که مرض رفتار نوبه داشته باشد مخصوصاً امر و تجویز شده و نیز تجربه کرده از بی حس کردن موضع باینکه آنرا بمندیل آلوده بلودانم **مروس** تماماً بپوشانند منفعت برده اند بمادکار فرهو استعمال غسولات با یخ بر روی صفن و همچنین انصباب میاه بارده بجمیع بدن را نیز امر فرموده اند و اگر با وجود این معالجات باز مرض مقاومت داشته باشد ممکن است امر بتحریک نسبیاد شدید بر روی جلد زبیر و جلد بیضه با اسپید پیر ولینو یا تنتورد پد نمودن و از همه بهتر استعمال مشمع مفرح است که بعد از آن بمنطقه عرقین بموضع بپاشند **استلکبیر** در این معالجه عموماً شروع بدادن کلمل و افیون کرده است تا اینکه غدد مولد اللعاب قدری ملتهب شده تحریک بزاق شود و هم با این دوا امر بنوشیدن جلابی از عشبه میکند مشمع مفرحی با و بیرارسال نموده که موضع آنرا بالبیدن و روغن های زیبقی که با مثل آنها موم و روغن ابهامخلوط کرده مدتی نگاه میداشت تا از آن دیم بیالاید بالاخره بر روی بیضه غسولات مبرده از قبیل الکل آب دار یا اثر خالص استعمال مینمود هرگاه ... موضع مقاو...

**تنتور دید**
تنتور لغت رنگ کردن و در اصطلاح حل کردن ادویه است در عرق یا الکل یا ما تنتور الکلی و دیگری را تنتور اتری گویند در وقتی یک دوا در آن حل کنند تنتور ساده و اگر بیشتر باشد تنتور مرکب نامند و اگر گیاه های تر و تازه را در آن بخیسانند آنرا الکلاتور خوانند
لمترجمه

**محلول فولر**
محلول سم الفار است و طریق ساختن آن چنین است
سم الفار کاربنات دو پتاس آب مقطر الکل ... با با در بجوشند تا سم الفار کاربنات ... در آب مقطر بجوشانند تا سم الفار بکلی حل شود همین که سرد شد الکلات ... داخل کرده پس صاف کنند اگر آب از همه شغال کرده بقدر ... بر ریزند بجهت حصول صد ... سم الفار ... از پنج الی ده قطره از آن را در تمام شبانه روز داخل یک فنجان شربت قند کرده بنوشند
لمترجمه



[illegible]

کند باید بدون توقف داغ فتیله در روی خط عبور مجرای منی استعمال نمود اگر مفصوی جذب و انضراب بسیار قوی باشد علاوه بر اینها باید معالجات را که بجهة کلیه حالت بدن مفید اند تکمیل نمود با بنکه امزجه انها را باطاعت آورند و انچه یعنی دفت و قلت را که عارض انها است در کمال جهد علاج نمایند که باین تدبیر گاهی بمرض موضعی هم ظفر یافته وان را دفع مینمایند اگر مرض مصادف باشد با خروج بدون ارادهٔ منی باید با کمال دقت مجرای احلیل را امتحان نمود اگر قرحه و یا مرضی یافتند با سنگ جهنم قسمت غده و ذتی ان را اگر محل قرحه است داغ کنند زیرا که ممکن است از این عمل یک مرتبه هم جریان منی و هم وجع عصبانی را دفع کند بعضی از مرضی از شدت وجع بستوه امده و چنان جری میشوند که اصرار و التماس کنند که بیضه انها را اخراج کنند اما باید این مطلب را دانست که **موسیو کورلنک** در نوشتجات خود مذکور داشته که چند نفر را که بیضه انها را اخراج کرده منع از این وجع نکرد باز وجع ظاهر شد چه در طرف دیگر صفن و چه در همین طرف در روی خط مجرای منی بنابراین این عمل هم تدبیر یقینی نیست که بتوان انرا از روی اطمینان معمول داشت این است که هرگز نباید بمیل مریض رفتار نمود در باب قطع عصب که بعضی امر کرده اند میگوئیم بجهة این عمل باید عصب مبتلا شده را بطور تحقیق و یقین شناخت و این هم در اغلب احوال ممکن نمیشود

## نورسیاتیک

## یعنی وجع عصب موسوم بعرق النسا یا فخذی خاصی

**تاریخ** اول کسی که از علمای اطبا بخیال این مرض افتاده است **بقراط** که جزئی معرفتی بان داشته است اما خیالات اطبای یونان ولاتین و عرب بشدت

داغ فتیله
که انرا داغ نقره(؟) نیز گویند صفحه ۳۸

کیفیت این داغ
شکل قاثاطیری از نقره ساخته در میان آن سنگ جهنمی قرار داده [illegible]
المترجم

مبهم بوده است تعریفاتی که کرده اند کویا شامل این وجع و سایر علل دیگر هم میشود که
کتنیو در وسط قرن هیجدهم اینمرض را کشف و تحقیق نموده اما لایق تمجید است
که اولا مکان وجع را معین و صفات انرا با کمال تدقیق بیان نموده و دستورات معالجات
انرا معین نمود و انرا از عللی که ممکن بود اکثر بهم مشتبه شوند تخصیص نمود انها را خوب
تحقیق نموده بخلفای خود واگذار نکرد و با اینهمه ما قابل ذکر و تمجید میشماریم تفحصات
و تحقیقات مخصوص مسیو لرلوانک را که در روزنامهٔ عمومی سنهٔ ۱۸۲۲
نوشته است و هم تذکرهٔ مسیو مارتینیر خاصه کتاب والکس را
که در انجا تاریخ این وجع را بطور تکمیل مینویسد

## علامات تشریحیه

این وجع هر قدر مزمن باشد هیچ جز تغییری
که مشهود باشد در نسج عصب احداث نمیکند با وجود این کتنیو حکایت میکند
که در مریضی که تشریح شده مشاهده کرده است که جزء اعلای این عصب اصفر اللون
کشته بعلاوه ان نفوذ کرده بود اما این افت در صورتی که معلوم شده باشد که این شخص را
که او حکایت میکند که تشریح کرده با یرقان و تهیج اطراف سافله درگذشته چندان
معتنا به نیست والکس میکوید تجربه فوق العاده که منسوب است به سیریل
که حکایت میکند دو مریضی مشاهده نموده که بیشتر از یک ثلث بر حجم این عصب افزوده
و قوت و وزن مخصوص ان بیشتر از وزنی بوده مشکوک و محل شبهه است
چنانکه در سایر اوجاع عصبانی مذکور شد صفت ذاتی اینمرض فقدان جمیع آفات عضویه
مشهوده است ولیکن ممکن است و در تشریح مریضی که از این وجع زیاد مضطرب و متالم
باشد و درگذرد دیده شود که عصب بواسطه غدهٔ نوعی از هر جنس که باشد فشرده و صغیر
شده یا نسج ان مبتلای بسرطان اسقیروسی باشد یا مثل اینکه بیشا و مسیو
روفینه و پیرو ری هر یک یک مرتبه مشاهده نموده اند که دو به مبتلای



بدوالی بجرثی از عصب احاطه داشته یا در آن نفوذ کرده بود جمیع مذکورات بغایت
نادرانند در بعض موارد نادر چنان معلوم شده که این وجع عرض از یکی از امراض
عصب باشد

## علامات

بسیار کم است که این مرض آغاز دفعی داشته باشد همیشه
مندرجا عارض میشود مریض احساس میکند بثقل و حرارت و برودتی در یکی از اطراف
سافله خود آنگاه بعد از زمانی که مختلف است از چند روز الی چند هفته صفات و علامات
مرض ظاهر میشود

علامتی که مقدم است بر جمیع علامات بلکه علامت واحد است وجع است ممکن است
که تا چند وقت در غصن البته ابتدائی که این عصب خارج میشود محدود باشد پس برود
کشیده و منتشر میشود گاهی بحوالی ورک و اغلب در فخذ و در جمیع مواضع پای علیل بروز
میکند وجعی است دائم غیر معین ضاغط و ممکن است مصادف شود با احساس برودت
یا حرارتی سوزان و بر نخس و دبیب مانند دبیب نمله و امثال اینها و گاه گاهی خود بخود
یا بواسطه حرکت و زحمت بلکه بواسطه تنفس طویل عمیقی این وجع شدت کند و مریض
در این هنگام احساس میکند بتمددهای شدیده و اوجاع برقیه که گاهی کشیده
میشوند از اسفل یا با علای آن اغلب از اعلا یعنی از فخذ بطرف ساق و قدم متمدد میگردد
و گاهی فشار در جمیع امتداد عصب احداث وجع کند بلکه از لمس تنها هم احداث وجع شود
لیکن غالب اوقات این وجع موجود نیست مگر در بعض نقاط منفرده چنانکه **والکس**
معتقد شده است که چندین مرکز وجع عمده در محل امتداد و تفرق عصب موجود است
که بترتیب بیان میشود اول نقطه قطنی که بلافاصله در فوق عظم عجز واقع است دویم
نقطه عجز و خاصره که واقع است در محاذی مفصل موسوم باین اسم قدری مایل بجانب
قدام شوک خلفی و فوقی خاصره سیم نقطه خاصره که قریب بوسط تیزی عظم خاصره



واقع است چهارم نقطهٔ البه که در فوق شکاف نسائی واقع است پنجم نقطهٔ بروخندری است
که قریب بکنار خلفی بروخندر عظیم واقع است ششم نقطهٔ فخذی فوقانی و وسطی و تحتانی
که در معبر عصب و در طول آن بترتیب در فخذ واقع اند هفتم نقطهٔ مابضی که در گودی
تحت رکبه واقع است هشتم نقطهٔ رضفه که در کنار وحشی عظم رضفه واقع است نهم
نقطهٔ بین القصبتین که در محل اتصال قصبتین بیکدیگر واقع است دهم نقطهٔ قصبهٔ
صغرائی که در محاذی محل انحنای عصب در دوری قصبهٔ صغری واقع است یازدهم
نقطهٔ قوزکی که در جزء تحتی و خلفی قوزک وحشی واقع است دوازدهم که آخرین نقطهٔ است
نقطهٔ روی پائی و نقطهٔ کف پائی وحشی که بسیار نادر الاتفاق اند بسیار کم است که
جمیع این نقاط در شخص واحد دیده شود غالبا بعض از آنها در یک مریض دیده میشود
خاصه بنا بر عقیده **والکس** نقطهٔ مجری خاصره و نقطهٔ بروخندری و
و قصبهٔ صغرائی و کعبی کثیر الوقوع اند

مقدار مسافتی که دارای وجع است بطور تحقیق معلوم میکند که چقدر از طول
عصب مبتلا شده گاهی این عصب از مبدء تا منتهی دارای وجع است و هم ممکن است
وجع در تمام امتداد آن منحصر و محدود بیک جزء باشد مثل در فخذ که آنرا (سیاتیک
کورال) نامند یا در زانو که آنرا (سیاتیک ژامبیر) یا در کف پا که آنرا (سیاتیک پلانتر)
نامند

در این وجع در لون و در درجهٔ حرارت اطراف سافله هیچگونه تغییری ظاهر نمیشود
احساس برودتی که بعضی از مرضی میکنند از باب خطای در حس است ولیکن در
بعض احوال از لمس با دست نقصان واضحی در درجهٔ حرارت پا دیده میشود و گاهی
مخصوصا در روی پای جنس ضعیف باشد بدی عارض میشود

همین که این وجع شدت کرد مریض را باید مجبور بسکون و راحت نمود بعلت اینکه



## در امراض متصفه بوجع

ذکر نمودیم حرکات موجب اشتداد اوجاع میشده اند بخصوص وقتی که مریض بخواهد
پای خود تکیه کند ولیکن بعضی اشخاص میتوانند در جامهٔ خواب حرکت کنند بدون
اینکه رنج بسیاری ببرند و بعضی دیگر بعکس بطرف مقابل وجع میخوابند بدون اینکه
بتوانند هیچ حرکت کنند زیرا اگر بطرف وجع بخوابند بقسمی شدت کند که نتوانند
متحمل شد انهائی که میتوانند راه بروند با زحمتی زیاد لنگان لنگان راه میروند حرارت
رختخواب در تسکین در بی‌تسکین و اشتداد وجع اثر ثابتی ندارد چنانکه اگر غالبا سبب
تخفیف وجع میشود در بعضی حالات هم بالعکس چنان مینماید که تحریک کند و سبب
اوجاع نمیده شود ولی بعضی اشخاص اند که مرض در انها چندان شدتی ندارد و
بروز اوجاع برفینه در انها کمتر است و وجع در انها مبهم یا ضاغط است در اکثر انها
حرکت متعسر است اما بعد از انکه قدری حرکت کنند و راه روند بتدریج حرکت ازادتر
و بهتر میشود و وجع نقصان پذیرفته یا بکلی تمام شود این وجع کلیتا مقارن نیست
با هیچیک از اختلالات واضح اعمال عمدهٔ بدن نبض آرام است گرچه وجع در کمال
شدت باشد

## رفتار و دوام و انجام مرض

هیچ نظمی در رفتار این مرض
نیست و عموما بسیار مختلف است کلیتا مانند اغلب امراض حاده در شبها اشتدادی
دارد اخذ و اشتدادات این مرض بهیچوجه نظمی نباشد نه در دوام نوبه و نه در فاصلها
و رجعت در بعض حالات نادره دیده اند که این مرض بطریق نوبه عارض میشود
این وجع ممکن است بزودی رفع شود ولی هرگز دفعتا قطع نمیشود مگر وقتی میخواهد
علاج شود بتدریج رو با نحطاط نهاده پس از دو سه اشتداد کوچک بالمره رفع میشود
مدت این مرض بقسمی مختلف است که اندازهٔ وسطی بجهت ان قرار
دادن نزدیک بمحال است اگر بعضی از انها پس از چند روز علاج پذیرفته باشد دیگر



سالهای دراز بپاید چنانکه دیده شده از ده الی پانزده و بیست و سی سال بطول انجامیده غالباً مدت اقل آنها دو هفته است اما عموماً همین که شدت کردند از یک الی چند ماه دوام میکنند عرق النساهائی که سریع الزوال اند که یک الی چند روز بیشتر طول نمیکشند مخصوص اند باشخاصی که مستعد اند مر اوجاع عصبانی طیاره را که بجای یکدیگر قرار میگیرند و نوبت یکی دفع میشود و دیگری بعد از آن عارض میشود

این وجع هر قدر شدید و طولانی باشد اسباب هلاکت نمیشود ولیکن اگر چندین سال دوام پیدا کند منتهی بضعف مزاج و اختلال در اعمال تغذیه میشود که فی الحقیقه این اختلال عمل تغذیه بواسطهٔ دوام و اتصال وجع و فقدان ریاضات بدنیه عارض شده هرگاه این وجع زیاد مزمن شود غالباً دیده میشود که عضلات اتروفی یعنی صغر شده و گاهی حس قطعه از جلد یا معدوم شود این وجع همین که دفعهٔ اول کسی را مبتلا کرد همیشه مستعد نکس است

## تشخیص

مرضی است که همواره تشخیص آن سهل است از وجود وجع غیر معین ضاغط یا برقیئی که لحظه بلحظه شدت کند و قرار گیرد در روی ممر این عصب بقسمی که مریض خود بهتر از علمای بر تشریح بواسطه امتداد وجع ممر عصب را میتواند بدقت معین کند وجود نقاط منفرده منفرقه با وجع بسهولت این مرض را از روماتیسم ورک تشخیص میدهند علاوه بر این روماتیسم ورک مصادف است با وجع شدیدی که محدود است در مفصل و مانع است از مطلق حرکت

وجع الورک نیز بسهولت از این مرض تشخیص داده میشود زیرا که در وجع الورک وجع محسوس تنها ورک را مبتلا ساخته و اگر هم وجعی دفعتاً عارض زانو شود در روی آن هیچ نقطه که از فشار بموضع درد بگیرد مشاهده نمیشود و نیز اول بزودی پا بلند میشود

وسبب همین که مفصل خلع شده را رد کرده‌اند کوتاه میکردد و هم چندان طول بنمی
کشد که رومی‌دراالبه و بعد از چندی پدماهیل و نواسیر پی چند در ان موضع ظاهر
میشوند واینها اعراضی‌اند که هرکز در این مرض دیده نمیشوند مکر اینکه ترکیب
با مرض دیکر شود

بعضی از امراض نخاعی را اکر شروع میکنند بواسطهٔ بهم پیچیدن عضلات و
دبیبی مثل دبیب نمل و وجعی در ساق و فخذ بعضی کمان کرده‌اند وجع عرق النسائی
ساده است اما فلجی که همیشه در تزاید است و غالب اوقات مثانه و مستقیم را هم
مبتلا میکند و منتهی میشود بخروج بدون ارادهٔ بول یا بحبس ان وحبس براز طبیعت
مرض را بر طبیب واضح خواهند کرد و نیز میکوییم این وجع در هر دو پا بقسمی نادر است
که اکر احیاناً تا کسی را عارض شود خوف این است که عرض یکی از امراض نخاعی
باشد

در اینجا مصنف اشاره بدلیل دیکر بکند و آن اینست که در مرض نخاعیه بر خلاف این مرض همیشه هر دو پا مبتلا میشوند لمترجمه

در جمیع حالات خاصه وقتی که این وجع با وجود معالجاتی که در دفع ان شده باشد
باز مقاومت کند باید تفحص نمود که این وجع عرض یکی از امراضی که بعد ازین
مذکور خواهد شد نباشد برای دفع این شبهه باید خط معبر عصب را با
کمال دقت امتحان نمود تا معلوم شود که این عصب محل هیچیک از فسادهای
عضوی نیز نیست و شکم را باید لمس کرد و انکشت بفرج و مستقیم برد تا از وجود
نمو یا غده بزرکی در فضای خاصره مطمئن شد که اکر باشد که این عصب را
بفشارد میتواند وجعی مثل وجع عرق النسای حقیقی احداث نماید و شبیه
بان کردد

## تقدمة المعرفة

این وجع اکر چه بد باشد هیچکونه خطر و
وخامتی ندارد در ذات ان از بابت شدت دوام و کثرت استعداد بتواتر نکس است



هرگاه مرض چندین سال دوام کند و معالجات متداوله علمی هم در دفع آن اثری نکرده باشد و بخصوص علامات فلج هم شروع کند باید بسیار کم امید واد بشفای کامل بود

**سبب** این وجع محتمل است که از جمیع اوجاع عصبیه بیشتر شایع باشد ولیکن **والکس** شیوع آن را کمتر از وجع عصبانی بین الاضلاع دانسته

عروض این وجع پای چپ و راست را یکسان است و معینا شیوع آن در نسوان کمتر از رجال است ابدا دیده نشده است که قبل از بلوغ عارض شود **والکس** شیوع از اود و ما بین بیست الی شصت سال در جمیع عمرها مساوی یافته جمیع امزجه و تراکیب را مستعد در ابتلای آن مساوی هستند از جمیع شرایط حفظ صحتی فقط تمکن در مواضع رطبه و بارده تنها سببی است که اثر آن معلوم و ثابت شده **والکس** بیان میکند که تقریبا نصف مبتلایان باین وجع را که بدقت ملاحظه کرده سبب مرضشان همین بود لا اینمرض غالبا خود بخود ابتدا کند و هرگاه سبب سابق معینی داشته باشد همان برودت است بخصوص وقتی که رطوبت هم بان اضافه شده باشد خواه در جمیع بدن اثر کرده یا عمل آن منحصر بفخذ باشد مثل اینکه هرگاه شخصی بروی علف یا زمین رطبی بخسبد مبتلا میشود و از این که ذکر کردیم سبب شیوع اینمرض در فصول بارده معلوم میشود این مرض گاهی بعد از ضربه عارض میشود اما مصنفین اسباب مختلفه دیگر بجهة آن بیان کرده اند از قبیل بعض مجراهات انتقالیه و حبس خون بواسیر که هر کدام این اثر را ندارند سابق بر این بیان کردیم که این وجع ممکن است عرض از مرض دیگر باشد مثلا گاه

کرده است که این حالت کثیر الوقوع است وخود مریضی را که بسبب مرض دیگر مبتلا باین وجع بوده نشان داده بود که وجع در آن بهمان قسم شدید بود که در عرق النسای اصلی غده فضای خاصره که بیشتر از یک سال بحالت خفاء مانده تحریک این وجع را بعینه میکند که حتما از جمیع معالجات عصبانی شدیدتر بود و این قسم از عرق النسای عرضی در زنان بیشتر از مردان است زیرا که زنان از بابت حمل و بواسطه اینکه رحمشان حرکت و تغییر موضع میکند و بواسطه سایر نمو غدههای حاصله در فضای خاصره که از فشار آنها بعصب نیز وجع عصبانی بسیار عاصی از علاج و غالبا مایوس العلاج حاصل میشود استعداد شان بیشتر است و معلوم است که ماده سمی کوفتی در وقتی که بسبب ظهور غدی مختلفه در ممر عصب گردد میتواند این وجع را عارض نماید زیرا که من گمان نمیکنم که کوفت بتواند بقسم دیگر سبب این وجع شود

## علاج

وقتی که این وجع شدت ندارد و مانع از رفتار و حرکت مریض نیست باید علاج منحصر شود باستعمال تمریخ فراری (روغن زیتون شش مثقال امونیاک بیست نخودی) و بهتر این است که با مشمع خردلی جزء اعلای فخذ را سرخ کنند بعضی حمام ساده یا استحمام بخار و دوش بخار و انجو بر کرده اند دیگران جمیع پا را با پارچه پشمی میپوشانند

اگر این مرض بسیار شدید و اوجاع ممتد بوده باشد نیز شدت داشته و طولانی باشند از سال چند عدد علق و استعمال الحجامت بدون شرط در نقاط کثیر الوجع امر و تجویز شده در این وقت بعضی تمریخات مخدره استعمال نموده و از داخل اشربه معرق نوشانیده اند و هر شام مقدار قلیلی افیون داده اند که اسباب استراحت مریض شود مالیدن کلوروفرم که درد اوجاع عصبانی قریب بحال اعلی



مؤثر است در اینجا نادر است که نافع واقع شود بهتر از جمیع معالجات تزریق تحت الجلدی است که از مرفین و اتروپین استعمال شود و اگر با وجود این معالجات باز وجع مقاومت کند لازم است که طریق معالجهٔ **کتینو** را معمول داشت که بواسطهٔ آن این وجع را بنحوی علاج نمود و اینک شروع میکنیم بطریقهٔ استعمال مفرحات که او بنحو میمنوی

مفرحات را باید در مواضعی ارسال نمود که وجع آنها بیشتر باشد پس اگر روز بعد وجع در بعض نقاط دیگر بروز کند باید مفرح دیگر در آن نقاط ارسال کرد چنانکه در وجع شدیدی که عارض این عصب شود میتوان چند مفرح در یک مجلس یا بفاصلهٔ کمی ارسال نمود باین ترتیب یکی در چین الیه در موضعی که این عصب از فضای خاصره خارج میشود و یکی در راس قصبهٔ صغری و یکی در طرف وحشی ساق و یکی در فخذ از جهت وحشی و یکی دیگر نیز بروی پا که باعتقاد **کتینو** بهترین موضعی است که از برای مفرح انتخاب شود تکلیف طبیب هم تدابیر اینست بنا بر آثار حاصله از این معالجات تغییر میکند و گاهی از استعمال مشمع پرنده وجع تسکین یافت منها المطلوب و اگر باز باقی باشد و دوامی پیدا کند باید با مرهم منفطی چند روزی سیلان ریم را برقرار نمود و چنانچه در سایر اوجاع عصبانی مذکور نمودیم میتوان در موضع منفرج از یک خمس الی دو خمس گنعم نمک مرفین پاشید و برای قلع و قمع مرض باید اغلب اوقات استعمال مشمع را چندین دفعه دیگر تکرار کرد خواه در همان نقطه و خواه در نقاط مجاوران

اگر این مرض با وجود این معالجات باز مقاومت کند باید اعانت جست بمعالجات قویه از قبیل یک یا چندین داغ فتیله بروی نقطه که وجع آن بیشتر است و بعضی داغ نزد انکورا که در چندین موضع عمده وجع استعمال شود ترجیح داده اند چنانکه این معالجه را چندین بار **موسیو تروسو** کرده و فایده دیده است و این از معالجاتی است که **والکس** هم آنرا انتخاب نموده و من هم در وقتی که این مرض خاصی از سایر معالجات

داغ برای انکورا
در متن صفحه ۸۷ مذکور است



بود این قسم از داغ را معمول داشته فایده دیده ام و هرگاه مصلحت در استعمال این داغ
باشد بهتر اینست که مریض را قبل از وقت بیحس و مدهوش کرد خواه تمام بدن را
باسند شاف کلوفرم و خواه عضو ماوف را بواسطه استعمال مخلوط مبرد بالفعل برد سازی
آن موضعی که داغ کردن آن مقصود است

نکته
خود در نص
خانه ها دیده ام که هر
گاه که خواهند عضوی را بی
حس کنند یخ کوبیده در پارچه نازکی
نازکی ریخته بر روی عضو نهند
بگذارند تا ...
مخصوص ... است
... 
عضو مثل ... بی حس شود
لمحرره

بعضی تجربه کرده و داغهای قوی را در معالجه این وجع گاهی نزدیک تر و گاهی دورتر
از موضع وجع معمول داشته اند چنانکه بعضی داغ عمیقی با آهن سرخ شده در ظهر
قدم در تمام طول فاصله میان مشط سیم و چهارم کرده اند چند سال است قسم دیگر
از داغ که نعلبندهای کرس آنرا استعمال مینمودند شهرت نامی کرده کستر
لوکیانا بیان کرده و گالکینی معلم در پاریس آنرا تجربه کرده و نتیجه نیکو بود
و آن داغ کردن هلیکس است در نزدیک موضعی از آن که داخل تقعیر صدفی اذن میگردد

هلیکس
تمام کنار گوش را گویند
که بطرف داخل پیچیده
شده
لمحرره

در طرفی از بدن که مبتلا بعرق النسا است باین طریق که این موضع را با کمال سرعت و
بوسعت شش الی هشت هزار یک مطر با آهن سرخ شده که ضخامت آن بقدر یک
هزار یک مطر باشد داغ کنند نتیجه این معالجه در بیشتر از یک ثلث از حالات تسکین
فوری و تام این مرض است من چند بار این طریق غریب را تجربه کرده ام و گویا در بعضی
از مرضی تخفیفی بجهة وجع حاصل میشود این که گفتم گویا بجهة این است که چند نفر از آنها
بعد بمن گفتند این که گفتیم وجع ساکت شد از ترس این بود که اگر باز بهمین طریق شما ایذا
ازالم میکردید ما این خواستیم که مبادا گوش دیگر را نیز داغ نمایند والا تخفیف حاصل
نشده بود و این اثر نیست مگر بواسطه تحریک و انصراف شدیدی که از وجع حاصل
میشود چنانکه این نتیجه را از الکتریسیته نیز حاصل نموده اند که چون سیال سریع الکهربائیه
بروی جلد گذارند وجعی شدید نیز و حاد تر از آتش سوزان احداث کند ضیق
و وشن این وجع را بواسطه تحریک وجع شدیدی در موضعی که دور تر از محل



## وجع النسا
## درد عصب

مرضی است با استعمال الکتریسیته علاج نموده ولی مخصوصاً این نتیجه درصورتی حاصل است که سیال را از جلد موضع عصب مریض که از آن میگذرد مرور دهند

و از جمله مصرفات خوب دوائی در این مرض طریقه استعمال آب سرد است مثل اینکه سابقاً در بیان اوجاع عصبانی ذکر شد و نیز میگوئیم که فواید نیکی که از آبهای گرمی که از زمین میجوشند در حالتی که این وجع از علاج عاجز بوده حاصل شده بعضی از استعمال حمام اسید کربنیک نیز منفعت کلی برده‌اند

بعضی از ادویه را ممکن است از داخل تجویز کرد که این وجع را فایده بخشد از این قبیل است اول افیون که منفعتش از قبیل معالجات مسکنه است نه شافیه که قطع مرض کند ولیکن کنه کنه از آن قبیل نیست خود بتنهائی میتواند شافی و دافع این مرض باشد چنانکه از ملاحظات و تجارب کیتینو ظاهر میشود که اگر این وجع دوره و نوبه داشته باشد کنه کنه از فایده نیکو بخشد و از میان جمیع اوجاع عصبانی بخصوص این وجع است که اغلب بصورت نوبه‌های منتظم ظاهر میشود و مشروبات معرقه را اگر بعضی تجویز کرده‌اند از قبیل معالجات اضافیه اند که بدون اینکه منضم بسایر معالجات شوند بتنهائی اثری نخواهند بخشید

کین و هم از اطبای انگلیس میور کامپیر و مارتینیر از قرار اثر استعمال روغن تربانتین را بجهت رفع این وجع هم از داخل و هم بطریق تزریق اختیار کرده‌اند این دوائی که من بتجربه‌اش از آن فایده میدانم بنظرم میآید که چند مرتبه این وجع را تسکین داده باشد ولیکن ضرر دیگر دارد و آن اختلال در عمل معده است چنانکه اعراض و حوادث خطرناک از آن دیده شده مثل اینکه رومبرگ آن را بتجربه معلوم نموده پس استعمال آن مصلحت نیست مگر با کمال احتیاط و وقتی که سایر معالجات ثمری نبخشیده باشند که آن را داخلاً عوض کرده از مقدار یک مثقال



و پانزده نخود الی دو مثقال ده نخود بدهند و بهتر این است که از معجونی ساخته استعمال نمایند یا کابسول ساخته بخورانند

کابسول
در لغت بمعنی حبه کوچک باشد گویند در اینجا مقصود چیزی که مثل پوست انگور از چیزی که قابل سیلان است ساخته داده و مشبه که خوردن آنها کمال آن را در میان آن قرار داده و محکم می بندند که در وقت بلعیدن چیزی طعم آن نشود مثل کپسول لبان و روغن کرچک و امثال آنها لمترجمه

در هر قسم از معالجه باید در هنگام وجود مرض و بعد از رفع ان از رجوع و نکس پیش بندی و استظهار جویند یا اینکه در دقایق حفظ صحت مریض سعی و جهد بلیغ نمایند چنانکه مخصوصاً انها را از تغییرات هوائیه و از موضع بارده و رطبه محفوظ دارند و زیر شلواری پشمی بپوشانند و گاه گاهی مراعات تلیین بطن را بحقن و مسهلات خفیفه نمایند

بهتر و اولین نقطه در حفظ همان اجتناب از سرما یا رطوبت است و مرضی باید از تر شدن پاها اجتناب نمایند و در روی زمین و صفه های سنگی که در معادن و غیره است ننشینند و رختخواب خود را نزدیک بدیوار بند هند و تکیه از بدیوار رطوبی نکنند

## در وجع عصب فخذی

السبر و اسبون
در صفحه ٥٢ ذکر شد

این وجع از امراض نادره و کمتر معروف است ذکر و بیان چندانی از ان در کتب علمیه نشده مگر اینکه چند السبر و اسبون از ان در کتب مذکور است و این همان مرضی است که کتنیو انرا باختصار بیان کرده و اسکاس نرووزا انتیکا نامیده و شوسیه انرا وجع عصبانی فخذی و مقدم قصبه کبرائی خوانده

این مرض شناخته میشود بوجعی که از چین اربیه کشیده میشود بسطح قدامی فخذ و بکنار انسی ساق و فوزک انسی و طرف انسی ظاهر قدم بخصوص انجائی که شعبه جلدیه و قصبه کبرائی منشعب بتارهای کثیری شده بجلد میرود (شوسیه) وجع در این مرض بعینه همان صفت و حالت را دارد که در سایر اوجاع عصبانی شناو الکر نیز در اینجا نقاط متفرقه مختلفه با وجعی یافته که محدود میشوند در محاذی مواضعی که



عصب نزدیک بجلد میشود و آن مواضعی است که تارهای چندی از آن بجلد میرود بنا بر عقیده **شوسیه** این وجع آسان تر از وجع عرق النساء قابل معالجه است و طریق معالجه همان است که در عرق النسا مذکور شد **مسیو طار قیینر** میگوید که مخصوصا در این مرض از استعمال روغن ترپانتین آثار حسنه مشاهده نموده است

## در آنژین دو پواترین که ترجمه از خناق سینه و از اوجع قص و وجع عصبانی قلبی نیز نامند

این مرض نیز از جمله امراض بدون تب است و عارض میشود با نوبهائی که متصف میکردند بوجع شدیدی در قسمت اسفل عظم قص که گاه برقی و ممدد و اغلب مضیق و فشارنده است که کشیده میشود بطرف عنق و بخصوص بدست چپ و غالبا زحمت شدیدی بحالت تنفس دارد و همیشه احساس بضیق صدر و قلق بی نهایتی کنند

دامیزند

**تاریخ مرض** در کتب اکثر مصنفین تاریخ اشخاصی که در حقیقت مبتلا باین مرض بوده یافته اند بیانی که **مرکانیئی** در مطلب بیست ششم از کتاب خود میکند بهترین بیانات است اما در آن وقت کسی نتوانسته بود که این مرض را بخوبی منقح و منفرد نموده و صور مختلفه آنرا بیان کند تا در سنه ۱۷۶۸ **رونین** این مرض را معنی نموده و صفات و علامات آنرا بیان کرده و لیکن چهار سال بعد از آن یعنی در سنه ۱۷۷۲ **هبیردن** مرض را بهمین اسم که الان دارد موسوم نمود و در کتاب اصطلاحات طبیه خود تعریف خوبی از این مرض نموده که آنرا در کمال خوبی

تحقیق



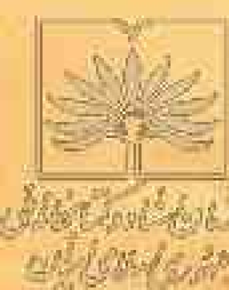
## وجع نوبتی

البرووانر در صفحه ۵۲ ذکر شد

تحقیق و تجدید کرده و معاصرین را نیز محرک و مشوق شده که در این مرض ابسرواسیون و تجربه‌ها کنند و بنویسند چنانکه در سنه ۱۷۷۲ وال و در سنه ۱۷۷۳ فترژیل و در سنه ۱۷۸۳ و در سنه ۱۸۰۰ هاصیدن وجمع دیگر در این سنوات شرحی را از این مرض نوشتند از ابتدای این قرن نیز تحقیقات و ملاحظات مختلفی در این مرض نمودند در انگلیس در سنه ۱۸۰۶ بتوسط پاری و در ایام جدید بواسطه فربس و در ایطالیا در سنه ۱۸۱۰ بواسطه پیرا و در المانی بواسطه وبیکمان و در فرانسه بواسطه کازین که ملاحظات و بیانات او در روزنامه عمومی سنه ۱۸۱۱ مرقوم است و بتوسط بمر که در سنه ۱۸۰۸ در تذکره نوشته و در روزنامه سالیانه مجمع الاطبای منتلیه درج نموده و بعد از اینها استاد معلم فاضل مسیو دسپرت در سنه ۱۸۱۱ و تروپرین در سنه ۱۸۱۵ و مسیو لاترتیک در سنه ۱۸۴۶ هریک رساله کافی بسیار خوبی در این مرض نوشتند

**علامات تشریحیه** از تشریح نعش مبتلایان باین مرض هیچ قسم آفت و علامتی ظاهر نشده ولیکن بسیاری از مصنفین بخصوص اطبای انگلیس بعکس این را معتقدند و مدعی شده‌اند که این مرض مربوط است بعلل عضویه چند که عارض بر اعضاء صدر و جدار آن میشوند از قبیل استخوانی شدن غضاریف رؤس اضلاع و زیاد شدن شحم و سمین فوق العاده در قلب و عظم آن و استخوانی شدن شرائین و دسامات قلب و اتساع ائورطی یا عروض ورم در اورطی و ترشح مایعات در بین دو غشاء جنب یا در غلاف قلب حتی علل عضوی کبد را هم گفته‌اند بخصوص هیپرتروفی یعنی عظم از تمام اینها را مثل اسباب تشریحی و اصلی از برای این مرض ملاحظه کرده بودند امّا این قسم از اعتقادات را در این ایام نمیتوان قبول کرد مگر اینکه ممکن است اینها از امراض





اصلیه دانست که با وجود انها اینمرض نیز عارض شود که مصادف باهم باشند یا ترکیب با انها پیدا کند بعلت اینکه غالباً دیده شده است که اینمرض موجود بوده بدون اینکه هیچ ضرر عضوی مصادف با ان باشد و در بعضی دیگر مشاهده شده است که مبتلا ببعضی از این امراض عضویه بوده اند بدون اینکه در مدت عمر ابداً علائمی از اینمرض دیده باشند

## علامات و رفتار مرض

عموماً اینمرض بغتتاً در بین صحت کامل عارض شود چنانکه مریض دفعتاً از راه رفتن باز ماند و حالت خفگی بسیار شدیدی پیدا کند و غشی او را عارض شود و وجع مضیق ثاقب خارجی در جزء اسفل و جانب چپ عظم قص در طول خطی که میانه هر دو پستان امتداد یابد احساس کند (فتق شریانی) که از فشار و حرکت دست و تنفس طویل عمیق شدت نکند مرضی چنان پندارند که وجع از قسمتی بقسمت دیگر صدر در او جانب قدام بطرف خلف سیر و حرکت دارد و غالباً تجاوز بدست چپ کند و بحالات مختلف که معبر عصب زند اسفلی را بخر بر کند از بازو تا مرفق و از بازو تا انگشتان احساس بوجع کند و هرگز دیده نشده که این وجع بدست راست تجاوز کند و در بیشتر از مرضی این وجع بواسطه تارهای شبکه جلدی عنق تجاوز بجزء طرفی عنق و بفک اسفل و هم بگوش کند ولیکن در این حالات مرضی در عنق خود بیشتر احساس بحرارت ردتی موذیتی کند نه بوجع شدیدی در بعضی از انها مخصوصاً در نسوان شعب صدری قدامی در این حالت مبتلا گشته و سبب وجود وجعی در پستان و جلد ان شود و ممکن است که وجع کشیده شود بتحت شراسیف و جزء اسفل شکم و گاهی دفعتاً واحده بتمام اطراف بدن ولیکن اینکه این وجع دفعتاً بجمیع مواضع مذکوره کشیده شود بسیار کم است



قریب بهمیشه وجع جانب چپی صدر جرید ست محاذی خود یا ببعض از نقاط
وسط بدن کشیده نشود و در بعضی حالات نادره از این نقاط شروع کرده و
بزودی بطرف سینه منبسط شود چنانکه هبردن و شروبرن
و دیگران چند نفری را مشاهده کرده اند که بهمین طور مبتلا شده بودند

• هنگام شدت مرض است که احساس ضیق و قلق و اضطرا
بسیار شدید کنند خفگی در کمال شدت صورت مرنگ ولطمه خورده از
هول و فزع بدن سرد و از عرق لزجی تر شده بعضی از آنها مبتلای باغما بلکه
بغشی میشوند در خلال این احوال و اعراض شدیده مریض گمان کند که موت
آنها قریب و قوای آنها بکلی ساقط شده نبض را که هبردن بحالت
طبیعی میداند قریب بهمیشه صغیر و ضعیف اما منتظم است و کلیتاً ببطوء بیشتر
مایل است تا بسرعت در بعض حالات مختلف یا غیر منتظم میشود و نادراً خفقان
عارض گردد نفس نسبت بحالت طبیعی سریع تر شود اما چنانکه شروبرن
در چهار مریض که بدقت ابتر و اسپون نموده معلوم کرده است که هرگز از دقیقه
سی شش نفس تجاوز نکند تواتر نفس و بطی یا اختلالات شدیده و اضطراب
مریض که ملاحظه میشود ندارد و نیز زیاد غریب است که بسیاری از آنها با
نفس طویل عمیق میکشند و وجعی باین شدت هیچ منع از آن نمیکند برخلاف در
اشخاص مبتلا بانتصاب النفس مبتلایان باین مرض وضع مخصوصی را نمیتوانند
بگیرند وضع آنها از بابت شدت وجع بیشتر تغییر میکند تا از جهت ضیق النفس
بعضی از آنها از خوف اینکه حرکت جزئی اسباب وجع میشود مدتی بیک هیئت
و وضع میمانند و بعض دیگر بعکس بخلف و قدام و سایر جهات متمایل میشوند
وقتی که نوبت این مرض باید موقوف شود وجع بتدریج تسکین

با فشار ضیق صدر و قلقی که با آن بود نیز تمام شوند و در بعضی آخر هنگام نوبه تقی و جشاء معین میشود که نفخ زیادی خارج شده بعد از چند لحظه جمیع عوارض شدیده رفع میشوند مریض در خود خستگی زیاد و احساس بحرارت و کوفتگی بیشتر میکند تا درد سینه و دست را

نوبه این وجع همیشه بیک صورت و هیئت و بیک شدت و دوام عارض نمیشود در بعضی وجع غلبه کند و در بعض دیگر غشی و تحلیل قوی تفوق جوید ولیکن هنگامی که مرکب با یکی از علل عضویه قلب و عروق کبار شود صورت دیگر حاصل کند باین معنی که جمیع علامات منسوبه باین علل موجود شوند و مخصوصا در این حالت است که ضیق النفس شدید و نبض صغیر و غیر منتظم شده خفقان عارض گردد

شدت نوبهای این مرض بیک نسق نباشند چنانچه نوبهای اول را چندان شدتی نه و بعد از چند دقیقه یا چند ثانیه موقوف شوند ولیکن با وجود وجود شدت ظاهری مریض هراسان است و میداند که اگر قدری بیشتر بطول انجامد طاقت تحمل از او ندارد بعد از فاصله که مختلف میشود از چند ساعت الی چندین سال مثل این عوارض باز عود و رجعت کنند هر قدر نوبها بیشتر مکرر شوند دوام و شدت آنها بیشتر گردد وقتی که نوبه این مرض زود بزود عود و رجعت کردند چنانکه هیبردن در مریضی از مرضای خود مشاهده نموده دیده میشود که مدت اخذ نوبه نیم ساعت الی یک ساعت و چندین ساعت بلکه چند روز طول میکشد اما در صورتی که زمان اخذ نوبه یک ساعت یا چند ساعت طول بکشد باید همیشه زمان فترت واضحی هم داشته باشد بجهة اینکه ممکن نیست کسی زنده بماند با ابتلای بوجعی باین شدت در این زمان طویل و قلق و اضطرابی

باشد



## در امراضی که منتصف بوجع میشوند

باید دانست که مریض در نوبه شدید این مرض مختل میشود بدون اینکه زمان فتور و راحتی داشته باشد

نوبهای این مرض غالباً خود بخود بدون سبب معینی عارض میشوند و تفاوتی در میان شب و روز در اخذ نوبه نیست اما در شب همیشه بعد از خواب اول یعنی تقریباً در یک وقت معین مخصوصی عارض میشوند اما اغلب این وجع بواسطه صدمه و زحمت و حرکت دفعی و سواری با اسب و پیاده راه رفتن و برخوردن کالسکه بمانعی و نیز بواسطه عوارض نفسانیه شدیده و از عبور و هوای سرد مخصوص که در شبها بوزد تحریک میشود

وقتی که نوبها بیکدیگر زیاد نزدیک هستند مریض در اغلب فواصل یعنی در زمانهای فترت در تمام سینه خود احساس با عیا و ناراحتی کند غالباً اگرچه قدمی حرکت کند بواسطه احساس بوجعی که در قسمت اسفل صدر میکند که منذر بنوبه ابتدائیه است حکماً می ایستد و چنانچه باز در این حالت حرکت کند بلاشک نوبه شدیدی بروز خواهد کرد

هرگاه نوبها از یکدیگر زیاد فاصله داشته باشند و مریض بهیچیک از امراض عضوی ریه و قلب و عروق کبار مبتلا نباشد دیده میشود که بزودی بصحتی که قریب بکمال است رجوع کند تنفس بحالت طبیعی و تغییر مشهودی در اعضاء دوران دم نباشد در این مرض اعمال مختلفه بدن بحالت طبیعی خود باقی و مریض لاغر نشده بفربهی سابق خود بماند اگرچه در حالتی باشد که نوبها هم زیاد نزدیک بیکدیگر باشند

## دوام و انجام مرض

دوام این مرض کلیتاً غیرمعین است بعضی بعد از یک یا چند نوبه مرض آنها رفع شود بقسمی که دیگر رجوع نکند و اما در بعضی دیگر نوبها بفواصل مختلفه رجوع کنند و منتهی بهلاکت گردند



## دق عصبانی قلب

عادتاً انجام اینمرض هلاکت است و اغلب فجئةً مثل اینکه برق و صاعقه کسی را بزنند در کذرند خواه در وقتی که نوبه بکمال شدت رسیده و خواه در ابتدای آن چنانکه بعضی از مرضی در بین راه رفتن از حرکت باز مانده مثل اینکه تیری به آنها گرفتار نماید فی الفور برجای خود خشک شده هلاک کردند و از تشریح هم هرچه تجسس شد هیچ ضرر عضوی در آنها دیده نشده که دلیل چنین انتهای سریعی باشد از میان صد و شصت و چهار نفر مریض که میو **قرب** در حال دفت ابسر و اسبون کرده نود و چهار نفر از آنها فجئةً مرده اند.

ابسر و اسپون
در صفحه ۵۲ مذکور شد

بعضی از مصنفین و بخصوص **تروسو** خیال کرده اند که وقتی که نوبهای اینمرض مکرر و تجدید شده و قرب بیکدیکر پیدا کنند ممکن است که منتهی باین شوی که بعض آفات شدیده در قلب یا در عروق کبار حاصل شوند و این اعتقاد بنظر من بدون اصل است و بواسطهٔ تحقیقات دقیقه ثابت نشده اگرچه خودم هم چند اتفاق که مؤید این عقیده بود دیده ام اما قبل از اینکه معتقد بچنین اعتقادی شوند باید یقین بوجود امراض قلبیه سابقه شدیده در آنها داشته باشند و وقتی که باید این مرض علاج شود شدت نوبها کم شده و از یکدیکر کم کم فاصله پیدا میکنند

**تشخیص** وجع شدید مضیق در محلی که ظاهر شود در جزء اسفل و چپ عظم قص و کشیده شود بنقاط مختلفه و سط بدن و اغلب در طول دست جهت ما و فکر مصادف باشد با قلق و اضطراب شدید و چنان رداء تی داشته باشد که مریض را بکمان بیندازد که مرکزیان عنقریب در رسد و بعد از چند دقیقه و کلیتاً بعد از تدریج الی نیم ساعت دفع شود ممکن نیست سوای اینمرض صفت و علامت مرض دیکر واقع شوی

امراض دیر و تو شح ما ئیت کبیری در خلاف قلب و در بین دو غشاء جنب و امراض



## در امراض باطنی

عضویه قلب و انوریسم اورطی که همه منتهی بنوبهای ثقل صدر و خفگی شدید
و غشی میشوند ممکن است مشتبه باین مرض شوند ولیکن در امراض مذکوره چون
وجع زیاد شدید و مضیق نیست و ببازوی چپ هم کشیده نمیشود اسباب
تشخیصشان از یکدیگر شود و نیز در تمام امراض مذکوره زحمت و اذیت شدیدی
عارض تنفس شده و سرعت و تواتر در آن ظاهر شود بقسمی که مریض را ممکن نباشد
که نفس طویل کشد و لابد شود که همیشه بحالت خمیدگی بنشیند و از خوف اختناق
و خفه شدن وضع دیگر گرفتن برای ان ممکن نباشد و بالعکس چنانکه مذکور داشتیم
امثال این علامات در اشخاص مبتلای باین مرض ظاهر نشود مگر چندان اصرار و اعتنائی
در فایده پرکوسیون و اسکولتاسیون در این مرض نباشد بلکه استبعادی ندارد که
از این دو عمل علامات طبیعی یکی از امراض عضویه صدر که دخلی باین مرض نداشته
ملاحظه شده اسباب اشتباه گردد وجع عصبانی بین الاضلاع ممکن است شباهت
جزئی باین مرض داشته باشد بعلت اینکه وجع شدید ممتد برقی که در این مرض اغلب
در طرف یسار صدر دیده میشود در وجع بین الاضلاعی هم موجود است اما در
انجا این وجع بطرف دست کشیده نمیشود و هر قدر هم شدید باشد مصادف
با هیچ قلق و اضطرابی نباشد و اگر حالت نوبه و اشتدادی هم در آن باشد باین
وضوح که در این ظاهر میشود نیست و نیز از فشار بجدار صدر در این تحریک
هیچگونه وجعی نشود ولیکن باید دانست که گاهی این مرض با وجع اعصاب بین الاضلاع
و وجع اعصاب شبکه ظاهر جلد یعنی عنق مرکب میشوند

پرکوسیون اسکولتاسیون
استعلام حالت مریض است از عمل قرع و گوش نهادن و تفصیل که در کتابی که موسوم به ... حکیم باشی ... در این علم تصنیف و ترجمه کرده و در طهران چاپ کرده بود از انجا دیده شود

## تقدمة المعرفه

این مرض از امراض صعبه است ولیکن با وجود
این قابل علاج است اگر نوبه‌های ان چندان شدتی نداشته و زمان فترت و فواصل
انها زیاد باشد و مربوط هم بهیچیک از امراض عضویه نباشد و مریض قوی المزاج



باشد ممکن است امید وار بود که عاقبت آن محمود است ولیکن با وجود اینها نباید تقدیم
المعرفه را بدون خطر دانست بعلت اینکه در مثل حالات مذکوره دیده شده که
مریض بغتةً هلاک میشود و جمیع تدابیر و حدسهای طبیب را باطل میکند

## سبب

ترز فرب تجربه کرده و معین نموده است که
اینمرض در رجال بیشتر عارض میشود تا در نسوان در هشتاد و هشت نفر مریض که
تجربه کرده هشتاد نفر مرد بوده و هشت نفر زن اگرچه در جمیع اسنان حتی در سن
طفولیت هم اینمرض مشاهده شده چنانکه هامیلتن تفصیل طفلی که
مبتلا باینمرض بوده بیان میکند اما با وجود این میتوان گفت که عروض اینمرض
قبل از پنجاه سال نادر است چنانکه در هشتاد و چهار نفر مریض که فرب
ملاحظه نموده هفتاد و دو نفرشان از این سن تجاوز کرده بودند در بعضی از احوال
چنان معلوم شده که اینمرض ارثی است مثل اینکه دیده شده چند نفر از یک
خانواده مبتلا باینمرض بوده اند دو برادر دیدم که هر دو در یک وقت از سن
مبتلا باینمرض شدند بعضی گمان کرده اند که اقالیم رطبه و بارده مساعدت و
معاونت بتولید اینمرض میکند هنوز معلوم نیست اختلاف ترکیب و مزاج و شروط
مختلفه حفظ صحتی در اینمرض اثری داشته باشند هر سببی که برای وجود اینمرض
بیان کرده اند هنوز بتحقیق نرسیده اگرچه کشیدن تنباکو باشد که در این اواخر
از اسباب اینمرض دانسته اند مثل سایر امراض عصبانی اینمرض هم اشخاص معمول
صاحب سکون و دعه را بیشتر از نفرا مبتلا میکند اینمرض در مریضخانها بسیار
کم است

## علاج

معالجه اینمرض همیشه مشکوک است و علاجی که از سبب اطمینان
باشد ندارد بجهت آن دو قسم از علاج بیان کرده اند یکی بجهت منع و رفع نوبه دیگر

حکایت عجیب
میرزا موسی خان سرتیپ
فوج سواد کوهی یاول شبی حسب الامر
بعیادت علیلیه از نسوان در خانه بودم
ساعت از شب گذشته رفتم خود شان
جزئی مداوا کرده بودند و چیز سبک
شده بود اما قدری مشوش و مضطرب
بود که بخورد و گفت خوب شده ام دیگر
دوائی لازم نیست و نخوردم الآن بخورم هم
عذر بخواهم شرح حالت خود را که بیان کرد
بخوبی معلوم شد که چندین مرتبه مبتلا
این مرض شده بود بکناره مرخص نمودم
شش ساعت از شب گذشته در کمال
تعجیل آمدند از فرستاده پرسیدم گفت یک
ساعت است که بیهوش افتاده وقتی رسیدم
سرد و خشک افتاده گویا مرده بود و گذشته
بود پرسیدم گفتند دو ساعت بعد از
رفتن شما فی الفور درگذشته بود
عارض او شده بود
و دیگر نیامد
جزئی
لمترجمه



## در امراضی که منتسب بعروق میشوند

معالجاتی که بجهة پیش بندی واستظهار از رجوع آن است اگر کسی زمان
اخذ و شدت یکی از این نوبها را دیده باشد گمان نمیکنند که اشخاص با تجربه
جرئت کنند که در این مرض حکم بفصد و اخراج نمایند لابنک امر میکند که
در هنگام حمله نوبه وقتی که خفگی و عسر النفس مریض شدید و خون بدن او زیاد
باید اخراج دم نمود پیاری معتقد است وقتی که نبض صغیر و جلد بدن بی رنگ
و جمیع بدن سرد شده نیز اخراج دم را نباید منع نمود ولیکن باید گفت که عمل اخراج دم
بکلی متروک و مذموم است که کسی اقدام بتجویز نمیکند مگر اینکه مریض را بخطر عظیم
ببیند اند پرسیوال در وقت شدت نوبه این مرض بعنوان معالجه
مضطرب نماینده امر باستعمال مقیی نموده ولی هنوز تجربه کامل نرسیده و
در تجویز آن احتیاط لازم است

در مدت نوبهای این مرض اگر نبض صغیر و غیر محسوس و جلد بدن سرد باشد
کفایت میکند که مکرر ضمادهائی را که خردل بروی آنها پاشیده شده باطراف و
نهایات بدن بیندازند و یا اینکه آن مواضع را با روغنهای امونیاکی تهییج
نمایند و بملایمت جدار قدامی صدر را با لودانم بمالند و در این وقت هم ادویه مسکنه
ضد تشنج مثل اتر و لیکر هفمن و آب لوریر سیریز یعنی غار و بخصوص افیون مجوز است
اینها ادویه هستند که در این مرض نافع اند هبردن تنتور افیون را ترجیح
میدهد که بیست و پنج قطره از آن در شربتی دیگر با قدری از شراب انتیمونی
ترکیب نموده بدهند اما این ترکیب بنظر نمی آید که منفعت چندانی داشته باشد
چه بسیاری از مرضی را قی عارض میشود با قوت زیادی بجهة قی میکنند یا
با بلعیدن بجهة آنها متعسر است محتمل است که در آنها استعمال افیون بطریق
حقنه ترجیح داشته باشد و در این حالت باید لودانم سیدنهام را مقدار شانزده

لیکر هفمن
لیکر ایست آن اندک اجزای الکل و [illegible]
اتر سولفوریک [illegible] الکل
۱۰۰ [illegible] ۱۰۰
مخلوط نموده در [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
لمترجمه

تنتور
در صفحه ۱۲۱ بیان شد

الی بیست قطره تجویز نمود و اگر تا نیم ساعت اثر آن معلوم نشود باید مقدار آن را مضاعف کرده دوباره حقنه نمود و هم میتوان تزریق تحت جلدی از نمک مرفین و اتروپین نمود

اخراج دم را اگر مذمت و منع کرده ام مقصودم فصد عام و اخراج دم از جمیع بدن بود و دخلی باخراج دم موضعی ندارد بخصوص حجامت باشرط که در هنگام شدت وجع در روی سینه استعمال شود غالباً وجع را تسکین داده منفعت کلی خواهد نمود بخصوص در اشخاصی که خون زیاد داشته باشند گاهی اگر حالت نبض مساعدت کند لازم میشود که فصدی از دست بکنند هرگاه با وجود معالجات مذکوره نوبه طولانی شود باید شمع ذراریح بزرگی بروی عظم قص ارسال نمود

در اینکه استعمال الکتریسیته بتواند نوبه این مرض را دفع نماید اختلاف کرده اند موسیو دوشن در روزنامه عمومی سنه ۱۸۵۳ مسیحیه حکایت میکند که دو نفر از مبتلایان باین مرض را از استعمال الکتریسیته شدا ولی بطوری معالجه نمود که نوبه آنها بکلی دفع شد اما اینکه بتواند بکلی قلع ماده مرض کند که دیگر عود نکند بعید است همین قدر میدانم که نوبه را چندین ماه قطع میکند و این هم غنیمت بزرگی است من گمان میکنم که استعمال الکتریسیته در غیر وقت نوبه هر گاه منفعتی داشته باشد بلکه در ابتدا نیز مثل در سایر امراض عصبانی منفعت و فایده داشت که این عمل را در حین اخذ نوبه میکنند با وجود این هنوز منفعت آن چنان محقق نشده که کسی بتواند بطور قطع و یقین حکم بآن کند چنانکه در یک او مرضای خودم استعمال نمودم و بکلی بی فایده ماند حتی اندک هم فایده نکرد که زمان نوبه را اکثر از سایر نوب کند

برای استظهار و پیش بندی از اخذ نوبه معالجات کثیری گفته اند مخصوصاً از قبیل ادویه معطره مثل عنبر و گاپاک و یودور دو . . واسید فسفریک و ادویه انتیمونیه و ترکیبات

گاپاک
که خیار الانجا گویند
یکی از چهار قسم خوب معروف
...

بوغ نوچ
...



## در امراض عصبانیه متصفه بوجع

سم الفاریه و مسهلات مکرره و مقویات از قبیل کنه کنه و داغ عمیقی که در دو از موضع وجع کرده و بگذارند مدت مدیدی از موضع ان دیم بیا الابد وادویه مخدره وادویه ضد تشنجیه مثل افیون و بزر البنج و بلادانه و اخوزه و مشک و کافور و اثر و سنبل الطیب که اکثر اینها بدون فایده و منفعت اند و در وقتی که مرض با بعض حالات و اثار نوبه ظاهر شود چنانکه در نوبهائی که در شب عارض میشوند دیده میشود استعمال کنه کنه بمقدار زیاد باید تجویز نمود یعنی از پنج الی ده نخود که ان را هشت الی دوازده ساعت قبل از وقتی که احتمال الاخذ نوبه میرود بخورانند چنانکه بیست پنج سال قبل از این مریضی که بدون شک جمیع علامات این مرض را داشت از استعمال کنه کنه بتنهائی معالجه نمود و از ان وقت تا بحال مرض او عود نکرده

گفته اند بجهت دور کردن نوبهها از یکدیگر باید داغی در سینه او سال نمود که مدت مدیدی دیم از ان بیا الابد یا در روی سینه گاه گاهی بواسطه روغن دند یا ضماد مرکب (۱۲) از پیه خوک (ص) انتیمون احداث نقطه یا بثورها نمایند و هرگز من از این تجربه ثمری ندیده ام **آیمانت** مخصوصا از دو صفحه اهن ربا که بسیار نازک و شکل انها قریب به بیضی و سطح ملاصق به بدن از انها قلیل انحنائی داشته باشد بطوری که بتواند منهدم بجدار صدر شود و یکی از ان دو را در ناحیه قلب و دیگری را در پشت مقابل همین نقطه گذارند بنوعی که قطب هر دو بطور تحقیق مقابل یکدیگر بیفتد تجدید میکند و لیکن این عمل را از قبیل معالجات یقینیه نمیدانند همین قدر برا و محقق شده که از این معالجه بیشتر از سایر معالجات منفعت برده اند چرا که این معالجه اضطراب مریض را کم میکند و عود نوبه را نیز بتاخیر می اندازد و هرگاه از استعمال اهن ربای باین قسم تخفیف چندانی حاصل نشد بهتر اینست که مشمع مفرح کوچکی در وسط صفحه که در ناحیه قلب گذارده اند وضع نمایند که بیشتر تخفیف دهد از میان معالجاتی که

در نسخه
دیگر پیه خوک
ایمون ولی ۳ باید بجای
ص
پیه خوک پیه گوسفند ماب
کرده قدری کره یا روغن بادام
داخل ان کنیم که نرم شود
و بعد از ان بسوزانید
[illegible]



بجهة دفع اینمرض تجربه شده و منفعت داشته نباید فراموش کنیم استحمامی را که در زمستان بمیاه فاتره و در تابستان بآب سرد کنند بهتر و نافع تر این نیست که در تابستان مریض را بحمام دریا بفرستند

برای تکمیل علاج باید مریض را امر به پرهیز شدید و ریاضت معتدله نمود باید هرچه را که میتوانند تحریکی در بنیان اعصاب نمایند از انها دور کرد

## طبیعت و مکان مرض

اینمرض را از ابتدا غاز دفعی و رجوع بطریق نوبه و وجود فواصل و فقدان جمیع آفات لازمه دائمه باید بطور حتم بطبقه امراض عصبانی نسبت داد و این اعتقادی است که بسیاری از مصنفین نیز بوده اند و نیز وجعی که تفوق بر جمیع علامات دارد و گاهی بوقتی و بمقدار داست و غالبا بروی خطوط مسیر اعصاب مختلفه معروفه کشیده میشود محال است که نتوان بتوان تعبیر اوجاع عصبانی بمرض دیگر نسبت داد این اعتقادی است که قبریر تل و بمز بطور ابهام و بدون اینکه ملتفت باشند قبول کرده اند و لیکن این خیال را اول مرتبه موسیو کنز تیبریت نموده بود اما چنان اساس نیست تعیین مکان حقیقی مرض و دانستن اینکه کدام یک از اعصاب اولا و اصالتا مبتلا شده اند باعتقاد لاتنک انها همیشه یک قسم عصب نیستند و نسبت باشخاص تغییر و تفاوت میکنند چنانکه باعتقاد او عصب رئه و معده و شعب قلبی اعصاب رئیی تنها مبتلا میشوند اما محال است این مطلب را بطور تحقیق بتوان ثابت و معین نمود اگر کسی ملاحظه شدت اعراض را نماید باید حکم بنحو قطعی کنند که وجع اعصاب قلبی را مبتلا نموده هرگاه کسی اعتراض کند که نبض در حالت نوبه نیز مختلف و نیز غیر منتظم میشود پس چگونه میشود که اعصاب قلبی مبتلا باشند جواب میدهیم که این نقص کافیئی نیست که ما بواسطه آن اعتقاد خود

## در وجع اعصابیه ۳

بر کردیم بجهة اینکه در بسیاری اوجاع عصبانی نیز مشاهده نموده ایم که وجع عارض
بر اعصابی بوده که در عضلات متفرق شده بودند و ابداً آن عضلات را تشنج
نکرده و اثری در آنها نداشتند اوجاعی که در اینمرض عارض عصب صدریه
و تارهائی که از شبکهٔ عنقی یا شبکهٔ بازوئی یا قطنی و یا شبکهٔ عجزی خارج
شده میشوند عوارض و بمه ذاتی اند که از تشابک و تخلیط اعصاب بیکدیگر
حاصل شده که وجع بما فوق موضع اصلی خود تجاوز کرده و کشیده میشود
بنا بر این کسی نمیتواند معتقد باعتقاد مسیو پیریه شود که میگوید این
وجع بواسطهٔ ابتلای اعصاب صدریه و تارهای شبکهٔ بازوئی و عصب
زند اسفلی تنها حاصل میشود در خاتمهٔ کلام دو باره میگوئیم که حقیقتاً اینمرض
مربوط بهیچیک از آفات عضویه نیست خواه قلب و خواه سایر اعضا و هرگاه
با وجود اینمرض آفات عضویه هم موجود باشند باید حکم نمود که مرکب با اینمرض
شده و از قریب بلاعلاج کرده اند

## در وجع عصبانی بریه ۴

**لائینک** میگوید ممکن است مرضائی دیده شوند که هیچیک از علامات
طبیعیه و هیچگونه آفتی از آفات ریه در آنها نباشد و غالباً در صحت کامله باشند
اما بغتتاً از داخل ریه احساس بوجع شدیدی سریع الزوال یا طولانی و دائم
یا دائر و ثابت یا متحرک و محدود یا منتشر در موضع زیادی باشد که گاهی
کشیده شود بهمراهی خط اعصاب بین الاضلاع و اعصاب صدریه قدامی
و شبکهٔ عضدیه و شعبی که از آن منشعب میشوند و نیز میگوید که این اوجاع
غالباً در میان ستون فقرات و عظم کتف ثابت مانده از عمق احساس بآنها
میشود و بعضی کشیده میشوند که مظنون میگردد که عارض بر اعصاب ربطی



شده اند

شده اند و ممکن است که این اوجاع زیاد بطول انجامند چه آلاقیک در چندین مریض خود ملاحظه نموده که سالهای دراز شکایت از آن داشته اند

از معالجاتی که آلاقیک بجهة دفع اینمرض منفعت برده مالیدن ادویه زبیقیه است که مخصوصاً بیک موضع از بدن مالیده و دوا را بنوبت تغییر بدهند گاهی باد را شکنه و گاهی با کالمل که از مقدار یک نخود الی دو نخود یک گندم از آن را در ده نخود پیه مخلوط نموده بمالند سابق بر این تو پانتین و صفحه های آهن و طلا و مشمعات مفرحه نیز استعمال مینمودند

در اتمام این مطلب میگوئیم که هیچ یک از این معالجات اثر واضحی ندارند آلاقیک هم که قائل بوجود وجع عصبانی و بیرشده او بیاناتش معلوم میشود که یقین کامل بوجود آن نداشته و خالی از تشکیک و تردید نبوده محتمل است که وجع عصبانی بین الاضلاع باشد که باین اسم موسوم نموده اند

## در گاستر الژی یعنی وجع اعصاب معده

اینمرض بخصوص متصف میشود بوجع بسیار شدید متزایدی در محت شراسیف که غالباً باعضاء مجاوره کشیده شده و قرین است با احساس برتعب و عیا و اضطراب شدید و اختلالات مختلفی در اعمال اعضاء تغذیه

**باترلس** و بعض اطباء دیگر گاستر الژی را اسم عام میدانند و از ابدون تفاوت اطلاق بجمیع امراض عصبانی معده میکنند اما ما کان نمیکنیم که بتوان بواسطه این تسمیه بهم مشتبه نمود امراضی را که اگر چه در طبیعت اتحاد دارند ولیکن با علامات بسیار مختلفی ظاهر میشوند و هر یک معالجات مخصوصه لازم دارند اما چه مشابهت است میان مرض عصبانی معده که علامت غالب



بلکه مخصوص این وجع شدیدی باشد که همیشه لازم ان است چنانکه در وجع معده ومیان امراض عصبانی دیگر معده که بعضی صفت مخصوصشان فی دائم وبعض دیگر بطوء هضم وسقوط اشتها یا بالعکس جوع شدید وغیره باشد مخفی است که امراضی را که اینقدر اختلاف در صفات وعلامات خارجیه دارند اگر در تحت تعریف عامی مندرج ومحدود نمایند اسباب اشتباه انها بیکدیگر خواهد شد وبخصوص دلیلی ندارد که بخواهند جمیع انها را در تحت لفظ عام کاستر الژی قرار دهند که همیشه از شنیدن لفظ ان وجع شدید متبادر بذهن گردد حال مشغول نمیشویم مگر بر بیان وجع عصبانی معده وسایر امراض عصبانیئی که مخصوص بر این عضواند بعد از این بتحقیق در مقام خود مفصلا بیان میکنیم

## تاریخ مرض

ممکن است در کتب بسیار قدیم مثل کتابهای **بقراط وجالینوس** بعضی تعریف واشارات از این مرض مشاهده نمود ولی مخفی است که انها بسیار مبهم وغیر واضح اند ودیگر اینکه مدت مدیدی اطبا نتوانستند این وجع را از سایر امراض عصبانی ممتاز وتشخیص نمایند بخصوص صفات مخصوص این مرض را در تفصیل وتعریف امراضی که قدما انها را امراض سوداوی وبخاری میخواندند از قبیل اختناق رحم ومالیخولیای مراقی بیان میکردند

ولیکن از قرن هفدهم مخصوصا این مرض معده در کتب طبیه در موضع لایق خود مندرج شده واورا باسم کاردیالژی یا کاستر ودینی بیان نموده اند پس **ویلیس** در سنه ۱۶۷۹ و **اشتال** در سنه ۱۷۳۱ و **هفمن** و **ترنکا** در اواخر قرن اخیر تحقیقات مخصوصه



دراینمرض نموده رساله‌ئی با تجدید در اینمرض نوشته‌اند و بیان اینمرض را
ترنکا بحدی خوب نوشته بود که مثل سایر تصنیفاتش شهرت و انتشار
پیدا کرد چون بیانات فیزیولوژی امراض عصبانی معده را با اوهام آن مشتبه
نموده و باره علم باینمرض تنزل کرد و معالجات آنها از جاده استقامت منحرف
شد ولی باید ممنون و متشکر شد باینکه باز نرودی بواسطه خیالات و تحقیقات
در دست سه طبیب قابل که مسبوق گشت کشتر ترست شن ایکمیتیمان
و باراس که بفاصله هر یک بعد از دیگری رساله‌ئی یکی اولی را
در انگلیس و ثانی را در آلمانی و ثالث را در فرانسه در اینمرض نوشته و منتشر
نمودند رفع این اشتباهات شد

فیزیولوژی در صفحه ۸ مذکور شد

## علامات و رفتار مرض

اینمرض غالباً با وجع شدید
که اغلب در کمال شدت است ظاهر میشود و آن وجعی است در بعضی برقی و
ممد و ممرق و در بعضی خراش و سوزاننده و در بعضی دیگر وجعی ظاهر میشود
که آنرا بکوبیدن هوام تشبیه کرده‌اند و بعضی دیگر چنان گمان میکنند که معده
آنها متدرجاً وسیع شده نزدیک است پاره و منشق شود یا اینکه احساس
بانضغاط و تضییق بعضی کنند که گویا قطعه آهن یا اسباب فشار دیگر بر موضع
معده نهاده و آنرا بجانب ستون فقرات میفشارند ممکن است که احساسات
مذکوره در تمام مدت مرض بهمین حالت ثابت بمانند یا بالعکس یکی بعد
از دیگری عارض شده بجای یکدیگر قرار گیرند نه تنها از نوبه بنوبه دیگر بلکه
ممکن است در همان یک نوبه هم این تغییرات عارض شود (باراس)
با وجود این در بعض حالات اینمرض وجع چنین شدتی ندارد و چنانکه
باراس میگوید بیشتر احساس یک کسالت و اعیا و تعب نسبتاً موذی

درجه



در محل معده کنند که مصادف است با تهوع و با حالت یاس و دلتنگی
و اضطراب شدید و گاهی احساسات عجیبه کنند چنانچه بعضی معده خود را منتفخ
یا زیاده از حد ممتلی پندارند و بعض دیگر معده خود را خالی و فشرده شده دانند
و غالباً در معده حرارت شدید یا بالعکس برودتی مثل یخ احساس نمایند و
بالجمله بعضی از آنها احساس مدهشی کنند که شبیه است بحرکت یکی از حیوانات که در
میان معده راه میروند یا عنکبوتی که در معده آنها متکون شده در روی غشاء
مخاطی معده احساس بد بیان میشود

وجع معده کلیه بسایر اعضاء مختلفه شکم و ظهر و شانه و حجاب صدر نیز تجاوز
مینماید و اگر گاه گاهی با کف دست بدون اینکه یک دفعه فوت کرده بتدریج فشار
زیاد کنند غالباً وجع تسکین یابد ولی این اثر دائمی نیست بلکه بعضی اوقات بعکس
آن دیده میشود ممکن است که این وجع در خلف در منتهی الیه ناحیه ظهر بیشتر
از محل معده باشد که اگر این موضع را بفشارند وجع در کمال اشتداد ظاهر شود
چنانکه مکرر خود تجربه کرده و دیده ام و ابداً ترکیبی هم با وجع عصبانی بین الاضلاع
نداشتند

این وجع گاهی دائم و منتظم و گاهی منفصل غیر منتظم است گاه گاهی بکلی مفقود
و معدوم میشود یا از آن شدتی که داشت نقصان می یابد خواه بخودی خود و
خواه بواسطه خروج چند جشاء اما نوعی باز بشدت اول رجوع مینماید
وقتی که نوبه شدید است مریض را حالت الم و اضطراب بسیار شدیدی عارض و
چنان می پندارند که خفه میشوند و بعضی بحالت اغماء می افتند و بعض دیگر هذیان
میگویند و حرکات اختلاجیه میکنند چنانکه اسکیمیان گاهی در
زنانی که زیاد عصبانی المزاج اند ملاحظه نموده و در بعضی از مرضی بعد از آنکه تهوع



دایمی دارند و بقوت و شدت قی میکنند شدت زحمت و صدمهٔ نوبها بیشتر میشود
و در برخی مادهٔ ترش یا تلخی بدون اینکه بقوت قی کنند بدهان آید و اگر نوبه در
حین عمل هضم عارض شود این عمل بتاخیر می افتد و اغلب غذا قی نمیشود و در معده
محفوظ میماند

در میان این اوجاع با این شدت و درد آنات جای تعجب است که نبض بحالت طبیعی است
ولیکن هرگاه اضطراب مریض زیاد شود نبض سریع و غائر شود و در این حالت
غالبا در تحت شراسیف ضربانات متوالیه ملاحظه میشود که انشاءالله سبب
و طبیعت آن بعد از این در جائی که اختلالات و تغییرات عصبانی بقیان شریانی را
بیان میکنیم مذکور خواهد شد

این حملهای وجع بعد از مدتی که زمان آن مختلف میشود از چند دقیقه الی ده دوازده
ساعت که زیاد شدت نمودند مند و تسکین می یابند ممکن است که وجع بکلی
قطع شود و هرگاه نوبه زیاد شدید و زیاد طولانی نباشد دیده میشود که مریض
بزودی بدون انتقال بحالت دیگر و بدون هیچ نقاهتی بحالت صحت رجوع نماید
ولی هرگاه نوبها شدید و طویل باشند چنین نباشد زیرا که بعد از رفع وجع شدید
مدت مدیدی در محل معده احساس بوجع می کند و مریض در حالت اعیاء
و کوفتگی باشد و قوای آن زیاد ضعیف شود

گاهی زمان انحطاط نوبهای این مرض بخروج جشاء کثیری عدیم الرایحه مشخص میشود
که با وجود اینکه بسیار طویل اند بسهولت و بدون زحمت خارج میشوند و بعد از
اخراج آنها همیشه تخفیف و راحت کلی بجهة مریض حاصل میشود و بول آنها بعد از
اتمام نوبه همیشه بسیار بی رنگ و مائی است

نوبهای این مرض ممکن است بفاصلهای زیاد یا کم رجوع نمایند و زیاد تغییر پذیر

بلکه



باشند و در فاصله نوبها ممکن است مریض بحالت صحت کامله باشد و در بعض
بالعکس اختلالات دائمی دارند بخصوص در اعمال هضم و تغذیه و آلات عصبانیه
و این قسم را میتوان وجع عصبانی مزمن معده نامید

در این قسم از مرض در ناحیه معده همیشه احساس بالمی از قبیل سنگینی و تمدد
و وجع کنند این احساسات ردیه ممکن است در ناشتائی و خلو معده عارض
شوند و از ورود غذا تسکین یابند و زیاد اتفاق افتاده که بلافاصله بعد از غذا
یا یک الی دو سه ساعت که بگذرد در شروع کند عمل هضم با زحمت و با وجع شود
و حال نشان از بابت تثاوب و تهوع زیاد و جشائی که همیشه عدیم الرایحه و عدیم
الطعم است پریشان باشد گاهی حرارت سوزان شدیدی در معده آنها
هست که با حلق احساس بان میشود و پس از آن ماده خفیف حادی یا بسیار
ترشی از طریق دهان دفع شود این حالت را پیرزیس نامند محل معده غالب
اوقات کشیده و منبسط و از قرع کردن صوتش خیلی زیاد باشد زیرا که ریاح
کثیره در محل معده مجتمع و با انگشت مقاومت کنند چنانکه دیده شده نفخ زیاد
مریض بعد از خروج چندین جشاء تمام میشود یا زیاد تخفیف می یابد قی
در این مرض کم است و اگر عارض شود غالباً بلغم مخاطی است و اگر دارای مواد
غذائی باشد اجزاء رقیقه آنست زیرا که مواد غلیظه غالباً در معده باقی میمانند
هیچوقت دیده نشده که از طریق دهان و یا براز آنها خون دفع شود مگر وقتی
که قرحه سرطانی در معده باشد و با این مرض مصادف شود

چیزی که زیاد غریب است امر اشتهای آنهاست در بعضی موجود و در بعضی مفقود
و در بعضی دیگر بحد افراط است و در بسیاری قاعده و نظمی ندارد و اغذیه که
هضم شوند و اسباب وجع معده نشوند نسبت بحالت مریض مختلف و متفاوت است



چنانکه بعضی نمیتوانند متحمل شد مگر شیر را و بعضی دیگر گوشت با آنها بیشتر از بقولات موافقت میکند و آنها با اقسام نان و اغذیه که از جنس آرد باشند بیشتر مایل اند و آنها را بهتر هضم میکنند میتوان بطور کلی گفت که اغذیهٔ معدیه و مقویه و محرکه را بهتر از اغذیهٔ لطیفهٔ ملایمه متحمل میشوند حالت عطش در آنها بسیار مختلف است زبان رطب است بدون اینکه هیچ مادهٔ داشته یا سرخ باشد دهان هیچ طعم بدی ندارد ولیکن با وجود این در بعضی از آنها طعم آن حریف و ترش و شور باشد بطعم فلفل است اسهال علامت نادری است در این مرض و بالعکس یبوست مزاج حالت قریب بعادی است و هیچ تغییری در حالت عامهٔ تنفس و اعمال دوران دم نباشد ولیکن مرضی بخصوص در حین عمل هضم گاهی بخفقان قلب و اغلب مبتلا بصداع و دوار و نعاس شوند غمگین و محزون اند اغلب این مرض منتهی بمالیخولیای مراقی میشود

با وجود اختلال ذاتی عمل تغذیه کمتر دیده شده که مبتلایان باین مرض لاغر شوند بلکه اغلب همان حالت سمن و قوت اول باقی اند هزال و تب مزمن خفیفی که در بعضی از آنها مشاهده میشود اگر بواسطه اغذیهٔ مضعفه نبود و اگر مصادف با نوبهای شدید این مرض که با فاصلهای بسیار کم مکرر عارض شوند نباشد همیشه منفرد و اغلب بترکیب با بعض امراض عضویه اشخاص چند دیده شده که مدت پانزده یا بیست سال بلکه مدت عمر خود از وجع معده و عسر هضم شکایت داشته اند بدون اینکه هیچ نقصانی در حالت سمن و قوت آنها حاصل شده باشد

## دوام و انجام مرض

دوام این مرض زیاد متفاوت و تغییر پذیر است ممکن است چند دقیقه بیشتر نباشد یا بدرجات مختلفه شد



وضع

وضعف سالهای چند دوام کند اینمرض نیز مانند سایر اوجاع عصبانی همیشه مستعد نکس است و نیز با اوجاع عصبانی سایر اعضاء بدن یکی بعد از دیگری عارض میشوند یعنی هر وقت این وجع ساکت شود ان وجع ظاهر و هر وقت ان وجع ساکت شود این یک رجوع نماید چنانکه در اشخاص مبتلای بکار و مشاهده میشود

معلوم نشده است که کسی در مدت وجع و نوبه اینمرض هلاک شده باشد ولیکن وقتیکه نوبتهای ان زیاد مکرر شد و دوامی پیدا کرد و مستحکم شد احداث نقاهتی در جمیع بنیان عصبانی نموده و سبب وجود بعض دیگر از امراض عصبانی گرایشده از ان اند از قبیل مالیخولیای مراقی و اختناق رحم میشود معلوم نیست که اینمرض و سرطان معده هیچ یک سبب یکدیگر شده یا عرض از یکدیگر واقع شوند

## تشخیص

در وقتیکه اینمرض زیاد شدت داشته باشد ممکن است مشتبه شود با اخذ شدیدی از وجع الکبد ولیکن این دو مرض در کمال خوبی از یکدیگر ممیز و مشخص میشوند اگر کسی در خاطر داشته باشد که وجع الکبد دفعتاً عارض میشود و موضع مخصوص ان در محل کبد یعنی در تحت شراسیف جنبی است و از فشردن اشتداد مینماید و همیشه مصادف است با برقانی که گاهی کم و گاهی زیاد است

در صورتیکه اینمرض مزمن باشد زیاد مشتبه شده و میشود بورم مزمن معده ولیکن بواسطه صفاتی چند این دو مرض بعضی از یکدیگر ممتاز میشوند که میتوان همیشه مامون از خطا و اشتباه بود چنانکه در اینمرض وجعی که در محل معده مشاهده میشود گاهی با دوره معین و گاهی غیر منتظم است و بواسطه فشار تخفیف یابد یا موقوف شود و از موضع خود گاهی بمسافت کم و زیادی تجاوز نماید اما در ورم مزمن



معده وجع از موضع خود تجاوز نکند و دائم و ثابت باشد و هر قدر هم کم باشد فشار
هیچ بر شدتش بیفزاید اگرچه گفته‌اند که حالت زبان و طعم دهان و کثرت و قلت
عطش هیچ فایده و اثری در تشخیص تفرقه میان این دو مرض ندارند ولیکن حالت
اشتها و عمل هضم و طریقه آن از این قبیل نیستند چنانکه در وجع عصبانی معده
اشتها موجود است بلکه ممکن است بحد افراط وجوع برسد و کلیتاً هوسی و فاسد شود
اگرچه دیده میشود که دخول اغذیه بمعده سبب تحریک وجع میشود اغلب نیز بواسطه
خوردن غذا اگرچه بطئ الهضم هم باشد وجع تخفیف می‌یابد و نیز اگر قی در وجع معده
عارض شود ملغم مائی و صاف خواهد بود و اغلب هم بدون تب عارض میشود
علامات ورم مزمن معده تفاوت کلی دارند با آنچه ذکر شد بالجمله همیشه اشتهای
آنها ساقط بلکه از اقسام اغذیه تنفر دارند و عموماً زیادتر شکایت از وجع میکنند و
گاهی هم قی عارض آنها میشود و بقدری کم غذا میخورند که میتوان گفت که هضم نمیشود
نمود و اگر قی کنند مواد غذائی غلیظ بیشتر از مواد رقیقه خارج میشود این تفاوت و
اختلافاتی که در طریقه عمل هضم در این دو مرض دیده میشود معین میکنند که چگونه
در مدت کثیر حالت سمن و قوای مریض در وجع عصبانی محفوظ میماند و بالعکس
در ورم مزمن معده بتدریج تمام تغییر کرده مبتلا بهزال شدید میشوند بالاخره هرگاه
رفتار این دو مرض را بخوبی ملاحظه کنند ظاهر میشود که در اولی حالت نوبه مشهود
برخلاف در ثانی بحالت واحده رفتاری ثابت دارد که تغییر یا قطع و فتوری بحران
نباشد

ورم مزمن با قرحه معده کلیتاً مصادف است با چنین وجعی در معده و غالب تشخیص
آن غیرممکن و با سانی مشتبه با این مرض میشود و بسیار مشکل است تا قی الدم شدید
عارض نشده در تشخیص آن واقع در خطا نشوند بنابراین باید ملتفت بود که اوجاع عاد





درد آن کمتر حالت بی نظمی و نوبه دارند بسیار ثابت و محدود بیک موضع اند بیشتر حاضر ملحقات معده یعنی فم و بوابان میشوند تشخیص مفرقی میان وجع عصبانی معده و سرطان آن نیز چندان اشکالی ندارد مثلاً اگرچه در هر دو وجع محل معده و اختلال عمل هضم باشد اما در سرطان که مرضی است عضوی شدت وجع و دوام آن کمتر از وجع عصبانی است و نیز قی غذائی و بلغم لزج صافی در آن زیاد شایع است و ماده ترشی بد بدون فوت قی بدهن آید و سوزش معده مکرر و زیاد شدید است و همچنین در سرطان از ابتدا دیده میشود که مریض ضعیف و لاغر میشود و این هزال و انحطاط قوی و نبط ناجی با اختلال و فساد هضم دارند چرا که دیده ایم سرطان وقتی که در مزاج مستحکم شد اثر کلی در عمل تغذیه و فساد آن میکند و همچنین در سرطان علاماتی که در معده ظاهر میشوند دائم و ثابت اند و هم مرض و رفتار طبیعی دارد و همیشه در تزاید است و متوقف نمیشود و نیز در سرطان هرگز این فترت و فاصله‌های طولانی و اخذ و رجعتهای دفعی و رفتار متغیر غیر منتظمی که در این مرض مثل اینکه در سایر امراض عصبانی ملاحظه میشد ظاهر نمیشود و نیز این اشتباه بکلی مرفوع میشود وقتی که سرطان مستحکم و طولانی شد و قی سیاه رنگ و نتو محل معده و سایر اعراض و علامات ردیه سرطانی مشاهده شدند

وجع عصبانی بین الاضلاع نیز با این مرض مشتبه نشود زیرا که مصادف نیست با هیچیک از اختلالات بینه در اعضاء تغذیه و آنگاه گاهی فشردن چندین نقطه با وجع در بعض مواضع سینه مشاهده مینمایند که در وجع معده مشاهده نمیشد

## تقدمة المعرفه

اگر این مرض چندان مزمن نشده باشد و ظاهر شود با نوبه‌هائی که زیاد فاصله داشته باشند تقدمة المعرفه چندان ردائتی ندارد و لیکن اگر مرض مزمن و معالجات عملیه در دفع آن اثری نکرده باشند خطرناک خواهد بود زیرا که در این حالت محال است که کسی بتواند انتهای آنرا از روی تحقیق بداند ترکیب آن



با اختناق رحم و مالیخولیای مراقی از علامات بسیار و دیر است بطور کلی میگوئیم که هرگاه
اینمرض شدت و ثباتی داشته باشد ردّ ایشان بیشتر است از اینکه حالت متغیر غیر ثابتی
داشته و با اوجاع عصبانی دیگر یکی بعد از دیگری عارض شود اما شق اخیر ضرری که
دارد این است که بیشتر از اولی نکس و رجوع دارد بجهة ختم کلام میگوئیم که این مرض از
قبیل امراضی نیست که منتهی بهلاکت شود ولیکن از امراض بسیار با وجعی است که هرگاه
مزمن شود مریض دائما علیل و رنجور ماند و سبب عروض مالیخولیاء مراقی که هم از این
جهة و بواسطه حالات مذکوره باید اینمرض را از جمله امراض صعبه ملاحظه نمود

## سبب

اینمرض از اوجاع عصبانی بسیار شایع است در زنان قبل از
زمان بلوغ نادر است و مخصوصا علامات سن طفولیت و شباب دارد در نسوان بیشتر
عارض شود تا در رجال مخصوص بهیچ مزاجی نیست یعنی خصوصیت مزاج در آن اثری
ندارد مگر اینکه بیشتر عارض اشخاص سهل الانفعال و عصبانی شود مصنفین بزرگ
که هم غالبشان مصروف بشناختن اینمرض بوده معلوم کرده اند که اینمرض بواسطه
استعداد ارثی نیز حاصل میشود ممکن نیست حکم قطعی و یقینی در شیوع اینمرض نسبت
با قالیم و فصول مختلفه نمود جمیع آنچه گفته اند که اینمرض در بلاد واقعه در حوالی خط
استوا بیشتر شایع است حقیقت آن درست معلوم نشده بعضی زیاد غلو کرده اند
در خصوصیت تدابیر مریض و طریقه اکل و شرب آن در تولید اینمرض و معلوم کرده اند که
مداومت بشربتهای شیرین و لعابی و حامض و افراط در شرب مایعات محرکه از قبیل
چای و مشروبات مسکره و بستنیها و ادویه معطره میتوانند سبب مؤثری بجهة اینمرض
شوند بعضی ادویه مخصوص بلسان کاهو و تریاک نیز غالبا همین اثر را دارند و بعضی
نیز بدون حق و دلیل غذای غلیظ بطیئ الهضم را از این قبیل دانسته اند [illegible]
حق داشته که اصرار کرده و معلوم نموده است که صوم و مداومت با غذیه بد و ...



## اوجاع نصف وجه
## درد عصبانی روی

گوشت چند روز باد سبب وجود این مرض میشوند مثل اینکه در اشخاصی که متحمل جمیع
سختیهای صوم کبیر و پرهیزهای آن میشوند ملاحظه میشود اعراض نفسانیه شدیده
و غم کثیر و فکر و بیخوابی زیاد و افکار در جماع و نیز امساک از آن و ارضاع طویل بجهت زنی که
ضعیف المزاج باشد بالجمله جمیع اسبابی که ضعیف و تحریک میکنند و نشدت سبب
تزعزع و لرزش بنیان اعصاب هستند سبب وجود این مرض میشوند شکی نیست که
باین دلایل است که این مرض غالبا اوقات سکان شهرهای بزرگ و کسانی که برفاهیت
زندگی میکنند و در تنعم اند بیشتر مبتلا میباشند از اسباب مذکوره که با ترک ریاضت
جمع شدند سبب شیوع امراض عصبانیه در مجرای تغذیه زنان و مردان صاحب
حضر و سکون مثل دفترداران میشوند این مرض غالبا عارض میشود در بین یا بعد از علاج
چندین مرض دیگر چنانکه مکرر عارض اشخاصی که مبتلا بوبا بوده و علاج شده مانده
شده و گاهی در انها بکمال شدت ظاهر میشود و نیز ممکن است در نقاهت ورم معده
و ورم معده و امعاء باهم که پرهیز طولانی لازم دارند ظاهر شود این مرض از خواص است
که غالب اوقات مرکب با اختناق رحم و مخصوص با مالیخولیای مراقی میشود اما از میان
جمیع امراض معروفه هیچیک بقدر رقت و قلت دم سبب وجود امراض عصبانی معده
نمیشود و هم اتفاق می افتد که این مرض عارض اشخاص مبتلای بروماتیسم شود در باب
اینکه گفته اند از چیزهائی که زیاد در حصول این مرض مؤثراند موقوف شدن نزف
الدم مزاجی و داغهای است که مدت مدیدی مانده و آن را خشک کرده باشند هنوز
ثابت و محقق نشده است

نزف الدم مزاجی
مثل خون رعاف و بواسیر و غیرها
لمترجم

**علاج** هرگاه این وجع کمال شدت را داشته باشد لازم است متابعت
کنیم طرق و قواعدی را که در علاج وجع الکبد و وجع الکلیه مذکور نمودیم یعنی باید
وجع را باعانت استعمال افیون تسکین نمود از بابت تقاضای قی کرده‌اند و غالب





بجهة قی که میکنند بخصوص در وقت شرب بعض اشربه استعمال این دوا بطریق حقنه
ترجیح دارد و [illegible] بر کم در زیادی شدت وجع از هشت الی پانزده قطره لودانم سیدنهم
در بیست الی بیست و چهار مثقال اب و غیره ریخته حقنه نمایند و اگر بعد از
بیست دقیقه هیچ تخفیفی در وجع حاصل نشود یا وجع شدت نماید دفعه دیگر باز
باید قدری بر این مقدار افزوده استعمال نمود و اگر باز علامت تسکین ظاهر نشود
میتوان از ان قدری که لازم است تکرار و تجدید نمود در چنین [illegible] باید و تامل امر
با استنشاق اتر و کلروفرم مینمایم و اگر دوای اخیر را بموضع وجع بمالند اغلب تخفیف
کلی میدهد و اثر ان از این بابت که تحریک میکند و سبب جذب و انصراف میشود
بیشتر است تا از جهت که رادع و مخدر است و میتوان همین نتیجه را نیز از مشمع خردل
حاصل نمود عموما نطولات مسکنه که بروی معده استعمال میکنند فایده چندانی
ندارد و از این قبیل است وضع ضمادهای تسباد گرم بموضع وجع که اثر تخفیف انها
بمحض استعمال ظاهر میشود مثل اینکه وجع شدید را بکلی رفع میکنند از استعمال
ضمادهائی که خردل بروی انها پاشیده باشند باطراف سافل چندین مرتبه تجربه
کرده و منفعت از ان دیده ایم در این حالت باید مریض را از اکل و در شرب اب و سایر
مشروبات ممانعت نمود ولیکن نباید هم بکلی از شرب اشربه منع نمود در این وقت جلابی
که ترجیح دارد و بهتر از همه متحمل میشوند قلیلی از مطبوخ برگ زیتون و برگ نارنج است
که با تو الحرارت معتدل یعنی بحرارت اطاق بنوشند هرگاه با وجود این معالجات باز
اخذهای این وجع طولانی باشد یا باز بفاصلهای کم مکرر شود باید مریض را باستحمام
بماء فاتر امر نمود که در ان هر قدر ممکن است بیشتر مکث نماید و اگر از انهم منفعتی
حاصل نشد باید بدون تامل مشمع مفرحی بمحل معده ارسال نمود اگر اثر ان دفعی
شود ممکن است انرا برنده قرار داد و الا چند روزی تازه نگاه دارند که [illegible] ان بیالاید

ومثل کالویدوات دمرفین بروی ان بپاشند

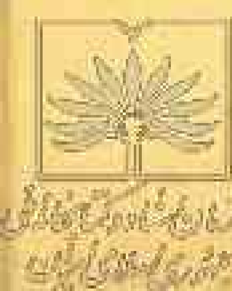
دراینمرض از اخراج دم گفتگوئی نکردیم چنین نیست که انرا بکلی منع کرده باشیم اما
با بسیاری از محققین متفقا گمان میکنیم که باید بسیار کم و در مواضع محدود و
مخصوص استعمال نمود نباید انرا تجویز نمود مگر در اشخاص بسیار قوی ممتلی و
کثیر الدم که نبض انها عریض و صلب باشد با جمیع این شروط اگر فصد عامی بشود
ممکن است منفعت داشته باشد همیشه دیده شده که ارسال علق بمحل معده
دفعتا اسباب تخفیف این وجع میشود و این از نتایج است که بارراس استدلال
میکند که بواسطهٔ تحریکی است که از گزیدن زلو بروی جلد معده میشود و اثر ان
بیشتر از بابت تصریف و تحریکی است که میکند نه بواسطهٔ استفراغ عروق معده
بالجمله در اینمرض باید از فصد و اخراج دم زیاد احتیاط نمود و انرا تجویز ننمود تا
اینکه حقیقتا کمال لزوم را پیدا کند چه ضعفی که بعد از ان عارض میشود غالبا مرض
عصبانی موجود را شدید میکند بلکه ممکن است که اگر در یک جزء معده بود
اثرا منتشر در تمام ان نماید

اینمرض در حالتی که رفتار مزمن دارد علاج ان قدری مشکل میشود و معالجهٔ ان
نسبت بهمه مرضی و همه اوقات مرض بیک نسق نیست بنا براین نمیتوانیم در جمیع
حالات معالجاتی را که پیمر زیاد تمجید میکند قبول نمائیم چنانکه کلبنا ملطفات را
زیاد توصیف مینماید و نه معالجات فوییت را که امر باستعمال مقویات میکند
بلکه گمان من اینست که در اقالیم ما بهتر از همه متابعت از لویی و تیسر
درفوین و بارراس است باین معنی که این دو طریقه را باهم ضم و
ترکیب نموده و موافق حالت اشخاص و ظهور مرض انرا تغییر داد و نیز از قول کمپاردانی
نباید غفلت نمود که بسیار خوب میگوید که هیچ چیز بی ثبات و بی فایده تر از استعمال



# درجواب اعصاب معده

ادویه در معالجه امراض عصبانی معده نباشد چنانکه دیده شد دوائی که
در یک مریض منفعت کرده در دیگری فایده نبخشیده یا ضرر کرده و نیز دوای
واحد در شخص واحد گاهی مفید و گاهی مضر بوده از اینجهت است که
کمپاریتی در این اسند لالمحی است که میگوید در معالجه این مرض و سایر
امراض عصبانی معده باید استعمال ادویه را بسیار کم تجویز کرد و از همه چیز
بیشتر باید در سایر تدابیر از قبیل غذا و غیره اهتمام نمود که اهم اند
این مرض هرگاه مزمن شود و وجع شدید داشته باشد و معده
زیاد تحریک شده و مریض طبیعتاً سریع الانفعال باشد باید بدوا انکه
قوای او را ضعیف نمایند تسکین وجع کنند و تدارک ان باستعمال اغذیه
لطیفه ملایمه و شرب افیون میشود که او را از مقدار دو خمس الی یک و دو
گندم بیشتر حب کرده یک بار یا چندین بار در شبانه روز بدهند افیون
نه تنها تخفیف وجع کند بلکه پیش بندی میکند از اینکه نوبه دوباره عود
کند بشرط انکه بفاصله کمی قبل از غذا استعمال شود فایده ان اینست که
معده که قبل از استعمال ان جمیع اغذیه را قی میکرد بعد از شرب ان
بهتر قبول و تحمل مینماید یا بخوبی انها را هضم میکند در جمیع حالات تبدیل
افیون بیکی از املاح مرفین بهتر است و باید خورانید اگرچه نوبه این وجع
در حین عمل هضم عارض شده باشد زیرا که در این هنگام سبب میشود
که اغذیه در معده قرار گیرند و وجع بزودی تسکین یابد بجمیع ملاحظات
افیون و ترکیبات ان ترجیح دارند بر سونیترات دو بیسموت که زیاد ان را
تمجید کرده اند بجهت اینکه بنا بر رأی ماندوادر اوجاع عصبانی معده از
قبیل دافع وجع اثر نمیکند

## در امراض عصبانیه متصفه بوجع



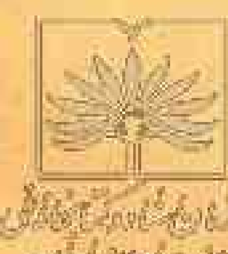
استرکنین
جوهر آذاراقی

و نیز از ادویۀ که آنرا بجهت دفع این مرض زیاد مبالغه کرده اند استرکنین و مخصوص آذاراقی است مخصوصاً **لینه دهوف فلاند** و **استکمیتیماث** آذاراقی را زیاد توصیف کرده اند و نیز **استکمیتیماث** از قبیل معالجات بسیار مؤثر و شافی بجهت وجع الفؤاد میدانند که مقدار دو گندم از آن را بطریق سفوف باشند بر پنج نوبت در بیست و چهار ساعت بدهند و این معالجه را من بسیار کم کرده ام و تا اینکه مرض صعب و عاصی از علاج نباشد نباید آنرا بخوبی بنمایم اما در باب سنگ جهنم که در انگلیس **ثرولنس** و در المانی **سرف** آن را از قبیل روادع دانسته که از مقدار یک خمس الی یک گندم در روز استعمال مینمودند فایدۀ آن هنوز معلوم و محقق نشده

بعضی چنان دانسته اند که بهترین معالجات در حالات مذکوره امر بحمیه و پرهیز است که باعتقاد من اکر آنرا معمول دارند حکما بر ضعف و استعداد معده می افزاید و تا مجبور و لابد نباشند مثل وقتی که معده بدون تفاوت جمیع مواد غذائیه را قذف میکند آنرا بخوبی بفرمایند و در چنین حالتی لابد باید شدت حس معده را باستعمال افیون و شربتهای ملایم معتدل و لبنیها اگر بند و بیح با قاشق خورده شود کم نمود و نیز استحمام بماء فاتر را نیک شمرده اند بعضی در این حالت ضماد ملایم و مسکنی بروی معده وضع نمایند یا یکی از لصوقات مسکنه از قبیل تریاق فاروق و غیره بروی معده بچسبانند و اگر باز مرض باقی بماند و طول بکشد مشمع مفرحی بروی معده ارسال کنند یا داغ فتیله در موضع وجع گذارند و اگر فایده نبخشید از چندین مرتبه مکرر کنند اوجاع معده که گاهی بواسطه اغذیۀ محرک میشوند ممکن است

آن





سبب تنها نقصانی در حرکت و کیفیت ترشح معده باشد هرگاه این گمان باشد باید در وقت شروع بغذا مقدار پنج نخود پپسین بنوشانند و برحسب مصلحت گاهی بیکالی دو حبه گندم مرفین بران اضافه کنند و گاهی تنها بنوشانند دیده شده است که بعد از این تدبیر بهبودی غذای زیادی میجویند وانرا معده بخوبی بدون هیچ زحمت والمی متحمل میشود

بعضی اثار اند که وقتی سبقت میگیرند یا همراه اند با عمل هضم لازم است که باکمال دقت انهارا تفحص وملاحظه نمود بعلت اینکه ممکن است که انها منشاء وسبب تجویزات مفیده شوند از انقبیل است احساس سوزش و ترشح معده که اکثر مرضی احساس ان کنند واینکه این حالت تابع زیاد شدن سولکاستریک یا افراط ترشح ان است هنوز معلوم نشده علی ای حال الاغلب در کمال سهولت میتوان انرا علاج نمود اگر بمریض چند نوبت منیزی با اب و تیتی طبیعی در بین غذا بدهند

همین که معده بتواند تحمل بعض اغذیه نماید باید اول اغذیه لطیفه از قبیل ابگوشت جوجه بجهة انها انتخاب نمود و پس از ان بتدریج ابگوشت وسمی واش نشاسته وادویه ولرزانک گوشت ومیوه وبالاخره گوشت سفید بدهند ومقدار انرا باید با حالت هضم متناسب قرار داد هرگاه هضم سهل وخوب باشد بیشتر والا کمتر بدهند

اما یک وقت اتفاق می افتد که این غذاها هضم نمیشوند بلکه بعض مبتلایان باین وجع هستند که در هیچ وقت از مدت مرضشان نتوانسته اند تحمل اغذیه مذکوره نمایند در این صورت چنانکه **ترولسن** میگوید باید تعجیل نمود باینکه بتدریج غذا را تغییر داد باین قسم که از ابتدا بعضی از معونیات از قبیل ترکیبات اهن و

**سولکاستریک**
ماده ترشی مخصوصی است که طبیعتا از سطح باطنی معده ترشح میشود در بعض موضع مخصوص در شکل فم آن که دارای دانه هاست بیشتر ترشح میشود و انرا پپسین نامند در سایر حیوان جزء عمده عمل هضم است که از نقصان ان هضم مشکل و متعسر میشود

**گوشت سفید**
مثل گوشت کره حیوانات اتی از قبیل ماهی و جوجه و خرگوش و غالب مرغابی و مرغ خانگی و امثال اینهاست
مترجم

در این حالت چیزیکه از شکنبه و شیردان حیوانات قویه مثل گاو و گوساله گرفته اند بایشان بخورانند رفع سوء هضم میشود و در عمال فرنگی الوزی اخذ حیوانات مزه مکرر مشاهده کرده ... و در جزء هضم میشود



## رژیم امراض [illegible]

شراب عمومی براغذیه لطیفه اضافه نمایند و بجای گوشتهای سفید بندیج گوشت گوسفند یا کباب گوشت گاو و عصاره بقولات وغیره بدهند و همچنین بزمان قلیلی قبل از موعد غذا شیره تخم بلوط محمص یا فنجان کوچکی از مطبوخ یکی از ادویه مره از قبیل کاسنی وقنطوریون دقیق و ربوند و جنطیانا و کلمبا و پوست کنه کنه و کاسیا اماراو وامثال انها را بنوشانند

باید در علاج اینمرض ملتفت بود که بعضی از مرضی جودت و رداءت هضمشان از تغییر درجه حرارت بالفعلی غذا تغییر می یابد چنانکه بعضی از انها مشروبانی که بابخ سرد کرده باشند و اغذیه سرد را زودتر و بهتر هضم میکنند و حال اینکه بعضی دیگر اشربه و اغذیه را اگر گرم تر از درجه معتاد باشند بهتر هضم کنند مع ذلک بسیاری از انها اکل و شرب اغذیه و اشربه را بحرارت متعارفی بهتر میتوانند تحمل نمود

مبادرات

کردر این مطالب اصراری کرده باز میگوید که باید در اینمرض ملاحظه میل مریض را نمود که بچه غذا میل دارد حتی اینکه هوسهائی هم که میکنند متابعت نمود مگر اینکه بخوردن چیزهائی که فی الحقیقه ضرر فاحش دارند حریص باشند در این وقت باید انها را منع نمود

باید مریض را از اکثار در شرب منع نمود اشربه حاره مضره را کلیه بعسرت میکند مانند چای و قهوه و عموما جمیع محرکات سریع النفوذ بجهة انها مضراند از برای انها شرب کهنه بردو و بورکونی مخلوط باب متعارفی را منتخب نموده اند در صورت لزوم نزا با یکی از ابهای قلیائی از قبیل اب ویشی و بوسانک و اسکوالباش و سولراث ترکیب کنند

علاج قلت [illegible]

هر گاه اینمرض با کلروز یعنی قلت دم مرکب شود چنانکه اینمرض سبب ان شده یا حاصل از ان شده باشد دوباره محتاج بذکر علاج ان نیستیم باید ترکیبات اهن را با انضمام

معالجاتی که در جلد اول در باب کلرز بیان نمودیم تجویز فرمود چه بسا اتفاق افتاده
که از اصلاح حالت خون اختلالات معده بکلی رفع شده

ملک با دست یا پارچه پشمی خشک سطح بدن و مالشهای قوی و استحمام با آب سرد بخصوص
مخصوص با بیعوریا و دوش آب سرد و تعریق در حمام خشک که بعد از آن دوش آب
سردی که مثل قطرات باران بجمیع بدن بریزد استعمال شود مجموعاً معالجاتی اند که مقوی
در این هنگام از مرض معمول داشت بعضی اصرار دارند بمفید بودن استحمام ببعضی از
آبهای معدنی که در چشمه آنها استعمال شود ولی استحباب ان چشمه مذوی مشکل است
کالبنا معلوم کرده اند که آب ویشی در وقتی که با حملهای اینمرض بفاصلهای کم عارض
شوند با وجع متصل و دائمی باشد مضر است در این حالات آب ادبان و امس د
بورك و بانیل و پلمبیر مجوز اند اما آب پلمبیر از بابت اینکه کوگرد دارد بهتر است و نوع
اختصاصی دارد در صورتیکه اینمرض بواسطه روماتیسم عارض شده باشد در آن
وقت بهتر اینست که آبهای گرم نرلیس ویل وسفت سور والت را معمول دارند

برای تکمیل علاج باید مریض زاد و بهترین شرایط ممکنه حفظ صحی قرار داد و حفظ نمود
باید هوای سالم استنشاق نمایند و ریاضت معتدل داشته باشند و افکار و همها
کردنکار رها و برای سلامت حالت خود دارند از آنها دور نمود و اگر یبوستی عارض
آنها باشد بحقنه با آب خالص یا بعضی از دوبر ملینه داخل کرده رفع نمود مسهلات را
در صورت لزوم هم منع نموده اند بارلس دکمپانار و لیتن
اتفاق نموده اند که هرگاه یکی دیگر از امراض معده مرکب با اینمرض شده باشد بهتر
اینست که با امساك و پرهیز اکتفا نمایند و اگر مسهلی لازم شود چنانکه کمپانار
معتقد است مطبوخ سرد ریوند را انتخاب نمایند ولیکن من انتقاد احتیاط بجی کنم و
میگویم که مستفرغات باید تجویز شوند هر وقت که موقع استعمال آنها بروز شبهه رد



معین باشد ولیکن نباید مایل هستم که در استعمال اینها بیشتر از آنکه در امراض عمومی ملاحظه و احتیاط مینمودند نمایند و قبول نمیکنم که وجود وجع در حالت اخذ مرض هم مانع از استعمال مسهلات باشد (چنانکه در دیسپپسی یعنی عسر هضم بیان خواهد شد)

## در وجع اعصاب امعاء یا قولنج عصبانی

این وجع برای امعاء مثل کاسترالژی است برای معده غالبا این دو مرض باهم جمع شوند و ممکن است هریك منفردا هم عارض شوند

## علامات و رفتار مرض

اینمرض همیشه دفعتا عارض شود مریض احساس بوجع متوالی کند که ممتد میشود بجمیع بطن ولیکن در ناحیه سره بیشتر از سایر مواضع باشد غالبا وقت فشار دادن تسکین میکند و گاهی هیچ تغییر بهم نمیدهد و بندرت هم شدید میکند این وجع ممکن است بهمان شدت عارض شود که وجع معده عارض میشد حالت مریض مختلف است گاهی در حین اخذ وجع هیچ حرکت نکند از خوف اینکه مبادا حرکت اسباب تحریك و شدت وجع شود و گاهی بالعکس متصل میغلطند و فریاد میکشند خطوط و هیئت صورت متغیر بر اطراف عارض و عرق تمام بدن را فرا گیرد و گاهی اغما و گاهی غشی عارض اینها شود ولیکن اخری نباید کم اتفاق میافتد تغییراتی که بشرکت سایر اعضاء حاصل میشوند در اینمرض کمتر و خفیف تر از وجع معده است در اینمرض مثل در وجع معده نبض بحالت طبیعی است اگرچه در هنگام اخذ وجع هم باشد و نیز غالبا ریاح کثیری در امعاء مجتمع شوند چنانکه دیده شده در هنگام اخذ وجع شکم بزرگ و از پرکوسیون یعنی عمل قرع صوت طبلی از آن مسموع شود قراقر و حالت ناراحتی و اضطرابی دارند که خروج ریاح از طریق مستقیم همیشه مسبب تخفیف کلی در حالت اینها میشود نوبتهای این وجع از حیثیت دوام و از حیثیت رجوع و عود فرقی بینی با وجع عصبانی معده ندارند



ممکن است این وجع نیز مثل وجع عصبانی معده مزمن شود و با فترتهائی که گاهی کم
باز یاد و گاهی تمام یا ناتمام اند سالهای چند دوام کند و در این مرض حالت [illegible]
دائمی در بطن و انتفاخی در آن و احساسات بعینه مثل اینکه در وجع عصبانی معده
مذکور شد موجود غالب اوقات یبس بسیار شدیدی عارض اینها است که زیاد عاجز
از قولنج است با این وصف گاهی هم اسهال کمی عارض اینها شود در یکی از اهالی خانه
خودم یکدفعه مشاهده کردم که وجع عصبانی عارض امعا غلاظ و بخصوص عارض معا
مستقیم شده بود و پس از هر اخذ وجع مادهٔ سفید با ماده زرد زیادی از او دفع میشد
که مثل بیاض البیض و دارای الیاف که گاهی از حیثیت صورت و رنگ شبیه بود مثل
دو شست بود ندانم این مدفوع غیر طبیعی که بیم آن را داشت که آفت عضوی سبب آن باشد
چندین مرتبه دیده شده و در ده سال آخر عمر آن بکلی موقوف شد اگرچه آن شخص
بوبا هلاک شد ولی مادامی که زنده بود باز گاه گاهی وجع امعاء عارض آن
میشد

مخصوصاً اعراض نفسانیه سبب تحریک این اوجاع میشوند و محتمل است بواسطهٔ
تحریک عمل هضم و نیز بواسطهٔ هضم نکردن اغذیه عسرة الانهضام که عموماً نفخ زیادی در
امعاء احداث میکنند تحریک شوند

این مرض سبب هیچیک از آفات عضویه مشهوده امعاء نشود و ضرر دیگری هم بعمل تغذیه نرساند
و بسیار کم است که سبب مالیخولیای مراقی شود بر خلاف وجع عصبانی معده

**تشخیص** فقدان حمی و وجع بطنی که بفشار زیاد نشود اولاً این مرض را
از ورم صفاق و ورم امعاء تشخیص میدهند وجود وجع در اماکن مختلفه و فقدان
علامات مخصوصه معدی در کمال خوبی این وجع را از وجع عصبانی معده تمیز
میدهند برای ایلاوس نیز مشتبه نشود زیرا که در ایلاوس یبوستی بسیار شدید و غثیان

[illegible]



لازم آن است و همیشه قی کرمیکند اول غذائی و بعد صفراوی و آخر منجر بقی ثفلی میشود و علاوه بر اینها در ایلاوس نبض سریع و شکم زیاد منتفخ میشود و عوارض بعکس اینکه در وجع عصبانی امعاء زمان فترت و حالت نوبه دارند تشنج حالت رو باشند ادو نوایب میروند

این وجع از وجع کبد و وجع کلیه که بواسطه حصات عارض میشوند نیز بسهولت تشخیص میشود زیرا که در وجع الکبد وجع در طرف ایمن تحت شراسیف عارض شود و تهوع دارند و قی صفراوی میکنند و صفرت یرقانی عارض آنها است و در وجع کلیه وجعی ثابت در ناحیه قطن موجود و از آنجا یکی از بیضه ها کشیده شود و قی میکنند و بعض اختلالات و ضررها در عمل ترشح و دفع بول آنها ظاهر میشود بالاخره در هیچ یک از این دو علت نفخ شدید در شکم ظاهر نشود بر خلاف در وجع عصبانی امعا که همیشه با نفخ شدید ظاهر میشود

**تقدمة المعرفه** خطر این مرض قدری کمتر از وجع عصبانی معده است

**سبب** برای این مرض کمی سبب مخصوصی نیافته کلیتاً عارض میشود از همان اسبابی که وجع عصبانی معده از آنها ظاهر میشد

**علاج** معالجه این مرض با آنچه در وجع عصبانی معده مذکور نمودیم تفاوت چندانی ندارد چنانچه در وجع عصبانی معده در حالت اخذ وجع اصرار و مبالغه زیادی در استعمال افیون و مرفین شده بود در این مرض این دوا بخصوص بطریق حقنه استعمال میشود چیزی که در اینجا افزوده میشود طلا و تمریخ و ارسال محذرات بروی شکم بواسطه مندیلی که بکلوفرم آغشته باشند تحریک و هیجان سریعی بروی جلد شکم نموده با ارسال شمع خردل یا چند حجامت بدون شرط کاهی این وجع را



دفعتاً رفع میکند در فاصلهٔ نوبتها و نیز وقتی خود نوبت طولانی شود باید مریض را امر
باستحمام بماء فاتر نمود
اگر مشاهده شود که این مرض زیاد نکس کند باید مریض را امر بپرهیز شدید فرمود
و از استعمال جمیع محرکات سریع النفوذ و اغذیهٔ غیر منهضم و غلیظ که اسباب نفخ شوند
آنها را منع فرمود اگر تلیین بطن لازم شود حابت از امحقن ساده نمایند نباید اقدام
بمسهلات نمود مکرر بند روت و وقتی که کمال لزوم را داشته باشد روی شکم را با پارچهٔ

در حقنه‌ها مصنوع از آب قراح است

پشمی یا پوست خرگوش وحشی از هوا محفوظ دارند جلد بدن را بواسطهٔ مالش و
دلک با پارچهای خشک و خام کوکردی تحریک نمایند بالاخره چراز یابت تدبیر غذا
و چراز یابت استعمال دوا باید متابعت قواعدی را نمود که در علاج وجع عصبانی
معده بتفصیل بیان نمودیم

## در وجع اعصاب کبد و کلیه

بسیاری از مصنفین این دو وجع عصبانی را عنوان کرده و در کتب خود مذکور نموده‌اند
وجع عصبانی کبد که عارض شبکهٔ عصبانی کبدی میشود متصف است بوجعی که فی
بمددی در تحت شراسیف در طرف راست شکم و از آنجا کشیده میشود بنواحی
ظهر و زیر شانه‌ها و بتمام شکم و بغتةً شدید است که فریادها از نهاد مریض بر آورد
و او را مجبور کند که در کمال شدت بخود بپیچد و بر زمین بغلطد و گاهی مصادف است
با قی بلغم مائی یا بلغم غلیظ صافی با احساس ضیق نفس و ثقلی در صدر و اضطراب
بسیار شدید بوده و اینجا نیز جمیع علامات عمدهٔ وجع الکبد که بواسطهٔ وجود حصاة
در کبد یا تغییر مکان آنها عارض میشدند ظاهر میشود و فرق این مرض با وجع الکبد
که بواسطهٔ حصاة عارض شده باشد باین است که در این مرض نه صفراوی و یرقان
مشاهده نشود اما اگر کسی بخواهد بطور تحقیق بداند که این صفات عارض شده والا



## در امراض نسبیه بوجع اعصاب متصفه

در اینمرض حقیقتاً وجود ثابت را نمی‌دارند محال است تصدیق آن نمودن و از این جهت است که بسیاری از اطبا با اینکه دلیلی ندارند انکار وجود این وجع عصبانی را نموده‌اند ولیکن ما معتقد بوجود آن هستیم و استدلال میکنیم که چگونه میتوان قبول نمود که اعصاب کبد مبتلا بوجع عصبانی نشوند و حال اینکه یک عصب است که منشعب میشود بمعده و امعا میرود و بر کبد هم میآید چرا نباید که در آن دو عضو وجع عصبانی بسیار شدید عارض شود و در کبد عارض نشود بعلاوه شخصی که مبتلا بوجع الکبد شدیدی بوده بعد از چند هفته یا چند ماه که در گذشته است و او را تشریح کرده‌اند مراره و مجرای آنرا بدقت تجزیه و تفحص کرده‌اند اصلاً حصاتی مشاهده نکرده‌اند و در هیچ نقطه از مجری هم اتساعی نیافته‌اند که بواسطه آن احتمال کلی بدهند که سنگی بوده و تازه عبور کرده باشد

جمیع آنکه در وجع عصبانی کبد بیان نمودیم بعینه میتوانیم در وجع عصبانی کلیه مجری داریم اما اینمرض از وجع عصبانی کبد مشکوک‌تر است و برای یقین نمودن بوجود آن باید در مناسبات و قیاسات بیشتر اهتمام نمود زیرا که تحقیقات در اعمال و تجارب طبیه تا بحال اسباب شناسائی اینمرض نشده‌اند

و دیگر آنکه خواه آن وجع عصبانی حقیقی یا بواسطه توقف حصاة در مجرای مراره حاصل شده باشد تشخیص بملاحظه علاج خود نوبه چندان لزومی ندارد بعلت اینکه در هر دو حال امر تشریب افیون نموده‌اند که مکرر استعمال شود تا وجع تخفیف یابد و لزوم شناسائی مرض بجهة معالجاتی است که بعد از رفع نوبه لازم میشود در آنوقت باید اسباب مرض را بطور تحقیق شناخت و این هم از قراری که معلوم است مسئله‌ایست که باید در آن تجربه و امتحانات زیاد نمود

## در وجع اعصاب مثانه و مجری



## ۱۷۳ در وجع عصبانی مثانه و شرج

چند سال است که بعضی از مصنفین فنی از وجع عصبانی ذاکر بسیار موذی و با وجع و زیاد عاصی از علاج است بیان نموده اند موضع این وجع را بعضی در اعصاب حوالی شرج و دیگران مکان اصلی ازدیاد اعصابی که در عنق مثانه متفرق میشوند گفته اند ولیکن چونکه این دو موضع همیشه یکمرتبه یا یکی بعد از دیگری مبتلا بوجع میشوند میتوان تعریف واحدی بجهة هر دو اختیار نمود

وجع عصبانی شرج مدتی بود بواسطهٔ معلم موسوم به روکس منکشف شده بود و فقط کمپانیاک اول تحقیقی کرد و درون نامهٔ هفتگی سنه ۱۸۳۰ انتشار کرده دیدن وجع نوشته در این ایام جدید نیز موسیو ولپو در کتاب لغت طبی خود با کمال دقت بیانات وافی در این وجع فرموده تعریف و تحقیقاتی که این معلم فاضل نموده اکثر آنها از قراری است که بیان میشود

اغلب بدون سبب معین مشهودی در حوالی شرج وجع برقی بهمرسد بسیار شدیدی ظاهر میشود که مریض چنان احساس میکند که نزدیک بجلد است این وجع گاهی ثابت است اما اشتدادات دارد و گاهی بطور نوبهای جداجدا عارض میشود که فواصل آنها گاهی کم و گاهی زیاد است در بعضی اشخاص چنین مینماید که مقعد شان هر لحظه بقوت متشنج گشته و برودت مسترخی میشود در بعض حالات دیگر هم گشاده میماند بقسمی که براز بدون اراده خارج میشود وقتی که جزء مریض را امتحان کنند نه جرح و نه صلابت و نه شقاق و نه هیچگونه تفرق اتصالی مشاهده میشود که بتوانند معلوم کنند که موجب ظهور وجع چیست ولیکن برودت این وجع بمثانه کشیده شده و حالت تعجیل بدفع بول بهم رسد و جریان بول در حین دفع گاهی بغتتاً متوقف شود بالجمله اغلب علامات که دلالت دارند بر وجود سنگ در مثانه



در این حالت هم ظاهر میشوند بشبهی که چندین دفعه بخطا عمل اخراج سنک را
معمول داشته اند مسیو ولپو خود سه مرتبه وجود این اشتباه را دیده و
کواه است و اکر میلی بمثانه یکی از اینها داخل کند غالبا موجب وجع شدید شود
ولی همین قدر که بمثانه داخل شد وجع بکلی ساکت شود در این مرض بول اغلب
رقیق و شفاف است ولی کاهی کدر و لزج است

دوام این مرض محتمل است که خیلی زیاد باشد

مسیو ولپو معتقد است که تدابیر طبیه در این مرض بسیار کم اثر داوند چنانکه
تقریبا استعمال اقسام حمامها و ادویه مخدره و ضد تشنجیه بیفایده اند و ممکن است
امید نتیجه نیک در استعمال مفرحات در تاخیر عجز و عجان بیشتر باشد و کلیتا
ارسال میل بمجرای بول را از جمله معالجات مفیده شافیه داشته اند و چندین
تجربه بینی که این معالجه شاهد آورده اند که با وجود این وجع شدید از استعمال
میل بهیچ جهة ضرری مترتب نشده علی ای حال معلوم و مسلم شده است که
در مرضائی که سهوا عمل اخراج سنک کرده و مثانه انها را شکافته اند از این مرض
بکلی شفا یافته اند بدون اینکه خطری دیکر داشته و وجع عصبانی بان شدت
که موجب این سهو شده بود بکلی رفع شده و مستخلص شدند

## در وجع عصبانی قسمت مقدم فرج

کاهی وجع شدید سوزان برقی بمدتی عارض اول فرج شده کشیده میشود
باطراف ان و از اندک لمس بموضع اشتداد یابد و اکر مباشرتی اتفاق بیفتد
اسباب وجعی شدید شود بلکه اکر میلی هم داخل کنند یا چند قدمی حرکت کنند
نیز متالم شوند و هر کاه ظاهر موضع را بدقت ملاحظه کنند چیزی که اسباب
وجع شده باشد معلوم و دیده نشود و لیکن کاهی در غشاء مخاطی اندک حمرتی



وخراشی ظاهر و مادهٔ سفیدی که با جنبیت است سطح او وافر اگر فقیر باشد
ممکن است باین وجه نسبت داد قسم دیگر از مرض را اگر در این موضع مشاهده
میشود و منصف است بخارش بسیار موذی موجعی که بحدی شدید است
که مریض را مجبور میکند بخاراندن و خراشیدن موضع که گاهی این عادت بحد
شناعت رسد که زن همیشه دست خود را بان موضع برده و میخاراند
خارش این موضع گاهی عرض از بثورات اکزمائی است که در این محل ظاهر میشوند
یا بواسطهٔ دغدغهٔ کرمهای ریزه ایست که از مستقیم خارج شده داخل فرج
شده در غضون آن تخم کرده باشند ولی غالباً از امتحانات دقیقه هیچ حالت مرضی
ظاهر نشود باید دانست که امتحان موضعی در جمیع امراض اعضاء تناسل لابد منه است
برای اینکه بتحقیق طبیعت و مکان مرض معین شود

## علاج

درصورتی که این مرض با استعمال حمامها و ادویهٔ افیونیه و
ضد تشنج مقاومت نموده و رفع نشده باشد مسیو ولپو امر کرده است
که روزی دو مرتبه فتیلهٔ آلوده باجسام دسمیه یا موم روغنی که افیون هم داشته
باشد بملایمت داخل فرج نمایند بسیار نافع خواهد بود بعضی بر اینها استعمال
غسولات و تزریق با ادویهٔ مخدره و لعابیهٔ ملینه پس جالیه با الاخره غسول
با آبهائی که قدری کربنات دو سود داخل آنها نموده یا محلول خفیفی از داراشکنه اضافه
کرده اند و چون با وجود این تدابیر باز وجع دوام و مقاومت نماید ناچار موضع را
باید با سنگ جهنم داغ نمایند و این علاج بجهت رفع خارش ذاتی فرج هم بسیار
نافع و مفید است ولیکن بجوهر بابان نشاید مگر بعد از آنکه مرهم کلمل و روغن
جوهٔ سفید که قدری کافور هم داخل آن کرده باشند فایده و اثری نبخشیده
باشد

### اکزما

یکی از امراض طبقه دویم است
طبقه امراض جلدیست که طبقه ...
یعنی نقطه و ... گویند امراض این طبقه متصف
میشوند بظهور بثرهای کوچک شفافی که بثره
که از روی آنها رسیده اند یا چیزی از آنها خارج
میشود و درین طبقه اکزما و هرپس ...
... است بخوبی شناخته میشوند ...
... این طبقه ... از سایر طبقات ...
و بچهار صفت مخصوص شناخته میشوند (۱)
سرخی جلد موضع مریض (۲) خارش
(۳) ترشح ... که لباس ...
آلوده میکند (۴) ... سرخ بودن
جلد موضع ... ممکن است

### کوبنات دی سو

... لمترجمه

حادث شده ... که در بهای بسیار کوچک
سرخ که از زوال آنها ...
مریض بسیار سرخ و متورم و با وجع که ...
... شدیدی چند ساعتی ...
... شده آلوده ...
... ممکن است چند روزی
باین حالت ... خشک
... دلالت بر اینها



# در وجع اعصاب رحم

بدون اینکه تغییر مشهودی در نسج رحم و متعلقاتشان ظاهر شود ممکن است بوجع شدید برقی بمدت متمادی مبتلا شود و آن وجع با عضاء مجاوره قریب و بعیده سرایت نماید و از حیثیت رفتار و علامات کمال مشابهت بلکه کمال اتحاد را با اوجاع عصبانی داشته باشد وجع بمدت در این مرض از راه رفتن و ایستادن افزوده میشود و شاید بقسمی شدید باشد که بکلی از راه رفتن باز مانند مباشرت جماع بشدت موجب است از ترجوی که برو دفع بول و براز کنند نوبه وجع عارض شود و طاقت بر هیچگونه امتحانی نیاورند چنانکه اگر بخواهند انگشت یا اسپکولم داخل کنند بی نهایت موجب خواهد بود یا اگر فرج را لمس نمایند یا بجهة دانستن حجم رحم و حالت دیگرش حرکتی بآن دهند بهمین طور اسباب وجع خواهد شد چنانکه مذکور داشتیم در این عضو نه از رؤیت مشاهده و نه با انگشت که از لمس کند هیچگونه علت بینی ظاهر نشود و غالباً لکوره هم در آن نباشد این وجع گاهی دائر و گاهی متصل و غیر منتظم است و گاهی فقط در عمق فضای خاصره احساس بآن شود اما غالب اوقات (قریب بهمیشه و فتی که مرض طولانی میشود) وجع بمواضع بعیده کشیده میشود چنانکه دیده شده بطرف ربیتین و قطن و اطراف بدن متفرق میشود و غالباً مصادف است با انتفاخ بطن و تشنج و خفگی و نیز اضطرابی در نواحی قلب و خفقان شدیدی در خود آن یعنی از آن قبیل اعراض که عوام آنها را بخار و سودا و تشنج نامیده و یکی از صور اختناق رحم متصف بآن صفات است ظاهر میشود و علاوه بر این با قلق و اضطراب و مشوش الحال و بشدت سریع الانفعال میباشند هضم آنها غالباً بطئ و با زحمت عسر هضم و وجع بمدتی عارض معده آنها میشود و اینها منسوب بحالت عصبانی اند که غلبه کرده و حالت جمیع اعضاء را منقلب نمود و مریض را بفکر و خیالات باطله مشغول و از حرکت و رفتار باز داشته حالت طبعش متغیر

لکوره
صفحه

اسپکولم

آلتیست نماینده باطن چند عضو است برای نشان دادن عمق رحم بشکل و بزرگی لوله قلیان بلور از چینی و چوب و غیره از فلز سفید میسازند و غالباً دو یا سه قطعه است که وقت دخول قطعات آن بروی هم میافتد بسهولت داخل میشود پس از آنکه داخل کردند پیچ آنرا می پیچانند و دهان آن که بیرون است بحالت اول مانده از پایین باز میشود که عمق رحم را بخوبی می بینند چنانکه خود مکرر در مریضخانه های دیده ام که بواسطه کوفت و مجروح و متآکل بوده چون حس نداردی با سنگ جهنم و تیزاب میمالیدند یا بآهن سرخ کرده داغ میکردند و مریض هیچ احساس نمیکرد اسپکولم بوالسیر از این کوچکتر است برای دیدن باطن گوش و بینی نیز اسپکولم کوچک ساخته اند که بخوبی باطن آنها را می بینند و در اعمال یدی بسیار مفید است [illegible] اگر داخل رحم [illegible] بخاطر بدانی گردد [illegible] ممکن است بدانجا هم بسازند هر کس بخواهد [illegible] بیاید ببیند
و ما علینا الا [illegible] المترجم

و مادهٔ طمثی قلیل و رجوعات آن غیر منتظم شود و همیشه قریب برجوع عادت طمث شدت واضحی در نوبهای آن حاصل میشود و این وجع در تمام هنگام طمث دائم و گاهی با وجود دوام بسیار شدید است در بعضی حالات برخلاف چندان شدتی ندارد و موقتاً بهبودی در آن حاصل میشود

اینمرض نیز مانند سایر امراض عصبانی بلکه بیشتر از آنها که بیان شد در رفتار و عود غیر منتظم باشد بحدی عاصی از علاج است که هر کس نومید از معالجهٔ آن میشوند و اگر علاج شود باز در کمال سهولت نکس می نماید

اینمرض کلیتاً مخصوص بزنان عصبانی و شدید الاستعداد باختناق رحم است و عارض میشود مرضائی را که مبتلا بعسر طمث اند و همیشه طمث با وجع شدید عارض آنها میشود و جمیع آنچه بتوانند میان اعصاب و اعضاء رحم را بشدت تحریک نمایند باید آنها را بجهة اینمرض مثل سبب قوی دانست از قبیل بیخوابی و اعراض نفسانیه و اغذیهٔ شدید التحریک و افراط در جماع و زندگانی که ببطالت و عیش بگذرد

**علاج** اگر مریضه قوی و ممتلی باشد باید شروع بفصدی از ورید دست نموده در جمیع احوال امر باستراحت و بپشت خوابیدن و استحمام بماء فاتر و ماء بارد کرد زمان آن زیاد طولانی باشد نموده اند و تزریقهای مخدره از قبیل مطبوخ کوکنار و بزر البنج و ثانوره و بلادانه بفرج مجوز است و هکذا حقن افیونیه را نافع دیده اند و از داخل جمیع ادویهٔ مخدره و تمام معالجاتی را که بجهة اوجاع عصبانی ذکر شد تجویز نموده اند اما بیشتر از همه در تدبیر غذا باید اهتمام و مبالغه نمود چنانکه باید اغذیهٔ لطیفهٔ ملایمه را بجهة آنها انتخاب کرد و همیشه مراعات تلیین بطن را نمود و باید دلک جلد را بواسطهٔ دلکهای خشک و پوشانیدن پارچهای پشمی تحریک و زیاد نمود و نیز در هواهای سالم زندگانی کنند و باید آنها را واداشت بهر قدر رد باضتی که بتوانند متحمل شوند



## در وجع ثدی

اما نه بطوری که سبب تحریک وجع شدید شود هرگاه با وجود اینها باز وجع مقاومت نماید با کمال احتیاط چند شمع مفرج بزیر شکم ارسال نمایند بخصوص شمعهای کوچک که اگر لازم شود بتوانند نمک مرفین بجای آن بپاشند بالجمله در فصل مناسب مریض را ببعض میاه حاره معدنیه بفرستند که استحمام بآنها نماید از قبیل آب امس و نرلیب وادسال و سنت سور و باتیرو بادنباد و امثال آنها

## در وجع اعصاب پستان

**کوپر** در انگلیس و **ولپو** در فرانسه دقتی در وجع پستان که معرفت آن بسیار لازم است کرده اند اینمرض مخصوص زنان مستعد تحریک و عصبانی المزاج و از دو شانزده الی سی سالگی و گاهی بالاتر زنان مبتلا سازد و شناخته میشود بوجع شدید برقی دائم یا دائری که محدود است در سطح پستان و گاهی کشیده میشود بطرف عنق و کتف و ابط و دست محاذی پستان مریض و گاهی تا بورک و اگر پستان را بفشارند یا ببندند که بثقل خود آویخته باشد این وجع شدید شود و عموماً این وجع مصادف با هیچگونه تغییری در حجم و نسج پستان نشود و لیکن گاهی یک یا چندین غدهٔ کوچک سخت متحرک بشکل نخود در آن ظاهر شود که در کمال شدت اسباب وجع شوند و همیشه بعد از چند روز الی چند هفته بتحلیل روند

اینمرض رفتاری است غیر منتظم چنانکه گاهی بیشتر از چند روز دوام نکند و گاهی بدون اینکه قطع و دفع شود ماهها و سالهای چند باقی بماند بقسمی که مرضی یقین کنند که مبتلا بمرض شدیدی شده اند دیده شده که اکثر آنها بگمان اتمام وجع ملتمس بریدن پستان شده اند اثر عادت حیض همیشه در این وجع بیک نسق و بیک حالت نیست گاهی بر شدت وجع بیفزاید و گاهی بعکس تخفیف میدهد در آن ظاهر سازند

اینمرض را مدتی است غیر معین ولی هر قدر مزمن و طولانی و هر قدر



شدید باشد هرگز دیده نشده است که موجب استحالات ردیه یا آفات عضویه پستان گردد و لازم است که مریض را از تشویش و اضطرابی که دارد مطمئن نمود و تسلی داد

در این مرض باید کلیتاً معالجات موضعی را بجوبز فرمود کُپِر ترکیبات بلادانه را بطور لصوق وضماد و پوماد دوای مخصوص دانسته و زیاد تمجید نموده و نیز نگه داشتن پستان را بحرارت واحد که کم و زیاد نشود بواسطهٔ پوست خرگوش و سایر لباسهای پوستینی امر فرموده و اگر وجع زیاد شدید باشد اکثرا استعمال زلو را مقدم میدارند و باید زلو را باطراف پستان ارسال نمود نه بروی آن و نیز مصلحت دانسته اند که چندین دفعه دیگر هر دفعه یک هفته فاصله باز ارسال زلو نمایند اما یک یا چند شمع مفرج که بریده استعمال شود یا چند روزی تازه داشته جرقی بروی آن بپاشند غالباً بسیار مفید و نافع است و بسیار مفید است که شرب ترکیبات افیون را بر معالجات مذکوره بیفزایند و هکذا جمیع تدابیری که در علاج سایر اوجاع عصبانی مذکور شد نافع اند و نیز لازم است که پستان نه فشرده و نه آزرده باشد

## در وجع عصبانی جلد

مسیو ب در روزنامهٔ علمی سنهٔ ۱۸۴۱ باسم درماتیسم جلدی تفصیلی از وجع عصبانی که عارض جلد میشود بیان میکند این مرض بسیار قلیل الوقوع است و مدتی مدیدی است که مسیو پیوری و مسیو ژولی در آن تحقیقات نموده اند و مثل سایر امراض عصبانی ممکن است با دو وجع ظاهر شود یکی دائم و دیگری دوری اولی وقتی که خفیف است نیست مگر جزئی ازدیادی در حس طبیعی و اگر بسیار صعب باشد وجعی شدید و سوزان مثل در حالتی که بشره ساقط شده ظاهر گردد اما چنانکه مسیو ب میگوید تقریباً در هر یک دقیقه قسم دویم وجع عارض شود که بسیار شدید



## در فتق خاص و ازدیاد حرکت عضلات

از وجع اول و گاهی بشدتی سخت است که مانع از حرکت جزء علیل میشود و بکلی مریض را از خواب منع کند این وجع از مالش و اصطکاک و بمحض تماس انگشت بجلد زیاد شده میشود چنین مینماید که این وجع بواسطه سرما خوردگی عارض میشود بتدریج بعد از چند روز یا یک الی دو هفته با عانت نطولات مسکنه و استعمال افیون از داخل که کوبا علاج اصلی اینمرض باشند بکلی رفع میشود

## مقاله ششم از امراض اعصاب

در امراضی است که متصف میشوند بضربهای وارد بر حرکت

## در کنوولسیون

ممکن است آنرا باینطور تعریف نمود که انقباض شدید غیر ارادی است که عارض بر عضلات ارادی بدن میشود بعضی از مصنفین انقباضات غیر منتظم را اگر عارض عضلات غیر ارادی بدن شود آنرا اسپاسم یعنی تشنج نامیده اند

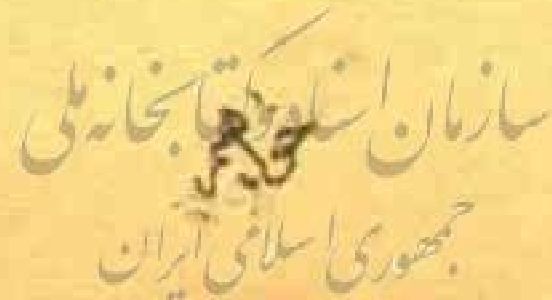
کنوولسیون را بدو قسم منقسم نموده اند یکی تنیک یعنی مقوی و دیگری کلونیک یعنی محرک در اولی انقباض عضلات ثابت و بیک حالت است و عضو بدون حرکت میماند مثل در کزاز و در ثانی بعکس آن عضلات علی الاتصال گاهی منقبض و گاهی رها میشوند و هر وقت کنوولسیون بطور مطلق استعمال شود مقصود قسم ثانی است

این حالت بهر یک از این دو صورت که ظاهر شود گاهی عرض از مرض دیگر و گاهی خود مرض اصلی است صورت اول را در امراض مراکز اعصاب مکرر بیان نموده ایم و آنچه باقی است که باید در اینجا بیان و تحقیق نمائیم آن قسمی است که بهیچ تغییر واضح عضوی واضحی متصف نباشد و خود مرضی مستقل باشد

بیان تاریخ عمومی این نوع از مرض در این موضع مفید فایده نخواهد بود زیرا که بعد از این در مقام ذکر معالجات هر یک از اقسام عمدهٔ آنها تاریخشان را بتفصیل بیان

کنوولسیون
انقباض بسیار شدید غیر ارادی و موقتی عضلات است که بان
تنور و جز فیسدن تعویق زیادی
متحرک میشوند مثل در بعد از صرع
و خناق رحم که بدن فرا حالت
بحرکات غریب و عجیب متحرک میشوند
و گاهی هم باین شدت نیست
مثل اکثر سیاه سرفه را
سرفه کنوولسیونی
گویند
لمحه

بعضی از
محققین گفته اند قسم
ثانی حرکت [illegible]
و حرکات [illegible]
[illegible]

# در تشنج و اختلاج اعصاب صورت

خواهیم نمود

بالفعل در اینجا گفتگو نمی‌نمائیم مگر از اختلاجات عارضهٔ بر وجه و از ذکر انواع تشنج بعض اعضا و از تشنج مری و محول میکنیم بیان اکلامپسی و صرع و اختناق رحم و شخوص را بمقالهٔ چهارم از امراض عصبانی که آنها را امراض عصبانی مرکبه و مختلطه نامیده ایم

## در کنوولسیون نرانی صورت و الم صورت

یکی از اطبای معروف بلو مایک که مسمی به دکتر فر النسوا است در سنه ۱۸۴۳ مرض عصبانی مخصوصی را در عصب زوج هفتم محقق و معلوم نمود که شناخته میشود بواسطهٔ ظهور اختلاجات در عضلاتی که این عصب داخل آنها میشود بسیاری از اطبای دیگر نیز این قسم از اختلاج را متعرض شده اند مثل اینکه مسیو هرتون در بلژیک و مارشال هال در لندن و مروصبرک در برلن از آن بیان نموده اند

## علامات و رفتار مرض

این مرض مخصوصا عارض عصب زوج هفتم میشود و هیچگونه وجع در آن ظاهر نشود مگر اینکه مرکب با وجع عصبانی زوج پنجم شده باشد و همیشه از خارج بواسطهٔ انقباض اختلاجی عضلات نزدیک بجلد یا عضلات تو بیر وجه که محققا تارهای زوج هفتم داخل آنها میشود مرئی میگردد این حرکات اختلاجیه گاهی در کمال شدت ظاهر میشوند و گاهی شدتشان کمتر است اما از حیثیت مدت و زمان گاهی در کمال سرعت مثل اینکه میگذرند رفع میشوند چنانکه گویا موذیئی مثل سوزن و غیره بصورت بر میخورد که چند حرکت اختلاجی که آنها را تیک می نامند ظاهر شده و تمام میشود و لیکن گاهی مدت ده دوازده ثانیه دوام پیدا میکند و فاصله بین آنها هم نزدیک است

تیک
در صفحه ۹۲ مذکور شد



که مختلف میشود از پنج الی ده دقیقه این مرض ممکن است در خواب و بیداری هر دو عارض شود ولیکن گاهی همین که مریض بخواب میرود موقوف میشود و گاهی تا زمانی که عضلات وجه بجهت عمل خود متحرک میشوند بسیار شدید میشوند چنانکه دیده شده که زیاد شدید میشوند از عمل مضغ و حالت خندیدن و غیره و همیشه این قسم از کنوولسیون کلونیک یعنی دائم الحرکت اند ولیکن مسبوق

## مآل الحال

در دو نفر از مرضای خود ملاحظه نموده که بطور تنیک یعنی تشنج و حفظ بحالت واحده مبتلا نموده بود اما بفاصلهای کم چند حرکات اختلاجی کلونیک هم داشتند و مکرر دیده شده است که در زمان اخذ نوبه بعضی از اعمال از قبیل مکیدن و مضغ کردن اسباب شدت آن میشوند اما در فواصل نوبها مریض در کمال صحت و سلامت است

این مرض بشدت عاصی از علاج است و عموما دیده شده است که جمیع معالجات معموله در دفع آن اثری نکرده اند و چندین سال گذشته که بهمان حالت باقی بوده است مگر در یک نفر مریض که آن هم بخودی خود علاج شد

## تشخیص

این مرض ممکن است با این تیک هائی که زیاد مشاهده میشوند مشتبه شود ولیکن اگر کسی ملتفت باشد که هر گاه انقباض عضله مربوط بعادت بد یعنی تیک های مذکوره باشد بواسطه مشوش شدن یا بروز اعراض نفسانیه شدیده یا بواسطه توجه و اراده قوی موقوف میشود هرگز واقع در این خطا نشود علاوه بر این عادات ردیه همیشه محدود بچند عضله معین مثل عضلات پره بینی و عضلات لب و عضلات جفن و غیره است و هرگز مثل این مرض مبتلا نمیکند مجموع عضلاتی را که شعبه یک عصب داخل آنها شده و جمیعا مطیع عمل آن عصب اند در وجع عصبانی زوج پنجم نیز در وقت اخذ وجع بعضی حرکات شبیه

با اختلاج ملاحظه میشود اما فقط ظهور وجع و وجود آن در خط شعب اعصاب و سایر صفات آن که در وجع عصب زوج پنجم مذکور شد موضع مرض را بتحقیق معین کرده رفع اشتباه میکند

**تقدمة المعرفة** اینمرض هرگز اسباب هلاکت نمیشود ولی بواسطه عسر علاج و بی ثمر شدن جمیع تدابیر طبیه در آن از امراض صعبه محسوب میشود

**سبب** اینمرض در نسوان بیش از رجال عارض میشود و گاهی معلوم شده است که سرما سبب وجود آن شده

**علاج** از داخل مسهلات و ادویه مخدره و ضد تشنج و ادویه مقویه و مره و از خارج اشیاء مبرده و محمرات و منفطات و کالوانو پنکتور بدون اینکه فایده داشته باشند استعمال شده اند مسیو رمبرک غشوای بوری و متصل شدن موضع بواسطه کوی کوچکی از الاسینک را امر نموده است

**کالوانو پنکتور** همان الکترو پنکتور است که در صفحه ۸۸ مذکور شد

**دیفانباش** در یکی از مرضای خود و در جمیع عضلات مبتلا شده وجه را از زیر جلد قطع نموده بواسطه اینعمل کونولسیون رفع شد و بجای آن ارتعاش و حرکتی در موضع باقی مانده که صدمه و اذیتش خیلی کمتر از آن بود

**طبیعت مرض** اینمرض موافق تجارب مسیو فرانوا عارض بر عصب زوج هفتم میشود چون این عصب اصل در حرکت و حفظ خطوط و هیئات صورت است معین است که آفت وارد بر آن سبب حرکات اختلاجیه میشود چنانکه می بینیم اگر مرضی عارض عصب زوج پنجم که عصب حس است شود مخصوصا ظهور وجع معلوم میشود اما قیاسی را که بتحقیق

کزیده دراینجا کرده واینمرض را از قبیل نورالژی وجع هفتم دانسته‌اند مخصوص باطل است وهیچ حکم بر صحت آن نمیتوان کرد زیرا اکر هر وقت نورالژی کفته میشود باید وجع شدیدی مقارن آن باشد وحال اینکه در اینمرض وجعی در عصب نیست مکر اینکه ترکیب با مرض دیکر شده باشد

## در بیان تتانوس یعنی کزاز

لفظی است یونانی یعنی کشیده میشوم مرضی است که شناخته میشود بواسطه تشنج دائمی که کاهی کم وکاهی زیاد شدید است در جمیع عضلات متحرک بالاراده یا در بعضی از آنها

**تاریخ مرض** کزاز مرضی است که از زمانهای خیلی قدیم شناخته شده است چنانکه **بقراط** اشاره بآن نموده و **سلس** واریته و **کلیوس** و **ارتیانوس** شرحی نزدیک بتحقیق درآن نوشته‌اند و **جالینوس** در چندین موضع شرح مفصلی درآن نکاشته نزدیک بعصر ما **فرنک** لوحه بهتر وکامل‌تر در اینمرض ساخته است بعد از جمیع مصنفین مخصوص **سوار** و **کولن** و **پینل** و **فرانک** در اینمرض تحقیقاتی چند کرده‌اند اما دقت جراحان سپاهی و اطبائی که ما بین مدار انقلابین ساکن‌اند در اینمرض بیشتر بوده اکثر اشخاصی که رسائل مخصوص بجهة امراض مینویسند و درآنها زیاد مباحثه وکفتکو میکنند مخصوص از یکصد الی دو قرن قبل از این بجهة اینمرض نیز نوشته‌اند وآن را بخوبی تعیین وتشخیص نموده‌اند اما رساله کزاز که هم بهتر ومشهورتر است رساله ایست که **ترنکا** بیشتر از دویست تا سیصد تا پانصد اسبون درآن ذکر کرده ودر کمال خوبی تالیف نموده اطبا معاصر بر آنچه قدما در باب کزاز بیان کرده‌اند چیزی نیفزوده‌اند



## علامات تشریحیه در کزاز

مجموع دماغ و نخاع
در صفحه ۱۸۲ بیان شد

در اغلب اشخاصی که از این مرض درگذشته‌اند
وانها را تشریح کرده اند آفت عضوی مشهودی در مجموع دماغ و نخاعی دیده
نشده گاهی همان توقف خون در اورده و اندک حمرتی در اغشیه مجلله انها
مرئی شده است بدون اینکه هیچ تغییری در حالت عضو و هیچگونه ترشح
مرضیی در انها حاصل شده باشد علامات هیجان خون که ملاحظه میشود
اغلب بواسطه حالت اختناق است که عارض بر خود نعش میشود یا از حالت احتضار است
که تابع کیفیت موت است بالجمله چون اغلب مبتلایان باین مرض باختناق میمیرند
اعراضی که مخصوص باختناق است در نعش انها دیده میشود چنانکه
عنقریب در مبحث اختناق بیان خواهند شد و ممکن است که ترشحات دمویه
که گاهی خیلی زیاد است و اکثر محققین دیده و در کتب خود نوشته اند که در
اطفال تازه متولد شده که از این مرض درگذشته اند در میان ام الغلیظ نخاع
و سطح باطن فقرات موجود است از این قبیل باشد (برومانو ونکی و ابرکرمبی)
و ممکن است این ترشح در روی ام الرقیق یا در تحت ان باشد مثل این ترشح دمویه
در اشخاصی که استرکنین زیاد خورده و در بین نوبه که از مرده اند نیز دیده شده
بعضی از اطبا بخصوص از سی سال قبل الی الان دقت و تفحص زیاد
کرده اند که این مرض را مربوط بیکی از علل و مبتنی نخاع و اغشیه ان نمایند و
روزنامهائی که در روزهای معینی در فرانسه و انگلیس و ایطالیا طبع میشود
بعضی مطالب ذکر کرده اند که مؤید این عقیده میشود ولیکن هر قدر هم این
اعمال زیاد باشند با تجربه و وجدان مقابله نمیکنند چنانکه در مرضای کثیری
که از این مرض درگذشته اند دیده شده که ابدا تغییری در نخاع و اغشیه ان
ظاهر نشده و بحالت طبیعی بوده اند و نیز این اتفاقات که گفته اند نقض زیاد



بعضی

## در امراض عارضه بر حرکات اعصابیه

نیستند که کسی بتواند حکم بکند که آیا از بواسطهٔ آفت عضوی مرکز عصبانی عارض
میشود و عرض از مرض اصلی دیگر است پس هرگاه در مریضی که از کزاز هلاک شده باشد
ورم نخاع یا اغشیه آن یا نرمی در جرم آن دیده شود باید آنها را بیشتر از قبیل عوارضی
دانست که بعد از کزاز عارض شده باشند نه مرض اصلی و از قبیل ترکیبات مرض باشند
نه صفت تشریحی آن ولیکن این را هم باید دانست که ورم نخاع بخصوص ورم اغشیه فوق
آن غالباً با علاماتی که از کزاز ظاهر میشوند یعنی که از عرض آنها است چنانکه گاهی دیده
شده که بعضی از اورام دماغ و حجاب آن سبب کزاز و لسبون صرعی شده اند اما این حالات
عرضیه با کزاز و صرع حقیقی فرق بسیاری دارند که مشتبه بیکدیگر نمیشوند با وجود
این اکثر مردم باین اشتباه افتاده اند از همین نکته معلوم میشود که چرا بعضی در طبیعت این
اینمرض اعتقادات بد داشته و بخطا افتاده اند بالاخره محقق شده است در بسیاری
از حالات اینمرض را که بضرر رهای اصلی و آفت عضوی نخاع نسبت داده بودند و از بابت
همان تغییراتی بوده که بعد از مردن در نعش پیدا شده بود یا بواسطهٔ اعمال بدی که در تشریح
جهت بیرون آوردن و تفحص کردن در نخاع کرده عارض شده بودند از جمیع مذکورات
معلوم میشود که تا بحال در مرض کزاز علامت تشریحی ثابتی نیافته اند

## علامات و رفتار مرض

اینمرض بخصوص در دو قسمی که
ذاتی باشد بغتتاً عارض میشود و گاهی هم با مقدماتی چند حادث میشود چنانچه قبل
از عروض آن ضعف و غم و دوار و سهر و وجعی غیر معین عارض میشود پس برودتی بعرض
احساس تمددی در عنق کرده و سر و فک را بعسرت حرکت دهد و کم کم حرکات تشنجیه که
زمان آنها قلیل باشد ظاهر شوند و بتدریج زمان آنها زیاد شود تا اینکه بحالت تشنج و
انقباض ثابتی بماند و این تشنج در ابتدا محدود ببعضی از عضلات و برودتی بجا و در
بسیاری از آنها کند و ممکن است منتهی شود باینکه جمیع عضلات متحرک بالاراده را مبتلا



سازد چنانکه اگر این مرض عام باشد جمیع حرکات بدن باطل و معوق و نیز بدن دائماً
ساکن بماند بقسمی که ابداً نتوانند حرکت نمود و تمدد بقسمی شدید شود که اگر بخواهند
سر یا پای او را بلند کنند تمام بدن مثل اینکه خشک شده باشد بلند شود چنانچه
بسیار شبیه اند بیکی از صور مجسمه از فرادی که **اسپرانزل** میگویند در این
حالت از میان جمیع اعضاء بدن فقط انگشتها ممکن است قدری منحنی و منعطف شوند
و حرکتی داشته باشند و این عقیده بر خلاف مشاهده و وجدان است چرا که همیشه
می بینیم بر خلاف آن است و حقیقة بهیچوجه قبول کردنی نیست زبان همیشه میتواند
بآزادی حرکت نمود اگر چه از اول مرض هم باشد اما گاهی بواسطه تشنج عضلات از دهان
خارج شود و دندانها که بروی یکدیگر منطبق شوند آن را بشدت بفشارند یا قطع نمایند
عضلات همین که با این شدت متشنج شدند با هر قوتی مقاومت کنند
و گشادن آنها محال گردد بقسمی که پاره کردن آنها از باز کردنشان سهل تر باشد چنانکه اگر
فکین بواسطه تشنج عضلات صدغ منطبق شده باشند بهیچ قوتی باز کردن آنها
ممکن نباشد و لبها نیز گاهی بقسمی منقبض شوند که گشادنشان غیر ممکن باشد بندرت
دهن باز مانده و بآن حالت مدتی باقی میماند که ممکن نیست فکین را بیکدیگر نزدیک
کرد این حالت در صورتی عارض میشود که تشنج فقط عضلات نازل فک را مبتلا کرده
و یا در آنها شدت بیشتر باشد عضلات متشنج شده گاهی مبتلا بوجع خفیف و غالب
بوجع مفرط و یا با التواء بسیار شدید دردی شوند این الم گاهی متصل و دائم اند بدون
اینکه هیچ فرقی داشته باشند و گاهی چنانکه کثیر الوقوع است در هر دو یا سه دقیقه
فوری در وجع و خفتی در تمدد عضلات حاصل شود و هرگز دیده نشده است که
عضلات بکلی آزاد و مسترخی شوند بعد از چند لحظه بدون سبب معینی و یا بواسطه
فی الجمله حرکتی با قوت کمی یا از اندک حرکت نفسانیه با از اوجاع و تشنجات مثل اول عود



ودرجوع نمایند ومریض بیشتر شاکی ومحزون شود صورت مریض عموما بی رنگ وگاهی سرخ وبیک مرتبه دوران اثر الم وخوف مشاهده شود چشمها گاه بواسطه حرکات اختلاجیه مضطرب وگاهی مانند سایر اعضا بدون حرکت مانند در پیشانی غضون وچینهای عمیق ظاهر شود بینی ببالا رفته وگوشها بجانب گوشها کشیده شده بالا روند انقباض تشنجی عضلات بطن سبب میشوند که بول وبراز بدون اراده خارج شوند ود بعضی برخلاف شرح بعضی منقبض شود که دخول لوله بسیار نازکی در آن متعذر بلکه اخراج ریح از آن متعسر شود که این هم خود سبب رنج جدیدی گردد وغالبا مردان را نعوظی عارض شود که گاهی با انزال وگاهی بدون انزال است

در این حالات که مرض اشتداد کند نبض کلیتا صغیر وسریع وغالبا غیر منتظم شود و سینه بواسطه انقباض تشنجی که عارض عضلات است نمیتواند بحالت طبیعی منبسط شود لهذا نفس متعسر ومتواتر ومنقطع در وسط گردد بعضی از اوقات گاه گاهی قطع و ممنوع شود وسبب اضطراب بسیار شدید گشته بعض علامات اختناق ظاهر شود در این حالت درجه حرارت بدن زیاد شده پس عرق سرد لزجی بدن را فرا گیرد کسی بطور وضوح در این مرض از این بابت گفتگوئی نکرده این ملاحظه ایست که اول دفعه کولن نموده حالت تب عارض نمیشود مگر در بعض حالات نادره مثلا هرگاه مرض طولانی شود ونیز هرگاه ترکیب با مرض دیگر پیدا کند کلیتا تغییری در عمل تنفس ودوران دم گاهی است ودر زمان فترت تسکین یابد اغلب مبتلایان باین مرض بی اشتها وبا بیوست مزاج اند ودر بعضی از تشنجهای موضعی ممکن است که اعمال هضم وتغذیه بحالت صحت خود باقی بماند ودر وقتی که انطباق فکین تام باشد وطولی بکشد عطش شدید شود وغالبا نیز متشنج گشته مانع شدیدی بجهت دخول عموم مشروبات بلکه آب دهن گردد در ترشحات بول غالبا تغییری ظاهر نشود ولی اغلب با وجع وباشکال خارج میشود



هیدروفبی در صفحه ۷۶

مثل همیشه بحالت صحت باقی وصوت ضعیف ومتعسر شود بالاخره وقتی که علامات
هیدروفوبی یعنی ترس از آب ظاهر شود معلوم است که مرض بکمال درجه شدت
رسیده

نوبتهای این مرض عموما از بابت روز و شب فرقی ندارند بدون هیچ تفاوتی عود و رجوع
میکنند ولی برخلاف آنچه در سایر امراض حاده مشاهده شده حالت مریض شبها
بهتر است چنانکه بسیاری از آنها در کمال راحت میخوابند واگر بعضی را خواب نرباید
در آسایش و راحت خواهند بود همیشه در حالت تمدد اند ولی اشتدادی ندارد که
شب خودش نفسه قطع نظر از ملاحظه خواب اثر نیکی در این مرض دارد

ولیکن چون مرض شدت کند نوبتهای آن بتدریج طولانی شوند و زمان فترتش
همیشه کوتاه باشد پس بزودی حالت تشنج دائم شده و بدون فترت بماند در آن وقت
جلد بدن خشک و نبض غائر و سریع شود صورت بی رنگ و متغیر و تنفس بتدریج مضطرب
شود بالاخره گاهی بواسطه ضعف شدیدی که عارض اعصاب میشود و غالب وفات
بواسطه اختناق پس از حالت نزع بسیار کمی اجل در رسد

جمیع اینهائی که بیان کردیم علامات کزاز عام بود اما این مرض همیشه باین شدت عارض
نشود چنانکه ممکن است که جمیع عضلات آدمی را مبتلا نسازد بلکه عارض بعضی از آنها
شود مانند آنکه محدود بعضلات مرتفع نماینده فک اسفل باشد در این حالت مرض را
تریسموس نامیده اند و گاهی همان طرف قدامی بدن گرفتار شود ممکن است بدرجه
شدید شود که بسیار اشد از سمت خلفی باشد چنانکه فقرات را بجانب قدام منحنی
نماید یعنی که رنج نصب و بچسبد زانوها بطرف قدام کشیده شوند در این حالت
آن را امپروستتنس نامیده اند واگر بعکس این تنها عضلات خلفی بدن متشنج شوند
که راس منعطف بخلف و بدن هم بدین سمت مایل شود آن را اپیستتنس نامیده اند

دیگر



واگر یکی از جانبین منعطف شود آن را پلرستنتس یا کزاز طرفی نامیده اند

## دوام و انجام مرض

مدت اینمرض کلیتاً کم است عموماً از چهار الی شش روز تجاوز نمیکند وبندرت ده الی دوازده روز طول میکشد بالاخره دوام آن تا چندین هفته ونیز چنانکه بعضی گفته اند تا چندین ماه از اتفاقات بسیار نادر است دراین صورت اثر کزاز مزمن نامیده اند در باب کزازی که در چند ساعت یا چند دقیقه هلاک مینماید گمان میکنیم که منسوب بعلت کونولسیونی باشد که از جنس وطبیعت دیگر است ظن غالب این است که بواسطه مسموم شدن با ستر کنین باشد

انجام معمولی اینمرض اغلب هلاکت است ولیکن درصورتیکه عام هم باشد ممکن العلاج است دفعی که رو به بهبودی باشد نوبها از هم بیکدیگر بعید دور شوند واندک اندک حالت کزاز کم شده وتمام شود واگر عارضه بعد از رفع مرض اتفاق نیفتد مدت زمان نقاهت عموماً کوتاه خواهد بود ولیکن در بعضی بعد از استخلاص از اینمرض در تمام بقیه عمر خود انحنا وتغییری در نسبت اعضا بواسطه تمدد عضلات ماوفه خواهد ماند دراینصورت ممکن است ترکیبی با بعض امراض شدیده عارضه بر مراکز اعصاب داشته باشد

## تشخیص

اینمرض بخوبی مشخص میشود بواسطه کشش وانقباض باوجهی که عارض بر کثیر یا قلیلی از عضلات شود و بفاصلهای که باز یا داشته اند نماید بدون اینکه هیچوقت بکلی موقوف شود وهرگز با هذیان وحمی ظاهر نشود ودیده ایم که بواسطه همین علامات چقدر خوب از سایر امراض اختلاجیه و تشنجیه مخصوص از اختناق رحم وصرع وجمود وشخوص وتشنج اطراف مشخص وممتاز میگردد وهرگز با اورام دماغ ونخاعی که با علامات کزازی مقارن اند مشتبه نشود چه در این اورام کلیتاً وجع شدیدی در نقطه معینی از فقرات موجود است که



از آنجا گاهی باطراف کشیده میشود و نیز جلد بحدی ذکی الحس شود که از فشار جزئی
مریض را الم شدید عارض شود و اگر بیفزاید تب کم حمی و بعضی اختلالات دماغیه
همیشه در روز سوم ثابت اند مرض بخوبی محقق و مشخص میشود در اطفال ممکن است
که این مرض با اکلامپسی که از بی اینها مشتبه شود ولیکن مکرر دیده شده که در
اکلامپسی تشنج اغلب از اطراف شروع میکند نه از فک و اعراض دماغیه بهیجی
باشند که کسی را نشناسند و نیز در اکلامپسی اطفال و اکلامپسی نفاسی
هرگز مثل در کزاز کنوولسیون خالصاً تنیك نیست بلکه بنوبت گاهی متشنج
و گاهی آزاد میشوند

**اکلامپسی** بعد از آبستنی حمل بیان خواهد شد

مشابهتی که ما بین این مرض و مسموم شدن از استرکنین است نمیتوان منکر شد
ولیکن چنانکه در بیان علاج مسمومیت از این دوا مذکور شد که از آن تشخیص
داده میشود بواسطهٔ دفعتاً و بتدریج و متوالیاً ظاهر شدن آثار و علاماتش و
باینکه عضلات هیچوقت دفعتاً منقبض نشوند بلکه بتدریج یکی بعد از دیگری
مبتلا شوند و همین که تشنج عام شود دائم و متزاید است برخلاف در مسموم شدن
از استرکنین که تشنجات بطور نوبه و وقتی از حمله که دفعتاً خود بخود یا بواسطهٔ محرکات
خارجیه عارض میشوند و در آن بین عضلات بکلی مسترخی میشوند بالاخره
میگوئیم در مسمومیت مرگ عاجل باشد بقسمی که ممکن است در کمتر از یک ساعت
بعد از اخذ نوبه هلاک کند و حال اینکه در کزاز اقلاً چند روزی مقاومت با مرض
میکنند اینکه گفته اند مبتلایان بکزاز در بعض حالات در بین بیست چهار ساعت
اول در گذشته اند مطلبی است که قبول کردن آن مشکل است

**تقدمة المعرفة** این مرض از امراض بسیار صعب است و مخصوصاً
وقتی که عام باشد یا طفل تازه متولد شده را مبتلا ساخته یا بعد از جراحتی عارض



شده باشد و دائت آن بیشتر است و گویا در فصول و ممالک حاره او ده باشد عسر
نفس و سرعت نبض از حالات اتفاقیه هستند که بقدر منزالمعرفه واشد بد و با خطر کنند
و از این قبیل اند حمی و هذیانی که نسبت آنها را بعض امراض دیگر که با اینمرض مرکب
شده باشند دادن اولی است تا نحو داین مرض اعتقاد **بقراط** که حمی را در اینمرض
از علامات جیده و بحران نیکی دانسته بود بسیار سخیف و بی حقیقت است این اشتباهی
که از نمیان آمد مثل **کلیوس اورلیانوس** نیز ملتفتان شده
بود و نیز بقدر منزالمعرفه تفاوت کلی میکنند از اینکه مرض حاد یا مزمن باشد در صورت
حادیت هر قدر بیرکردان کنند عاقبتش بدی و منجر بهلاکت گردد و در حالت مزمنیت
اغلب منتهی بعلاج شود بسیار دیده شده است همین که مرض تجاوز از هشتم روز هم
نمود عاقبتشان محمود گشته

**سبب** در پاریس بسیار کم دیده شد که اینمرض خود بخود عارض شود
ولیکن در بلاد حاره زیاد دیده میشود بخصوص در فصل تابستان بعضی گفته اند در
کنار دریا و در مواضع رطبه و مواضعی که میاه مستنقعه منعفنه دارد زیاد عارض میشود
در جمیع اسنان بخصوص در سن طفولیت و در سن شباب عارض میشود در بلاد واقعه
در حوالی خط استوا سابقا بسیاری از اطفال زنگیان که قدری بعد از تولد شان در
معرض آفات و ضررهای هوا بوده اند بواسطه اینمرض هلاک میشدند ولی بعضی از
کسانی که بآن صفحات رفته اند ذاکر به اند که در این اوقات از آن وقتی که آنها را خوب تربیت
میکنند در اطفال آنها اینمرض چنان شیوعی ندارد و نیز که از ذالی ممکن است در اقالیم باردی
عارض شود چنانکه دیده اند یک زمانی در بعضی مساکن شمالی اروپا نزدیک بوبائی
شده بود چنانچه معلم موسوم به **سیدرسلد شرک** در سنه ۱۸۳۴ در
مریضخانه **استکلم** مشاهده نمود بود که با دوا و بائی ما این مطلب مسلم باشد



# تِرِتیانُو

که اینمرض غالب اوقات اطفال تازه متولد شده را مبتلا سازد نیز تنها در جنوب فرانسه
(یمُ) و (دُوقِرِ) و در اسپانیول (اَندِراسیس) شایع است بلکه
ممکن است در شمال و بینچنانکه (کلیس) و در و بلینا (فرانك) و در
پترزبورف (دُپ) و در استوتکار (طاتوس نزینکی)
و در ایرلاند (مونسل و النسن) گفته اند بیشتر باشد این
مرض که با مردان را بیشتر از زنان مبتلا سازد و چنان مینماید که اشخاص قوی البنیه
بیشتر مستعد از برای اینمرض باشند تقریبا همیشه اینمرض بواسطه عروض جراحتی عارض
میشود و معلوم کرده اند که چنان نیست که همیشه بعد از زخمهای بسیار شدید بروز
ظاهر شود جراحت عارضه از اسلحه آتشی از قبیل توپ و تفنگ وغیره و بواسطه کنده شدن
عضو یا از اسلحه که سوراخ میکنند مثل نیزه وغیره که وارد شوند باطراف و اعضائی که دارای
اپونوروز[۳] و اعصاب کثیره اند اغلب بطور تحقیق میتوانند اسباب تحریك اینمرض شوند در اماکن
مملکت نیز مثل ممالك حاره ممکن است که از اصلی باشد و خود بخود عارض شود و غالبا
بدون سبب معینی موجود میگردد و نیز بعد از یکی از اعراض نفسانیه و خوف شدید و سرما
خوردگی وغیره بروز میکند بعضی از اطبا مثل (لُورِن) میخواستند اینمرض را بوجود
کرم و حیوانات در مجرای تغذیه نسبت دهند تجارب کثیره این اعتقاد را منقوض و باطل
کرده اند

## علاج

تدابیری که جهت دفع اینمرض کرده اند بسیار اند ولیکن غالبا بی فایده
واقع میشوند عمده آنها فصد عمومی یا فصد موضعی است که در طول ستون فقرات مکرر معمول
دارند و مستفرغات و معرقات و معطرات و ادویه مخدره و ضد تشنج و فسفر[۴] و مسکنات
والکتریسته و استعمال حمام حار و بارد و نوشانیدن زیبق و امثال آنها هستند
سابق بر این افراط در فصد و اخراج دم مینمودند چنانکه (لیسفرانك) در نوزده



**[۳] اپونوروز**
از اعضاء غشائیه و سفید
مثل عضلات است اقسام مختلف
دارد بعضی در روی عضو واقع و حافظ
و معین وی اند که تجاوز نکند و بعضی
در روی عضلات یک طرف شل یک کیسه واقع
و حافظ و سبب اتصال آنها هستند چنانکه
دیده شده اگر قدری از اپونوروز پاره
شود عضله شل فتق شده خارج گردد
بعضی در روی شکم واقع و حافظ عضلات
بطن اند که از حرکات کثیره بطن منفسخ
نشوند بعضی در قوام و اصل عضلات اند
و ابتدا از ایشان جدا میگردند بعضی در راس
عضلات واقع و بهم متصل اعضائی که آنها
متحرك شوند میکنند که در حقیقت
خود و تراند یا متصل
بوتر میشوند
لمؤلفه

**[۴] فسفر**
از شبه فلزات بسیط است که در
سنه ۱۶۶۹ یک نفر عالم المانی از ادرار انسان
منکشف نمود جسمی است جامد قابل
اشتعال تا زمانی که شفاف است و وقتی که
هوا بماند تیره و کدر شود در تاریکی شبیه
به چیزی است نورانی قابل اشتعال
و فسفر در طب شراب و ضماد
معمول است از ضماد است بعضی
تجربه نمادند در فالج و در ماسیم و امثال
آنها و شرب ترکیبات آن
جهت تحریک عصاب
دیگر ...
لمؤلفه

روز نوزده فصد کرده و هشتصد زلو ارسال نموده و آن مریض علاج شده ولیکن در
بسیاری از مرضای دیگر بعینه همین علاج را کرده اند و ابداً فایده نکرده فصد کلیتاً بی
فایده است و تجویز بان نشاید مکر وقتی که در مریض حالات اختناق ظاهر و مشرف
بخفه شدن باشد این تحقیق لیسفران مناط اعتبار نیست بعلت اینکه
مرضی را که معالجه کرده بود از دوام آن معلوم میشود که خیلی حاد نبوده
تجربهای کثیری در استعمال معرقات از قبیل حمام بخار نموده و بجهة رفع اینمرض نافع دانسته اند
چنانکه پاریزه طبیب سربازی را که مبتلا باینمرض شده بود بتعریق زیاد معالجه نموده
و طریقه علاج او این بود که مریض را در طویله در زیر سرکین زیادی بطوری که همان چشم
و دهان او باز باشد دفن کرد و از این تدبیر عرق زیادی خارج شده و علاج شد
فورژه بپیروی اعمالی که کولن در قرن اخیر در امریکا کرده چند سالی است که
مبتلایه تشنج ذاتی را با روغن زیتون خاکستری علاج نمود و طریق استعمال آن این بود که
در مدت پنج روز متوالی روزی شش مثقال از آن را میمالید و تجربه مثل این را نسبت
بر مسیو هولن ایریش میدهند که در سنه ۱۸۳۴ اینرا کرده و علاج شده اند در
روزنامه طبی مجمع الاطبای اندرولوا درج و طبع نموده
نتایج کثیری بجهة استعمال افیون در اینمرض بیان کرده اند بجهة اینکه منفعت واضحی از آن
برده شود باید بمقدار زیاد استعمال نمود چنانکه از دو الی سه گندم شروع نموده بخورند
و این مقدار را در هر سه الی چهار ساعت باز مکرر کنند کم و زیاد کردن مقدار آن
نسبت بتفاوتی که از منفعت آن دیده میشود مختلف میشود چند سال قبل از این خود
دو نفر مبتلا بتشنج اصلی را بدون اینکه بیشتر از هفت نخود و نیم افیون استعمال نمایم
علاج نمودم ولیکن همیشه باید بیشتر از اینها استعمال نمود آنقراری که کولن میگوید
هیچ قسم از مرضی بقدر مبتلایان بر تشنج نمیتوانند متحمل شرب افیون کثیر شد از این معلو



میشود که چگونه ممکن شده است که در یک روز سی و چهار نخود افیون بدهند بدون
اینکه هیچگونه اذیت و خطری داشته باشند (مُنْسُ) بعضی از اطبای دیگر بیشتر
از شش مثقال تنتور افیون را در یک روز استعمال کرده اند بدون اینکه تغییر حالتی و
اذیت خارج العاده دیده باشند (کالمِن) اگر در عروض تِتانوس یعنی انطباق
فکین از خورانیدن افیون از طریق دهان ممنوع باشند معلوم است که باید از طریق
معاء مستقیم استعمال نمود و نیز میتوان جلد را از بشره مکشوف کرده و افیون را از طریق
جلد ارسال داشت و ممکن است با وجود دادن افیون حمام نیز استعمال کنند که بهترین
اقسام خشک و سرد است نه گرم زیرا که باعتقاد کُولِنْ حمام گرم را هرچند در دوام بکار
استعمال نموده فایده نبرده اند طبیبی از اهل کانادای امریکا در این اواخر میکند با این
استعمال افیون را مقارن کنند با انصباب ماء بارد باین قسم که اول شروع کنند بریختن آب
سرد را بقدری بریزند که غشی عارض مریض شود پس با پارچهای پشمی خشک بسیار گرم
او را بپوشند و شراب را گرم کرده مقدار کثیری از افیون داخل او نموده بنوشانند و که
دیده اند که تشنج دوباره ظاهر میشود گاه گاهی این تدبیر را تجدید نمایند

تنتور در صفحه ۱۲۱ مذکور شد

ماهیت اتر و [illegible] خلق قائل اند که در حقیقت [illegible] فاتری است که [illegible] شد

استعمال مقویات و مستفرغات در این مرض چندان فایده ندارند و نباید تجویز نمود مگر
در مقامی که لزوم مخصوصی داشته باشد

قواعد علمیه حکم میکند باینکه استنشاق اتر و کلروفرم باید نافع باشد چنانچه تجربه هم
کردند و نتیجه نیک و واضح دیدند یکی از اثرهای قدیم من مسیو کتریپوس
که طبیب مشهوری است دارالانسن در اثر خود اعمال و تجاربی که در این مرض کرده اند
ضبط نموده و او معلوم کرده است که در سی و هشت نفر مبتلا به کزاز اصلی یا جراحی که
استنشاق اتر و کلروفرم کرده اند بیست و دو نفر علاج شده و شانزده نفر مرده اند و هیچ
دوای دیگر باین نفع نیست که عدد شفا یافتگان از آن بقدر این زیاد باشد موجب

# در امراض عارضه بر اعضاء حرکت

پیروش میگوید کسانی که بجهة دفع این مرض استنشاق اتر و کلروفرم کرده اند همیشه تخفیف کلی حاصل نموده و راحت شده اند و اینکه استعمال اینها اسباب عوارض بسیار شدیده شده باشد بسیار نادر است ولی برای اینکه نتیجه کاملی حاصل نمایند باید انقدر اصرار در استعمال ان نمود که همه بدن حتی عضلات تنفس را مسترخی نماید چه اگر باین طور استعمال نکنند و زود موقوف کنند کلروفرم و بخصوص اگر اتر باشد سبب تحریک شدیدی شود که تشنج را زیاد تر کند و ممکن است که اسباب هلاک مریض شود در بسیاری از حالات از ابتدا همین که قدری استعمال نمودند موجب اعراض شدید شود ولی اگر مضطرب نشوند و متصل استعمال کنند بزودی دفع و موقوف میشود و این طریقه از علاج را چنانچه مسیو پیروست میگوید اگر از قریب با ابتدای مرض استعمال نمایند بسیار مفید تر و بهتر خواهد بود مخصوصا وقتی که تشنج عضلات صدر سبب عسر النفس شدید شده باشد لازم است از ابتدا مکرر نمود در این مرض استعمال کلروفرم زیاد بر استعمال اتر ترجیح دارد بواسطه سرعت اثر ان و اینکه اگر تحریکی از ان حاصل شود زمان ان بسیار کم و شدت زیادی هم نمیکند در یکی از مرضای خود کلروفرم استعمال نموده و فایده نبرده ام باینطور که سر مریض را بدون خطر و اسیبی متحمل شد در مرتبه چهارم غشی عارض ان شد که یقین بمردن ان نمودم بواسطه دخول هوا و تنفس صنوعی بعد از پنج دقیقه زحمت از ا بهوش اورده عضلات ان روان و جاری و بحالت طبیعی بودند بدون اینکه هیچ جا اثر تشنج در انها مشاهده شود هشت الی ده دقیقه یا ربع ساعت نکذشته که از همان شدت اول عود نمود و بواسطه استعمال مقدار کثیری از افیون معالجه و دفع شد مریض را با اشربة الکلیه بزودی مست کردن چنانکه چندین مرتبه این عمل را در انگلیس ها تجربه کرده اند طریقه معمولی است و میتوان از ان نتیجه نمود در صورتی که بهتر از ان ممکن نشود و هم نیست مگر منعی از بی حس نمودن عضو



قلیل مذنبی است که جهت علاج کزاز جراحتی استعمال الکوراره که یکی از سموم قویه است شهرت
تامی کرده و گمان کرده اند که در مقاومت و مضادت با استرکنین و رفع سمیت آن نافع است
بعد از تجربه و منفعتی که مسیو **ویلا** در یکی از مرضای خود در سنهٔ ۱۸۵۹ از استعمال
این دوا دیده زیاد استعمال کرده و یافته اند که این دوا را در ده نفر مریض که بدقت
تجربه کرده اند در هفت نفر بی فایده بوده و سه نفر شفا یافته اند با وجود اینکه عدد
اشخاص علاج شده کم است اگر این سه نفری که معالجه شده اند از قسم مزمن این مرض
نباشند که اغلب خود بخود معالجه میشوند این معالجه بی فایده و ثمر نیست و دیگر اینکه
هنوز مقدار شربت این دوا معین نشده مسیو **فلن** گمان کرده است که میتوان دو نخود و
نیم از او داخل در بیست و پنج مثقال شربت نموده در هر ساعت یک قاشق بزرگ از آن
بنوشانند بعضی دیگر استعمال او را از خارج ترجیح داده اند مثل اینکه موضع جراحت را
با آن ترکنند و غسول نمایند یا بطور تزریق زیر جلد ببرند و نیز مسیو **فلن** طریقه
دیگر را تمجید میکند میگوید میتوان بدون هیچ ضرری یک گندم از آن را در هر دو
ساعت باطراف مختلفه بدن مثل ابله کوبید این مقادیر بنظر من خیلی زیاد اند علی ای
حال بنا بر تجربه‌های مسیو **طارتن طاکون** و **بولیسن** از استعمال
این سم دیده شده است که بواسطه استرخاء تامی که عارض عضلات مریض شده
هلاک میشود پس باید با دقت ملتفت ترد و اشد و حاضر بود اگر این حادثه رخ دهد
بزودی بواسطه تنفس مصنوعی نفس او را برقرار نمایند

کزاز تامی که عارض عضلات مضغ میشود اگر بقسمی شدید باشد که مانع از وصول
اشربه و اغذیه بمعده شود باید منتظر فرصت بود آن وقتی که فی الجمله فتوری در آن ظاهر
میشود چند چوب مخروطی کوچک داخل فواصل دندانها کرده و باین وسیله غذا را
داخل کنند و در غالب اشخاص که یک یا بیشتر از دندانهای آنها افتاده باشد غذا را و

**کوراره**
دوائی است جامد سیاه محلول در آب که از بعضی گیاههای جنوبی می آورند از سموم قویه مهلکه و عمل عمده او در بدن در اعصاب حرکت است بقسمی که ممکن است اشخاص قوی را بکلی از حرکت بیندازد و لیکن در عصب حس اثری نمیکند
لمترجمه

**نخاع الذره**
که دنباله مغز گویند بقدری از نخاع است که میان پل دماغ و ثقبه قمحدوه واقع است یعنی از آنجائی که مشترک است میان دماغ و این عضو تا اینکه داخل فقره اول از فقرات عنق گردد
لمترجمه



اثر برما بعد را از آن موضع داخل کند بالجمله اگر باین تدابیر ممکن نشد میل مشهور بمیل ...
داخل انف کرده و غذا را بتوسط آن بعده وارد نمایند

من معتقد نیستم که وقتی که حالت خفگی بسیار شدید و نزدیک باختناق باشد اگر
از قبیل آخرین دوای نافع باشد وقتی که این مانع در جزء اعلای مجرای نفس نباشد چگونه
در شکافتن حنجره و حلقوم احتمال منفعت میرود ممکن است انقباض کنولسیونی در
عضلاتی باشد که مانع از انبساط خود دیر شوند:

دوکر از جراحی ممکن است بعض معالجات و تجویزات برای خود جراحت و حالت مخصوص
آن نمود از قبیل توسیع آن و اخراج اجسام خارجیه از آن و تسکین ورم بواسطه معالجات
مناسبه مخصوصه بآن

## طبیعت و مکان مرض

بواسطه رفتار و حالت نوبها و
فقدان جمیع آفات اصلیه عضویه ممکن نیست این مرض را بجز در جزء امراض عصبانی در
موضع دیگر مندرج نمود و باید آن را مخصوصا از جمله امراض عصبانی نخاع دانست
زیرا که مشابهت تامی میان این مرض و عوارض تشنجیه که بواسطه استعمال ادارات ظاهر
میشود هست و چون تامل و تعمق کنیم در تجارب مسیو **فلورانس** که معلوم
کرده است این دوا تمام اثر خود را در نخاع الثره نموده میتوان فرض کرد که این هم مرض
عصبانی است که مخصوص این قسمت از نخاع است

## یک قسم مخصوص از کنولسیون که از اثر تشنج اطراف نامند

در سنه ۱۸۳۱ مسیو **دانس** باسم که از دائره علمی او بیان میکند که شباهت
تامی بر که از متعارفی دارد و متصف میشود بتشنج اطراف بیان نموده بود که این علت
مخصوص جوانان است بعد از قلیل زمانی که تجربه و امتحان کردند در اطفال نیز مشاهده

علامات خناق در آن ظاهر شده بود از این عمل بخوبی علاج شد در امتحانات جراحی که آن را مدرسین اپراتوار گویند مکرر این عمل را در نعش موتی بتعلیم استاد تجربه کرده ام و در مرضی چون این دفعی و اکثر در اطفال اتفاق می افتد از دوستانی که در مریض خانه اطفال داشته خواسته بودم که اگر این عمل اتفاق افتد مرا اخبار کنند چند مرتبه تکلیف کردند و طریقه عمل را دیدم مکرر به هم بجودم [illegible] در حضور آنها این عمل را بانجام رسانیم تا اینکه دست عادت کرده جمیع [illegible]

**مسیو کرد**
که این مطلب در این جزء [illegible] کمال خوبی [illegible] نموده [illegible] خود قرار داده [illegible] نام نهاده [illegible]

[illegible]

نموده اند بسیاری از محققین دانشمند مثل **تنل دی لابیش و موریش** بعد از تجارب بسیار و تحقیقات کثیرالمنفعه در آن نموده در روزنامه طبی سنه ۱۸۳۲ اینه و در روزنامه هفته سنه ۱۸۳۵ اینه درج نموده اند این مرض را قلیلی از مردم میشناختند و من هم بیشتر از چند ابرواسیون چیز دیگر در تحقیق آن نیافته بودم بیست سالی است که بسیار شایع شده چنانکه خود در سنه ۱۸۴۲ اینه و سنه ۱۸۴۳ اینه مشاهده نمودم که خیلی زیاد و مثل وبای کوچکی شده بود حتی در اوطاقهای مریضخانه **هوتل دیو** هم که خود مباشر علاج اینها بودم مثل آن را ملاحظه نمودم از روی تجارب بسیاری از اطبای معاصرین است که مسیو **لسیر** و مسیو **هرطل** در روزنامه طبی و مسیو **ابرگومبی** و مسیو **لپش** در رند که ها که در مجمع اطبا خوانده میشود این مرض را بتحقیق بیان کرده اند بعد از اینها موسیو **لوسین کو ویزیه** این مرض را مسئله نو خود قرار داده و از آن در سنه ۱۸۵۲ اینه باسم ثنائی در نمره دوبیست و بیست سیم از نمره نوها درج کرده

## علامات تشریحیه

بهمان قسم که دید که از حقیقی مذکور شد این مرض نیز بهیچ یک از آفات عضویه اعصاب یا مراکز آنها مربوط نیست چنانکه مخصوصا از تحقیقات تشریحی **نوئلر دی لابیش** و مسیو **ریلیه** و مسیو **بارتز** این مطلب ثابت شده ولی در بعضی از اتفاقات نادره که یکی از آنها برای خودم اتفاق افتاد نخاع در یک موضع نرم و قریب بسیلان بود اما همان بدلیل نادر بودنش محال است که این آفت را علامت تشریحی مخصوص این مرض دانست نظر برفتار مرض مخصوصا بهتر و با دلیل تر این است که آن را از قبیل امراض دانست که مرکب با این مرض شده یا عرض او را نباشد

## علامات و رفتار مرض

فقط یک مرتبه دو یکی از مرضی

**هتل دیو**
یعنی مهمانخانه خدا اول مریضخانه
شهر پاریس است که بجانب رودخانه
سن که میان آن شهر دو شعبه شود
پس از اندک مسافتی باز یکی میشود که
از آن جزیره کوچک وضع شده کلیسا می
نتردم در شرق آن و سربازخانه
که ناپلیون بنا نهاده و تیز را کانده است
گویند در مغرب آن در میان دو شعبه
رودخانه واقع است از بابت قدمت
و از جهته بزرگی چون نتایج بسیار از آن
دیده و این همه مریضخانه ها مریضخانه
بعد از آن ساختند زیاد اینها محترم میدارند
مریضخانه های پاریس درجات
مختلف دارند و هر طبیب که علم او است مریضخانه
بهتر میگیرند طبیب و جراحانی که
در هتل دیو مشغول عمل اند باید افضل و
اعلم و بهترین اطبا باشند بعد از آنکه مدتی
در مریضخانه های پست تر شروع کرده به مریضخانه
بهتر رفته در چند مریضخانه مدتی مانده
و تکمیل شده از اداره مریضخانه ها او را
بهتل دیو میفرستند چنانکه امثال نیلاتون
و گنو ی مو پیه و بیتی در مؤلف
کتاب که خود درجه ... باهم
طبیب هتل دیو بودند چون آن مریضخانه
زیاد قدیم بود و کهنه شده بود
اجزای اداره مریضخانه ها چنان صلاح
دیدند که در جنب آن مریضخانه دیگر که
بزرگتر و خیلی بهتر باشد بسازند که
بهمین اسم باشد بنای بسیار عالی
نهادند که سه حیاط دارد مجموع از
سنگ سفید تراشیده تالارها و
اوطاقهای بسیار منفتح ساخته اند
وقتی که این بنده در پاریس بود
غالبا به هتل دیو قدیم رفته میدیدم
مشغول ساختن آن بودند اواخر
که مراجعت کردم نزدیک بتمام بود

[illegible]

ملاحظه نمودیم که تشنج بغتتاً عارض شد بقسمی که آن چیزی را که در دست
داشت نتوانست نگاه دارد بروی زمین افتاد و از آن وقت او را ممکن نشد که
دیگر مرتکب شغل و عملی شود امّا این قسم ابتدا نادر است و کلیتاً بعکس این است
یعنی این مرض بتدریج و گاهی با چند مقدمه مانند اعیاء شدید و کوفتگی و
کسالت و صداع و دوار ظاهر گردد پس از زمان قلیلی مریض شاکی شود که
احساس با دبیبی در انگشتان کند نمند و اوجاع برقیه در ساعد بهم رسند
و عضلات ساق پا بروی هم بیفتند و بهم بپیچند قبل از اینکه تشنج بدرجهٔ
کمال رسیده باشد این عوارض ممکن است که بنوبت رفع شوند و دوباره یکی
بعد از دیگری رجوع کنند و تشنج ممکن است یکی از اطراف عالیه یا هر دو را یک
مرتبه مبتلا سازد گاهی همان اطراف عالیه تنها مبتلا میشوند وقتی که با اطراف
سافله هم یکمرتبه مبتلا شوند کلیتاً شدتش بیشتر است

همین که تشنج مستحکم شد انگشتان بطرف کف دست منعطف شوند گاهی
جمیع انگشتان کاملاً متشنج شوند در این هنگام ابهام بکف دست بخوابد و
سایر انگشتان بروی آن منعطف شده آنرا بپوشانند و گاهی انگشتها کاملاً
منعطف نشوند و از یکدیگر دور مانده هیئت پنجه راهی گیرند بالاخره بند دوم
انگشتان منبسط و نزدیک بیکدیگر مثل در حالت تحریر بمانند معصم نیز کشیده
شده بروی ساعد منعطف شود مفصل مرفق و مفصل شانه همیشه سالم و
آزادند ولیکن گاهی هم کشیده و ممنوع الحرکت شوند

هرگاه انگشتان بکلی منعطف شده باشند بهر قوتی که بخواهند آنها را منبسط
کنند ممکن نشود مگر در صورتی که تشنج ضعیف باشد ولی در هر حال این تجربه
اسباب وجع میشود عضلات متشنج شده بسیار با قوت کشیده شده و گاهی



بسختی چوب شوند و گاهی بقسمی منقبض شوند که تحدب آنها از تحت جلد مرئی و
مشهود باشد و درد کم یا زیاد شدیدی عارض این عضلات شود که گاه گاهی
چنان شدت کند که فریاد و نعرها کشند و این وجع گاهی بجمیع مسافت طرف
مبتلا شده کشیده شود و حتی این حالات تسکین یابند (که همیشه مقارن هست
با کم شدن تشنج) مریض فقط احساس بجزئی سختی و عسر حرکتی در ساعد نماید
در حالت اخذ نوبه و نیز در فواصل آنها در انامل احساس دبیب نمل موذی
کند و حس عضو مأوف غالب اوقات مختل شود زمانی که انعطاف تام عارض
عضو شده و مدت مدیدی با این درجه بماند گاهی جزئی حمرتی و بسیار بندرت
تهبج قلیلی در مفاصل مشاهده نموده‌اند

وقتی که تشنج عارض تمام اطراف سافله یا ساقها و قدمین شود ابهامهای آنها
گاهی بحالت انقباض و گاهی بحالت انبساط بمانند بدون اینکه حرکت و تغییر وضعی
در آنها ممکن باشد و پا بکمال شدت بروی ساق منعطف شود عضلات ساق با
بکمال سختی کشیده و برجسته شوند و راه رفتن متعسر یا ممتنع شود وجع و احساسات
مختلفه و عسر انبساط بعینه بهمان قسم باشد که در اطراف عالیه مذکور
شد

این تشنج گاهی عضلات عنق و وسط بدن را مبتلا سازد و حتی که عضلات جدار
بطن مبتلا هستند اگر در این وقت حجاب حاجز نیز مبتلا باشد مریض را ثقل صدر
و ضیق النفس عارض شده احساس فشار و تنگی در حوالی قص نماید و در بعضی
عوارض خفگی ظاهر و امارات اختناق بسیار شدید مشاهده شود

کلیتاً این مرض بدون حمی عارض ولیکن گاهی هم بخصوص در وقتی که وجع کمال
اشتداد را داشته باشد با حمی عارض میشود در سایر حالات اگر ترکیب با مرض



دیگر نشده باشد هرگاه حمائی عارض شود بسیار خفیف است و هیچگونه تغییر مشهودی
در سایر اعمال بدن ظاهر نشود مگر اینکه غالب اوقات اشتها ساقط شود بعضی از انها را
اندک صداع و دواری عارض ولی هذیان در انها دیده نشده با وجود این مسبو
رلیه و مسبو بارتز معتقد شده اند که گو لسپو نهاد در اطفال نادر ــ یعنی حرکات خشیه ← ... (margin)
الاتفاق نیستند دیده شده که سه الی چهار روز بعد از عروض تشنج ظاهر شده
با اینکه در انها عارض شده متمم نوبه میشوند مصنفین مذکور گفته اند که این حرکات
اختلاجیه خواه عام و خواه موضعی معلوم نیست اثر معینی در حالت تشنجی که در
وقت نوبه هست و بعد از ان هم میماند داشته باشند گمان نمیکنم که امثال این
حرکات اختلاجیه هرگز در شبان دیده شده باشد
این تشنج بعد از اینکه چند ساعت یا چند روز طول کشید گاهی بکلی موقوف
شده بقسمی که مانع از مشاغل معتاد انها نشود و این در حقیقت زمان فترت نوبه
ان است اما تشنجی که بکلی موقوف شده یا انکه باقی بود طولی نمیکشد که با همان
عوارض یا اشد از انها دوباره ظاهر شود در حقیقه دارای نوبه ایست که شدت و
دوام و رجوع ان هیچ منظم نیستند در این قسم از نوبها است که گاهی دیده میشود
عضلات غیر اطراف نیز مبتلا میشوند چنانکه اشاره کردیم که ممکن است عضلات
نفس را مبتلا سازد و نیز دیده اند که عضلات فکین را مبتلا ساخته **مسیو الن**
دو مریض دیده است که عضلات بطن مبتلا شده بودند و نیز در یک مریض دیده اند
که گوارخلفی با رعده و اهتزاز و حرکات دفعیه با وجع عارض شده بود

## دوام و انجام مرض

دوام ان زیاد مختلف و نادر است که
کمتر از چند روز باشد غالبا چندین هفته یا چندین ماه طول میکشد با فواصلی
که گاهی کم و گاهی زیاد اند



انجام ان غالب اوقات جید است چنانچه در قریب بشصت الی هفتاد نفر مبتلا باین مرض را
که خود ملاحظه نمودم هلاک نشدند مگر دو نفر از انها انتهای مهلک ان ممکن است که
بغتتاً مثل دیگر از درین حالات اختناقی عارض شود چنانکه در یکی از مرضای خود
ملاحظه نمودم که در وقت عیادت بسیار خوشحال و بدون تشنج بود اندک سنگینی و
کشش در انامل دستها احساس مینمود بعد از کمتر از ربع ساعت مبتلا بنوبه این مرض
شد و علامات اختناق بروز نموده در فاصله چند دقیقه درگذشت از این سرعت
هلاکت معلوم میشود که تشنج در حجاب حاجز یا در اجزاء حنجره بوده

باعتقاد مسیو **یُوسّن** اگر این اختناق بواسطه تشنج حجاب حاجز عارض
شده است از علاماتی که مذکور میشود شناخته میشود نصف اسفل صدر وسیع و
بزرگ تر شود مخصوص از جانب عرض منضمت تحت شراسیف و طرفین بطن بواسطه
حرکت احشا و متشنج شدن خود حجاب ببالا کشیده شوند جانب تحتانی صدر
بیحرکت ماند مریض سعی و کوشش بی فایده در انبساط ان مینماید و عمل تنفس
جاری نمیشود مگر از جزء فوقانی صدر و برای کشیدن نفس مریض جمیع عضلات ممد
بر تنفس را بشدت منقبض و متشنج میسازد اما هر قدر سعی میکند باز نفس ناتمام
و علامات اختناق نیز بزودی ظاهر شوند و اجل بعد از زمان قلیلی در رسد

## تشخیص مرض

تشنج اصلی یا تشنجی که عرض از علت و آفت عضوی
مرکز اعصاب باشد ممکن نیست که بیکدیگر مشتبه شوند زیرا که در اولی فاصله و
فترت هست و تشنج عرضی دائم و ثابت و غالباً مقارن با سایر اختلالات و تغییرات
مرکز اعصاب است

دیده میشود که این مرض مشابهت کلی با کزاز دارد ولی از ان تشخیص میشود باینکه
مبتلا نمی سازد مگر اطراف را و در جمیع احوال از اطراف شروع میکند و حال اینکه

مذکور شد که از بر تشنج عضلات عنق و فک ابتدا مینمود اما علامات مشخصه که مابین این دو علت است این است که در کزاز هیچ حالت نوبه نیست و در این مرض موجود است و نیز کزاز غالبا مهلک است بر خلاف این مرض که همیشه انتهای جید دارد با وجود این میگوئیم که اگر کزاز و این مرض از جنس واحد نباشند کمال شباهت را بیکدیگر دارند

**تقدمة المعرفه** از بیانات مذکوره معلوم میشود که این مرض بندرت خطرناک است ولیکن نباید مطلقا در جمیع مرضی کمال امید واری و اطمینان را بعاقبت نیک ان داشت چه دیده ایم وقتی که عضلات تنفس مبتلا شده باشند مریض غفلتا بمخاطره شدیدی می افتد حمی و شدت وجع بر خطر مرض می افزاید و هذیان نیز در این مرض از علامات بسیار ردی است

**سبب** این مرض مبتلا نمیکند مگر اطفال و جوانان را ولیکن چندین مرتبه ملاحظه کردم که در سن شصت سالگی نیز اتفاق افتاد منتهای شیوع ان در سن طفولیت از یک الی سه سالگی است و پس از ان از مابین هفده الی بیست و پنج سالگی در جوانان خود بخود و غالبا در مابین صحت کامله ظاهر شود و بالعکس در اطفال در بین مرض دیگر عارض میشود و یقین نشده است که نوعی بیشتر از نوع دیگر مستعد بابتلای این مرض باشند ولیکن من ان را در پسران بیشتر از دختران مشاهده نموده ام رای مسیو لیش را که یکی از محققین بسیار مشهور است ما معتقد نیستیم که میگوید حالت نفاس استعداد مخصوصی است بجهة ابتلای باین مرض و همچنین قول بعضی از اطبا دیگر که بدون دلیل زنان مرضعه را بیشتر مستعد بابتلای این مرض میدانند بالجمله هنوز هیچ تحقیقی در خصوص اسباب خواه بسیطه و خواه واصله که موجب حصول تشنج ذاتی باشند نشده مثل اینکه مذکور داشتیم کاهی



## تشنج اطراف

بطور وبای کوچکی ظاهر میشود چنانکه چندین مرتبه در پاریس مشاهده نمودیم و همچنانکه مثل اینکه در سنه ۱۸۴۶ عیسویه در بسیاری از محبسهای بلژیک شایع شده بود

**علاج** هنوز برای دفع اینمرض یقینی بمعالجه لایقی حاصل نشده و باید بنا بر ظهور علامات و غلبه هر یک بر دیگری و بنا بر اقتضای امزجه مداوا را تغییر داد چنانکه اگر مریض قوی و سمین و نبض آن عریض باشد فصد مفید است و در اشخاص ضعیف البنیه و مبتلا بانمی برخلاف باید مقویات و ترکیبات آهن استعمال نمود. اما در اغلب اوقات که اینمرض ساده است تداوی فقط با دوهٔ مسکنه مثل استحمام بماء فاتر و ادویهٔ ضد تشنج و ادویهٔ افیونیه از داخل و خارج نموده اند و تعقیبه من حمام در این موضع بندرت منفعت میکند و غالب اوقات مرضی تحمل آن را نتوانند چه خود موجب تحریک نوبه میشود و نیز میگویم که ادویهٔ ضد تشنجیه را هر چند تا بحال بطریق معمول استعمال کرده اند هیچ منفعتی نکرده و بهمین قسم است افیون ولی احتمال میرود که آن را بمقدار کافی استعمال نکرده باشند بالجمله بسیار کم اتفاق افتاده که بیشتر از سه گندم در بیست چهار ساعت استعمال شده باشد در کتاب چهارم این کتاب حدسا گفته بودم که اتریزاسیون یعنی بیحس کردن با اتر و کلروفرم برای رفع این تشنج نافع است و آنرا بعد از آن تحقیق و تجربه کرده صحیح یافتم بالجمله بواسطه استنشاق کلروفرم سه نفر را که مبتلا باینمرض بودند خیلی زود معالجه کردم و تاریخ آنها را در روزنامه مریضخانهای ماه اوریل و مه سنه ۱۸۵۲ عیسویه بتوسط یکی از انترنهای قدیم خود مسیو گنتر شریبه درج نموده ام و برای حصول این نتیجه باید اتر و کلروفرم را مثل اینکه در کزاز مذکور شد بطوری استعمال کرد که بی هوش شوند و مقصود حاصل شود و بر حسب لزوم روزی دو یا سه مرتبه



این عمل را مکرر نمایند

بعضی برای دفع این مرض طریقه مضطرب نماینده مریض را زیاد مدح و تمجید کرده اند و در این قسم از علاج مقتی موثر است بخصوص اینکه کوانا این تدبیر را غالباً در مریض خانه اطفال نموده و مفید افتاده و کنوی موسیه بزرک که از محققین مشهور و از اطبا محترم است سابق بر این در مریض خانه هوتل دیو در اوطاقهای قسمت خود این معالجه را نموده منفعت کرده است

تشنج حجاب حاجز حادثه ایست که مخرب و برهم زننده نظم معالجات است و بجهت رفع ان خردلیات قویه و کمادات با ماء حار و مطرقه مایو و الکترسیته حلدی اقسام عمده جوادبی هستند که لازم است بتعجیل باستعمال انها نمود

## در بعضی از تشنجات سریع الزوال

سابق بر این مکرر مذکور داشته ایم که تشنج مثل عرض عامی است برای امراض مراکز اعصاب و نیز ممکن است که خود ذاتی یا تابع و عرض از علل موضعیه مختلفه باشد مثل تشنجی که مشاهده می کنیم بعد از بعضی از فلجهای عصب زوج هفتم و نیز بعضی از تشنجات ذاتیه هستند که گاهی زمان قلیلی میمانند و میگذرند و گاهی دوام می کنند و سبب انحنا و تغییر شکل میشوند که در اینجا موضع بیان و ذکر انها نیست

عجالتاً در اینجا بیان نمی کنیم مگر تشنجاتی که عوام انها را کرامپ یعنی پیچیدگی گویند که حاصل میشوند از انقباض یک یا چند عضله و مصادف اند با سختی تشنج و احساس تمدد و خدارت و گاهی با اوجاع شدیده و عدم قدرت عضو ماوف بر هیچگونه حرکتی کرامپ هائی که مخصوصاً در عضلات ساق مشاهده میشوند یکی از علامات تب با وجع و بای اسیائی اند اغلب بواسطه وضعهای مخصوصی که برای اطراف سافله اتفاق می افتد یا بخودی خود یا تنها بواسطه دراز کشیدن پاها عارض میشوند برای اینکه

هیستریوق
در صفحه ۱۹۹ مذکور شد

مطرقه مایو
مای معروفه ساخته بود که انرا در اب جوش میگذاشت تا خوب داغ میشد و بمحل اتصال حجاب حاجز میگذاشت لمس جهه

کمادات
صفحه ۱۰۲ بیان شد



دقت خوانندگان کتاب بیشتر شود در اینجا بیان نمیکنیم مگر اتفاقاتی را که هر کس دیده باشد از قبیل بعضی از تشنجات باوجع و بعضی حرکات تشنجی عضلات و بعضی تشنجات سریع البرء که خود بخود یا بواسطه اتفاق بعضی از حرکات اختیاریه یا طبیعیه عارض میشود

اول مرتبه اهالی المانی ملتفت این حالات شدند و آنها را در عضلاتی که انگشتان را حرکت میدهند یافتند و چونکه این تشنجات در وقت نوشتن عارض میشدند آنها را کرامپ اکریوین یعنی تشنج نویسندگان نامیدند ولی این تسمیه از دو جهت منقوض است اولاً بعلت اینکه همیشه در این حالت تشنج و سخت کشیده شدن عضو نیست و ثانیاً این اختلالی که در این حالت وارد بر اشغال اطراف غالبه میشود مخصوص بنوشتن بر تنهائی نیست ممکن است بواسطه سایر اعمال که مربوط بشغل و صنعت اشخاص است نیز عارض شود علی ای حال این حالت مخصوصاً در هنگام نوشتن عارض میشود چنانکه این اشخاص میتوانند با دست راست جمیع اشغال و اعمال ممکنه را بکنند اما وقتی که اراده نوشتن نمایند انگشتانی که قلم را میگیرند مخصوصاً سبابه و گاهی ابهام یا وسطی مبتلا بکشیدگی و سختی غیر منقادی شوند یکی یا بیشتر از انگشتان منقبض شود و دیگران بحالت انبساط شدید بطرف عظام مشط مایل شده بهمان حالت بمانند که دیگر هیچگونه حرکت بجهة انها ممکن نباشد مسیو ی وُشن در دو نفر از مرضای خود در این حالات مشاهده نموده که دست بطرف وحشی پیچیده شده بقسمی که سر قلم بطرف هوا و طرف اعلی برگشته بهمان حالت مانده بود

بعضی اشخاص بجای تشنج در این حالت لرزش و ارتعاشی مانند اشخاص مبتلا بکره دارند اما در نتیجه فرقی نمیکند یعنی هیچیک نمیتوانند نوشت در جمیع احوال ممکن است که مرضی احساس بموذی نکنند ولی گاهی در بعضی از عضلات احساس



موذیه و گاهی بوجع کنند

این تشنجات و بهم افتادن عضلات و رعشه‌های مذکوره مخصوص بعضلات
ساعد نیستند بلکه امثال آنها را اغلب از مواضع بدن بواسطه حرکات و
اعمال مختلفه نیز عارض میشوند چنانکه خود شخصی را دیدم که مدتی که مشغول
کتابت میشد بواسطه انقباض عارض بر عضله دالی تمام دست و بازوی او
بطرف وحشی برگشته بهمان حالت میماند مسیو دوشن حالت معلم
شمشیربازیئی را حکایت میکند که دست راست آن که شمشیر را میگرفت وقتی
که میخواست شمشیر را راست گرفته مقابله با خصم نماید بازوی آن بطرف انسی
بر میگشت و میماند و نیز حالت خراطی را ذکر میکند که عضلات منعطف کننده
پا بروی ساق متشنج میشدند و این حالت هیچوقت ظاهر نمیشد مگر وقتی که
میخواست پا را بروی تخته بگذارد که مشغول کار شود و نیز از حالت عالمی بیان
میکند که بعد از آنکه سالها مشغول تفحص و تعیین خطوط مختلفه بودن و اینکه
مبتلا بدو بینی شده باشد دفعةً بقسمی میشد که هیچ چیز را ممکن نبود درست
و ثابت ببیند و بخوبی معلوم بود که این حالت بواسطه انقباض تشنجی عضله مستقیم
انسی چشم چپ بهم رسیده بود و در این مقام لازم نیست امثال متعدده ذکر
کردن بهتر این است که آنها را برساله مسیو دوشن راجع نمائیم

باید دانست که اگر چه در بسیاری از حالات تغییرات و اختلالات عملیه مذکوره
تابع تشنج یا ارتعاش عضلاتی بوده در بعضی از احوال دیگر همین حالات نتیجه
عضلات است که بواسطه فلج حقیقی که دفعةً بواسطه حرکت عنیف عارض
شده حاصل میشود چنانکه مسیو دوشن حالت دفترداری را ذکر
میکند که عضله مقربه ابهام او پس از یک یا دو سطر نوشتن بدون حرکت میماند



بعضی که قلم از دست او می افتاد و دیگر نمی توانست بنویسد مگر اینکه قلم را
با انگشت سبابه و وسطی میگرفت که بتواند بنویسد ولیکن در سایر حالات که
که کیفیت نوشتن نبود این عضله بخوبی منقبض میشد

بالجمله مثل حالات مذکوره صفت تغییر ناپذیر این علت اند که ظاهر نمیشوند
مگر در وقت عمل مخصوصی پس تغییری است که حقیقتا موقتی و گذرنده است
و هم این صفت کفایت میکند برای معلوم کردن اینکه طبیعت مرض عصبانی است
بلکه خود یکی از امراض عصبانی حقیقی است اگرچه تا بحال امتحانات تشریحی
چندانی در این مرض نشده ولی ممکن نیست فرض کرد که مراکز یا شعب اعصاب
محل یکی از ضررهای عضویه اصلیه واقع شده باشند اینکه مقید نمودیم که
مراکز یا در شعب بجهة این بود که ممکن نبود مرض را در هیچیک از این دو فرض
کرد نه در این و نه در آن

اسبابی را که موجب تغییرات عظیمه مذکوره میشوند بهیچ قسم نمیتوان معلوم
کرد ولی کلیتا میتوان گفت که این مرض بعد از خستگی شدید و مبالغه در کثرت
عمل عضله عارض میشود

آغاز این مرض همیشه بطیئی و رفتارش متزاید است با میدان را از امراض صعبه
دانست ولی نه از بابت اینکه اسباب هلاکت مریض میشود بلکه بواسطه عصیان
آن است از جمیع معالجات ممکنه که در آن میتوان نمود

مالیدن با ادویه مخدره و استعمال جمیع اقسام جواذب از محمرات ساده الی داغ
عمیق و داغ فتیله و الکتریسیته و بریدن وتر عضله مجموعا بدون فایده استعمال
شده اند آلات و ادوات مختلفه و معالجات صنعتی و اعمال یدی را که در دفع
کرامپ و رعشه نویسندگان امر کرده اند بندرت ممکن شده که سبب علاج

## در تشنج عنق

شوند همین قدر میگوئیم که بعضی از انها مدت قلیلی میتوانند باین تدابیر بهبود بیند
چنانکه بعضی از انها باینکه قلم را در میان پارچه از چوب پنبه قرار دهند که حجم ان
زیاد شود و بعض دیگر باینکه قلم را باعانت لوله فلزی بسر انگشتان ثابت کنند و
ببندند میتوانند نوشت مسیو کارنارو بوبوی نیز اسباب مرکب بسیار
مختلطی بجهة این عمل ترتیب نموده موسیو روشن خیال کرده است که
تشنج عضلات محرکه راس را که عارض بعض اشخاص میشود و سر را مدتی بیک حالت
نگه میدارند و قادر بر تحریک ان نیستند میتوان علاج نمود باینکه عضلاتی را که
بر ضد حرکت انهای اند باعانت الت مقاومی از الاستیک مدتی بحالت تشنج اختیاری
بر خلاف جهة انها نگاه دارند

## در تشنج مری

دکتر موندیر که از اطبای مشهور یکی از قسمتهای مملکت فرانسه است
که علم افسوس بر زود مردن او میخورد تفصیل بسیار خوبی در روزنامه سنه ۱۸۳۳
بجهة این مرض مذکور داشته و از بدین قسم تعریف میکند که فشاری است که عارض
بر مجرای حلق و مری که مدتشان گاهی کم و گاهی زیاد است که ممکن است موجب مطلق
عسر بلع یا فقط مانع از بلع اجسام جامده گردد و ممکن است تنها حلق یا تنها مری یا
اینکه هر دو را مثل هم مبتلا کند این تشخیص برای علم بعلامات زیاد مهم
و مفید است

فایده ندارد که بخوانندگان کتاب اعلام کنیم که انچه را در اینجا مذکور خواهیم نمود
متعلق است به تشنج اصلی ذاتی مری و هیچ ذکری از عسر البلع که عرض از ورم حلق
و ورم مری و سایر علل عضویه انها یا بعضی از اجزاء مجاورشان باشد مانند غضروف
مکبی و حنجره نخواهیم نمود چنانکه سایر مصنفین این اشتباه را کرده و متعرض

و سایر
نخواهیم کرد



انها

انها شده اند

## علامات و رفتار مرض

اینمرض همیشه بغتتاً اغاز نماید

در حالت صحت کامل و غالباً در بین خوردن غذاست که اینمرض دفعتاً عارض
شده و مانع از دخول لقمه میشود مونندیی در این مطلب ملاحظه نموده که
هر وقت این مرض در بین غذا خوردن عارض شود مریض بانحالت میماند و بیحال
می افتد بلکه یقین میکند که جسم خارجی یعنی لقمه در مری او متوقف شده علامات
این مرض بنابر مواضع مختلف مری که مبتلا شده متفاوت میشود چنانکه اگر
تشنج حلق و قسمت فوقانی مری را مبتلا کرده باشد غذا فی الفور خارج میشود و اگر
تشنج قسمت تحتانی و مواضع مجاور معده را مبتلا کرده باشد بالعکس بلع شده و
فرو میرود در این حالت ممکن است که اغذیه زمان قلیلی در فوق موضع متشنج
شده متوقف شوند و بعد بمعده داخل شوند یا اینکه فی الفور بدون اینکه حالت
وقوفی باشد بدهان برگردند ولی گاهی بعد از آن وجع شدیدی که از حلق
شروع نموده منتهی بمعده میشود عارض گردد مونندیی که کاشف جمیع این
مطالب است مریضی را حکایت میکند که با مسیو لاتورت باهم ملاحظه
کرده بودند که لقمه بدون وجع بدهان او بر میگشت و از بلع ثانی داخل معده
میشد اتفاقی را که کوراتن ذکر میکند نیز محل تامل و تعجب است چه دیده شد
که لقمه بعد از مدتی که در مری متوقف شده پی در پی گاهی بپائین و گاهی ببالا
میرفته است اخر الامر یک دفعه با کمال قوت خارج شده یا بمعده داخل میشد
دخول اغذیه و اشربه گاهی سبب خطرات شدیده شوند
چنانکه در اشخاصی چند دیده شده که قلیل غذای جامد یا مایعی را بدون
اینکه قلق و اضطراب شدیدی عارض انها شود بی بلعیده اند در بعضی فرو بردن

لقمه



لقمه بعضی برای انها صعوبت داشت که حواسشان مختل میشد و دیگر کسی را نمیشناختند و بعضی نزدیک بود که خفه و مختنق شوند و احتمال کلی میرود که این بواسطه دخول غذا بمجرای نفس یا بواسطه فشاری که از ماندن غذا در مری وارد بر قصبة الریه میشود عارض شده باشد

علاوه بر علامات مذکوره که ظاهر نمیشوند مگر وقتی که مریض میخواهد غذا را بلع نماید علامات دیگر هستند که دائم و ثابت اند و بعد از بلع اشیاء غلیظه یا رقیقه شدت میکنند چنانکه همیشه در مجرای مری یک قسم تعب و احساس بتنگی و وجع دائمی موجود است که چنان مینماید که شیئ خارجی در انجا متوقف شده و تحریک سرفه و نفث یا تحریک قی میکند و بعضی هم فواق را در این حالت مثل علامت عام دانسته اند **موندیی** میگوید که تشنج گاهی که از مری باعضاء نفس نیز سرایت میکند دیده میشود که جمیع آثار اختناقی که قریب بفعل است بر علامات و عوارض مذکوره افزوده شده بالاخره وقتی که حالت عصبانی عام شده و بکمال شدت رسد بخصوص وقتی است که خیالات واهیه هم بر مریض غلبه کرده علامات ترس از اب ظاهر میشود

در این مرض مثل سایر امراض عصبانی چند حالت غیر طبیعی مخالف یکدیگر ظاهر میشوند که عمدهٔ انها را **موندیی** ذکر میکند چنانچه میگوید گاهی شربت های گرم اسان تر از شربت های سرد میگذرند و گاهی بالعکس غالبا همان مایعات بر تنهائی را بلع ممکن است و گاهی اجسام صلبه را بهتر فرو میبرند **هُمن** حالت زنی را بیان میکند که مدتی بواسطهٔ تشنج مری شدیدی منقلب و پریشان بوده در ابتدای مرض غذا که میخورد اخرین لقمه در مری او میماند و بجهة ادخال ان لابد از شرب مایع کثیری میشد **گوران** نیز مذکور داشته است که بعضی از این مرضی



پس از انکه غذا را چندی بر زبانی مضغ کردند فشاری ملبعید مند که در حقیقت تشنج حلق را
کول میزنند تا زمان مساعدی برای بلعیدن پیدا کنند

## دوام و انجام مرض

اینمرض را دوام و مدت معینی نیست ممکن است پس از چند ساعتی رفع شود چنانکه مُنْش مثل انرا ذکر میکند یا چند روزی بدون هیچگونه تخفیفی باقی بماند چنانکه تا دوازده روز بدون هیچ فرقی دوام ان دیده شده و وقتی که بیشتر از این ها طولانی شود با حالت نوبه و زمان فترت ظاهر میشود بعضی دیده اند که اینمرض با نوبه‌های منظمی ظاهر شده بود چنین مینماید که اینمرض منتهی بمرگ نشده باشد مگر بندرت از این جهت است که ما هیچ معرفتی با فاتی که میتوانند مقارن با ان شوند نداریم

## تشخیص

کلیتاً اشکالی در تشخیص اینمرض نیست ابتلای فوری و عموماً عروض ان در بین غذا علامت بسیار واضحی است ما بین او و عسر بلعی که بواسطه ورم یا افت عضوی دیگر عارض شده باشد ولی در ورم وغیره چون مانع دائمی است عسر البلع تقریباً بیک حالت بماند و حال انکه در تشنج چنانچه مذکور شد دقیقه بدقیقه تغییر می پذیرد و اختلافات غیر طبیعیه کثیری در رفتارش هست و این مرض نیز ممکن است مانند در فلج حلق و مری با غذیه در مری متوقف شوند و لیکن این دو حالت مرضی متضاد هرگز نبایکدیگر مشتبه نشوند چه در فلج غذا بدهان بر نگردد و از او خال میل در هیچ جا احساس ممانع نشود

## تقدمة المعرفه

اینمرض خطری ندارد و خود علامت بدی نیست مگر وقتی که با هیدروفوبی یعنی حالت ترسیدن از اب مصادف باشد

هیدروفبی در صفحه ۷۶ ذکرا شد

## سبب

اینمرض مخصوصاً اشخاص عصبانی سریع الانفعال را اکثر قبل ازان ببعض امراض عصبانی دیگر هم مبتلا شده بودند عارض میشود مانند کسانی که



## در امراض عارضه بر اعصاب حرکت

مبتلا بمالیخولیای مراقی بوده اند اما مخصوصا در زنان مبتلا باختناق رحم بیشتر ملاحظه میشود حرکات نفسانیه شدیده که بغتتاً عارض شوند مانند غضب و غیره اسباب سابقه هستند که از روی تجربه موجب این مرض میشوند در روزنامههای علمی سالیانه تحقیقاتی چند دیده شده است که معلوم میکند که خیالات در احداث اینمرض مؤثراند گفته اند اشخاصی را که کلب کلب گزیده و خود را مسموم بآن پنداشته بودند با ظهور بعض علامات ترس از آب مبتلا باینمرض شده اند

اینمرض گاهی بطور شرکت در بین اکثر امراض دیگر عارض میشود مخصوصا با سرطان معده و بشرکت امراض دماغی و امراض وجعی بالاخره یکی از اقسام اینمرض است که گاهی در بین مرض روماتیسم عارض میشود در این صورت شعبث و شباهت آن بامراض عصبانی کمتر است بعضی که میتوان گفت که التهاب عضلانی حلق و مری خود مبتلا بروماتیسم شده اند

روماتیسم در صفحه ۸۱ بیان شد

## علاج

اطبا و مصنفین مخصوص از روی دلایل علمیه اصراری باستعمال ادویه ضد تشنجیه و مخدره کرده اند و مخصوصا کافور و انفوزه را بطور حقنه تمجید نموده اند ادویه مخدره مخصوص بزرالبنج و شوکران را هم بطور حقنه و هم از خارج ضماداً استعمال نموده اند مالیدن بالوداتم یا پمادی که دارای افیون و بلادنا باشد و نیز جلد قسمت تحتانی عنق را از بشره مکشوف کرده مقداری قلیلی از ملح مرفین بموضع آن پاشیده نافع یافته اند مصنفین دیگر نیز امر بشرب اشربه با یخ نموده اند و از اینکه قطعات کوچک یخ را مکرر بدهان گذارده ذوب شود چندین مرتبه مقصود حاصل شده اما طریقه را که **موندیی** تجربه کرده و چند مرتبه بانیل مقصود همراه بوده ادخال میل است معین شده است که استعمال کسره و ضیق تشنجی مجرای بول بسیار مستعمل و نافع است شکی نیست که این

پماد در صفحه ۱۴۲

کهاین منفعت که در انجا دیده شد بخیال می اندازد که این طریقه را در تشنج مجرای
نیز معمول دارند از تجربهای این ایام منافع بسیاری از این عمل دیده اند بخصوص
از هُمْ و اَتَانْ بِیتْ و اَبِرْکُرُمْبِی و هُووْسِیپ وِمُنْزْ
اِسْتِوَالْتُسُنْ تجاربی چند حکایت کرده اند یکی از محترمین اطبای
پاریس موسوم بمسیو بُوِیْاِرْ از تجربه یکی از مرضائی که مخصوص خود او
بود نتیجه نیکی از این عمل برای من حکایت میکرد گاهی از ادخال میل بر تنهائی
علاج فوری و شفاء کامل حاصل میشود چنانکه در مریض مسیو بُوِیْاِرْ
بهمین طور اتفاق افتاده بود اما کلیتاً بسیار لازم است که این عمل را چند
مرتبه مکرر نمایند

اگر استعداد تحریک و کثرت حس مری بقسمی باشد که دوباره داخل کردن میل
سبب وجع شدید یا غیر ممکن باشد بنا بر طریقه مسیو مِنْپِیْ لازم است
برای تدارک وجع اول میل را آلوده بعصاره بلادانه نموده بعد داخل کنند و
در صورتی که دخول میل هیچ ممکن نشود میل ضخیم تر استعمال نموده وان را چند
دقیقه ملاقی با موضع متشنج شده نگه دارند چنانکه دُوپُوئیتْرِنْ
این عمل را در ضیق تشنجی مجرای بول که اول مرتبه ادخال میل ممکن نبوده معمول
داشته اگر خیالات واهیه اول سبب این مرض باشند باید در خیال انها اثر نمود
و بمعالجات نفسانیه امر فرمود

## درکره

این لفظ ماخوذ از یونانی و بمعنی رقص است مرضی است بدون تب که متصف
میشود بحرکات غیر منتظم غیر ارادیه که عارض بر بیان عضلات شده گاه
موضعی و گاهی عام باشند و مخصوص بیشتر عارض عضلات اطراف ...



کردند

**تاریخ مرض** اینمرض ابتدا شبیه بمانی رقصی که در قرن پانزدهم و هفدهم در المانی ملاحظه نموده بودند مذاکره کرد که هذیان شدید عامی عارض شده جمع کثیری از مرد و زن و اطفال گرد می‌امدند و انقدر میرقصیدند و متفق الکلمه هذیان میگفتند که ضعف بر انها مستولی شده خود را بر ابها و نهرها در انداختندی و اطراف خود را بشکستندی و این قسمی از جنون است که انرا دانس مانی یعنی جنون رقصی یا کرامانی یعنی جنون کره و دانس دوسنگی یا دانس سنت وی نامیده اند باسم یکی از مقدسین محترم از اهل سواب که اینمرض را بمعبد و مقبره او بجهة استشفا میبردند اینمرض که ذکر شد محتمل است با اثار انقسم که در ایطالیا شایع است فرقی نداشته اما با کره که در این ایام متداول است و دیده‌ایم فرق کلی دارد و تمیز ان با مسیو **هکر** متفق الرای شد که میگوید کره این ایام نیست مگر کره قرون اواسط که هیئت و حالت ان تغییر کرده و ضعیف تر شده بعلت اینکه این دو مرض در زمان واحد موجود بوده اند چنانکه علامه **هرستیوس و ویلیس** نشان داده اند و بهتر از انها بیان نموده که کره متداولی این ایام را اول مرتبه **سیدنهام** منکشف نمود ولی جزئی تحقیقی در ان کرده بود اعتقاد ما این است که **سوار** نسبت **بجالینوس** میدهد که او اول کسی بوده که متفطن بانکشاف اینمرض شده و انرا باسم (**سلتیزیب**) خوانده کلمات و عبارات انرا درست نفهمیده و خوب ترجمه نکرده بود بعد از **سیدنهام** ملاحظه شد که **کولن و شین و بوئر و مثانی** و غیرهم اینمرض را نوشته و بر تحقیقات پیشینیان زیاد افزوده اند ولی با وجود این تخصصات اینمرض هنوز در در فرانسه در زمان لوی پانزدهم در دست معروف نبود زیرا که **لیوتاند** طوری

**سواب** شهری است در المان

**لیوتاند** طبیب لوی شانزدهم بوده و از اجزاء مجمع علمیه پاریس صاحب تصانیف متعدده از تشریح و فیزیالوژی و تاریخ تشریح و مثال انها بوده در سنه ۱۷۰۳ متولد شده و در سنه ۱۷۸۰ در پاریس درگذشت لمترجمه

**لوی پانزدهم** یکی از سلاطین دولت فرانسه

گفتگو میکند که گویا منکر وجود آن میشود اهالی که میان علمای فرانسه در تحقیق
وجود این مرض شده بود در حقیقت بهمین قسم باقی بود تا در سنه ۱۸۰۰ که طبیب
قریب بهشتاد ساله موسوم به **بوتیل** رساله مخصوص بسیار خوبی در
این مرض نوشت که الان هم که ملاحظه میشود از تحقیقات بسیار کاملی است که در دست
داریم بعد از این محقق اطبای بسیاری در فرانسه اعمال جدیده قابل تمجیدی
منکشف نمودند که از در جزو اول میشماریم تذکره مسیو **رُوف** را که در
سنه ۱۸۳۴ و نیز مسیو **دُوفیسر** را که در سنه ۱۸۳۰ نوشته اند و
فصلی که مسیو **بلاش** در لغت طبی خود ذکر میکند و نیز تحقیقات مسیو **ملیه**
و **بارتز** را که در کتاب درسهای کلینیکی امراض هنگام طفولیت نوشته اند
و در خاتمه آنها ذکر میکنیم اعمال قابل نظر و تامل مسیو **کرتیسه** را که
بقبول مجمع اطبای پاریس مفتخر شده و در جلد پانزدهم تذکره های این مجمع طبع و درج
شده لایق تمجید و بیان است

## علامات تشریحیه

در تشریح نعش مریض مبتلا بکره اغلب هیچگونه
آفت مشهودی در دماغ و نخاع و اغشیه آنها دیده نشده در سنه ۱۸۳۴ و در سنه ۱۸۳۷
و در سنه ۱۸۳۸ سه نفر مریض که مبتلا بکره بودند و در گذشتند خود آنها را تشریح
کرده تمام اعضاء مذکوره را بحالت طبیعی یافتم و بهمین قسم بوده اند ده نعشی را که
**دُوفرِه** و **الیویه** و مسیو **رُستَن** و مسیو **رُوف بلاشر**
در کمال دقت تشریح کرده اند و از تشریح مرضی که در حیوانات میکنند و انسان را بآن
قیاس میکنند همین نتایج ظاهر شده چنانچه **دِلافُن** در مدرسه **الفُر** حیوانات
کثیری بخصوص چند سگ را در هنگامات مختلفه که مشخص تشریح کرده و هیچ آفت
عضوی مشهودی نه در مراکز اعصاب و نه در اغشیه آنها و نه در شعب و فروعی که

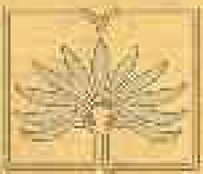
**کلینیک**

شرح

از کلینیک مکانی که در آن
مرضی را معاینه میکنند و مرضا
اظهار میکنند که کلینیک میگویند درسی که
معلم در مریض خانه میگوید و در حضور جماعت
شاگردان حالت مرضی که می بینند بیان میکنند
درس کلینیکی گویند طبیب بترتیب
بیان میکند و شاگردها همه گوش میدهند و
... میکنند ممکن است در جمع دو
نوشته مثل کتاب کلینیک
و ممکن است در یک یا در چند فصل از طبیعت نوشته
مثل اینکه مصنف شده
بیان کرده
مترجم

از





از انها منشعب میشد و نه در هیچ عضوی با اینکه با کمال دقت تمام اجزاء انها را امتحان کرده بود یافته بود

ولیکن چنانکه در دیگر از و بسیاری از امراض عصبانی ملاحظه شده که نیز ممکن است گاهی مصادف با بعضی افات مراکز اعصاب باشد یکی از وقتهای قدیم که ذکر او پیش من بسیار عزیز است مسیو دکتر اندرون که طبیب معروفی است در شهر شینن

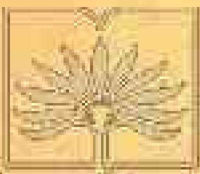
شینن یکی از شهرهای فرانسه است در جهت مغرب و جنوب تور واقع است

در دو دختر کوچک مبتلا بکره که در سنه ۱۸۳۴ ... در مریضخانه اطفال مرده بودند وا و انها را تشریح کرده دیده بود که قسمت عنقی نخاع نرم شده چنانچه در ترجمه ۱۸۳۴ ... مذکور است گوسان در دو طفل مبتلا بکره که تشریح کرده بود همین افت را یافته بود میگویند مسیو سرن تغییرات مختلفه در جسم چهار غده دماغ (از قبیل خون دویدن و سرخی و ورم) یافته مسیو منتد عظمی در نخاع مشاهده نموده اطبای دیگر در دماغ و نخاع بعض نتوفرونیها و مواد منجمده مختلفه یافته اند این اعمال اگرچه قلیل اند اما معلوم میکنند که کره نیز مثل بسیاری از امراض عصبانی ممکن است در بعض حالات نادره عرض از مرض دیگر باشد

توبرکول گرانولوشیون یعنی چهار صد به توام ده تشریح دماغ ملاحظه شود

در جروح و ضررهای عضویه هنوز از ترشح مائیت چنانکه مسیو پیکاری در انکلیس در مراکز اعصاب سر طفلی که از کره مرده بودند یافته ذکری نکرده ایم در فرانسه تا بحال کسی این قسم ترشح را مشاهده ننموده بجری لافن که این تجربه بیهوده را در حیوانات کرده و چیزی معلوم نشده محتمل است که این طبیب انکلیسی در مقدار طبیعی مایع موجود در دماغ و نخاع اطفال اشتباه کرده باشد چه همیشه مقدار کثیری بیشتر از حیوانات است و نیز ممکن است که این کثرت ترشح مائیت بواسطه طول کشیدن حالت نزع باشد

مسیو سه که طبیب بسیار معروفی است در تجارب و اعمال خود هشتاد و چهار

نفر اشخاص مبتلا بکره را که عاقبت جمیع آنها بهلاکت بوده در کمال تحقیق تشریح نموده
نخیج آنها را قدری مختلف یافته دیده است که سی و دو نفر از آنها بعضی مبتلا بنرمی
اجزاء مخیه مراکز اعصاب و بعض دیگر بتشنجی دوام الرقیق آنها شده بود که این آفات
از قبیل اتفاقات خارجیه یا از قبیل امراضی اند که هیچ نسبت سببیت یا عرضیت
با اختلالات عمالی که در کره حاصل میشود ندارند و در امتحان دیگر که در سی و
چهار نفر کرده اورام مختلفه در غشاء سر و ملاحظه نموده که منفرد در یک جزو یا
چند تا مجتمع با یکدیگر بوده یافته بود که ممکن است که آنها مرض دیگر اند که
با کره مرکب شده یا از امراضی اند که در اواخر مرض عارض و ظاهر میشوند مثل این
در بین بسیاری از امراض دیگر هم ظاهر میشوند پس نمیتوان حکم کرد که مخصوصا کره
بواسطه این ورام عارض میشود مثل اینکه مسیو سی ان را از اثر فساد
روماتیسم دانسته

**غشاء سر**
غشائی است که هایت ازین امر تشریح میشود لمترجمه

## علامات

در بعض حالات نادره دیده اند که این مرض بغتتا حادث
شده ولی این اتفاق دیده نشده مگر بعد از یکی از اعراض نفسانیه رشدیده از قبیل
خوف و فزع شدید و لکن غالبا این مرض در کمال بطوء ظاهر گردد و بتدریج رو بتزاید گذارد
در بعضی از اطفال که مبتلا باین مرض میشوند پیش از اینکه تغییر و اختلالی در حرکات
آنها ظاهر شود بسیار سریع الانفعال و سریع التغییر میشوند یا اینکه غمگین و محزون
میباشند و بعضی حساس و تند مزاج تر از حالت طبیعی باشند و لیکن بعد از
قلیل زمانی بعض حرکات غیر منتظمه در اجزاء مختلفه بدن آنها ظاهر میشود
**سیدنهام و بوئیل** چیدن را علامتی میدانند که قبل از جمیع
علامات ظاهر میشود و حال اینکه بالعکس علامتی است نادر الاتفاق که صد و
پنجاه و هشت مریض را که ملاحظه کرده اند پنج نفر از آنها می چیدند از تحقیقات



مسیو

مسیو [illegible] معلوم شده که اغلب اوقات دست و بخصوص دست چپ است
که اول مریض مبتلا میشود باعتقاد بعض دیگر عضلات وجه اول علیل میشوند
ولیکن عضلات وجه غالبا بعد از سایر اعضا مبتلا میشوند علی ای حال صورت را
بهم کشیده و تیک یعنی حرکت سریع دفعی در صورتشان ظاهر شود زیاد ضعیف
میشوند یا ضعف عارض بر حرکات عمدهٔ انها شود بسیاری از انها زیاد تنبل باشند
و بزودی بیفتند و در راه رفتن پاهای خود را میکشند یا چیزی بر ندارند مگر
انکه او را ببینند یا زنند یا بشکنند و اینها اسبابی شود که اقربا و خویشاوندان انها را
توبیخ و اذیت کنند بجهت اینکه باور نکنند و ندانند که این حرکات بواسطه مرض است
بلکه از روی عمد و اختیار یا عادات و دیگر پندارند

تیک
در صفحه ۹۲

پس بزودی صفات کره قدری بیشتر ظاهر میشوند و دیده میشود مواضع مبتلا
شده متوثب شوند و بشدت حرکات مختلفه غیر منتظمه ظاهر سازند که بکلی بدون
اراده باشند و برحسب اختلاف اعضاء مبتلا شده صفات و حالات مخصوصی
ظاهر سازند مثل اینکه اگر در صورت باشند بهم کشیدگی و اعوجاجات و تلویات
عجیبه در عضلات ان ظاهر گردد و چون در اطراف عالیه ظاهر شوند بجمیع جهات
متحرک باشند و بهیچ وجه باطاعت مریض نباشند و بهر وسیله که بخواهد خود را
از حرکت باز دارد ممکن نشود چنانکه مسیو [illegible] میگوید اگر بخواهند
شربتی بیاشامند نمیتوانند فنجان را بدهن برسانند مگر بعد از رعشه و لرزشهای
بسیار شدید و حرکات ذو زوایائی که مخالف یکدیگر اند که بعضی از انها ارادی اند
و فنجان را بدهان نزدیک میکنند و بعضی دیگر غیر ارادی اند و ان را دور میکنند
و همین که بلب رسید با دندانها انرا میگیرند و در کمال سرعت و تعجیل مینوشند
و تقریبا همه را یک جرعه میخورند از خوف اینکه مبادا حرکت اختلاجیه جدیدی



ظاهر شود و آن را دور کند و اگر اطراف سافله مبتلا شوند رفتار آنها غیر منتظم
شود بطوری که در خط مستقیم باشکال حرکت کنند و در راه رفتن مثل آدمی
در وقت درو حرکت نیم دایره کنند و پاهای مریض بهم بر پیچد که بواسطهٔ آن
غالب اوقات و شبه شبیه برقص عارض او شود که همان سبب شده است که
این مرض را باین اسم نامیده اند و اگر عضلات عنق مبتلا شوند سر از طرفی
بطرف دیگر یا از قدام بخلف متحرک باشد یا دائماً حرکت دوری مثل بعضی از
مرغان داشته باشد

در وقتی که مرض زیاد شدید شود صورت همیشه متحرک و متغیر و چشمان دائماً
در دوران و برداشتن و نگاه داشتن اشیاء با دست ممتنع و مریض دیگر قادر بر
راه رفتن و ایستادن نباشد همیشه افتاده و بهر طرف بغلطد و برخاستن
برای او ممکن نباشد لابد میشوند که او را برخت خواب برده با پیراهن مجانین محکم
ببندند و بواسطهٔ حرکات متصله که میکند آخر الامر خراش و سحجی در خلف و در اطراف
بدن آن ظاهر شود و بازوها او بس که بواسطهٔ حرکات کره باین طرف و آن طرف میروند
و باجسام مجاوره برمیخورند مجروح و منصدم میشوند

در این هنگام غالباً عضلات زبان و عضلات حلق و حنجره هم حرکتشان بی ربط
مختل و غیر منتظم میگردد پس دیده میشود که گاه گاهی زبان را از دهان خارج
کرده و باز بحرکات غیر منتظمه سریعه داخل کند و بعضی اوقات در میان دندانها
مانده پاره شود و بواسطهٔ حرکات مختلفه غیر طبیعیه که متصل میکند و بقوت
تمام با علای دهان و لب میخورد صوتی شبیه بصوت کالسکه چیان که برای
راندن اسب خود میکنند از آن مسموع گردد و تکلمشان بسیار مشکل و مضطرب
شده لکنت غریبی عارضشان شود بعضی بطوری شوند که متکلم بیک کلمه نتوانند

جلیقه یا پیراهن مجانین در صفحه ۳۲



## در امراض عارضه اعضای حرکت

مسیو بلاش میگوید بعضی از آنها صدای سگ میکنند بالجمله تشنج گاهی
عضلات حلق را مبتلا کرده عمل بلع مشکل و غیر منتظم کردد

کلیتاً حرکات تشنجیه بواسطه اعراض نفسانیه و سایر محرکات زیاد شوند ولیکن
قلت و کثرت حرارت در آنها اثری نکند و دیده شده است که هر قدر هم شدید
باشند در وقت خواب خیلی کم یا اغلب بکلی معدوم میشوند خواب آنها نظم معینی
ندارد و ممکن است حالت مریض بواسطه سهر مفرط پریشان شود با این اوصاف و
با وجود شدت و دوام حرکات بسیاری از این اشخاص اصلا احساس خستگی
نکنند

در این مرض ملاحظه شده است که اکثر اوقات یعنی در بیست نفر هیجده نفر آنها را
چنانکه مسیو وفسیر تحقیق نموده اختلالی در احساسات نفسانیه عارض
شده و زیاده قابل اثر و تحریک شوند چنانکه بدون هیچ سبب و دلیلی خنده و گریه
کنند بنا بر عقیده ثرارثره و مسیو بوتیک مشاعر گاهی کم و گاهی زیاد
ضعیف شوند ولی در ملاحظه دیگر که مسیو بلاش و مسیو بوید کرده اند
این علامت را همیشه نیافته اند معلوم میشود بآن طوری که ادعا کرده اند عام نیست
بالجمله مارسی در اعمال و تجارب صحیح کامل خود یافته است که پنجاه و هفت
نفر مبتلا باین مرض را که در کمال دقت امتحان کرده دوازده نفر از آنها ابداً اضطرابی
در مشاعرشان ظاهر نشده بود و ممکن نبود نسبت این عدم تغییر را بسن کوچک و یا
انوثت و نه با سن و نه بشدت و زیادتی حرکات کره و نه بعادیت و مزمنیت مرض
داد و نیز زیاده در دو ثلثشان اختلالی عارض احساسات نفسانیه شده که سبب تغییر
خلقشان گشته و هم تغییری در ادراک و هوش آنها حاصل شده که از نقصان قوه
حافظه و متزلزل بودن آراء آنها معلوم میشود و گاهی هالوسیناسیون که اغلب



در حس بصر بخصوص در شب در حالتی که در بین نوم و یقظه اند نیز عارض شود در بعضی
حالات نادره هذیان جنونی در اینها دیده شده که دلالت بر شدت مرض کند زیرا که
بیشتر از نصف اینها بزودی هلاک میشوند برای تکمیل بیان تغییراتی که در بنیان اعصاب
ظاهر میشود باز میگوئیم از قبیل علامات کثیر الوقوع بلکه بعضی گفته اند از علامات ثابته
لازمه نقصانی است که در حس جلد بدن ظاهر میشود چنانکه مسیو هُشنیر در تز
خواص اوی بلازم بودن این علامت نموده معلوم کردن این علامت در کره عام
بسیار مشکل است زیرا که جمیع جلد بدن حس واحد ندارند عضو سالمی که بتوان
مقایسه و مقابله نمود باقی نمانده مادام که غیر تمام که نیم کره گویند و فقتی بیک شق و
بیک نوت شبیه است به هر دو طرف فرو کنند چنانکه این طبیب ملاحظه نموده همیشه
نقصانات حسی در حس طرف مریض مشاهده شود خفقان و عسر خروج بول و وجع
الفؤاد و درد قفا را اکثر مصنفین مثل علامت لازم نامیده اند ولی دانسته اند که در بین
اخذا بیمرض عارض میشوند برخلاف بسیار نادر اند و اگر هم مصادف با این مرض باشند
دخلی بآن ندارند و تابع آن نیستند

در این مرض حالت تنفس خوب و بحالت طبیعی است و این مرض بدون حمی عارض شود و
در عمل هضم هم هیچ گونه تغییری نباشد.

**رفتار مرض** کلیتاً بسیار کم است که این مرض در ابتدا عام شود غالباً تغییرات
مرضی مدتی در یک عضو یا تنها باقی و محدود میمانند مثل اینکه تنها صورت را مبتلا
ساخته یا یکی یا بیشتر از اطراف بدن را عارض شوند اکثر اوقات این اختلال در حرکت
از نصف چپ بدن شروع نماید و بتدریج تجاوز بطرف راست نیز کند بنا بر اعتقاد
مسیو بارتز و مسیو ریلیه کره که عارض بر هر دو طرف شده باشد
بیشتر تابع است و برما هم به این قسم معلوم شده است در وقتی که این مرض موضعی



# در امراض عارض بر اعصاب حرکت



باشد همیشه بعضاً تمام دست و پای چپ را عارض شود یا تنها یکی از اطراف عالیه را مبتلا کند در یکی از مرضای خود مشاهده نمودم که اطراف سافله را مبتلا کرده بود ولی در طرف چپ شدیدتر و بیشتر بود مسیو بوتیل یکی از مرضای خود را حکایت میکند که در او اینمرض مختلف عارض شده بود دست از یک شق و پا از شق دیگر و ضمناً مبتلا شده بودند در بعضی ملاحظه شده که اینمرض محدود به عضلات عنق و عضلات وجه بوده و نیز ممکن است که از این باشد چنانکه مبتلا نکرده باشد مگر عضلات چشم یا عضلات جفن بر تنهائی را

اینمرض کلیتاً وقتاً و دائم با اتصالی دارد ولیکن چند گاهی شدت میکند پس به یک حالت متوقف میشود در آخر الامر تخفیف می یابد با اینکه نوبتهای غیر منتظمی گاهی شدید و گاهی خفیف ظاهر میشود مسیو بوتیل و مسیو رُوف هر یک در یکی از مرضای خود حکایت میکند که اینمرض بطور نوبه عارض اینها شده بود همه روزه از ظهر ابتدا میکرد و شش ساعت بعد از آن رفع میشد

بنا بر عقیده مسیو رُوف اگر امراض وبائیه در این بین عارض بر مریض مبتلا بکره شوند تغییری در حالت دوام و شدت آن ندهند این مسئله کثیر النفع را مسیو سیه در زمان خود بتجربه ظاهر نموده معلوم کرده که امراض حمائیه که عارض اینها میشد اول تحریک حامی در بدن کرده حرکات کره را نیز شدید میکرد که در ابتدا و هنگام تزاید حمی دائم و متصل بودند امّا وقتی که بر انتها میرسید اضطراب کره کم میشد و غالب اوقات از فقدان حمی مفقود میشد و گاهی بکلی قطع و بعضی از اوقات دوباره کره موقتاً ظاهر میشد و طولی نمیکشید که بواسطه علاج جزئی بسهولت رفع میشد استل دو دختر جوان را حکایت میکند که در بین مرض کره مبتلا بحمائی با خالهای نمشی شده بودند و حرکات کره بموقوف شدن تب ناقص و موقوف میشدند



اینمرض بعد از انکه علاج شد باز زیاد مستعد نکس است چنانکه چند نفر را دیده اند
شش الی هفت مرتبه نکس کرده که یک سال یا چندین سال فاصله ان نکسها بوده

**دوام** اینمرض را دوامی است بسیار مختلف بسیار کم اتفاق می افتد که
قبل از یک الی دو هفته رفع شود غالبا دو ماه یک الی دو ماه دوام کند کاهی دیده اند
کرفتار مزمنی دارد در این حالت دوام غیر معینی خواهد داشت از این قبیل است
زنی را که مسیو **رشتان** حکایت میکند که در سن پنجاه سالکی از کره که از سن
هفت سالکی مبتلا شده بود در کذشت کلیتا کرههای مزمن موضعی واقع میشوند
بسیاری از انها عرض اند از بعضی از امراض اصلیه مراکز اعصاب و غالبا مصادف اند
با نقصانی که کاهی کم و کاهی زیاد است در شعور و قوه حافظه و کاهی بندرت اتفاق
افتاده که عضله مبتلا شده بکره کم باز یاد اتروفی یعنی صغیر شده اما سایر بدن سالم
و بحالت طبیعی بوده اند

**انجام مرض** اینمرض اغلب منتهی بصحت و شفا شود ولیکن دیده اند وقتی که
بسیار صعب است و اختلال حرکات زیاد و واضح است مریض بتدریج رو بحالت ضعف
رفته هلاک شود مسیو **بارتز** و مسیو **ریلیه** کمان کرده اند که مبتلایان باین
مرض بواسطه اختناق میمیرند اعتقاد من اینست که بیشتر بواسطه ضعف شدیدی که
عارض بدن میشود هلاک میشوند پس در این حالات موت بتعجیل در رسد و این از
لاغری و تغییر در خطوط و هیئات صورت که نزدیک بدفعی عارض میشوند معلوم میشود
این اتفاق را **دکتر ژلندرز** که یکی از دوستان ما است با کمال دقت بیان نموده
ولیکن نزدیک بجمیع مبتلایان باینمرض بواسطه عروض یکی از امراض و با ثبه که در بین اینمرض
عارض میشود از قبیل حمیات و غیره هلاک میشوند

**کرههای غیر طبیعیه** بعضی میخواستند از قبیل اقسام کره یا از قبیل هو



غیرطبیعیه آن علل عصبانی را که هنوز درست شناخته نشده و تعریف و تحدید
نکرده اند ملاحظه نمایند اطبای المانی و ایطالیا هم که متعرض آنها شده بسیار مبهم
آنها را بیان نموده اند من میخواهم تحقیقی در این امراض که موسوم شده اند بر گراند مال
دوسینگی و کره دیتمیک یعنی منظم و الکتریک نموده کشف حقیقت آنها را بنمایم اما اولی
ظاهر میشود بطریق نوبه که در فواصل آن مریض در کمال سلامت است و حرکات مضطرانه
تونیک با کلونیک که گاهی با حالت جمود و با اختلال مشاعر و فقدان حس لمس با افراط

کلونیک تونیک و — در صفحه ۱۸۵ ذکر شد

آن عوارض آنها میشود میبکسند که دارای این علامات در حقیقت مبتلا بقسمی از اختناق
رحم است اما کره دیتمیک که متصف میشود بر تشنجات وانقباضات منتظمی که غالب اوقات
بیک صفت و حالت اند و بعضی از آنها مبدل شد بدین که بهیچوجه منع آن ممکن نیست بر فتن
بطرف قدام دارند و بعضی دیگر بدور خود میچرخند ولیکن معین است که این حوادث که
همیشه عرض از آفات دماغی اند هیچ شباهت بکره که ما بیان کرده ایم ندارند در باب کره
الکتریک اطبای ایطالیا هنوز حقیقت آن را نمیدانند شناخته میشود بحملهای تشنجی
با کلامپسی و فلجی که اغلب در نوبه اول ظاهر میشود و انجامی که غالبا ردی و مهلک است

اکلامپسی — بعد از اختناق رحم بیان میشود

که جمیع آنها دلیل اند بر اینکه این حوادث عوارض بعضی از علل شدیده مراکز اعصاب اند
و کره الکتریک ابدا نسبتی بکره حقیقی ندارد مگر شرکت در تسمیه که آن هم بطریق صواب
و تحقیق نشده

**تشخیص** علامات اینمرض بطوری واضح اند که ممکن نیست بهیچیک از
امراض معروفه دیگر مشتبه شود گمان من این است که بدون فایده است تشخیص مفرقی
میان اینمرض و اختناق رحم و صرع قرار دادن از امراضی که منفرد است و ممکن است که
با کره در بعضی چیزها شباهت داشته باشد فلج و کنولسیون و بعضی تیکها و رعشه ها است
در ابتدای اینمرض وقتی که هنوز مبتلا نکرده باشد مگر یک نصف بدن را



یا محدود بیکی از اطراف باشد بواسطه وضع ایستادن مرضی و بواسطه اینکه یك پای خود را در حالت راه رفتن میکشند و یك دست آنها مثل این است که دائما در نور بدن تاب بخورد باشد بآسانی مشتبه بفلج میشود ولیکن با اندك دقتی میتوان رفع اشتباه نمود چنانکه اگر مریض را چند دقیقه ملاحظه و امتحان کنند طولی نمیکشد که حرکات کوچك غیر منتظمی که بخوبی مشخص مرض اند ظاهر شوند و همان اسباب تشخیص شوی و نیز در کره حرکات بسیار بی نظم و قوت باقی است و در فلج بعکس است و اگر مفلوج شخص مبتلا بکره را امر نمایند که دست کسی را فشار دهد اولی قادر بر فشردن نباشد و یا بصعوبت و قوت کم فشارد و ثانی بقوت تمام فشارد ولیکن دفعتا و با فشارهای غیر مساوی

**کنوولسیون** در صفحه ۱۸۰ اشاره شد

اینمرض ابدا شباهتی بهیچیك از اقسام کنوولسیون ندارد چرا آنها بنوبه عارض میشوند و عبارت اند از انقباض شدید بدون اراده عضلات و مخصوصا در عضلات قابضه بیشتر اند و بالعکس در کره حرکات غیر منتظم متصل و دائم اند و موقوف نمیشوند مگر در وقت خواب و تقریبا بدون تفاوت جمیع عضلات را مبتلا سازند و مثل حرکات کنوولسیونی بکلی از تحت اراده خارج نباشند

**تیك** در صفحه ۹۰

منبعی از تشنجات عضلانی غیر ارادی مزمن اند که محدود میشوند ببعض عضلات و مخصوصا بعضلات وجه که بسرعت و دم بدم عارض میشوند که آنها را تیك مینامند تشخیص آنها از کره باین است که کره بندرت باین طور محدود میشود و حرکات در آن مختلف و غیر منتظم اند و همیشه منع آنها از حرکت مطلقا مشکل نیست

هرگاه اینمرض از عضلات زبان ابتدا نماید نیز ممکن است بخطا افتادن و از تشویش و اضطرابی که در تکلم ظاهر میشود بعض اوقات شدیده دماغ غیر نسبت دادن اما بزودی بخاو زیبا بر عضلات نمودن و فقدان سایر علامات غیر منتظم که در امراض دماغ غیر ضمه



میشوند تشخیص را واضح و معین مینماید

و نیز بسهولت میتوان اینمرض را از رعشه پیری و رعشه حاصل از افراط در شرب شراب و جماع و رعشه حاصل از اثر سمیت زیبق و سرب تشخیص نمود باین که در اینها انقباضات عضلات بدون اراده و کوتاه کوتاه و مشابه بیکدیگر عارض شوند و عبارت اند از حرکات امتد در وقتی که عارض بر عضلات قابضه و باسطه هردو شده یک مرتبه مبتلا شده اند بر خلاف دیگر

## تقدمة المعرفة

اینمرض کلیتاً از امراض صعبه خطرناک نیست و هرگاه جدید باشد یا در زمان طفولیت عارض شده باشد بسهولت علاج پذیر است که عام و که عارض بر یک نصف بدن از که که محدود و مجزی است بصورت یا بیکی از اطراف است زود تر و بهتر معالجه میشود اینکه خطر اینمرض در دختران کمتر از پسران باشد گویا نتیجه مساعی و تجربهای مشهور مسیو موونیه است که در روزنامه طبی سنه ۱۸۵۴ نوشته است تقدمة المعرفه در وقتی که اضطراب مریض زیاد و دائم باشد و مرض بدرجه ازمان برسد بخصوص وقتی ترکیب با صرع پیدا کند یا اینکه عرض از بعضی از امراض مراکز اعصاب باشد بسیار شدید و در جمیع این حالات مرض لا علاج باشد

## اسباب

جمیع اطبا متفق اند بر این که که در سن طفولیت بیشتر از سایر اسنان شایع است ولیکن شیوع ان در همه هنگام طفولیت بیک نهج نیست قبل از سن شش سالگی مثل این است که دیده نشده منتهای شیوع ان از شش الی پانزده سالگی است استعداد دختران بابتلای باینمرض بیش از پسران است مزاجهای عصبانی و سریع التحریک زیادتر مستعد بابتلای باینمرض اند محتمل است که در تابستان بیشتر از زمستان عارض شود هنوز معلوم نشده که اختلاف اقلیم در عروض اینمرض اثری داشته باشند مسیو میتل معتقد شده است که سبب که را شکلیفی که دیو و باشکال عارض میشود دادن بهرست



تا بحالت مرضی و غیر طبیعی اما این اعتقاد خیالی و قیاسی را مسیو روف منقوض و مردود نموده و ثابت کرده است که این مرض از سن شش الی ده سالگی بهمان قسم شایع است که از ده الی پانزده سالگی و از این معلوم کرده است که خارج از دلایل و قواعد علمیه است نسبت مرض را بسبب دادن که سن الی چهار سال بعد از بروز مرض موجود میشود

از میان اسباب و اصله که ممکن است سبب وجود این مرض شوند خوف شدید و استمنا و اسباب حامله بودن نیز گاهی این اثر را دارد ممکن است که مانند سایر امراض عصبانی این مرض در اطفال از معاشرت و تشبه بشخص مبتلا باین مرض عارض شود این مرض گاهی بطور وبائی عارض شده چنانکه چند سال قبل از این در یکی از قرای تیرل ملاحظه شده اختلاف کرده اند که آیا ممکن است که این مرض بشرکت وجود کرم یعنی کرمان را حب القرع نامند یا از سایر اقسام کرمهائی که در مجرای تغذیه متکون میشوند عارض شده باشد بعضی ادعا کرده که امثال آن را دیده و تجربه کرده اند ولی هنوز یقین کلی باین مطلب حاصل نشده

بعضی از اطبای انگلیس گمان کرده اند که این مرض و روماتیسم گاهی سبب همدیگر و گاهی عرض از یکدیگر واقع میشوند و بخصوص روماتیسمی که مصادف با اندوکاردیت و پریکاردیت باشد مسیو سه دونکه خود و مسیو بطرل در ترخود که در سنه ۱۸۵۰ نوشته اصرار زیادی کرده اند در این که این مرض بیشتر از اوقات عرض از روماتیسم است بالجمله مسیو سه شبوح این مطلب را بجدی دانسته است که میگوید در میان چهار نفر بود نفر ایشان بتبعیت روماتیسم مبتلا باین مرض لااقل یا اغلب و فات یا در هفت نفر که مبتلا باین مرض شده پنج نفر از ایشان قبل از آن مبتلا بروماتیسم بوده اند و گاهی بعکس که مقدم و مرض اصلی بوده و روماتیسم بعد از آن عارض شده ولیکن این سبب هم بنظر ما

اندوکاردیت
غشاء اندرونی قلب است که جمیع سطح داخلی قلب حتی دسامات را هم پوشانیده و ورم آن را اندوکاردیت گویند و پریکاردیت پرده خارجی قلب است که او را شغاف نیز گویند که از خارج تمام سطح قلب احاطه نموده و ورم آن را پریکاردیت نامند غالباً روماتیسم مصادف با اندوکاردیت و گاهی هم با پریکاردیت و گاهی با وجود روماتیسم هر دو موجود است آن را اندوپریکاردیت گویند



چنان سبب تام الثبوتی که باعتقاد موسیو سِه بوده است نیست و دور نیست
بلکه اعتقاد من این است که بر این طبیب فاضل وجعی که در طفولیت بجهت نمو عارض میشوی
و وجع حاصل از خستگی وغیره بوجع روماتیسمی مشتبه شده باشد وجمیع اینها را
روماتیسم خوانده باشد چنانکه هرگاه کسی تامل کند می بیند که روماتیسم مفصلی
در سن طفولیت بالنسبه بسایر اسنان چقدر نادر است و حال اینکه اینمرض در ان
سن منتهای شیوع را دارد و نیز اگر کسی ملاحظه کند که اینمرض منتهی نمیشود بمرض کسانی
کردند روماتیسم عارض میشدند و اینکه معالجات کره و روماتیسم چندان شباهت
بیکدیگر ندارند بسیار مشکل است عقیده را که مسیو سِه ببعضی ملاحظات
بقاعده تحقیق و بیان نموده قبول کند و این مسئله ایست که برای ما هنوز باب تحقیق
ان مسدود و غیر منحل است و برای حل ان بطوری که برای مسیو سِه یقین حاصل
شده بتجربه و اعمال بیشتر و مفید یقین تر از این که تا بامروز نموده اند لازم است ولیکن
با وجود این من خود اثر روماتیسم را انکار نمیکنم و چندین مرتبه هم در مرضای خود ملاحظه
نموده ام و چند سال قبل از این پسری را که بسن شانزده یا هیجده ساله بود در مریضخانه
هتل دیو معالجه نمودم که اول مبتلا بروماتیسم حاد مفصلی یا حمی شده و بعد
از ان کره شدیدی با جنون عارض ان شد و همین که مرض عصبانی مستحکم شد
وجع مفاصل بکلی موقوف شد

**علاج**

بواسطهٔ قیاسات حاصله از علم نظری و تعمیم بعضی اتفاقات
نادره است که بعضی از مصنفین در اینمرض امر باخراج دم نموده اند سیدنهام
فصد میکرد و مسهل میداد برای اینکه خلطی را که تحریک اعصاب میکرد دفع نماید
بوتئیل که از سیدنهام فصد میکرد یک یا دو فصد کرده و هرگز
بیشتر از سه فصد نمیکرد که در هر یک از بیست و پنج الی شصت و چهار مثقال



تقریباً اخراج خون میکرد و فصد را هم بیشتر از بابت اینکه تسکین دهد و رفع تشنج کند میکردند نه بقصد اینکه استفراغ دم کند بالجمله کسانیکه مثل مسیو سِه در اینمرض تشنج را با علت عضوی دیگر از علل مراکز اعصاب را دیده اند تجویز زلو بر قفا و صدغ و حجامت و داغ با آهن سرخ در طول ستون فقرات را تجویز نموده اند و اینها نیز مضعفه هستند که ممکن است علت را شدیدتر و استعداد بنیان اعصاب را برای مرض بیشتر نمایند پس نباید اخراج دم را تجویز نمود مگر در صورتی که مریض قوی و کثیرالدم باشد یا بعض امراض دیگر مرکب با اینمرض شوند که بواسطهٔ آنها اخراج دم لازم شود

**هامیلتُن** بعد از آنکه باین خیال باطل افتاده بود که اینمرض از اثر یبوست مزاج عارض میشود در استعمال مسهل کمال اصرار و تاکید را داشت اول مسهلات خفیفه و دهنیه و قلیائیه استعمال مینمود تا اینکه میرسانید بمسهلات شدیده قویه و تا پانزده روز و بیشتر در کمال سختی مشغول باجرای این طریقه بود ولیکن نتیجه و فایده‌ای را که وعده کرده بود هرگز نداد چنانکه این مطلب را مسیو **هُوگ** و مخصوصاً **دکتر بارِزیلی** تحقیق نموده اند

**لائنِک** و **بِرِتُشنُه** از بابت پیروی بمعالجات بعض اطبای ایطالیا گفته اند از استعمال انتیمون بمقدار زیاد نتایج جیده در اینمرض حاصل شده است ولیکن وقتی که مطلع شدم بر معالجات **بِرِتُشنُه** که بکلی متروک شده و وقتی که تجاوبه اعمال جدیده که در این دوا کرده اند معلوم و ظاهر شد نه چندان که قول استعمال آنرا نمودم یکی از اطبای صائب الرای مریضخانهٔ اطفال موسوم بمسیو **دکتر بُولِه** انتیمون را بیشتر از مقدار معمول استعمال نموده که اثر آن با دویهٔ مضطرب کننده نزدیکتر بوده است تا با دویهٔ مسکنه چنانکه در اطفال روز اول دو نخود و نیم انتیمون در جلابی داخل کرده بود و دفعه در نیم ساعت فاصله می نوشانید و فردای آنروز مقدار آنرا به پنج نخود



میرسانید اگر این مرض با این مقدار دوا دفع نمیشد تا هفت نخود و نیم هم میداد و اسهال
بسیار شدیدی از این دوا عارض میشد که بحالت ضعف زیادی می افتادند در همان
زمانها شریلیث طریقه ملایم تر و قلیل الخطری را اختیار نموده و آن این است که
مقدار ادنیمون را در روز اول از یک نخود بیشتر نمیداد و در روز دویم این مقدار را
مضاعف و در روز سیم سه مقابل میداد و پس از آن سه الی چهار روز مریض را
راحت میگذاشت و اگر میدید که این مرض هیچ تسکین نیافته باز این عمل را مکرر مینمود
ولی مقداران را قدری بیشتر میکرد چنانکه در روز اول پنج گندم الی یک نخود و نیم
استعمال مینمود و در روز دویم دو نخود و نیم الی سه نخود و سه گندم الی چهار نخود و نیم
پس از اتمام این دوره باز زمان راحتی قرار میداد و باز شروع میکرد بدفعه سیم و
نیز بهمین قاعده که ذکر شد میداد بتدریج زیاد میکرد و از این عمل نتایج بسیاری
حاصل شد مثل اینکه دیده شده در زمان قلیلی کرمهای بسیار شدیدی معالجه
شدند این طریقه را ممکن است در کرمهای بسیار حاد هم که بیم هلاکت در آنها هست
امتحان و تجربه نمود

مدتی بود در انگلیس و المانی بجهت علاج این مرض سم الفار را استعمال مینمودند و اطبا
فرانسه تا چند سال قبل دفعتی در این تجربه نکرده بودند دکتر ارلن در دفعه
اول معلوم کرد که خاصی از علاج که از اقسام غیر طبیعیان بود از استعمال ترکیبات
سم الفار بزودی و خوبی علاج شد اما در این معالجه احتیاط زیادی لازم است بر
اعتقاد شریلیث در ابتدا از بیشتر از دو پنجاه یک گندم ارسینات د سود نمیتوان
شروع نمود و هر روزی یک پنجاه یک گندم افزوده تا اینکه شش پنجاه یک برسد بعد از
هفت الی هشت روز که این دوا استعمال شد چند روزی مریض را راحت میگذارد
که مقدار زیادی از این دوا در بدن جمع نشود و آن که استعمال شده جذب بدن شود



## در مرض رقص

واگر باز مرض باقی بود این علاج را مکرر میکرد منفعت این طریقه هنوز بخوبی محقق و
معلوم نشده است اما تجارب متعدده حکم بر تجویز آن میکند

از جمله معالجات و تدابیر داخلیه که نباید فراموش کرد استعمال ادویه قاتل دیدان است
که مخصوصا انزا **گیبوس** و **استل** و **فرانک** تجویز و در استعمال آن
تاکید کرده اند و لیکن این دوا در وقتی مفید است که حرکات کره به منبعث کرمهای
حاصل در مجرای تغذیه موجود شده باشند بعضی از اطبا چندین تجربه را حکایت
کرده اند که میتوان حکم بر امکان این مطلب نمود

مسکنات بنیان اعصاب را در جمیع ازمنه تمجید کرده و مفید دانسته اند که از آن قبیل است
ادویه ضد تشنج و از میان آنها بخصوص سنبل الطیب را انفع دانسته اند موسیو
**بوتیل** و مسیو **موراے** نیز آن را زیاد تمجید نموده که بطریق سفوف دو نخود و
نیم الی پانزده و بیست نخود و یک مثقال و بیشتر داخل عسل یا مربا نموده بدهند
**پل** و **ثرای لیت** استعمال انقوزه را مدح و تعریف نموده اند که از نیم نخود الی
یک نخود و نیم و دو نخود استعمال نمایند **فوکیه** بر حسب اعتقاد مسیو **بارتش**
از این مقدار بیشتر استعمال مینمود چنانچه روزی بیست نخود و بیشتر از آن را تجویز
میکرد و اکسید دو زنک را از یک نخود و نیم الی پنج نخود و بیشتر در ظرف بیست و چهار
ساعت معمول داشته اند اما معالجات مذکوره اثر قوی و واضحی ندارند

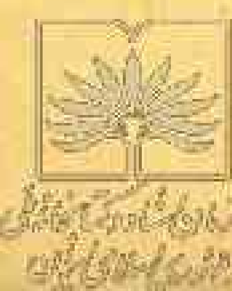
**اکسید دو زنک**
پنبه روی است

در استعمال افیون نیز مبالغه زیادی کرده اند و آن را خود در پنج مریض که سن پانزده الی
بیست سال بودند استعمال نمودم و چندان زود بهبودی حاصل شد که برای من مجال
انکار اثر بینات آن باقی نماند اول از نیم نخود کمتر آن را چهار حب کرده در بیست و چهار ساعت
داده شروع نمودم پس مقدار آن را زیاد کرده به یک نخود و نیم رسانیده و از آن تجاوز
نکردم و لیکن گمان من این است که میتوان اندکی بر این مقدار افزود و جرئت نمیکنم که



تقلید





تقلید و تابعی بمسیو تروسو کنم که با کمال جسارت در یک روز پنج نخود افیون و تا دو نخود مرفین استعمال نموده است باین قسم که در هر ساعت نیم گندم افیون میخورانید تا اینکه حرکات غیر منتظم غیر طبیعیه کره بطور وضوح تسکین یافته شروع بمستی میشد مریض را باین حالت مسمومیت مدت پنج الی هشت روز نگاه میداشت پس از اندک زمانی دوباره این عمل را اعاده مینمود و براو یقین شده که بعد از پانزده روز مداومت باین علاج اغلب این مرض بقسمی تغییر کرده و رو به بهبودی مینماید که اگر بقیه از آن بماند خود طبیعت میتواند در زمان کمی آن را رفع نماید ولی من بامثال این طریقه معتقد نیستم زیرا که همه کس میداند که افیون در مزاج اطفال اثر کلی میکند پس نمیتوان سهل گرفت و در این مدت طویل باین طور آنها را بمداومت بسمیت افیون واگذاشت

اکثر اطبا تجربه کرده میخواستند که این مرض را بواسطه استنشاق اتر و کلوروفرم تخفیف داده یا بکلی علاج نمایند حرکات کره در هنگام بی هوشی که از این دوا حاصل میشد بکلی موقوف میشدند و همینکه افاقه از آن حالت شده باز بهمان شدت اول ظاهر میشدند موسیو ژرسی در مریضخانه اطفال در چندین مریض تجربها کرده و حاصل مجموع تجاربش این بود که چون کلوروفرم را در روز چندین مرتبه استنشاق نمودند که اثر بی هوشی ظاهر شد چند مریض بزودی علاج شدند ولی این طریقه را نباید در کرههائی استعمال نمود که مضعف اند یا اضطراب شدیدی در اطراف و احتمال الخطر کلی و هلاکت داوند که در چنین حالات گاهی این مرض را مدتی کم یا زیادی تخفیف میدهد

اسید سیانیدریک
در صفحه ۱۵۱ مذکور شد

در باب سنگ جهنم و کات کبود و ید و ذراریح و اسید سیانیدریک که در اثر آنها مبالغه زیادی کرده اند چیزی نمیگوئیم همین قدر میگوئیم که بدون اثر و فاید هستند



اما استرکنین از این قبیل نیست چه مسیو تروسو آن را تجربه کرده است بعلت
اینکه قبل از آن مسیو لوئن و مسیو تیمان و کازناو و بخصوص
مسیو فوئیلو و مسیو رومبرگ آن را استعمال کرده و منفعت برده اند
مسیو تروسو سولفات د استرکنین را بر سایر ترکیبات آن ترجیح داده است
یک گندم از آن را در بیست مثقال شربت حل کرده و اول دفعه دو مثقال از این
ترکیب را داده و همه روزه یک مثقال می‌افزود تا اینکه تشنجی در عضلات ظاهر
میشد پس بملاحظه اثری که از آن دیده میشد این مقدار را می‌افزود یا کم میکرد
ضررهائی را که در استعمال افیون ذکر کرده بودیم بلا تأمل تو ببرد در استرکنین نیز
جاری میشود که دوای با خطری است و بواسطه استعمال آن خوف تلف و هلاکت
میرود دیگر اینکه تجربهای زیاد مانع از جری بودن در استعمال آن است مسیو
دکرتونیه مقابسه میکند معالجه با استرکنین را با بسیاری از معالجات
دیگر و میگوید اولی فایده ندارد مگر منفعت در روزه فی الحقیقه برای تجربه این
ضعیفی نمیشود جسارت با این بزرگی کرد که در اطفال دوائی با این قوت استعمال
نمود که طریقه استعمال و تعیین مقدار آن بطوری که موجب اثر کافی شود کمال
اشکال را دارد

بسیاری از اطبا این مرض را بتدابیر خارجیه معالجه نموده اند ولیکن ما از جواذب
و مصرفات جلد بر که در طول ستون فقرات استعمال شوند که اطبای نصاری و
بیرن از اهل ینگی دنیا توصیف نموده اند گفتگو نمیکنیم بعلت اینکه فایده از
آنها دیده نشده ولیکن استحمام و استعمال ریاضات شاقه و الکتریسیته از این قبیل
نیستند چنانکه منافع هر یک را متوالیاً ذکر میکنیم

استحمام طویل در آب فاتر یا آبی که مخصوصاً قدری مایل بسردی باشد که مقارن



باشد یا نباشد با انصباب بروی سر یا بتمام بدن شهرتی داشته و دارد و نیز مطبوخ
سنبل الطیب را مسیو بُوُوپُوتیرَن بر سایر معالجات ترجیح داده و هم از
معالجاتی که در این مرض زیاد معمول میداشت این بود که در هر یک از فصول اربعه که
بود دو نفر مریض بسیار قوی را میفرمود مریض را حمام کوفتند و اول مرتبه سر او را پنج و
شش یا هشت مرتبه در آبی که درجهٔ حرارت آن ده الی پانزده بود فرو میبردند خود
در اعمال و تجارب مریضخانه این جراح جلیل القدر چندین مرتبه نتایج واضح لاکلامی
از این عمل مشاهده نمودم اما این حمامهای سرد مذکور هر قدر مفید باشند هرگز
بقدر حمام کوکردی منفعت ندارند که مُبِدلُك در مریضخانهٔ اطفال بمجویزان
مفتخر شده و از معالجات بسیار مؤثره ایست که میتوان بخوبی در این مرض معمول داشت:
و باید هر دو روز یک مرتبه امر باستعمال آن نمود که مریض یک ساعت و کمتر در این آب
فرو رفته بماند مسیو سیر در تجارب اعمال خود مینویسد که در پنجاه و هفت
نفر مبتلا باین مرض پنجاه نفر از آنها از استحمام با آب کوکردی تخمینا در ظرف بیست و دو
روز علاج شدند

بنا بر رای مسیو سیر بعد از حمام کوکردی در منفعت طریقهٔ استعمال ریاضات
قوی است که چند مرتبه نتیجهٔ نیک و منفعت از آن دیده شده و این طبیب فاضل معروف
میگوید در بیست و دو نفر مبتلا باین مرض شانزده نفر از آنها در مدت بیست نفر دو
نفر تقریبا از مداومت باین طریقه معالجه شدند و این طریقه از علاج را ی لروتن
و پس از آن طایرسن کنغد امر کرده اند و بالفعل در مریضخانهٔ اطفال معمول ستفه
مسیو بلاتش از این طریقه بسیار تمجید کرده و گفته است که فایدهٔ آن
این است که ذبول و لاغری عضلات را علاج و حرکات انقباضیهٔ غیر منظم آنها را
منظم و عادات ردیه غیر طبیعیه آنها را موقوف میکند برای تحصیل این نتیجه بسیار

در جبر خراج
در صفحه ۴۹ مذکور است



دیرکوها پایدنانغو

نافع بهمان قسم که مسیو ... آمرتجربکهای ساده منتظم در تمام بدن نمود
و در این حالت باید حنجره را هم ریاضت خود یعنی بخواندن امر فرمود پس اطفال را
ایستاده نگه داشته زانوهای انها را زیاد منقبض و منبسط کنند و پاهای
انها را بزمین زنند درحالتی که بازوی انها خمیده یا دراز و او بخیز باشد و باید
جمیع این حرکات و اعمال را با آوازهای منتظمی که همه با هم هم لحن شده نمایند پس
از چند زمانی شروع کنند بمنظم نمودن رفتار انها بقدمهای بطیئه یا سریعه بعد از
پنج الی شش روز باید ترقی و منفعت این علاج محسوس شود و اگر بهبودی حاصل
نشده باشد خوف این هست که این علاج مفید و کافی نباشد
در خاتمهٔ علاج باید دقتی هم در استعمال الکتریسته کرد سابق بر این در سنه ١٧٥٥
مسیو هائن تجربه کرده و فایده دیده نمود پس از چندی بیسیگد لافند
مجدداً این طریقه را بتوسط مسیو کترلاندریوف و مارتندبه و مسیو
دوکوشن و مسیو بریکید معمول نموده و دیده اند که در جمیع حالات مخصوصاً
حس جلد را تحریک کرده و مصرف نیکی است و لیکن این تجربها زیاد و متعدد نبودند
و اثرشان این قدر واضح نبود که عموم اطبا انرا قبول نمایند علاوه بر این در استعمال
ان میتوان ایرادی بزرگی کرد زیرا که این تدبیر بسیار موحش است بنابراین مشکل است
که رضای غیر مریضها در استعمال انرا قبول کنند پس نباید این طریقه را استعمال نمود
مکرر ذکر شده بدخاصی از علاج و هر دفعه که ان را معمول میدارند نباید زمان
ان بیشتر از چهار الی شش دقیقه باشد و این عمل را در یک موضع نباید کرد بلکه
باید ان را از عضوی بعضوی در اطراف مختلفه بدن که متحرک و علیل اند
ارسال نمود
بنابراینچه مذکور داشتیم بخوبی میتوان گفت که این مرض از امراض صعبه خاصی از جملهٔ ...

## در امراض غامضهٔ اعصاب و حرکت

و دوام آن تغیرها همیشه طولانی است و برای آن علاجی که بطور وضوح نافع باشد هنوز پیدا نکرده‌ایم

دوائی که انتخاب و اختیار میکنند هر چه باشد باید اهتمام زیاد در طریق تغذیه و سایر تدابیر مریض نمود چنانکه هرگاه ضعیف البنیه باشد باید مقویات و ادویهٔ مره و ترکیبات آهن و اغذیهٔ مقویهٔ صالحه استعمال نمود استحمام بماء بارد و بماء کوگردی گویا اثر دیگر نداشته باشند مگر اینکه تحریک بدن نمایند و باید مریض را از سرما خوردن و سایر ضررهای هوائی حفظ نمایند در صورتی که عدم انتظام حرکات عضلات مانع نباشد باید بر حسب قوه و بنیه ریاضتی بجهة آنها قرار داد تمکین در ییلاقات کلیتاً بر توقف در شهرها ترجیح دارد و باید از جمیع اعراض نفسانیه شدیده و جمیع چیزهائی که بر خلاف میل مریض اند و اسباب خوف و رعب او میشوند اجتناب نمایند و باید او را از جمیع اعمال فکریه و عقلیه منع نمایند وقتی که مرض بدرجه برسد که چیزی باقی نمانده باشد مگر تنها بعض حرکات غیر منتظم در انگشتان غالباً بجهة رفع و قلع آن کفایت میکند که این عضو را بزیاده حرکات و اعمال و بعضی بازیها بمقتضای حالت آنها بکار دارند درس و مشق پیانو غالب سبب این نتیجه میشود چنانکه خود چند دفعه فایده واضحی از آن دیده‌ام

پیانو ساز مخصوصی است که فرنگیان با انگشت زنند

## در رعشه و فلج مرتعش

**فرانک** میگوید که رعشه عبارتست از حرکات ارتعاشیه سریعه که بواسطه آن اطراف علی الاتصال بجهات مخالفه بواسطه حرکات مد و رفع منظمی متحرک باشند

**علامات و رفتار** این مرض ممکن است عام باشد و یا بعضی از اعضا بدن مانند راس یا یکی یا بیشتر از اطراف باشد و ممکن است مبتلا نکند مگر یک یا دو عضله را چنانکه گاهی در عضلات وجه دیده شده و نیز ممکن است دائم یا دائر باشد و در هنگام خواب تخفیف یابد یا بکلی معدوم شود و بعضی اینکه بیدار شدند باز عود



کند و این مرض غالباً علی الدوام موجود است و گاهی در وقت راحت مریض معدوم شود
و چون مشغول بجنبش شود دوباره عود کند گاهی اعراض نفسانیه شدیده و حرارت
و استعمال محرکات سریع النفوذ و افراط در جماع زیاد بر شدت آن می افزایند و این مرض
در وقتی که جزو مبتلا شده را نگه دارند یا بجائی تکیه دهند موقوف میشود و گاهی هم
هر قدر نگه دارند باز متحرک باشد

حالت رعشه زیاد مختلف گاهی شدید و گاهی ضعیف میشود چنانکه ممکن است حرکت
او تماشی بصورت مرئی شود یا بقسمی شدید شود که مریض دیگر نتواند بروی پای خود
بایستد و نه هیچ چیز را بدست نگه دارد و ممکن سر متصل از قدام بخلف یا از یمین بیسار
متحرک باشد یا اینکه حرکت در وی لب باز یا زنخ کند و اگر این مرض عضلاتی را که در تلفظ
حروف و وجود صوت عامل اند مبتلا نماید تکلم منقطع فی الوسط یا مضطرب گردد و چون
حالت رعشه باین درجه رسد موسوم بفلج مرتعش گردد که شایسته شرح و بیان
مخصوص است

## در شرح فلج مرتعش

این قسم رعشه اوایلش خوب معین و واضح نیست دیده میشود که شخص کم کم بقسمی که درست
محسوس نیست مبتلا برعشه میشود که ممکن است در ابتدا عضو واحد و یکی از اطراف شود یا اطراف
یک شق بدن را مبتلا نماید و گاهی همان دو اطراف سافله یا در اطراف عالیه ظاهر شود
آنچه خود تا بامروز مشاهده نموده ام غالباً ابتلای یک شق بدن است اما با وجود این برمن
معلوم نشده که این قسم بیشتر از سایر اقسام باشد این رعشه از دفتاری است و تا مزاید
و متعدد است یا باشند او غیر منظم گردد در وقت ایستادن یا وقتی که اطراف عالیه مورد سطح
صلبی تکیه نکرده باشند زیاد و شدید شوند اعراض و آثار نفسانیه و محرکات بر شدت
آن می افزایند و حال اینکه گاهی دیده که مریض بعمل خود مشغول شده میتوانند چند لحظه

برید



## در امراض عارض بر اعصاب حرکت

اسباب تخفیف ان شود و نیز دیده شده است که گاهی بعضی از امراض و باثیر شدید که
در بین این مرض عارض شوند اسباب رفع و علاج ان شوند ذکر کرده اند که در بعض حالات
فلج شقی که پس از نزف الدم دماغی عارض شده این رعشه را از عضو مفلوج تخفیف داده
یا بکلی موقوف میکند دیده اند بعض اینکه فلج موقوف شد باز بزودی ظاهر میگردد مثل
دیگر حرکات که خواب همیشه اسباب منع و رفع یا تخفیف کلی این مرض است و گاهی هیچ خواب
نکنند چنانکه تحریک شدیدی که عارض اطراف انها است ممکن است اسباب سهر و بیخوابی
گردد

معلوم شده است که این رعشه حرکات نسبتاً مختلف دارد و انار ارتعاش جزئی الی این انقلاب
و اضطرابهای کلی و لسبوبی که با وجود انها از برای مریض ممکن نیست که هیچ حرکتی را منظم نماید
نه پوشیدن لباس ان را ممکن و نه خوردن غذا نه تنها همان نمیتواند که راه برود یا بروی
پای خود مرا ایستد بلکه نمیتواند بنشیند و بخوابد ملاحظه شده است که زانوهای انها
بشدتی بر هم میخورد که از خوف اینکه جلد سائیده و مجروح شود لابد میشوند زانوها را با
اسباب یابند بیرد یگر از یکدیگر دور نگه دارند دوا و فانی هم که هنوز مرض چندان شدتی
نکرده باشد کلیتاً اطمینانی برفتار مریض نباشد و عجب است که بسیاری از اینها میل زیادی
برفتن بقدام و بر وافتادن دارند که بهیچ جرچاره انها ممکن نیست چنانکه در این ایام در
دو مریض خود ملاحظه نمودم انگاه بدن مایل و بجانب قدام خمیده و پاها را بشدت کشیده
و دراز گشته چنان بنظر اید که عمداً با انگشتان پا راه میروند و بند و بیج گامها را سریع نو بو دارند
بمثل اینکه میخواهند مرکز ثقل خود را که فوت شده دوباره بیابند دستها را بقدام دراز
کرده که تکیه گاهی بجهت خود بیابند یا خود را از خطر افتادن محفوظ دارند حکایت کرده اند

(دیگر از مرض مبرك) که بعضی از مرضی بعکس این که ذکر شد مایل بحرکت بخلاف باشند
ذکر میکنند که یکی از مرضی وقتی که میخواست راه برود سعی میکرد خود را بعدل نگه



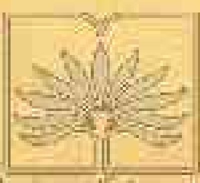
میداشت آن وقت قوت میکرد و مدتی بقدام میدوید بطوری که هیچ منع و مقاومت با آن ممکن نبود نه تنها عضلات اطراف مبتلا شده و حرکات مضطربه کنند بلکه گاهی یا نزدیک به همیشه همین که در مرض اشتدادی ظاهر شد رعشه در عضلات وجه و لسان و چشمان ملاحظه شود و از این جهت زحمت زیادی در تقطیع حروف و ترکیب کلمات و در حالت مضغ و بلعید نشان ظاهر گردد و در اکثر آنها آب دهن بدون اراده خارج میشود

اختلاف کرده اند در این که در عضلاتی که مبتلا برعشه شده اند ضعفی هم عارض شده یا بقوت اصلی خود باقی اند و این مطلبی است که بخوبی تحقیق نمودن آن مشکل است کلیتاً همین قدر معلوم شده است که وقتی که این مرض بکمال اشتداد رسید ضعف بینی در انقباض عضلات ظاهر میشود

در بین این همه انقلابات قابلیت تحریک عضلات کلیتاً بحالت طبیعی باقی و همچنان مطلق حس لمس آنها سالم باشد مگر اینکه بندرت چند نقطه عدیم الحس و گاهی کثیر الحس شده در آنها مشاهده کرده اند در هنگام اول مرض بلکه غالباً از ابتدا که خیلی دور شد و اختلال عضلات تام و شد یک گشت دیده شده که شکایات مشاعر خود میکند که بعد از زمان قلیل یا کثیری رو بانحطاط رفته و ضعیف شده اند

این مرض رفتار دائمی رو بتزایدی دارد ممکن است که زمان وقوف بلکه تخفیف بهای قلیلی داشته باشد ولیکن بعد از چندی باز شدت رجوع کند و مشاعر روز بروز بیشتر مختل شوند مریض نشسته و نخ را ببیند حسیاً بنیه اغلب تناسلی عارض آن شود پس بر ودت عمل تغذیه ضعیف و مختل و مریض لاغر و عمل هضمش که مدتی با وجود این مرض سالم بود تغییر یافته اسهال عارض آن شود و بول و براز بدون اراده خارج شوند اغلب خشک ریشه ها در روی عجز و تروخند ر ظاهر میشود اخر الامر بعضی از آنها در بین نوبه اختلاجی و اکثر بواسطه ترکیب



## دیرانتهای لرزش با عضاء حرکت

باسایر امراض بکمال سختی دردکند و مند

دوام اینمرض اینقدر مختلف است که کسی بطور تحقیق در آن حکمی نکرده ولیکن تحقیق دوام آن زیاد است من خود مریضی دارم که شروع مرضش از سنه ۱۸۴۸ انتر شده است و ممکن است که اینمرض بیشتر از بیست هشت الی سی سال طول بکشد

چون تاریخ نوشتن کتاب ۱۸۶۴ است شانزده سال میشود ابن خصر

## علامات تشریحیه

درد عشر پیری و رعشه عصبانی مفرط مثل درد عشهای حاصله از سبب سمی ابدا آفت عضوی در مراکز اعصاب دیده نشده ولیکن در قسم شدید اینمرض گاهی این طور نیست **کانستات** چندین تجربه ذکر میکند که چون مبتلابان باینمرض را تشریح کرده هیچ آفت عضوی نیافته بود ولی محققین دیگر بخصوص **پارکنسن** و **اپلرز** و **لیبن** بعضی از مرضی و احکایت میکنند که در بین اینمرض مرده و تشریح کرده آفات مختلفی در مراکز اعصاب انها یافته اند که همیشه مکان ثابت مخصوصی داشته اند و آن پل ورل و نخاع الرقبه یعنی دنباله مغز است که این اجزاء گاهی نرم و گاهی مستحیل بشحم شده بودند و اغلب صلابتی عارض انها شده که عروض آن بواسطه عظم النسوج اسفنجیه بوده **پارکنسن** علاوه مثل این را در اعصاب زبان و دست مشاهده نموده و دیده که اعصاب مثل وتری صلب شده بودند

نخاع الرقبه
در صفحه ۱۹۷ مذکور شد

برحسب این تجربهائی که هنوز متعدد نیستند باید مانند **شارکت** و **ویپان** قائل براین شد که سبب عضوی رعشه در بعضی نقاط بصل نخاع و بخصوص پل ورل است که هنوز معین نشده اند میتوان گفت که ظهور بعض علامات مذکوره بواسطه تجاوز آفت بما فوق این دو مرکز اصلی است چنانکه سرایت آفت بر پل و رل سبب میل مفرط در جلو رفتن و کردن بقدام میشود و مبتلا بودن اجزاء بصل نخاع در موضعی که نزدیک بر بطن چهارم یا جسم زیتونی است وابتلای تارهای مجتمعه هائیکه از موضع تنگ شدن اعضاء دماغ میکذرند اولی سبب حرکات اختلاجیه شبیه بصرع گشته و ثانی سبب تشنج یا فلج

میشود

میشود و اینها را مکرر در تشریح ملاحظه و دقت کرده مشاهده نموده اند بالاخره تجاوز
حالت مرضی بدو نصف کرهٔ دماغ موجب اضطراب یا ضعف مشاعر میشود اگر تجارب
مذکوره مسلم و ثابت شوند و اگر سبب رعشه باین شدت آفت ثابتی باشد و معلوم
شود که این آفت عضوی است محقق است که مرض از ما نحن فیه خارج شده و نباید
در جزء امراض عصبانی که محتمل است بالفعل هم بر سبیل عاریت باشد مندرج شود

**تشخیص** رعشه را بسهولت از کره میتوان امتیاز داد بعلت این که در کره
حرکات هم در و بیک جهت و با قوت زیاد وضعی اند و بر اشکال مختلفه ظاهر میشوند
و در رعشه حرکات بیشتر از کره نزدیک بارادی هستند و چنانکه **فرانک** میگوید
اعضاء مبتلا شده بنظم معینی گاهی بفوق و تحت و گاهی بر یمین و یسار حرکت میکند
مسئله که حل آن مشکل است از ابتدا شناختن نوع رعشه است بعضی را
بواسطه سببشان امتیاز میدهند چنانکه هر گاه از استعمال زیبق و اکثار در شرب
اشربه الکلیه عارض شود بخوبی مشخص میشود و دیگر چونکه آنها قابل تخفیف اند بلکه
بزودی علاج میشوند دلیل واضحی است برای تشخیص از فالج مرتعش که بالذات در
تزاید است اما از ابتدا چگونه از فالج پیری و فالج سمی تشخیص میشود و بخصوص وقتی
که مریض سبب مرض خود را مخفی میدارد باعتقاد من چیزی مفید نیست مگر حدس
طبیب اما همین که رفتار متزاید و بعض علامات که در سایر رعشه ها نبودند در
این مرض ظاهر میشوند مثل میل مفرطی که بفوت کردن بقدام دارند چنانکه سابقا
مذکور شد رفع جمیع شکوک و شبهات میشود

**تقدمة المعرفة** رعشه مفرد یا رعشه عصبانی هرگز بتنهائی
اسباب هلاکت نشده اما کلیتا ضعف شدیدی عارض قوت میکند که غالب
لاعلاج است و چون شخص سالم صحیح المزاج را عارض شود و بعد و دیگری یا دوتای







از اطراف باشد گاهی دلیل ابتدای فلج است علی ای حال چون تازه عارض شده باشد نشانش آنکه از قدیم و مزمن است رعشه که محدود است چون میدان بیشتر است تا آنکه عام شده است و فی که بنوبه عارض میشود سهل العلاج تر است از آنکه دائم است رعشه که با صفات مخصوصه فلج مرتعش که مذکور شد ظاهر میشود بسیار شدید و خطرناک است چه عمر را غالباً خیلی کوتاه میکند و الی الآن جمیع مداوا و معالجات در آن باطل و بی ثمر بوده اند برای حکم بر نقد مثل المعرفه سن مریض و سببی را که موجب حصول مرض آن شده باید ملاحظه نمود

**سبب** رعشه گاهی بعد از یکی از اعراض نفسانیه شدیده و مزمنه که یا بواسطه ترغرغ و تحریک شدیدی که از ضربه یا سقطه عارض بر ستون فقرات شده عارض میشود غالباً اوقات عرض است از اسبابی که بسیار محرک اند و بنیان اعصاب را ضعیف میکنند مانند افراط در جماع و مخصوصاً استمنا و مداومت بقهوه و چای و بخصوص مشروبات مسکره شراب افیون بمقدار کثیره و مکرر نمودن آن نیز همین اثر را دارد چنانکه سابق مذکور شد غالباً اشخاصی را که سمیت زیبق در آنها اثر کرده مبتلا مینماید بالاخره اغلب اثر سن عارض میشود چنانکه ممکن است اشخاص معمر را مبتلا نماید بالجمله دیده شده که عارض اشخاص خیلی جوان هم شده است هنوز کسی از روی تحقیق سببی که موجب فلج مرتعش است نمیداند

**علاج** باید قبل از جمیع معالجات تعجیل باجتناب از مجموع اسباب موجبه رعشه نمایند و بعد تفحص کنند که کدام علاج برحسب اختلاف سبب ترجیح دارد و نافع است آن را اختیار نمایند گفته اند برای دفع رعشه شدیدی که همیشه بدن و سبب مشهوری عارض شود اگر مریض ممتلی و کثیر الدم باشد فصد یا العلق بخوبی کفایت در علاج آن میکند و اگر رعشه بعد از ضربه و سقطه وارده بر ستون فقرات عارض شده باشد حجامت با شرط

برده



بروی موضع ماوف نمایند پس مصرفات وجاذبات قویه استعمال کنند و چون بر قسم خم حمام کوکردی و حمام بخار بیفزایند بسیار مفید خواهد بود چنانکه اکر بوسایر اقسام عشر ادویه ضد تشنج افزوده شود نافع است بالاخره در حالتی که رعشه عاصی بر جمیع معالجات باشد میتوان استعمال الکتریسیته واستر کنین نمود چنانکه سابق براین در رعشه فلوجی مذکور داشتیم

## در فلج حقیقی

فلج اطلاق میشود بر فقدان تام یا نقصان واضحی در حس وحرکت که بواسطه یکی از علل عضویه یا تغییر ضعیفی که عارض بر اعصاب حرکتیه یا محیطیه میشوند حاصل شود اینمرض ممکن است کامل یا ناقص ونیز عام یا موضعی باشد وقتی که یک شق بدن را مبتلا کرده باشد ان را همیپلژی نامند ووقتی که اطراف سافله را دفعتا باهم مبتلا کند ان را پاراپلژی کویند وهمین که یکی از اطراف عالیه یک طرف ویکی از اطراف سافله طرف دیکر را مبتلا کرده باشد یا با وجود فلج یک طرف صورت طرف دیکر بدن نیز مفلوج باشد ان را الترن یا کوروازه نامند

کفتیم که در اینمرض حرکت بکلی تمام میشود ولیکن عضلاتی که بجز محرک طبیعی خود سایر چیزها انها را حرکت نمیدهد واراده را بر حرکت انها قدرتی نیست قابلیت تحریک در انها باقی وغالبا از اثر الکتریسیته منقبض شوند مارشال هال میخواست متاثر شدن از الکتریسیته را علامت مشخصی برای تعیین این که موضع مخصوص فلج در نخاع یا در دماغ است قرار بدهد بنابر عقیده این محقق فاضل قوه انقباض بواسطه الکتریسیته که در عضلات است در صورتی که موضع مرض نخاع باشد معدوم یا کم میشود واکر در دماغ باشد زیاد میشود مسیو دوشن با کمال دقت تجربه وتحقیقاتی که برای کسی مثل ان ممکن نمیشود در استعمال سیال الکتریک در تشخیص ومعالجه امراض محود



دماغ و نخاعی بوده و این اعتقاد مارشال هال را تغییر داده در فلج حاصل از
آفات شدیده نخاع بمثل او معتقد شده است که همیشه نقصان یا فقدان بوده است
خواه در حس و خواه در انقباض بواسطهٔ الکتریسیتهٔ عضلانی در فلج حاصل از سمیت سرب
نیز همین قسم یافته است اما بالعکس انقباض بواسطهٔ الکتریسیتهٔ عضلانی در فلجهائی که
که عرض از آفات دماغیه بوده سالم و بر حالت طبیعی بوده اند بلکه در فلج اختناق رحمی و
روماتیسمی و اکثر فلج ذاتی اند نیز سالم یافته چنانکه بطور تحقیق میتوان گفت که دلالت
این عمل بر وجود هر یک از این فلجها باین شدت که گمان کرده بودند مهیم نیست
در فلجهای عضلانی بسیار تام اگر چه در حالتی که عرض از یکی از امراض اعماق بدن بوده و
عضلات ابدا باراده مریض منقبض نمیشدند دیده اند که میتوان بدغدغه نمودن جلد
اطراف فالج شده یا بتحریک دیگر بهر قسم که باشد بواسطهٔ اکسیون رفلکس یعنی عمل انعکاسی
نخاع احداث حرکتی کرد که هیچ باراده مریض نباشد

اکسیون رفلکس
در صفحه ۹۳ مذکور شد

همین که یکی از اطراف مبتلا باین مرض شد غالب اوقات جمیع عضلات آن بدون تفاوت
مبتلا میشوند ولیکن گاهی فالج نمیشود مگر عضلاتی که معین اند بر یک قسم از حرکت
چنانچه در فلج سربی بیان نمودیم که در آن عضلات منبسط نماینده معصم و انگشتان
مخصوصا مبتلا میشدند فلج حس و فلجی که تنها باشد بدون آفت وضعی در حرکت
که اتفاقی است نادر مسافت کم یا زیادی از جلد را مبتلا کرده و گاهی در اجزاء مختلفه
آن منفرقا عارض میشود یعنی هر گاه نقطه بنقطه آن را امتحان کنند مشاهده میشود
که حس بعض مواضع کم یا بکلی مفقود شده است و سایر مواضع بحس طبیعی خود باقی اند
و ممکن است غشیه مخاطیه که برای ما ممکن است آنها را امتحان و تجربه کنیم مبتلا سازد
و اگر این غشاء مخاطی دارای حس مخصوص دیگر باشد مانند غشاء مخاطی انف و
غشاء مخاطی حاوی لسان دیده میشود که فلج فقط حس مخصوص یا هم حس مخصوص



## در فلج خفیفی

وهم حس لمس را مثل مرض مبتلا نموده

در این باب تحقیق مهمی کرده اند که ذکر آن لازم است و آن این است که بعضی از مرضی هستند که اگر موضع مفلوج آنها را سوراخ کرده یا ببرید احساس بآن نکنند نه وجع را میفهمند و نه احساس تماس و ملاقات اسباب میکنند و این دلیل است بر فقدان مطلق حس بعض دیگر هستند که احساس بوجع نکنند ولیکن ملاقات اسباب را که بواسطه او آنها را مجروح میکنند احساس مینمایند و این فلج حس وجع را مسیو بوشو و مسیو وُلاکُور بسیار خوب تحقیق نموده و آن آنالژزی نامیده اند

و نیز فلج حس دیگر است که بعض ملاحظات بیشتر از اقسام مخصوصه اختصاص دارد که مسیو بل آن را بخوبی بیان کرده و فلج حس عضله نامیده و مسیو دوشن نیز تقریباً بهمین اسم نامیده مسیو اندریه مخصوصاً باسم فلج حس زندگی و قوت عضله نامیده قبل از اعمال مسیو اندریه اگر چه حس عضلانی بخوبی شناخته نشده بود ولی تحقیق فی الجمله در آن شده بود و هیچ محل گفتگو و انکار نیست که این طبیب فاضل این فلج را که یکی از اقسام بسیار مهم فلج حس است خود کشف و تحقیق نمود

در این قسم از فلج عضلات بقوت تمام منقبض میشوند بدون این که هیچ از توانائی و قوت آنها نقصان یافته باشد ولیکن اگر مرضی راه بروند در حالتی که چشمها را پوشیده باشند هر گاه بما یلی بر خورند بیفتند یا بدون حرکت بمانند و اگر در جای تاریکی باشند یا نگاه نکنند چیزی که در دست دارند قادر بر حفظ آن نباشند و بیندازند زیرا که از آنها حس مخصوصی که عضلات بآن وزن و حجم اجسام را احساس میکردند و بآن تفاوتی که نسبت بآنها لازم بود منقبض میشدند معدوم شده و مخصوصاً این قسم از فلج را در بی انتظامی متزاید عضلات بیان نموده بود اختناق رحم و بعضی فلجها و تشنجهای



# در امراض عارضه بر اعصاب حرکت

نیز بیان خواهیم نمود بنا بر این هیچ بیان تشخیصی مهم با نقد من المعرفة لازمی نداد
کرد در اینجا ذکر کنیم

حالات مذکوره نیز گویا با آنکه مسیو دوشن تحقیق نموده و فلج احساس عضلات با عدم
تفاوت نداشته باشد میگویند اشخاصی هستند که انقباض عضلات را نتوانند مگر
وقتی که نگاه کنند و ببینند اگر این اشخاص کور بودند چنان بنظر می آمد که فی الحقیقه مفلوج اند
و چون چشم آنها را بربندند و امر بحرکت دادن دست یا پا نمایند قادر بر حرکت نبوده ساکن
بمانند اما اگر چشم آنها را باز کنند و ببینند که مطیع حکم کسی نیستند فوراً حرکت کنند مثل
این که انقباض عضلانی آنها در تحت اطاعت حس بصر بوده باید دانست احساس عضلانی زیرا
چنانکه مسیو **دوشن** ذکر نموده که گویا مقدم و حاکم بر انقباض است تفاوت دارد
با حس عضلانی که **بل** گفته و با حس حیات عضله چنانکه **ژردی** و **لاندری** گفته اند
که عبارت از احساسی است که عضله بر نسبت اوزان و مقاومت با اجسام با انقباض خود داری

این فلج اغلب عرض از یکی از امراض عضو یا اصلیه عارضه بر مراکز اعصاب است
**شمل** حق و با دلیل میگوید که در میان جمیع اختلالات دماغیه فلج حس و حرکت از همه
بیشتر در تشخیص علل دماغ و ملحقات آن مفید اند چنانکه فلج شقی تقریباً علامت یقینی است
بر این که آفتی عارض بر نصف مغز مخالف طرف مفلوج شده است و هکذا فلج اطراف سافله
همیشه دلالت میکند بر وجود آفتی در نخاع با وجود این حالاتی دیده شده که فلج ثابت
و دائم و موضع کم یا زیادی را مبتلا کرده ابداً ربطی به هیچیک از آفات مشهوده مراکز اعصاب
و شعب منفرقه منشعبه از آنها نداشته اینها تجارب و اتفاقاتی اند که معین و مشخص فلج
اصلی و ذاتی اند که مقصود ما در اینجا فقط گفتگوی در آن است اما در باب فلجهای عرضی
از جهت اسباب و ونثار و حوادثی که با آنها مصادف میشوند و بیان تشخیص آنها رجوع
میکنیم بفصولی که در آنها از ورم و نزف الدم و نرم شدن دماغ و حوادث اتفاقیه عارض

تصحیح
برای دانستن فرق میان قول
لاندری و مسیو دوشن تقدیم
مقدمه لازم است و آن اینست که حس
لمس عبارت از این که جلد در ر...
حاسه احساس بملموسات کرده بتوسط اعصاب
بدماغ رساننده دماغ حکمی که لازم است
در آنها بکند و این احساس چند قسم است
نعومت و ملامت احساس صلابت و
لینت احساس حرارت و برودت
احساس حجم کی بزرگی حجم و احساس
بدغدغه و قلقلکی احساس وزن و سنگینی
ملموسات اعتقاد لاندری است که فلج حسی
پیدا میکند این قسم اخیر از حس لمس
موجب این میشود که عضله باندازه معتاد
با وزن ملموسات منقبض نشده معدوم
مثلا چنانکه در کتاب مذکور است احساس
بوزن چیزی که در دست دارند نمیکنند
بدون آنکه ملتفت شوند میفهمند ولی
هرگاه نگاه کنند و او را ببینند نگاه
میدارند اعتقاد مسیو دوشن اینست
که اختلالی در حس اجزا داده که بدماغ برسانند
یا مانعی در خود دماغ حاصل میشود که
وقتی که چشم آنها را می بندند یا بگیر
میشوند که آنها را امر بحرکت دست
میکنند قادر بآن نیستند و همینکه چشم را
گشودند و دیدند دست را
حرکت میدهند
منه



## در صفت فلجهای حقیقیه

بر ما اگر اعصاب گفتگو نمودیم اما باید دانست که حد فلجهای اصلی بواسطه تشریح
مرضی روز بروز در تناقص است زیرا در این ایام که بنیان اعصاب با دقت خیلی بیشتر
از پیشتر ملاحظه و تشریح کرده اند اکثر امراضی که اصلی و عصبانی خوانده شده معلوم
شد که عضوی و عرضی بوده اند و این بواسطه رفته بین است که بخوبی و وضوح علل تشریحیه
که هرگز با چشم بتنهائی شناختن آنها ممکن نبود آشکار و هویدا نموده

فلج ذاتی در حقیقت یکی از امراض عصبانی است زیرا که علل و آفات تشریحیه که
مشهود باشند بهیچ وجه سبب در آن مرض نشده نه در مرکز اعصاب و نه در شعب
آنها و حقیقت همان اختلالات اعمال است که محقق و موجد مرض سببه

## در صفات فلجهای حقیقیه

این فلجها ممکن است عام باشند ولی اغلب بصورت پاراپلژی یعنی فلج اطراف
سافله ظاهر میشوند و نه تنها هرگز بصورت همیپلژی یعنی فلج شقی عارض نمیشوند و فلج
شقی که ذاتی باشد اگرچه سبب آن اختناق رحم بود کلیتاً نادر الوقوع است ولیکن
غالباً فلج اطراف سافله عارض آنها میشود و غالباً این قسم از فلج بسیار ممتد و دائم است مثل
این که عارض یک عضو از قبیل مثانه یا یکی از اطراف میشود و بخصوص ساعد یا چند
عضله و اگر از یک عصب شعبه بآنها میرسد مبتلا میسازد چنانکه مخصوصاً در عضلات
وجه مشاهده میگردد

این فلجها گاهی بتانی و تدریج عارض میشوند ولی اغلب بغتتاً و دفعةً اول ظاهر شوند
ممکن است زمان کم یا زیادی دوام کنند و بنوبت گاهی بهتر و گاهی بدتر شوند و این حالت
ابداً در فلج عرضی دیده نشده و گاهی بهیچ قسم از معالجه علاج نشوند و وقتی که زمان
زیادی طول کشید سبب عروض اثرفی ساده یا اثرفی شحمی و سمنی عضلات شوند و
اگر عارض اطفال شوند حالت وقوفی در نمو عظامشان ظاهر شده و تغییر شکلهائی



مختلف

## در امراض عصبانی که عارض بر اعصاب حرکت میشوند

مختلفی عارض اطراف وستون فقرات انها کند چه بسیار اعرجها و مبتلا به توشکلهای اطراف و مبتلا بحدبه و غیره و التواها هستند که از طفولیت بواسطه اینمرض علیل شده اند اما اغلب اینمرض پس از انکه مدت کم یا زیادی طول کشید زیاد شدت نکند و باز موقوف شود بدون اینکه سوء شکل مشهودی مخلفا از ان گردد گاهی اینمرض بزودی موقوف میشود ان وقت ممکن است بهمان شدت اول تغییر مکان کرده موضع دیگر را مبتلا سازد و یا بعض امراض عصبانی دیگر بنوبت گاهی این موجود و ان مفقود و گاهی بالعکس بروز کند چنانکه در فلجی که بواسطه اختناق رحم عارض شده بود خود ملاحظه این حالت را نمودم

### اسباب

اسباب اینمرض کلیتاً زیاد مخفی و مجهول اند ولی فایده ندارد که در اینجا اسباب انرا بطور کلی بیان کنیم زیرا که در مواضعی که اقسام عمده این امراض را بیان میکنیم انچه را بطور یقین از اسباب مستعده و محرکه انها میدانیم ذکر خواهیم نمود ولیکن لازم است که در اینجا بطریق اختصار بیان کنیم که این فلجها چطور بروز میکنند و کیفیت حصول و حدوث انها چگونه است

منشا و مکان بسیاری از اقسام این فلج مراکز اعصاب است ولی گاهی در اعصاب محیطیه نیز یافت شده که در این وقت مخصوص ممکن است سبب ان اثر در یکی از اعصاب بلکه در تارهای ان کرده و در همانجا محدود شده بماند بدون اینکه تجاوز بدماغ و نخاع کند چنانکه مثل ان در بسیاری از فلجهای روماتیسمی مذکور خواهد شد بعضی مدعی شده اند که فلج عارض از سمیت سرب از بابت این که همیشه موضع معینی که همان عضلات باسطهٔ دست باشد مبتلا میسازد موجب ان استعمال سرب اگر از خارج هم بموضع شده باعث فلج میشود بدون اینکه سمیت در اعصاب مرکزی اثر کرده باشد این اعتقاد غریبی است گویا قایل ان اطلاع بر تجارب متکثره که در این قسم کرده و یافته اند که سمیت



سرب از هر طریقی که وارد شود بدون تفاوت نقود بجمیع بدن کرده سبب این فالج میشود نداشته باشد

ونیز گاهی سبب موجب این فالج اثر در محیط بیک عصب کرده خود این عصب واسطه وراه ان سبب مرضی میشود بعلت این که غالباً فالج عارض نقطه میشود که مسافت ان از مبدء عصب چندان زیاد نیست این قسم از فالج را محدثی است که فالج مرکزی خوانده وبعض دیگر فالج انعکاسی یا فالج راجع نامیده اند واکثر اطراف سافله را مبتلا میسازد و اغلب سبب این فالج بعضی از احشا است (مثل کلیه ومثانه ورحم ومجرای تغذیه) که اثر بتوسط اعصاب ارتباطی این اعضاء که معلوم شده است روابط متعددی بنخاع دارند رسیده واز انجا باین عصب میرسد

در این که این قسم از فالج بچه طور عارض میشود اختلاف کرده اند دلایل وطرق بسیاری گفته اند ولی چندان با تحقیق ومفید یقین نیستند مثلاً مسیو **استانلی** گفته است فالجهای اطراف سافله که در امراض کلیه ومثانه عارض میشوند نتیجه تحریکی هستند که از این دو عضو مریض بتوسط اعصاب تجاوز به نخاع میکنند واز این اثر نقصان یا فقدانی در حس وضعفی در حرکت ظاهر میشود این قول هنوز چندان پیش رفت نکرده وثابت نشده است و **مبرك** میگوید همین که عمل نخاع بواسطه علت یکی از احشاء ضعیف شد دیگر باعث اعصاب متعدده که متصل بان بودند تحریکی که برای تکمیل منظم کردن اعمال مخصوصه خودشان لازم داشتند نمیکند بدین سبب تحریکات عضلات موقوف وبتدریج ضعیف شده فالج میشوند این دو قیاسی است که کرده اند چند مطلب دارد که فی الحقیقه اسباب اشتباه وکول میشوند ولی انها را نمیتوان تصور کرده مگر از قبیل قیاسات خیالیه وفکریه وابداً ثبوت وتجربه نیستند

**علاج** در وقتی که معلوم شود که فالج عرض یکی از امراض عضوی نیست ونیز هیچ



## در امراض عارض بر اعصاب حرکت

حالت حادث از آن مشاهده شود بجز و اشارهٔ عمده که باید نمود تحریک اعصاب است بواسطهٔ ادویه که اثر میکنند در اعصاب مرکزیه و بواسطهٔ تدابیری که با نها اعصاب محیطیه را میتوانند تحریک نمود از میان ادویه داخلیه بهتر از همه که در درجهٔ اول واقع است ترکیبات استرکنین است بشرطی که از مقدار قلیل از قبیل یک مثل ده یک گندم شروع کرده بتدریج زیاد کنند تا بحدی که اسباب تحریک شدید شده بعضی لرزه و تمددها در عضلات فالج شده عارض نماید و باید همین که این حالات ظاهر شد نه تنها مقدار آن را دیگر زیاد نکنند بلکه ترک نمایند و چند روزی استعمال آن را موقوف کنند بعلت این که محقق شده است که ترکیبات استرکنینی منافات کلی با بدن دارند و بدن عادت با نها نمیکند و همین که چندی از آن ترک کردند و دوباره شروع نمودند باید مقدار آن را از آن قدری که دفعهٔ اول داده بودند کمتر بدهند بجهت این که بدن از مفاد پرسابقه استعداد زیادی کسب کرده اگر باز بهمان مقدار اول بدهند اسباب فساد خواهد شد

و از تدابیری که انتعاش و تحریک اعصاب محیطیه بدن میکنند دلک های خشک با پارچهای پشمی یا با ادویه محرکه و بخورات و مالش و حمام و دوش با بهای شوره یا گوگردی و دوشهای آب سرد و حمامهای دریائی و الکتریسیته اند

بالاخره بعض تدابیر است که بملاحظهٔ مزاج و بنیه معمول میشوند هرگاه قلیل الدم و ضعیف باشند باید ماده قوه با غات ادویه مره و ترکیبات آهن و اغذیه مقویه نمود و مراعات حالات حفظ صحتشان را نیز باید کرد که در بهترین حالات حفظ صحت باشند

پس از آنکه مختصری از قواعد کلیه فلج ذاتی بیان نمودیم لازم است بعضی اقسام مهمان را از حیثیت اسبابی که موجب حصول آنها میشوند نسبت بمکانی که از امتلا میتابند مذکور نمائیم

## اول در فلجهای رماتیسمی



بواسطه استعدادی که از ضرر و فساد روماتیسم حاصل میشود بعد از اثر دفعی یا تدریجی
سرمای رطبی دیده شده که فلجهائی با اقسام مختلفه ظاهر میشوند که موضع زیاد یا کمی را
مبتلا کرده محدود بیک عصب بلکه بیک تار آن شده بعضی که موجب فلج یک یا چند عضله
میشوند و بعضی دیگر عام و منتشر در تمام یکی از اطراف یا دو تای از انها شده و لیکن قریب
بهمیشه اطراف سافله را مبتلا میسازند من خود این قسم را در شخصی که بر حسب اتفاق در جای
رطبی خوابیده بود و در دیگری که در حالتی که بدن او عرق داشت خود را تر کرده بود مشاهده
نمودم این قسم از فلج غالبا عارض اشخاصی که تمام حواس خود را مشغول صید ماهی کرده یا
کسانی که در مواضع رطبه که پر از آب است شکار میکنند میشود نه این است که روماتیسم
در حالات مذکوره سبب این مرض شود بلکه دیده شده که در بین مرض روماتیسم بدون
اثر سرما و رطوبت مثل مذکورات عارض میشود چنانکه در سنهٔ ۱۸۳۰ دختر جوانی را دیدم که
مبتلا بروماتیسم غیر ثابتی بود دفعتا مبتلا بفلج اطراف سافله شده و پس از چند روزی رفع
شد و هیچ خیالی بجهة این قسم از اتفاق بخواطرم نرسید مگر این که اختناق رحم سبب آن
شده باشد و در سنهٔ ۱۸۵۷ مبتلا بفلج اطراف سافله دیگر را دیدم که در کمال شدت مبتلا
و مصادف بود با حبس البول و او از عملجات یکی از کارخانها بود که بواسطهٔ این که چند هفته
در موضع رطبی خوابیده فلج مبدل بروماتیسم عضلانی و مفصلی بسیار حاد شد بعد
از چند ماه علاج شده بقوت اول عود نموده و بکمال صحت رسید این چیزی است که بدون
زیاده و نقصان خود مشاهده نمودم

این قسم از فلجها از حیثیت علامات حالت ممتاز مخصوصی ندارند ولی از بابت اسباب و
حالت آغاز و رفتارشان است که جنس و طبیعت آنها شناخته میشود مسیو فوشن
میگوید غیر از فلج عصب زوج هفتم جمیع فلجهائی که بسبب روماتیسم عارض میشوند صفت
مخصوصشان این است که عضلات فالج شده آنها از اثر الکتریسیته مثل در حالت سلامت



منقبض میشوند و این تجربه بسیار مفیدی است که ملاحظه نموده بخصوص در فلجهای اطراف سافله چه سابق بر این مذکور نمودیم که فلجهائی که بواسطه آفات نخاعیه عارض اطراف سافله میشوند حالت انقباض آنها از الکتریسیته ضعیف یا معدوم است و این فرقی است کلی و بسیار مفید است برای تشخیص و دیگر این که فلج روماتیسمی قبل از عروض و در حین عروض ممکن است با وجع عضلانی شدید باشد اما این حالت را نمی توان اختصاص باین فلج داد و علامت مخصوص این دانست زیرا که در بسیاری از فلجهائی که از نرم شدن دماغ عارض شده اند این وجع موجود است پس چیزیکه بسیار عمده است دانستن این که در فلجهای روماتیسمی هیچ جراحات عضوی در تشریح مشاهده نشده ولیکن امتحانات تشریحیه در این مرحله بالتمام قاصر اند چرا که بسیاری از مرضی علاج میشوند ولیکن سالهای چند عاجز و علیل میمانند و بامراض مختلفه دیگر مبتلا شده در میگذرند چون آنها را تشریح میکنند می بینند که عضلات فالج شده از قبیل صغر یا استحاله الشحمیت عارضشان شده یا آنکه عصبی که شعب آن در این عضلات منفرق است یا قسمتی از نخاع ضعیف و باریک شده در آن وقت ممکن نیست حکم کرد که این آفات عضویه اصلی یا عرضی هستند

در فلجهای روماتیسمی که احتمال کلی برود که از علل محیطیه باشند تدابیری که بکمال شدت محرک جلد اند انفع اند از ادویه محدث تشنج مثل استرکینین که از داخل استعمال شود چنانکه مالشهای خشک و امونیاکی و محرکات و حمامهای کوکردی و دوش بخار ساده یا با ادویه معطره محرکه و دوشهای آب سرد اگر مریض بسهولت متحمل آنها شود و پس الکتریسیته که آنها را بتوالی معمول دارند نافع اند در این قسم از فلج است که بعضی آب گرمهای معدنی بسیار مفید میشوند و باید هر یک را که بیشتر محرک اند اختیار نمود از قبیل بادن و لوشن و بوربن و بلاروک و مندر و غیره و غیره که هر یک از آنها نافع اند



## در فلجهای ثانویه

## ۲۵۵ در تمیز فلجهائی که در عقب و تابع امراض دیگراند

در ایام قدیم دانسته بودند که بعضی از فلجها ممکن است در بین یا در هنگام نقاهت امراض حاده یا مزمنه بسیار مختلفه عارض شوند این مطلب از نظر معاصرین قدری محو شده بود مسیو **گوبلر** باین مقام متفکر شد که در از منه اخیره اطبا را مجدداً متنبه باین امراض نموده و آنها را آشنا ساخت این فلجها همیشه از یک جنس نیستند اغلب آنها عرض اند از آفات شدیده مراکز اعصاب که حاصل میشوند از حوادث خارجیه و از ترکیبات اتفاقیه اما کلیتاً ممکن است که گاهی عارض بر یک موضع و غالباً عام شوند و مربوط بهیچیک از آفات عضویه مشهوده مراکز اعصاب و شعب آنها نباشند بالجمله خود مستقلا مبنی از امراض عصبانی باشند در جلد اول این کتاب در صفحه دویست و هشتاد و پنج یکی از اقسام فلجهای عرضیه را که از بابت کثرت شیوع و بخصوص نظم تغییر ناپذیری که عوارض بهمان نظم متوالی و مسلسل قرار میگیرند قابل ملاحظه است مفصلا بیان نمودیم و آن فلج عارض از دیفتری است که همیشه از حنک رخو و حلق ابتدا کرده ممکن است که پس از آن عضلات چشم و عضلات اطراف سافله و غالبه را مبتلا کند و بهمان طور که اعصاب حرکت را مبتلا نموده ممکن است که اعصاب حس را نیز مبتلا نماید اگرچه گفته اند این قسم عارض شدن فلج مخصوص باین مرض است اما با وجود این معتقد نیستم علامتی باشد که هرگز ممکن نباشد آن را در امراض دیگر ملاحظه نمود چنانکه خود یک دفعه بعد از حمای شبیه طیفو فلجی را با عوارض مذکوره مشاهده نمودم بدون این که قبل از او ورمی در حلق و حوالی آن ظاهر شده باشد در مطالب علمیه نیز چند حالت مثل این را خوانده ام ولی این قدر کم اند که داخل نوادر و مستثنیات اند این فلج بغیر از خناق و بخصوص خناق دیفتری گاهی بعد از اکثر از امراض حاده مخصوصاً بعد از شبیه طیفو و دوسنطاریا و باد سرخ و حبات بثوریه عارض شده فلجهائی موضعی یا

### در دیفتری

مرضی است اغلب موضعی که شناخته میشود به انعقاد پرده سفیدی که پرده حقیقی نیست و آن را غشاء کاذب گویند و محل بروز آن جلد بدن و اغشیه مخاطیه مثل غشاء مخاطی دهان و گلو و حلق و مجاری تنفس است خناقی که در طهران و جمیع ممالک محروسه ایران در این چند سال شایع بود و بسیار خطرناک این مرض در حلق که از اقسام دیفتری است یعنی خناق دیفتری یا دیفتریا که آن را اروپائیها خروسک بود چنانکه مکرر دیده ام و مصنف هم بیان کرده بعد از رفع این مرض گاهی فلج عظیم یعنی عارض عضلات حلق و حنک واقع میشود که مریض دیگر قادر بر بلع چیزی نیست هرچه میخورد و اراده از راه بینی آن خارج میشود که خود تقریباً ده نفر از آنها معالجه کرده ام و اگر کسی طریق علاج که رسانیدن غذا از مستقیم است نمیدانست اغلب آنها از بی غذائی میمردند اما دیفتری جلدی در موضعی از جلد که بشره آن ساقط شده یا در موضع دندانهای زالو یا در محل قرحه مشیع در اریج یا بثال آنها حاصل میشود اگر زخم کوچک هم باشد در جمیع عارض آن گشته و ما بین برگی از نشر مشیمع و بر روی پرده زرد رنگ یا سفیدی در روی آن ظاهر شده کنار قرحه سرخ و بعضی متورم باشد در حوالی آن باد سرخ ظاهر شده موضع قرحه بسیار بدبو و متعفن باشد

المترجم



# امراض عارضه بر اعصاب حرکت

حمای طیفوئید در صفحه ۳۴۶ دیده شود

عام مایل بانبساط و عموماً صاعده اند یعنی از اطراف سافله شروع کرده و بزودی
تجاوز باطراف عالیه میکنند آنقدری که مسیو گوبلر بیان نموده است رفتار
انها غالباً غیر منتظم است مثل اینکه حالت ثابتی نداشته گاهی خفیف و سریع الزوال
وگاهی عام و تام و ثابت و دائم اند ممکن است وقتی بحدی شدید شود که اعضا
شریفه را مبتلا نموده منتهی بهلاکت شوند اگر همیشه حالت انقباض بواسطه الکتریسیته
امتحان و تفحص کنند گویا در جمیع حالات بیک نسق نباشد چنانکه مسیو وشن
تفاوتها در این مطلب بیان میکند که مؤید قول اشخاصی است که فلج دیفتریتی و فلج
عارض بعد از حمیات زاد و جنس مختلف میدانند بنا بر رای او حالت انقباض بواسطه
الکتریسیته در اولی بحالت طبیعی است و در ثانی همیشه کم یا بکلی تمام شده اعتقاد من
این است که برای اثبات این مطلب اگر بنای تجربه باشد باید تفحصات زیاد و بر اقسام
مختلف نمود اگرچه در فلجهای بعد از حمیات و غیره محتمل است در فلجهای بعد از دوام
قوه انقباض عضلات از الکتریسیته کم یا تمام شده باشد نباید حکم کرد که حتماً در این
حالت مرض شدیدی در نخاع است بلکه میتوان گفت که هیچ گونه آفتی در نخاع نیست
بجهت اینکه از تشریح کلیتاً هیچ ضرر عضوی دیده نمیشود این که در این حالت ضرر شدیدی
وارد بر حالت تغذیه تارهای عضله شده و این فلجها عارض بر اعصاب محیطیه
باشند نه بر اعصاب مرکزیه مطلبی است که مسیو گوبلر قبول نموده بالجمله میتوان
معتقد بر آن شد اگرچه در بعض از احوال باشد مسیو زنکر معلم که در این ازمنه
اخیره در ابتلای تارهای عضلات تفحص و تحقیق کرده میگوید که در حمیات شدیده
ملاحظه کردم که تارهای عضلات متغیر شده بودند و وقتی که خوب و بنظم معینی غذا
بآنها میرسید علاج و رفع میشدند

دیفتری در صفحه ۲۵۵ دیده شود

فلجی را که گفتیم مخصوص بخناق دیفتریتی نیست اتفاقی است قلیل الوقوع ممکن است

بعد



بعد از یکی از امراض حاده چنده هم که وفاتی نداشته باشند عارض شود
ولی حق این است که بگویند این فلج عارض نمیشود مگر در وقتی که مرض شدید باشد و
ومزاج را بکمال شدت ضعیف کرده باشد

امثال این فلج را دیده اند که بعد از اسبابی که بشدت بدن را ضعیف میکنند از
قبیل اکثار در جماع و نزف الدم شدید عارض میشوند

فلجهائی که بواسطه اسباب مضعفه حاصل میشوند در حقیقت ضعفی هستند و
مکان اصلی و کیفیت وجود و حصولشان هنوز بتجربت معلوم نشده لابدیم بگوئیم کلیتاً
از اقسام فلج ذاتی و حقیقی اند چه دارای هیچیک از آفات و ضرورهای مشهوده مراکز
اعصاب و شعب آنها نیستند و همیشه مبتلا میکنند اطراف سافله را و ظاهر میشوند
در بین علل شدیده احشاء بطن بخصوص آلات بول و اعضاء تناسل و این همان
فلجهائی هستند که بعنوان فلج شرکی و بعضی دیگر فلج انعکاسی یا فلج رجعی نامیده بودند
چنانکه سابقاً اشاره بران شد و در این باب مسیو **دکتر راؤل لوی**
رساله نیکی نوشته و منتشر نموده

گاهی دیده شده است اشخاصی که مبتلا بورم کلیه یا بورم مزمن غشاء مخاطی
مجاری بول آن هستند و کسانی که شکایت از حبس البول میکنند که بواسطه تنگی مجرای
آلت عارض شده یا مبتلا بعظم غده ودی اند گاهی دیر و گاهی زود فلجی ناقصاً
یا تاماً عارض اطراف سافله آنها میشود دیده اند که بعینه از همین قسم فلج بدون
تفاوت اما نادراً در بین امراض شدیده امعاء از قبیل ذوسنطاریا یا طاهریا و بین
امراض رحم عارض زنان شده

در جمیع حالات مذکوره نخاع سالم و از جمیع علل عضویه مشهوده بری و آزاد است
بعضی گمان کرده اند که احشاء مریضه بطن بتوسط اعصاب بطنی که آنها هم از بابت



تشابك و تداخل کثیری که با اعصاب نخاعی دارند که گویا عمل عمده خود را از آنجا اخذ مینمایند اثری در نخاع میکند

فلجهای مذکوره کلیتاً بتأنی و تدریج عارض میشوند و نادر است که فلج تام باشد حس عضو همیشه محفوظ است یا همان جزئی تغییری میکند تغذیهٔ اطراف مبتلا شده بفلج نزدیك بحالت طبیعی است

فلجهای شرکیه نیز بنفسه چندان شدید و خطرناك نیستند اما وقتی که تابع امراض صعبهٔ خطره باشند نقد منز المعرفه انها حتما تابع ان مرض است و خطر نخواهد بود

محتمل است بتوان بعض از فلجها را که در حالت نفاس و اغلب در زمان حمل و گاهی بعد از حمل عارض میشوند از قبیل فلج شرکی دانست و این فلجها همیشه موضعی اند اما گاهی اطراف سافل را مبتلا کنند یا سبب فلج شقی شوند و محال است گمان ضرر عضوی نمودن وقتی که دیده میشود که فلج در اواخر حمل پیدا شد و بعد از وضع حمل بکلی موقوف شد چنانکه مسیو **شورشیل** چند حالت از احکایت می کند با وجود این نباید سایر فلجهائی هم که اغلب سبب معینی دارند و قریب بایام نفاس عارض میشوند همیشه نسبت باین حالت داد بالجمله بسیاری از این فلجها عرضی هستند و آنهائی که بزودی رفع میشوند غالباً یکی از صور متعدده اختناق رحم اند

## علاج

فلجهائی که بعد از حمیات و اورام عارض اشخاصی میشوند که بشدت ضعیف شده اند بجز تقویت و اصلاح مزاج معالجه چندانی لازم ندارند استعمال ادویهٔ مره و ترکیبات آهن تقریباً تنها دوائی است که باید از داخل استعمال نمود با اقسام محرکات خارجیه که مذکور شد باید اعصاب آنها را تحریك نمود

در فلجهای شرکی نباید بلا واسطه بعلاج خود آنها پرداخت بلکه باید اول بتدابیر لایقه بمعالجه امراض احشاء که سبب فقدان حرکت و وجود فلج شده اند کوشید اگر با وجود کم شدن



مانع

## در فلجهای کشته

یا رفع شدن مرض اصلی باز فلج باقی باشد باید بعض تدابیری که سابقاً بجهة تحریک اعصاب محیطیه بیان نمودیم معمول داشت

## سیم در فلجهای حقیقیه که رفتار بسیار سریعی دارند

بعضی از فلجهای حقیقیه هستند که آغاز آنها گاهی بغتتاً و گاهی بتأنی و تدریج است و رفتار بسیار هائل و سریعی دارند غالباً در ابتدا کمال جودت را ظاهر نموده و در هفته دویم یا سیم منتهی بحالت بسیار ردیئی میشوند هر گاه فلجی که ابتدا کرده باشد از اطراف سافله اطراف عالیه را مبتلا ساز و منتهی بابتلای عضلات تنفس شده و سبب خناق میگردد بدون اینکه و هیچیک از هنگامات مرض مشاعر تغییر کرده یا مبتلا شده باشند این فلج را که مسیو لاندری فلج صاعد حاد نامیده من خود نیز یک مرتبه در سنه ۱۸۴۶ در زن هیجده ساله تجربه کردم که بهمین قسم مبتلا شده و پس از زمان قلیلی بکلی علاج شد بسیار نادر الوقوع است و از بابت سبب و رفتار فوق العاده و از بابت شدتش و نیز بعلت اینکه هنوز بهیچیک از آفات اصلیه مراکز اعصاب آنرا نمیتوان نسبت داد سزاوار تحقیق و بیان است

در این قسم از فلج هیچ وجع و المی نیست ممکن است که حس و حرکت هر دو بمثل هم مبتلا شده باشند ولی اختلالات و تغییرات مخصوصاً عارض بر حرکت میشوند حرکت اطراف یکی بعد از دیگری و لسرعت معدوم میشوند عضلات بطوری مسترخی و سست میشوند که حرکات انقباضیه و اختلاجیه و انعکاسیه را نتوانند ولیکن بنا بر رأی مسیو لاندری انقباض بواسطه الکتریسیته انفاً محفوظ میماند

**حرکت انعکاسیه** آن است که از برخوردن چیزی دفعتاً متحرک شوند در صفحه ۹۳ در کتاب مسیو فلکس ملاحظه شود

هنگام تزاید این مرض بسیار سریع است در هفت یا هشت روز ممکن است باعلی درجه شدت رسد و در این حالت غالباً هلاک شوند با این وصف لاندری میگوید در ده نفر مریض هشت نفر را معالجه ممکن شده



# در امراض عصبیه امراض عارضه بر اعصاب حرکت

درمی که فلج صاعد حاد انتها جیدی دارد دیده شده که عوارض فلجیه بعکس این که
شدت کرده بودند رو بنقصان میروند چنانکه درست که بعد از همه مبتلا شده بود اول
از پاها شروع بحرکت کند و بهمین قسم از اعلی بر اسفل بهبودی حاصل شود شفا ممکن است
سریع و تام باشد اما گاهی بهبودی دیر حاصل شود چنانکه ملاحظه شده بنوبت گاهی
خوش و گاهی بد حالت میشوند هرگاه مرض بحالت ازمان منجر شد ممکن است که زیاد
طولانی گردد

این فلج از بابت علامات و رفتار بخوبی از سایر فلجهای حاده مخصوص انتهائی که مربوط
بر آفات عضویه شدیده مراکز اعصاب اند تشخیص میشود

نظر بعوارض مذکوره بسیار مشکل است تقدمة المعرفه که مفید یقین باشد حاصل
نمود انتهای بهلاک اتفاق نمی افتد مگر بندرت چنانکه بیشتر از یک نفر در پنج نفر دیده
نشده ولیکن درمی که رفتار سریع غیر متوقفی داشته باشد محال است که تقدمة المعرفه میزان ردی
نباشد مخصوصا هرگاه عضلات تنفس مبتلا گردند خطر کلی دارد

هنوز سبب فلج اصلی باین شدت را کسی نمیداند مخصوصا دیده شده است که این مرض
در نقاهت امراض حاده و بعد از سرما خورده گی عارض میشود

در دو نفر مریض که بغیر از انها دیگر ممکن نشده تشریح کرده اند و هیچ آفت عضویه نیافته اند
الیویه که این مرض را شناخته بود گمان کرده است که در نخاع کرشستیون یعنی هیجان خونی
ظاهر میشود مسیو لاندری اعتراضی باین مطلب نموده و بسیار محق است میگوید
حکم بکرشستیون نمیتوان نمود چرا که ملاحظه علامات نشود حکما این اعتقاد فاسد میشود
و اگر جزئی کرشستیونی بعد از مردن در عروق نخاع ظاهر شود باید تحقیق نمود که شاید آن
بواسطه عارضه اختناقی است که مریض بران در گذشته
مرضی که کوویه را در سنه ۱۸۳۲ بفاصله چهار الی پنج روز هلاک نمود که متصف بود



با اینکه اول عسر بلعی او را عارض شده پس بفلجی مبتلا شد که رفتار آن از اعلی باسفل بود ممکن است نیز آنرا از جنس این فلجهای بسیار حاد سریع الهلاک شمرد که بهیچیک از آفات عضویه مراکز اعصاب منسوب نبستند چنانکه کوویز ابرازی در حضور دو فیوغ نینزمن تشریح نمود و مطلقا آفت عضوی در بنیان اعصاب او دیده نشد

مسیو ویشن باسم فلج نخاعی عام مرضی را بیان میکند که فرق چندانی با فلجی که مسیو لاندری تحقیق نموده ندارد و مربوط بهیچیک از آفات اصلیه مراکز و شعب اعصاب نیست مرضی از فقدان تا بعد احساس بوجع نخاع میکند با این وجع مخصوصا محدود بناحیه عنق یا ظهر یا قطن است و علاوه بر این در اطراف همیشه احساس بدبیبی مثل دبیب نمله کنند و گاهی در جلد شدت و کثرت حسی ظاهر گردد و بزودی ضعف بینی در وجود احساس نمایند آنگاه فلج تامی عارض اطراف سافله ابتدا شده پس از زمان قلیلی یا پس از چند روز اگر مرض بسیار حاد باشد اما غالب پس از چند ماه دستها مبتلا میشوند و بزودی قوه انقباض عضلات از الکتریسیته معدوم شده طولی نمیکشد که از نقص صغر عارض تمام عضلات اطراف شود و هر چندی که میگذرد نوبت بعضلات دیگر رسیده آخر الامر عضلات تنفس را مبتلا کند که مثل بلای ناگهانی اختناق عارض شده در گذرند و خیلی عجب است که در میان این همه اختلالات شدیده وارده بر اعصاب مشاعر و اعمال طبیعیه اعضا مثل حالت سلامت است این مرض اگر مرکب با مرض دیگر نشده باشد بدون تب عارض میشود

ممکن است این مرض در چند هفته بزمان انتها برسد در این صورت شباهت تامی بفلج صاعد حاد مسیو لاندری خواهد داشت اما اغلب رفتار مزمنی دارد و دوامی که نادر است که کمتر از چند سال باشد



## فلج حقیقی در هنگام طفولیت

فلجهای حقیقیهٔ شدیده که رفتار سریع دارند نزدیک بهمیشه بصورت پاراپلژی یعنی فلج اطراف سافله ظاهر میشوند ولیکن در بعض حالات نادره بصورت همیپلژی دیده شده است که یک شق بدن را علیل کرده اند در مطالب طبیه سنهٔ ۱۸۳۷ حکایت مرد پنجاه ساله را نوشته ام که شبی را در کمال سکر کذرانید پس بخانه آمده در کمال سلامت خوابید صبح که خواست سر از خواب بردارد تمام طرف راستش فالج شده بود اما مشاعرش تغییر نکرده بحالت صحت بود و در روز سیزدهم در حالت اغماء درکذشت و خودم با کمال دقت آن را تشریح نموده بهیچ جه من الوجوه آفت مشهودی در مراکز اعصاب آن نیافتم والکس نیز در اوطاق مرضای مسیو لوئی مثل این را مشاهده نموده بود امثال این اتفاقات هم بسیار کم و نادر الوقوع اند و در حالت حیات هم تشخیص این که ذاتی یا عرضی اند ممکن نمیشود این است که لابداً همیشه آن را فلج عارض از نزف الدم دماغ و نرم شدن و سکته آن تشخیص نموده اند

مراکز انعکاس دماغ و نخاع است

برای رفع فلجهای حاده مذکوره مشکل است علاجی که از روی تجربه معلوم و محقق شده باشد معین نمود اکر در این حالات کمان مرض اصلی دیکر مثل (کنژسیون نزف الدم و نرم شدن دماغ باشد) در ابتدا اصراری بر استعمال تدابیر ضد ورمیه بخصوص اخراج دم موضعی کرده اند و منفعتی نداشته بلکه وقتی که فلج عارض اشخاصی شود که بواسطه امراض سابقه ضعیف شده باشند این تدبیر مضر خواهد بود اما در فلجهای اصلیه که رفتار صاعد حادی دارند لازم است اقدام بر اخراج دم نمود ولی با احتیاط و ملاحظه زیادی چرا که هر چه این وقت کنژسیون یا ورمی نباشد این قسم اخراج دم اعصاب را بکمال شدت ضعیف و فاسد میکند اولی این است که مبالغه در استعمال مصرفات و جاذبات بجلد و سایر تدابیر محرکه و جمیع معالجاتی که در فلج مزمن تعیین بیان و تجویز نمودیم بکنند

## چهارم در فلج حقیقی که در طفولیت عارض میشود



گاهی در اطفال فلجی ملاحظه میشود که موضع کم یا زیادی را اشغال میکند و همین که طولانی شد سبب ترقی یعنی صغر یا استحالهٔ شحمیت عضلات میشود و آنرا بعنوان اصلی خوانده اند بجهة این که گمان کرده اند که مربوط بهیچیک از آفات اصلیهٔ مشهودهٔ مراکز اعصاب نیست و این اعتقاد زیاد محل ایراد و گفتگو است چنانکه بعد از این بیان خواهیم نمود

**تاریخ مرض** **اوندِرووُد** در اواخر قرن اخیره کتابی که در امراض زمان طفولیت تصنیف کرده از این مرض بیانی نموده مسیو **سیاف** در سنه ۱۸۲۳ نیز مجدداً اخیال خود را مصروف بتحقیق این قسم از فلج نموده و آنچه را که تجربه کرده و یافته است در مطالب طبیه کرده و تغییر هیئت و سوء شکل ستون فقرات نوشته درج نموده و بعضی تفحصات کامله نیز علمای انیه متوالیا (۱) **دِکُرتِ بای اَنه** (۲) **هِین** (۳) **کِندِی** (۴) **وِسیت** کرده اند و از بیانات اهالی فرانسه ذکر میکنیم (۵) تجربه و تفحصات کثیرة الفائده **رِلیِشاز** (۶) **رِیلیه** (۷) مسیو **لابُری** (۸) مسیو **وُشَن** را که او آن را موسوم بفلج شحمی ترقی شده نموده باعتقاد من ممکن نیست که این اسم مخصوص این مرض شود بجهة این که این اصطلاح در وقتی صادق و شامل است که مرض زمان زیادی طول کشیده و سبب هزال تارهای عضلات شده باشد

**علامات و رفتار مرض** بسیار کم دیده شده که این مرض بطور خفا و تدریج آغاز نماید اغلب بغتتاً شروع کرده و فجئتاً فلج ظاهر میشود ممکن است در بین صحت کامله یا بعد از اختلالات شدیدهٔ دماغ از قبیل کنوولسیون و گاهی بعد بین مرض کوه ظاهر شود اما بیشتر دیده شده که بعد از اعیا و تغییرات مختلفی که در اطفال کوچک در وقت بیرون آمدن دندان با زحمت عارض میشود حادث شده

کنوولسیون در صفحه ۱۸۰ مذکور شد



و زیاد اتفاق می افتد که بعد از حالت حمائی که گاهی ضعیف و گاهی شدید و همیشه سریع الزوال است عارض شود این مرض غالب موضعی است و محدود بچند عضله یا یکی از اطراف و غالباً یکی از دستها میشود و نیز دیده شده که یک شق بدن فالج ولی اغلب اوقات اطراف سافله انها مبتلا میشوی

فلجی که مبتلا کند یک یا بیشتر از اطراف را ممکن است تام و عام باشد و گاهی هم میشوی که در حقیقت جمیع عضلات یک عضو را مبتلا نکند چنانکه در بعضی از فلجهای اطراف غالباً اطفال دیده شده که باز انگشتان را حرکت میدهند در این مرض بجز فقدان حرکت عارضه دیگری نباشد تب ندارند و هیچ تغییر واضحی در آلات عمده بدنشان ظاهر نمیشود

در بعض حالات ممکن است که این فلج قلیل الدوام باشد و بکلی بعد از زمانی که مختلف میشود از چند ساعت الی شش ماه علاج شود اما غالباً مقاومت میکند و صورت جدیدی میگیرد تا وقتی که ممکن است آن را هنگام اترفی یعنی صغیر شدن نامید که عضلات فالج شده بزودی لاغر میشوند و باز دارای حس طبیعی و حس انقباض از الکتریسیته هستند اگرچه تارهای انها هم ضعیف و منهک شده باشند ولی بشرطی که مستحیل بشحمیت و سمینیت نشده باشند و معین است وقتی که این علت مستحکم شد نمو طبیعی اطراف بواسطه طول زمان بر سبیل حتم در جمیع اجزاء متوقف میشود عظام آن موضع باریک و کوتاه میگردند شرائین و اورده کمتر نمو میکنند همین که عضلات عضوی بطریق غیر منتظمی صغیر شوند اگر آن را با عضو مثل و مقابل خود موازنه کنند قرینه و مساوی نباشند و هم انحراف و سوء شکلهای مختلفه و قبیل اعوجاج پاها و کج و متغیر شدن وضع شانه‌ها و تنور بدن و هیئت مجموع خاصره عارض انها شود





# فلج در زمان طفولیت

## تشخیص

در ابتدا قدری مشکل است و انرا نمیتوان تشخیص داد مگر بحصر عقلی چنانکه میگوئیم هرگاه فلج موضعی که دفعتاً و بدون سبب طفلی را عارض شود بدون اختلالات دماغیه و نیز غالباً بدون اینکه در حالت صحت عمومی نقصان و علتی باشد باید معتقد شد که هیچ علت عضوی در مراکز اعصاب نیست اما معتبر است که تشخیص چه قدر مشکل شود وقتی که این مرض بعد از حمی و کنوولسیون و اختلالات دماغیه متعدده عارض میشود چنانکه ممکن است مشتبه ببعض آفات شدیده نخاعیه یا دماغیه گردد پس تشخیص همیشه در ابتدا غیر واضح و مشکوک است و معلوم نمیشود مگر از رفتار این مرض

کنوولسیون در صفحه ۱۸۰ مذکور شد

معین است که وقتی که طفل زیاد صغیر باشد یعنی در سنی باشد که مشکل بلکه تقریباً محال باشد آثار و علامات دماغیه را تحقیق نمودن و از یکدیگر تمیز دادن اشکال تشخیص بیشتر از اینها میشود دکتر وست و کندی و ریلیه ملاحظه دیگر کرده گفته اند ممکن است در اطفال صغار فلج یکی از اطراف سافله مشتبه شود با بتدای علتی که عارض ورک شده باشد اما اگر درست ملاحظه شود که در مرض ورک آغاز و رفتار بسیار بطئ اند و در ورک لیسنی و بلندی پیدا میشود و حرکات مخصوصه مفاصل وجع ناک اند اجتناب از خطای مذکور میشود و دیگر این که باید ملتفت شد و از قبیل مبتلا بفلج ملاحظه نمود اطفالی را که در وقتی که بایستی تعلم حرکت کنند دیر کرده و هنوز براه نیفتاده اند با اینکه اگر چند قدمی بردارند فی الفور خسته شوند و بیفتند چنانکه مسیو ریلیه میگوید اگر ملاحظه شود که اطراف انها نزارتر و سردتر شده اند و اگر انها را بطور افقی بخوابانند بدون زحمت حرکت کنند باید بکلی از خیال فلج منصرف شد

## تقدمة المعرفه

اگر این فلج سبب هلاکت نشود موجب [illegible] ضعیفی



## امراض اعصاب
## در مرض عامی بواعث الحرکت

با خطر دیگر از قبیل بر هم خوردن نظم بدن و سوء شکلهائی که بواسطه آن حاصل میشوند نخواهد شد در صورتی خوف این خطرات هست که یک دو ماه طول کشیده و هنوز بهبودی حاصل نشده باشد معین شده است که هر چه این مرض از ابتدا دور میشود اثری عضلات خیلی بیشتر میشود امید خوبی و بهبودی آن کمتر میشود و نیز معین است و مسیو دوشن برای ما معلوم کرده است که الکتریسیته نمی تواند نقد مشر المعرفه را واضح کند زیرا که از معلوم کردن این که حس طبیعی و انقباض بواسطه الکتریسیته محفوظ اند یا کم شده یا بکلی معدوم شده اند بخوبی حکم بر درجه ابتلای عضلات میشود

### اسباب

عموما ملاحظه کرده اند که شدت شیوع این مرض در دو سال اول عمر است غالبا این مرض ذاتی است و گاهی از قبیل امراض ثانویه است مثل آنکه در حالت دندان بیرون آوردن که بسیار صعب و با زحمت است عارض میشود کلیتاً بجهة این مرض سبب واصل معینی نمیتوان قائل شد اما وقتی که بواسطه سبب دیگری تحریک شده مخصوصا بعد از اثر سرما خورده گی بوده است

### علامات تشریحیه

از تشریح این مرض نتایج بسیار مختلف متضادی دیده شده غالبا هیچگونه ضرر عضوی دیده نشده مسیو لانری که مکرر مبتلایان باین مرض را تشریح نموده دو مرتبه دیده است که قسمت قدامی نخاع مبتلا بوده اما این تجارب کافی و مفید یقین نیستند زیرا که مدت مدیدی از ابتدای مرض گذشته بوده است که تشریح کرده اند و برای این که این نتیجه بطور یقین حاصل شود باید از ابتدای مرض تشریح کرد و حالت اعضا را از اول زمان فلج دانست که کسی نتواند ادعا کند که این ضرر عضوی عرضی و ثانوی است و بعد از عروض فلج ملحق شده علی ای حال هرگاه رفتار و آثار مرض را کسی درست ملاحظه کند مشکل است انکار کردن آنکه

که محل



# فلج لیث در اطفال

محتمل است همیشه در یك موضع از نخاع قرار گرفته و هنوز طبیعت و کیفیت ان را کسی مدرك ننموده
باشد اگر این طور باشد مکانی را که ما بعد از این برای او معین نموده ایم باید ترك کرده و
در جزء امراض عضو به مندرج گردد

**علاج** برای هنگام اول یا زمان حدث مرض هنوز علاج درستی معین نشده
اگرچه یا عوارض متعلقه عارض باشند مصرفات و جاذبات بر روی جلد و بر روی مجرای
نخاع و کلمل بمقدار منقسمه و بعضی از اقسام حمامها ممکن است منفعت داشته باشند

هرگاه مرض بدرجه از زمان رسید و نخاع به عضلات متحمل و فاسد شود باید
علاوه بر مداومت حفظ صحی مداوای کافی لاینفی برای تحریك عمل نخاع به نمود از قبیل
حمامهای کوگردی و ملحی و با ادویه محرکه معطره و تدهین با دهان حاده محرکه از خارج
و استعمال ترکیبات ادرار اور از داخل بریلیه خوچند الصمادی به استعمال الکتریسیته نداشته
ولیکن مسیو دوشن امکان منفعت ان را معین نموده این طبیب فاضل بطور یقین
میگوید که از استعمال الکتریسیته مکرر را بمرض بهبودی حاصل شده بدون این که سوء شکل
و تغییر در هیئت اعضا انها ظاهر شود اما بشرطی که تنها انقباض بواسطه الکتریسیته عضلات
کم شده و از ابتدای مرض کمتر از یك ماه گذشته باشد و لیکن اگر شش ماه یا بیشتر گذشته
و اطراف مبتلا به اتروفی واضحی شوند از استعمال الکتریسیته ممکن است که عضلات قدری
از انقباض خود را دوباره حاصل کنند و لیکن حالت اتروفی چندان تغییری نمیکند معین
وقتی که عضلات مستحیل الشحمیت نامی شده اند این عمل ثمری ندارد و در وقتی مفید است
که بعضی از تارهای عضلات هنوز مقاومتی داشته باشند و بتوانند از اثر الکتریسیته دو باره
حالت نفوذ بر کسب نمایند مسیو دوشن برای تعلیم ما میگوید که در این حالت هم
باید کمال اصرار را داشت اگرچه مثلا مدت استعمال ان یك الی دو سال باشد الکتریسیته
اگر خوب و بقاعده و بنوبت و فاصله معینی که نزدیك بنا شند از سال شوند در اطفال بسیار



صغیره هم میتوان استعمال نمود بدون اینکه هیچگونه ضرری داشته باشد و نیز مسلم است و محتاج بذکر نیست که اگر در این هنگام ریاضت معتدل ملایمی معمول دارند منفعت کلی داده اند بابت اینکه مانع از لاغری عضلات و ازدیاد آن میگردد

## در بیان فلجهای موضعیه

فلجهای سابق الذکر همگان وسیع معتد بهی را مبتلا می سازند و احتمال میرفت که همیشه منتجه یکی از اختلالات قوی و اعمال مراکز اعصاب باشند اما اکثر فلجهائی را که بیان خواهیم نمود متصف باین صفات نیستند مبتلا میکنند موضع یا نقطه محدودی را مثل چند عضله یا خود یک عضله را و نیز اغلب نیستند مگر اثر یک حالت مرضی که یک عصب بلکه یک شعبه از آن را مبتلا نماید پس این فلجها اغلب محیطی اند ولی لازم است بورود بیان شود که گرچه این فلجها هرقدر هم محدود و کم باشند ممکن است عرض از یکی از آفات اصلیه مراکز اعصاب باشند چنانکه بعد از این مفصلا مذکور خواهد شد

## در فلج زوج سیم از اعصاب دماغی که محرک مجموع مقله است

این فلج معین و شناخته میشود بچهار چیز اول براسترخاء جفن اعلی که مریض هرقدر سعی کند قادر برارتفاع آن نباشد پس چشم گاهی تمام و گاهی ناتمام پوشیده مانده گشادن آن ممکن نشود بعلت اینکه عضله مرتفعه نماینده جفن وقتی فالج شد دیگر نمیتواند مقاومت با عمل عضله مدوره آن نماید و عمل آن را تعدیل کند بدین جهت جفن اعلی خوابیده میماند دوئیم حول و کجی چشم بطرف وحشی بواسطه باطل شدن عمل عضله مستقیم انسی و سالم بودن عضله مستقیم وحشی که تار زوج ششم داخل آن میشود و بر انقباض طبیعی خود باقی است سیم در این فلج حدقه کم باز باد متسع میشود و بدون حرکت میماند بعلت اینکه شعبه حرکتی که از عصب زوج سیم بگانگلیون چشمی میرسد فالج شده پس تارهائی که از آن عقده خارج شده و از باطن مقله گذشته و بمدور عنبیه و جلیدیه میروند نیز فالج میشوند



## فلج ازابدوغی در زوج سیم عصبها

۲۶۹

داین دو اتفاقی که مسیو گرافن ذکر کرده بود معدوم بوده اما یك تار حاصل از تداخل و تشابك غیر معمولی از تشریح مکشوف و ظاهر نموده و آن شعبه است که از عصب زوج ششم بغدهٔ چشمی داخل میشود و آنرا از قبیل شعبهای غیر طبیعیه که گاهی در تشریح دیده میشوند شمرده چهارم در این فلج حرکت دوری که بتوسط چشم بدور محور قدامی خلفی خود میکرد معدوم میشود این مطلبی است که مسیو لنژ در کتاب فزیولوژی خود در آن مبالغه و اصرار زیادی کرده و میگوید سبب آن فلج عضلهٔ مورب تحتانی است که پس از آن عضلهٔ مورب فوقانی بدون مقاوم مانده چشم را بجانب خود کشیده و او را همیشه از اسفل به اعلی و از وحشی به انسی دور میدهد و برای اینکه این حالت درست مشاهده شود مسیو لنژ میگوید اگر سر را متوالیاً گاهی بطرف شانهٔ راست و گاهی بطرف چپ حرکت دهند مشاهده خواهد شد که چشم ماوف نمیتواند مانند چشم سالم در حفرهٔ مقله نسبت مخالف حرکت سر بگردد ولیکن حرکات سر را متابعت میکند مخصوص اگر سر را بطرف چشم صحیح مایل نماید

بخوبی محقق شده است که در فلج عصب زوج سیم قوه باصره ضعیف و غالباً دو بینی عارض میشود و سبب آن انحراف محور ابصار است بطرف وحشی

این فلج ممکن است بخودی خود یا بعد از سرما خوردگی عارض شود و میشود که بواسطهٔ اورسمیت کوفت عارض گردد چنانکه ممکن است این مرض نتیجهٔ ورم استخوان یا ورم ضریع کوفتی واقع در معبر عصب باشد مسیو مارشال خیال کرده است که ممکن است مرض از وجع عصبانی زوج پنجم باشد و این نکته بزرگی است که این جراح کامل بسعی خود مکشوف نموده و در سنهٔ ۱۸۴۶ در روزنامهٔ طبی درج کرده ولیکن ما نمیتوانیم آن را هنوز از قبیل اعمالی که بتجربه رسیده باشد قبول کنیم بالجمله قریب بجمیع تجربهائی را که مسیو مارشال بیان نموده منفح و واضح نشده و مختلط بسکته یکرانه ... شده است

ابصار دو مسئله

بقدری دقت و تحقیق نموده اند و مقدمات علمیه مختلفه لازم دارد که این حاشیه بلکه تمام حواشی کتاب گنجایش اظهار ندارد بقدری که برای توضیح عبارت کتاب لازم است این است خطی که از عمق چشمها بسمت ناحیه علیه فرض شود که از آنجا بروی مبصرات افتد یا بالعکس از روی مبصرات بهمین قسم داخل شده بطبقه شبکیه برسد از آن محور ابصار نامیده اند کیفیت عمل ابصار در حالت صحت چشمها باین قسم است که دو خط مذکور که از قعر چشم بروی اشیاء فرض شده مثل دو ضلع مثلث بتدریج متقارب شده در روی شیء منتهی بیك نقطه گشته یا اینکه در هر شیء با یکی جمیعه پس اگر مقله از حالت طبیعی خود خارج شده بیکی از جهات متمایل شده باشد حالت ابصار از محور طبیعی خود منحرف شده دو خط مذکور از یکدیگر متباعد گشته منتهی بیك نقطه یا یك موضع از اشیاء نشوند باین قسم که چشم سالم بر حسب عادت بروی شیء طبیعی خود نظر کند و چشم منحرف به آن جهتی که منحرف شده نگاه کند و بر حسب نهاد دولی انحراف مذکور دو بینی عارض گردد و بسیار دو بینی غالباً در فلج عضلات حرکت چشم است در تشریح مقرر است که هر یك از عضلات چشم را بطرف خود میکشند و عضلهٔ مقابل آن مانع میشود تا معتدل میماند هرگاه مستقیم انسی فالج شود دو سو باز مستقیم وحشی معادل آن نشد چشم بطرف وحشی کشیده شده محور چشم علیل بطرف وحشی منحرف گردد پس شخص دو بینی ...



که اکثرشان عصبانی ساذج نبوده مصادف با بعضی آفات عضویه در خود اعصاب بلکه در مراکز آنها بوده اند

این فلج ممکن است محدود در یک موضع باشد و بکلی علاج شود اما گاهی مانند بعض دیگر از فلجهای عضلات چشم علامت وقوع و مبدء امراض شدیده خطره است چنان که موسیو دوشن تحقیق کرده و با متراست که در مرض هائی که از بی انتظامی متزاید حرکات نامند اغلب اول علامتی که ظاهر میشده فلج یکی از عضلات محرکه چشم بوده است بنابراین نقد منذ المعرفه اینمرض همیشه محل ملاحظه و خطر است

توبرکولهای دماغ در صفحه ۲۱۸

علاج اینمرض بر حسب اختلاف اسباب سابقه و بر حسب اصلی یا عرضی بودن آن زیاد مختلف میشود چنان که اگر طبیب گمان کند که سمت کوفت سبب آن شده معالجات ویبقیه باید و پس از آن علاجی که مرکب از هر دو باشد باید نمود در فلج مفرد سابق ذکر نموده اند باستعمال بعض مصرفات و جواذب و شمعهای مفرخ مکرده بروی جبهه و صدغ و آخر الامر استعانت بر الکتریسیته ولی باید با کمال دقت و احتیاط باشد بعلت این که در مواضعی که استعمال میشود بسیار ذکی الحس و خیلی نزدیک بدماغ اند اگر فلج عرض از یکی از آفات صلبیه مراکز اعصاب باشد باید مطلقا از این عمل اجتناب نمود

## در بیان فلج زوج چهارم از اعصاب دماغی

این فلج را مسیو ساکالسکی مذکور داشته و مسیو لنزه در کتاب فرهنگ الوژی خود علاماتی که مخصوص اینمرض اند بدین قسم مختصر می‌نویسد اول گردش چشم در محل مفلد محال شود و این مطلب وقتی معلوم میشود که مریض نظر خود را بیک موضع ثابت نماید و سر خود را گاهی بطرف چپ و گاهی بطرف راست حرکت دهد بخوبی دیده میشود که نظر چشم علیل بهمان موضع ثابت مانده تابع گردش چشم سالم نیست دویم دو بینی دائم است که دو شبح در آن واحد یکی در فوق و یکی در تحت مایل از یکدیگر بنظر

کمان می‌رود سبب بزرگ که مورب اعلی و عصب دماغ بزرگشده اند بجهت اینکه در وقت دعا کردن این عضله منقبض میشود و چشم را بطرف اعلی و راسی
میرزا
لمترجمه



اینند بجهة اینکه چشم علیل که بواسطه فلج عضله مورب فوقانی وکشیده شدن بطرف مورب تحتانی منحرف براسفل و وحشی شده شیء را در پائین می بینند واین دوبینی و سر را بطرف مخالف چشم علیل مایل کنند موقوف میشود

این مطلب تفصیل در صفحه ۲۶۹ دیده شود

## در بیان فلج زوج پنجم از اعصاب دماغی

این فلج که از فلج زوج هفتم اتفاق می افتد ومیتواند مثل ان ذاتی باشد یا چنانکه کثیر الوقوع است عرض یکی از ضررهای عضو دیگر باشد که این ضرر عضوی گاهی فی نفسه در خود عصب وگاهی بواسطه تجاوز از یکی از امراض اعضاء مجاوره براین عصب عارض شود

چون این عصب حقیقتاً عصب حس است مگر اینکه ریشه کوچک ان یا قسمتی که گانگلیون ندارد عصب حرکت است لهذا در علل این عصب فلج غالب اوقات عارض برحس اعضاء نزدیک بجلد یا اجزاء عمیقه صورت میشود

فرض میکنیم که قسمتی از این عصب که در داخل جمجمه است یا غده گاسر مبتلا شده باشد و عصب زوج هفتم سالم باشد دیده میشود هیئت صورت وخطوط طبیعیه ان سالم است وجمیع حرکات ان بقاعدهٔ طبیعی است وحال ان که حس ان کم یا بکلی تمام شده است بقسمی که اگر جلد وسایر اجزاء لحمیه صورت را سوراخ کنند ویا بسوزانند مریض احساس بران نکند اغشیه مخاطیه مجاوره نیز بهمان قسم بی حس میشوند چنانکه میتوان پر مرغی را بروی چشم مکرر حرکت داد بدون اینکه اذیت کند بلکه بدون اینکه ابدا احساس بران نمایند ونیز بهمین قسم ممکن است سوراخ کردن وبهمه قسم تحریک کردن غشاء مخاطی دهان و خیشوم را بدون اینکه در انها ابدا علامت احساس ظاهر شود نیز تنها در نصف زبان حس لمس معدوم شده بلکه در دو ثلث مقدم ان یعنی در ان موضعی که قسمت زبانی این عصب مفروش است قوهٔ ذائقه وتمیز طعوم نماند وحال این که در قاعده ان که عصب



## در امراض عارضه بر اعصاب اعضاء حواس

زبان و حلقی داخل میشود بخوبی احساس بطعوم مینمایند

هرگاه مرض زیاد دوام کند دیده میشود که اختلالات شدیده عارض تغذیه
اعضاء حواس مخصوصه شده رطوباتی که آنها را تر میکردند متغیر میشوند و بالعرض
سبب تغییر یا بکلی معدوم نمودن اعمال مخصوصه که وظیفه هریک از آنها است
میگردند چنانکه قرنیه ضخیم و مکدر شده و پردهای چشم نرم و منفرج گشته و رطوبات
آن عاقبت منتفخ بخارج شوند لثه چنانکه در مریض مسبوقس مشاهده شده
متورم و نرم و از دندان جدا شود خشکی منخرین موجب فقدان حس لمس آن گردد و
همین سبب شود که با وجود صحت عصب شامه قوه شامه بکلی معدوم گردد قوه
سامعه نیز ممکن است که یا بکلی فاسد شده باشد ولیکن این اتفاق نادر و قلیل الوقوع است
پس حواس مخصوصه همیشه بعد از تغییری که عارض بر حالت تغذیه و ترشح شود شان
میشود معدوم میگردند و اگر شعبه حرکتی این عصب علیل شود فک اسفل او بخیه و
معوج ماند بواسطه فلج عضلات صدغ و مضغ و عضلات جناحیه
نادر است که جمیع این تغییرات مختلفه در شخص واحد دیده شود غالبا این فلج عارض که عضلات فوق را بند
بر شعبه حرکتی این عصب یا بر تمام قسمت حسی یا فقط در یک شعبه از آن میشود
برای ما هنوز ممکن نشده است که تجربه کافی برای تحقیق رفتار و دوام اینمرض نموده و
ضبط نمائیم از بیانات مذکوره معلوم میشود که تشخیص این فلج هیچ اشکالی ندارد
اسباب اینمرض کلیتا مجهول و مخفی اند اغلب ممکن است که عرض باشد از مرضی که عارض
بر خود این عصب باشد یا بواسطه فشاری که از غده واقع در اعضاء مجاوره وارد بر
جرم عصب شود حادث گردد و نیز فقدان حس ممکن است بواسطه وجود آفت جراحیه
عارض شود مسبوقبل از این قبیل میدانند کیفیت مریضی را که بعد از کشیدن یکی از
دندانهای طواحن در نصف یکی از لبهای خود چنان فقدان حسی مشاهده مینمود



# فلج زوج ششم

که چون فنجانی را بدهان میبرد از بابت اینکه حس نصف لب پائینی معدوم شده بود گمان میکرد که شکسته است

علاج بعینه همانست که در فلج زوج هفتم بیان خواهیم نمود

## در بیان فلج زوج ششم از اعصاب دماغی یا محرّک مقله بجانب وحشی

اینمرض نادر الوقوع است که تا بحال بیشتر از چندین اتفاق منفرد از آن دیده و ضبط نشده مسیو بایرن آنها را در نزد خود جمع کرده و از ترکیب آنها مطالب مفیده حاصل شده که آنچه مذکور میشود نتیجهٔ تجربه و بیانات اوست

این فلج محتمل است ذاتی و یا عرضی باشد اولی نادر و ثانی بسیار شایع است ممکن است تابع یکی از امراض شدیده مراکز اعصاب (از قبیل نزف الدم و نرم شدن دماغ و سرطان و وجود دانهای صغار در دماغ که توبرکول نامند) یا تابع یکی از امراض استخوان وغیره باشد در جمیع این حالات این فلج مقارن است با فلج اطراف سافله بعضی از تجربها را دکتر تیزان مذکور داشته از بیانات او معلوم میشود که این فلج ممکن است عرض از سمیت مادهٔ کوفتی باشد و لازم نیست که مادهٔ کوفتی خود بعینه بلاواسطه در این عصب اثر کرده باشد بلکه محتمل است بواسطه ورم استخوان یا ورم ضریع یا ورم صمغی حاصل از کوفت که در ممرّ این عصب واقع شده باشند این فلج عارض شود سبب هر چه باشد این فلج نادر است که بتنهائی حادث شود اغلب مرکب میشود با بعضی دیگر از فلجهای موضعی که غالباً عارض بر زوج سیم یا پنجم از اعصاب دماغی شده اند این عصب شعبه میدهد بعضله محرّک چشم بجانب وحشی پس اگر فالج شود مقله زیاده مایل بجانب انسی شود زیرا که عضله محرّک چشم بجانب انسی که مخالف او بود مقاومی ندارد و لشدت آن را بجانب خود میکشد ممکن است بقسمی کشیده شود که تیزبینکی

---

### صمغ کوفتی

که گاهی ورم ضریع نرم گویند غدهٔ زرد رنگی است شبیه بآب یا چه بسته یا لزج که در جلد و عضله یا ضریع در رباط یا دماغ یا سرخ و اسفنجی و در قلب و غیرها حاصل میشود سبب آن اغلب کوفت و خنازیر است اقلاً شش ماه یا چند سال بعد از بروز کوفت عارض شود چند آن بزرگ هم میشود در غشاء اسفنجی که ظاهر شد شکل غده متحرک است و درجات مختلف دارد در ابتدا رنگ جلد تغییر نکند پس قدری که گذشت خشک زیرینه در آن ظاهر شود نرم بار جرح به شده متقرح گردد و مایع لزجی که گاهی مخلوط بچرک است از آن جاری گردد و دور آن تقشر شده پس بتدریج علاج شده جای آن گود بماند در عضله عده سخت تر و غالباً عاری وجع دائم غیر معینی باشد که از حرارت کلیتاً یا از رطوبت هوا شدت کند و نادر است که در عضله که ظاهر شد بحرکت بقیه یا جذب میشود یا تخرب شده جزء الیاف آن گشته سبب اتر فی عضله میشود در ضریع که حاصل شد تفاوتی با ورم آن ندارد گاهی در روی آن و گاهی در جرم آن حاصل میشود و گاهی در احشاء بروز کرده و در خلل در جسم آنها باشد



## در امراض عارض بر اعصاب حرکت

۲۷۴

این مطلب تفصیل در صفحه ۲۶۹ دیده شود

دوم اگر نا پیدا شود چشم بهمین حالت مانده و مریض هر چه سعی کند ممکن نشود که آن را بجانب وحشی حرکت دهد این انحراف چشم اگر طولانی شود منتهی میشود به تغیرات واختلالات مختلفه در عمل ابصار خاصه نابینائی و اکثر دو بینی را

این فلج غالباً با فلج زوج سیم ترکیب میشود پس کشیده شدن چشم بجانب انسی که علامت مفرد بودن آن بود باقی نماند چه جمیع عضلات مستقیمه چشم فالج اند و چشم بهیچ طرف حرکت نتواند نمود در این حالت فلج جفن اعلی و اتساع و بی حرکتی حدقه و جحوظ فی الجمله نیز ظاهر شود زیرا که چون عضلات مستقیمه از عمل خود باز مانند مقله را بخلف نتوانند کشید چشم بواسطه عضلات موربه بجانب قدام آمده جحوظ حاصل شود در این حالت غالباً دو بینی هم نخواهد بود بعلت این که محور چشم بحالت طبیعی خود مانده بهیچ طرف مایل نشده است

این فلج همیشه بغتةً عارض میشود در صورتی که مربوط بهیچیک از آفات اصلیه عضویه هم نباشد در کمال بطوء موقوف و رفع میشود و نادر است که قبل از سه ماه علاج شود و مانند فلج زوج سیم ممکن است اول علامت و منشاء مرض شدیدی یکی از امراض مرکز اعصاب باشد بنا بر این نقد المعرفه آن را بطور یقین نمیتوان دانست

ممکن است که این فلج با حول بجانب انسی مشتبه شود اما در حول اگر اول چشم سالم را ببندند چشم منحرف را میتوانند حرکت داد و آن را بجانب مبصرات مایل نمود و در فلج بالعکس چشم در وضع مرضی خود ثابت بماند و آن را بهیچ طرفی حرکت دادن ممکن نباشد تشخیص این مرض با تشنج عضله مستقیمه انسی قدری اشکال دارد ولیکن در صورت عروض تشنج چشم را ببندند و نوبتهای تشنج ممکن است اندکی بجانب وحشی حرکت نماید اما اگر فلج عضله حقیقی باشد و مضر دائمی عارض آن شود حرکت چشم بجانب وحشی محال گردد مگر اگر در فلج عضله جزئی حرکتی بجهت چشم بود که گاهی بتحت و فوق حرکت کند در این حالت آن هم بکلی معدوم



کرهی (بابت)

علاج این فلج بعینه مثل علاج سایر فلجها است در صورتی که مفرد باشد و مرکب با مرض دیگر نباشد دلکهای محرکه و مشمعات پرنده و استرکنین و الکترسیته نافع خواهند بود و اگر با وجود این معالجات باز مرض مقاومت کند اگر جزئی دلیلی برای گمان کردن کوفت باشد باید از محکم کوفت و بمعالجه کوفت مشغول شد

## در بیان فلج زوج هفتم از اعصاب دماغی که لقوه نامند

**تاریخ** شکی نیست که مصنفین قدیم این مرض را ملاحظه کرده بودند ولی از بابت این که بسیار کم ممکن شده بود تفحصات تشریحی و غیری الوثی در آن نمایند موضع مرض را بطور یقین تعیین کرده و نه طبیعت آن را دانسته بودند تا در ایام جدید مسیو **بِل** همّ خود را مصروف نموده تفحصات تازه که ابدالدهر در کتب خواهد ماند در فلج ذاتی صورت کرده مدتی نیست که **دکتر ژرانسن** در فرانسه کتاب این حکیم طبیعی فاضل انگلیسی را ترجمه کرده و مطالب او را فهمانیده است مسیو **سِکُت** نیز در تز خود که در سنه ۱۸۲۵ نوشته چند بن تجربه بیان میکند که بعضی را خود کرده و برخی را از سایر مصنفین نیز اقتباس نموده که در حقیقه برای این مرض تحقیق کاملی نموده اند کمی بعد از آن زمان در سنه ۱۸۳۰ مسیو **پیکنینی** البرواسیونهای جدیده در این مرض کرده ولیکن **دکتر منتل** جوانمرد جمیع آن تجارب متفرقه را جمع کرده تقریبا شصت و پنج البرواسیون شده در تز خود ۱۸۳۱ اگر در باب فلج این عصب نوشته درج نموده و این اول شخصی بود که در آن ایام تشخص تامی در این مرض نمود پس بوده مسیو **فیق** در تز خود که در سنه ۱۸۳۵ نوشته این مطلب را عنوان نمود پس از آن مسیو **شروبر** در بیانات که در بنیان اعصاب نوشته شرحی از این مرض نگاشته هر یک بنوبت خود آنچه منفعت مبین شناخته و نوشته بودند تحریر اعمال جدیده

البرواسیون در صفحه ۵۲ مذکور شد

می‌افزودند بالاخره از همه جدیدتر مسیو فوبول است که این مرض را در اطفال
جدید الولاده دیده است که پس از استعمال فرسپس عارض شده و از روی تجربه‌های

فرسپس در صفحه ۶۹ مذکور شد

بسیاری که در کلینیک این معلم مشهور کرده بودند مسیو اندوفری تز دیمی
خود را در سنهٔ ۱۸۳۹ تألیف کرده ولیکن تحقیق کامل و بیان دقیق‌تر را که الان در دست
داریم دکتر برایری در باب فلج صورت نوشته و در جلد دوازدهم لغت طبی
مندرج کرده که میتواند از بابت تعریفات و از بابت اسباب و اسپونهای دقیقه که نموده
برای این مرض مثل دستور العملی باشد

## علامات

این مرض غالباً بغتةً و گاهی هم بالعکس متدرجاً آغاز کند
ممکن است مدتی موجود باشد بدون اینکه مریض احساس بران کرده باشد بعضی را
کسان دیگر که از خارج کجی و انحراف خطوط صورت انها را می بینند بر انها خبر میدهند
بعضی دیگر وقتی که مقابل اینه میشوند یا وقتی که میخندند یا بعض عضلات صورت را
حرکت میدهند ملتفت میشوند چنانکه وقتی ریش را میتراشند یا اصلاح میکنند
می بینند این اشخاص ان وقت متنبه بعلت خود میشوند که در یک طرف صورتشان
دیگر حالت تاثر و بهم فشرده‌گی و جمع شدن نمانده و همین که میخواهند حرف بزنند
یا بخندند بطرف مقابل کشیده میشود بعض دیگر وقتی مطلع بر مرض خود میشوند
که دمیدن و چشم خود را پوشیدن و امثال انها را نتوانند کلیتاً احساس بکسالت نوعا
وصداع و هیچ گونه وجعی ندارند ولیکن گاهی حس حوالی غدهٔ پاروتید کثیر شده وجع
واندک لیست و بلندی در ان ظاهر گشته و غددی متورم باشد و در بعضی از مرضی
تحریک تب خفیفی شود و باید دانست که این اتفاقات حقیقتاً نادر اند

غده پاروتید بزرگترین غدد مولد اللعابست در قدم عظم صلبه و در قدم و اسفل گوش واقع است از تشریح ملاحظه شود



وقتی که این فلج تام باشد جمیع عضلاتی که از این عصب تاد بر انها میرسد بر اختلاف مبتلا
میشوند چنانکه عضلهٔ ابرو و قسمت قدامی عضلهٔ جمجمه و جبهه که مبتلا شده منقبض

نشوند مشاهده میشود که ابروی علیل پائین تر از ابروی سالم واقع و مایل بطرف انسی شده و آن نصف از جبهه که بالای این ابرو واقع است ممکن نیست که چین بردارد در حالتی که عضلهٔ مرتفع نماینده جفن اعلی و عضلات مودبه نماید مریض قادر بر پوشیدن چشم نباشد و چنان بنظر آید که چشم زیاد برجسته شده جفنین قدری منقلب بخارج شوند خواه تمام آنها و خواه چنانکه کثیر الاتفاق است جزئی از آنها بخصوص آنقدری که در جهة ماق اکبر در موضع عضلهٔ هورنر واقع است و فی که تارهای این عضله فالج شوند هیئت ماق اکبر تغییر کند نقاط دمعه بخصوص نقطه تحتانی منحرف و از موضع طبیعی خود تجاوز کرده و از چشم زیاد دور و منقلب بخارج شود بدین سبب دمعه دیگر داخل این نقاط نشده بروی صورت جاری گردد ولیکن این علامت ثابتی نیست اگرچه عضلهٔ مدور جفن هم بالتمام فالج شده باشد و هم سیلان دمعه همیشه تابع سبب مذکور نیست چنانکه **برازی** میگوید ممکن است که سیلان دمعه بواسطه فلج عضلهٔ مدور حاصل شود که عمل انقباض و حرکت بروی چشم را نتواند و دمعه را مثل حالت صحت بروی تمام سطح مقله منتشر و جاری نکرد اند اشک بروی گونه جاری گردد عدم قدرت بر پوشانیدن چشم موجب آن گردد که مریض در وقت خواب چشم خود را از روشنائی محافظت نتواند مگر بگردانیدن مقله بطرف فوق بعضی که قرنیه یا بعضی از آن در طرف فوقانی محل مقله ناپدید شود و معین است از این حالت که ملتحمه متصلا ملاقی با روشنائی باشد و رطوبت دمعه بروی جمیع مواضع آن جاری نشود بتدریج سرخ شده و متورم گردد بلکه غالب اوقات قرنیه خود نیز ملتهب و فاسد شود

جمیع عضلاتی که محرک انف اند بر ودتی در یک نصف صورت فالج شوند پس دیده میشود که منخر این نصف را ابدا حرکتی باقی نمانده و در هنگام استنشاق هوا نیز متسع نگردد و هم عبوس کردن و جلد این طرف را بهم کشیدن برای مریض ممکن نشود ... البته نقطه نف

هورنر عضله

عضله هورنر عضله ایست بسیار کوچک بطول پنج یا شش هزاریک متر که در محل وتر عضله مدوره خلف کیسه دمعه قرار گرفته در جزء عضله مدوره محسوب میشود از طرف انسی بوتر عضله مدوره و از وحشی بخلف نقطه های دمعه متصل میشود همین که منقبض میشود نقاط دمعه را بخلف کشیده میکشد که ثقب دمعه را متسع کرده جریان اشک آسان گردد



مایل بطرف سالم شود بخصوص وقتی که مریض بخندد

در این فلج لب‌ها و خدین از بابت این که تارهای متعددی از این عصب میگیرند حتماً عملشان مختل میشود چنانکه **براری** میگوید از عوارض فلج لب این است که اغذیه و آب دهن از دو سمت فالج شده از دهن بیرون میریزند تلفظ بحروف مضمومه که بواسطه لب میشود مثل **او ل** مشکل شود حروف شفویه مثل **ب** و **پ** را بخوبی تقطیع و تلفظ نکنند لبها را نتوانند بروی هم فشرد مگر از یک طرف برای را نتوانند بدوانند حتی نیز نمیتوانند صفیر بزنند و چون عضلات شیپوری که در عمق صورت واقع اند فالج شوند صورت مسترخی شده و در وقت اخراج نفس بخصوص وقتی که مریض بخواهد حرفی را با تفخیم اداکند منتفخ گردد ( **براری** ) و نیز این مصنف میگوید که از عبور سریع هوا در لب و صورت حالتی ظاهر میشود که صورت آنها مثل صورت اشخاصی میشود که قلیان و سیگار میکشند در حرکت مضغ خد طرف مفلوج گاهی در میان دو رشته دندان مانده فشرده و مجروح شود بالجمله فالج شدن و از عمل باز ماندن عضلات شیپوری سبب این میشود که در وقت غذا خوردن لقمه که میجاوند در پشت دندانها میان خد و دندان جمع شده و بماند و قادر براین که دوباره آن را بمیان دندانها برگردانند نباشند بعضی که مریض اگر از بابت احتیاط صورت را نگاه نداشته و نفشرده و دست خود را معین عمل مضغ نکرده باشد لابد شود که گاه گاهی غذا را با انگشت بیرون آورد

**براری** و بعض دیگر از محققین ملاحظه کرده اند که گاهی در این فلج زبان نیز بهمان طرفی که سایر اجزاء محیطه وجه مایل و منحرف شده اند مایل و منحرف گردد و این حالت را بواسطه فلج تاری که از این عصب داخل عضله سهمی و لسان میشود میدانند بعضی اعوجاج لهات را گفته اند و خود در دختر یکی از هم درسهای خود دیدم که بعد از فلج عضله حنکی و لهاتی این عضو مایل و منحرف شده بود ولی باید دانست که این حالت بسیار نادر است



## در لقوه

مسیو لنژه معلم بعد از ان که تجارب مسیو منتل و مسیو بیلار و مسیو کروویه را ذکر میکند شرح حالت مریضی را که مبتلا بفلج لهات بوده حکایت میکند پس از ان میگوید گمان من این است که لهات ممکن نیست منحرف شود مگر وقتی که سبب فالج نماینده در مبدء این عصب یا در معبری که از مبدء تا مجرای فالپ دارد موجود باشد لازم است در اینجا مذکور نمائیم که بنا بر ملاحظه که مسیو برقه کرده است در بعض اشخاص لهات خود طبیعتا منحرف است

چنان که خود معین است فلج این همه عضلات صورت موجب تغییرات عمده در خطوط و هیئت چینهای ان میگردد اگر صورت را در حالت راحت امتحان کنند چنان که برازین هم تحریر کرده مشاهده میشود که دو طرف صورت شبیه و قرینه یکدیگر نیستند طرف فالج شده کشیده میشود و بنظر می اید که بزرگتر و محدب ان بیشتر است چشم بر امده و محدب بنظر اید صورت مسترخی و او بخنز که طلب زیاد بپائین مایل شده جمیع خطوط و اثار صورت بطرف سالم کشیده شده و این بهتر محقق میشود وقتی که مریض تکلم کند مخصوص زمانی که بخندد یا صورت را برهم کشد

در این فلج عضلاتی که تار از عصب صورت دارند نه تنها حرکت ارادی ندارند بلکه از عمل و اثر الکتریسیته نیز متاثر نمیشوند در بعض حالات نادره ممکن است که هر دو شعبه عصب صورتی یک مرتبه مبتلا شوند مسیو شرامر در تذکره خود که در ١٨٤٠ نوشته مریضی را که باین قسم مبتلا بفلج شده بود حکایت میکند و در ایام بسیار جدید نیز این فلج مضاعف را مسیو کتراوت کاملا تحقیق و بیان نموده وقتی که این زوج عصب یک مرتبه مبتلا بفلج شوند صورت بنظم طبیعی خود محفوظ و خطوط و هیئات ان هیچ منحرف و متغیر نشده اما ساکن و بدون حرکت اند بالجمله اگر مریض بخواهد مطالبی که در دل دارد بیان کند از ادای ان عاجز مانده بلکه صورت

ان



ان تغییر کند چینهای پیشانی معدوم شوند مژگانها بیفتند چشمها وسیع و گشاده بمانند مثل اینکه خیلی بزرگ شده باشند اشک دائماً از آنها جاری باشد ثقبه منخرین تنگ و وقتی که بقوت هوا را بر تنفس داخل کند بواسطه نزدیک شدن غضروفهای داس انف بکلی مسدود شوند فلج لبها اسباب صعوبت تکلم شود انداختن خیو ممتنع شود در هر حرکت تنفس دو لب فالج شده مثل دو پرده که همیشه متحرک باشند از دخول و خروج هوا داخل و خارج شوند و دیگر اینکه لبها آویخته و بیحرکت بمانند و نتوانند بزاق را که علی الاتصال بی اختیار جاری است نگه دارند و مریض نتواند لب خود را جمع کند که تکلم بر (ا) با (او) نماید و نیز حروف شفوی را نتواند ادا نماید صوت با غنه مکیدن محال و بلعیدن مشکل گردد حنک و خو منحرف نشود و بصورت صحیح خود باقی بماند ولیکن هیچ مرتفع نشود نه زبان بر اساس از دهان خارج و نه نقطه آن بطرف اعلی کج شود قوای شامه و ذائقه کم شوند ولیکن از قرائن که مسیو اُوِن هم ملاحظه نموده بسیار کم است که فلجی با این تمامی مشاهده شود اغلب عمومیتش کمتر و با این تمامی نیست

در این فلج غالباً حس بحالت طبیعی و سالم است ولی گاهی هم فی الجمله متغیر میشود در آن وقت باید قبول کرد که هر چه سبب فلج این عصب بوده در زوج پنجم هم اثر کرده و نیز ممکن است که در این فلج تغییر کم یا زیادی در حواس ظاهره مخصوصه عارض شود چنانکه گاهی ملاحظه کرده اند که قوای شامه و سامعه و ذائقه ناقص یا باطل میشوند اینها عوارضی اند که این عصب در حدوث آنها بلا واسطه اثر نمیکند هرگاه در این مرض قوه شامه ناقص یا باطل شود بعلت این است بعد از آنکه یکی از منخرین فالج شد ثقبه آن احساس بحالت انقباض و تنگ شدنی که داشت ندارد پس نه همین جریان هوا در وقت دخول نفس خیلی زیاد شود بلکه هم آن بطرف حلق نرفته



# درس هفتم فالج زوج

دو نخشوبم موضع عمل شامه بوده و قوه شامه را مختل و فاسد کند اختلال قوه ذائقه
که در بعضی از این فلجها مشاهده میشود بنابر عقیده برازی بواسطه اتحاد و
اجتماع رشته صماخی این عصب است با عصب زبانی مسیو برنارد معلم
گمان کرده است که این حالت بیشتر از آن که دیگران گمان کرده اند شایع و کثیر الوقوع است
و میگوید که این علامت ثابتی است در وقتی که سبب موجب فلج در بطن وسطی گوش
باشد یعنی قدری بالاتر و معبری که عصب زوج هفتم در عظم حجری دارد که سبب
استرخاء و اختلال اعمال رشته صماخی این عصب گردد بالجمله چنانکه مسیو لنژه
گمان کرده است ممکن است که در بعض احوال نقصان قوه ذائقه بواسطه سیلان براق
از کنج لب فالج شده باشد چه موجب خشکی دهان و زبان شده بسیار کم مساعدت
بر ذوق و احساس طعوم کنند

تغییری که عارض بر قوه سامعه بعضی از مفلوجین میشود ممکن است بر دو قسم باشد
یکی ضعف و نقصانی در ادراک صوت و دیگری ازدیاد آن بحدی که موجب وجع گردد
مسیو لنژه معتقد شده است که اگر قوه سامعه طرف مفلوج فاسد شود معلوم
میشود یک سبب مرضی است که در آن واحد عمل عصب سامعه و این عصب را مختل
کرده است و تاسیس این عقیده را مخصوصا بر ابسرواسیونی نهاده که مسیو روسی ابسرواسیون در صفحه ۵۲
معلم در حالت خودش کرده مدت مدیدی است که مسیو لنژه در تحقیقات
بدیعی که در بنیان اعصاب نموده در این فلج امکان کثرت قوه سامعه را معتقد شده
و سبب آن را در مبدء این عصب دانسته ولیکن این تجربه قابل نظر را مسیو لاندوزی
مخصوصا بهتر واضح و آشکار کرده که بنیان این تجربه را بر هشت ابسرواسیون مخصوص
گذارده و در مجموعه مطالب طبی سنه ۱۸۵۱ درج نموده است وقتی که این علامت
که ثباتش نسبتی نیست که لاندوزی گمان کرده است موجود باشد مشاهده
میشود



میشود که مرضی از اصوات متعارفی یا از صوتی که قدری عالی باشد زیاد متاذی
میشوند ولیکن این حالت در ابتدای مرض است چون قدری گذشت برای اینکه
شدت حس سامعه معلوم شود باید با اصوات شدیده غالبا از قبیل صوت طپانچه
و امثال آن قوه سامعه را متنبه نمود و بعد از مسیو **لنژه لاندوزی**
این علامت را نسبت میدهد بفلج یکی یا دو تا از تارهای عصبی که از گانگلیون
کوبشی خارج میشوند و عصب صورتی هم تاری برانها داده متفرق در عضله داخلی
عظم مطرقی میشوند که او خود عضله ممدد و کشنده صماخ است و همین سبب استرخا
و سستی آن میشود لهذا چنانکه **ساوار** استنباط نموده تموج هوا قوی تر و
مسافات آن بیشتر میشود و سبب شدت حس سامعه و تالم آن میگردد
در فلج یک شق صورت کلیتا صماخ دیده نشده و اعمال تغذیه بحالت اصلی خود باقی اند
تب هم ندارند مگر در صورت ترکیب با بعضی از امراض دیگر

## رفتار و دوام و انجام مرض

چون این مرض چنانکه مذکور
شد بغتتا آغاز نموده بر تلفی و تدریج موقوف میشود دوامش بسیار مختلف است و ندرتا
کمتر از دو هفته و غالبا یک الی دو ماه طول میکشد بلکه خیلی بیشتر چنانکه تا یک سال الی
یک سال و نیم هم ممکن است که دوام داشته باشد و نادر است که حرکات اولیه که مریض بعد
از ابتلای باین فلج میکند قبل از هفته دویم یا سیم اتفاق بیفتند و نیز رجعت قوه انقباضیه
عضلات بر توالی و تدریج و بنظم معینی که مسیو **دوشن** با دقت تمام آنرا معلوم
نموده پیدا میشوند و لیکن با وجود این باز چنان منتظم و تغییر ناپذیر نیستند بر اعتقاد او
اول عضوی که متحرک شود و بقوت اولی برسد عضلات شهپوری اند و پس از آن عضلات
بزرگ و کوچک وجنه و مرتفع نماینده تمام پره بینی و شفه علیا و عضله قریب بمجلد پره بینی
پس عضله مربع و مثلث لب و مرتفع نماینده زنخ و عضله مدور لب و مدور جفن و عضله



جبهه و ابروئی و مثلث بینی و مشع نماینده منخر

اینمرض خود هیچوقت سبب هلاکت نشده معلوم است که فلج دو طرف با فلج یک طرف فرقی کلی دارند عمل تنفس بواسطه کامل نشدن هضم غذا گاهی بشدت مبتلا و مختل شود و سبب آن این است که بزاق معدوم شود و اغذیه در میان دهان و دندانها مانده بخوبی جاوئیده نشده و کاملاً با بزاق اغشته نمیگردد در فلج شقی صورت که اطفال جدید الولاده را مبتلا میباشد غالباً بخودی خود رفع میشود و همیشه دوامش در صبیان کمتر از شبان است چنان که در اطفال دیده اند در چند ساعت علاج و رفع شده بسیار کم است که در انها تا شش هفته الی دو ماه طول بکشد

### روماتیسم

در صفحه ۸۱ مذکور شد

در اشخاصی که مبتلا باین فلج میشوند و سبب اصلی ان روماتیسم است اغلب مشاهده شده پس از مدت مختلفی سختی و تشنج ثابتی در عضلات فالج شده ظاهر گردد که این عضلات پس از فلج تام که مدتی نرم و مسترخی مانده بودند بتدریج کسب صلابت نموده متشنج گردند بعضی که برخلاف معمول طرف سالم بطرف مفلوج کشیده شود مثلاً عضلهٔ شیپوری گردد و هنگام اول مرض نمیتوانست غذا را مانع شود از اینکه در خارج دندانها جمع شوند و بمانند بطوری سخت و صلب گردد که بعد فکین را از یکدیگر محدود و کم کند و در دهن در پشت دندانها همیشه زیادتی و برجستگی احداث نماید که گاهی در حالت مضغ در میان دندانها مانده مجروح گردد و لیکن ممکن است که این تشنج منحصر بچند عضله باشد و کم کم اتفاق بیفتد مسیو دوشن که بسیار مایل بود مطالب جدیده در اینمرض کشف نماید و هم خود را مصروف ان نموده بود خیال کرده است که حالت تشنج را ممکن است قبل از وقت فهمید و حکم بر وقوع ان نمود چه هرگاه عضلات فالج شده را تحریک مصنوعی مثل ملک و مالش و الکتریسیته نماید حالت تشنجی ظاهر شود که در ابتدا بعد از چند لحظه موقوف میشود و لیکن بتدریج این تشنج ثابت و دائم میگردد و بعقیدهٔ مسیو دوشن

وقتی که عضلات فالج شده قبل از زمانی که باید منقبض شده باشند منقبض شوند باید ملتفت بود و منتظر شد که منجر براین تشنج است

**تشخیص**

تیک دولورو وجع عصب زوج پنجم است

تشخیص این فلج هیچ اشکالی ندارد و تصور نمی‌توان کرد که هرگز با تیک دولورو یعنی وجع زوج پنجم مشتبه شود و چون این فلج ناتمام باشد اگر مریض را بخنده بیندازند و امر بکنند که سیما را بر هم کشد و نگویند که بدمد و صفیر بزند شاید مجهول و نشناخته ماند ممکن است بدون این که احساس بران کرده باشند رفع شود چنانکه در اطفال جدید الولاده بسیار شایع است که بعد از استعمال فرسپس مبتلا بفلج شقی صورت میشوند و در حالت راحت و آرامی هیچگونه تغییر و انحرافی در خطوط و هیئات صورت انها ظاهر نمیشود لیکن وقتی که فریاد و گریه میکنند سوء شکل و کجی صورت آشکار میشود بهمان وضع مخصوصی که در جوانان ظاهر میشد

فرسپس در صفحه ۹۹

قسمی از تشخیص که ممکن است قدری اشکال داشته باشد تعیین و تمیز دادن این است که این فلج تابع عارضه ایست که وارد بر خود عصب شده یا بواسطه بعض آفات دماغیه از قبیل نزف الدم و مخصوصا نرم شدن دماغ عارض گشته لیکن این معین است که در آفات دماغیه فلج محدود بصورت برتنهائی نمیماند بلکه با وجود آن بعض اجزاء دیگر از بدن را نیز مبتلا نماید مثل این است که بسبب اختلال قوی و لکنت و اضطراب لسان و ضعف و استرخاء اطراف یک نصف بدن شود و ممکن است که این فلج شقی در طرف موافق نباشد یعنی عارض طرف مخالف صورت فالج شده باشد چنانچه در یکی از مرضی تجربه مهمی در این مطلب کرده و بتفصیل در جلد اول این کتاب در صفحه هفتصد و پنجاه و پنج نجیخو و بیان نموده ایم و اگر مدتی تا اتفاق بیفتد که امراض دماغیه سبب فلج صورت برتنهائی شوند هرگز بتمامه فلجی که سبب آن حالت مرضی موجود در خود عصب باشد نخواهد بود و نیز هر فلج شقی صورتی که بواسطه اسباب دماغیه حاصل شده باشد هرگز عضله مدور جفن فالج نشود



بالجمله اگر باز تشخیص میان این دو مشکوک باشد مسیو **دوشن** استعلام حالت انقباض را بواسطهٔ الکتریسیته زیاد تمجید کرده است چه اگر فلج بواسطهٔ خود عصب صورتی باشد این قوه کم یا معدوم گردد و اگر بواسطهٔ اسباب دماغیه باشد این قوه بحالت طبیعی خود مانده و عضلات از الکتریسیته متشنج شوند

و نیز باید در تشخیص تفحص زیادی کرد که این فلج اصلی یا عرض است از بعض آفات وارده بر خود عصب در این وقت از طبیعت اسباب و تدابیر و حالات سابقه و مخصوصاً تقارب و طریق بروز مرض رفع تشکیک میشود وقتی که این فلج بعد از اثر سرما دفعتاً عارض شود باید یقین کرد که ابتدا احتمال نمیرود که در جرم عصب آفت و تغییری بهم رسیده باشد اما وقتی که فلج بعد بروز دردها باشد و جمیع معالجات علمیه که تند را بکار ببرند و هیچ تاثیر نکند باید بگمان علل و آفات عضو برافتاد فلج صورتی که بعد از سیلان دیم از گوش عارض میشود غالباً مربوط بعللی در عظم حجری است و یا بواسطهٔ ظهور **توبرکول** یعنی دانه‌ایست در گوش چنانکه مثل آن را در یکی از مرضای خود مشاهده نموده و سی سال قبل این در روزنامه طبی درج و طبع کردم

توبرکول در صفحه ۱۴ مذکور شد

## تقدمة المعرفه

عموماً این فلج اگر منفرد باشد از امراض خطره نیست و غالباً علاج میشود بعضی گفته‌اند که فلج نیمهٔ چپ دیرتر از فلج نیمهٔ راست علاج میشود ولی این اعتقاد مستند بتجارب کافیه متعدده نیست اما برخلاف میتوان یقین کرد که در اشخاص معمر دیرتر و مشکل‌تر علاج میشود بلکه در این هنگام گاهی زمان آن خیلی ممتد بوده و همیشه باقی میماند ولکن محتمل است که در بسیاری از این حالات فلج مربوط بیکی از ضررهای اصلیهٔ مراکز اعصاب باشد توقف الدمهای جزئی دفعی که در جرم دماغ پیدا میشوند ممکن است بجز فلج یک طرف صورت موجب مرض دیگر نشوند چنانکه بخصوص این مطلب را مسیو **گلرژ دوفیلاهی** در روزنامهٔ اجامعی طبی سنهٔ ۱۸۵۴ درج نموده معین است که فلج هر



دو طرف صورت آورده است از فلجی که یک طرف صورت را مبتلا کرده باشد

مسیو دوشن گمان کرده است که استعلام با الکتریسیته تدبیر محفوظ از خطا نیست

برای یقین کردن باین که فلج زود یا دیر علاج میشود و نیز حکم بر خوبی یا بدی تقدمة المعرفه

میکند و معلوم کرده است که اگر عضلات قدری از قوهٔ قبول الکتریسیته خود را معدوم

کرده باشند بهر قسم که علاج کنند عموماً مرض بسهولت معالجه میشود ولیکن اگر این قوه

بکلی معدوم شده باشد مرض عاصی از جمیع معالجات خواهد بود

**سبب** این فلج ممکن است که بواسطه سبب فشرده گی یا از ترقی یا بواسطه مرض

غده که عصب را فاسد کند یا ورمی در عظم واجزای لینه گرد معبر عصب واقع آمده

گردد حالت اخیر که ممکن است بواسطه ورم بطن وسطی گوش عارض گردد و هم میشود

که بواسطه قطع این عصب عارض شود خواه بواسطه جراحتی که بجودان وارد شود قطع

گردد یا بواسطه این که غده را از موضع پاروتید بعمل یدی اخراج کنند سبب قطع آن

شود ضربه یا فشار شدیدی که وارد بر صورت شده گاهی این اثر را داشته اند چنانکه

مسیو **بل عقبوا** مگر بعد از استعمال فرسپس این فلج ملاحظه نموده ولی

حالات مذکوره بسیار کم اتفاق می افتند

چنان بنظر می آید که این فلج اغلب اصلی و ذاتی باشد و مربوط به هیچیک از امراض مشهوده

عارض بر جرم این عصب نباشد این مرض قبل از بلوغ بسیار کم است و مخصوصاً از بیست

چهار الی چهل سالگی بسیار شایع است شیوع آن در مردان بیشتر از زنان است کثرت

عروض آن در طرف چپ و راست مساوی است (**منظل**) گاهی هر دو طرف صورت را

یکی بعد از دیگری مبتلا می کند چنانکه دو مریض ملاحظه نمودیم و این که هر دو طرف را

دفعتاً مبتلا سازد بسیار کم است گفته اند تحریکات نفسانیه و خوف و غضب ممکن است

سبب حدوث این مرض شوند در اغلب احوال این مرض بواسطه جریان هوای بارد و رطبی که

پاروتید ۱ در صفحه ۲۷

فرسپس ۰ در صفحه ۶۹

ازدیاد



# فلج از اعصاب شعبه هفتم دماغی

اندرب اطراف مفتوح باد وزند کالسکه بروی صورت وزد عارض میشود گمان کرده‌اند
که این فلج در صورتی که بواسطه جریان هوا عارض شده باشد اجزاء لیفیه که در حوالی
ثقبه سهمی و حلمه واقع اند از اثر هوای بارد فشرده شوند و از فشار آنها عصب مخی فشرده
گردد یا این که سبب ورم ضریع معبری که عصب در استخوان وارد گشته این
فلج عارض گردد اگر در بعض حالات این مرض واقعاً بر این قسمها حاصل شود همین
میتوانند خود سبب عضوی ثابت لازمی شود و من این رای را صحیح و بادلیل میدانم
بالجمله قوه قبول عضلات صورت الکتریسیته را در این فلج مثل در فلجهائی که پس از جراحات
وارده بر اعصاب عارض میشوند ناقص یا معدوم میشود و از این تجربه باید
معتقد شد که سبب این فلج اگر عموماً تعمیم هم باشد باید بعضی از اسباب ورم و
فشار در این عصب موجود شده باشد بزودی ذکر خواهیم نمود که در فلج عصب
زند اعلائی که از سببی مثل اسباب مذکوره عارض میشود از استعمال الکتریسیته
عضلاتی که این عصب منشعب در آنها میشود متحرک و منهیج میشوند بجهة این که
وضع عصب در این موضع (فی مجری زند اعلائی) بقسمی است که ممکن نیست هیچ قسم فشاری عارض بر
شعب اعصاب شود

**علاج** در موقعی که گمان این باشد که شاید حالت ورم و هیجانی در امتداد
عصب باشد عموماً امر بشروع بعلاج این مرض شده پس اگر بعد از سرما خورده گی
عارض شده باشد باید فصدی از دست یا ارسال چند زلو بمقعده نمود معالجات
دیگر که مناسب است در این وقت باینها افزوده شود استعمال جواذب و مصرفات
بر اطراف بدن و بروی مجرای تغذیه است من هرگز اثر واضحی از استعمال این قسم
از معالجه مشاهده نکرده‌ام چنانکه دیگران هم فهمیده‌اند که این معالجات
منفعت محقق معلومی ندارند بلکه آنها را بخیال حالت مرضی استعمال میکنند که

هیچکس

تحقیق این مطلب چنان است که عصب
زندی در جمیع معبر خود محاط از
عضلات و اجزاء لیفیه است اگر بواسطه
سرما یا سبب دیگر متورم شود دفعة
از انبساط ممتنع گشته فشرده میشود و بعد از
رفع تورم تارهای آن بحالت صحیحی
خود معاودت کنند بر خلاف عصب
صورتی که وضع آن باین قسم است
و معبر بسیار تنگی در عظم حجری دارد
که اگر متورم شود هیچ جای انبساط ندارد
و از شدت فشار تارهای آن که
هادی الکتریسیته بودند فاسد شده
و فالج شوند و پس عضلاتی که تارهای
او در آنها منشعب میشود دیگر قوه انجذاب
از الکتریسیته ندارند چنانکه مصنف
اشاره کرده در حکم عصبی باشند
که قطع شده باشد
لمترجمه

## در لقوه

هیچکس او را مشخص نکرده و نمیداند چنان که اعتقاد من این است که در این حالت
باید امساک از مطلق استفراغ دم نمود مگر اینکه لزومی پیدا کند مثل اینکه هرگاه
علامات ورم گوش حاد مشاهده گردد بر اتفاق جمیع اطبا معالجات ضد ورمی باید
کردن ولیکن من مکرر گفته و میگویم که این اتفاقی است نادر
معالجاتی که شامل جمیع صور و حالات این مرض اند اول استعمال جواذب و مصرفات
مجلد از قبیل مالیدن بامرهمات امونیاکی و روغن دندوکا ژپوت و اپودلداک است
و اگر اینها ثمر نکنند شمع مفرجی دو قدام مجرای گوش ارسال نموده عشر کینین استین
بموضع منفرج بپاشند و بمقدار این دوا بتدریج بیفزایند تا اینکه اثرش در بنیان
اعصاب ظاهر گردد در این وقت مسیو تروسو معلم داغ ترانسکوران را تمجید
کرده علاجی است که خوف آن بیشتر است از وجع آن برای مریض این است که این
علاج را نباید مرتکب شد مگر در حالتی که سایر معالجات بی ثمر و فایده شده
باشند

یکی از طرق معالجه که نتایج نیک از آن دیده‌اند الکتروپنکتور است که طارتنگی
آن را غالبا معمول میداشت و باید بهمان قسم که در داء و جاع عصبانی مذکور داشتیم
در این فلج نیز استعمال نمود ولی بهتر این است که الکتریسیته معمولی یا الکتریسیته
موضعی ارسال نمود و از این معالجه در این ایام منافع بسیار برده‌اند و جمیعا متفق
شده‌اند که استعمال آن در ابتدا نشاید چه معین است که استعمال مهیجی مثل
آن بر عصبی که متورم است و لبشدت فشرده شده موجب ضرر بلکه خطرات
خواهد بود پس این معالجه را نباید مرتکب شد مگر وقتی که فشار کم یا بکلی تمام
شده باشد بعضی حکم کرده‌اند که عمل اعصاب از استعمال الکتریسیته ممکن است
بکلی رجعت کند و برقرار گردد و میتوان بلاواسطه خود عصب را تحریک نمود یا
ممکن

از

**کاژپوت**
روغنی است که از برگ درخت کوچکی که در جزایر الملوک که جزیره‌ایست در جنوب مشرق هندوستان و شمال مغرب استرالیا میروید میگیرند بوی بسیار تندی دارد در مملکت عثمانی آن را زیت قیاپوت نامند محرک بسیار قوی است و در وبا تر بطور تمریخ مجرب است
للمترجم

**داغ ترانسکورانت**
در صفحه ۸۷ مذکور است

**الکتروپنکتور**
در صفحه ۸۸ مذکور است



## فلج عصب زند اعلائی

ازعضلات فالج شده را تحریک موضعی فرمود مسیو دوشن طریقه اخیر را بسیار مؤثر دانسته وقتی که عضلات بیک درجه مبتلا نیستند بعضی بیشتر وبعضی کمتر مبتلا شده اند باید میزان تحریک برالکتریسیته را نسبت باندازه فلج عضله زیاد وکم نمود واین طریقه را بااحتیاط باید معمول داشت ونباید سیاله بسیار قوی وبفاصله کم استعمال نمود چه ممکن است که موجب تحریک تشنج شود و چون آثار تشنج ظاهر شود لازم است که الکتریسیته را ترک نمایند ولیکن موسیو دوشن برخلاف این را معتقد است وگمان میکند که ممکن است در اینحالت نیز مفید باشد اگر فاصله های استعمال سیاله را زیاد کنند ودیگر این که خیال میکند که براسانی میتوان عضلات منقبض شده را بلند ومنبسط نمود بحرکت قبض وبسطی که خود مریض میتواند براعضاء خود دهد مثل این که لبها وصورت وچین ها را بعنف واجبار متحرک نماید یا جسمی که قابل انبساط است در دهان گذارند که بتدریج منبسط شود وتشنج صورت را رفع نماید

لقوه اطفال جدید الولاده چنان که مذکور شد غالبا بخودی خود یا بواسطه نیز حفظ صحتی بر تنهائی علاج ورفع میشود اگر فلج عرضی باشد باید قبل از جمیع معالجات بدفع آفتی که سبب آن شده ومانع از علاج آن است کوشید

## دربیان فلج عصب زند اعلائی

مسیو دوشن شیوع این فلج را معلوم نموده وآن را با تحقیق ودقت کاملی بیان میکند

### اسباب

این فلج نیز مثل فلج زوج هفتم بواسطه اثر برودت ورطوبت حادث میشود بیشتر در بین خواب بخصوص وقتی که شخص بر زمین رطبی وبقفا خوابیده باشد ویا این که باد تندی از اوطاقی که دو راه دارد بروی ساعد او وزیده باشد



با این که مدت مدیدی ساعد را در آب یخ فرو برده باشد عارض میگردد در جمیع این احوال مرض دفعتاً و بدون مقدمه عارض میشود چنان که شخص در کمال صحت میخوابد و وقتی سر از خواب بر میدارد خود را بحالت فلج می یابد کسانی که سرمای حالت بیداری بر آنها اثر کرده باشد برودتی احساس بحالت خدارتی در عضلات ساعد کرده پس از چند ساعت حرکتشان ممتنع گردد

## علامات و رفتار و دوام مرض

اشخاصی که مبتلا به این فلج اند معصم یا مفصل دستشان منقبض شده و انگشتان را دیگر نمیتوانند منبسط نمود بنا بر این بسیاری از اعمال دست آنها مختل شود و تنها همان عضلاتی که تارها از این عصب دارند فلج میشوند مسیو **دوشن** بسیار خوب بیان کرده است که چطور بسهولت این را میتوان بر استعلامات طبیعیه حرکات ساعد و دست معلوم کرد اول میگوید اگر مریض ساعد خود را مایل بجانب انسی و بحالت نیم انقباض قرار دهد و آن را مجبور کنند که بیشتر منقبض نماید در حالتی که تعلل از این حرکت داشته باشد دیگر ممکن نیست که عضله طویل مدبر بخارج منقبض و متوتر گردد دویم اگر ساعد در حالت انبساط باشد و بطرف انسی گردیده باشد بدون این که عضله ذو دو راسین عضد را در کمال قوت منقبض کند و ساعد را بحالت نیم انقباض بیاورد دور بطرف وحشی برای آن ممکن نشود و این حالت اتفاق نمی افتد مگر وقتی که قصیر مدبر بخارج نتواند حرکت کند زیرا که این عضله است که عمل او فقط گردانیدن و دور دادن بوحشی است و تابع عضله دیگر نیست بر خلاف عضله ذو دو راسین که در حالت واحد هم قابض و هم مدبر بوحشی است پس این حالت دلیل بر این است که عضله قصیر مدبر بوحشی فالج شده است سیم اگر معصم را علی الاتصال بزاویه قائمه منقبض نموده و آن را بر روی سطح افقی گذارند مریض نتواند آن را مرتفع نموده و نه خود بطرفین حرکت نماید و این



دلیل است بر فلج عضلات زند اعلا و عضله زند اسفل چهارم مریض قادر بر انبساط
اولین انامل که منقبض بطرف عظام مشط شده اند نباشد چه عضله باسط مجموع
اصابع فالج شده پنجم اگر انگشتان را منقبض بطرف کف دست نمایند از یکدیگر جدا و دور
کردنشان ممکن نشود پس باید در این حالت حکم کرد که عضلات بین العظام فالج یا ضعیف
شده اند اما هرگاه دستها را بروی سطح یا صفحه افقی گذارند دیده میشود که مریض
انگشتان خود را در کمال سهولت از یکدیگر دور و نزدیک میکند ششم وقتی که مریض را
امر کنند که دست کسی را بفشارد احساس میشود که عضلات قابض اصابع بسیار کم قوت
شده اند ولیکن این عضلات فالج نشده اند برای دانستن این مطلب کفایت میکند که
معصم را بقوت فشرده و بلند نگه دارند دیده میشود که عضلات قابض انگشتان بشدت
منقبض میشوند و این ضعف که عارض بر این عضلات است نیست مگر ضعف ظاهری
که مخصوصا بواسطه کوتاهی معصم دست که بر تبعیت فلج عضلات باسطه خودش عارض
شده حاصل گشته

و نیز مسیو **دوشن** که مطالب سابقه را گفته و من کلمه بکلمه نقل کرده ام میگوید
که در وقت استعلام بواسطه قوه الکتریسیته ملاحظه میشود که قوه انقباض از الکتریسیته
عضلات فالج شده بصحت اصلی خود باقی است حس آنها عموما افزوده شده و اما
حس جلد سالم و بحالت طبیعی باشد و این طبیب فاضل در سی نفر مریض یک نفر را
ملاحظه کرده که حس جلد دست و ساعد آن معدوم شده بود در این فلج نیز مثل
سایر فلجها همین که مدتی طول کشیده و مزمن شد اترفی عارض میشود و نیز
مسیو **دوشن** چیز دیگر را ملاحظه کرده که بعد از آنکه مرض طول کشید
سایر عضلات دست و ساعد بخصوص عضلات بین العظام و عضلات قابضه
معصم نیز قوتشان کم میشود و باز طبیب مذکور با دلیل و تجربه تحقیق کرده که اینجا



# فلج عضله
## یـ ر موضعی

نتیجهٔ عمل نکردن و دائم کوتاه ماندن این عضلات است و وقتی که با این حالت شدند کفایت میکند که مراعات الّتی معصم و انامل اصابع را بحالت انبساط وادارند بر ودی نوتشان رجعت نماید انقباض دائمی که بواسطهٔ فلج این عصب همیشه عارض بر معصم میشود غالبا منتهی بوجع یا تورم مفصل زند اعلائی و بنفی میشود که ممکن است سبب آن بند در باطهای باسطه یا اغشیه که رطوبت از آنها برای سلاست مفصل مترشح میشود باشد

**تشخیص** اینمرض لبیا و شبیه است بفلج عارض بواسطهٔ سمیّت سرب اما فلج سربی همیشه هر دو ساعد را مبتلا میسازد مگر اینکه بندرتا چنانکه در صفحهٔ چهل این کتاب مذکور شد ممکن است منحصر بعضلات باسطهٔ یک دست گردد پس در چنین حالتی بنا برای مسیوی وشن باید از طرفی انقباض بواسطهٔ الکتریسیته عضلات تشخیص نمود چنانکه دیده شده در فلج و مانیعی این عصب انقباض بواسطهٔ الکتریسیته سالم و در فلج سربی کم یا بکلی تمام و معدوم شده و نیز مسیوی وشن ملاحظه نموده که در فلج سربی همیشه عضلات مدیره زند اعلی بطرف وحشی سالم اند و انقباض بواسطهٔ الکتریسیته آنها بحالت طبیعی است پس در حالتی که تشخیص مشکوک باشد این هم یکی از اسباب تشخیص میتواند شد

کتاب خود که در امراض اعصاب است که دو جلد است و بهترین کتابهای طبی است در مجلد ثانی آن است لمترجمه

**علاج** دلکهای محرکه حمامهای کوکردی و دوش بخاری که ادویهٔ معطره در آن باشد و مشمعهای خردل مکرر و مشمع مفرّح برنده معالجات عمدهٔ هستند که در این فلج تجویز و استعمال شده اند مسیوی وشن الکتریسیته معمولی را ترجیح بر سایر معالجات میدهد زیرا که در چندین حالت نشان داده که جمیع معالجات بی‌ثمر شده و از استعمال الکتریسیته بهبود تام حاصل شده

دوشن
در صفحهٔ ۶۰ مذکور شد

یـ ر فلجهای موضعی عضلات



## فلج ضعفی بر چند گونه
## گردد موضعی عارض بر یک عضو یا عضله

در بین ملاحظات و تجارب طبیه غالباً فلجهائی دیده شده که بسیار کمتر و محدودتر از اکثر اقسام فلجهای مذکوره اند و اغلب مبتلا نمی کنند مگر یک عضله را و نیز دیده شده که جمیع عضلات وسط بدن و عموم اطراف فالج بوده اما بعضی از آنها بیشتر از دیگران مبتلا بفلج بوده اند که از آن قبیل اند اکثر عضلات نزدیک بجلد که بیشتر از طبقه عمیقه مستعد بقبول اثر اسبابی اند که غالباً تحریک فلج میکنند

اسبابهای متداولی این فلج سرما و ضربه و سقطه و مدتی بواسطه ادوات خارجیه بستن و فشردن عضو است چنان که در کسر عظام اطراف ملاحظه شده که چون مدتی آنها را با بعض اسباب جبائری می بندند و سخت می پیچند فلج عارض عضلات آنها میشود

این قسم از فلجها اغلب اسباب تغییر شکلهای مختلفی میشوند و بعض حرکات را مشکل یا ممنوع مینمایند و از خوب دانستن عمل عضلات میتوان موضع مرض را بخوبی محدود کرد و معین است که بواسطه الکتریسیته نیز میتوان موضع مفلوج را معین و تشخیص را واضح نمود چنانکه اگر انقباض بواسطه الکتریسیته عضله فالج شده هنوز باقی باشد از استعمال الکتریسیته میتوان فی الفور آن عضله را هم شکل و هم حالت سایر عضلات نمود

این فلج از بابت این که بالعرض البته عضلات را مبتلا مینماید خواه موجب اثری فی نفسها یا نفوذ مادهٔ تشنجی در آنها شود سبب سوء شکلی میشود که ممکن است ثابت و دائم گشته بهمان حالت بماند

جمیع فلجهای عضلانی موضعی که در اعمال و تجارب طبیه مشاهده میشوند جزو ما نحن فیه نیستند چه بسیاری از آنها که موجب سوء شکل شدند از عنوان طب خارج شده داخل عنوان جراحی میشوند که از آن قبیل اند اکثر فلجهای عضلانی اطراف و مخصوصاً



## در فلج حجاب حاجز یا فرنها

اطراف سافله و نیز در این مجلد در اینجائی که فلج سربی و فلج عصب زند اعلائی را شرح و تحقیق کرده ام دو قسم از فلج را که عموماً عضلات بواسطه ساعد را مبتلا میسازند بیان نمودم و حال هم خود را مصروف میکنم بر بیان فلج حجاب حاجز و عضله منشاری عظیم و قسمی از فلج اتروفی که مسیو دوشن آن را یافته و تحقیق نموده که مبتدی بیخ اول زبان را و بعد عضلات حنک رخو و عضله مدور لب را مبتلی میسازد و لیس این مقاله را بفلج مری و فلج مثانه ختم می نمایم

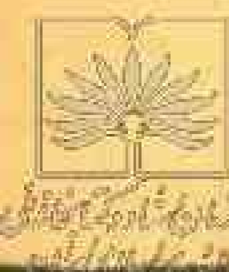
## (۱) در فلج حجاب حاجز

مادامی که مسیو دوشن این تجارب و تفحصات را نکرده بود فلج حجاب حاجز مرضی بود که بسیار کم شناخته و تحقیق شده بود حدس و گمانی برآو برده اما تشخیص نکرده بودند و او را اردء و خطرناکتر از این که فی الحقیقه هست میدانستند

اگر حجاب حاجز تماماً فالج شده باشد مشاهده میشود که در وقت ادخال نفس قسمت اعلی و طرفین بطن بگود می افتند و سینه متسع و گشاده میشود و در وقت اخراج نفس برخلاف حرکات این اعضا بعکس میشود یعنی شکم بلند و سینه تنگ میشود و در اینجا نفس زیاد یا کم متواتر شده و در وقت راه رفتن زیاد نفس زنان باشند از فریادی که زیاده بلند باشد عاجز از کشیدن نفس بسیار طولانی و از بدون این که خفگی عارض شود نتوانند احساس میکنند که احشاء بطن بطرف سینه مایل و فشرده شده اند و این بجهه باشد که بنا بر ملاحظه که مسیو دوشن کرده و دیده بالطبع خود را مجبور میکنند که مهما امکن سینه خود را ضبط نکنند اعمال مختلفه که بواسطه این حجاب بانجام میرسید از قبیل سرفه و عطسه و اخراج نفث و نزحر بجهه اخراج براز و غیرها بسیار مشکل گردد و چون یک نصف این حجاب چنان که کثیر الاتفاق است فالج شود اختلال و تغییرات مذکوره خیلی کمتر شود و علاماتی که از امتحان قسمت اعلی و طرفین بطن بران

واضح





## در فلج عضله منشاری

واضحی ملاحظه میشدند یافت نمیشوند مگر در یک طرف

این فلج ممکن است مفرد یا مصادف با اتروفی الیاف عضلات باشد و اگر این اتروفی زیاد باشد حرکات انقباض بواسطهٔ الکتریسیته بکلی معدوم میشود اما وقتی که زیاد نباشد ممکن است سیالهٔ الکتریک را در وقت ادخال نفس بروی عصب دیافراغمائی نهاد فی الفور ضمت اصلی و طرفین بطن مثل در حالت طبیعی مرتفع شوند و بعلاوه این حالت موجب ازدیاد یقین بر تشخیص میشود

اینمرض اگر مفرد باشد موجب هلاک نمیشود چه در وقت ادخال نفس سینه ابعادش متسع میشود که هماتز[۳] کامل شود ولیکن اگر با بعض امراض دیگر از قبیل کثرت سیلان خون در ریاهای خفیفی در شعب قصبة الریه که در سایر حالات بدون ضرر بودند ترکیب شود محتمل است بواسطهٔ اینکه اخراج مخاط مجتمعه در شعب قصبة الریه برای مریض مشکل شده سبب هلاک گردد

این فلج نادر الاتفاق است و اکثر از اثر سمیت سرب یا بعد از بعضی ذات الجنب های دیافراغمائی عارض میشود در اینصورت محتمل است که این حجاب نیز مبتلا گردد و بهمان علامات شناخته میشود که فلج ساده شناخته میشد بالاخره مسیو **دوشن** گمان کرده است که فلج این حجاب ممکن است از نتایج اختناق رحم باشد

در این فلج استعمال الکتریسیته مخصوصاً بسیار مؤثر است و بخصوص در اتروفی شحمی خلقی بیشتر مؤثر است و باید سیالهٔ الکتریک را ابتدا واسطه و در قدام عضله اسکالنوس بر عصب حجاب حاجز ایصال نمود

## (۲) در فلج عضله منشاری عظیم

این فلج شایعتر از فلجهای سابق الذکر است و موجب انحراف عظم کتف میشود و این چیزی است که در بادی نظر طبیب ملاحظه میکند

[۳] هماتز در صفحه ۷ مذکور است

**ذات الجنب دیافراغمائی**

در تشریح ثابت شده که غشاء جنب از جمیع جهات جداره احاطه نموده اگر قدری از آن که در جانب تحتانی رسیده روی حجاب حاجز واقع است متورم گردد آن را ذات الجنب دیافراغمائی نامند از جمیع اقسام ذات الجنب خطرناکتر است چه گاهی سبب اختناق و موت دفعی شود

لمترجمه



# در امراض عارض بر اعضای حرکت کتف



رمبئید
یعنی مربع معین

عظم کتف موضوع است در جدار خلفی صدر و بواسطهٔ انقباض این عضله و عضلهٔ
رمبئید با هم باین هیئت و حالت محفوظ میماند و فرورفتگی مشهودیکه از زیر جلد مرئی
میشود بواسطهٔ کنار انسی این عظم که در سمت فقرات واقع است و زاویهٔ تحتانی آن
حاصل شده است بالجمله عظم کتف از طرف اعلی و انسی مربوط و محکم است و کشیده
میشود بواسطهٔ عضلهٔ مربع و از جانب اعلی بواسطهٔ عضلهٔ زاویهٔ عظم کتفی و از جانب
اسفل کشیده میشود بواسطهٔ عضلهٔ صغیر صدر و وزن و سنگینی دست پس
بواسطهٔ عمل مجموع این عضلات حرکت آمد و شدی میکند بقسمی که کنار انسی آن از
اسفل به اعلی و از انسی بر وحشی مورب میشود و چون زاویهٔ تحتانی آن بواسطهٔ فلج
قسمت تحتانی این عضله دیگر ممکن نشود که بر اسفل و قدام کشیده شود در تحت جلد
برامدگی که چندین صد یک مطر ارتفاع آن است ظاهر شود و زیاد نزدیک بستون
فقرات گردد و گاهی محاذی فقرهٔ پنجم از قفا و ظهر واقع شود و حال آنکه کتف طرف
مقابل ممکن است محاذی فقرهٔ هفتم ظهر واقع باشد و زائدهٔ وحشی یا زائدهٔ منکب
نازل و منخفض شود و حرکت مفصل بازو و منکب کم یا زیاد آزاد باشد و اما اعمالی که
بتوسط این عضله میشد از قبیل حرکت عظم کتف بجانب وحشی و ارتفاع زائدهٔ منکب
و حرکت دوری که عظم کتف بدور خود میکرد ممنوع بلکه محال گردند

تشخیص این مرض آسان است و نمیتوان گمان کرد سوء شکلی که بواسطهٔ انحراف فقرات
عارض میشود مشتبه بآن شود زیرا که از لمس ستون فقرات و ملاحظهٔ دقت در
روی خواهد شد که بآسانی میتوان یقین نمود که انحراف و اعوجاجی در ستون
فقرات نیست و نیز نمیتوان این حالت را نسبت به برآمدن اضلاع داد یا مربوط
بوجود غده ساخت چه همین قدر دست را بر کتف گذاشتن و سخت فشردن
رفع این اشتباهات را میکند بالاخره چیزی که بکلی رفع اشتباه میکند امکان

موقوف کردن سوء شکل است در فلج این عضله با اینکه دست طرف عضله مفلوج را امر ببعضی حرکات نمایند بزودی دیده میشود که سوء شکل معدوم میشود

فلج این عضله گاهی دفعتاً و گاهی بتدریج عارض میشود و گاهی قبل از عروض فلج خود عضله مبتلی بوجعی شبیه بوجع روماتیسم شود و نیز ضعف مزاید که عارض آن میشود اول علامتی است که باید ملتفت بود و کمال دقت وارد آن نمود

این فلج خواه تمام و خواه ناتمام عللی است بسیار عاصی از علاج بلکه غالب اوقات لا علاج است

این مرض گاهی بعد از آفت روماتیسمی این عضله و گاهی بواسطهٔ اثر رطوبت در آن عارض میشود و گاهی چنانکه در دو تجربه که مسیو **فلیپ** و **ثریغ** کرده اند بعد از ضربه یا سقطه یا بعد از پاره شدن عصب خلفی صدری یا عصب تنفس که مسیو **بل** آن را ظاهر کرده و معین شده است که تمام آن منفرق در این عضله میشود عارض میشود قیاس مقتضی آن است که بگوئیم سبب مرض هر چه باشد حتماً اثرش در خود عصب که اصل و حاکم است بیشتر است تا در الیاف عضله کلیتاً این مرض مبتلی نمی سازد مگر عضلهٔ منشاری یک طرف را ولیکن گاهی هم دیده شده که هر دو با هم یا یکی بعد از دیگری مبتلا شده اند چنانکه مسیو **بوییکیر** و مسیو **ثریغ** هر دو قسم را در سنهٔ ۱۸۴۵ مسیحیه مشاهده نموده اند

تدابیر عدیده که تا بحال در دفع فلج عضلانی کرده اند بخصوص در دفع فلج عضله منشاریه خاصه در صورتی که با وجع ظاهر شده باشد ارسال علق کثیر و حجامت بدون شرط است پس استعمال مصرفات و جواذب از قبیل مالیدن یا ادهان محرکه مثل

باید دانست اینکه مصنف تقدم وجع روماتیسمی را بر این فلج در دو جا ذکر میکند مکرر نخست اولی در بیان تشخیص مرض است و ثانی در بیان سبب این و از این قبیل در این کتاب بسیار است که مطلبی از یک حیثیت دلالت بر تشخیص دارد و از حیثیت دلالت بر علامات یا اسباب در بیان آنها ذکر میکند لمترجمه



## در مرض فلج ابتداء شوکی

روغن امونیاک و روغن حب السلاطین و روغن انیمون و دوشهای بخار ساده یا کوکردی یا ابی کرم و نیز معطره در ان باشد مکرر استعمال نمایند و نیز استعمال مشمع مفرجی که میتوان استرکنین بجای ان پاشید نافع است در حالتی که این فلج زیاد عاصی از علاج باشد میتوان استعمال الکتر سبینر و الکتر و پینکتور و داغ ترانسکورن و داغ با اهن و داغ مکزا استعمال و تجویز نمود

الکتر و پینکتی در صفحه ۸۸ مذکور است
داغ ترانسکورن در این صفحه ۸۷ ذکر شد
داغ مکزا در صفحه ۳۸ مذکور شد

## (۳) در مرض فلج متزاید لسان و حنک و لب موسوم به فلج زبان و حنک و لب یا فلج شوکی

در این از منه اخیره مسموی شوکی از قبیل یکی از امراض فلجی را بیان نموده که سبب معین معلومی ندارد و مبتلا میکند یکی بعد از دیگری عضلات زبان و حنک رخو و عضله مدور لب را اگر پس از ان بالتبع موجب تغییرات و افات متزایده در تلفظ و تقطیع حروف و عمل بلع گردد و مصادف باشد با خفگی و همیشه بطریق تدریج منتهی بسقوط قوی و هزال بسیار شدید و غشی شود

فلج زبان مقدم من الجمیع عوارض خطره است چه بودی مشکل بلکه مختل میکند عمل جمیع اعضائی را که در خلف قوس دندانها واقع اند چنان که تلفظ بعض حروف را مشکل یا محال نماید و عمل بلع متغیر و روز بروز ابتلای ان بیشتر شود و دهان همیشه پر از براق لزجی باشد که جاری و از دهان بیرون ریزد زیرا اگر زبان مفلوج قادر بر بلع ان نباشد چنان که هر کس براسانی میتواند این حالت را تجربه در خود نماید اگر نقطه زبان را چند لحظه بخلف دندانهای ثنایای تحتانی خود بگذارد دیده میشود که براق بدون اراده از دهان خارج میگردد بالاخره وقتی که این فلج متصل بدرجه تزاید باشد بلع اغذیه و اشربه ممتنع گردد بحیثیتی که اگر دهان را مفتوح نمایند و زبان در طرف تحتانی دهان بچسباند بجهت خوراندن چیزی باز بلع ان ممکن نگردد و سبب این بخوبی معلوم میشود اگر کسی عمل زبان را در حالت صحت در وقت بلعیدن بخواطر داشته



## در فالج متزاید زبان و حنک و لب

باشد که همین که نقطه آن ملاصق سقف دهان و سطح فوقانی آن منحنی و مایل بخلف میشد اغذیه بسهولت می لغزیدند و بطرف حلق عبور میکردند و وقتی که زبان فالج باشد این عمل ممکن نشود

پس بورودی فلج عارض عضلات حنک رخو شده سبب شود که دفعتاً صوت را تغییر شدیدی عارض شده و عمل بلع نیز بیشتر متعسر و با زحمت گردد و مایعات از طریق انف خارج شوند

اگر عضله مدوّر لب فالج شود مریض از تلفظ حروف شفویه عاجز گردد و از بابت این که عضلاتی که کنج لبها را حرکت میدادند بقوت اصلی خود باقی اند دهان بطرف عرض زیاد گشاده مانده و شفه علیا مرتفع گشته و دندانها را برهنه نموده هیئت صورت را مثل گریه کننده گان نماید چنانکه مسیو دوشن در جمیع تجربهای خود این حالت را ملاحظه نموده

این فلج بدون تب عارض شود و در این حالت اشتها سالم بلکه زیاد تر میشود بقسمی که سیر نمیشوند چنانکه بزودی زیاد لاغر و ضعیف میشوند مشاعرشان جمیعاً سالم باشند نوبهای خفگی خود بخود یا بواسطه حرکاتی که میکنند عارض آنها میشود آخرالامر بعد از یکی سه سال که دوام نمود بعضی از شدت ضعف و لاغری و برخی بغشی و بعضی دیگر بواسطه دخول مایعات که دفعتاً بمجرای تنفس ریزد مختنق و هلاک شوند

صفات عمده این مرض را همان قسم که مسیو دوشن گفته و معتقد است این بود که بیان و تحقیق نمودیم این مرض خود منظر و حالتی دارد که محض بصر بخوبی تشخیص داده میشود و ممکن نیست که با اتروفی متزاید مشتبه گردد بعلت اینکه در اتروفی متزاید زبان همیشه سالم است و با وجود این که عضلات اتروفی شده اند میدانیم که فالج نیستند و بالعکس این فلج که همیشه بدون اتروفی مشهودی عارض میگردد

## در فلج مرکب

اینمرض یکی از اقسام بسیار شدید فلج است و تا بحال هر چه دیده شده انتها و عاقبت آن بسیار ردی غالبا در سن شباب عارض میشود چنانچه مسیو دوشن پانزده نفر را ملاحظه نموده که در این سن مبتلا بوده اند ولی سبب این فلج را کسی نمیدانند و تدابیر کلیه که الی الآن در علاجش شده ضعیف و بی ثمر بوده اند مسیو دوشن گمان کرده است که الکتریسته مانع از ترقی و تزاید اینمرض میشود

لازم است که در این مقام مختصری در تحقیق نوع این فلج که این گونه غرابت دارد ذکر نمائیم این که اینمرض را در جزء امراض عصبانی بیان نمودیم خالی از کراهتی نبود اما چون تشریحی که در این مرض کرده اند هنوز معتمد نشده و قلیلی هم که ممکن شده نتایج متضادی از آن حاصل شده چنانکه در اکثر آنها بنیان عصبانی مرکزی و محیطی را سالم دیده و نقص یافته اند و حال این که در بعضی دیگر عصب زبانی و عصب صوتی ترقی و صغیر شده بودند باز موضع آن را در ضمن امراض عصبانیه انسب دانستیم

## (۴۰) در فلج مری

بسیار کم است که این فلج ذاتی باشد اغلب عرض است از یکی از علل دماغیه یا مربوط بحالت عمومی یا خطرناکی است مثل این که در بعضی از حمیات دائمه مشاهده میشود

اینمرض ممکن است بغتتا در بین خوردن غذا عارض شود یا این که مریض در آن وقت احساس بزان نماید و نیز ممکن است تام یا ناتمام باشد در صورت ناتمام بودن باز اغذیه را بزحمت زیاد بلع میکند و اکثر مشاهده شده که در این حالت اغذیه جامده را بهتر از مایعه می بلعند چه سبب آن را بتحقیق میتوان فهمید که حلق و مری برای شیئ جامدی که بجهت آنها مثل نقطه و محل اتکائی باشد بهتر جمع و منقبض میشوند و اگر فلج تام باشد غذا در جزء فوقانی مری متوقف شده عبور نتوانند نمود یا سبب اختناق و خفگی کردند و این حالت نادر تر و سهل تر از این که بعض اجزاء غذا داخل حنجره و حلقوم شوند اختناق حاصل



میگردد چنانکه این فلج از هر قسم سبب که عارض شده باشد علتی است که همیشه بسیار ردی و با خطر است

هرگاه این فلج عرضی باشد حالت و رفتار و دوام آن مربوط بحالت آن مرض اصلی است که گر با دوام آن دائم و با زوال آن زایل میشود ولیکن اگر اصلی باشد رفتار آن متصل و دائم و دوام آن طولانی و نا معین خواهد بود

باید این فلج را بدلکهای قویه و با ادویه محرکه و مهیجه و ارسال مقرحات بر اطراف عنق که بتوان از نیم الی دو و سه خمس گندم استرکینین بموضع متقرح پاشیده علاج نمود ولیکن بهتر این است که آن را از داخل استعمال نمایند و نیز در حالتی که مرض عاصی از علاج باشد میتوان الکتریسیته استعمال نمود و چون فلج تام باشد و دخول اغذیه و اشربه بهیچ جه ممکن نشود باید بتوسط میلی که معروف به میل مری است اغذیه و اشربه مایعه را داخل معده نمایند

## (۵) درمرض فلج مثانه

در صورتی میتوان گفت مثانه فالج است که قادر بر این که جمع و منقبض گردد و بولهای مجتمعه را اخراج نماید نباشد

## علامات تشخیصیه

در اشخاصی که از این فلج در گذشته اند دیده شده که این عضو بواسطه اجتماع بول متسع گشته در دو قسمی که مثانه فالج شده و بول در آن مجتمع میگردد ممکن است که بیشتر از چند انگشت از فضای خاصره تجاوز نماید با این که بزرگ تر و بلند تر شده داخل فضای بطن گشته بلکه تا عظم خنجری بر آید چنانکه فونیر آن را معتقد شد مقدار بول مجتمع در مثانه ممکن است از دوازده لیتر که تقریباً چهار من الا چهار سیر تبریز است الی بیست لیتر که تخمیناً شش من و نیم تبریز است و بیشتر باشد چنانکه فرانک و هالر در چندین مریض مشاهده نموده اند

هرگاه مثانه زیاد متسع شود بجدار آن گاهی کم و گاهی زیاد نازک میشود [illegible] که بر ضخامت



## امراض عصبیه یا آفات عضویهٔ کیسه
## در مرض عصبی مثانه منتصفه عادت و حرکت

طبیعی خود باقی میماند و ممکن است که در اعضاء بول و آلات تناسل آفات مختلفه عارض شود
که بعضی از آنها مقدم بر فلج مثانه شده محرک و سبب آن گردند و بعضی دیگر بعد از حبس
البول عارض شده و از اعراض آن باشند در طبقهٔ اول مذکور میداریم ضیق مجرای
قضیب و عظم بعض یا کل غدهٔ مذی و اکثر طبقهٔ ثانی میشماریم اتساع حالب و گاهی اتساع
جوف کلیه و آفات ورمیه شدیده که در ناحیهٔ کلیه عارض میشوند

## علامات و رفتار

این مرض گاهی بغتتاً عارض میشود چنانکه بنا
اتفاق می افتد در وقتی که مخصوصاً عرض از یکی از علل مراکز اعصاب باشد یا آنکه در بین
یکی از امراض شدیده دیگر عارض شود یا سبب آن اختناق رحم باشد اما اگر اصلی و بنائی
باشد غالباً بتأنی و تدریج ابتدا مینماید پس قوهٔ انقباضیهٔ مثانه بتدریج کم شود و بولی که در آن
جمع است بزحمت و ناتمام خارج نماید و مریض اخراج بول را نتواند مگر بعد از قوت زیاد و
منقبض نمودن عضلات بطن و عضلهٔ حجاب حاجز و با وجود اینها باز بول جهندگی ندارد
و بجای این که مثل حالت طبیعی در وقت جستن قوسی ظاهر سازد برخلاف خیلی نزدیک
یعنی بمیان دو پاهای مریض میریزد و قطرات اخری که در مجری داخل میشوند بدون اراده
خارج شده و همیشه شلوار را آلوده مینماید این اشکال دفع بول بتدریج زیاد شود و مقدار
بول مدفوع روز بروز رو به نقصان گذارد و آخر الامر بجائی رسد که مثانه از عمل خود باز
مانده و تمام بول در آن محتبس گردد

مثانه همین که بتدریج بواسطهٔ اجتماع بول ممتلی گشت مرتفع و بلند شود تا بفوق زهار
و غالب تا بناف و گاهی نیز تا قسمت علیای شکم بر آید و در قسمت وسطی شکم تومد ورمی
نزدیک بمجلد احداث نماید که اطراف آن از روی جدار شکم ظاهر باشد چنانکه اگر با دست
جدار شکم را بفشارند بخوبی میتوان احساس بر آن نمود و او را محدود کرد و اگر دست را با
فشار بروی آن جمع دهند غالباً بجهت مریض موذی بلکه موجب شود و گاهی موجب تقاضای



## در فلج مثانه

بول کرده و هم ممکن است بحرکت چند قطرهٔ بول نماید و اگر با انگشتان انرا فرج نمایند صوتی

بکلی تیره و مات ازان مسموع گردد مگر در کنارهای ان در مواضعی که نزدیک بر امعا است

که صوتشان مثل صوت موضعی است که در ان اب و هوا هر دو باشد و کلیتاً از لمس نمودن

احساس بمقاومت متوممثانه شده و حس تموّج ان در کمال وضوح ملاحظه کرده

اتساعی که بواسطهٔ اجتماع بول عارض مثانه شده سبب احساس بر ثقل و زحمت و انتفاخ

در شکم و در بعضی از مرضی موجب احساس بوجع شدید میگردد و باخراج ریح دبر از محتمل است

بواسطهٔ فشاری که از مثانه وارد بر مستقیم شده بسیار مشکل گردند بواسطهٔ قوت کمی

که میکنند یا بخودی خود دیده اند قدری بول خارج شده و تا مدتی اسباب استراحت

مریض میشود گفته اند که در این وقت بول بواسطهٔ کثرت امتلا خارج میشود که ان حالت را

دیگر تمام نامند در این حالت مثانه احساس بر افراط امتلای خود نکند چنان که در ظرفی

ساکنی که ابداً از خود حرکتی نداشته و در راه داشته باشد مایع کثیری داخل ان شود

فی الفور از طرف دیگر خارج میشود

اما ممکن نیست پس ازان که مدتی با این قسم بول در مثانه مجتمع و محبوس ماند صدمه و ضرری

بخود بخود عضو نرسانند یا برودتی موجب اختلال عظیمی در تمام بدن نشود چنانکه اگر

بول حالت امونیاکی پیدا کند و زیاد کسب حدت نماید ممکن است سبب ورم مثانه را

نزلا گردد و نیز مذکور شد که هرگاه بول در مثانه جمع شود و حالبین نیز ممتلی شوند و بر گرده

تا بکلیه محتمل است که امراض شدیده عارض این اعضاء شود و لیکن این حالات در فلج

ساده ندرتاً عارض میشود و چندان مشاهده نمیشوند مگر در حبس البول که عرض است

از موانع اصلیه که مانع اند از خروج بول مثل حالاتی که منسوب اند بجذب بول ببدن از

قبیل حمی و شدت خشک شدن جلد بدن و بادهٔ لزج غلیظ سیاهی که دهان و زبان را

می اندازد و اسهال و هذیان و اغماء و منتن بودن و بوی بول گرفتن جمیع ترشحات بدن

سلس البول ۳۰۴
لبریز شدن است مثل آنکه
که از زیادتی سطحی یا بحری
که پرشده جاری میشود مثل
پیاله صرف بر
بیان کرد
مترجم



## در مرض ضعف عضلات عارض بر اعصاب حرکت مثانه

که اینها عوارض خطرة هستند که در وقتی که حبس البول تام باشد عارض میشوند خواه
بواسطهٔ این که اخراج بول ممکن نشود خواه بواسطهٔ این که بول بطور دیگر از مثانه خارج شده
سبب ان مجهول مانده باشد

## دوام و انجام مرض

دوام این مرض مختلف است ممکن است که
سریع الزوال باشد مثل هر وقتی که فقط بواسطهٔ خستگی عارض شده یا بجهت اتساع عجلی
که قهراً عارض ان گشته یا خود یکی از عوارض متعددهٔ امراض اختناق رحمی باشد بهمان
طور که دفعتاً عارض شده بود دفعتاً هم رفع شود و بالعکس مدت مدیدی دوام کند
و کلیتاً لا علاج باشد وقتی که ابتدای معینی نداشته و رفتار ان بسیار بطیئی و در پیری
عارض شده باشد فلجهائی که عرض اند از امراض مراکز اعصاب یا این که در بین حالت
عمومی شدیدی از قبیل حمیات عارض شوند از رفع شدن مرض اصلی که سبب حدوث
انها شده بود رفع میشوند

## تشخیص

ممکن است وقتی که بول بواسطهٔ شدت امتلاء مثانه و لبریز شدن
ان خارج شود این مرض مدتی مجهول بماند اما اگر کسی در حالت لمس شکم دقت کند و ملاحظهٔ
مکان و هیئت توپی که در تحت شکم مرئی میشود نماید زود ملتفت میشود که تحدب بواسطهٔ
اتساع مثانه است که از اجتماع بول حاصل گشته اما در این حالت تحدب حاصل از امتلاء
مثانه را عکس بر امراض و اسباب دیگر نسبت داده اند چنانکه **فرانسوا کل** میگوید
که در زمان او بعضی از جراحان این حالت را دمل پنداشته و بخیال انفجار ان می افتادند
این خطائی است که هیچ جراح اصلاح ان را نمیتوان کرد چه دملی بران عظمت که در جدار
بطن منبسط شود حتماً پس از اعراض ورمیه حاصل خواهد شد و حس تموج ان در نزدیک
جلد محسوس خواهد بود و نیز جلد شکم متهیج میگردد و بالعکس تحدب مثانه بدون وجع
یا با وجعی بسیار کم و کروی الشکل و در عمق یعنی در تحت جمیع جدار بطن حادث گردد و حس



تموج آن نیز غیر واضح باشد و اگر آنرا بفشارند تقاضای ادرار بول کنند بلکه گاهی سبب اخراج جزئی بول گردد

هرگاه کسی بخاطر داشته باشد که گفتیم مثانه تا بچه اندازه ممتلی و بزرگ شده و بالا میرود چندان تعجبی ندارد که چرا بر بعضی بر استسقاء زقی مشتبه گشته ولیکن این نیز سهوی است که ممکن نیست اتفاق بیفتد زیرا اگر در استسقاء زقی تحدب محدود بر پوشکم نیست و وقتی بیک پهلو دست میزنند حس تموج در پهلوی طرف مقابل محسوس میشود و از تغییر وضع نوربدن کدورت صوتی که از قرع بشکم معلوم میشد تغییر موضع میکند و نیز مشاهده میشود که امعاء در روی مایع شناورند و بالعکس فزونی منحصر بموضع مثانه باشد بجای اینکه منتشر در جمیع شکم شده بر اسافل شکم محدود بی را میتوان محدود نمود و حالت تموج آن نیز محدود و در احساس آن بسهولت استسقاء زقی نباشد کدورت صوتی که از قرع بموضع معلوم میشد از تغییر وضع مریض تغییر موضع محسوسی نکند و امعاء نهاده در فوق مائیت قرار نگیرند بلکه در جمیع اطراف و حوالی آن واقع باشند

مثانه ممتلی شده بسیار شبیه است بر نموی که در رحم و متعلقات آن حاصل شده باشد و در روزنامه های علمیه سالها نزدیک حالات متعدده حکایت میشود که حبس البول بحالت حمل و استسقاء رحم یا کیسه تخمدان مشتبه شده بود ولیکن در حوامل نمو سخت تر است و حالت تموج ندارد و از گوش دادن بشکم صوت مشیمه و قرعات قلب جنین که سرعت آن ضعف سرعت نبض مادر است مسموع میشود بالاخره از داخل کردن انگشت بفرج و لمس عنق رحم و لمس معاء مستقیم نزدیک تری رحم و حالت حمل میتوان معلوم کرد و از همین امتحان و استعلام میتوان مکان حقیقی نموی که بواسطه استسقاء رحم یا کیسه تخمدان عارض شده باشد معلوم نمود و نیز بوقت التبض مشکوک



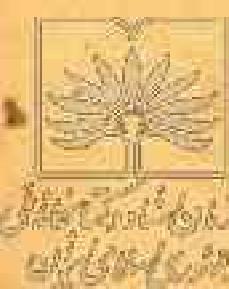
باشد ارسال قاساطیر برای تحقیق و تشخیص و طبیعت مرض کفایت میکند چه اگر
بواسطهٔ فلج مثانه پر از بول شده نتو حاصل شده باشد از ارسال آن مثانه خالی و
نتو معدوم میشود

و نیز باید تحقیق نمود که این حبس البول بواسطهٔ فلج مثانه یا بعض موانع دیگر که در مجرای
بول و عنق مثانه بهم رسیده عارض شده است در این مقام نیز استعمال قاساطیر بخوبی
تشخیص میکند چنان که اگر فلج در مثانه باشد میتوان با کمال سهولت اقسام میلهای منحنی را
داخل مثانه نمود و نیز میلی که منحنی نباشد و زیاد ضخیم باشد هم داخل میشود اما اگر غدهٔ وذیه
لشدتی عظیم شده باشد که مانع از خروج بول شده مجری اعوجاج و انحرافی بهم رسانیده
باشد استعمال قاساطیر متعسر و مشکل گردد و بمثانه نمیتوان داخل کرد مگر میلی که زیاد
منحنی باشد اگرچه این وقت انگشت را داخل مستقیم نموده بدقت لمس نمایند در حجم عظم
غدهٔ وذیه بخوبی معلوم میشود بالاخره طریقه جریان بول از میان میل نیز زیاده معین
تشخیص میشود چنان که اگر سبب این مرض منحصر باشد بوجود مانعی در عنق مثانه و مثانه
قوت انقباض خود را معدوم نکرده منقبض گردد و بول را متصلاً تا قطرهٔ اخر با جهندگی
تمام خارج نماید و اگر بعکس مثانه فالج شده باشد بول بدون جهندگی در کمال بطوء
خارج شود و مثانه بکلی خالی نشود مگر بواسطهٔ فشار شدیدی که بقسمت تحتانی بطن
دهند

مخفی نماناد که باید ملتفت شد و حبس البولی را که در نسوان بواسطهٔ غدهٔ اتفاقی یا منحرف
شدن رحم و افتادن بروی عنق خود حاصل شده مثانه را فشرده مانع از خروج بول گشته
بحبس البولی که بواسطهٔ فلج مثانه عارض شده مشتبه نشود در چنین حالتی از لمس عنق مثانه
و معاء مستقیم رفع اشتباه شده مرض مشخص میشود

## تقدمة المعرفه

در فلج مثانه که دفعتاً عارض زنان مبتلا به اختناق

وحم شود یا در بین یکی از امراض عمومی خطره یا بعد از خستگی شدیدی که عارض مثانه شده یا بواسطه اتساعی که قهراً وارد بر جدار آن گشته عارض شده همیشه چنانکه دفعتاً حاصل شده بزودی موقوف میشوند لیکن در فلجی که بتدریج ظاهر گردد و پیران را مبتلا سازد بدین قسم نرو غالباً لاعلاج باشد مریض را همیشه علیل و زیاد ناراحت نموده اما بندرت سبب هلاکت میشود و هیچ مانع از این نباشد که باخر عمر طبیعی خود رسیده عمر دراز کند

## اسباب

این فلج غالباً عرض یکی از آفات شدیده عارض بر مراکز اعصاب و بخصوص نخاع است در این حالت حبس البول را میتوان بضعف طبقه عضلانی مثانه یا بر فلج عضلات جدار بطن نسبت داد خستگی مثانه یا اتساع شدیدی که عارض بر جدار آن میشود ممکن است سبب این حبس البول گردد چنانکه پایره حدوث مثل آن را در اهالی قریه حکایت میکند که دختر جوانی را که سواره بترک گرفته میبردند بین راه تقاضای بول داشت بواسطه کثرت حیا جرئت اظهار و پیاده شدن از اسب را نمیکرد و مدتی با این حالت ماند بدین جهة مبتلا بحبس البول تامی گشت ولیکن غالباً در امثال این حالات چنان بنظر می آید که فلج حقیقی باشد و دلیل آن اکثر اوقات بسرعت و بخودی خود رفع و علاج شدن آن است

بعضی فلج ذاتی مثانه را تقریباً مخصوص پیران دانسته اند و علت ظهور آن را ضعفی فهمیده اند که بواسطه کثرت سن عارض بر قوه انقباضیه الیاف عضلانی این عضو میشود بعضی دیگر ادعا کرده اند که اشخاص لنفاتیکی و فربه و ارباب دعه و سکون و متنعمین مر ابتلای این مرض مستعدترند از دیگران ولیکن اینها ادعائی است کرده اند تا بتجربه نرسد ثابت نمیشود و نیز بعد از این از مشاهدات اخیره معلوم کرده اند که این فلج در پیرمردها عام و شایع است چنانکه مسیو هرسینه معتقد است که حبس البولهائی که منسوب اند بمثانه اغلب

پس از عظم غیر طبیعی غده وذی عارض میشوند وبر اعتقاد خود استدلال میکنند
باین که این قسم از حبس البول مخصوص پیرمردها است وزنان از بابت این که در عنق
مثانه خود غده وذی ندارند هرگز مبتلا باین فلج نمیشوند ومحقق است که مسیو هیریا
در این اعتقاد بی اغراق میگوید باید دانست که فلج حقیقی مثانه کمتر از آن شایع است که
مسیو بوتیر معتقد بوده وذکر کرده است

## علاج

همین که مثانه فالج شده بواسطه اجتماع بول متسع شد باید آن را به
اعانت قاساطیر اخراج نمود واین عمل را باید روزی چند مرتبه مکرر کرد تا این که مثانه
بسهولت بهم آمده و باز قوه انقباض خود را حاصل نماید برای تنبیه قوه انقباضیه مثانه
اطبا تدابیر مختلفه ذکر کرده بعضی بوضع اشیاء بارده بر زیر شکم برای این که حالت انتعاش
واهتزازی در مثانه احداث کنند امر کرده اند مسیو میچی بر مرضای خود امر کرده که
که ظرف بول را میان پاها و نزدیک بجسم مکنند او نیز امر میکند که در مواضع بارده ادرار
کنند مسیو دیکتر گان زیناف بر این است که باید اجسام بارده را بقسم دیگر اقوی
اشد از اینها استعمال نمود مثل این که صندلیهای بارده ومثانه های مملو از یخ را بر زیر شکم
ومیان رانها میگذاشت وحقن بارده استعمال مینمود وقطعات که حل یخ بستقیم داخل
میکرد واگر مرض عاصی از علاج باشد استعمال دوشهای صاعده با آب سرد که به بیست
الی بیست وپنج دقیقه طول بکشد باید نمود تا هنوز فایده این عمل بتجربه بدرستی معلوم
نشده

دیفتریا
در صفحه ۴۲ مذکور شد

ونیز بجهت تنبیه قوه انقباضیه مثانه امر کرده اند به استعمال بادکشهای خشک بطرف
انسی فخذین ومالیدن قطن در زیر شکم و عجان با تمریخات امونیاکی وتنتور اذاراقی باذنا
بعضی مثل الی چندین مشمع در این مواضع ارسال نموده منفعت دیده اند استعمال
الکل سفید نیز در این مرض تجویز شده مسیو هلپشن در سنه ۱۸۳۹ انته در مجمع جراحان



پاره‌ئی چند نفر را که مبتلا بفلج مثانه بوده‌اند حکایت میکنند که باین تدبیر علاج نموده
و فی که این فلج بواسطهٔ فقدان قوهٔ انقباضیه طبقهٔ عضلانی خود مثانه عارض شده
باشد باید سیال را داخل مثانه نموده و قوه و انجود مثانه را دو لی و فی که عسر خروج بول
بواسطهٔ فلج عضلات بطن عارض شود چنان که از انداختن میل و جهندگی بول معلوم
میشود میتوان کاهی حبس البول را بواسطهٔ استعمال الکتریسیته بروی عضلات بطن
معدوم و دفع نمود

بعضی هم ادخال اجسام مقویه که میتوانند خود مثانه را تقویت و تحریک کنند تجویز کرده‌اند
و بخصوص ادخال آب سرد را زیاد تمجید کرده‌اند و همچنین مملو کردن مثانه از آبهای کوکردیه
یا از مطبوخ پوست کنه کنه و غیره تجویز شده اما این تدابیر و معالجات مختلفه غالبا مضر اند
و اولی این است که از آنها اجتناب نمایند بخصوص در پیران

و از داخل استعمال سکالی و تفنور یا سفوف ذراریح یا استرکنین را زیاد ترغیب کرده‌اند و
اگر مریض زیاد ضعیف باشد استعمال مقویات لازم است

و اگر بولیهٔ مثانه مصادف با این فلج باشد باید آن را بمعالجاتی که در جلد اول در نزلهٔ مثانه بیان
نمودیم قلع نمود

معصوم جلد اول از دو مجلد کتاب بهر کرات خود در کرمان کرده بود پاره پاره شد

# مقالهٔ چهارم از اقسام نوروزی امراض عصبانی

مختلطه مرکبه

## در دوار عصبانی

جمیع این دوار را بعضی بر دیده و شناخته‌اند و هر کس هم بخواهد میل و اختیار از اوضاع و
حرکات معینه مثل چرخیدن و غیره میتواند آن را در خود موجود و حاصل نماید هکذا
حقیقت آن از تجربیاتی که مسیو **فرانک** از آن کرده و علامات و حالات آن را بیان
نموده بر همه کس معلوم خواهد شود این طبیب مشهور میگوید که دوار را میتوان باین نحو

## امراض عصبیه
## دوار مرض عصبانی مرکبه

تعریف کرده‌اند که دوار مرض عصبی است با احساسات غیر واقعیه متغیر در تعیینه که چنان پندارند که خود
شخص و اشیاء خارجیه را میکشند و اگرچه در حالت راحت با متحرک بحرکات و سمتیه باشند
و از این حالت بدن لرزان و قریب بسقوط شود و لازم است برای تکمیل این تعریف افزوده
شود که در بعض حالات نادره مریض می‌افتد

سابقا چندین مرتبه بیان این مرض را در آفات مختلفه دماغ و حجاب آن و نیز در حمیات شدیده
مذکور داشته‌ایم و نیز بیان نمودیم که ممکن است عرض اندو حالت متضاد باشد مثل اینکه
ممکن است بواسطه کثرت دم و کثرت شیون عارض شده یا از قلت خون حادث گردد سابقا
بیان کرده‌ایم و بعد از این هم بیان خواهیم کرد که یکی از حوادث شرکیه است که بواسطه بعضی
از اوجاع و امراض معده تحریک میشود و نیز بیان خواهیم نمود مثل موجب یکی از اقسام
صرع است که از آن دو مرض عصبانی مختلط مثل شقیقه و اختناق رحم حاصل میشود

اما ما نحن فیه قسم دیگر از دوار است که بدون آفت عضوی مشهودی در مراکز اعصاب
و بدون مصادف با حالات عمومیه که سبب وجود آن میشوند و بدون هیچ آفتی در معده
که بتوانند سبب تحریک آن شود ظاهر میشود ملخص کلام قسمی از دوار است که مخصوصا
عصبانی است و یکی از نورزهای حقیقی عارض بر دماغ است و مخصوصا بواسطه تغییرات
قوای دماغیه حادث میشود این قسم از دوار در جمیع از منه معروف بوده و در اعمال الطبیه
نیز مشاهده شده و نوشته بوده‌اند و طبیب معروفی که عقل سلیمی داشته موسوم به مسیو
**دکتر ماکس سیمن** که اعمال و تجاربش بنظر مجمع الاطبای پاریس رسیده و مقبول
مجمع الاطبا تاج افتخار را در این مرض تفحص کامل و تجربه تامی نموده

## علامات و رفتار مرض

مسیو **سیمن** میگوید که
احساس بحالت دوار گاهی تام است یعنی چنان بنظر می‌آید که اشیائی که مقابل وی اند
و زمینی که در روی آن واقع اند بحرکت غیر منتظم مضطربی خود بخود میچرخ اند یا مرتفع و

منخفض



مخفف میشوند و گاهی ناتمام است یعنی باین شدت نیست و مدت آنها چندان
طولی نمیکشد فقط حالت بی قراری و اضطرابی عارض میشود که مریض خوف این دارد
که بیفتد و همین که تکیه گاهی پیدا کند دوارش بزودی رفع میشود و عروض این مخصوص
باین نیست که مریض متوقف و ایستاده باشد اکثر در رختخواب خود که بطور راحتی خوابیده مانند
خواه چشمشان پوشیده و خواه گشاده مبتلا بآن میشوند
در حالات مذکوره مشاعر مریض بحالت طبیعی و سالم است ممکن است رخساره آن مریض
با سرخ شود و در سر خود احساس بر اصوات غریبه نماید اما این علامات بخصوص در دوارهای
اولی از اثر خوفی حاصل میشوند که دوار موجب آن میشود با این احوال بعضی از اوقات
ظلمت بصر عارض آنها شده در آن بین احساس شرارهای آتش و اشعه کنند که منور و
روشن میکنند تاریکی گاه گاهی را اگر مریض خود را در آن میدید گاهی آنها بزمین می افتند
و این نه از روی میل و اختیار است بلکه چنانکه مسیو سیمون گفته است از
بابت این است که قوای حساسه و شعوریه و محرکه آنها دفعتاً متغیر میشوند چند ثانیه که
گذشت مثل حالت سلامت برمیخیزند اما حالت آنها منقلب است و نادراً بجهة وقوع [illegible]
که عارض آنها میگردد

این دوار دوار فشاری بشدت غیر منتظم است ممکن است که آناً فآناً یا دیر بدیر عارض شود
جلی است که گاهی فی الجمله حالت بهبودی دارد و گاهی حملهای آن بقسمی نزدیک بیکدیگر میآیند
که مریض از خوف یا از شدت احتیاط جرئت راه رفتن و بیرون آمدن ندارد دوار عصبانی
ممکن است تا مدتی باقی بماند پس سالها موقوف شده دوباره ظاهر گردد

**تشخیص** برای تقدم المعرفه و دستور علاج دوار لازم است اولاً معین
نمود که این مرض اصلی یا عرضی یا شرکی است و بجهت حصول این مقصود باید کمال تفحص و
دقت را در حالت مریض نمود اما دوار اصلی شناخته نمیشود مگر بنفی علامات امراضی که

دوار افقی خوابیدنی
آنکه اصطلاح کرده‌اند سطحی و خوابیدنی افقی و غیره میگویند مقصود دوار است یاد بره [illegible]

# دوار از امراض عصبیهٔ مختلطه

ممکن است مشتبه بان شوند چنان که شخصی که مبتلا بدوار است اگر هیچ علامتی که دلیل بر وجود یکی از امراض اصلیهٔ دماغ است در او نیست و اگر ممتلی و کثیر الدم یا قلیل الدم نبوده و اگر عمل معدهٔ او بسیار خوب و منظم باشد بطریق لزوم باید قبول کرد که دوار اصلی است اما بطور تحقیق تشخیص آن از دوار صرعی گاهی مشکل است و سبب اشتباه و اشکال در تشخیص این است که بسیار کم برای طبیب ممکن میشود که مریض را در حالت اخذ نوبه دوار ملاقات نماید و غالباً هم نمیتوان تحقیق مرض را نه از خود مریض و نه از پرستاران آن نمود پس طبیب باید ملتفت باشد دواری که موجب سقوط و بیهوشی گردد و فهمیده میشود که بلافاصله ازارا عارض شده و با وجود این رنگ رخسارهٔ مریض پریده و سفید شود و عضلات صورت او گاهی مختلج شوند بعد از یک یا دو ثانیه که از خود رفته باشند بخود آیند قوی و مشاعرشان باز مضطرب باشد و با این اوصاف حالت تعجب و حیرت هم داشته باشند شکی نمیماند که دوار صرعی است

اغما در صرع عضلی مذکور خواهد شد

## اسباب

جز مقصود ما نیست اسباب خارجیهٔ معروفه که موجب دوار اختیاری میشوند از قبیل رقص و چرخیدن و حرکت کالسکه و بازی انکشتر و واقع شدن در مواضعی که خوف افتادن هست و غیره را بیان نمائیم اما لازم است اگر ممکن باشد بدانیم که دوار ذاتی آنچه عارض میشود و در این مطلب هم هنوز بطور تحقیق چیزی معلوم نشده است اگرچه گاهی دوار عارض اشخاصی میشود که زیاد کار میکنند و خواب نمیکنند یا زیاد مباشرت با زنان میکنند ولی حق این است که بگوئیم اغلب بتوسط هیچ سبب مشهودی عارض نمیشود

## علاج

باید قبل از جمیع معالجات مریض را از نوع دوارش مطمئن نمود که کاملاً خوف و تشویش را از آن دارد و همیشه آن را مثل یکی از امراض دماغیهٔ شدیده میدانند



پس بعضی از ادویهٔ قلبیه و محرکاتی که قوهٔ نافذه دارند مثل یک قاشق قهوه و آب بادو بیجو بیرو تمکن در هوای خنک در وضع ان کفایت میکند بلکه غالب اوقات قبل از این که این معالجات بانجام برسند تخفیف و علاج حاصل شده و بجهت این که مطمئن از نکس ان شوند باید تدابیر حفظ صحت انها را بقاعده و منظم نمود و امر بمداومت بعضی از ادویهٔ ضد تشنجیه بخصوص ترکیبات سنبل الطیب کرد علاج دوائی که بشرکت حالت عصبی معده عارض میشود بعد از این در باب سوء هضم مذکور خواهد شد

## در بیان صداع موسوم بشقیقه نمره ۲۰

علتی است که متصف میشود مخصوصاً بوجعی که گاهی کم و گاهی زیاد شدید است اغلب محدود میشود بنصف جمجمه و مخصوصاً مبتلا میکند نواحی ابرو یا محل مقله و یا گودی صدغ را تقریباً همیشه مصادف است با سقوط اشتها و تهوع و قی و خستگی و اغماء شدید

## علامات و رفتار مرض

این صداع غالباً در وسط روز یا صبح قدری بعد از بیدار شدن از خواب شروع میکند یا بعد از اندک اضطرابی در نیمه دوم شب عارض میشود و نیز گاهی بغتتاً و اکثر اوقات بعد از مقدماتی چند از قبیل تکسر و اعیاء و غم و بعد بر انفعالات عصبانیه بسیار شدیده و سهر و تثاوب و قشعریره و سقوط اشتها و تهوع ظاهر میشود اینها علامات افتتاحیه و مقدمات مرض اند که اندک اندک اخذ شدت ان میکنند غالباً این پیش بینی حقیقت پیدا میکند و صداع شدیدی پس از این مقدمات عارض میشود و لیکن گاهی بواسطهٔ بعضی وقایع و اتفاقات خارجیه و تفریح و شرب اشربهٔ محرکه ممکن است این مقدمات تسکین یابند و صداعی که منتظر ان بودند ظاهر نشده یا ناقص و خفیف عارض شود و نیز از قبیل مقدمات خارج العاده شمرده اند صمم جزئی و ظلمت بصر و امبلیوپون در ابصار که سبب میشود که مریض هر چیز را مضاعف یا مثل اینکه متحرکات دور دور آن بیند و غالباً با اشکال عدیده و الوان مختلفه که مبهم و بی ربط و مناسبتی ندارند در نظرش ظاهر شوند این نکته

امبلیوپون
صفحه ۱۶ مذکور شد

# در امراض عصبیهٔ مختلطه

جزئی است اما بسیار قلیل الوقوع است که مسیو پیومری مدتی در ان اصرار نموده
بالاخره بعض حالات اند که بیشتر از این غرایب دارند چنانکه مسیو قلیسوق در یکی از رسائل
خود بیان میکند که انها احساس بد بیب بیمار و فلج جزئی در اطراف و لکنتی در زبان میکردند
ولیکن در این وقت در مواضعی از راس که مذکور نمودیم شکایت مینمایند اول ضعفی از اضطراب
و ثقل با احساس بخلوی در سر پس وجع شدید و ممتدی مثل برق جهنده که گاهی
مصادف است با قلیل سرخی و هیجانی در چشم و در جبهه و وجع برقی در محل مقعر احساس
نمایند که ظن غالب این است که از ضربان با وجع شرائین حاصل میشود و چنان بنظر اید که مغز
منبسط و اتصال ان متفرق میشود و اگر فشاری بر ان وارد شود بسیار موذی و مولم باشد
صورت گاهی سرخ و گاهی بیرنگ و مایل بزردی و بنظر لاغر اید و در ان اثر اضطراب و ضعف
شدید ظاهر باشد و بهیچ کاری نمیتوانند شد همیشه تنهائی و خلوتی که هیچ صوتی مسموع
نشود اختیار نمایند و سرعت تاثر و انفعالشان بقسمی باشد که صدای جزئی انها را خسته
کند و بهیجان اورد و همیشه غمگین و بدخلق و خیالشان غالبا پریشان و قوه حافظه انها هم
مساعد باشد و اکثر اوقات تحمل استعمال دوائی طبیه ملایمه را نتوانند بسیاری از انها میل بجماع
دارند و اغلب در حالت اعیا و تکسر اند نبضشان گاهی شاهق و غالبا بحالت طبیعی است
قریب بهمیشه اشتهاشان ساقط و غثیان و تهوع و اکثری ملغم مخاطی یا مایل بسبزی عارض انها میشود
که کلیتا از ان تخفیف واضحی بجهت انها حاصل میشود معده گاهی ضعیف میشود چنانکه
مکرر در خود تجربه کرده ام که مقدار کمی از مایعات مثل چند قاشق قهوه با اب نارنج و اب لیمو
که خوردم بعد از ساعت زیادی قی شد بدون اینکه هیچ تغییری کرده یا مخلوط بجزء دیگر شده
باشد و گفته اند سبب ان این است که از معده در این حالت دو قوه سلب شده یکی قوه جذب
غذا و دیگری قوه ترشح ترشحی مخصوص ولیکن در اشخاص دیگر دیده میشود با وجود اینکه
بشدت مبتلا باین مرض اند با اشتهای تمام غذا میخورند و در بین غذا هم هیچ متاذی و متالم



نبینند وغذا را هم بهر طور است هضم میکنند

اینها علامات عام اینمرض بودند ولیکن باید دانست که اینمرض از حیثیت شدت وضعف وکیفیت ظهور همیشه بیک حالت نیست ومختلف است گاهی بشدتی ضعیف است که باوجود ان شخص میتواند بجمیع کارهای خود مشغول شود ولیکن قدری ضعیف تر از حالت معتاد است وگاهی بالعکس بشدتی قوی است که ظاهر میشود با مقدمه مثل مقدمه یکی از امراض بسیار شدیده مسیو **کالی** میگوید بعض حالات حکایت کرده اند که بحمد الله بسیار کم است که وجعی که کشیده میشد بعمق چشم بسیار شدید بود وعضلات چشم وجفن اسفل وعضلات وجه مبتلا بحرکات اختلاجیه میشدند پس وجع تجاوز بطرف لثه وعنق وقوس دندانها کند وکثرت هیجان خون جبهه سرایت بجلد کرده احداث لون بنفسجی نماید ونیز در طبقه ملتحمه کبودت وخون مرده گی عارض شود دیگر این که احساس بر نخس ودبیب نمله مودی در نصف بدن طرف مبتلا بشقیقه یا در طرف مخالف آن کنند یا درد کشیده میشود تا بقفا بقسمی که مریض دیگر نتواند سر خود را بروی بالش گذارد

ونیز حالت وکیفیت ظهور مرض نسبت به اشخاص مختلف میشود وهکذا نسبت بیک شخص از نوبه بنوبه دیگر وبه درجات اسنان تفاوت واختلاف کلی پیدا میکند چنانچه شقیقه که در اول با نوبهای شبیه به اوجاع عصبانیه شدیده ظاهر میشد پس از چندی از ان باقی نمیماند مگر تنها ثقلی در سر ووجعی در مقله واحساس بر تعب وخستگی مثل این که در اشخاص بسیار خسته ملاحظه میشود واین تجربه مهمی است در تاریخ اینمرض کانم این است که محققین درست ملتفت ان نشده اند

مدت اخذ اینمرض اغلب ده الی دوازده ساعت طول میکشد این که مشاهده نموده اند که سی وشش تا چهل وهشت وهفتاد وشش ساعت بلکه پنج روز طول کشیده هم بسیار کم است چنانکه مسیو **لابارک** در مریضی مشاهده نموده ودر تحقیقات در سنه ۱۸۳۶



ذکر

## در امراض عصبانیه که مختلطه

ذکر میکند اینمرض کاهی بواسطهٔ عروض قی صفراوی و عرق و ادرار شدید بکلی
قطع میشود اما اغلب هیچ حالت بحرانی و نوبر دران ملاحظه نمیشود چنانکه بعد
از چند ساعتی که خوابیدند و بیدار شدند در بعضی بکلی معدوم میشود در بعض
دیکر باز احساس باعیا و خستکی و تکسر و احساس ثقلی در سر با عدم اشتها و اندوده
شدن دهان از بار خمیری باقی باشد اما این بقیه که باقی نماند مکر بعد از نوبهائی
که قدری شدت داشته باشند طولی نمیکشد که خود بخود رفع میشود

اینمرض غالبا مستعد نکس است و عدد نکس ان مختلف میشود از سالی سه تا
شش دفعه الی پنجاه یا صد دفعه وقتیکه اخذهای ان نزدیک بیکدیکر و شدید باشند
عمل هضم زیاد متغیر و تغذیه بسیار کم شود مریض لاغر و قوای او ساقط شده زردی
و تکسر اسباب خوف میشود که شاید مبتلا بمرض شدیدی باشد نوبهای اینمرض
که در جوانی بسیار شدید و نزدیک بیکدیکر بودند هر قدر که رو بپیری میروند
بتدریج ضعیف و از یکدیکر دور میشوند و بعد از پنجاه سالکی بکلی رفع میشوند
با وجود این اتفاق افتاده که در سنی که موافق قاعده بایستی اقلا موقوف باشند نوبها
نزدیک بیکدیکر شده و شدتشان بیشتر شود پس بعد از چند سال مشاهده میشود
که این اشتداد غیر معهود ضعیف و اخذ نوبها بسیار خفیف و بزودی موقوف میشود
یا دیکر ظاهر نمیشود مکر بفاصلهای بسیار و خیلی ضعیف

رجوعهای اینمرض زیاد غیر منتظم اند ولیکن با وجود این کاهی اتفاق می افتد که بسیار
منظم اند چنانکه در زنان مشاهده میشود که در هر ماه در زمان طمث اینمرض عود
میکند و نیز حکایت کرده اند که در هر هفته در روز معینی ظاهر شده از این قبیل
تجربه که منسوب است بمسیو **اسکناک** در دو هبائی که بیشتر از سه سال و نیم
در جمیع دوشنبهها در ساعت معینی مبتلا بشقیقه شدیدی میشد اما اکر کسی



در این قسم از دوره با ملاحظه وقت در عادت و در غذا و مریض تفحص نماید معلوم میشود
که این حالت نوبه با اینکه بفاصله زیاد عارض میشود سبب آن خستگی شدید یا افراط در
در غذا شده

**تشخیص** اینمرض بواسطه دوام و صورت اخذ مخصوصی که دارد از جمیع اقسام
امراض موجعه راس تمیز داده میشود و اگر گاهی از بابت طبیعت و موضع وجع شباهتی به
وجع عصبانی زوج پنجم داشته باشد از آن تشخیص میشود بفقدان نقاط با وجع و بواسطه
اختلالی که در اینمرض عارض معده میشود و بواسطه اعیاد شدید و اضطرابی که در وجع
عصبانی زوج پنجم ظاهر نمیشوند

**تقدمة المعرفة** اینمرض اگر چه بسیار موذی است اما هیچ وقت در آن
مخطور ندارد و بعضی مدعی شده اند که ممکن است اگر اینمرض زیاد طول بکشد سبب کوری
و کری و فساد قوه شامه و غیره گردد ولی این مطلب هنوز ثابت نشده

**سبب** اینمرض کلیتاً ارثی است و تا هفت و هشت سالگی مثل این است که
هیچ دیده نشده و از هشت الی پانزده سالگی بسیار کم است و اغلب شروع نمیکند مگر
در سن بلوغ و غالباً بعد از آن ظاهر میشود و بعضی گفته اند در نسوان بیشتر عارض
میشود تا در رجال در اشخاص متمول و صاحبان حضر و سکون بیشتر عارض میشود تا در فقرا
گمان کرده اند اشخاصی که مزاج عصبانی و صفراوی دارند بیشتر استعداد به ابتلای آن
دارند ولیکن این مطلب را هم هنوز کسی درست تحقیق ننموده و همچنین غالباً سبب تحریک
نوبها را کسی نمیداند این اسباب نسبت به اشخاص بسیار مختلف و متفاوت میشوند اغراض
نفسانیه یا فکر زیاد کردن بخصوص در هنگام هضم غذا و استشمام روایح عطره حاده یا رو
بسیار که بیهم یا خستگی یا وسعت در اکل و شرب و در بعضی اثر سرما یا گرمای شدید یا تبدیل
مزاج و مدت مدیدی ماندن در رختخواب و غیره و غیره حالاتی هستند که از آنست



# امراض عصبیه
## در مرض عصبا مختلطه

تولید و محرک نوبهٔ این مرض شوند این مرض ممکن است اصلی باشد ولیکن گمان میکنم که بیشتر
تابع یکی از امراض معده باشد بعد از این بیان خواهیم نمود که این مرض از حوادث تابعهٔ عسر
هضم است

### علاج

بعضی از مرضی گاه گاهی بمحض خوردن غذا از این مرض مستخلص میشوند
حرکت مضغ سبب تخفیف آن میشود ولیکن اغلب دیده شده که بلافاصله بعد از غذا زیاد
شدت میکند و مدت مدیدی طول میکشد پس بهتر این است که اگر این مرض بسیار شدید
باشد مدتی در حمیه و پرهیز شدید باشند و اگر شدتی نداشته باشد غذاهای سبک
و کم بخورند و بهترین تدابیر بجهت آنها راحت و دور بودن از جمیع صداها و روشنیها است
و لازم است که بوقت خواب بروند و سعی کنند بخوابند و جایز است که آنها را با مقداری افیون
بخواب کنند (سه خمس گندم الی یک گندم) و دیده شده است که بعضی بواسطهٔ شرب
مطبوخ بیکازاد و بنفشه که معطره مخصوص چای و قهوه یا از استنشاق بخار آنها آسوده و راحت
شده اند بعضی دیگر غسولات آب و سرکه و غیره را ترجیح داده اند در بعضی حالات نادره که
این مرض مصادف با علامات کثرت خون دماغی است لازم است استعمال مصرفات و حجامت یا
بر اطراف نمود بلکه فصدی از بازو کرد ولیکن اعتقاد من این است که این نحو تدابیر را هرگز
نباید کرد و همچنین نادر است که از بابت دوام و شدت وجع ناچار شوند باینکه ارسال
مشمع اوپیاکی کنند و پس از آن بسطح موضع منفرج یک الی دو سانتیگرام سولفات دمرفین
بپاشند هاترلیپتل این معالجه را از قبیل طریقه های متداولی بجهت این مرض دانسته
و یقین کرده است که وقتی این عمل را در پنج یا شش نوبه متوالی نمودند پیش بندی این مرض یقینی
میشود که دیگر عود نخواهد کرد و این اعتقادی است که یقین بآن دور از تحقیق است و همان
شبهه را که در منفعت ارسال اوپیاکی در وجع عصبانی زوج پنجم کرده بودیم در اینجا هم میکنیم
علاج بسیار نافعی که مفید است در قطع نوبهٔ این مرض استعمال آنتیمون فی است در ابتدای نوبه



ولیکن این دوا را نباید استعمال نمود مگر وقتی که زبان با باره زیاد و اختلالات معدی نفوق
بر سایر علامات داشته و وقتی که در تخفیف طولانی مثل این که بعضی مرضی فی الفور بعد
از خواب طویل ملاحظه میکردند حاصل شود

وقتی که مقدمه نوبه ظاهر میشود ممکن است که گاهی آنها را منع و پیش بندی کرد برای
رفتن و تحریک شدیدی که بواسطه آب بسیار گرم بروی جلد پاها کنند یا اگر مریض
ناشتا باشد اغذیه حاره محرکه با ونجوانند اینها بجهة حالت متعارفی اینمرض بود
اما مخصوصا وقتی که اینمرض ابتدا میکند برابلونیرون حس بصر مسبوق پیوریرا
امر بطلای عصاره بلادانه بروی جفن کرده وان را از معالجات دافع وجع میداند ولیکن
من میدانم که این علاج هرگز این اثر و این قوت را ندارد اما بالعکس سفوف پلتینیا دوائی است
که در این حالت استعمال شده غالبا فایده و ثمر کلی بخشیده که باید آن را وقتی که گمان است
که نوبه میخواهد شروع کند از دو نخود و نیم الی پنج نخود استعمال نمایند

برای پیش بندی یا اقلا دور کردن نوبهها باید مواظبت کنند بمنظم نمودن عادات و اجتناب
از زیاد ماندن در رختخواب تغذیه را خوب باندازه کنند و در هیچ چیز افراط نکنند
یبوست مزاج را بتوسط حقن ملینه رفع نمایند بعضی اطبا و پیورینی مطبوخ ادویه مره و مخصوص
شراب پوست کنه کنه کرده اند اما این تدبیر مثمر ثمر نیست مگر وقتی که اینمرض بلاواسطه
تابع ضعف خود معده باشد اما وقتی که اینمرض مربوط بحالت عسر هضم باشد لازم است
در فاصله نوبهها مرض معده را بتوسط تدابیر حفظ صحتی و سایر معالجاتی که عنقریب در
فصل عسر هضم بیان خواهیم نمود علاج کرد در بعض اوقات که اینمرض حالت نوبه داشته
کنه کنه استعمال کرده و منفعت دیده اند ولیکن باید در این مقام بیان کنیم بعض این که
دیده میشود که اینمرض حالت نوبه دارد نباید گمان کرد که اسباب داخلیه مخفیه موجب
نوبه شده اند بلکه اولی اینست که نسبت اثر آن را باتفاقات خارجیه از قبیل سنگینی و اکثار

ابلونیرون
در صفحه ۱۶ مذکور شد

پلتینیا
ثمر یکی از درختهای
بنگی و نیاست از سموم قویه است
که نوع آن مهلک انسان و حیوان
هر دو است دارای جز محدر و هم
هدیدی به کوره که شرح آن مذکور
شد شبیه بود از ثمره و پوست
آن سیامان برزیل سمی اند
میانند که بتدریج و نانی و بدون
استشنا هلاک میکند و درختهای
بنگی و نیا بر سم قوی ازان اند
نموده ثمرهای خود را
با آن سمی آلایند
مترجم

# در امراض عصبانیه مختلطه

دواغذیه که در روزهای معینی تجدید میشوند و سبب نوبه اینمرض میگردند داد که [illegible]
در دفع انها ابدا اثری نیست پس اگر ان سبب خارجی را دفع نمایند بر اسانی مانع از
ظهور نوبه میشوند

## مکان مرض

کسی را مجال گفتگو نیست در اینکه طبیعت اینمرض خالصا
عصبانیست اما مکان ان هنوز بخوبی معین نشده نمیتوان اینمرض را از امراض عصبانیه
محیطیه که عارض بر شعب عصب عنبیه و شعب چشمی زوج پنجم میشوند نامید چنانچه اگر این وجع
گاهی شدید شود حالت اخذ وجع مخصوصی دارد که هیچ شباهتی بوجع عصبانی
حقیقی ندارد و دیگر انکه همیشه وجع ان بشدت وجع عصبانی نیست گفته اند در بسیاری
از حالات اینمرض حقیقتا دماغی است از اینکه در دو نوبه اینمرض اختلالات عصبانیه
تفوق بر جمیع علامات دارند لابدیم قبول کنیم که بتوسط بنیان اعصاب مرکزی و بجمل
بنیان اعصاب محیطی باهم حاصل میشود اگر اعراض مختلفه که در اینمرض ملاحظه میشود
بکمال دقت تحقیق نمائیم میتوان با حکیم فاضل دکتر کالمی هم رای شد که میگوید
اینمرض مربوط است هم بر افت بنیان اعصاب مرکزی و هم محیطی که گاهی افت این بیشتر
و گاهی دوان بیشتر است

## در حالت عصبانی

جلی است که در جمیع از منه براختلاف گاهی کم و گاهی زیاده معروف بوده و با وجود این
نتوانسته اند انرا بخوبی تعریف و تحدید نمود چرا که هیچ علامت واحدی که کفایت از
شناختن ان بکند ندارد علامات و اختلالاتی که ان را متصف و محدود میکنند همیشه
بسیار اند اما بقاعده و نظم معینی جمع نمیشوند مثل اینکه یکی بعد از دیگری یا هر یک
در هنگام مخصوصی از مرض ظاهر نمیشوند که در تحت نظمی باشند چنان که اغلب
اینمرض مشتبه به امراض کبری بخصوص به اختناق رحم و مالیخولیای مراقی میشد چیزی

قبیل تتمه
جزئیات اسم
کل یا ان زمانی که مرض
عصبانیه را خوب نشناخته
بودند اینمرض [illegible] باسم
موسوم نموده بس
از زن و [illegible]
اسم را
تغییر نداده اند
المترجم



# در مرض موسوم بحالت عصبانی

که بطور تحقیق اینحالت مرضی را تشخیص میکند اقسام غیر متناهی علامات آن است
که جمیع آنها اثر یک تغییر اصلی یا ثانوی هستند که عارض بر اعمال بنیان عصبانی
شده اند و مربوط بهیچ آفت اصلی مشهود دیگری از سایر اعضاء ما نمیبستند اینمرض
عصبانی را که مسیو **ویت** قسم معینی قرار داده و فی الجمله بیانی از آن کرده بود در
این ایام اخیره مسیو **بوشو** باسم نِرْوُزِلْیم در کمال خوبی تحقیق نموده **کریز**
**بیرین** که یکی از دوستان من است در تصنیفاتش که مملو است از مطالب عالیه
که بیست سال قبل از این بمجمع اطبای پاریس عرضه نموده افتخار قبول حاصل نمود
از اینطور تکمیل باسم نِوْرُپاتی پُرْتِکِیفُرْم محدود و بیان نموده و معلوم کرده است که
اینمرض با اختناق رحم و مالیخولیای مراقی فرق کلی دارد بنابر این اینکه باسم بخار و
مرض بخاری و اختناق رحمی معروف بوده بیهوده و از قبیل خرافاتی بود که مدت مدیدی
بود در السنه و افواه مردم بوده و هست

نمیتوان گفت که اینمرض همیشه مفرداً عارض میشود بلکه بر خلاف اغلب مرکب میشود
با اختناق رحم و مالیخولیای مراقی و یک قسم حالت و صورت عامی پیدا میکند مسیو
**بیرین** میگوید بلاشک از بابت اینکه خیال **سیمپتوم** بیشتر متوجه
حالت عمومی مذکور بوده و از صفات و علامات مخصوص اختناق رحم و مالیخولیای
مراقی غفلت داشته اند که این دو مرض را مرض واحد پنداشته بودند

## علامات و تشخیص مرض

اشخاصی که مبتلا باینمرض اند
شناخته میشوند بشدت و سرعت تأثر و متلون بودن خلق و مزاج و حالتی که بزودی
از کمال خوشحالی و خوشوقتی منقلب بحالت مالیخولیائی بدی میشود و زیاد بودن
احساس و ادراکات و خیالات خود و فاسد بودن آنها و نیز شکایت از صداع و دوار
کنند و بواسطه حرقت خاصی که عارض میشود بزودی هذیان گویند مثل ابوسینا مسبوق

المسیو ابوسینا
در نمره ۱۶ مذکور شد

## امراض عصبانی مختلطه

عارض اینها شود و حزنی شغل و زحمت را نتوانسته متحمل شد غالباً در اطراف و در راس
و در بعضی تجاویف احساس به اوجاع شدیده ممتده کنند که شباهت تامی به وجع
عصبانی دارند و از بابت ظاهر شدن در مواضع متعدده و متحرک بودن و ثابت
نبودن بسیار قابل ملاحظه و تامل اند بسیاری از اینها خفقان در قلب و ضربان
شدید در شرائین بخصوص در شرائین تحت شراسیف دارند نفس اینها سریع و متواتر
گردد مجرای تغذیه به اقسام مختلف مختل و متغیر و بسیاری از اینها مبتلا بعسر هضم شوند
اینمرضی همیشه از خستگی شکایت دارند بعضی تقریباً قادر بر حرکت نباشند بعض دیگر
زیاد حرکت میکنند و راه زیاد میروند بدون اینکه هیچ احساس بخستگی نمایند غالباً
مبتلا بسهر شدید اند و اگر بخواب روند خواب پریشان و اضغاث و احلام هائله باشد
گاهی حالت تغذیه اینها مثل حالت طبیعی است و لیکن غالباً لاغر شده مبتلا بکلروز یعنی
قلت دم شوند و بدین جهت تغییر و اختلالات عصبی مذکوره نیز شدت کنند
اینمرض بدون حمی عارض میشود با وجود این بعضی گفته اند ممکن است که گاهی هذیان
تحریک حمائی شود که دائم یا دارای فترت باشد مطلقاً انکار نمینمایم که حمی بواسطه تغییرات
عصبانی متولد نمیشود میگوئیم اینکه اتفاق می افتد نادر است و بقدری نادر است
که هر گاه حمائی دیده شود باید گمان افتاد که عرض از مرض دیگر است و تفحص
سبب عضو آن را نمود و نیز باید اجتناب نمود از آن که سرعت نبضی که در اینها بسیار
شایع است و احساسات سردی یا گرمی که بواسطه اختلال حس در اینمرض عارض
میکردند مشتبه بحمی نشوند
چنانکه مذکور شد اینمرض زیاد قابل تامل و نظر است مثل اینکه همیشه متصف میشود
بکثرت و اختلاف و عدم ثبوت علامات که هیچیک دیگر نوع غلبه و ترجیح بر دیگری
ندارند مسیو سریز میگوید که هیچیک از امراض انسانی با این همه صفات مختلفه



وبعد از این همه علامات متقدمه خارق العاده ظاهر نمیشوند پس در حقیقت اینمرض خود مرض مستقل و مشخصی است وبعلاوه ممکن است که مستعد به ابتلای به امراض معروف نزدیکه مثل مالیخولیا و اختناق رحم ومالیخولیای مراقی نماید اینمرض با امراض مذکوره فرق کلی دارد ولی ممکن است که با آنها مرکب شود ونیز با بعضی از امراض مختلفه دیگر مصادف گشته آثار قرابت واتحاد ظاهر سازد

اینمرض اختناق رحم نیست وبا آن فرق کلی دارد زیرا که هر وقت بتنهائی عارض میشود نیز مقارن است با حالات تشنجیه ونیز با حرکات اختلاجیه ومذکور خواهیم نمود که اینها در هر دو قسم اختناق رحم موجود اند ونیز بطوریکه از مالیخولیای مراقی متشخص و ممتاز میشود باینکه مبتلایان بمالیخولیای مراقی مخصوصا در حالت صحت هذیان میگویند و بر توهماتی که سبب میشود که با اینکه در کمال سلامت اند بمالیخولیا وخیال می افتند که شدید مریض شده اند با اگر جزئی نقصی در حالت صحت خود بیابند در آن مبالغه زیادی کرده آنرا مرض بزرگی پندارند پس بر این سبب و بواسطه این استعداد دماغی که در مبتلایان بر اختناق رحم ومالیخولیای مراقی هست غالبا دیده میشود بسیاری از تغییرات و اختلالات حالت عصبانی در آنها موجود و متولد میشوند ولیکن اینمرض از اتفاقاتی است که ممکن است خود مستقلا موجود باشد و بهیچ جزء متمم مالیخولیای مراقی و اختناق رحم اینمرض از حیثیت دوام ورفتار نیز مثل علامات خود غیر منتظم است بالجمله رفتار آن زیاده بی ثبات و متغیر است اشتداد و خفتهای آن لا یعد ولا یحصی است غالبا مدت مدیدی در راحت و بحالت خوشی بمانند اما گاهی با کمال شدت دوباره رجعت نمایند بهمین طور متصلا ماهها و سالها بلکه تمام عمر باقی باشد و منتهی بقسمی از ضعف و سقوط قوی گردد اینمرض مهلک نیست ولیکن بدن تاب مقاومت با اثر چنین مرض عادی اگر چه مستمر چند آن هم باشد نمیماند با اینکه مشاهده شود آفات عضویه که متعلق ب[illegible] بوده و بواسطه

توهماتی
قسمی از مبتلایان که
جنون ومالیخولیای خود را
متوجه حالت سلامت و
مزاج بدن خود نمایند
[illegible]

# امراض شبیهه عصبانیه مختلطه مرکبه

تغییرات واختلالات عصبانی در پرده مانده بودند ظاهر شوند چنانکه ممکن است بر
طبیب نیز غیر معلوم بماند تا وقتی که مریض هلاک شود و نیز غالب گمان کرده اند که اختلالات
و تغییرات شدیده که در این مرض مشاهده میشود بواسطهٔ آفات عضویهٔ مختلفه بحرکت
میشوند ولیکن اگر با کمال دقت مریض را امتحان کنند و از آلات مختلفهٔ بدن استعلام
نمایند و وفنا و مرض را بدانند هرگز چنین خطائی نکنند اگر بخواهیم بجهة این مرض قاعدهٔ
کلی ثابتی قرار دهیم محال است زیرا که جمیع اینها موقوف بدقت و حدس طبیب است
من همیشه این مرض را از امراض مزمنه میدانم ولیکن مسیو **بوشو** قسم حاد با حمائی
از آن قول که بعد بیان میکند که در آن مرضی زیاد استعداد و قابلیت تحریک دارند و
احساس بر اعصاب و ضعف بسیار شدید میکنند و بعد زیادی مبتلا اند و بواسطهٔ تهوع
و قی و یبوست مزاج و کثرت براق زیاد مشوش باشند خفقان و غشی بر اینها عارض و مبتلا
بوجع شدید بطیا و کثرت و ذکاوت حواس و هالوسیناسیون در حس های مختلفه میشوند

هالوسیناسیون در صفحهٔ ۲۰ مذکور شد

و گاهی هذیان و تبی که کم یا زیاد شدید میبود دائم یا دارای فترت غیر منظم باشد و نیز تهیجی که
بسیار سریع است مبتلا و گاهی بسرعت هلاک میشوند
علی التحقیق وجود این حالت عصبانی بجز در اشخاصی که زیاد عصبانی المزاج اند و اختلالات
عصبانیه که در اینها ظاهر میشود نمیتوان بمرض اصلیتی نسبت داد و زیاد خارج العادة
و غیر متداول نیستند بر من معلوم نگشته اما این قول که گفته اند این مرض وقتی که حاد
باشد مثل مرضی که حقیقی باشد تحریک حمی میکند و سبب هلاکت مریض میشود چندان
صدق و حقیقتی ندارد بعضی از این تجارب که بواسطهٔ زحمات مسیو **بوشو** حاصل
شده است سزاوار ملاحظه و تأمل اند ولیکن باز رفع شکوک و شبهات وارده را
نمیتوانند کرد

## تقدمة المعرفه



مبتلایان باین مرض همیشه انقد را احتیاط و دقت

وانفقدی ملاحظه ومراعات وانفقدی محبت و مهربانی که سزاوار است ندارند با وجود این که
مریض باشند چنان حالت خوشی ظاهر مینمایند که با حالت سلامت فرقی ندارد این است
که غالب اوقات کمتر از آن که باید شکایت میکنند با وجود این باید این مرض را از امراض صعبه
دانست علت این که اگرچه بندرت موجب هلاکت میشود اما نادر بدن است از بابت
الام حقیقیه که با وی همراه اند و بواسطه اختلالاتی که عارض بر اکثر افعال بدن کند و
غالبا مثل یکی از امراض مزاجیه کمال مقاومت را با معالجات مختلفه کثیره داشته‌اند
با زحمت و تعب میکند

**سبب** سبب این مرض بعینه همان است که در سایر امراض عصبانی مذکور
شد متفق علیه است که از امراض موروثی است اسبابی که اصالتا موجب ضعف
میشوند مانند غم و بیخوابی و مداومت بر اعمال شاقه مشغول بودن و اکثار در جماع و ضعفی
که بعد از نزف الدم عارض میشود و شیر دادن در غیر وقت یا مدت مدید و امراض
شدیده خطرناک و بادی ممد بروز این مرض دارند بخصوص وقتی که شخص طبیعتا زیاد
قابلیت انفعال و مزاج عصبانی داشته باشد

**علاج** مسیو بوشو بسیار خوب تقسیم نموده جمیع اشارات و تجویزاتی را
که باید در اشخاص مبتلای بر این مرض استعمال نمود (اولا) رفع سبب نمود (ثانیا) مزاج
انها را اگر ممکن شد تقویت نمود (ثالثا) آفات عصبانیه موضعیه را اگر بر سایر حالات غلبه
دارند رفع نمود و از اینها و نیز باید مانع شد که مرکب با مرض دیگر نشود بالجمله قبل از جمیع تدبیرات
لازم است که احتراز از اسبابی نمود که موجب تحریک و وجود این مرض میشوند و انها را امکان
بود که بهترین شروط حفظ صحی در آن جمع باشد دیده شده است که اغلب اوقات تبدیل
مذکور به جهت رفع این مرض کافی بوده چه بسیار اتفاق افتاده که این مرض پس از تعب شدید
و زحمات نفسانیه عارض شده در حالت اول بواسطه استراحت و در دوم بواسطه تغییر مکان

## ذکر اختناق رحم

وا ثر خوش محبت و توجه بنک اهل و عیال زایل شده

صاحبان اینمرض و فی که کم باو باد ضعیف و کلیتاً مبتلا بدرجات مختلفه کلی و دائمی شده‌اند

بایدانها را امر به استعمال اغذیه مقویه و ترکیبات آهن و مقویات مره نمود و چون کلیتاً

شکایت از وجع معده میکنند باید امر کرد به استعمال ادویه مختلفه که در علاج کاستر الژیه

بتفصیل مذکور داشتیم و در سوء هضم نیز مذکور خواهیم داشت کلیتاً اقسام مختلفه آب

سرد و بعضی غسولات بارده در صبحهای ناشتا و اگر اینها کفایت نکردند درجات مختلف

دوش کلیتاً اسباب ناضر اند خواه بجهة نیکو کردن حالت معده و خواه بجهة اصلاح نمودن

تغییر یکه در عمل اعصاب عارض شده

بعض معالجات مختصره هستند که مخصوص برای بعض از آلام موضعیه وضع شده‌اند

چنان که دفع یبوست را باید بتدابیر معمول آن نمود بجهة دفع سهر بعضی از مسکنات استعمال

کرد و اوجاع عصبانی را بتدابیری که سابقاً بتفصیل ذکر شد قلع و قمع کرد بالاخره باید با

کمال شدت مقاومت کرد و ترکیباتی را که اینمرض باسائر امراض پیدا میکند که اغلب صورتهای

کلی دارند که ان الامی و اگر سبب شدت تحریک بنیان اعصا میشوند بیشتر میکنند بدبختانه

معالجات نفسانیه گفتگوئی نمیکنیم چرا که علاج به اختلاف اشخاص مختلف میشود مبتلایان

باینمرض در حقیقت از جمله مرضائی هستند که گاهی باید انها را توبیخ و ملامت علاج نمود

بخصوص وقتی که سرکشی کنند و اطاعت از پرستاران ننمایند و در خیالات و میلهای خود

مبالغه و اصرار داشته باشند اما باید همیشه بر حالت انها دلسوزی کرد و طبیب نباید با

اقربا و دوستان انها حالت الی را اگر ادعا مینمایند همراهی و تصدیق کند

## ذکر هیستری که انرا اختناق رحم و صرع رحمی نیز نامیده اند

اینمرض از بابت متغیر و متبدل شدن و زیاد بودن حالات عصبانیه که در آن ظاهر میشود

یکی از امراض عصبانی قابل نظر و تامل است اما مخصوصاً متصف بدو قسم از تغیر میشود

کاستر الژی
وجع عصبانی معده

دوش
در صفحه ۴۶ مذکور شد

مرض عصبانی است که با صفات و علاماتی که مفصلاً در ضمن بیان آن ذکر خواهد شد ظاهر میشود از باب اینکه علل عارض بودن آن ... این اسم نموده‌اند و الا گاهی ... بر حاصل میشود چنانکه در بیان اسباب و علاماتش ... ضعف ... بان نموده ... و تازه کی دارد ... اختناق ... که در مریض ... متصف بعض حالات ... این مرض ... مبتلای این مرض ... تشخیص میداده
لمترجمه



# در اختناق رحم

در یکی از انها در نقطه از شکم احساس بگوی کوچکی کنند که صعود بطرف حلق کرده و در انجا موجب احساس بفشردگی و تنگی و خفگی میگردد و در قسم دیگر حرکات اختلاجیه خاصه متواتره غیر منتظم عارض میشوند که مصادف اند با مدهوشی و نشناختن اشخاص

## تاریخ مرض

اینمرض از جمله امراضی است که اطبای قدیم هم ان را بیان نموده بودند چنان که در بسیاری از کتب **بقراط** مذکور است نه تنها اطبا در ان دقت و ملاحظه زیاد کرده بلکه قدمای فلاسفه و طبیعیین نیز در بیان سبب ان خیالات و اراء مختلفه داشتند که **جالینوس** اکثر انها را مردود نموده و نیز تا نزدیک ایام ما تاریخ این مرض غیر معروف و غیر معلوم مانده بود چنان که نه تنها مشتبه با سایر امراض عصبانی و بخصوص مالیخولیای مراقی شده مثل این که بر **سیدنهام** هم مشتبه شده بود بلکه با حالات عصبانی نیز مشتبه بود و این اشتباهی است که در این ایام نیز بعضی کرده اند و بعضی دیگر و اکثر سایرین مثل از حالات غیر معتاده غیر معمول و حالات غریبه ظاهر میساختند بر اینمرض نسبت میدادند همچنان که **ویلیس** هم ان را با این قسمها ملاحظه نموده بر همین قسم که بسیاری از تالیفات قدما بخصوص **هیغمر** را اگر ملاحظه کنند می بینند علامات کثیری که صورت و حالت معینی ندارند و مخفی و غیر ثابت اند و اکثر انها عرض امراض بسیار معروفه اند بر اینمرض نسبت داده اند مصنفین دیگر که بعد از **هیغمر** نکات و دقایق مختلفه تاریخ اینمرض را بهتر مکشوف نموده اند **ونت نیس اسنروك لوانیه و ملرمای ژارژه** و مسیو **فنبول** هستند چنان که در بیانات سابقه اسامی انها را با کمال تمجید مذکور داشتیم چند سالی است که دو طبیب معروف از اهل ایالات فرانسه موسوم به **برواشه** و **لاندوزی** در باب اینمرض هر یک رساله مخصوصی تصنیف کرده و بمجمع اطبای پاریس عرضه نموده امضا و تمجید نموده اند و ازهم

# در امراض عصبانیهٔ مختلطهٔ کبیره

تازه ترکتابی است که مسیو بریکیر تصنیف کرده که کتب طبیه را از بابت احتوای بعلوم کثیره و صحت تجارب علمیه مزین نموده

## علامات تشریحیه

هر قدر مبتلایان باین مرض را بعد از مردن تشریح کرده اند تا بحال هیچ آفت ثابتی که بتوان نسبت باین مرض داد ملاحظه نکرده اند مانند سایر امراض عصبانی صفت مخصوصی دارد که از تشریح هیچ آفتی در اجزاء صلبه بدن نمی یابند با وجود این نمیتوان گفت که در اشخاص مبتلای باین مرض مطلقا ضرر اصلی دیده نمیشود بخصوص در اعضاء تناسل زیاد دیده شده در تحقیقات مسیو لاندوزی امثال اینها در اشخاص زیادی دیده و شناخته شده از تشریح سی و نه نفر که این فاضل محقق کرده در بیست و نه نفر از اینها رحم و متعلقاتش را مبتلا بضررهای عضویه بسیار مختلفی یافته که گاهی اصلی و اغلب بالتبع عارض شده که فی الحقیقه نبودند مگر اتفاق و عارضه در بین اینمرض یا ترکیبی با آن و نیز این آفات عضویه ممکن است که اسباب تحریک اینمرض شوند اما سبب و علت تشریحی این مرض نمیشوند بعلت اینکه از ابسرواسیونهای متعدده که نموده و این مرضی را تشریح کرده اند معلوم شده است که اینمرض اغلب عارض و موجود بوده بدون اینکه هیچ علت و آفت عضوی مشهودی در بدن باشد

## علامات و رفتار مرض

نوبهای اینمرض آغاز دفعی ندارند مگر در وقتی که بواسطهٔ تحریک شدیدی مانند خوف یا یکی از اعراض نفسانی شدیده عارض شده باشند اغلب با مقدمه که مختلف میشود از یک یا چند روز یا از یک تا چندین ساعت قبل از نوبه ظاهر میشود مرضی غمگین و متفکر یا اینکه مضطرب و قابل تحریک اند کلیتا مبتلا به اعیا و دوار و ثقل راس و اختلالات بصر و طنین و دوی در گوش و عرق دفعی و خفقان میباشند بعض دیگر بدون جهة گریه



یعنی هیستری

میکنند چنان که ایستروک میگوید اشک میریزند بدون این که هیچ غصه یا
موجب دیگری بجهة انها باشد بعضی هم خنده میکنند که باختیار انها نیست و
بهیچ جبر نمیتوان انها را از ان منع نمود مثل این که حالت تشنجی عارض انها شده باشد
بالجمله خیلی نزدیک بزمان نوبه انها را فشاری در سینه و تمطی و تثاوب و انتفاخ بطنی
عارض گردد که حاصل میشود از اجتماع ریاح در معده و امعا و مصادف است با
جشاء با وجود عوارض و مقدمات مذکوره گاهی اتفاق می افتد که خود نوبه مرض
ظاهر نشود یا تا تمام عارض گردد پس همه محدود میشود بهمین تغییرات مقدمه که
مذکور داشتیم با وجود این غالب اوقات رفتار مرض بهمین قسم بحالات مقدمه
میماند تا این که نوبه عارض میشود و این حالت ظهور نوبه هم چنان که بعد از این
معلوم خواهد شد همیشه بیک هیئت عارض نشود و علامات ان یک قسم
نباشند

در قسم بسیار شدید این مرض غالب اوقات مثل مصروعین می افتند و فریاد و ناله‌ها
ضعیف میکشند و اطرافشان بحرکات غیر منتظمه از انبساط و انقباض و بجانب انسی
و وحشی متحرک باشد تنه بدن بجمیع جهات متمایل گردد غالبا تا میروند بر نشینند
دوباره می افتند و می غلطند و چنان حرکات سریعی کنند که مثل ان بتصور نیاید
قوتشان بقسمی باشد که اگر چند مرد بسیار قوی بخواهند یک زن را نگاه دارند نتوانند
در بین این هیجانات و اضطرابات شدیده چشمها همیشه پوشیده جفنها دائما
لرزان و مرتعش باشند عنق متورم و صورت گاهی پریده رنگ ولی غالبا متهیج اما
هرگز مثل در صرع بنفشی رنگ و ملتوی نشود مختصر ان منظر مخوف هائلی که در حال
صرع ظاهر میشد ندارند نفس متواتر و با صدا و مضطرب گردد چنین معلوم میشود
که احساس تنگی در حلق و فشاری در تحت شراسیف و صدر کند و این حالت است





## در امراض عصبانیه مختلطه رحمی که هیستریک

که بول با کلوله (هیستریک نامند) چنان که غالباً دیده شده است که دست خود را بطرف این اعضا میبرند مانند این که بخواهند سبب این مرض را از خود دور کنند بعضی از آنها مانند بعضی از مسمومین بکلب الکلب با چنگ و ناخن بدن خود را مجروح میکنند و خود را مکرر ضربهای شدید میزنند و لباسهای خود را پاره پاره میکنند سرعت نبض نسبت باضطراب کلیه بدن مختلف میشود که هر قدر اضطراب بیشتر نبض سریع تر گردد پس مدهوش شده کسی را نشناسند در این حالات ملاحظه دیگر از طرف اعضاء تناسل نموده اند که حالات مختلفه که ثابت و دائم نیست و از علامات معموله این مرض هم نیستند گاهی ظاهر شده و بعضی از اختناق رحم را که مصنفین قدیم آن را لبیدینیز یعنی شهوانی می نامیدند متصف میسازند و این علامات بعض حرکات پیش آمدگی و برآمدن اعضای متمکن در فضای خاصره است بجانب قدام یا تحریک بسیار شدیدی است در آلات تناسل چنان که ممکن است سبب نمو فوق العاده بنظر گردد یا ضیقی عارض قسمت مقدم فرج نماید بالاخره در انحطاط نوبه مخاط زیادی دفعتاً از فرج مترشح و خارج شود که حالت زلقی عارض فرج کند بعینه مثل این که در تشنج جماعی عارض میگردد بجای این اضطراب و این حرکات غیر منتظم بعضی از زنان می افتند و بی هوش میشوند و دیگر کسی را نمیشناسند و حس و حرکتشان معدوم شده و بحالت غشی تامی می افتند که ممکن است مدت مدیدی بر این حالت بمانند و **لین** دیده است که این حالت بی هوشی تقریباً یک روز طول کشیده است و **پمر** دوام این حالت را چند روز متوالی مذکور داشته گفته اند که همین غشی بود که در یکی از زنان مبتلا به اختناق رحمی اتفاق و طول کشید که **وزال** آن را مرده پنداشته تشریح نمود این خطای با تأسفی بود که بواسطه آن مشرح بر این عظمت طبی چنین بی رحمانه بعقوبت گرفتار نمودند

**وزال** شرح معروفی است که در ۱۵۱۴ سنه در بروکسل متولد شد بعد از چندی برای تکمیل تحصیل خود به پاریس آمده از اشخاصی شد که در تشریح مسایل جدیده و مطالب جدیده منکشف نمودند مثلاً به خناق رحمی چنانکه مصنف در کتاب اشاره بآن کرده تشریح نمود اطبای پاریس او را متهم نمودند که زنده بوده او را کشته است عقوبت او را به این قرار دادند که برود به بیت المقدس و توبه کند در مراجعت از آن مکان شریف کشتی او طوفانی شده یکی از جزایر یونان افتاده در آنجا از گرسنگی در سنه ۱۵۶۴ هلاک شد
الحقیر



## در اختناق رحم

قسم دیگر از این مرض است که شیوع آن بیشتر از اقسام مذکور است که مخصوصاً شناخته
میشود باین که احساس میکنند که جسم کروی شبیه بگلوله که از یک نقطه از شکم مثل از قسمت
اسفل بطن مخصوصاً صعود نموده بر اعلای آن آمده آنگاه حالت خفگی احداث نماید
پس وقتی که بحلق رسید در آنجا احساس فشار و تنگی بسیار موذی کنند همین است
که سابق بر این آن را گلوله یا کرهٔ اختناق رحمی نامیدیم محال است که کسی بتواند برای
این حالت تحقیق کافی نماید شرا شره عروض آن را بواسطهٔ تشنج که اول عضلات
بطن پس حجاب حاجز و عضلات صدر و عضلات حلق را متوالیاً مبتلا میکند گمان
کرده بود علی ای حال بدون تبعیت گلولهٔ مذکوره غالباً دیده شده که بطن بزودی
منتفخ گشته بنظر بسیار عظیم آید پس نفخ زیادی عدیم الرائحه بطریق جشاء خارج گردد
اما اغلب شکم بخودی خود بدون این که نفخی از بالا یا از پائین خارج گشته کوچک شود
که در حقیقت در این حالت ریاح موجوده تماماً جذب میشوند در همین قسم تشنجی این
مرض است که غالب اوقات وقتی که با دست محل معده را لمس میکنند احساس بقسمی از
حرکت دودی کنند با این که در تحت جدار بطن احساس بقرقرهای صغاری نکرده که
محققاً بواسطهٔ تحریکی که از حرکات اختلاجیه و تشنجیه عارض امعا شده حاصل شده اند
با این که قدما گفته بودند ولی در ظهور این حالات رحم به هیچوجه مشارکتی ندارد و این مرضی
غالباً نفس عالی کشند و گاهی نفسشان بسیار سریع و متواتر گردد مثل این که بعد رفت
دیده اند در دقیقه پنجاه الی شصت نفس میکشیدند غالباً خفقان و دوار عارض آنها است
و ممکن است که گاه گاهی مدهوش شوند اما غالباً ملتفت مردم خارجی هستند بعضی
اگر چه بنظر کسانی که در حول و حوششان اند بیهوش می آیند بی حسی آنها ظاهری است
جمیع حواس مخصوصهٔ آنها هنوز درک میکنند چه وقتی که از نوبها خلاص شوند جمیع
آنچه را که دیده و شنیده بودند بکمال خوبی حکایت میکنند چنانکه باید بنابر مواظب

## در امراض عصبانیهٔ مختلطهٔ کبیره

بود و هرگز چیزی نگفت که بد و بر خلاف میل انها باشد و انهارا محزون نماید اگرچه وقتی باشد که اعتقاد همه کس این باشد که نمیشنوند

نوبه این مرض از هر یک از اقسام آن که باشد کم کم و بتدریج تخفیف می یابد چنان که اول حرکات اختلاجیه معدوم شده و احساس بتنگی و فشاری که میکردند نقصان می پذیرد ولیکن حالت شعور و تکلمشان بزودی بحالت طبیعی و سلامت نیاید گاهی در اواخر نوبه که تهیج شدید باشهیق منقطع فی الوسط باخنده فوق العاده بر انها مستولی شود بعضی از نسوان شکایت از خستگی شدید کنند و قشعریره عارض انها شده و در این وقت اکثر انها اخراج بول نموده مقدار کثیری بول صافی از انها دفع میشود

غالب اوقات حالات مذکوره نپسندند مگر زمان نوبه بجهت نوبه این مرض چنانچه دیگر اتفاق افتاده است که پس از پنج یا شش دقیقه حالت نوبه دوباره بهمان شدت اول عود نموده و بهمین طور چندین دفعه مکرر شود چنان که در بعضی از مرضای خود یکی از نوبهای این مرض را ملاحظه نمودم که بجای این که یک نوبه شدید عارض شود مرکب بود از حملهای کوچک متعددی که عدد انها مختلف میشد از دو و سه الی پنجاه و شصت در یکی از مرضای خود مشاهده نموده که حملهای یک نوبه هشت روز طول کشیده بود و در شخص دیگر دیده بود که چهل و پنج روز طول کشیده با حملهای کوچکی که فاصلهای انها چهل الی پنجاه دقیقه بوده هرگاه زمان نوبه طولانی شود عموماً مردم را اگر نمیتوانند بشناسند و بتوانند تکلم نمود ولی بسیار مضطرب و بهیجان امده پریشان حالت باشند حالات طبیعیه و نفسانیه انها زیاد قابل انفعال و تاثر اند اگر انها میل زیادی بملاطفت و مهربانی و بمعانقه و بوسیدن دارند بعضی از انها شکایت از وجع شدید بری و ثابتی کنند که محدود است در نقطهٔ کوچکی از سر یا یکی از سایر اعضاء بدن که چنان که سابق اشاره بان نمودیم ان را کلو هیستریک یعنی میخ اختناق رحم نامیده اند حالت اعصاب



اضطراب بر مریض معلوم میکند که نوبه او هنوز تمام نشده و بسیار کم است که اشتباه کنند کلیتاً آن وقتی که نوبه بکلی تمام میشود که مریض با خندهٔ شدیدی بر آنها مستولی شود که بهیچ تدبیر بعنوان انزا موقوف نمود یا اینکه بول زیادی از آنها دفع شود و گاهی نیز مخاط زیادی از فرج خارج گردد علاماتی اند که سابقاً مذکور نموده بودیم و هرگز در زمان فترت مشاهده نمیشوند

همین که نوبه بکلی قطع شد مریض شروع بتکلم نماید و لیکن بسیار خسته و ضعیف باشند در بعضی یکی یا بیشتر از حواس معدوم گردد چنان که جمعی کور یا کر و بعض دیگر احساس هیچیک از طعوم و روایح نکنند و اکثر بعض اجزاء جلد و سایر اغشیهٔ ظاهرهٔ آنها عدیم الحس گردد و برخی منقطع الصوت شوند بعض دیگر مبتلا بفلجی شوند که محدود بعضو مثانه یا یکی یا بیشتر از اطراف باشد بعضی از حرکات کره عارض شود یا مبتلا بر تشنج عضلات اطراف یا فک شوند عوارض مذکوره ممکن است که سریع الزوال باشند ولی غالباً چندین روز یا چند هفته یا چند ماه دوام کنند گاهی بخودی خود رفع میشوند و گاهی باقی میمانند تا نوبه دیگر عارض شده سبب رفع آنها شود ولی در هر یک از احوال عموماً زود رفع میشوند گاهی فوراً رفع میشوند و هرگز اتفاق نیفتاده که مزمن و دائم شده باشند مگر در فلج یا تشنجی که عرض از یکی از امراض عضویه مراکز اعصاب باشند که کم کم و بتدریج رفع میشوند

اگر حمله نوبه ضعیف باشد مریض پس از چند ساعتی بحالت سلامت رجوع نماید اما اگر نوبه زیاد شدید باشد پس از آن چند روزی در حالت نقاهت میماند در این وقت مضطرب و پریشان و مبتلای بدوار باشد اشتها بکلی ساقط یا مفرط و فوق العاده باشد شکم منتفخ و مبتلا به بهر شده یا خواب پریشان کند بالاخره در بعضی ممکن است حالت راه رفتن در خواب مشاهده شود

نوبهای اینمرض گاه زود زود و گاهی دیر بدیر رجعت نمایند اگر فاصله ... زیاد باشد بحالت

مستدعی از ارباب خبرت و بصیرت آنست که در این کتاب چه در این مرض و چه در سایر مواضع مطالب مکرره بسیار اینکه مصنف گاهی چند کلمه آن مستمرا است در خروج بول و مخاط و غیرها را در چندین جا مکرر میکند به چشم بترجم نگیرند چه وضعی که در تعلیم شاگردان در مدرسه مبارکه داشتم ناچار بودم که از کلمه بکلمه ترجمه نکنم والا ممکن بود این مطالب خیلی بهتر خوش عبارت و سلیس تر نوشت که تکرار هم نداشته باشد
للمترجم

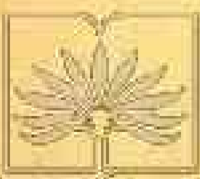
مشتبه نشود که عوارض مذکوره الخ که مصنف میگوید اول بعد از سیر مرض است و بعد بیان نمیکند رفع شدن این عوارض
للمترجم

## در امراض عصبانیهٔ مختلطهٔ رحمی

صحت کامله بر گردند الا این که انها زیاد قابل تاثر و انفعال باشند برای اکثر ممکن نشود که خود را مشغول بکار مهمی کنند غالباً حالات مالیخولیائی موحشه دارند اعمال و حالات انها زاید و باخطور دانند بعضی دیگر زیاد خوشحال و خوش وقت اند بسرعت خوشحالی انها بغم و اندوه مبدل گردد کلیتاً مستعد اعراض و حوادث عصبانیه مختلفه از قبیل صداع و خفقان و اوجاع عصبانی معده و سایر اوجاع عصبانی و غیره باشند نبض انها غالباً سریع بعضی را قشعریره عارض شده احساس حرارت یا برودت نمایند که نیستند مگر علامات اختلال حس و ابدا دخلی بحمی ندارند این مرض اگر مرکب با مرض دیگر نباشد همیشه بدون حمی عارض میشود زنان مبتلای بران همیشه مبتلا بعسر طمث و بی انتظامی ان هستند و گاهی مبتلا بر لکوره یعنی سیلان ماء ابیض شوند این زنان زیاد مستعد مادری اند ولی محتمل است که کمتر از اصحاب ولود باشند حالت حمل و آبستنی در انها مثل در اصحاب رفتار منتظمی ندارد اما بنابر روای مسیو بریکیر اطفالی که از مادران مبتلا براختناق رحم متولد میشوند خیلی زود میمیرند و عدد موتای انها بیشتر از اطفال متولد در بین سایر امراض است و این تجربه ایست که باید در ان تحقیق حقیقی نمود وقتی که نوبه این مرض زیاد مکرر میشود یعنی یک یا چند مرتبه در هفته عکس و رجوع می نماید مریضه ها مبتلا برنج ذاتی شده خواب از انها قطع و سر انها سنگین میشود و بعضی از اعضا انها اوجاعی که گاهی شدید و گاهی ضعیف اند باقی میماند که از وجود انها غالباً بگمان افتند که مبتلا بر الام شدیده شده اند احساس برد و وطنین و دوی نمایند گاه گاهی ظلمت بصر عارض انها شود قوه حافظه انها ضعیف و گاهی بکلی معدوم گردد غالباً سوء هضم عارضشان شده و بدانجهت عمل تغذیه انها مختل شود و در بعضی اشتهای انها فاسد گشته مبتلا بفساد شهوت و وحم شوند پس از این عوارض است که بسیاری از انها مبتلا بهذیان جنونی میشوند و بعض دیگر ابله و خرف شده و بحالت اغما و لیثرغس

لکوره
در صفحه ۱۱۱ مذکور شد

فساد شهوت و وحم
در مقاله پنجم مذکور خواهد شد که میل به اشیاء غیر طبیعیه ... کنند
لمترجم



امثند بعضی دیگر از نسوان مبتلا باعراض واختلالاتی غیر معمول تر از اینها مثل ابتلای به
بهت و بجود و شخوص و چنانکه مذکور شد برفتار در خواب شوند

در رجوع نوبهای این مرض هیچ نظم وقاعده مشاهده نشده غالبا نوبه خود بخود و بدون
هیچ سببی رجوع مینماید گاهی بواسطه همان سبب اصلی که از اول موجب وجود انها
شده بود رجوع وعود کنند و بخصوص در اختلافات و تغییرات شدیده هوا و عروض
طوفان زیاد مثال میشوند غم واندوه و حرکات نفسانیه شدیده و وسنین هنگام
یعنی سبب رجوع نوبه میشوند
حادث طمث حالاتی هستند که ممکن است اسباب رجوع نوبه شوند و بالعکس حالت
حمل و بعضی از امراض حاده و مزمنه که در بین این مرض عارض و ملحق میشوند غالبا
اسباب منع نوبهای ان میشوند

در این مرض تغییرات مختلفی مشاهده نموده ایم بخصوص در حس و در قوة انقباضیه
که ابدا تابع نوبه این مرض نیستند پس لازم است که اندکی هم خود را مصروف تحقیق و بیان
انها نمائیم مذکور نمودیم که این مرضی عدیم الحس میشوند مسیو شارل لندوزی
مدعی شده است که این حالت علامت ثابت غیر منفکی است که در جمیع درجات و در
جمیع احوال این مرض از وقتی که ابتدا میکند تا وقتی که بکلی دفع میشود موجود است این
این اعتقاد سخیفی است چنانکه مسیو بریکه در تحقیقات خود مذکور نموده که
در صد نفر از این مرضی که ملاحظه کرده شصت نفر انها مبتلا بعدم حس بوده اند این
عدم حس گاهی محدود ببعض اجزای جلد و گاهی در تمام سطح ظاهر جلد و اغشیه
مخاطیه که قابل تفحص و استعلام اند از قبیل ملتحمه و غشاء مخاطی بواطن و تجاویف
انف و غشاء مخاطی دهان و حلق و غشاء مخاطی معاء مستقیم و مجرای بول و غشاء
مخاطی مثانه و فرج ظاهر شده بودند هنگامی که در مریضخانه پیتیه
طبیب بودم زنی را دیدم که چند موضع از بدن او را که لمس میکردند ابدا احساس نمیکرد



## در امراض عصبانیه مختلطه

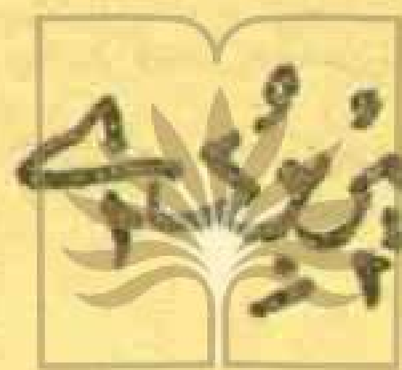
مکرد در قسمت تحتانی جدار انف کرد در انجا بعکس سایر مواضع حسش بشدت
زیاد شده بود چرا که هر وقت انموضع را بمیان دو انگشت گرفته میفشردم نوبه اینمرض
فی الفور در کمال شدت عود میکرد که بدون شک معلوم بود بواسطه وجع شدیدی
بود که از لمس ان موضع تحریک میشد عدم حس جلد ممکن است که دفعتاً بعد از نوبه
عارض شود و ممکن است که بطی بان نداشته و مریض گاهی قبل از عروض ان
احساس بخدارت و دبیبی مثل دبیب نمل کند اغلب در جلدی که مبتلای بان است
هیچ اثر مخصوص صحیحی بحس بصر و بحس لمس ظاهر نشود ولیکن گاهی بسیار سرد باشد و حالت
دوران دم شعریه انمواضع بطور وضوح ضعیف شود ملاحظه کرده اند در حالتی
که اخر این شعب عصب که منفرق در جلد میشوند در کمال شدت عدیم الحس اند ساقهٔ
انها که این شعب از ان خارج شده اند بحالت طبیعی و سالم است این بیحسی چنانکه
مذکور شد ممکن است عارض حواس خمسهٔ ظاهرهٔ مخصوصه نیز شود چنانکه بعضی از
مرضی کور و بعض دیگر انها کر میشوند و برخی قوهٔ ذائقهٔ انها فاسد شده احساس
بطعوم نکنند ممکن است که بیحسی ظاهر جلد تجاوز و تعمق کرده عضلات را مبتلا
نماید و این در کمال سهولت معلوم میشود وقتی که اگر الکتریسیته را بان عضلات
برسانند که حسشان معدوم شده و باز قابلیت انقباض در انها موجود است
مخصوصاً در اشخاص مبتلا باختناق رحم است که فلجهای حس و حرکت و اقسام
فلج حس عضلات و فلج حیات عضله که دوشن و لاندری بیان کرده و
سابقاً در باب فلج مفصلاً مذکور نمودیم مشاهده میشود
کثرت و ذکاوت حسی که غالباً بحد وجع رسد یکی از علامات عام اینمرض است
اما علامت ثابتی نیست و شیوعش هم کمتر از فقدان حس است و از بابت بیقراری
و عدم ثبات مثل اکثر علامات دیگر اینمرض زیاد قابل نظر و تامل است این علامت اغلب




بعضا

## در اختناق رحم

بغتةً ظاهر میشود و گاهی هم باز بغتةً طور دفعتاً موقوف میشود و هم محرّک است و
تغییر مکان میکند و کثرت حس را ممکن است در جمیع انواعی که از اعصاب اراده بر با نهایات
شعب میرسد مشاهده نمود اما هیچ عضوی را بقدر جلد مبتلا نسازد چنانکه
ممکن است تمام جلد بطور عموم دارای وجع باشد با وجود این اغلب این کثرت حس
موضعی است و تنور بدن را بیشتر از اطراف عارض میشود و شدت تغییر آن اگر هر قدر جلد را
بکمال ملایمت لمس نمایند یا بمالند کفایت در تحریک وجع کند و معین است تا موضع آن
در جلد است چرا اگر کرچینی بجلد دهند که در نکرفته باشند مگر همان جلد را تحریک
وجع میشود مثل وقتی که او و یا اغشیه که در تحت آن واقع اند فشرده بودند جلد و
سایر اغشیه که مبتلا باین حالت شده ابداً هیچگونه تغییری در لون و نبض آنها
ظاهر نمیشود زیاد مشاهده شده در زنی که مبتلا باین مرض بوده چند نقطه مبتلا بکثرت
حس بوده و حال اینکه سایر اعضا مبتلا بعدم حس بوده اند و نیز دیده شده که
یکی بعد از دیگری عارض شده اند چنانکه بعدم حس نقطه معینی که رفع میشد
فی الفور مبتلا بکثرت حس میشد یا بالعکس و این گاهی بفاصله چند دقیقه اتفاق
می افتاد عضلات و بخصوص عضلات تحت جلدی نیز بهمین قسم مبتلا بکثرت حس
میشوند صداعهائی را که در این مرض بسیار شایع اند گاهی در جبهه و گاهی در صدغ
و گاهی در پشت سر ظاهر میشوند و تمام اقسام آنها شدید میشوند و قابل ملاحظه اند و همان
وجعی هستند که مکرر اشاره بآن شده که از روی حقیقت از بابت شدت و ثبات آنرا
میخ اختناق رحم نامیده اند اعتقاد مسیو بریکیر این است که محل آنها در عضلات است
و نیز این وجعی که در تحت سر اسفنوری جدار صدر و بخصوص در موضع هر آن
بسیار شایع اند از این قبیل اند یعنی وجع عضلانی خالص اند
مفاصل اطراف نیز گاهی موضع وجع شدید واقع میشوند



## در ذکر اعراض عصبانیه مختلطه فی هستریکیه

مخصوصاً بخصوص در فی در اوجاعی که گاهی عارض مفصل فخذ و خاصره میشوند نموده
ولیکن دیده شده که این اوجاع در سایر مفاصل نیز ظاهر میشوند و نیز ممکن است که
این وجع مشتبه با اوجاع مختلفه دیگر شود که در حقیقت مثلی را که مسیو بُرُودی
ذکر میکند سبب این گمان میشود مفصلی را ملاحظه کرده بود که در درد داشته
متورم هم شده پس از آنجا ورم تجاوز بجمیع آن طرف نموده بود علی ای حال این علامت
غالب اوقات زیاد دوام پیدا میکند ولی ممکن هم هست که بزودی بکند و دوم
شود و باز مجدداً ظاهر شود مختصراً ممکن است که این علامت هم مثل سایر علامات
اختناق رحم غیر ثابت و غیر منتظم باشد

و نیز باید اوجاع عصبانیه را از جمله علامات این مرض دانست بخصوص وجع
عصبانی بین الاضلاع و وجع عصبانی معده و رحم و غیره را و هم کثرت و شدت حس
اعضائی که حامل حواس ظاهره مخصوصه اند اما لازم است که مطالعه کنندگان
کتاب را متنبه نمود که فاطبهٔ زنان بخصوص زنان مبتلا باختناق رحم زیاد مستعد مبالغه
و اغراق گوئی اند و غالباً دروغ هم میگویند پس باید مواظب حالت آنها بود و همیشه
ملتفت شد و اجتناب از حالات آنها نمود و یقین باعمال و اقوال آنها نکرد تا اینکه
حالت صدق و اعتبار قول آنها معلوم گردد

و نیز مشاهده نموده ایم که تغییر و اختلالات مختلفه در اعمال بدن این مرضی عارض میشود
که ممکن است بواسطهٔ آنها مشتبه بامراض شدیده دیگر شوند مخصوصاً از آن قبیل آ
ضیق النفس و سرفه چنانکه در بعضی از مبتلایان باین مرض سرفه یابس ملحی که بنوبت عارض
و بهیچوجه دفع نمیشود مشاهده شده این علامات را که سیدنهام بسیار
خوب تحقیق و بیان نموده بود مسیو لازگ نیز جدا گانه آنها را از قبیل مطالب مهمه
در روزنامهٔ طبی سنهٔ ۱۸۵۴ درج نموده است و نیز گفته اند که بجه یا کروپ کاذبی در این

در این مریض بود که درد مشتبه با این وجع شده بود لمترجمه

مقصود زبان و گوش و بینی و چشم است لمترجمه

## در اختناق رحم

مرض عارض میشود که سبب خفگی و نزدیک باختناق میشود بحدیکه ملجا میشوند که عمل تراکئاتمی بکنند مثل اینکه مسیو پریگر در دو مریض خود ذکر میکند که مبتلا باین خفگی شدید بودند و مسیو فیلپو و مسیو طیسیر این عمل را در آنها نمودند هرگاه کسی این عوارض را که در مرض عصبانی که او را اسپیجه ژار نامیده اند ظاهر میشوند در نظر داشته باشد میداند که هیچ استبعاد ندارد که در اختناق رحم که اینهمه علامات غیر و سمت غیر معمول دارد تشنجی مثل آن در مجرای نفس ظاهر شود و احداث مثل خفگی مذکور نماید و لیکن تجربهائی که کرده اند هنوز شیئور و تحقیق محدود و معین نیستند که از آنها بتوان رفع جمیع شکوک و شبهات محدود را در اصلی بودن مثل چنین حادثه نمود

در بیانات عمومی که سابق بر این نمودیم معلوم شد که علامات تشنجی در این مرض زیاد عام و شایع اند بانی معروف کرده اند که علاوه بر احساس فشار و تنگی گلو که از اختناق حنجره و توابع که دائم و غیر متوقف است صداهای حلقومی که بسیار شبیه اند بصدای سگ و گربه و اغلب خنده بی سبب که بهیچ تسکین آن ممکن نشود نیز از علامات این مرض اند

و نیز در مبتلایان باین مرض غالبا علامات و آثار فلج ظاهر میشود سابقا در عدم حسی که در این مرض عارض میشود که در حقیقت فلج اعصاب حس است گفتگو نمودیم چیزیکه لازم است چند کلمه اشاره بفلج عضلات که فلج اعصاب حرکت است نمائیم خواه بتبعیت نوبه عارض شوند خواه از قبیل اتفاقاتی باشند که یک نوع اصالت و ذاتیتی داشته و ربطی بنوبه این مرض نداشته باشند

فلج تابع این مرض ممکن است تمام عضلاتی را که از اعصاب دماغ و نخاع بآنها شعبه میرسد مبتلا نماید غالبا بصورت پاراپلژی یعنی فلج اطراف سافله ظاهر و بسبب عارض یک شق بدن شود و ممکن است این فلج محدود بیکی از اطراف یا بیکی از عضلات یا بمثانه شود و



## امراض عصبیه کبیره
## در مرض عصبانی مختلط طره

لسبیا در نادر است میخواهم بگویم هرگز اتفاق نمی افتد که عضلات وحده مبتلا شود باید موضع این فلج هرجا باشد ممکن است بند بند سر بیچی رو بازو پا در برود یا اینکه بغتتا مثل فلجهای شکم عرض از نزف الدم دماغ اند ظاهر شود و در جمیع این احوال ممکن است که لسبیا و تام یا ناقص باشد در بیانات سابقه اشاره نمودیم که بنابر رای مسیو روشن در جمیع فلجهای اختناق رحمی انقباض از الکتریسیته عضلات همیشه سالم و محفوظ است و حال اینکه حالت حسی با الکتریسیته کم یا معدوم شده

فلج عضلانی در اینمرض یکی از حوادث و اعراضی است که میتواند بواسطه رفتار غیر منظمی که دارد عدم ثبات سایر علامات اینمرض را نیز ظاهر و کلاهج نماید مثل اینکه ممکن است دفعتا بواسطه یکی از مؤثرات نوبه موقوف گردد چه بسیار اتفاق افتاده است که بعد از نه روزه نعربیحی که بصاری دارند یا بواسطه رفتن به زیارت یکی از مقابر یا اماکن متبرکه یا از گرفتن بعض حرزها و طلسمات از کشیشها و امثال اینها دیده اند در زنان بعضی فلجها فورا علاج شد را وقوع معجزه و کرامت نسبت داده اند من اینمطلب را خوب فهمیده ام و ضد این اعتقاد عامیانه میخواهم و از اینهم که بعضی از عقلا نیز باور کرده باشند تعجب نمیکنم بجهت اینکه از صغیر و کبیر و وضیع و شریف ما ها طالب چیزهای عجیب و غریب هستیم اما طبیب نباید زود باور باشد که بگویند ابله است و گول زنان را خورده یا بگویند در تقلب و تمارض با آنها شریک بوده لهذا لازم است در امتحان این قسم از امراض جمیع قواعد و دقتهای علمیه را بکار ببرد و اگر تاریخ امراض عصبانیه و بخصوص تاریخ اینمرض را خوب بداند اید در اتفاقی که مرض بطور علمی شفا حاصل میشود بخوبی یا بواسطه تدابیر معالجه میشود هرکه باور نخواهد کرد که معجزه یا کرامت

### دفع و انجام مرض

دوام اینمرض مختلف است بعضی از زنان مبتلی نمیشوند مگر به چند نوبه و موقوف میشود بعضی دیگر تمام مدت عمر مبتلی باشند ولیکن غالبا سالهای دراز اینمرض بحالت توقف میماند ممکن است بواسطه رفع سبب اولی که

معاد کلام مسیو روشن اینست که دقتی الکتریسیته را بعضو فالج شده اید ارسال مینمائید یا هیچ حس بان نمیکند یا بسیار کم حس میکند و حال اینکه در جمیع اعضا عضلات آن عضو انقباض [illegible] مقتضی میشوند المترجم

مقصود مصنف از اعتقاد عامیانه فریب زنان خوردن و انها قبول این تقلب را کردن است نه استبعاد از کرامت المترجم



حالت بروز نشده بود یا بواسطهٔ حرکت نفسانی شدید یا بجهت زیاد شدن سن این مرض معدوم و رفع شود بالجمله بعد از پنجاه سال نادر است که نوبهای این مرض باز رجوع نماید محل شبهه و گفتگو است که اختناق رحم ساده هرگز سبب موت شده باشد ولی در چند نفر حکایت کرده اند که بعد از اینکه در بین این مرض یکمرتبه شیئون دماغی یا بواسطهٔ اغمی که عارض بر نفس شده یا بنهای ردئی درگذشته اند مبتلایان باین مرض مستعد بمالیخولیای حرافی و مالیخولیا هستند اما بعکس آنچه در صرع دیده میشود این مرض سبب وجود دمانس نمیشود

دمانس در صفحه ۲۰ مذکور شد

## ترکیبات مرض

ممکن است که این مرض و صرع هر دو شخص واحد را مبتلی نمایند در این هنگام دیده میشود که گاهی این و گاهی آن منفرداً با علامات و حالات مخصوص خود ظاهر میشوند و گاهی چنانکه کثیر الاتفاق است در یک نوبه در آن واحد هم علامات اختناق رحم و هم علامات معروفهٔ صرع باهم ظاهر میشوند و این اتفاق نمی افتد مگر بعد از زمان طویلی در زنانی که زیاد ضعیف شده باشند یا بعد از یکی از امراض نفسانیه یا غم واندوهی که عارض آنها شود

## تشخیص

صرع و مالیخولیای عراقی و حالت عصبانی که مشروحاً ذکر شده امراضی اند که مخصوصاً ممکن است مشتبه باین مرض شوند اما صرع ذکور و اناث را بدون تفاوت مبتلا مینماید و نیز از این مرض بواسطهٔ اغمائی که همیشه دفعی است و حرکات اختلاجیه که منقطع بدو وسط اند یعنی موقوف میشوند و دوباره میگیرند و زمان آنها کم است و در یک سمت بدن بیشتر ظاهر تر اند و بواسطهٔ منظر قبیح صورت که بنفش و کج میشود و گاهی که تمام لب را فرو گرفته و بواسطهٔ زحمت و اذیت شدیدی که عارض نفس است و بول و براز یکه بکلی بدون اراده خارج میشوند و بجهت تحیر و لغماتی که مریض بعد از حرکات تشنجیه و اختلاجیه واقع در آن میشود و بواسطهٔ حالت

خناق



خرافت و گاهی جنون و هذیان مخوفی که بعد از نوبه عارض میشوند بالاخره بواسطه
صدمه و اذیتی که نوبه‌ها از جهت رعشه و تشنج و شعور می‌برند و آنها را مختل
میکند بخوبی تشخیص میشود و در اختناق رحم بعکس جمیع مذکورات است که حرکات
کنولسیونی همیشه کلُنیک یعنی اختلاجی و غیر منتظم است و در طرف چپ و راست
مساوی و بیک نهج است صورت هر قدر هم بهیجان آمده باشد بنفش یا سبز نشود چنانکه
در صرع مشاهده میشد در این مرض حرکات ارتعاشیّه که گاهی در عضلات مشاهده
میشوند هرگز مثل حرکات اختلاجیه مخوفه که در صرع عارض شده وضع و منظر مریض را
منقلب میکردند نمی‌باشند و نیز گفته‌اند که در اختناق رحم ساده دهان کف ندارد
و اگر گاهی هم حس بکلّی مثل در صرع فاسد شود نزاع تحریکی که نوبه صرعی بآن منتهی
میشد ظاهر میشود و نه آن حالت خرافتی که بعد از آن مشهود بود بعکس آنچه در صرع
مشاهده میشود این مریض بزودی هشیار میشوند و بجای اینکه ضعف عارض آنها
شده تحریک شده و بهیجان آمده باشند و باید دانست که آن گریه و خنده‌هائی
شدید که بهیچوجه تخفیف نمی‌یافت و آن حالت مهربانی و میل ببوسه و معانقه کردن و
حالت انبساط ملایم از صفات مخصوصه با اختناق رحم است بعلاوه این انتفاخ بطن و
اجتماع ریاح در آن و این طرح عضلانی و فقدان حس و تشنجهائی که بیان نمودیم که از باب
متحرک بودن و عدم ثباتشان بخیر قسم محل تأمل و نظر اند بجز در این مرض در مرض دیگر ظاهر
نمیشوند ممکن نیست صرع دواری که یکی از دو قسم صرع است مشتبه با اختناق رحمی
که بدون کنولسیون ظاهر میشود گردد چرا که در این مرض بسیار کم است که بیهوشی و
حالت ناشناسائی عارض شود چنان بنظر می‌آید که دماغ از نوبه این مرض بیخبر است بعلت
اینکه این نوبه مخصوصاً شناخته میشود بواسطه احساس خفگی و بتوسط احساس یک گلوله
اختناق رحمی و بسبب اجتماع ریاح در مجرای غذا و اینکه نوبه این مرض زیاد



طولانی است با وجود این باید مسلم داشت که در بعض حالات نادره تشخیص مشکوک میماند اگر چه زمان قلیلی باشد اگر کسی اطلاع کاملی بحالت [illegible] داشته باشد میداند که ممکن است مرض دفعتاً مرکب از اختناق رحم وصرع باشد که هم علامات اولی را که حرکات اختلاجیه وگلوله اختناق رحمی باشد وهم علامات ثانی که کف کردن دهان وبیهوشی وحالت فقدان حس است داشته باشد این مرض [illegible] رحم را اختناق رحم صرعی نامیده اند مخفی نماناد که در این حالات مشکوکه لازم است که تشخیص را بیشتر مایل بطرف اختناق رحم نمود زیرا که مشاهده نموده ایم که این مرض چه قدر صفات غیر عادیه غیر طبیعیه دارد وچه قدر از حیثیت علامات غیر منتظم است واگر چه در فاصله نوبتها بعضی اختلالاتی که در علامت این مرض بیان نمودیم از جانب حس وحرکت ملاحظه شود بیشتر یقین بوجود این مرض میشود

بر بسیاری از مصنفین مخصوص بر **سیدنهام و ویت** این مرض با مالیخولیای مراقی با وجود اینکه میان آنها هیچ شباهتی نیست مشتبه شده بود بالجمله این مرض تقریباً مخصوص بزنان است وحال اینکه مالیخولیای مراقی هم مردون را بطور تساوی مبتلا میسازد ابتدای این مرض دفعی است وبغتتاً عارض میشود ودوام آن موقتی ولحظاتیست وزود بزود رجوع میکند وحال آنکه مالیخولیای مراقی بتانی وبطوء عارض میشود ووقفات ثابت طولانی دارد وبطور نوبه ظاهر نمیشود ومریض در حالت مزاج وصحت خود اضطراب دارد وتمام همش مصروف این عضو وآن عضو است وحرکات اختلاجیه ندارد واگر اعضای غذای آن مبتلا بمرض عصبانی باشد حالت خفگی وانتفاخ بطن هم داشته باشد هرگز علامت گلوله اختناق رحمی ندارد واگر احیاناً بعضی از آنها شکایت از آن نمایند بواسطه توجه خیالشان باین حالت واز باب خواندن کتب طبیه وخود را متهم



## امراض شبیه بکبسه در مرض عصبانی مختلط طرمی

بیان نمودن است

مرض موسوم بحالت عصبانی راکه شرح وبیان نمودیم مفصلاً فرق انرا با اختناق رحم ذکر کردیم در اینجا دوباره حاجت بتکرار نیست

باید ملتفت بود ونسبت فلج وتشنجهائی که غالباً وقات بعد از نوبه اینمرض باید بودن باینکه ربطی بنوبه ان داشته عارض میشوند بیکی از امراض اصلیه دماغیه نداد که تشخیص مشتبه شود ولیکن از وضع وطریقه حدوث این عوارض ورفتار غیر منتظم وحالت بیقراری وعدم ثبات وزود ونود وبدون قاعده عود نمودن وسایر علامات انها که معین است که مخصوص باختناق رحم اند رفع جمیع این شکوک وشبهات راکه دراینمرض کرده اند میشود گویا محتاج بذکر وبیان نباشد که غالباً این اشخاص تمارض وتقلب میکنند چه اگر چند روز مشتبه کردند همینکه طول کشید محال است که عقلا ومردمان هشیار ملتفت نشوند وفریب مکر وخدعه بعضی نسوان را بخورند

## تقدمة المعرفه

اینمرض هرگز سبب قطع حیات نشده ولیکن سبب عروض علت موذی دیگر میشود نهائی که حد بد است وبعد از سببی که رفع ان سهل است عارض شده خطر از ... نیست میتوان بطور کلی حکم کرد که رفعی که بدان تشنج وحرکات اختلاجیه ظاهر میشود داشت از جمیع اقسام است وو دانکش باز بیشتر میشود دفعی که نوبه های ان نبضها شدید باشند ولیکن این حملهای اختلاجیه کاهی برای دفع کربه وتشنجی که قبل از انها عارض بوده اند نافع اند بعضی از زنان اند که مدتی علیل میمانند وتا اینکه نوبه کرداو با حرکات اختلاجیه شدید باشد عارض انها نشود بصحت کامله عود نمیکنند حال اینها است که یکاهی میگویند او اما که روی اسمان را ابر گرفته وتاریک کرده باشد ممکن نیست بدون تظهیر وعد وبرق وانقلاب




ضعف

صاف و باز شود و نیز خود مشاهده نمودم که حملهای اختناقیه علامات رویه از
قبیل تشنج و فلج مثانه و امثال اینها اگر بقیه از نوبه سابق بودند موقوف نمودند
**سبب** اینمرض تقریبًا مخصوص بزنان است و در مردان بسیار کم مشاهده
شده و اغلب مردان هم که مبتلا میشوند در دست متصف بصفات اختناق رحمی
نیستند اینمرض اول در حوالی سن بلوغ مشاهده میشود گو باشد شیوعش از پانزده
الی بیست سال پس از بیست الی بیست پنجسال باشد گاهی بعد از آنکه موقوف شده با
اینکه عارض نشود مگر گاه گاهی دیده شده که دو باره باشدت جدیکی در نزدیک سن
یاس عارض میشود اینمرض تقریبًا بعد از چهل و پنج الی پنجاه سالگی بکلی رفع میشود زنانی را
مبتلی مینماید که در مزاج و حالت کمال منافات را داشته هیچ شبیه بیکدیگر نیستند
اما گویا زنان عصبانی المزاجی را که کلیتًا ادراک و هوش اینها زیاد است بیشتر مبتلی
نماید هرچه ممکن است بنیان عصبانی را تحریک نماید سبب اینمرض میشود و از آن
قبیل است زندگانیئی که بطالت بگذرد و فکر و خیال زیاد و خواندن بعضی افسانهها
و تحصیل صنایع بینک مخصوص موسیقی و غم کثیر و مدتی بیدار ماندن و زحمت و
صدمات قلبیه بعضی مخصوصًا عفت و منع را بیشتر سبب اینمرض دانسته اند چنانکه
گفته اند کسانی که مبتلا باینمرض میشوند از ده نفر نه نفرشان بواسطه این سبب است
اما در اینمطلب اغراق گفته اند این محقق است که عفت و منع غالبًا سبب وجود این
مرض میشوند اما در زنانی که عاشق طبیعت و بوالهوس اند نه در مطلق نسوان بالجمله
اثر این سبب کمتر از آنست که گمان کرده اند بلکه اثر آن کمتر از افراط ضد آن یعنی کمتر از
افراط در جماع است که مفرطین مخصوص کسانی که استمنا میکنند بیشتر از ممنوعین
مبتلا میشوند فصول حاره و سکنای در اقالیم شدید الحراره و رهبانیت و گوشه
نشینی و اغذیه قویه و سمه و اغذیه شدیده التحریک از جمله اسبابی اند که حقیقتا در حصول



اینمرض

## در امراض عصبیهٔ مختلطهٔ مرکبه

اینمرض موروثی است بعضی گمان کرده اند که اینمرض کلیتاً و اغلب بیشتر از نقرس است مسیو
بیرنیکیر این مطلب را مردود نموده میگوید اگر ده مردم غریب دویست شهر پاریس که
ربع از فامیلشان مبتلی باینمرض اند ملاحظه کنیم بیشتر از نصف آنها صاحب دولت و متمول
نیستند و نیز ثابت کرده است که اینمرض ممکن است ارثی باشد و هم باعتقاد این
محقق زنانی که مادر آنها مبتلا باینمرض بوده اند دوازده مرتبه بیشتر از مبتلایان از
اسباب دیگر مستعد بابتلای اینمرض اند

اسبابیکه اغلب تحریک نوبه اینمرض میکنند اعراض و تحریکات نفسانیه شدیده و
دغدغه و احتباس طمث و خستگی و اکثار در جماع و از بعضی اغذیهٔ ذفره داده و
امثال اینها هستند

**علاج** برای اینمرض تدابیر کثیره ذکر نموده اند بعضی مخصوص پیش بندی
نوبه و منع از ظهور آنست و بعض دیگر معین شده اند برای علاج زمان اخذ و
اشتداد نوبه

اگر بعض مقدمات آن ظاهر شده و هنوز از مرض بروزی نیست باید سعی کرد و علی الخصوص
مریض را بریاضت و بعض مشاغل مفرح مشغول نمود اینها معالجاتی اند که غالباً از اکثر
تدابیر طبیه که جهت این هنگام تجدید نموده اند مفید تراند

وقتیکه طبیب مراعات زنی که در خطر نوبه کنولسیو اینمرض است دعوت نمایند
اول دفعه باید او را بطوری بخوابانند که خود را مجروح ننماید بهتر آنست که اگر تختخواب
بلندی باشد او را بروی زمین بخوابانند چه در این وضع مراعات احوال مریض را بهتر میتوان
نمود پس باید جمیع لباسهائیکه اسباب افشرده گی وی و اذیت اند خارج نمود و بسیار نافع است
که هوای خنک تازه وارد اوطاق کنند پس از آن امر بمعالجات کثیره نموده اند که بسیاری
از آنها را منفعت مبین تجدید کرده و حال بکلی متروک شده اند از قبیل عطسات و

نطولات مخدره بر روی شکم واستنشاق بخارهای منتنه نافذه وداخل کردن و شستن
فرج با اجسام معطره یا بالودانم (پیشار) و از این قبیل است دلک کردن وفشردن
شکم از زمان جالینوس اطبای قرون وازمنه مختلفه امر بعضی معالجات
میکردند که تمام آنها از روی علوم نظریه خطیه بوده و الان ترک شده اند از قبیل
معالجات نفسانیه و معالجاتی که بمناسبت و حالت اشخاص بخیال خود میکردند و
ونیز در ایام سابقه بابلرها بجهت تنبیه و افاقه مریض در ابتدای هنگام نوبه بنظر با
عنق رحم آنها را دغدغه مینمودند بلکه شوهرهای آنها را امر میکردند که فی الفور
با آنها جماع کنند شکی نیست که این اعمال همیشه این اثر را نداردند که نوبه این مرض را بزودی
رفع نمایند بلکه بندرت چنین اثری میکنند و بخصوص در همان ملت هم کم آن را
اختناق رحم لیبیده یعنی شهوانی نامیده اند مفید اند
در منفعت استعمال الجواذب و مصرفات که مکرر در اطراف بدن استعمال شوند زیاد مبالغه
نموده اند ولی بجای اینکه سبب تخفیف شوند بالعکس اسباب تحریک و هیجان میشوند
بقسمی که در بعضی از نسوان بعوض اینکه زمان نوبه را کم و کوتاه کرده آنها را طولانی میکنند و
نباید آنها را تجویز نمود مگر نادرا برای دفع کسر شبوبی که اتفاقا عارض شود
ادویه ضد تشنجیه و مخدره و اگر در جمیع این مرض بطور عموم استعمال مینمودند نافع نیستند
مگر در مواضع محدوده و بمناسبت مخصوصه مشک و کافور و انقوزه سنبل الطیب که مخصوصا
بطریق حقنه استعمال شوند چنان اثری ندارند که بتوانند زمان نوبه را کم و کوتاه کنند
ونیز از این قبیل است اثر کردن بعضی احوال از یاد مدح و تعریف کرده ونیز گاهی امر
باستنشاق آن مینمودند ولی بسیار محرک است و کلوفرم بر آن ترجیح دارد اما طبیعه
بیهوش نمودن مریض در وقتی که این مرض شدید و نوبه های آن بسیار با وجع باشند
نافع است پس باید دانست که این حبس از ادویه که از استنشاق آنها ممکن است خود



تحریک مثل نوبهٔ اختناق رحم شود اگر در بین نوبها معمول شوند میتوانند در هنگام اول
که هنگام انقلاب آنها است چند لحظه بر شدت نوبه بیفزایند اما اگر مداومت نمایند
تا هنگام دویم آنها تسکینی که مقصود بود بزودی حاصل شود در بعض مرضی ممکن است
که از این تدبیر نوبه بکلی ساکن شود ولیکن غالب اوقات باز بزودی هیجان نوبه عود نماید
پس لابد باید باز همین علاج را فی الفور اعاده نمود تجربه حاکم است بر اینکه بنا به افراط
در استعمال این ادویه که بیهوش میکند نمود نه تنها بواسطهٔ اینکه مریض را مستعد خطر
دیگر خواهند کرد بلکه بواسطهٔ اینکه اگر استنشاق آنها را مکرر کنند منتهی بتحریک ردی
شدیدی خواهد شد چنانکه مسیو بوپکیه نیز این ملاحظه را نموده

از میان جمیع ادویهٔ مخدره افیون بهتر و انفع از همه است ممکن است اگر متحمل شرب مقدار
کثیری از آن شوند هم تشنج و هم تحریک را تسکین دهد و لکن نباید آن را از قبیل ادویهٔ
شافیهٔ قالعهٔ مرض دانست اگرچه مقدار آن را زیاد کرده بسر نخود و سه نخود و نیم
برسانند

ادویهٔ ضد و رمیه فایده ندارند مگر در حالات مخصوصه مثلا میتوان از یکی از اورده
فصد کرد اگر زمان نوبهٔ این مرض طولانی شده حالت نفس هم مضطرب و متعسر باشد و
خون زیاد هم بدماغ رفته سبب کثرت سنبون شده باشد در حالت اخیر باید ارسال
مبردات بالفعل نیز بصدغ نمود

استحمام بماء فاتر یا خنک که چندین ساعت طول بکشد و هر روزه مکرر شود غالب
اوقات سبب تسکین بینی میشود در حالتی که نوبها زیاد طولانی باشند یا بعد زود زود
عود و رجوع نمایند و مریض زیاد قابلیت و استعداد تحریک داشته باشد میتوان
مثل مریضی که پمپر حکایت میکند حمام را دوازده الی هیجده ساعت طول داد غسولات
بارده و انصباب مبردات بالفعل از بالای سر را نیز استعمال و تجدید نمودند و این علاج
مکرر

ذکر شده که در ایران
اب فاتر و تهیه سرد
اب خنکی قائل شده
اند
لمترجمه



اخیراً مخصوصاً در صورتی که این مرض مصادف با حالت ضعف و انحلال قوی و غشی
باشد با محرکات و منبهات باهم معمول میدارند

برای پیش بندی از اخذ نوبرها باید تفحص از سبب اولی این مرض نمود و کمال
جهد را در دفع آن کرد پس امر به استحمام بماء فاتر و خنک نمود و تلطیف غذا کرد
در صورتی که معده عصبانی باشد و نتواند تحمل غذا کند باید از جمیع اسبابی که
میتوانند تحریک بنیان عصبانی نمود و خیالات مریض را بهیجان آورد دوری باید
کرد احتراز کنند و هم از مثل موسیقی و بعضی تماشاها و خواندن افسانه‌ها اجتناب
نمود و باید شروع بریاضت معتدله نمایند و روز بروز زیاد کنند تا بحد خستگی
برسد بنا بر مناسبت وضع و حالتی که دارند باید آنها را امر به اعمال یدی و تحصیل
علوم طبیعیه از زبان اشخاص حرده بازنده نمود و باید در رختخواب کم بمانند مدت
مدیدی اعتقاد داشتند و بسیاری هنوز هم معتقداند که عروسی کردن بهترین
جمیع معالجات است این مرض است و این خطای بزرگی است که کرده‌اند مقاربت
جماعی این اثر نیک را ندارد مگر این که این مرض بواسطه عفت و منع از جماع با افراط
در عاشق طبیعی و بوالهوسی یا عشقی که ممنوع از وصال آن باشند عارض شده
باشد در حالت اخیر لذت جماعی که از وصال و انبساط و تشفی قلبی در علاج
این مرض اثر مینماید

در صورتی که حالت قلت و وقف دم خود سبب این مرض و موجب زیاد کردن استعداد
حالت عصبانی و تحریک نوبه این مرض شده باشد باید آن را بدقت تمام با ترکیبات
آهن و ادویه مره و تدابیر و اغذیه جیده علاج نمود و در غیر این حالت ضرر مقویات
بیشتر از منفعت آنها است از این قبیل اند بسیاری از مبتلایان باین مرض که در شهرهای
بزرگ متمکن و بخصوص صاحب دولت اند و تحریک شدیدی عارض بنیان اعصابشان



شدید

امراض بخار در صفحه ۲۰۰ مذکور شد

شده است در قرن اخیر مخصوصاً **پمم** تجربه کرده است که این قبیل امراض یعنی امراض بخار نیز را بحللات و ماء الجبن و آبگوشت گوساله و مرغ و دوغ و آبهای معدنی نوش کرده و استحمام بمیاه فاتره که مدت مکثشان زیاد باشد و حقن بارده بلکه بایخ سرد شده بهتر میتوان علاج کرد و نیز مندیلهای آلوده بآب سرد بروی سر بجهة رفع منع اختناق رحم و بروی شکم برای رفع درد اختناق رحمی که مصادف با احتباس طمث یا طمث با وجع میشود تجربه نموده است همه کس میداند که از این طرز علاج سبب نتایج متعدده شده که در قرن هیجدهم نیز شهرت نامی داشته و نیز معین است که در این حالات جمیع این منافع را میتوان از طریق استعمال آب سرد اخذ نمود چه هم از قبیل روادع بنیان اعضاست و هم از جنس مقویات بدن است

مذکور شد که در این مرض غالباً بعض علامات واضح تر اند و تفوق بر سایر علامات دارند که محتاج بمعالجات مخصوصی هستند مثل اوجاع عصبانی که باید آنها را بمعالجاتی که سابقاً در باب این اوجاع مذکور شد علاج نمود و مثل فقدان حس که باید آن را باستعمال محمرات و الکتریسیته چاره کرد معالجه اخیر برای رفع فلجهائی که در این مرض عارض میشوند نیز بسیار مؤثر و مفید است و باید علاوه بر آن معالجات مختلفه دیگر که سابق بر این در باب فلج مذکور داشتیم معمول شود

## مکان مرض

در ازمنه مختلفه اطبا هر یک بعد از دیگری مکان این مرض را در رحم و در بنیان اعصاب و در بعض اعضاء دیگر مثل ورید باب الکبد و مجرای نعذیه و در خود کبد و در خون بدن و غیره قرار داده بودند و قول اخیر در این ایام بکلی متروک است ولی هنوز دلیلی هم بجهة رد آن اقامه نکرده اند و این رای که موضع این مرض در بنیان اعصاب مرکزی باشد مخصوص **و یلیس** و **لپوا** است در ایام جدید **شرازبره** نیز بهمین اعتقاد بوده و آن را مرض دماغی تشنجی نامیده بود





این مذهب را میتوان در کمال سهولت مردود و منقوض نمود باینکه اگر این مرض همین بر تشنجات و اختلاجات و فقدان مشاعر تنها منصف میشد ممکن بود حکم بنی نمود که مکان آن دماغ است ولیکن سابقاً معلوم نمودیم که غالباً نوبه آن عارض میشود و ابداً اعراض دماغیه دیده نمیشوند که گویا دماغ هیچ خبری از نوبه اینمرض ندارد بالجمله انتفاخ بطن و ثقل صدر و احساس بصعود کلوله اختناق رحمی و تنگی که در حلق عارض میشود علاماتی اند که غالباً بدون اختلالات دماغیه و بدون کنولسیون مشاهده میشوند پس بهیچوجه نمیتوان حکم کرد که تغییراتی که منشاء بد آنها یک موضع از احشا است مکان آنها دماغ باشد و بعلاوه اگر کسی احتمال بدهد که اینمرض مخصوص زنان است باید اول قبول کند که مربوط به آلات تناسل آنها است چنانکه اگر دقتی در علامات آن نماید این گمان را میکند و دیگر اینکه تحقیق شده است که در بعضی از زنها نوبه اینمرض مصادف است با حالت تحریکی در اعضاء تناسل و بعضی حرکات در فضاء خاصره و همینکه نوبه این مرض تمام شد رطوبت زلقی لزجی از فرج مترشح میشود ملخص کلام اکثر علاماتی که در هیجان جماعی در این عضو ظاهر میشوند غالباً در نوبهای اینمرض نیز مشاهده میشوند پس بنظر می آید که رحم مکان اینمرض باشد بعض دیگر مبدء اینمرض را تخمدانها دانسته اند این رائی است که یکی از اطبا اظهار ساخته شهرت تامی کرده و در روزنامه طبی ۱۸۴۶ درج نموده و معلم فاضل معروف استراز بورک معلوم کرده است که اگر مریض را بر پشت بخوابانند و موضع تخمدان راست یا چپ آن را لمس نمایند احساس بوجع نماید و اگر بیشتر بفشارند وجع بیشتر شده بسمت اعلای شکم کشیده شده و آنجا متوقف میشود و اگر باز مداومت بر این فشار کنند اکثر آنها بدنشان متمدد شده گاهی بحالت کنولسیون و گاهی بحالت اغماء بیفتند و بعض دیگر همان احساس بکلوله اختناق رحمی نمایند این تجارب



## در امراض عصبانیهٔ مختلطه

درست وار روی تحقیق شده ولی بسیار نادر اند و کم اتفاق می افتند زیرا که هرچه خود امتحان کرده ام بندرت این حالات ظاهر شده اما این که این فشار در تخمدان بیشتر از سایر اعضاء تناسل مؤثر باشد اثبات و تحقیق آن محال است و نیز باید دانست که در حالات نادره که فشار سبب تحریک وجع شده پس نوبه مرض عود کرده تخمدانها سالم بوده اند و ظن غالب این است که هیچ آفتی عارض نسوج آنها نشده زیرا که هیچ تغییر فوق العاده در آنها مشاهده نکرده اند و این هم که چرا فشار بر عضو مأوف تحریک وجع کرده و سبب آن تغییرات عصبانی که نوبه های اختناق رحمی را متصف مینماید میشود بواسطه این است که سایر اوجاع شدیده نیز موجب آن میشوند چنانکه سابق بر این حالت آن زن را حکایت کردم که هر وقت جزء تحتانی جدار انف او را میفشردم همیشه تحریک وجع شدیدی میشد و بلا فاصله نوبه مرض بشدت عود میکرد با وجودی که سایر اعضاء بدن آن عدیم الحس بودند اعتقاد من این است که از ادله و بیانات مذکوره ثابت میشود که این مرض نقطه شروع و مبدئی در خود رحم یا متعلقات آن دارد و مثل امراض عصبانی صاعده که بیان نمودیم صعود بسایر اعضا میکند منتشر بودن رحم بر اعصاب ربطی موجب اختلال و تغییراتی چند در احشاء شده سبب ظهور نوبه های کوچک با اسم غیر کنولسیونی این مرض میشود اما حرکات غیر منتظمه اطراف نیز خلاف آنها تابع اختلال دماغ اند که آنهم خود بالتبع و عارضی است چنانکه مسیو بوا از روی تحقیق گفته است حالات مرضیه که در این وقت ظاهر میشوند شباهت تامی به کنولسیونی که گاهی بواسطه دغدغه اعضاء تناسل حاصل میشوند دارند ما قبول میکنیم که نقطه مبدء این مرض رحم و ملحقات نیز آن باشد و لیکن آن را محدود و محصور بر آنها نمی کنیم بعلت این که در سنه ۱۸۵۵ بیشتر از سه ماه ملاحظات کثیری در دختر بیست دو ساله که نه فرج داشت و نه رحم نمودم که با وجود این مبتلا بنوبه های

اختناق



اختناق رحمی بسیار شدید بود اما اگر هم مسلم بداریم که مبدء و مکان این مرض اعضا
تناسل است بواسطه تغییرات مختلفه که از طرف حس و حرکت و نیز از جانب مشاعر و قوای
نفسانیه مشاهده میشوند محقق است که آنرا از جنس امراض عصبانیه مرکبه
بدانیم

لازم بود که دوباره تکرار نمائیم که در این مرض هیچیک از اعضاء صلبیه بدن مبتلا بآفات
عضویه مشهوده نمیشوند اما این بر خلاف تجارب مکرری است که پوترل نموده
و خواسته بود که آنرا یکی از امراضی که عرض ورم مزمن رحم اند قرار بدهد ضررهای
اصلیه که در اعضاء تناسل اشخاص مبتلا باین مرض مشاهده شده اند چنان که سابقا بیان
نمودیم از قبیل اسباب مهیجه کرده اند

## در اکلامپسی اطفال که عبارة اخری کنولسیونها

حالت صرعی اطفال است

بسیاری از امراض زمان طفولیت که عرض و صفت عام آنها حرکات اختلاجیه بود
مشتبه باین مرض میشدند اما بواسطه تحقیقاتی که متاخرین کرده اند سزاوار است
که این لفظ را استعمال در معنی حقیقی خود کرده و مخصوص شود بتهییج کنولسیون
عرضی بادانی اطفال که دخلی بصرع نداشته و مربوط بر هیچیک از علل اصلیه مراکز
اعصاب نباشد

اکلامپسی بر دو قسم است یکی اکلامپسی اطفال و آن همین است که شرح آن ذکر میشود و یکی دیگر اکلامپسی نفاس که باید آنرا در جزو امراض نسوانی که وضع حمل مکنیة در حالت نفاس ملاحظه نمود لمترجمه

**تاریخ** در جمیع ازمنه هم اطبا متوجه باین مرض بوده و از زمان بقراط
الی زماننا هذا هر کس بخیال نوشتن تاریخ آن بوده و هر کس چیزی نوشته تقریبا آنچه که
بوده است از تجربه و بیان طبی نموده اند و بعلاوه در این مطلب براشه نیز
تحقیقات وافیه در تجربه و علاج این مرض نموده کتابی در آن نوشته است که بسیار لایق مدح
و تمجید است و نباید ترجیح داده بر کتابی که بوم در ابتدای این قرن در این مرض نوشت



# در امراض ناشئه عصبانیه مختلطه مرکبه

که مملو است از تجارب عملیه نافعه اما محتمل است که بر این مصنف این مرض در غالب بیانات
با اکثر اقسام کنوولسیون مشتبه شده باشد و عیبی که وارد بیانات او واضح نیست و
در هیچ چیز حکم محکمی نکرده با وجود این کلام این است که کتاب او و کتاب **دکتر زانزل**
بهتر از جمیع کتب جدیده اند که در این مرض نوشته شده و نیز در جمیع ممالک مباحثات
و گفتگوی زیادی در این مرض کرده و مطالب کثیری در آن نوشته اند از میان جمیع اینها
بیانات **گِرسان** و **مسیو بلانش** که در چاپ دویم لغت طبی درج
نموده اند بر همه ترجیح دارد

## علامات تشریحیه

در اطفالی که بعد از یک یا چندین نوبه این مرض
در گذشته اند در دماغ و نخاع و اعضائی که بر اینها احاطه نموده هیچ آفت عضوی
مشهودی نیافته اند ولیکن گاهی دماغ را مبتلا بکنژسیون یافته اند و نیز دیده اند
که خون سیاهی در وریدها مثل در حالت اختناق و خفه شدن جمع و محتبس گشته ولی
معین است که اجتماع و احتباس خون بواسطه صدمه ایست که در هنگام نوبهای
کنوولسیونی عارض بر دوران دم و عمل تنفس میشود و هیچ چیز اسباب گمان این که کنژسیون
در این حالت اصلی باشد نمیشود

کنوولسیون در صفحه ١٨٠ مذکور شد

## علامات و رفتار

این مرض غالباً دفعتاً و بدون سبب
عارض میشود گاهی هم بعضی مقدمات بجهت آن ملاحظه نموده اند چنانچه اطفال
قبل از نوبه زیاد قابل تحریک و مغموم و مبتلا بسهر اند یا حالت نعاس دارند و یا خواب
پریشانی کنند صورتشان زیاد سرخ و چشمشان درخشان و بهر چیز خیره میشوند و
بسیار نگاه میکنند و امثال اینها پس بروز کنوولسیونی که گاهی عام و گاهی موضعی است
آغاز نماید **مسیو لکر** که تو مخصوصی در این مرض تألیف نموده میگوید که در هنگام
اول مرض صورت طفل مثل صورت کسی که دردی دارد و خائف است میشود و چشمها



باز یا پوشیده مانده احول و برگشته و از حرکات سریعه مضطرب و بهیجان آمده
باشند حدقه منسع و خطوط صورت کشیده و منحرف شده عضلات بنوبت گاهی
حرکات انبساطیه و گاهی حرکات انقباضیه سریعه و شدیده میکنند انگشتان در
کمال شدت بطرف کف دست منقبض میشوند عموماً در این حالات بواسطه
حرکات مضطربه سریعه که عضلات صدر در حالت کونولسیون عام میکنند
عسرتی عارض تنفس شده مضطرب و منقطع فی الوسط میگردد در این هنگام
نبض بسیار صغیر و بشدت متواتر و اغلب غیر منتظم است صورت اول پریده رنگ
یا سرخ و بعد کبود و سبزی میشود بخصوص رنگ لبها پس از آن دیگر کسی را نمیشناسند
و اشخاصی را که در حول و حوششان اند نمیدانند و حسشان بکلی معدوم گردد بالاخره
تمام جلد را عرق فرا گرفته حرارت بدنشان اغلب زیاد میشود و اما انطور که **الفور**
**لوی** گفته است که در جبهه و در یافوخ در موضع ملاج بزرک حرارتی خیلی شدیدتر
از سایر مواضع ظاهر میشود معلوم و ثابت نشده است

کونولسیونها همیشه بر این درجه شدید نیستند گاهی محدود به یک نصف بدن و
گاهی بتمام اعضائی که در فوق یاد و تحت حجاب حاجز واقع اند میشوند بخصوص
عنق و صورت یا تنها چند نقطه از این مواضع در این حالات حس بدن بحالت
طبیعی است و شعور بکلی مفقود نشده و تغییری در اعمال بدن ظاهر نگشته مگر اینکه
گاهی سرعت فی الجمله در نفس ظاهر میشود بنابر رای مسیو **گریسان** و
مسیو **بلاش** ممکن است این عرض در اطفال خیلی صغیر بخصوص در اطفال
تازه متولد شده غیر واضح تر و محدودتر از این عارض گردد این دو طبیب قایل گشته اند
در این صورت ممکن است که این بروز که دخلی بر اعضاء دماغ و نخاع نداشته و مبدء
و مکان اصلی آن بنیان اعصاب ربطی باشد در این حالات نوبتها با سرعت و بتوالی



## امراض نسوان

## در مرض عصبانی مختلطه

در حرکت تنفس و پریدگی رنگ صورت و بنفشی لبها و خیره شدن بیک موضع ظاهر میشوند و لیکن این علامات نهایت چند ثانیه دوام کرده معدوم میشوند پس جمیع اعمال بدن باز بحالت طبیعی خود رجوع مینمایند

ممکن است که دا این مرض ظاهر نشود مگر یک نوبه یا نوبه های کثیری با فاصله های کم عارض شوند و نیز ممکن است که نوبه های متعددی که زمان فترتشان بسیار کم باشد پی در پی یا چند روز بر طفلک هجوم نمایند کلیتاً کنولسیونها در روزها بیشتر از شبها عارض میشوند روشنی آفتاب گویا بر شدت آنها می افزاید مشاعر گاهی بزودی بمحض اینکه حالت کنولسیون موقوف شد بحالت طبیعی خود رجوع میکند اما وقتی که چندین نوبه پی در پی عارض میشود طفلک مدتی خواب آلوده و بحالت ضعف میماند و نظری با تعجب و خرافت دارد و احساس بر اعضاء شدیدی کند اضطراب و تشویش عقلی که عارض شده بود موقوف نمیشود مگر بتدریج و اگر بالعکس نوبه ها از یکدیگر فاصله زیادی داشته باشند و در شبانه روز بیشتر از دو سه مرتبه عارض نشده و شدتی نداشته باشند در فواصل نوب راحت باشد کلیتاً بدون تب ظاهر میشود و گاهی ملاحظه شده است که فقط جزئی میلی بنعاس دارند و همین که بخود آمدند تقریباً حالتشان مثل حالت قبل از نوبه است و لیکن گاهی ملتفت شده اند که یک یا بیشتر از حواس خمسه آنها مختل یا یکی از اطرافشان فالج شده که این حالت ممکن است مربوط بیکی از آفات عضویه شدیده عارضه بر اعضاء واقع در جوف جمجمه باشد بخصوص بر نزف الدم دماغ یا بجهت اینکه همیشه بعد از آنها فلج شقی دائمی عارض و پس از چندی منتهی به آتروفی عضلات بلکه خود عظام میشود

اختلاف کرده اند که این مرض در وقتی که جنین در رحم است عارض میشود یا نه تجارب متعدده منکره حکم بوجودش میکنند چنانکه هر گاه تحریکات نفسانیه شدیدی به

در





زمان حمل عارض مادر شود جنین بهیجان آمده حرکات غیر منتظمی کند که مادر و محرمان دیگران هم احساس بران کنند

**انجام مرض** کنولسیونها غالباً سبب هلاکت میشوند چنانکه گاهی بعد از یک نوبه شدید در میگذرند ولیکن آنکه شایع است این است که بعد از نوبه‌های مکرر هلاک میشوند بعضی از اثر کثرت سیتون دماغی در میگذرند و بعضی خفه و مختنق میشوند و گاهی در تشریح هیچ آفت عضوی که بتوان آن را سبب هلاکت دانست مرئی و مشهود نمیشود بعضی آن را بواسطه غشی یا تعطیل عمل اعصاب میدانند

وقتی که عاقبت مرض محمود است علامات رو به بهبودی یا بتدریج رفع میشوند و نوبه‌هائی که زیاد مکرر میشدند و بهم نزدیک بودند از هم دور میشوند و آن شدتی که داشتند رو به نقصان میرود و همیشه رو به بهبودی هستند بدون این که بحران واضحی ظاهر گردد

همین که مرض رفع شد و مریض بحالت سلامت رجوع نمود در اغلب از مرضی هیچ اثری از آن نمیماند ولیکن بعضی از آنها چنانکه ذکر شد علیل و ضعیف میمانند و بعضی مبتلا بفلج شقی شده و برخی مبتلا بر تشنج میگردند مسیو **ثرول گرت** میگوید اکثر تورتیکولی‌ها و عرج‌ها و کجی‌هائی که عارض پاها شده و انحناهای ستون فقرات بواسطه کنولسیونهای این مرض عارض شده اند خواه قبل و خواه بعد از تولد از مادر و اما در این حالات باید آفت عضوی ثابتی فرض کرد که گاهی سبب کنولسیون و گاهی عرض از آن باشد

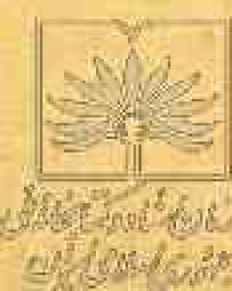
**تورتیکلی** در صفحه ۱۰ مذکور شد

**تشخیص** عنقریب کیفیت تشخیص این مرض از صرع مذکور خواهد شد

**براشه** بیان کرده است که تصور نمیشود که این مرض و هیپرتروفی که مرض خوف

**هیپرتروفی** در صفحه ۷ ذکر شد





## امراض عصبیه که با امراض عضویه مختلط میشوند

ازاب است بیکدیگر مشتبه شوند زیرا که در هیستری خوف شدید غیر ممکن المنع
از ما بعات دارند و تشنج شدیدی عارض عضلات تنفس شده و پی در پی اخراج
نفس کنند که بهیچوجه منع آن ممکن نیست و بر خلاف بسیار مشکل است اگرچه در ابتدا
باشد تشخیص این که آیا این مرض اصلی یا عرض از بعض آفات عمیقه مراکز اعصاب است
ولیکن هرگاه ملاحظهٔ هجوم و ابتدای دفعی مرض بخصوص ملاحظهٔ کیفیت رفتار آن را
بکنند تشخیص یقینی حاصل میشود بالجمله بسیار کم است که امراض دماغیه هر قسم از آنها
که باشد آغاز بر کنوولسیون کنند عارض نمیشوند مگر بعد از بروز سایر علامات چنانکه
در ورم حجاب ساده یا توبرکولی که تقریبا همین دو علت اند که میتوانند در سن طفولیت
عارض شوند و مشتبه بر این مرض شوند که عموما این دو را هنگام اولی است که زمان
اضطراب و انقلاب است که شناخته میشود بر ناله و حنین های سوزناک و تبی که گاهی
کم و گاهی زیاد شدید است و گاهی جلد بدن زیاد زکی الحس شود و بخصوص قی های
متوالی و یبوست خاصی از جمیع تدابیر نیز از علامات آنهاست و اگر هم حرکت اختلاجیه
باشد موضعی و محدود به بعض عضلات و جز خواهد بود بالاخره در حالات نادره
که باز بیقین بر تشخیص حاصل نشود لابد باید ملاحظهٔ رفتار مختلف مرض که دائم یا دوام
یا تغییر غیر منتظمی وارد نمود و سایر تغییرات جدیده که ملاحظهٔ آنها بجهة تشخیص تفریقی
لازم است باید ملتفت بود

توبرکول در صفحه ۲۱۸ مذکور شد

### تقدمة المعرفه

کنوولسیونها همیشه دارای حالات هائل بنظر
هستند که حکیم طبیب را بخوف و تشویش می اندازند بعضی حالات اند که میتوانند تقدمة
المعرفه را ردی و خطرناک کنند علی ای تقدیر بنا بر رای مسیو

### بواشه که نوشته

خطر این مرض در هنگام اول طفولیت کمتر است از سن بالاتر و هرقدر سن بیشتر میشود
خطر آن زیادتر میگردد و قسمی که بواسطهٔ سبب سریع الزوال و سهل العلاجی عارض میشود





عموما

عموماً خطرناک نیست و بالعکس گفته‌اند کنوولسیونی که بواسطهٔ کثرت اکل و خوف شدید
یا بعد از یکی از اعراض نفسانیهٔ شدیده که عارض دایه‌ها میشود ظاهر شود خطرناکتر
از سایر اقسام است ولیکن این اعتقاد درست نیست که هنوز مستند بر تجربهٔ کافی نباشد
که بتوان آنرا از قبیل اعمال تجربه شده قبول نمود چیزی که لابد هم از قبول آن این است که
کنوولسیونها هر قدر متعدد و کثیر اند و نوبه‌های آنها هر قدر به یکدیگر نزدیک و شدیدتر اند
و متباعد در فواصل نوب زیاد مختل و فاسد اند خطرشان بیشتر است تب نیز از جمله
علاماتی است که بر شدت مرض می‌افزاید زیرا که همیشه در حالت ترکیب با مرض دیگر
عارض میشود بنابراین نمیتوان با بعض اتباع **بقراط** متفق شد و آن را از قبیل بحران
جید برای کنوولسیون دانست و از دلایل نیک پنداشت کنوولسیونهائی که در ابتدا یا در
بین هر مرضی عارض میشوند حتماً همیشه تقدمة المعرفه را شدید بد میکنند از تجارب
متعدده که در این ایام کرده‌اند معلوم شده است که اعتقاد **سیدنهام**
چه قدر سست و سخیف بوده که حرکات اختلاجیه را که در مقدمهٔ آبله عارض میشدند
مثل دلیلی برای خوبی آبله و جودت مرض میدانست

**سبب** اینمرض مخصوصاً در اطفال جدید الولاده بیشتر عارض میشود
و عروض آن نسبت به پسر و دختر یکسان است اما چنانکه یکی از دوستان ما **کیتز**
**لکو** معلم مدرسهٔ کانن ملاحظه نموده در اول طفولیت است که ذکور و اناث فرقی
ندارند اما هر قدر سن زیاد میشود کنوولسیون خواه ذاتی و خواه عرضی دختران را بیش
از پسران عارض میشود چنانکه معین کرده است که تفاوت آنها مثل نسبت سه بر یک است
اما شکی نیست که نسبت این تفاوت را بمزاج عصبانی که پس از سن هفت سالگی عارض
دختران میشود دادن بهتر است از اینکه بنوع ذکور و اناث دهیم بعضی از علمای طب
اطفالی را که قبل از وقت ذی شعور میشوند از قبیل مستعدین بر اینمرض میدانند و آنها

اطفالی اند که حالت صورت آنها متغیر میشود و قابلیت تاثر و انفعال دارند و خوابشان
مضطرب و ناراحت است یمُر میگوید اطفالی که سر آنها بزرگ است خیلی بیشتر مستعد
این مرض اند اما این مطلب که اکثر محققین هم آنرا منکر گفته و یقین بران کرده اند بر دو فاضل
مجرب که مسیو مِلانشه و مسیو گوسان باشند هنوز مشکوک است
از میان جمیع اسباب مستعده که زیاد قوی الاثرند و هیچ منکری ندارند موروثی
بودن یا استعداد عضوی مخصوص صحت اشخاصی که منتهی بیک اصل و بیک نژاد میشوند
بعض خانواده ها را حکایت کرده اند که جمیع اطفال آنها از کنوولسیون در گذشته اند
مسیو دُو کُلس در نز خود که در سنه ۱۸۴۷ تالیف نموده تفصیل مریضی را که
زیاد غرابت دارد بیان میکند از آن معلوم میشود که چگونه اطفال مستعد بودند و
مرض از پدر و مادر و کسانشان که مبتلا باین مرض بودند بر آنها اثر کرده مبتلا به کنوولسیون
بسیار صعب و شدید میشدند درست معلوم نشده است که اعراض نفسانیه که
در زمان حمل عارض مادر میشوند بتوانند از اسباب مستعده این مرض باشند
ولیکن چندین تجربه ذکر کرده اند که مؤید این اعتقاد است اما آنها چندان زیاد نیستند
که بتوان رفع این شبهه را کرد بگویند آنها اتفاقاتی اند که مقارن این حال واقع شده و سبب
مستعد این مرض نیستند بنمایند

در اطفال مستعده این مرض بواسطه اسباب متعدده متکثره از قبیل خوف و غضب
و وجع شدید و دندغر بودن و مسکن در اطاقهای گرم یا بواسطه سرمای شدید
و سوء هضم و نزف الدم خفیف میتوانند تحریک شده و ظاهر گردد چه حالت بیرون آمدن
دندان نیز غالباً همین اثر را دارد و از بعض تجارب نیز بتحقیق پیوسته که اعراض نفسانیه که
مرضعه را عارض میشود ممکن است اثر بدی در طفل کرده حالت آنرا متغیر نماید و موجب
ظهور کنوولسیون گردد ولیکن میگوئیم اتفاقات چنین حالتی بحدی نادر اند که نمیتوان



## در امراض عصبی اطفال

اعتقاد بوجود آن نمود بعضی از اطفال بعقیده مستعد اند که بواسطهٔ جزئی سببی مبتلا بر کنوولسیون میگردند چنانکه در بعضی همان حملهٔ حمای یومی سبب ظهور آن میشود و در بعضی دیگر سرفهٔ نوبتیهٔ شدیدی که در سیاه سرفه عارض میشود همین اثر را میکند بسیاری از اطبا و بخصوص عوام مردم کنوولسیون اطفال را نسبت به بدن دندان و حیاتی که در مجرای تغذیه متولد میشوند داده اند سابق بر این در صفحهٔ هشتصد و بیست دویم بیان نمودیم که این اعتقاد را متقدمین داشتند ولی باید باز در اینجا مکرر نمائیم که در اختلالات موضعیه باشد که بواسطهٔ دندان معوی ظاهر میشوند زیاد اغراق و مبالغه نموده اند از میان جمیع مرضهای اطفال حیات بود بر اند که محققاً سبب بحرانی این مرض میشوند گاهی در ابتدا و بخصوص در مقدمه و گاهی در زمان نقاهت ان امراض چنانکه مخصوصاً بعد از مخملک عارض میشوند در این حالت نباید امتحان بول را فراموش نمود چه اغلب در این وقت البومین یعنی بیاض البیض آن زیاد میشود که چه تهیج معدوم یا بسیار کم باشد

**علاج** زمانی که طبیب وارد میشود بر طفلی که مبتلا بر کنوولسیون است باید متابعت کند اعمالی را که مسیو **گریزل** و **بلاش** در کمال خوبی بیان کرده اند بر این که اول جامه های سنگین طفل را کنده و جمیع بندهای او را باز نموده و اگر جای او گرم باشد بمکان خنکی ببرند از این عمل و اهتمام در آن غالباً حالت طفلی که در کمال سختی و زحمت بوده بزودی نیکو گردد و هم در این وقت باید اطلاع بر حفظ صحت عادی و امر تغذیهٔ او بخوبی حاصل نمایند و تفحص کنند در دانستن مقدار و طبیعت غذائی که در دفعهٔ اخیر قبل از ابتلای بر این مرض خورده بود و بر احتیاط تمام شکم طفل را امتحان کنند تا از حجم آن آگاه شوند و با عمل قرع نیز حجم معده را معلوم و محقق نمایند اگر معلوم شد که کنوولسیون بواسطهٔ اشکال هضم و انبساط معده

بواسطهٔ کثرت غذا عارض شده است باید تعجیل نمود بقذف و اخراج غذا بر استعمال مقیی یا دغدغه لهات یا پر یا انگشت در وقتی که کنوولسیونها بغایت شدید اند و فک اسفل هم متشنج و بهم افتاده و قوت و مقاومت مریض زیاد است مسیو مبلاش و گرسینا اخراج دم قلیلی قبل از استعمال مقیی تجویز کرده اند تا اینکه تشنج مهلت داده استعمال مستفرغات معده و امعاء پس از آن ممکن و آسان گردد

اگر این حالت در بین بیرون آوردن دندان طفل باشد لثه آن را امتحان نمایند که متورم و با وجع یافتند در همان موضع دو شکاف صلیبی کوچک احداث کنند تا فشردگی و تنگی محل دندان رفع شود

در صورتی که سبب کنوولسیون معلوم نباشد و طفل ممتلی و کثیر الدم و صورت آن سرخ و برآمده باشد باید رفع کنوولسیون دماغی را بارسال چند عدد علق بخلف اذن و استعمال جواذب و مصرفات مکروه بر اطراف سافله و استعمال مبردات بالفعل بجبهه و امر مسهلات خفیفه نمود و نیز گفته اند از فشار شریان سبات نتایج جیده دیده اند ولی معالجه البته بغایت مشکوک و محتمل است که خالی از خطر هم نباشد و نیز استحمام بماء فاتر که مدتی مریض را در آن نگه دارند امر و تجویز شده و باز مسیو گرسینا و مبلاش امر بر انصباب جزئی ماء بارد بروی سر نموده اند با اینکه شیر چشمه یا آب انبار را باز کرده سر را بزیر آن نگه دارند که آب بیافوخ و ملاذ بریزد

اگر با وجود این تدابیر باز مرض مقاومت نماید باید اعانت جست بر استعمال ادویه ضد تشنج از قبیل مشک و اکسید دزنک چنان که مسیو مبلاش و گرسینا انها را زیاد نافع دانسته اند مشک در این مرض دوائی است بسیار بزرگ و نافع که بعقیدهٔ




دو و سه و چهار الی پنج نخود از آن را بخورانند این دوا را همیشه خوب میخورند و
متحمل میشوند و تا مقدار آن را زیاد نکنند که بیشتر از غذا و شربت معمولی شود اثر
نمیکند **برواشنژ** بدون حق اکسید دو زنک که مخلوط با عصارهٔ بزرالبنج
کرده باشند بمشک ترجیح داده ولیکن مقدار این دو دوا را باید بر حسب اشتداد
و خفت مرض تغییر داد که از یک نخود و نیم الی چهار نخود در شبانروز استعمال
شود قسمی باشد که اقلاً در بیست چهار ساعت دو نخود و نیم اکسید دو زنک را مخلوط
با یک نخود عصارهٔ بزرالبنج کرده چندین قسمت نموده در هر دو یا سه ساعت یک
قسمت از آنها را داخل یک قاشق جلاب نموده بنوشانند ولیکن این دوا محقق است
که مؤثر نخواهد بود و نیز تقریباً از این قبیل است انفوزه و سنبل الطیب و جوهر
کهربائی امونیاک و کافور و افیون را بسیار کم در دفع این مرض تجویز فرموده اند با آنکه
اکثر اطبا آن را از قبیل موجبات کثرت خون دماغ پنداشته اند و هر مقدار که شفی با
احتیاط کرده استعمال نمیکنند و این اعتقاد صحیح نیست بلکه آن را نباید بمثل تجربین
بدون ملاحظه در جمیع مواضع استعمال نمود اما مخصوصاً در بعضی از موارد که از
روی قواعد علمیه حقیقة اللزوم پیدا میکند که ناچار از استعمال آن میشوند مثل اینکه
وجع بسیار شدیدی باشد که بهیچ جهه علاج نشود و بخصوص وقتی که گمان کنند
که آن وجع سبب این مرض است باید داده شود ولیکن نباید فراموش کرد که اطفال
مخصوصاً حس زیادی بر تأثیر افیون دارند و همیشه استعمال این دوا در آنها
دقت و احتیاط زیاد لازم دارد در تجویز استنشاق کلوروفرم بجهة بیهوش کردن
آنها اختلاف کرده اند بعضی این تجربه را کرده و چندین مرتبه مفید واقع شده اما
این طریقه هنوز چنانکه باید بدرجهٔ تجربه نرسیده است ولی با وجود این سزاوار
هست که دارای این منفعت باشد و میتوان از او در اطفال خیلی صغیر استعمال



## در امراض نوبتیه عصبانیه مختلطه مرکبه

نمود بجهة انکه معلوم شده است که انها استعمال این قسم ادویه را خوب متحمل میشوند

چون بدون دلیل این عرض بر مسیو طلیر بر امراض دائره مشتبه شده بجهة دفع ان امر لشوب کنه کنه نموده بود این طبیب معروف همین که مشاهده کرد که نوبه اینمرض در شبانه روزی چند مرتبه ظاهر میشود و پس از ان که مدتی بیک حالت منتظم یا بتغییر پذیری دوام کرد مدت معینی دیگر مثل یک دو ساعت موقوف شده دوباره عود کند و باز موقوف شود و این حالت روزی چهار یا پنج نوبه با اختلاف عارض میشود و فاصلههای انها همیشه کم یا زیاد مساوی هستند از این جهة حکم کرد که اینمرض نیست مگر یکی از امراض نائبه که زمان ان کم و کوتاه است ولیکن ممکن نیست مرضی را که با امراض نائبه این همه اختلاف دارد از یک جنس دانست بالجمله اینمرض از امراض دائره نیست ولی مرضی است که دوای اخذ و اشتداد ات است و اگر گاهی بندرت ملاحظه شده که کنه کنه سبب رفع ان شده نه این است که از بابت این که دوای ضد نوبه است اثر کرده باشد بلکه از اینجهة است که از قبیل مخدر و مسکنات بنیان اعصاب بوده و اگر این مرض از جنس امراض دائره بود کنه کنه باید مرضای کثیری را علاج کرده و این طور مختلف فیه نباشد ملح کنه کنه را اطفال بسیار صغیر بخوبی متحمل میشوند چنانکه بلک نموده نیم از ان را به اطفالی که کمتر از دو ماه داشته دادهاند و ضرر نکرده

اگر این مرض عارض طفلی شود که هنوز در رحم مادر است باید که بعد از یکی از امراض نفسانیه که عارض مادر ان شده حاصل شده باشد مسکنات و ادویه ضد تشنج بخوبی فرمود و وقتی مادرش ممتلی و کثیر الدم باشد باید اخراج دم نمود اینمرض در اکثر اطفال در کمال سهولت نکس و رجوع میکند باید سعی

کرد



# تشنج راس المزمار

کرد و جمیع اسبابی که محرک و موجب رجوع اند دور نمود و امر کرد بتلطیف غذا و کام
حمام و سر طفل را نپوشید و بالعکس همیشه اطراف انرا گرم نگه داشت و تدارک بیوست
مزاجش را بر اغذیه ملینه یا بحقن نمود بالاخره در بعض احوال ارسال مشمع بپا زو و
پشت گردن امر و تجویز شده و بعضی او در ضد تشنجیه مخصوصا حب اکسید دزنک یا
عصاره سنبل الطیب را معمول داشته اند

## در تشنج قسمتی از حنجره که آنرا مزمار الصوت گویند

**تاریخ** مرضی است که تقریبا مخصوص بزمان طفولیت است و باید آنرا تشنج
مزمار نامید این مرض را در ابتدای این قرن در انکلستان مخصوص **هامیلتن**
و **کلارک** و **کِلِن** و غیره منکشف نمودند ولیکن بزودی متروک و فراموش شد
در سنه ۱۸۴۶ **کپ** در دانمارک انرا مبین نمود و مدعی شد که از امراض جدیده است
و چون دیده بود که اطفالی که از این مرض درگذشته اند غده تیموس انها زیاد بزرگ شده
همین آفت عضوی را سبب تشریحی این مرض دانسته انرا تشنج تیموسی یا تشنج کپ نامید در
المانی بر این اعتقاد نقضها کرده و انرا مردود نموده اند در فرانسه هیچ وقت ملتفت
این مرض نشده و تحقیقی در آن نکرده بودند اما در ایام ما بیست سالی است که بخیال
این مرض افتاده اند اول چند نفر از مصنفین مخصوص **کرستان** و **موسیو بلاش**
و **موسیو ریلیه** و **بارتز** و **باریر** و امثال انها انرا مذکور ساختند ولی
هنوز تاریخ کافیی نداشت تا وقتی که **موسیو کرتس هرابری** اقدام بر این مطلب کرد
و در سنه ۱۸۵۷ در نوزدهم سر ثراث مجلسات ببلیک خود را مندرج نمود تجربه و تحقیقاتی
که کرده بسیار مفید اند و اینک برای اتمام این فصل مذکور میشود

## علامات تشریحیه

در اطفالی که از این مرض درگذشته اند اغلب
هیچ آفت عضوی معلومی دیده نشده اگر هم دیده شود از قبیل ترکیبات اتفاقیه یا تغیرات

تشنج گلت که از آن مزمار خوانده اند عبارت از این است که راس المزمار خوانده شود گلت جزئی است از اعلای حنجره که همیشه برای عبور هوا چه برای تنفس و چه برای تکلم گاهی بسته و گاهی باز میشود که اگر بحالت تشنج بماند نفس کشیدن ممتنع و موجب هلاک گردد و در اجزای حنجره رگلت میگویند که گلت علوی و سفلی قایل شده اند گلت اعلی عبارت از دو لبی و ورقی و طرجهالی و دو کنار از دو رشته صوت فوقانی مانند از رباط مضاعف از غشاء مخاطی پوشیده شده که از غضروف لبی بهر یک از دو قطعه غضروف مثلثی کشیده شده متصل میشود اما گلت حقیقی که ما نحن فیه است گلت تحتانی است یک سانتیمتر پائین تر از موضع مذکور و از طرف اعلی و قدام محاذی غضروف درقی و سمت خلف اسفل آن که بسته و باز میشود محاذی عضله طرجهالی و در فوق غضروف حلقه واقع است دو لب آن که حقیقتا رشته صوت اند از رباطی که از هر طرف از غضروف درقی کشیده شده متصل میشود بغضروف طرجهالی و پوشیده شده است از غشاء مخاطی موجود شده اند کنار گلت تحتانی که محل دخول و خروج مواد تنفس است دو ثلث قدامی آن از رباط مذکور حاصل شده و ثلث خلفی آن از غضروف طرجهالی شکل دو رشته که باز شوند همیشه بشکل مثلث باز شود و فتح و رح را مسدود کنند بکلی مسدود شده مواد داخل و خارج شود و هر گاه گویند بکلی باز میشود چنانکه از عمل لارنگسکپ مکرر مشاهده نموده ام بعضی فاصله که میان رشته صوت اعلی و رشته صوت اسفل واقع

# در امراض ثانی اعصاب مرکب

ثانوی است که تقریباً همه آنها نتیجه زحمت وارد بهی اند که در حالت نوبه وارد بر تنفس
میشود چنان که دیده همیشه یا اغلب مبتلا به انفیزم است قلب و عروق کبار غالباً ممتلی از
خون اند مثل این که در حالت اختناق دیده میشود دماغ و نخاع و شعب عصب ریه
و معده و شعب تحتانی حنجره و اعصاب حجاب حاجز و اعصاب اطراف را مسیو
**هرارد** بدقت تشریح نموده و هیچ گونه تغییر معتد به در آنها نیافته است بالجمله هر مد
مرضی را تشریح کردند در این مرض هیچ عضوی را مبتلا نیافتند ولی اعتقاد اطبای المانی
برخلاف این است و هکذا تر اعتقاد **کپ** همیشه غده تیموس آنها را هیپرتروفی یعنی عظم
عارض بوده و زیاد حجیم شده و عوارضی که در این مرض حاصل میشود بنا بر عقیده او بواسطه
فشاری است که این غده به قصبة الریه و عروق میدهد سایر مصنفین نیز این امر تشریحی را
تصدیق کرده ولی بطور دیگر بیان کرده اند مدعی شده اند که امر غده تیموس تغییر
ثانویی است که بالتبع بواسطه عسر التنفس که لازم این مرض است عارض میشود ولیکن
مسیو **هرارد** این هر دو عقیده را بخوبی رد کرده و میگوید که تیموس عضوی است که
در اطفال سالم همیشه از حیثیت حجم و وزن تغییرات منکره میکند که تابع قوت و تنبیه
سمن آنها است پس بنا بر این در جمیع امراضی که عارض اطفال میشود اگر کسی بتحقیق این
غده را ملاحظه نماید همیشه عظیم شده و هیچ ربطی بعلت تشریحی آن ندارد

## علامات

این مرض شناخته میشود بحملهای اختناقی که بغتتاً و بدون
مقدمه و غالباً بدون هیچ گونه سبب مشهودی گاهی در شب و گاهی در روز ظاهر
میشوند فجئتاً طفل را حالت اختناق بسیار هائلی عارض کرده تنفس آن معطل و معوق
مانده مثل این که مجرای حنجره او بکلی مسدود شده باشد در سیمای آن حالت قلق و
اضطراب شدیدی ظاهر و دهان گشاده و بحالتی ماند که بخواهد نفس بکشد و هوائی
نباشد سرش بخلف منعطف و چشمها بیک موضع نگران و صورت کبود کرد بالجمله جمیع

انفیزم

در بهای کوچک سفید برنگ قابل کشش بدون وجعی اند که بواسطه دخول هوا نسج اسفنجی حاصل میشوند که اگر انگشت را بر روی بهای گذارده بفشارند حس صدای هوا شود و مثل در نسج جای ایشان گود نماند اگر کسی بخواهد از این عمل خود میتواند از سوراخ کردن جلده ریه دران احداث نماید چنانکه قصابها این عمل را بجهت سهولت سلخ میکنند و از این قبیل است جرحی که وارد بر عضوی میشود بواسطه پاره شدن جلد هوا رخنه پیدا کرده داخل شده انفیزم حاصل میشود و هکذا تفرق اتصالی که عارض حنجره و قصبة الریه و خود ریه شده و شکسته شدن یکی از اضلاع و جرحی که به سینه راه پیدا کند سبب شایع این آفت اند که هوا از ادخال النفس داخل غشاء سرری شده و از شایع ریه شدت فشرده شده به غشاء اسفنجی نفوذ میکند و هر چه بهمین طریق تنفس تکرار میشود این حالت منتشر میشود اما انفیزم عارض بر خود ریه بواسطه فشار بسیار شدید یا ضربه که وارد بر سینه میشود یا بواسطه صوت عالی یا سرفه تلخ شدیدی یا جهد دیگر عارض میشود بدون اینکه شئی در جدار صدر حاصل شده هوا داخل شود سبب انفیزم میشود اما انفیزم دیگر که هوا داخل نمو لها میشود علت مخصوص ریه است که عبارت است از اتساع شدیدی که در شعبهای مجاری صغار قصبة الریه میشود که به بزرگی دانه شاه دانه شده پاره میشود و هوا داخل در آنهای ریه

علامات ابتدائیه اختناق ظاهر گردد (هراری) بالاخره بعد از ده الی بیست ثانیه
که طفل بر این حالت ودی هایل میماند نوبه منتهی میشود بیک یا چند ادخال نفس با صدای
حاد شبیه بکوکولسیونی و نوائی که اسباب یقین بر این مرض است که جمیع مصنفین در حقیقت
این علامت واحد و مخصوص تشخیص مرض را دانسته اند و در مدت حمله ها ضربانات قلب
مضطرب و غیر منتظم گشته و اجین ممتلی و جلد را عرق سردی بپوشاند و غالبا بول
براز بدون اراده خارج شوند و کونولسیونهائی که گاهی عمومی و صرعی شکل اما غالبا
موضعی و تشنجی اند که بسبب انقباضات محدود باطراف میشوند که ممکن است قدری
قبل از حمله مرض ظاهر شوند و مدتی بعد از آن باقی باشند ولی غالبا با نوبه عارض و با
رفع ان مرتفع میشوند

دوام حمله های مذکوره مختلف میشود چنانکه تا ربع ساعت دیده شده (هف)
اما غالبا پس از چند ثانیه الی یک و دو دقیقه یا بیشتر باقی باشند این نوبه ها در ابتدا
بسیار کم و دیر دیر عارض میشوند ممکن است که چندین هفته الی چندین ماه دیده شوند
اما بزودی کم کم بیکدیگر نزدیک شوند بقسمی که هر روز بلکه هر ساعتی دو مرتبه ظاهر
شوند بلع بقوت و زحمت و بیم و خوف شدید و بیداری مخصوصا سبب عمده نکس و
رجوع نوبها هستند چون نوبه ها از یکدیگر دور باشند طفل در فاصله انها در کمال
راحت و نشاط باشد اما همین که نوبه ها مکرر شوند در رنج دائمی میماند و عمل تغذیه ان
متغیر و مختل خواب ان معدوم و اسهال عارض ان میگردد و اگر طفل در بین حمله هلاک
نشود بعد از حمله بواسطه شدت ضعف با اغماء در گذرد

## دوام و انجام مرض

بنابر عقیده مسیو هراری دوام متوسط
این مرض از چند هفته الی چند ماه است ولی میشود که چند سال هم طول بکشد چنانکه
گاهی هم بیشتر از چند ثانیه دوام نکند چه ممکن است در حمله اول هلاک کند انتهای ان



# در امراض عصبانی مختلط

ممکن است محمود یا بهلاک باشد و ممکن است در بین حمله بواسطهٔ انقطاع و فقدان تنفس
تغذیه بر کند و یا بواسطهٔ بعضی عوارض دماغیه یا ضعف قوائی که نتیجهٔ تکرار حمله‌ها است
هلاک گردد

## تشخیص

این مرض بواسطهٔ کمال ظهور ممکن نیست که به هیچیک از امراض
مشتبه شود چنان که حملهٔ اختناقی که تغذیه در بین صحت کامله عارض طفل گردد و پس از
چند ثانیه یا چند دقیقه بدون اینکه اثری از او باقی بماند رفع شود کفایت در تشخیص و
شناختن مرض میکند این مرض با کروپ یعنی ورم حنجره یا غشاء کاذب مشتبه نشود چه
در اولی بحوحت و انقطاع صوت و صفیر متصل حنجره و قصبة الریه و خروج غشاء کاذب و
عسر النفس دائمی که دم بدم شدید شده سبب اختناق که بعد عارض تب و حمی که علامت
مخصوص کروپ و موجب تشخیص این دو مرض است ظاهر نشود میان این مرض و خناق
عصبی سادهٔ حنجره که اسم دیگر بعضی ... نامیده‌اند فی الجمله شباهتی هست ولی خناق عصبی
اطفال بزرگتر را مبتلا میسازد و بحة الصوت براو سبقت گرفته و حمله‌های آن غالباً در
نصف شب ظاهر میشوند و نیز شناخته میشود بسرفه یا نوبت خشک با بحریه و صفیری که
خود اختناق در آن هست و بالاخره نوبه آن یک یا چندین ساعت طول میکشد و رفع
میشود و هیچ وقت نشانهای وردی نداشته و سیاه سرفه را با این مرض هیچ گونه مشابهت و تجیبی
نیست چراکه شناخته میشود بحمله‌های سرفه که نوبتهای نزدیک بیکدیگر عارض شوند
که در این مرض ابداً اثری از آن نیست و نیز پس از رفع سرفه در خلال نفس طولانی و ممتد آ
که هیچ شباهتی بنفسهای حاد کنونی و لیونی که بعد از حمله این مرض عارض میشوند ندارد
آماده در باب تهیج حنجره بیانی نمیکنیم چه مرضی است که تغذیه متصل تشنجی دارد و اگر گاه
گاهی اشتدادی در آن ظاهر شود در هیچ چیز شباهتی با این مرض ندارد

## معالجه

یعنی کروپ که در صفحه ۲۵۵ ذکر شد

این مرض از امراض صعبه خطره طفولیت است چنانکه



مشاهده شده است که ثلث یا نصف اطفال مبتلا شده را هلاک میکند و شاید که حملهٔ اول در گذرد مثل چنان که مشاهده میشود طفلی را اگر در کمال خوشی و فرحی و سلامت بوده در چند ثانیه مثل برق و صاعقه زده تلف میکند هر قدر طفل کوچک تر و ضعیف تر و مدت اخذ نوبه ها اطول و فاصله ها اقرب بیکدیگر باشند تقدمة المعرفه اشد وارد میشود

## اسباب

این مرض مخصوص بهنگام اول طفولیت است و بخصوص در اطفال سن الی هیجده ماهه مشاهده میشود پسران بیشتر از دختران مستعد برابتلای آن هستند و شاید اطفال ضعیف المزاج بیشتر از قوی مستعد بر آن باشند معلوم نشده است که این مرض ارثی باشد یا بعض حالات عصوبیهٔ پدر و مادر طفل را مستعد بر آن سازد ولی محقق شده است که بواسطهٔ استعداد ممکن است که در یک طایفه که ظاهر شد جمیع اطفال آن طایفه را مبتلا سازد چنان مینماید که در ممالک بارده و رطبه شایع تر باشد چنان که در فرانسه نادر و در ممالک جنوبیه مثل این است که دیده نشده و بالعکس در انگلیس و المانی شایع است چنان که در انگلیس عمل بیرون آوردن دندان را مثل سبب سابقی برای این مرض دانسته اند هرلی این اعتقاد را قبول کرده ولی از مطالبی است که هنوز ثابت و محقق نشده و سزاوار تجربه و دقت اطبا

## علاج

زمان حملهای این مرض بقدری کوتاه است که ممکن نیست برای تخفیف آن و منع از هلاکت طفل تدبیری کرد همین قدر امر کرده اند بر این که طفل را بلند کرده و بقدام مایل کرده نگهدارند و آب سرد بروی او بپاشند و اجسام معطره نزدیک بینی آن بگیرند یا پارچهٔ پشمینه را آلوده بمروخات محرکه نموده بروی سینه و اطراف آن بمالند و بعضی نیز امر بر تراکئوتمی نموده اند

برای استظهار و پیش بندی از رجوع نوبه ها باید طفل را از زیاد تند دویدن

تراکئوتمی صفحهٔ ۱۹۸ مذکور شد





## امراض انشعابیه کبیره
## در امراض عصبانیه مختلطه

منع فرمود و اسبابی فراهم کرد که گریه نکند و ملاحظه حالت خروج دندان او را
بنمایند و اگر نوبه مقارن با اشکال خروج یک یا چند دندان باشد در آن موضع از
لثه که آن بیرون آمدن هست با نشتری چند شکاف کوچک احداث نمایند
زیرا که چندین دفعه دیده شده که از این عمل بدی ساده حملهای بسیار شدید
یا خطر که نزدیک بوده است که طفل را هلاک نمایند رفع و علاج شده اند در
این حالت اکثر اطبا ادویه ضد تشنجیه را مانند اکسید دزنک و مشک که بمقدار
کثیری باستعمال شود مکرر استعمال نموده اند و بعضی نیز معتقد به استعمال مخدرات بوده اند
تجربه بسیار و مهمی را مسیو کلی ضارت در نمره چهل و هشتم از روزنامه
دستورات طبیه حکایت کرده معلوم میکند که استنشاق کلوروفرم ممکن است
نتیجه خوب داشته و این مرض هائل را زایل نماید چنانکه خود او بواسطه همین دوا
طفل پانزده ماهه که از تکرار حملها و شدتشان مشرف بهلاکت بود و مجبور شده
بود به استنشاق پی در پی کلوروفرم که در آن مدت پنج مثقال از آن را استعمال کرده
و آن را مدت دو ساعت بیهوش نگاه داشته علاج نموده بود لازم است در متابعت
طریقه مسیو کلی ضارت یعنی در تجویز این دوا تا بیهوشی مصر نبود و احتیاط
کرد چرا که ممکن است در اطفال بسیار صغیر تجویز شود باید بخاطر داشت که
اطفال زیاد از این دوا متاثر میشوند و هنگام بیهوشی حادث از این دوا که بعد
بعد از هنگام اضطراب عارض شود غالباً دفعتاً بعد از این که حالت تجربیه کامل
از آن ظاهر شده باشد موجود میشود پس باید احتیاط و دقت فوق العاده در
استعمال آنها نمود در این مرض باید اهتمام کرد بر این که تخریکی در مجرای معده بواسطه
استعمال مسهلات و در جلد بواسطه محرّرات ملکه یا منفطات معمول شود بالاخره
باید اطفال را در بهترین شرایط و حالات حفظ صحی قرار داد تغییر مکان و فرستادن







از مصروعین ظاهر میشوند مکرر دیده شده که در مرضای دیگر هم که مبتلا باین مرض
نبوده اند عارض شده بودند پس کلیتاً میان این مرض و آفات عضویه مذکوره رابطه
نیست مگر تقارن و مصادف یکدیگر عارض شده اند در بعض حالات ممکن است
که این مرض بواسطه تحریک شدیدی که در دماغ حاصل میکند و سبب کثرت شیون
دموی که لازم آن است میگردد بسهولت یکی از علل عضویه مذکوره را در مراکز اعصاب
احداث نماید ولی کلیتاً اینها خیال و قیاس است و هنوز به هیچ وجه معین و معلوم نشده
که این مرض کیفی را مستعد آفات عضویه مراکز اعصاب نماید اگر هم بعد از تشریح موتی علل
متعددی یافته و در کتب نسبت بر این مرض داده باشند بجهة این است که اغلب نوبه های
کنوولسیون تشنجی و حمله های بشکل صرع را که لازم اورام دماغ خاصله در جوف جمجمه اند
صرع ذاتی و حقیقی پنداشته بودند چنانکه شر لمز ترهه هم میگوید که اینها باشتباه
آفات عضویه را که موجب کنوولسیون های صرعی شکل میشوند بصرع حقیقی نسبت
داده اند با این که نتوانسته این مرض را از بعض امراض دماغیه که در بین آن عارض میشود
مثل این که صرع هرگاه مزمن و از ابتدا زیاد دور شد گاهی بطور بدی منتهی بورم دماغ
میشود تشخیص دهند شر لمز ترهه معلوم کرده است که این دو سهو عظیم را هرگاه
نیز کرده بود و باید بدانیم که اکثر آفات وارده بر دماغ بخصوص غدد از هر جنس و طبیعت
که باشند و اورام و نرم شدن در هر جای آن که عارض شده باشند نیز میتوانند تحریک
حرکات اختلاجیه و عوارضی کنند که شبیه بصرع باشند اما صرع نباشند و از این قبیل اند
جراحات چنانکه یکی از مجربین قابل موسوم به براون سکاری معلوم کرده است
که هرگاه بعض نقاط نخاع بخصوص قسمت طرفین یعنی سمت راست و چپ آن را از فقره هفتمین
فقره عنق تا بفقره سیم ظهر هر جای آن را ببرند یا چیزی مثل سوزن فرو کنند حالت صرعی
ظاهر گردد مثل این که این تجربه را در بعض حیوانات کرده حمله های صرعی شکل بروبیل

# در امراض نسجیه که عصبیه مختلط هستند

وازاینکه هر وقت عضوی از آنها را با امر و مثل آن گرفته میفشردند یا از نفس کشیدن منع میکردند ظاهر میشد

وقتی که مریض در بین حملهٔ این مرض در گذشته بود مصرعهای دماغ را ممتلی از خون و نقاط سرخ کثیری در روی ماده سفید دماغ منتشر و مادهٔ خاکستری آن بنفش و سرخی و غالباً در مخاط الرقیق ترشح زیادی شده و پرده‌ها نیز ممتلی از خون سیاهی یافته بودند علاماتی که در بین حملهٔ توبر ملاحظه میشود بخصوص زحمت وارد بر تنفس معلوم میکند که اکثر آفات مذکوره از نتایج و حوادث توبر هستند و هیچیک سبب تمیزی این مرض نیستند

بیان ورم دنبالهٔ رقی نخاع الفقره ۱۹۷ شود

معلوم است که تکرار حمله‌ها وقتی که بتوانند تحریک که تشنج کشنده میتوانند بعضی تغییرات نیز در نسج دماغ عارض نمایند و این مطلبی است که دوابن و آخران و اطبا را خوب تحقیق کرده‌اند بخصوص **شرینر و اندرکلک** معلم آن را از همه بهتر بیان نموده این آفات در دنبالهٔ دماغ یعنی از پل ورل تا ثقب محدوده و مخصوصاً در وسط مادهٔ خاکستری تنکنای مابین دماغ و نخاع متوالیاً هر یک بعد از دیگری حاصل میشوند که از جملهٔ اتساع شدیدی است که عارض عروق شده جدار شان صلب میشود و این تغییر در عروق آن دم سبب شود که مادهٔ بیاض البیضی سفیدی از جدار آنها ظاهر و دیده پس نسوج آنها سیخی و شحمی شده نرم گردند و این حالت ملاحظه نشده مگر در صرعهای مزمنی که ابداً علاج نمیشوند این آفات محتمل است که همیشه عرضی و تابع باشند و معین است وقتی که موجود شدند باید خود سبب تحریک توبر شوند و اگر ثابت و مستحکم شوند سبب لاعلاجی مرض میشوند آفات مذکوره در کمال بی نظمی عارض بر دنبالهٔ دماغ میشوند و از غلبه بعضی علامات میتوان مکان آنها را معین و معلوم نمود چنانکه هرگاه زبان مبتلا بحرکات اختلاجیه در اندرون دهان خارج و مجروح شده باشد مخصوصاً ریشه‌های عصب زبانی مبتلا شده‌اند



## ع
## در صرع

وهکذا الف هر جزئی در دنبالۀ دماغ را نخواهند معین نمایند از اختلالی که در حین نوبه عارض عمل عصب خارج از آن موضع گشته و سایر اعمال فزیولوژی میتوان معلوم کرد و این که اعصاب بطی بخودی خود مبتلا شوند چیزی بر من معلوم نشده این مطلبی است که باید در آن تحقیق و پیروی زیاد نمود چرا که بنظر نمی آید که این اعصاب در حین نوبه جا از تغییری باشند

## سبب ۲ ما

باید بیانات متعلق بر تشریح مرضی را ختم کنیم بدقت زیادی در تجربه هائی که در تحقیق امراض مزمنه نموده و در صرع مزاجی که بهیچ جهه علاج پذیر نیست میگوید زاویه صورتی اهالی اروپا که هشتاد و دو درجه میباشد همیشه پنج و هشت الی ده درجه کمتر از حالت طبیعی قرار میگیرد و این مطلبی است که باید در آن تجربه و دقت زیاد نمود چرا که این مدعی ثابت شود ممکن است آن را علامتی برای شناختن صرعی که مطلقا علاج نمیشود از صرعی که باز قابل علاج است قرار داد

## حالت آغاز مرض

شارشر میگوید در میان صد مریض در چهار و یا پنج نفر از آنها قبل از عروض نوبه بعض علامات مثل خبر کننده ظاهر میشد و بقرنیا همیشه این مرض دفعتا شروع میکرد و چنان سریع بود که شخص مثل برق و صاعقه زده میشد ولیکن مسیو بیو در تجربه و امتحاناتی که در نفوس کثیره کرده و در روزنامه سنه ۱۸۳۸ درج نموده که بنیان آن برابر و اسیون و تحقیقاتی است که در دویست و هفتاد مریض در کمال دقت نموده میگوید صرعهائی که با مقدمه ظاهر شده بودند نسبت بر آنچه شارشر گفته خیلی بیشتر بودند چه در دیما لاحظه کرده بود بنصف آنها تقریبا با مقدمه ظاهر شده بودند مقدمات مذکوره دو قسم اند بعضی بعد از مدتی یعنی یک یا چند ساعت الی یک تا چند روز قبل از حمله ظاهر میشوند و بعضی دیگر نزدیک اند که بزمان بسیار قلیلی قبل از نوبه ظاهر میشوند که اغلب آن زمانی در میان





مقدمه

### زاویه وجهی

یکی از شارحین فاضل موسوم به کامپر که گویا اول کسی است که خیال کرده است که کثرت شعور و ادراک انسان مربوط بخوبی نمو دماغ و زیادی حجم آن است میگوید بطریقه مخصوصی میتوان نسبت حجم دماغ طوایف مختلفه انسان و بعض حیوانات را معلوم نمود و این نتیجه را از اندازه زاویه که در محاذی راس انف از تقاطع دو خطی که مذکور میشود حاصل شده اخذ نموده است که هر قدر این زاویه وسیع تر نمود دماغ بهتر و شعور بیشتر است و هر قدر تنگ تر عکس است برای تحصیل خطوط مذکوره چنانکه کامپر گفته است اول خط افقی بر موازات قاعده دماغ باید رسم کرد که از مجرای گوش عبور کرده از سفل ثقبه منخر یا تیزی پائین انف برسد و بدندانهای ثنایای فوقانی منتهی شود و دویم که خط صورتی نیز گویند از سمت تحتانی پیشانی که از همه جا بلندتر است شروع از پیش تحتانی به زاویه قدامی فک اعلی یا بدندانها اگر پیش آمده تر از آن باشند کشیده میشود از تقاطع این دو خط زاویه حاصل میشود که آن را زاویه صورتیه مینامند بسیار مسلم است که این زاویه در بچه بیشتر و در بعض اشخاص زیاده بعانه است ولی کلیه در اهالی اروپا هشتاد درجه است و در سیاهان هفتاد درجه و در اقسام مختلف بوزینه از شصت و پنج الی سی درجه است و هر چه نمو دماغ کمتر است این زاویه حاده تر میشود ولی با وجود اینکه کامپر و علمای فزیولوژی کثیری این مطلب را گفته اند ممکن است که از زاویه صورتیه بتوان حکمی که کرده اند در جمیع طوایف مردم جاری نمود در این مطلب گفتگوی بسیار است باید در علم فرنولوژی که قسمی از علم قیافه است

مفقد میرود نوبر است بسیار کم است و قابل فهم و رؤیت نیست اما مقدماتی که مدتی
قبل از حمله نوبر ظاهر میشوند بسیار مختلف اند در بعض مرضی تغییری در خلق و حالات
و عادتشان ظاهر میشود بی حوصله و غمگین و سریع التاثر و مکدر با حالات عیاو کسالت
و خواب آلوده که با سهر و دوار و صداع و بهم پیچیدن عضلات و تنفر از اغذیه برو
تهوع و یبوست مزاج و عرق شایع منتن و غیره عارضشان میشود (ی و ها سن)
و گاهی علاماتی که زیاد غیر متداول اند از قبیل بثورات جلدیه (فرانک) و
سرخی در بعض مواضع بدن بخصوص در صورت و التاجی در اورده جبهه و غیرها
عارض میشود (تیسو)
اما مقدماتی که بسیار نزدیک اند و سبقت نوبر عینکیرند مگر بزمان بسیار قلیلی مثل
یک الی دو ثانیه عبارت اند از احساسات مختلفه که برای مریض ظاهر میشود چنانکه
اکثر هالوسیناسیون در حس سامعه یا شامه و مخصوصا باصره عارض کرده اصوات
فوق العاده غیر متداول را میشنوند و استشمام روایح حاده زفره و متعفنه میکنند
اشعه و چیزهای روشن و بعض صور و چیزهای عجیب و غیرها می بینند که هیچیک
وجود خارجی ندارند غالبا در نقاط مختلفه بدن مانند قفا و لبها و سینه و پا و دست
و غیرها احساسات مختلفه از برودت و حرارت و خدارت و دغدغه که قلقلی گویند
وجع و غیره میکنند یا احساس بمثل بخاری که از یک موضع بدن بسرعت تمام بطرف
دماغ گرده فی الفور نوبر عارض میشود کنند و همین احساس مخصوص است که مصنفین
ان را ارای صرعی نامیده اند مسیو هیرین که در عصر خود زیاد در علامات مهمه
این مرض دقت کرده معلوم نموده است که ارای صرعی نیست مگر اول ظهور جملکی تسویی
که در موضعی از بدن که کم یا زیاد از دماغ دور است حاصل میشود ولی من اعتقاد بر
این طور نه ندارم و گمانم این است که ارا غالبا خارج از کنوولسیونهای تشنجی است و دخلی

هالوسیناسیون معنی در صفحه ۱۴ مذکور شد



ع

## صرع

برانها ندارد و نیست مگر از دیاد یا فقدان حس

صرعهائی که بعد از آن اعارض میشوند زیاد عام و شایع نیستند چنانکه امروز جمیع مصنفین کافی قبول کرده اند ولیکن مسیو پیوری خلاف آن را معتقد است و میگوید که آن از علامات لازمه است که همیشه ظاهر میشود و صرع بدون این علامت موجود نمیشود این محقق گمان میکند که وقتی مریض احساس آن را نکند معلوم میشود که نقطه مبدء آن چشم بوده که بواسطه کوتاهی عصب باصره مثل تیری در کمال سرعت قبل از آنکه اثر چندانی بعمق دماغی که هنوز سالم است رسیده باشد بدماغ رسیده موجب حمله میشود بجهه اینکه در آن وقت حالت شناسائی و قوه حافظه هنوز محفوظ اند این هر قدر هم خوب باشد معلوم است که کاشف از قیاس و فرض است علی ای حال در صورتی که آن اعارض شود همیشه بطور لزوم پس از آن حمله های کنوولسیونی عارض نمیشود و گاهی محدود میشود بهمان احساس بوجهی که ممکن است مثل برق عابر و سریع الزوال باشد اما گاهی هم تغییری در طبیعت آن پیدا شده دوامی پیدا میکند خود در مریضی که نوبه صرع آن بفاصله زیادی عارض میشد ملاحظات و دقت ها کرده دیدم که همیشه قبل از نوبه آن ائی که از دست چپ شروع میکرد عارض میشد و مریض احساس بحالتی مثل حالت عبور الکتریسیته قوی مینمود و پس از رفع این قسم از آن اچند روز بلکه بیشتر از یک هفته بعد از آن باز مریض احساس دائمی بزحمت و اذیت و سنگینی اطراف مینمود

عدم و وجود مقدمه اثری در کیفیت عروض دفعی نوبه نمیکند در این مرض گاهی همان فقط دوار ظاهر میشود و گاهی چنانکه حالت تسبار عادی این مرض است علاوه بر مدهوشی حرکات کنوولسیونی نیز عارض آنها شود از این جهه لازم است



# در امراض عصبانیه مختلطه

که صرع منقسم بدو قسم جداگانه شود اول صرع دواری یا مرض کوچک دوم صرع کنولسیونی یا مرض بزرگ

## صرع دواری

این قسم از صرع را تا مسیو کالمی و اسکیرل و ترازتره تجربه‌های زیادی در آن نکردند و مسیو لوحه کالمی بجهة آن شناخته بود بخوبی شناخته نشده و مجهول بود و آن چنان است که مریض دفعةً مدهوش شود و گاهی ناله ضعیفی کند و اگر ایستاده باشد و مجالی پیدا نکند که تکیه بجسم صلبی کند بیفتد و اگر نشسته باشد ممکن است بهمان حالت بماند عموماً بدن بدون حرکت گردد چشمها بیک موضع دوخته و متوحش و چنان بنظر میاید که بیک چیز خیره نگاه میکند رنگ صورت پریده با آنکه گاهی کنولسیون خفیفی در آن مشاهده میشود و بعد از چند ثانیه الی یک یا دو دقیقه یا بیشتر این حالت موقوف میشود این وقت در بعضی مرضی مشاهده میشود که بلا فاصله عقل و مشاعرشان بحالت خود برگشته چنانچه ترازتره میگوید صحبت یا مطلبی را که قبل از این حالت میگفتند قطع نکنند یا کاری که میکردند موقوف نکنند مثل قبل از نوبه مشغول و هیچ ملتفت این که قطع شده نباشند ولیکن قسم دیگر از این صرع هست که چند دقیقه در حالت خواب آلودگی و خرافت میمانند بعضی دیگر هذیان میگویند یا اینکه اعمال و حرکات جنونی میکنند و پس از چند لحظه بخود میایند و گاهی آنچه بر ایشان گذشته بود بخاطر دارند اما همان اتفاقاتی را که در حالت بیخودی ایشان واقع شده بود بهتر این است که بصرع دواری نسبت دهیم حالات نادره را که در ایشان مرضی با قوت شدیدی که کسی نمیتواند مقاوم با آن شود اشخاص را عقب میبرند و حتما بر و خلف میدوند یا بر روی پا ایستاده یک دوره تمام بدور خود میچرخند و میافتند و بیهوش میشوند پس در کمال سلامت برمیخیزند با اینکه فی الجمله دواری در ایشان باقی میماند



## ذکر صرع صغیر

یک قسم حالت صرعی دیگر هست که اینهم تابع دوار است ولیکن خطر آن از اقسام مذکوره کمتر است که ذکر آن در شرح بیان مختصری از آن کرده ولیکن مسیو کالمی باکمال دقت آنرا تحقیق و بیان نموده و آنرا حالت غیبت نامیده محقق مذکور میگوید میگوید در این قسم هرچند در دست مریض باشد از قبیل اسباب و کتاب و غیره می افتد پس بدون اینکه هیچ علامت خارج العاده غریبی از او ظاهر شود هرچند پیش او اتفاق می افتد نمی بیند اگرچه بنظر می آید که حواس او تغییر نکرده و هشیار است ولیکن گاه گاهی مختل میشوند مثل اینست که در حقیقت مبهوت باشد اگر از ابتدای ظهور نوبه با مریض تکلم کنند این حالت موقوف میشود و اگر او را واگذارند و برا و هیچ نگویند باز موقوف میشود اما بعد از مدت چند ثانیه دوارهای مذکوره یک یا چند سال قبل از نوبه های کنولسیونی حادث میشوند ولی چنان که مسیو کالمی میگوید غالباً در فواصل نوبه های بزرگ که الآن شروع به بیان آنها میکنیم عارض میشوند

## ذکر نوبه های صرع حقیقی یا مرض بزرگ

کنولسیون در صفحه ۱۸۰ مذکور شد

مثل دوارهای مذکوره حمله های کنولسیونی هم دفعتاً عارض میشوند رنگ مریض فجئتاً پریده مدهوش می افتد اکثر در حین سقوط صیحه بلندی میکشند و بزمین می افتند مسیو بوی این فریاد را از اثر اضطراب و وحشت دفعی که مریض را در حین سقوط عارض میشود میداند ولی بهتر این است که این حالت را مخصوصاً اتفاقی و حرکتی بدانیم و بگوئیم بواسطه تشنج دفعی که بغتتاً عارض آلات صوت شده و فوراً از حرکت باز میمانند عارض میشود و نیز ممکن است مثل علامتی از وجع باشد لکن این که مذکور شد رنگ مریض دفعتاً میپرد بواسطه این است که در حمله مرض ابتدا عارض صورت نبلکه محتمل است عارض مجموع دماغ شود که بعضی خواستند این حالت را بتحریکی که فوراً وارد بر اعصاب رئوی میشود و شرائین صغار را امیفشارد نسبت دهند حالی ای اعتقاد کان این امت در مدت دم کرده

حقیقت بواسطهٔ تحریک عارض میشود سبب توقف دفعی اعمال دماغیه که صفت جلی
جمیع اقسام صرع اند میشود و از این هنگام بهر طور اینها را تحریک کنند ابدًا احساس نکنند
فقدان حس بطوری کامل میشود که غالبًا مشاهده شده که این بیچارگان بر آتش می
افتند و موضع کثیری از بدن اینها میسوزد و یکی از اطراف اینها بالتمام ذغال میشود و هیچ
نمی فهمند پس بزودی تمام بدن ممتد و کشیده میشود چه جمیع عضلات متشنج
میشوند بواسطهٔ انقباض عضلات صدر و بواسطهٔ این که سینه بکلی از حرکت باز میماند
زحمت شدیدی عارض تنفس میشود و نیز مشاهده میشود صورتی که پریده رنگ بود
سرخ یا بنفش بلکه سیاه رنگ گردد و این بخصوص در لبها و خدین بیشتر ظاهر میشود نبض
بزودی سریع میشود حرکات اختلاجیه اول خفیف و بعد شدید در صورت و بعد در تنه
بدن و پس از آن در اطراف ظاهر میشوند این تشنج کنولسیونی در یک طرف بدن بیشتر
از طرف دیگر آن مشاهده میشود کنجهای لب و چشمها بطرف راست یا چپ منحرف و مایل
گردند صورت بقسمی ملتوی و معوج شود که بسیار مهیب و کریه المنظر بنظر آید عنق مثل
این که پیچیده شده و راس بطرف راست یا چپ زیاد مایل و منعطف گردد بقسمی که ذقن
بروی شانه مخالف توقف بماند بالاخره اطراف یک نصف بدن بیشتر از طرف مقابل ممتد
و کشیده شوند تشنجات کنولسیو از حیثیت شدت و ضعف و از بابت مکان و کثرت
قلت مسافت اعضاء مبتلا شده مختلف میشوند صورت و جبهه از حرکات موجیه متوالیه
مضطرب باشند فک سفلی میکوبد حاجبین مثل در حالت غضب نازل و منخفض و نزدیک
بیکدیگر میشوند جفنین نیز مثل سایر اعضاء مبتلا شده گاهی گشاده و غالبًا نیم پوشیده
مانده مقلتین میشود که ثابت و دائمًا به یک موضع ناظر باید در کمال سرعت بحرکت دورانی
متحرک است سایر عضلات و چهره نیز مانند عضلاتی که مذکور شد مضطرب و متحرک باشند
بدینجهت حالت عبوس و بهم کشیدگی مهیبی در صورت ظاهر گردد فک اسفل

ممکن است بشدتی باز شود که مفصل ان منخلع گردد چنان که وانزتین در این حال
خلع ان را مشاهده نموده اما غالبا دو رشته دندان بر روی هم می افتند و گاهی حرکت
میکنند بقسمی که صریر متصلی از انها مسموع میشود و بحدی شدید است که دندانها
خورد و بهم شکسته میشوند غالبا شفتین و خدین و بیشتر از انها زبان در میان
دندانها فشرده شده مجروح و پاره میشوند چنان که تورنیر در یکی از مرضی
حکایت میکند که زبان ان بکلی پاره پاره شده بود و خونی که از این جراحت خارج میشود
کفی را که با صدا از دهان خارج میشد سرخ و رنگین کرده در اطراف لب جمع میشود
راس چنان که گفتیم غالبا بیک حالت میماند ولی از فرادی که تیسو میگوید گاهی بد
کمال سرعت حرکت فوق العاده میکند که فهمیدن کیفیت ان مشکل است مثل این که گاهی
بطریق اتصال الحرکت دوری دارد و گاهی با کمال قوت بقدام و خلف حرکت میکند که با
هیچ مانعی ان را نمیتوان منع نمود بالاخره ممکن است منعطف بخلف یا مایل بقدام گشته
بماند بقسمی که زنخ بجره قدامی صدر بچسبد اطراف بدن بکمال قوت بوضع عجیبی معوج
میشوند که بهیچ سعی و کوششی نمیتوان انها را ممانعت از حرکت نمود ابهام دستها غالبا
بشدت منقبض شوند اغلب دست و پاها بزمین و وسط بدن بلند شده معوج و منحنی
و منقلب بجهات مختلفه میگردد و این بواسطه انقباض تشنجی است که عارض عضلات
محرکه تو و بدن میشود و همچنین تنفس زیاد با زحمت و ادخال نفس کوتاه و متواتر است از
خروج و دخول هوا بحجره صوت خفیفی مسموع میگردد جمیع حرکات مریض قوی و شدید مانند
بر خلاف اشخاص مبتلا به اختناق رحم که حرکتشان بدین قوت و انبساط نیست و انها را
از جامه خواب خود بخارج نمینماید عمل عضلات بحدی تغییر کرده و قوی شود که
تیسو میگوید نه تنها همان حرکات قوی غریب از انها ظاهر میشود بلکه کارهائی
میکنند که محققا محال است که پهلوانان قوی مرتاض بتوانند مثل انها را بکنند و من

# در امراض نسج عضلات مخططه کبیره

حرکات بلچنان قوت شدیدی است که فوق طاقت انسانی است و بشدتی است که چند مرتبه دیده شده که استخوانها شکسته شده در بین این همه تغییر و انقلابات نبض هنوز سریع و متواتر و صغیر و غالباً غیر منتظم است و گاهی ضربان قلب در کمال شدتست جمیع سطح بدن بخصوص اعضاء غالباً تراند و تر از عرقاند بعضی از آنها قی میکنند و بول و براز و منی آنها بدون اراده خارج میشود

حالتی باین خطرناکی که ممکن نیست اگر طولانی شود خالی از خطر جان باشد بسی تا چهل ثانیه الی سه و چهار دقیقه طول میکشد ولی غالباً بعد از دو دقیقه بتدرج کشیدگی موقوف و اجزاء معوجه منحرفه بحالت اصلی خود باز آیند نبض بطی و شاهق و نفس سالم و بنفشی صورت زایل شده مبدل به بیرنگی مرده میشود تا در این وقت غالباً مریض بجای اینکه بهوش بیاید در حالت سبات شدیدی بماند اطرافش بکلی بی حرکت و صوت نخیری از آن مسموع میشود مانند کسی که غرق خواب باشد این حالت ممکن است همین چند دقیقه بماند و بگذرد و ممکن است که چندین ساعت طول بکشد پس از آن مریض چشمهای خود را میگشاید و با کمال تحیر نگاه میکند خیالش مشوش و کلامش با لکنت و شکایت از سر و اطراف بدن دارد بالاخره کم کم و بتدریج بحالت طبیعی عود کرده هیچ از حالت نوبه در خاطر ندارد بعض دیگر غمگین و کوفته اند بعضی شکایت از ضربه و جراحتی که در وقت بر زمین افتادن عارض آنها شده مینمایند بعضی دیگر شکایت از پاره شدن زبان میکنند گاهی خون مردگی در غشاء ملتحمه و در جفن و صورت دیده میشود که بواسطه اجتماع و توقف خون زیادی که در هنگام نوبه کبودی و سیاهی در صورت شده یا بجهت اذیت و زحمتی که وارد بر تنفس شده بود عارض شده و از همین است که گاهی حالت خفگی شدیدی عارض آنها میشود و نیز بواسطه همین اسباب است که گاهی دیده شده است خون زیادی گاهی با اسهال و گاهی با قی از آنها دفع




# صرع

میشود چنانکه **واتزتین** هم در چند نفر از مرضای خود این حالت را مشاهده
نموده و این بواسطهٔ ترشح سموبی است که در هنگام نوبه در مجرای نخاعیه میشود
حمله‌های این مرض منتهی بیک طریق و یک حالت نمیشوند چنانکه اشخاصی دیده
شده است که همین که از حالت خرافت و سبات بهوش آمدند پریشان گوئی آغاز
کنند و بحالت هذیان جنونی بیفتند بعضی را دیده‌اند که غالباً مثل عشاق حرکت
میکنند و هذیان عشقی میگویند بعضی مبتلا بفلج موضعی میشوند و برخی را
مرض خوف از آب عارض میگردد اما تغییرات عصبانیه عموماً زمان بسیار کمی
دارند و کلیتاً بعد از چند ساعت یا بعد از چند روز رفع میشوند
این قسم از صرع را که بیان نمودیم اشد از جمیع اقسام و اکثر اتفاقاً آنها است ولیکن جمیع
نوبه‌ها بیک صورت نمیشوند **سِر** خوب و با دلیل نوشته است که در بعضی
از صرع عین کنو و لسیون بجای این که عام باشد ممکن است محدود ببعض اجزاء
بدن باشد چنانکه در بعضی محدود بحرکت شدید راس میشود و در بعضی دیگر
اضطرابی در یکی از اطراف یا احساس فشاری در معصم ریغ میکنند مسیو
**فالرت** در بعضی از آنها دیده بود که در تمام حالت نوبه بحرکات متوالیه
مکرره شبیه بحرکت بلع یا مرتفع و منخفض نمودن فک اسفل علامت دیگر ظاهر نبوده
اما نوبه بهر صورت و هیئت که عارض شود فقدان جمیع حواس و فراموشی آنچه در بین
نوبه گذشته علامتی است که در جمیع مرضی ظاهر میشود

**حالت فواصل و عود نوبه** ممکن است نوبه که عارض
شد پس از آن باز بفاصله کمی یا بفاصله زیادی رجوع کند یعنی هفته یک یا دو
سه مرتبه عارض شود یا ماهی یا سالی یک مرتبه یا بفاصله پنج و ده و پانزده سال
عود و رجعت نماید چنانکه خود جمیع اقسام آن را مشاهده نموده‌ام لیکن در

# امراض نسبیه
## در امراض عصبانیه مختلطه

بسیاری از اشخاص بجای اینکه نوبه‌ها منفرداً ظاهر شوند یک نوبه چندین مرتبه بدفعات زیاد یا کم مکرر میشود و از اینرو در اینحالت نوبه مرکب یا نوبه متزاید نامند و این نوبه متزاید بنا بر رای مسیو هرپن غالباً هر ماه یکمرتبه عارض میشود که یک یا دو سه روز طول میکشد و مرکب میشود از ده الی شش نوبه و ممکن است که این نوبه بی نهایت مکرر شود چنانکه دیده شده است تا بیست و سی و شصت و صد مرتبه در مدت بیست و چهار ساعت ظاهر و مکرر شده مسیو مذکور داشته که ترنیکاولی طفلی را حکایت کرده است که در یک روز صد و پنجاه مرتبه حمله صرعی آن مکرر شده و در این حالت هرگز مریض بخوبی بهوش نیاید و تمام مشاعرش رجعت نکند اغلب در حالت اغماء و فقدان حس چندین ساعت یا یک یا چندین روز بماند و اتفاق افتاده است و در این هنگام نزدیک بفوت شده بواسطه اختلالات شدیده که عارض بر اعمال اعصاب یا هماتوز میشوند درگذشته است حمله‌ها هر قدر بیشتر مکرر میشوند طبیعتاً میل دارند بهم نزدیک شوند

هماتوز در صفحه ۷

حمله‌های این مرض کلیتاً هیچ نظمی در رجوع خود ندارند با وجود این لو ثابت میکند که این حمله‌ها میل زیادی بمنظم بودن خود دارند مسیو هرپن نیز ثابت نموده که در بعضی جاها این مرض مثل حمیات دایره منظم نیستند ولی در ظهور خود چنانکه مردم گمان کرده اند چندان غیر طبیعی و غیر منظم هم نیستند

اغلب نوبه‌های این مرض بدون سبب عارض میشود گاهی بعد از یکی از اعراض نفسانیه یا خستگی و غالباً بعد از اکثار و افراطی که در اکل و شرب و جماع و غیره حاصل گردد اگرچه بعضی قائل بوده‌اند که زیاده و نقصان نور قمر را در این مرض اثری است ولیکن محققاً هیچ اثری در رجوع نوبه‌ها ندارد اما حالت الکتریسیته هوا از این قبیل نیست و اثر کلی دارد چنانکه لو ثابت کرده است که بسیاری از مصروعین در وقت طوفانی بودن

مخفی نیست
چنان مینماید که در
وقت طوفان الکتریسیته
هوا زیاد است اسباب هجوم مرض
دیره و بخصوص صرع میشود بیان
مفصل آنرا باید از کتب فیزیک
یعنی طبیعی مطالعه نمود
هو

هوا مبتلا بحملهٔ مرض شدند این حملهها موافق ملاحظه و حسابی که این طبیب حاذق
کرده است در زمستان و پائیز شایعتر از بهار و تابستان اند این نوبهها در روز ظاهر
میشوند ولی بیشتر در شب ظاهر میکردند اما مسیو هپرتن بعکس این قائل شده میگوید
شیوع حملههای یومی دو مساوی حملههای لیلی است علی ای حال هرگاه نوبه در خواب
عارض انها شود غالباً بیدار نشوند و صبح که بیدار میشوند هیچ اثری از آن نیابند مگر
احساس بخستگی زیاد بعضی از صرعیها مخصوصاً در شب ظاهر میشوند و بعض دیگر
عارض نمیشوند مگر در هنگام خواب اعم از این که خواب در شب یا در روز باشد و
معین است که در چنین حالتی این مرض مدتی مجهول میماند اگرچه بر خود مریض هم باشد
نوبههای این مرض غالباً در بین یکی از امراض حادهٔ اتفاقیه موقوف میشوند
ولیکن بعد از علاج آن مرض باز عود میکنند عوام الناس و بسیاری از اطبا معتقدند
که بعض انقلابات که تحریکی در بدن کنند و از میان آنها مخصوصاً مکلف شدن است
مخصوص در نسوان فاصلهٔ نوبهها را زیاد مینمایند بلکه خود مرض را هم بکلی قلع و قمع میکنند
اما مدتی است که تیسو معلوم کرده است که این اعتقاد چه قدر سست و بدون
اصل بوده و نیز مردود و باطل نموده است اعتقاد اشخاصی را که گمان میکردند عروسی کردن
غالباً اسباب علاج این مرض است طبیب معروف لزان میگوید که حوادث و اتفاقات
تغییر در رفتار و حالت این مرض نمیدهند مگر این که قطع عادت طمث سبب مرض
شده باشد تزویج را وقت اثر ابو فراد نماید یا این که از عسر طمث عارض شده باشد و ازدواج
آن را آسان کند یا این که زیاد عشقی و هوائی باشند که تزویج آنها را تسکین دهد
علاج نماید پس نباید مغرور باین قول شده معتقد شد که تزویج در جمیع احوال
نافع است و در غیر احوال مذکوره تزویج سبب استعداد ابتلای بر نوبههای این مرض
بلکه سبب وجود آن میشود مسیو هپرتن معتقد شده است که برقرار نمودن

لزان
یکی از شهرهای سویس است
که در نزدیکی شهر ژنو در کنار
رود خانه که داخل میشود
ژنو میشود واقع
است



# امراض عصبانیه مختلطه

حالت طمث در این مرض چندان اثر و عمل نیکی ندارد چه اگر کسی ملاحظه کند که نوبه طمثی چگونه حالت و رفتار این مرض را متغیر و بد میکند باید اعتقاد کند که در خود مرض هم اثر نیکی ندارد

## دوام این مرض

مذکور داشتیم که دوام نوبه‌های آن مختلف است تیسو بر این است که حد وسط دوام آن مختلف میشود از ده الی بیست دقیقه و اسکیرل میان پنج و پانزده معتقد شده ولیکن حق این است که کسی نمیتواند دوام آن را معین نماید چرا که ملاحظه نمودیم نوبه این مرض گاهی ممکن است از چند ثانیه تجاوز نکند اما گاهی اگر چه دفعه که ساده هم باشد مدت یک یا دو الی چهارده ساعت طول میکشد (بابت) در باب دوام خود مرض بهمان جهت نمیتوان معین نمود همیشه دوام آن غیر محدود است ولی ممکن است فاصله میان هر نوبه چندین سال باشد

## عاقبت و انجام مرض

چنان که ملاحظه نمودیم این مرض گاهی منتهی بهلاکت میشود و این یا فقط بواسطه عوارض خود نوبه است و یا بواسطه این که هیجان خون زیادی در سر شده موجب نزف الدمی در دماغ و حجب آن میگردد یا از سابق مبتلا به یکی از امراض قلبیه بوده یا تومر انوریزمی ثابتی داشته با طحال آن تومر شده بوده بواسطه اضطراب شدیدی که در این مرض در دوران دم حاصل میگردد یکی از این اعضا پاره و منصدع شوند و نزف الدم کثیری عارض گشته هلاک نماید و هم نوبه که زمان قلیلی بعد از غذا عارض شود ممکن است وقتی اتفاق بیفتد که مریض مشغول قی باشد و حلق هم متشنج گشته علاوه بر اینها فکین هم بواسطه تشنج منطبق بیکدیگر شده باشند دیگر طریقی برای خروج ماده نمانده مجرای نفس را بسته خفه کند چنان که این حالت را یکی از دوستان من دکتر شلندرت وقتی که در مریضخانه بیستر انترن بود در یکی از مرضای خود مشاهده نموده

انترن
یعنی داخلی کردن
یعنی خارجی طبیب مریضخانه
میتواند چندین شاگرد داشتن
داشته باشد که وقت آمدنش [illegible]
و بعضی اینها از قبیل [illegible]
و حجامت و فصد [illegible]
شمع و تزریق نمودن و مثال اینها
محول نماید که بعد از اتمام اینها از
مریضخانه خارج شوند اما [illegible]
خلیفه طبیب [illegible]
[illegible] و بعضی افضل [illegible]
عیادت عصر را هم باید خود او بکند
صبح هم قبل از آمدن معلم جمیع مرضی [illegible]
[illegible] که آمد از او [illegible] باید از
مریضخانه خارج شود که اگر [illegible]
[illegible] مرضی [illegible]
حاضر باشد در مریضخانه [illegible]
پانزده انترن طبیب و جراح هستند
[illegible]
مخارجشان [illegible] مریضخانه
داده میشود
[illegible]



موتی که بواسطه تکرار نوبه‌ها اتفاق می‌افتد مخصوص وقتی که بطریق اختناق هلاک میشاید معلوم میشود بواسطه تشنج عارض بر عضلات تنفس حادث میشود بعضی از مصنفین گمان کرده اند که از باب تشنجی است که عارض بر عضلات مضیق فشاینده مزمار میشود و مجرای حنجره بکلی منسد شده خفه میشوند ولی این ادعا بهیچ طور ثابت نشده بعضی از مرضی فجئتاً در فواصل نوب با علامات غشی درو میکنند و بعضی گفته اند محتمل است که بواسطه تعطیل دفعی عمل اعصاب باشد

این مرض بندرت علاج میشود اما مسیو هرپن خلافِ آن را معتقد است چنانکه میگوید هرگاه صرع را نجود واگذارند دور بیست یک از احوال انتهای آن جید و عاقبت آن محمود خواهد بود اما تدابیر طبیه در سه ربع این مرضی مؤثر و نافع میشود چنانکه بیشتر از نصف آنها را علاج میکند و در یک خمس دیگر مدت مدیدی بهبودی حاصل میشود بالاخره عدد مصروعین که میمانند و بسیار عاصی از تدابیر طبیه هستند که هرقدر سعی میکنند معالجه نمیشوند بیشتر از یک ربع نیست و این اعتقاد برخلاف عقیده سایر اطبا است و مبتنی بر رای یکی از اطبای ژنواست که چون بهبودی در مرض مشاهده میکرد آن را علاج شده می‌پنداشت مسیو هرپن در صفحه هشتاد و پنج از کتاب خود در بیان این مرض که گفتگو میکند مثل معالجه شده می‌پندارد مریضی را که از تدابیر طبیه مدت زیادی از حد رفتار عادی که داشت میکند و دو نوبه عود و رجوع نمیکند و بخصوص وقتی که فاصله نوبه چندین سال میشود میگوید حکماً علاج شده و هرگاه بعد از زمان طویلی باز عود و رجوع نماید قائل به نکس آن میشود و اگر با آن را علاج کنند گمان میکند که دوباره علاج شده من معتقد نیستم که بتوان برای این اتفاقات چنین بیانی کرد حالی ای حال در اشخاص معینی نوبه‌های این مرض موقوف میشوند و دیگر عود نمیکنند

و این



واین شفا ممکن است بخودی خود حاصل شود یا بواسطهٔ اضطراب و تحریک شدیدی
که عارض بدن میشود چنانکه از تغییر مکان و آب و هوا یا تدابیر اکل و شرب با
عروض مرض دیگر و این بعین چنانکه بعد از احتراق وقتی که موضع زیادی از
بدن سوخته شد مشاهده نموده اند که بکلی دفع و علاج شده مسیو
ریویر میگوید حمای دیگی که زیاد مزمن شود اسباب رفع این مرض میشود
بعض دیگر مثل اتراد و سایر حیوانات درباره معتقد شده اند ولی افسوس که این
اعتقادات را با وجود اینکه در سنه ۱۸۴۶ مسیو شمپلیری در روزنامهٔ طبی سالیانه
انتقادی درج نموده باطل اند و ماخذی ندارند

وقتی که باید عاقبت مرض جید و محمود شود نوبه‌ها بتدریج از یکدیگر دور میشوند
و دوره بروز و شدت آنها کم میشود اما وقتی که عاقبت آن ردی است بالعکس نوبتها نزدیک
بیکدیگر شده زیاد مکرر و طولانی میشوند پس طولی نمیکشد که اختلالات
شدیده در مشاعرشان ظاهر شده قوهٔ حافظه ضعیف میشود و مریض دیگر نمیتواند
خود را بکاری که قدری زحمت یا فکر داشته باشد مشغول نماید و گاه گاهی هذیانات
میگوید و اغلب منتهی بحالت جنون گشته و پس از قلیل مدتی مبتلی بدمانس مایوس

۲ طانس در صفحه ۲۵ مذکور شد

العلاجی میشود تنها آنهائی که بهتر قابل علاج اند اشخاص خودرای لجوج سریع الغضب
بوالهوسی هستند که در خلق و حالت خود صفات مخصوصی دارند قوهٔ محرکه نیز مختل
میشود چنانکه دیده شده که حول عارض آنها شده اختلاجی در بعضی نقاط
صورتشان مشاهده میشود و تشنجی در یکی از اطراف عارض میگردد و اگر طولی
بکشد در آن یک طرف اتروفی یعنی صغر عارض آن میشود هر گاه این مرض طفلی را مبتلا
کند ممکن است که مشاعر آن بحالت توقف بماند و دیگر ظاهر نگشته مختل شود چنانکه
اغلب آنها ابله میشوند مگر اینکه نوبه‌ها خیلی کم اتفاق بیفتند ولی اگر این مرض بعد



از زمان بلوغ عارض شود عقل آنها بر ثابت و دیر زایل میشود عموماً ضرر این مرض بعقل
و مشاعر اگر مرض در زمان طفولیت شروع نکرده و نوبه‌ها از یکدیگر دور باشند کمتر
میشود پس این مرض بطور کلی مانع از وجود و ظهور مشاعر نمیشود ممکن است چنانکه
وصف کرده و گفته اند یکی از قیاصره که موسوم به **ژول** بود و **پترارک** را
از جمله مصروعین دانسته هر وقت این مرض علاج شود و هنوز ضعف چندانی عارض بر
مشاعر نشده ممکن است که اعضاء دماغ بقوت اولی خود برسند
اگر طپش قلبی کردو مصروعین شایع است مستثنی شود میتوان با **ژرژ** هم رای
شد در این که میگوید حالت سایر اعضاء بدن که سالم اند متفاوت و متضادت تامی
با حالت مرضی دماغ دارند چنان که می‌بینیم آنها غذا میخورند و خوب هضم میکنند
فربه و رطب البدن و با طراوت اند اگر زن باشند حالت طمث آنها بقاعده جاری و خوب است
و ممکن است مثل سایر نسوان حامله شوند اما باعتقاد **ژرژ** همان عادت طمث
آنها دیر میشود و کم که بعقب می‌افتند در ترشحات بدن نیز هیچگونه تغییر معتدبه مخصوص
ظاهر نمیشود و نیز این طبیب حاذق میگوید محتمل است که مصروعین بیشتر از سایر
مرضی مستعد بصرع و ام دماغیه و صدریه و بطنیه باشند اعتقاد من اینست که این
ادعا هنوز مستند بتجربه چندانی نیست

**تشخیص** بهترین علامات این مرض که سبب تشخیص آن از سایر امراض میشود
بیهوشی نوبتی و بی حسی مطلق بدن و کنوولسیونهائی که اغلب تشنجی اند نه اختلاجی
و در یک شق بدن بیشتراند و برآمدگی و بنفشی صورت که رو فی بمجموع آمدند میدل به
تیرنگی مثل رنگ مرده میشود و نیز بواسطه خروج کف زیادی از دهان و تغییر موقتی
که غالباً بعد از نوبه عارض مشاعر میشود اگر نوبه‌های این مرض چنین واضح و معین
باشند هیچ اشکال و شکی در تشخیص باقی نمیماند ولیکن همیشه این قسم نیستند چنانکه

**پترارک** شاعر بسیار قدیمی از اهل ایطالیا که در پانصد و پنجاه سال قبل از این میگفتن شعر خوب و کثرت هوش و کمال بیحد مشهور است



# امراض تشنجی
# مرض عصبانی مرکب

سابقاً مذکور داشتیم ممکن است این مرض مشتبه ببعض نوبه اختناق رحمی یا بالعکس انها
شبیه باین مرض باشند در اطفال صغیر نیز همیشه تشخیص این مرض از اکلامپسی مشکل است
ولی محقق است که اکلامپسی مثل صرع بغتتاً شروع نمیکند و بسیار کم است که حواس را
بکلی زایل نماید گفته اند زمان نوبه‌ان خیلی بیشتر و طویل‌تر از نوبه صرع است ممکن است
که هیچ کف در دهان نباشد و یک طرف بدن بیشتر از آن طرف دیگر مبتلا به کنوولسیون
نشده باشد و هرگز در صورت آن کراهت منظری که در صرع بود ظاهر نشود و حرکاتی که
میکنند منقطع در وسط نه ولی غیر منتظم باشند اما این اختلافات همیشه بخوبی واضح
و معین نیستند چنانکه مرض گاهی مشکوک میماند اما مدتی نمیکند و که رفع این
اشکالات شده تشخیص واضح میشود بالجمله اکلامپسی مرضی است سریع الزوال و حال
این که صرع همین که ظاهر شد دوام میکند و رو به تزاید میرود بعض حالات ثانویه هستند
که ملاحظه انها برای تشخیص بسیار لازم است بخصوص سن مریض است زیرا که چنین
مرضی هرچند در نزدیک ترس بلوغ حادث شود احتمال وجود صرع بیشتر میرود مسیو
**بازرتز** و **پریلییه** گفته اند که این اشتباه حاصل نمیشود مگر وقتی که تشنجات
اکلامپسی عام و شدید و مصادف با بیهوشی کاملی باشند چه اگر تشنجات موضعی و
چندان شدید نباشند و اشخاص را بشناسند شک و تردیدی نمیماند که نوبه اکلامپسی است
بعضی از اورام دماغ و حجاب آن و بعضی کنژسیون یعنی هیجانات و نزف الدمهای
دماغ که گاهی مصادف میشوند با حرکات تشنجیه و اختلاجیه صرعی شکل و نیز از این
قبیل اند بعضی از مولدات انتفاخیه که در دماغ حاصل میشوند با غده هائی که در سطح
داخلی جمجمه ظاهر میشوند مشتبه باین مرض میشوند ولی چون اعراض دماغیه که قبل
از نوبه‌ها و بعد از نوبه اعراض میشوند بطوری هستند که هیچوقت در صرع دیده
نمیشوند محال است اشتباه و خطائی در تشخیص شود و همچنین ورم حجاب همیشه هنگام





ادول دارد که هنگام تحریک است که منصف بجمی و صداع بسیار شدید و بهذیان و
قی میشود و اگر کنو و لسیون در ان باشد همیشه موضعی است که مخصوصا محدود است
ببعض عضلات و جدا ما ورم دماغ مشخص میشود بصداع و حمائی که خفیف تر از حمای
ورم حجابی است و نیز تشنجی در این مرض عارض یک دست و یک پا میشود و بعد بزودی
فلجی عارض میشود که موضع زیاد یا کمی را مبتلا میکند نزف الدم دماغ بواسطه بیهوش
نمودن و همراهی با فلج شوی هیچ شباهتی بر این مرض ندارد ولی هر گاه این نزف الدم عارض
بکل و پل شده باشد ممکن است بواسطه حرکات اختلاجیه که غالبا در این حالت ظاهر
میشوند و بواسطه اختلال و تغییرات عامی که حادث میشوند مشتبه بر نوبه صرعی
شوند ولیکن فلج با تعطیل تمام اطراف و زحمت تنفس و موت سریع که در نزف الدم عارض
میشوند علامات کافیه هستند بجهة تشخیص و رفع اشتباه

کاه این است که این مرض بسهولت مشتبه بر کنژسیون دماغی ساده گردد و این اشتباه
بیشتر میشود هر گاه طبیب در هنگام اغماع وارد بر مریض شود ولیکن چنان که سابقاً
مذکور داشتیم در کنژسیون دماغ حرکات اختلاجیه بسیار نادر اند و اعراض دماغ عمده
بسیار کم و ضعیف اند و هنوز حس سالم است یا همان مشوش شده نادر است که
مشاعر بکلی تمام شده باشند و اگر کنژسیون بحدی شدید باشد که افعال دماغ را
بکلی معطل و تمام کرده باشد حکما مصادف است با فلج موضع کم یا زیادی از بدن و
دیگر این که اعراض حوادث هر قدر هم سریع الزوال باشند مقاومت و دوامشان
خیلی بیشتر از صرع است که از حیثیت مدهوش نمودن و حرکات اختلاجیه و زحمت
عارض بر تنفس و کف کردن دهان و حالت اغمائی که بعد از ان عارض میشود و جمیع عوارض
و اتفاقات ان بزودی موقوف میشوند در کمال خوبی تشخیص مشوی

غده های حاصل در داخل جمجمه چنانکه سابقاً مذکور نمودیم غالباً سبب وجود

حرکات



حرکات اختلاجیه صرعی شکل میشوند امّا تشخیص این کنوولسیون عرضی از صرع حقیقی
بدوام بعض اعراض مثل صداع شدید وفقدان حسّ ومعدوم یا متغیر شدن
مشاعر وظهور فلج یا تشنج است در بعض احوال این صرع عرضی مثل صرع حقیقی
رفتار دوری دارد ودر فاصلهٔ نوبه‌ها مریض دارای صحت کامله است ممکن است
که فاصلهٔ میان نوبه‌ها ایشان در صرع حقیقی زیاد وطولانی شود چنانکه مثل این
تجربه‌ها را مسیو اُربیر و پوتال ومسیو هِرپین وامثال اینها مذکور
داشته‌اند گمان کرده‌اند که تشخیص در این حالت غیر ممکن است

در خاتمهٔ تشخیص چنانکه سابقاً بیان نمودیم میگوئیم که مشکل بلکه غالباً محال است
صرع حاصل از سمیّت سربیه را از صرع ساده تشخیص نمود ولی اگر مریض مشغول
ساختن اسباب وادوات سربی باشد وزیاد ملاقی با آن باشد اگر بواسطهٔ
اسباب داخلهٔ مستعد بر اعراض کنوولسیونی نبوده واگر قبل از عروض نوبه مبتلا
بهذیان وکوری بوده‌اند ظنّ غالب است بلکه باید حکم بتّی کرد که سبب صرع سمیّت
سربیه است علی ایّ حال اگر باز تشخیص میان این دو قسم از صرع ممکن نشود باید از تقاضای وقت
رفتار وشدّت تا نهایت تشخیص نمود چنانکه صرعهای عارضه از سمیّت سربیه رفتار وشان
ذاتاً سریع وحادّ است واغلب منتهی بهلاکت میشوند واگر علاج شوند تاماً وکاملاً
خواهد بود بعضی که دیگر رجوع وعود نخواهد نمود چرا اگر تا بحال دیده نشده است که
این مرض دوباره بعد از چندین سال عود ورجعت نماید مختصراً اگر مریض از اثر سمیّت
سربیه صرعی نبوده دیگر مبتلا نخواهد شد ومیدانیم که در صرع حقیقی بر این قسم
نیست وهیچوقت در حمله‌های اول هلاک نکند بلکه رفتار مزمنی پیدا میکند وگاه
گاهی رجعت مینماید واز مدتی در قوای شعور تغیّر ومحو که میکند که صرع سربی چنان
نیست



## صرع

بالاخره باید ملتفت بود که بعض از مستعدین نوبه‌های صرعی ظاهر میسازند چنان
بچابکی وخوبی تمارض براین مرض میکنند که اشخاص باهوش عاقل هم ملتفت بر خدعه
انها نشده گول انهارا میخورند پس در این مقام باید ملتفت بود که مبتلایان بصرع
حقیقی هیچوقت قبل از عروض نوبه تدبیری بجهت خود نکرده وقتی که نوبه عارض
میشود و بهرجا و بهر وضع که باشند ولو براب و اتش می افتند اما حالت اشخاصی که
تقلب و تمارض کرده اند بعکس اینست موضعی را انتخاب میکنند که وقتی بیفتند
مجروح نشوند حالت فقدان حسی که از علامات خاصه صرع است باید در مستعدین
باکمال دقت ملاحظه و امتحان نمود که از ان تیقن بحالت تمارض انها میتوان حاصل
کرد بر این که انها را بواسطهٔ صوت عالی که هیچ بخواطرشان نمیرسید از قبیل صدای توپ
و تفنگ دفعتاً بخوف و وحشت شدید انداخت و دود و ابخره منتشر و محاذی بینی
انها نکه داشت بعد فر نظر کرد که تنگ شده یا بحالت طبیعی خود باقی است جلد بدن را
نیز باید بشدت تحریک نمود یا این که با امر و امثال ان دفعتاً ان را بگیرند و بقوت بفشارند
و متالم نمایند و انرا با بعضی اعمال موجعه یا کارهائی که احتمال خطر شدید در ان است
بترسانند و نیز میگوئیم هر قدر چالاک و مشق کرده باشند ان تغییری که در صورت مصروعین
ظاهر میشود و پس از اندک زمانی مبدل به تیرگی مثل رنگ اموات میشود در خود نمیتوانند
احداث نمود و همچنان حالات و تغییراتی که در خطوط و هیئات صورت مصروعین
ظاهر میشود نتوانند ظاهر نمود

**مقدمة المعرفة** این مرض از امراض هائله بسیار صعب است که
ممکن است اسباب هلاکت شود زیرا اگر زودی هلاک نکند قدری بعد از ان باد بر
تضعیف کردن قوی و علیل نمودن مزاج انها گردد من معتقدم و بر این اعتقاد هم
زیاد تاثیر که این مرض بسیار بندرت علاج میشود و اتفاقاتی هم که بهبودی در حالت



مریض ظاهر شود بسیار کم و نادر است

قومی متفق شده اند بر این که عموماً صرع دواری اشد از صرع کنوولسیونی است بجهة این که بزودی مریض را غرق حالت دمانس مینماید اما چنان که مسیو گالمی ملاحظه کرده چیزی که زیاد مؤثر است و بزودی عقل را ضعیف میکند اجتماع هر دو با هم است

حالات مختلفه را بیان کرده اند که میتوانند در نقد منة المعرفه اثر کنند و ازا شدید نمایند چنان که جمیع اطبا متفق شده اند که صرع در حالتی که ارثی باشد بطور حتم لاعلاج است با اعتقاد من مسیو هرپن اول شخصی است که قائل بر این قول شده اگر ذکور و اناث و امزجهٔ اشخاص در این مرض اثر معینی نداشته باشند مراتب اسنان را از این قبیل نبینند چنان که مسیو هرپن مراتب شدت آن که هر لاحقی اشد از سابق است بر این نظم قائل شده اول پیری دویم جوانی سیم طفولیت چهارم سن کمال که آن را از سی الی پنجاه سال میدانند شکی نیست که هر گاه این مرض مربوط ببعض نقصان و سوء شکلهای مولودیه مثل متوقف شدن نمو دماغ باشد چنان که غالباً در ولهها دیده میشود تدابیر و اعمال طبیه در آن هیچ اثری نخواهد داشت هر گاه زمان اخذ نوبه ها زیاد طولانی باشد و فاصلهٔ آنها کم و نزدیک بیکدیگر باشند نقد منة المعرفه خطرناک و ردی میشود و هر وقت مرض زیاد مزمن شود بسیار کم است که علاج پذیر باشد و لیکن بخاطرم آمد تجربه را که تیسو در مردی ذکر کرده که از طفولیت تا بسن سی سالگی مبتلا بصرع بوده و در این سن صرع او موقوف شد در حوالی صد سالگی در کمال سلامت بدون هیچ علت و مرضی در گذشت پس معلوم میشود که زیاد یا کم قدیم بودن این مرض را نقد و اثری که عدد نوبه ها در او داشت نقد منة المعرفه را دفعه ندارد مسیو هرپن میگوید کسانی که کمتر از

میتوان این اسامی را با کلمات در کتب سنه اولیه خودمان تطبیق کرده بلکه بگوییم صبا آن اول بری دوم فتوت سیم طفولیت چهارم شباب بشرطی که ... از سی الی پنجاه سال میدانیم
لمترجمه



صد نوبه صرع عارض انها شده اغلب معالجه شده اند چرا که از صد نفر انها هشتاد و هفت نفر علاج شده اند و اشخاصی که از صد الی پانصد نوبه کرده بودند عدد انهائی را که علاج شده و انهائی که هلاک شده اند مساوی یافته اند بالاخره بعد از پانصد نوبه بسیار نادر است که معالجه شوند ولیکن باید دانست این که مسیو

**هرپن** معالجه نامیده بهتر این است که موقوف شدن مرض نامیده شود بعضی گفته اند در این مرض هر وقت حالت اراده دیده نشده بسیار شدید و صعب بوده معلوم است در این حالت اغاز بعضی هم دفعی و انی بوده است **مسلس** در هر مرتبه از استان که باشد در کسانی که فجئتا و بدون هیچ مقدمه می افتند و کنوولسیون در انها تام است بکلی از علاج مایوس است

**سبب** صرع از امراض بسیار شایع است چنان که مسیو **هرپن** معتقد است که اگر تمام نفوس مردم را ملاحظه کنند در هر هزار نفر شش نفر از انها مبتلا بصرع اند پس لازم است که در اسبابی موجب چنین مرضی تفحص زیادی شود و این اسباب یا سابقه و مستعده و یا واصله اند

سبب مستعدی که زیاد مهم است و هیچ منکر ندارد موروثی بودن است چنان که اطفال متولد شده از پدر و مادر مصروع چهار یا پنج مرتبه بیشتر از انهائی که بجا لت طبیعی خود بوده مبتلا میشوند و نیز موافق تجارب این مؤلف و تجاربی که قبل از ان مسیو **بوشنه** و مسیو **کازرویل** کرده بودند جنون پدر و مادر نیز موروث صرع اطفال انها میشود و بالعکس یعنی صرع انها سبب ارثی جنون میشود اما این که سایر امراض عصبانی هم بر این قسم ارثی باشند هنوز بتجربه معلوم نشده تقریبا متفق شده و همه قبول کرده اند که این مرض در زنان بیشتر از مردان است ولیکن هنوز معلوم نشده که این تفاوت بچه نسبت است کیف ماکان بعضی





# امراض عصبانیهٔ مرکبه مختلطه

مدعی شده اند که این نسبت قبل از سن هفت الی ده سالکی چندان معلوم و مشهور نشده

گفته اند که این مرض اشخاص ضعیف لمفاتیکی را بیشتر از کسانی که صحیح المزاج و قوی البنیه اند مبتلا میکند و نیز اشخاص قصیر القامه که نمو کلیه اعضاء انها بر تاخیر افتاده و بخصوص انهائی را اگر سوء شکلی در عظم جمجمه دارند یا ناتمامی و نقصی در نمو و تمامیت هست زیاد مبتلا مینماید بعضی از امراض از قبیل خنازیر و حرکات اختلاجیه اکلامپسی نیز اشخاص را حقیقتاً مستعد بر ابتلای اینمرض مینمایند

عمل زمان اول و دویم دندان در اوردن اطفال کو یا هیچ اثری در حصول این مرض نداشته باشد و نیز از این قبیل است حالت طمث مسیو پیرین معتقد شده است که عزوبت را نان بیشتر عفت و ممنوعیت از جماع زنان را مستعد بر ابتلای اینمرض میکند و محتمل است که در مردان این اثر را نداشته باشد این مرض ممکن است در جمیع هنگامهای حیات عارض شود ولی کم و نادر است که در پیران از قبیل مرض اصلی و ذاتی عارض شده باشد غالباً از اول هنگام طفولیت شروع میکند و شیوع ان از زمان تولد تا شانزده الی بیست سالکی رو بر تزاید میرود مسیو لو در تحقیقاتی که در چند نفر مریض کرده خود تجربه کرده که این مرض از سن ده الی چهارده سالکی بیشتر از جمیع اسنان است و عروض ان در زمان طفولیت کمتر از سن فتی است بالاخره بعد از بیست و چهار سال عدد مبتلایان را بسیار محدود و کم یافته است و نیز مثل این نتیجه از تجارب مسیو مو حاصل شده است که میگوید سن بسیار مساعد و مستعد برای این مرض مخصوصاً میان ده الی بیست سالکی است و پس از ان از ده الی ده سالکی است از بیست الی سی سالکی در مرتبهٔ سیم واقع است بعضی گفته اند اینمرض در اقالیم بارده شایع تر از سایر مواضع است

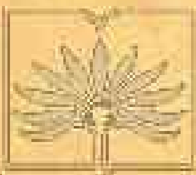
تنبیه ۳

## مزاج لمفاتیکی

انست که جلد بدن بسیار نازک و سفید باشد و نسج اسفنجی منتفخ گشته به بیانی ایت در ان نفوذ نماید و غدد لمفاتیکی که باید از تشریح دیده شود بسرعت بزرگ و متورم شوند یا مستعد امراض کثیر دیگر گردند
المترجم

## عمل بیرون اوردن دندان

بجهة این عمل دو هنگام قایل شده اند هنگام اول که تقریباً از شش و نه ماهه الی دو سال و نیم است که در ان وقت قریب بیست دندان بیرون می آورند که انها را دندان شیر گویند پس از ان این عمل متوقف باشد و تا نزدیک به هفت سالهٔ انها که باید بیفتند سابقه هنگام دویم از هفت سالکی شروع کرده تا نه سال دندان ثنایای ساقط شده خارج میشوند و تا دوازده سال تمام ضواحک و انیاب و طواحن را ... الی بیست و چهار سالکی نواجذ خارج میشوند و بعضی ... ظاهر میشود که بعضی ... بعضی ... و چون عوارض عصبانیه که مکرر در کتاب اشاره شده ...
المترجم



## مرض صرع

اما این که مسیو فوویل و مسیو بیکل اند گفته اند که این مرض در فقرا بیشتر از اغنیا است هنوز حقیقت آن بر ما معلوم نشده محتمل است بواسطه این باشد که اغنیا مرض خود را پنهان کرده و فقرا نمیکنند

کلیتاً غم و اندوه و خستگی و افراط در اعمال فکریه و اکثار در اشربه الکلیه و در جماع و مخصوصاً استمناء را از اسباب سابقه ملاحظه کرده بودند اما اغلب اوقات ممکن است که از اسباب واصله باشند آن زمان اسباب واصله هیچ یک بقدر خوف شدید شایع و قوی الاثر نیستند چنان که تیسو و اسکیرل و ژرژ و مسیو بودلو در این مطلب هم قول و هم رای شده اند چه بعد از آن که مرضای کثیری را ملاحظه نموده و بیک یک نسبت داده یافته اند که موجب ابتلای بیشتر از نصف یا دو ثلث بلکه سه ربع آنها فقط همین سبب بوده است عجب در این است که خوف شدید ممکن است در بین خواب تحریک این مرض نماید چنان که تیسو شخص بنائی را حکایت میکند که در خواب میدید نره گاو مهیبی او را تعاقب نموده با خوف و دهشت شدیدی از خواب برجست در حالتی که از کثرت خوف بهیجان آمده و تحریک شده بود پس از ربع ساعت مبتلا به نوبه صرعی بسیار شدیدی شد مشاهده مبتلایان به صرع در تمام مدت نوبه ممکن است در اشخاص مستعده بواسطه خوفی که عارض آنها میشود موجب تحریک نوبه صرعی گردد

چون از مشاهده مصروعین بواسطه کثرت خوف یا ترحم و دل سوزی در نظارگان تولید صرع میشود اطبائی که در مدارس و مکتب خانه‌ها متکفل حفظ صحت اطفال اند مجبور میشوند آنهائی را که مبتلا بصرع اند از آنجا خارج کرده بجای دیگر بفرستند



## در امراض عصبانیهٔ مختلطهٔ مرکبه

چنان که مذکور نمودیم گاهی این مرض مربوط بضررهای عضویهٔ اصلیهٔ دماغ مخصوص بازماندن نازه و مثل این که غالباً در ابلها مشاهده میشود گفته اند در این حالت تقریباً هشت مات آنها مبتلا بمرض بزرک یعنی صرع کنوولسیو میشوند در این که این مرض بواسطهٔ اسبابی عارض شود که در سایر اعضاء بدن غیر از دماغ موجود شده باشند اختلاف کرده اند **لیواس** در عصر خود بر ضد این اعتقاد برخواسته و بعضی اتصالات میان اجزاء دماغ بیان میکند و از آن وقت قوتی در این اعتقاد پیدا شد مخصوص برای **تیسو و اسکیرل** ولیکن کسانی که اعتقاد بقول اول دارند یعنی قائل بصرع شرکی هستند استدلال میکنند بر این که در دو فقره در این مرض اورائی بوده دیده شده است که فاصله میان دماغ و مبدء اورا را محکم بسته و فشرده اند نوبه موقوف شده و نیز خود مرض بواسطهٔ سوزانیدن موضع و نقطهٔ محل اورا یا قطع کردن آن بکلی علاج شده

این دلیل گویا چندان کافی و قاطع نباشد بعلت این که اگر اتفاقاً از قطع عضوی که مبدء اورا است این مرض بکلی علاج شود بهتر این است چنان که اشاره بآن شد این نتیجه را بر نزع و انقلابی که این اعمال عارض بدن میکنند نسبت دهیم و این اثر مخصوص بصرع هم نیست بلکه عام است در جمیع امراض عصبانی و نیز باید دانست که نوبه های این مرض محتمل است بواسطهٔ یکی از اسباب محیطیهٔ بدن عارض شوند از قبیل جراحتی که وارد بر یکی از اعضا یا آفت دائمیئی که عارض بر یکی از اعصاب حس شده باشد که اینها بواسطهٔ عمل انعکاس تحریک نوبه نمایند و محتمل است که بعض اختلالات احشاء نیز از این قبیل باشند با وجود این میگوئیم که صرعهای شرکی بسیار کم اند بلکه هنوز درست شناخته نشده اند

اکسیون رفلکس و عمل انعکاس در صفحهٔ ۹۳ مذکور است

همین که این مرض مستحکم شد نوبه ها بدون هیچ سببی یا بواسطهٔ سبب نسبتاً خفیف



ع

## صرع

غیر محسوسی از قبیل اندوه یا مخالف میل او کردن یا گفتن یا احساس بزرگ که
فی الجمله شدید باشد و غیره و غیره رجعت مینمایند گاهی ظاهر نمیشوند مگر
فقط بواسطهٔ یک سبب چنانکه فرانتزیین طفلی را حکایت میکند که سگ
بسیار بزرگی دفعتاً از بالای سر او بیرون جست و فی الفور مبتلا بر این مرض گردید
و پس از آن هر وقت صدای سگی می شنید مبتلا بر نوبه صرعی میگردید اما
حالت شیوع نوبه‌ها که بواسطهٔ سبب معیّنی است و منکوبی ندارد عادت
طمث است مسیو هپرین میگوید ملاحظه شده است عادت طمث عدد
نوبه‌های این مرض را مضاعف کرده و این اشتداد غالباً در اول یا در آخر عادت
ظاهر میشود و این تحقیق از نتایج اعمال مسیو هرنو است در بعضی زنان
مصروع که دیده شده نوبهٔ آنها محدود است بوقت عادت طمث در تمام زمان
حمل موقوف میشود

**علاج** این مرض از امراضی است که بجهت دفع آن معالجات کثیره
ذکر کرده اند ممکن است عدد طرق معالجات بسیصد برسد بیبلیوگرافی یعنی
علم بمعرفت کتاب و نقل از آنها که در علاج این مرض در کتاب هستنک دیده شد
بقدر صد و پنجاه و دو صفحه است مشتمل است بر تجارب عمده که از شصت سال
قبل از این بلکه بیشتر در علاج این مرض کرده اند و در اینجا کمتر علاجی را فروگذار
کرده از دوای لایضرّ و لاینفع الی دوای بسیار قوی که در این مرض استعمال
شده مذکور داشته اند اما یقین است که اگر بعضی هم بتوانند نافع باشند اثر
قوی آشکاری ندارند

اکسید دو زنک از ادویه‌ای است که بجهت دفع این مرض توصیف شد گبیوس
اثر آن از داخل استعمال نموده و هوفلاند اثر آن تجدید کرده و مسیو هپرین

# در امراض عصبانیه مختلطه

زیاد نموده و استعمال مینموده که از یک نخود و نیم شروع کرده و بمقدار آن می افزود تا به دو روز یک مثقال و شش نخود میرسید و مدتی این مقدار را استعمال و مداومت مینمود و ترغیب میکند با این که پس از رفع نوبه باز بمقدار آن بیفزایند و پیشتر از آن که بجهت رفع نوبه استعمال میشد بدهند و چون این دوا را با این ترتیب استعمال میکرد از ده نفر هشت نفر آنها علاج میشدند ولی همیشه باید ملتفت بود که علاجی که مسیو هرپن میگوید مقصود توقف مرض است پس از آن دوا زمرد جدید این طبیب حاذق بجای اکسید دو زنک لاکتات دو زنک استعمال مینمود که از دو گندم الی سه گندم شروع کرده و بتدریج زیاد میکرد تا به ده نخود و بیشتر میرسانید بر اعتقاد او این ملح از او دو برابر بسیار قوتر است که تحمل شرب آن آسان تر از اکسید دو زنک است

سنبل الطیب نیز از ادویه ایست که سابق بر این زیاد از آن تمجید کرده بودند و دوائی است که تیسو اعتقاد کلی بر آن داشت و بطور مطبوخ استعمال مینمود و بهتر این است که سفوف یا عصارهٔ آن استعمال شود و والریانات دو زنک نیز همین اثر را دارد ولیکن دو دوای دیگر است که آنها را مسیو هرپن بر این دوا ترجیح میدهد یکی سولفات دو کوئیوور امونیاکال و دیگری سلن دو ماره اولی را در جوانان از یک گندم شروع کرده و بتدریج در چندین ماه زیاد میکرد تا به سه نخود میرسید و در اطفال از دو پنجاه یک گندم شروع کرده به دو خمس گندم میرسانید و ثانی را مقدار ده نخود تا سه مثقال و شش نخود الی چهار مثقال بطریق سفوف استعمال مینمود گفته اند که از این طریقه مرضای کثیری معالجه شده اند در آن وقت برمور دو پطاس را نیز استعمال مینمودند

در علاج صرع دبق را که کشمش کولی نیز نامند که در روی درخت بلوط میروید زیاد تمجید کرده اند برنجاسف و برگ نیل که رنگ نامند و کافور و مشک و کنه کنه و روغن حیوانی کی پیل ترتیب داده و روغن تربانتین و گراسپیل و عود صلیب تند و ذرایح

لاکتات دو زنک: جوهر دوائی است که با شیر ترتیب میکنند لمترجمه

والریانات دو زنک: جوهر دوائی مرکب با سنبل الطیب است لمترجمه

سلن دو ماره: علفی است که در اراضی نزدیک طرف شمال حاصل میشود لمترجمه

گراسپیل: نباتی است که از اراضی نزدیک میروید در بیشه مهوع و طعم بسیار تلخی دارد و مسهل بسیار قوی است که در بعضی از ولایات فقرا معمول ... شدیدی که حاصل مینماید ... موجب عوارض خطرناک میشود

۳ اسپید پرو سیک

همان اسپید سیانیدریک است که در صفحه ۱۰۱ مذکور شد لمترجمه

سفوف مشوتی موش کور و نیز اسپید پروسیک و امونیاك و زیبق حتی سنك جهنم استعمال نموده اند که کثرت استعمال آن در مدت مدید سبب وجع معده و غالباً اختلال شدید که در مجرای تغذیه شده و رنك بدن را نیلوفری یا سیاه کرده که بهیچ جبران رنك محو و برداشته نمیشد و بعضی اکثر مخدرات از قبیل تاتوره و بزر البنج و افیون و مخصوص بلادانه را توصیه نموده اند مسبوقی برغاین و مسبو ریتن د تروسو برانند که ترکیبات بلادانه را باید تجویز فرمود و باید شروع شود از عصاره یا سفوف برگ آن که از یك خمس گندم الی یك گندم شروع کرده و بتدریج و تأنی مثلاً در ماهی یك خمس گندم افزوده تا این که آثار سمی و اگر غیرقابل متحمل شد ظاهر شوند پس مقتضی یا دوا ترك و یا اخذ کرده دوباره بهمان قسم استعمال کنند و تا چندین سال بر این عمل مداومت نمایند معلوم شده است که از این طریقه در چند نفر بهبودی حاصل شده اما بسیار کم و نادر است و اغلب نوبه‌ها را به تأخیر میاندازد و نیز این که بکلی موقوف کند بهر تقدیر تأخیر نوبه هم خود نافع و علاج خوبی است و از میان مخدرات غیر از بلادانه بر تنهائی است که گاهی منفعت دیده شده معلوم نموده اند که افیون فایده ندارد بلکه غالباً مضر است و از این قبیل است دوای بیهوشی که بجای این که فایده و پیش بینی کند تحریك نوبه میکند

بعضی در این مرض تجویز فصد و اخراج دم نموده اند و هیچ منفعت نمیکرد بلکه غالباً حالت مریض را منقلب و مرض ان را شدید تر میکرد همچنین که در این ایام نزد یك بزرك شد مکر این که بعض ترکیبات و عقبه یا کنوسیونی که غالباً بواسطه این مرض عارض میشود موجب استعمال آن شوند

بعضی چنان یافته اند در صرعی که با اورا ظاهر شود باید بند یا بر مخصوص در دیگر نیز نمود مثل این که در روی نقطه که احساس بارا مینمایند مشمع فرنکی یا داغ با آهن یا داغ ممکن ا استعمال نمایند بعضی دیگر برانند که عصب را بکلی قطع کنند یا شکافی در آن احداث



## امراض عصبانیه مرکبه یا مختلطه

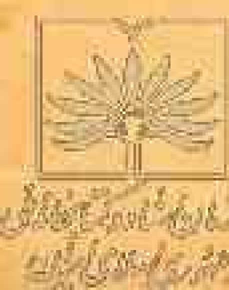
نمایند و بعضی دیگر امر بقطع عضو نموده چنانکه غالباً عضو بزرگ عمده را قطع میکردند بعضی دیگر یک یا چند منقب منشاری بروی جمجمه ادرسال میفرمودند یا یکی از اسباب این را می بستند امّا این قسم از اعمال در این ایام متروک شده و مردمان سلیم العقل از آنها اجتناب میکنند

مختصر کلام هنوز هیچ علاج کافی که بتواند تغییری بحالت استعداد صرعی دماغ دهد شناخته نشده چنانکه تیسو نیز این مطلب را بیان کرده است ولیکن گاهی تدابیر طبیه میتوان نوبها را تخفیف داد و بخصوص فاصله آنها را زیاد کرده آنها را از یکدیگر دور کرد و این هم فایده بزرگی است که نباید حقیر شمرد بعلت اینکه زیاد دور کردن نوبها تخفیف و نقصانی در سببی که این مرض را تولید و موجود کرده بود میشود چنانکه ویانتین هم میگوید که همین که گاه گاهی از خیال محو شدند بکلی فراموش میشوند مثل اینکه اگر نوبهای صرعیه تجدید نشوند استعداد دوباره عود کردن آنها تمام میشود و این حکم معتدل صحیحی است که گویا نه تنها در این مرض بلکه در جمیع اقسام امراض عصبانیه این قاعده جاری است باید آنها را امر بتغذی با غذیه جیده که محرّک نباشند نمود و آنها را از اشربه نافذه محرّکه مثل چای و قهوه و مشروبات الکلیه نهی فرمود و اگر از استعمال شراب ناچار باشند صرفاً نتوانند نوشید بلکه ممزوج با آب کنند و باید مواظب بود که در اطراف صرعیها هیچ هیجان و تحریک و دهشتی نشود لهذا باید گاه گاهی مراعات تلیین بطن را بحقن و مسهلات خفیفه ملایمه نمود و باید بتوسط استحمام بمیاه فاتره اعانتی بتکمیل عمل جلد نمود تیسو تأکید بلیغی در این تدبیر میکند و میل او در این است که اصرار و مواظبت تامی در آن شود که مدت چند ماه یا چندین سال بلکه همیشه بدون حد محدودی استعمال شود و نیز باید بجهت اعانت بعمل جلد امر بمالشهای خشک در جمیع سطح بدن و بخصوص در اطراف سافله اگر عادتاً سرد باشند نمود و اگر سردی اطراف سافله دوامی پیدا کند باید ساقین و

**منقب منشاری**

از ادوات مرسومه جراحی است شبیه لوله مشکل که کنار آن مثل اره است بر روی موضع گذارده بپیچانند قطعه به اندازه لوله که بقدر یک قرن و شش یا کمتر است بریده شده میان لوله میماند گویا ده یکجا بریدن و اخراج نمودن مقصود باشد لمترجمه





نمیتوانا با پارچه پشمی بپوشند وجوراب پشمی بپا کرده که از اثر هر قسم رطوبت محفوظ باشند
مشغول ریاضت شوند اما نه آنقدری که موجب خستگی شود و باید اجتناب از دویدن و
تعب زیاد و فریاد کردن نماید و تحمل هیچ گونه عمل با زحمت شدیدی که عضلات را زیاد
متحرک نماید با دقت و فکر زیادی لازم داشته باشد نکنند و نیز احتراز کنند از توقف در
اوطاقهای کوم و تماشاخانه ها بخصوص چنانکه **تیسو** میگوید از تحریکات و هواهای
نفسانیه که بسیار مهم است و باید ملتفت بود که هر چیزی که اسباب لذت میشود
بدون شک مضر است فصد چنانکه سابقا اشاره شد معالجه شفا بخش این مرض
نیست ولی غالبا نافع است اما باید آن را در اشخاص ممتلی کثیر الدم و کسانی که هیجان
خونی بطرف راس آنها شده باشد استعمال نمود و اگر این باب ضرورت لازم شود فصد
حام نمایند اما دو حالت متعارفی دور نیست که در سال چند دفعه یک فصده و گاه گاهی
تکرار آن بر فصد ترجیح داشته باشد
اگر بعض علامات معلوم کنند که حمله بزودی ظاهر میشود برای تدارک و پیش بندی
باید مریض را نقل بمکان دیگر کنند و وضع آن را تغییر دهند و در آن ساعت که وقت
رجوع نوبه است آن را در آب حمام اندازند من خود گاهی بر این تدبیر مانع از ظهور نوبه
شده ام [illegible] حمله و اگر در شب ظاهر میشد بمانعت مریض از خواب و او را مدتی قهرا
ایستاده نگه داشتن منع نموده
وقتی که با وجود این همه احتیاط و پیش بندی باز نوبه ظاهر شود باید وضع مریض را
بطوری قرار داد که نتواند خود را مجروح نماید و جمیع لباسهائی که احتمال است آن را
اذیت کنند و ممکن است بر کثرت سینوئی که در سر و سینه میشود بیفزایند خارج نمایند
و اگر ممکن باشد مندیلی را پیچیده و تر کرده میان دندانهای آنها گذارند تا دندانها
شکسته نشده و زبان مجروح و پاره نشود و اگر مدت نوبه کم و کوتاه باشد [illegible] اقتضا

## امراض عصبیه مرکبه یا امراض عصبانیه مختلطه

بهما شا خواهد کرد و اگر زیاد طولانی شود و دارای تغییرات و اشتدادات باشد
در سر حالت کثرت سیبون دائمی مشاهده شود باید اخراج دم نمود و ضماد آلوده بخردل را
بچندین موضع از اطراف سافل ارسال فرمود و اگر این ها کفایت نکرد باو را بحمام برده و هر
قدر بیشتر ممکن باشد آنجا نگاه دارند هرگاه توبر تجربی شدید شود که بیم هلاک باشد
واجب است که اول به کثرت سیبون دماغی پرداخت و آن را بفصد عمومی و ارسال علق عقب
پس گوش و وضع مبردات بالفعل بر سر و باستعمال مصرفات قویه و منفطر در اطراف
سافل و غیرها مداوا فرمود

اختلاف کرده اند در این که هرگاه مقدمات توبر نزدیک شدند ممکن است حمله آن را
منع نمود یا نه بعضی گفته اند هر قدر سعی و جهد که ممکن است بکنند و هیچ منتظر نتیجه
نباشند در چنین حالتی امر به استنشاق ادویه حاده نافذه مانند امونیاک یا کربنات
دامانیاک کرده اند **پینل** نیز این معالجه را زیاد تمجید کرده هرگاه احساس براوا شود
بسیار نافع است که چندین موضع از فاصله میان مبدء اورا و دماغ را محکم بفشارند
چنان که مردیکی از مرضای خود دیده که غالباً از این تدبیر توبر و اگر قریب براخذ بود مانع
میشد اورائی که از انگشت دست شروع کرده در امتداد ساعد حرکت میکرد بواسطه بستن یا
فشاری که در فوق مرفق در حلوان وضع کرده و بشدت فشرده اند در آنجا متوقف شده
و بدماغ نرسید ولی افسوس که این تدبیر غالباً بی ثمر میشود و نیز بواسطه سرعت حرکت
اورا استعمال اسباب فشار ممکن نشود و زود بدماغ برسد

**طبیعت مرض** از بابت این که در تشریح مرضی هر قدر سعی کرده اند
ضرر عضوی در هیچ موضع از اعصاب نیافته اند یقین کرده اند که این مرض را بجزو
طبقه امراض عصبانی در جای دیگر بعنوان مندرج نمود با وجود این مسیو **بوشه**
و مسیو **کازرویل** تجربه و تحقیقات مخصوصی نموده در جلد نهم از روزنامه‌های

طبیه مندرج نموده زیاد سعی کرده اند که طبیعت ورمی بجهت این مرض ثابت
نمایند و موضع ورم را در جزء مخی دماغ قرار دهند ولی این اعتقاد مخالف آنست
که جمیع محققین مشاهده نموده اند و از تجربه هائی هم که برای اثبات این مطلب
نموده اند برای خود ایشان نتیجه واضحی که مثبت مدعی باشد اخذ نشده بعلاوه
چگونه میتوان بورم مراکز اعصاب نسبت داد مرضی را که فجئتاً بروز میکند و مثل
این که برق بزند مبتلا کرده و بزودی رفع شود پس ماه ها و سالها موقوف شده
مرئی نگردد و ابداً اثری از آن در هیچ نقطه از بدن ظاهر نباشد معلوم است
چنین رفتاری مانع است از این که کسی تصور ورم در این مرض نماید با کسانی که
میگویند در این مرض یک نوع کنژستیون در دماغ هست هم قول شویم اما
نمیتوانیم قبول نمود که میل خون بدماغ بتواند سبب اخذ نوبه شود پس میتوان
یقین کرد که بطریق اولی سبب وجود خود مرض نمیشود و نیز میگوئیم که هیچ معلوم
نشده که کنژستیون از علامات اولیه نوبه باشد چنان که در جمیع احوال مشاهده
میشود که در ابتدای نوبه بسیار ضعیف است و در آخر بسیار شدید میشود و
نیز کنژستیون دماغی موجب هیچیک از علامات اصلیه این مرض نمیشود بسیار
آسان است ثابت کردن که علاوه بر این که نمیتواند سبب وجود مرض شود معلوم
شده است که خود او یکی از حوادثی است که مربوط به اختلال عارض بر دوران
دم است بلکه بیشتر بواسطه اختلال هماتز و زحمت عارض بر تنفس که بعد از
تمدد کنولسیونی که عارض عضلات منبسطه صدر میشوند حاصل میشود و
نیز باید دانست که بواسطه کنژستیونهای مکرره در بعض نقاط مراکز اعصاب
آفات عضویه عارض میشود که اگرچه متلاحق و عارضی اند اما میتوانند بعد از آن
سبب تحرک نوبه شوند

هماتز در صفحه سابق مذکور شد

بعض



## مرض بهت

بعضی پس از آن که ملاحظهٔ تمام آثار و علامات این مرض را کرده اند مکان و منشأ بروز آن را در نخاع الثره یافته اند و نیز از نتایج تشریحیه که در این ایام جدید گریزینر و واندیر کالک کرده است این مطلب ثابت میشود و در این که این تحریک محل نخاع اصلی یا عرضی است و چه چیز سبب آن میشود هنوز هیچ معلوم نشده

نخاع الثره در صفحهٔ ۱۹۷ مذکور شده

## مرض اکستازیس یعنی حالت بهجت

حالتی است که در آن شخص بکلی واضح در خیال غرق و محیطی میشود که دفعتاً از حرکت بازمانده اشخاص را که در دور و حول و حوش وی اند ندانند و نشناسد ارشمیدس را که برای حل یکی از مسائل هندسیه غرق بحر تفکر شده بود حکایت میکنند که دشمنان ریختند و شهر را غارت نمودند و از این همه هیاهوی هیچ صدائی نشنید و اطلاعی حاصل نکرده و نیز سقراط که در یکی از مسائل فلسفیه کمال تعمق کرده بود دفعتاً ساکن و بدون حرکت بماند و مدت بیست چهار ساعت و این قدر یک روز بود در مقابل آفتاب لب باز کرده ایستاده ابداً متألم نشده او مبتلایان بر این مرض بوده اند

از علاماتی که در آنها زیاده عام و شایع است تعطیل حرکات ارادیه و متوقف ماندن حواس است مثل کاتالپسی بلحن و با دلیل میگویند از بابت این که احساساتی که خاصتاً در دماغی اند و وجود خارجی ندارند در لوح خیال آنها نقش بسته دیگر از اشیاء خارج متأثر نمیشوند این احساسات گاهی بحالات و خیالات خوشی است که شخص و بیان نمایند از قبیل فیوضات و الهامات سموبه چنان که سنت ترز در نوبه های بهجتی خود این قسم احساسات مینمود اغلب آنها و این حالت در حواس خود هالوسیناسیون دارند چنان که سنت پل در هنگام زوال عقل بهجتی خیال کرده بود که او را به آسمان برده اند و در آنجا چیزها دیده و شنیده میگوید

هالوسیناسیون در صفحهٔ ۶ مذکور شده

از اسرار نهانی اند که نباید انها را برای کسی اظهار و بیان کرد و کسی هم قوه و طاقت فهمیدن انها را ندارد در وقتی نوبه این مرض شدید است اشخاص ایستاده یا نشسته مانده یا بر زانو می افتند چشمهای انها باز و بیک موضع علی الاتصال نگران است و اغلب بطرف اسمان نظر میکنند صورت بی رنگ و دهانشان باز و ساکن و بی حرکت مانده احساس بهیچ چیز نکنند اتفاق افتاده است مثل در حالت جمود اطرافشان را بهر وضعی که در ابتدای نوبه قرار داده بودند میمانند ولی این حالت کم اتفاق می افتد نوبه‌ها بعد از زمانی که زیاد مختلف و تغییر پذیر است موقوف میشوند پس شکایت از شکستگی و خستگی و کوفتگی دارند و زیاد ضعیف میشوند بعضی از زنان در این حالت مثل بعد از اختناق رحم احساس بر ثقل صدر کرده و زیاد گریه میکنند نوبه‌های ان گاهی دیر و گاهی زود عود و رجوع مینمایند هنوز برای کسی ممکن نشده است که کیفیت رفتار و انتها و حالات بعد از نوبه و در جزء شدت این مرض را بر تحقیق بیان نماید

این مرض چندان شایع نیست مبتلا میکند اشخاصی را که مدت مدیدی در تصور و تفکر در اشیاء مجرده معنویه زیاد غور و تامل میکنند و نیز این مرض غالبا مشاهده میشود در اشخاص جاهد در عبادات که اعمال شاقه میکنند و خیالات انها همیشه متوجه بطرف اسمان و مایل بسماویات است از این جهت است که این مرض در رهبانان و زهاد و عباد و علمای مذهبیه که در تمام عمر در الهیات و مطالب دقیقه فکر و تعمق میکنند بیشتر عارض میشود تا در اشخاصی که اعمال انها تربیت بدن و تقویت ان میکند این مرض ممکن است عام و وبائی شود و لیکن از این جهت که تقلید میکنند عام و منتشر میشود چنانکه در سنه ۱۸۴۱ و در سنه ۱۸۴۳ مثل ان را در بلا سوید که یکی دیده شده مسیو سوندن ازاد در دو نامه طبی سنه ۱۸



بیان و مدرج نموده بود

**علاج** در هنگام اخذ نوبه بهت باید بر او استعمال مشمومات خردلیه و پاشیدن آب سرد بصورت و نگه داشتن مثل آمونیاک و غیره که روایح حاده دارند در نزدیک بینی که استنشاق از آن کنند اهتمامی بر تحریک مریض نمود و اگر زمان نوبه بطول انجامد و از نخوردن غذا خوف تلف باشد باید با میل مری غذا را بمعده آنها داخل کرده تا تغذیه نمایند اما بجهت حفظ و پیش بندی از نوبه ثانی باید تدابیر غذائیه و عادات آنها را تغییر داده هر چه میتوانند خیال آنها را متوجه امر مطلبی نماید که همیشه در آن تأمل و تفکر مینمودند از آنها دور کرد

## در بیان الجمود که جمود و شخوص نیز گویند

این مرض یکی از امراض نوبه است که بدون تب عارض میشود و غالباً مصادف است با بیهوشی و ناشناسائی مردم و کشیدگی تشنجی که گاهی عام و گاهی موضعی است اما بقسم مخصوصی که اطراف بدن با وجود اینکه بر اراده و اختیار نیستند بوضعی که در ابتدای نوبه داشتند با احساس بر آمدن نوبه گویا از بابت تدارک بخود داده بودند در تمام مدت نوبه تغییر نمیدهند و بهمان حالت نگه دارند اگر چه وضع ناراحت با زحمتی باشد

در این مرض حس لامسه و سایر حواس چهارگانه مخصوصه بکلی معدوم شده و یا تغییر و اختلالی در آنها عارض میشود و گویا مردمی که در حول و حوش ایشانند نشناسند ولیکن سایر اعمال بدن زیاده منظم و بحالت طبیعی باشد چنانکه نبض تغییر نکرده بر حالت صحی خود مانده حالت نفس و درجه حرارت بدن و همچنین حالت تغذیه بحالت اولی خود باقی ماند و لیکن غالباً بعضی بواسطه بهم افتادن فکین و اغلب بجهت عسر بلعی که از تشنج حلق حاصل میشود از اکل و شرب ممنوع شوند



علامات حاصله در حین نوبه یا بزودی رفع میشوند و یا کم کم و بتدریج معدوم میگردند وقتی که مرضی بهوش و بحالت خود آیند خسته و منقلب و نفسی منقطع در وسط و یا شهیق کشند اغلب افعال و اعمال حین نوبه بخواطرشان نماند حمله این مرض ممکن است که بصورت یک نوبه ظاهر شود یا این که چند نوبه با فاصله‌های کم عارض شوند و هم ممکن است که فاصله آنها زیاد باشد هیچ صفت این مرض مقید بدوام آن نمیگردد دوام هر یک از نوبه‌های آن تغییرپذیر نیست ممکن است که بیشتر از چند دقیقه دوام نکند یا این که چندین ساعت و چندین روز طول بکشد و نیز مذکور داشته‌اند که نوبه این مرض در بعض احوال پنج شش ماه طول کشیده امثال اینها از عصیان و سرپیچیهای حالت اعصاب هیچ استبعاد ندارد در نسوان اغلب این مرض مصادف و مرکب با اختناق رحم میشود

**تشخیص** این مرض با حالت بهت که مذکور شد کمال شباهت و اختلاف را دارند **ژرژه** و **کالمی** گفته‌اند که در این مرض خیال در کار و مشغول است و مخصوصا متوجه آن چیزی است که بدان تامل و تفکر میکردند مستغرق خیال و خوابهای خیالی و همه آن اند بلکه عمل خیال از بابت شغف حیرت و تغییر حالتی که برای آنها حاصل میشود بیشتر میگردد و نیز ممکن نیست هیچگونه اشتباه و اشکال دیگر در تشخیص ظاهر شود زیرا که در غیر این مرض در هیچ مرض دیگر دیده نمیشود که اطراف بر این قسم از تحت اختیار و اراده خارج باشند و بدون تفاوت همان وضعی که در اول نوبه گرفته با قرار داد بودند نگه دارند و تغییر ندهند ❊

**تقدمة المعرفة** این مرض اسباب هلاکت نمیشود و چندان خوف و تشویشی ندارد مگر بواسطه این که دلالت میکند بر استعداد و تاثر شدید که در بنیان اعصاب حاصل شده ❊

**اسباب** این مرض از علل قلیل الوقوع است مسیو بوسکت هرچه

تفحص کرده بیشتر از سی و هشت اتفاقات را یافته که در مقالات خود که منشور و چاپه
اسم این مرض نوشته درج نموده مسیو پوول در تجربه های صحیح خود که با
کمال دقت کرده عدد آن را بصد و پنجاه رسانیده این مرض در زنان بیشتر از مردان است
ولیکن انقدرها که گفته اند فرق ندارد مثلاً در صد و پنجاه نفر مریضی که مسیو پوول
جمع کرده شصت و هشت نفر مرد و هشتاد نفر زن بوده اند جوانی و مزاج عصبانیه
قابلیت تحریک زیاد مستعد بر ابتلای بر این مرض میشوند ابتدای این مرض بعد از تحریک
نفسانی شدید از قبیل فرح و زحمت یا بی از خستگی که از مطالعه و غور در اشیاء
علمیه و کتب و غیره است عارض میشود

## علاج

بعضی در هنگام نوبه امر به فصد عام یا موضعی نموده اند و دیگران
بعکس بر انها طعن زده منبهات و مستفرغات بخصوص انتیمون را که از قبیل ادویه
مضطربه نماینده استعمال شود ترجیح داده اند بعضی از میان جمیع تدابیر امر به
استعمال ادویه و تدابیر ضد تشنجیه بخصوص به استحمام و امثال آن نموده اند انصباب
اب سرد و پاشیدن اب یخ بصورت بسیار نافع است بهمین تدبیر اخیر خود در مریض
مشاهده کردم که جمیع اثار و علامات این مرض بخوبی در آن واضح بود که دیدن بهتر از آن
کسی را ممکن نشده تجربه کرده بر اسانی علاج نمودم در حالت عصبان از علاج امر به
استعمال الکتریک و ینگ کرده اند از تجربه هنوز در هیچیک از معالجات مذکوره حکم
بخوبی و ترجیح هیچیک بر دیگری نشده گمان من این است که در ابتدا هم مثل دو سایر
امراض و بخصوص امراض عصبانی کسی نمیتواند امر بمعالجه مخصوص و دوای معینی
کند باید انها را بحسب علامات و اشاراتی که غلبه دارند تغییر داد اعتقاد من
این است که هر گاه نوبه طولانی شود و تغذیه مریض ممکن نشود لازم است که اغذیه را
بتوسط میل مری بمعده انها برسانند و اگر نفس انها گاه گاهی قطع شود باید بالوله مخصوص



## در کابوس یا بختک

هوا را بریه آنها داخل کنند

## در کابوس

قسمی از رؤیا است که در آن شخص در خطر قلق و اضطراب شدیدی واقع و احساس ثقل صدر و میل به اختناق قریب بقتلی نماید در حالتی که فریاد و حرکت کردن برای او مطلقاً محال باشد تا اینکه دفعتاً بیدار شود و از این سختی و وحشت شدید برهد علی الرسم در نصف اول شب در بین خواب عرفی است که احساس بثقل صدر و انواع خناق مذکور مینماید چنان پندارند که چیز سنگین یا حیوان یا انسان قبیح المنظر یا پیره زالی یا یکی از مسوخات مهیبه و امثال آنها بروی سینه آنها افتاده و مانع اند از اینکه نفس بکشند بعض دیگر چنان پندارند که در کنار و موضع بسیار عالی واقع و نزدیک بسقوط اند که اگر بیفتند هلاک میشوند یا در شرف افتادن بکوره مشتعل سوزانی هستند یا گمان میکنند که دزد یا کلب کلبی آنها را تعاقب نموده اند در بین این خطرات شدیده قوت بی فایده میکنند که فریاد کنند یا آنها را منع نمایند یا بگریزند پس عرق شایعی کرده نبضشان سریع و متواتر گردد بالاخره پس از چند ثانیه یا چند دقیقه یا ربع ساعت و بیشتر که در این حالت اضطراب مانند از خواب بجهند و با خوف شدیدی بیدار شوند که غالباً تا پس از چند دقیقه و تا مشاعر آنها بحالت طبیعی رجوع ننموده باقی باشد احساس بحرقت خستگی و چندین مرتبه طپش قلب و رعشه خفیف و صداع قلیلی و فقط ناراحتی والمی هستند که احساس مینمایند و این حالت دوام بسیار کمی دارد که تقریباً سریع الزوال است این مرض در جوانان و اشخاصی که مزاجشان خوب و مشاعر و عقلشان سالم است هیچ نتیجه خطری ندارد اما در اشخاصی که زیاد استعداد تأثر و انفعال دارند مثلاً در اطفال گاهی سبب تحریک نوبه صرعی میشود و اگر پیر باشند مبتلا باختناق رحم میگردند و بسا اشخاصی باشند که



دماغ انها ضعیف بوده اختلالی در خیالات و مشاعرشان حاصل شده مسبو

**کابمی** میکوید اتفاق افتاده است که سبب اصلی جنون کابوس بوده در روز هیچ تغییر و خللی در حواس بهم نمیرساند اما مریض با کمال خوف و تشویش رنج و زحمتهای شب خود را حکایت میکند و احساسات بسیار موذی باز جمیع اگر در هنگام خواب برا و غلبه کرده و سبب تحیر و حالات هذیانی دائم و اعمالی که باید بکمال سعی در دفع انها کوشید کشته تفصیل میدهد

**اسباب** این مرض عارض اشخاصی میشود که زیاد بیدار میمانند و زیاد میخورند و جماع میکنند و نیز عارض کسانی میشود که خیال خود را بواسطهٔ خواندن افسانه‌ها و حکایات حعلیه بهیجان میاورند و بعین آفات عضویه قلب بسیار شایع است و نیز باعتقاد بعضی ممکن است بر تبعیت بعض آفات کبد و معده عارض شود اما این اعتقادی است که بنظر من حقیقتی ندارد

**علاج** برای پیش بندی از اخذ این حالت کفایت میکند که وضع خوابیدن مریض را در رختخوابش تغییر دهند مثل این که او را از پهلو بپهلوی دیگر بخوابانند و یا این که سر او را بلند تر بگذارند و اگر معلوم شود که این حالت تابع عسر هضم است باید امر کرد که شام بسیار کم بخورد و صبح بسیار زود غذا بخورد و هیچ وقت تا غذای آن هضم نشده نخوابد همین که شخص واقع در اضطراب کابوسی شد باید آن را از خواب بیدار کنند و بوی بی‌پراو اطمینان بدهند که انچه را که دیده حقیقتی ندارد این عمل مخصوصاً برای اشخاص حدیث السن انفع والزم است چه سابقاً مذکور داشتیم که این مرض ممکن است در انها اسباب تحریک نوبه صرعی شود

## در جحوظ عینین



## مرض جحوظ چشمها

چند سالی است که اطبای فرانسه هم خود را مصروف تحقیق مرض مخصوصی
نموده اند که بمخصوص شناخته میشود به بر آمدگی و جحوظ عینین و بزرگ شدن
و زیاد شدن حجم جسم درقی و خفقان شدید که سه علامت عمده و ثابت این
مرض اند ممکن است اقسام تغییرات عصبانی و مخصوصاً از طرف اعضای تنفسیه ... بآنها
ملحق و اضافه شوند

**تاریخ** — **اِستُک** معلوم کرده است که در سنه ۱۸۳۵
**گراوْ** خیال اتباع و تلامذه خود را متوجه این مرض کرده و در آن تحقیقات
نموده بود در سنه ۱۸۴۰ مسیو **بازِدُو** این مرض را بطریقه بهتری ظاهر نموده
مثل این که نسبت و ربطی که علامات عمده آن با یکدیگر داشتند بیان نموده و آنرا
از جحوظ ساده ممتاز نموده و تشخیص نمود چنان که این اشتباه را مصنفینی که قبل
از آن بوده اند مانند **سَنْت ایو** و **دِیمور** و امثال آنها کرده
بودند محتمل است مرضائی را که آنها مشاهده کرده بودند بعینه مثل مبتلایان
بر این مرض بوده اند که ما ملاحظه میکنیم ولیکن جمیع آنها را بدون این که فرقی بگذارند
تابع استسقا یا جحوظ عینی که از اسباب عضویه حاصل میشوند تشخیص داده بودند
بعد از تحقیق و تجارب **بازدو** چه در آلمانی و چه در انگلستان تجارب نیک در
این مرض نموده اند اما اطبای فرانسه چنان در این مطلب ساکت بوده اند که بنظر می
آمد که اطلاعی از این مرض نداشتند تا در سنه ۱۸۵۶ که محقق بسیار فاضل مسیو
**شارکو** که بواسطه تبحر در علم مستغنی از تعریف است بجمع علمای بیولوژی
ابیر واسیون نسبتاً کاملی از این مرض را عرضه نموده و او از میان ما اول شخصی است
که بر این خوبی متنبه بر مرضی شد که تا زمان او بکلی مخفی و مجهول مانده بود و از آن
زمان تجربه و امتحانات کثیری کرده اند و بعضی رسائل مخصوصه در این مرض انشا نموده

**کواتر اکزافتالمی**
مرضی است که در این نام در فرنگستان
باین اسم شهرت نامی کرده خود در دو سه
زن مبتلا به صفات مذکوره دیدم که
یکی از آنها بخیال اینکه برای جحوظ که چشم
آن بود علاجی ممکن است بحکم کالوند
که معلم کمال خبر بود به استعلاج آمده بود
در اینجا هم دو نفر یکی مرد و یکی زن مبتلا
شده بودند که جسم درقی زن به بزرگی
کف دستی بود که بچند نفر نشان دادم
لمترجمه

**بیولوژی**
علمی است که موضوع آن بدن اجسام
از حیثیت اعمالی که در حالت سلامت
از هر نوعی که باشد از آن ظاهر شود
که بعضی از آنها در قوه کلیه فیزیک یا
مکانیک یا شیمی یا تشریح بیان
میشود
لمترجمه



## در مرض عصبانیه قلب [illegible]

داده اند که از انجمله مخصوصاً تحقیقات مسیو فلیشمر و فصلی است که مسیو دِماز کاییل در کتاب خود که در امراض عین تالیف نموده درج کرده و در سیما زیاد مسیو تروسو که در این مطلب گفته و بواسطه دکتر وُمپیلینا در روزنامه مجموعه سالیانه سنه ۱۸۵۹ درج شده و در نوشته‌کوئی که مسیو دکتر هوارد نوشته و در سنه ۱۸۶۱ به مجمع اطبای پاریس عرضه کرده مقبول افتاده است

## علامات

اغاز این مرض همیشه بیک حالت نیست جحوظ عینین در بعضی و عظم جسم درقی در بعض دیگر و تغیرات اختلالات قلبیه در بسیاری از انها طبیب را متنبه بر ان مینماید ولیکن در بسیاری از مرضی اول طپش قلب عارض پس عظم جسم درقی ظاهر شده انگاه چشمها بتدریج از محل خود خارج شده مریض منظر غریب و عجیبی پیدا میکند و این سه علامت اولیه اند که با ابتدا اغلب اوقات در کمال دقت ملتفت انها بود جحوظ عینین که ممکن است بقسمی شدید باشد که در هنگام خواب جفنین منطبق بیکدیگر نشوند سیمای مریض را بکلی تغییر دهد مرضی متزلزل و متوحش باشند چشمها درخشنده و اشک آلوده هرگز منحرف نگشته بحرکت طبیعی خود باقی و ضربان شدیدی که گاهی مولم است عارض انها شود بعضی از مرضی چنان احساس مینمایند که چشمهای انها از محل خود خارج میشوند و بدون اختیار دست خود را از خوف اینکه خارج شده بیفتند بطرف انها میبرند از فشردن چشمها عموماً احساس بوجع نمینمایند گاهی بر این تدبیر میتوانند چشم را بحجم طبیعی خود برگردانند بسیار کم است که با تغییری بر این فاحشی که در برامدن چشم عارض میشود عمل ابصار هیچگونه تغییری نکرده باشد بلکه در جمیع احوال بدرجات مختلفه قوه باصره متغیر و مختل میشود چنانکه انها تقریباً نزدیک بین میشوند بعضی از انها احساس میکنند

**جسم درقی**

غده ایست لمفاوی باشکل سپر که در طرف اسفل و قدام حنجره در تحت غضروف درقی محاذی حلقه اول از حلقه های قصبة الریه واقع است مثل اکثر اعضای بدن زوج است که در خط وسط بدن بواسطه توبرکول کوچکی بهم چسپیده اند دارای اورده و شرایین کثیری است که هرگاه مجروح شود نزف الدمی عارض گردد که قطع ان قدری مشکل باشد بلکه بکلی ترک اینهم است که چون این غده حجیم بزرگ میشود گاهی نزف الدم شدیدی عارض میشود در زنانی که اولاد داده اند این غده بزرگتر است

لمترجمه



# در گواتر اکزافتالمی

بر این که خیالات مختلفی در مقابل چشم انها ظاهر میشود و برخی قدری نابینا میشوند اما هرگاه با افتالمسکپ باطن چشم را مشاهده نمایند اگر گاهی سرخی در شبکیه ظاهر نشده باشد هیچگونه آفتی دیگر مرئی نشود عجب در این است که غشاء ملتحمه نه سرخ و نه متورم شود اگر چه در حالتی باشد که حجم عینین مانع از انطباق تام جفنین وحفظ چشم شده باشد

در این هنگام که این علامات در چشم حاصل شدند گاهی دیر و گاهی زود حجم جسم درقی زیاد میشود غالبا تمام اجزاء ان بیک نسبت عظیم میشوند یا یک نصف ان بیشتر از نصف دیگر بزرگ شود یا تنها همان یک نصف بزرگ میشود علی ای حال این عضو نرم و بدون وجع است و از لمس با دست غالبا احساس شدت ضربان عروق کبار و قلب و عروقی که در خود ان منفرق‌اند میشود چنانکه غالبا در ان حرکت انبساط تغییر پذیری مشاهده مینمایند و از گوش نهادن بموضع نیز اصوات عروقیه گاهی کم و گاهی زیاد قوی اند مسموع میگردد

تغییرات قلبیه که اغلب از علامات افتالمیه و فتار این مرض اند عبارت از خفقان شدید و با وجع اند و هم مریض را ضیق النفسی عارض و استعدادی بر اغماء دارد این اعراض گاه گاهی شدت میکنند و احداث نوبه های حقیقیه مینمایند که در ان ثقل صدر و بسیار شدیدی حادث و حالت اختناق بحدیتی موحش شود که بپندارند بجز تو اکرایمی مفرد دیگر نباشد از امتحانات و تفحصات دقیقه که در این حالت در قلب نموده اند هیچگونه آفت عضوی در ان مشاهده نشده بسیار کم اتفاق می افتد که تجاویف ان قدری متسع شده باشند اگر چه در بعض احوال از گوش نهادن بقلب صدای دمیدنی شنیده شود بجهة این است که در اواسط یا در اواخر این مرض همیشه انمی شدیدی عارض میگردد بخوبی میدانیم که بعض از اطبا گاهی در این مرض علامات

۳

## افتالمسکپ

آلت معروفی است که بالفعل در جمیع مریضخانه‌ها معمول است علم به آن بسیار مفیدی است که همه کحالها باید آنرا بدانند صفت آن آینه مدور مقعری را که سوراخ کوچکی در وسط دارد محاذی شعله چراغی نگه میدارند و از ثقبه آن نظر میکنند شعاع آن بر حدقه افتاده از ثقبه عنبیه عبور کرده باطن چشم را منجلی مینماید و تمام اجزای آن از رطوبات و شبکیه و سر داورده و عصب و غیره بخوبی مرئی میگردند نسبت بآنانی هر آفتی که عارض هر یک از آنها گشته تشخیص نموده و بمعالجه آن میکوشند بیان تفصیلی آن محتاج بمقدمات علوم دیگر از قبیل هندسه و مناظر و مرایا است که انشاءالله در ترجمه کتاب کحالی مفصلا مذکور خواهد شد عادت به استعمال آن مدت زیادی مشق لازم دارد میگویند که مدت [illegible] کمتر بقدری بوده که مشغول آن باشم و علم در کمال اطمینان تشخیص مرضی را [illegible] با این اسباب دیده و خود تحریر نموده و در قسمت انسان موجود است هر کس بخواهد بیند با عمل آنرا یاد بگیرد ممکن است

المترجم

[illegible]

در صفحه ۱۹۸



## امراض نسج عصبانی مرکزی

آفات عضویه مشاهده نموده اند که احتمال کلی میرود که از آفات اصلیه بوده اند
که همیشه آنها را ملاحظه کرده مگر از حوادث و ترکیبات این مرض علاوه بر این که تب ندارند
نبض دستشان همیشه بسیار ضعیف و برخلاف حالت عمومی شریانهای جسم دقی
و سبات این است

بر این سه قسم از علامت که از طرف قلب و جسم دقی و چشمها ظاهر میشوند باید بعضی
آن آفات و عوارض دیگر اضافه نمود که مثل آنها ثابت نیز و بسیار تغییرپذیر اند که از
جملهٔ آنها مخصوصا تغییرات مختلفه است که عارض بر هضم میشود و مخصوص مبنی
از جوع کلبی و گاهی قی و در بعضی اسهال و همچنین سهر و حالت قابلیت تأثر و انفعال
و گاهی تحریک بسیار و شدید اند معین است که بواسطهٔ این اسبابهای منکره همیشه
هزال و ضعف شدیدی عارض تمام بدن میشود که بنابر شدت و ضعف مرض زیاد
و کم میشود بالجمله اگر فاصلهٔ نوبه‌ها زیاد شود باز بزودی بحالت سمن عود و رجوع نموده و
جوع کلبی که در اغلب احوال عارض آنها بود رفع میشود

## رفتار و قوام و انجام مرض

این مرض را اگر آغاز غالبا
مبهم و بطیئ الظهور و گول زننده است مرضی است که حقیقتا دارای نوب و اشتداد آفات است
اصل مرض متصل و دائم است ولیکن گاه گاهی چنان اشتداد با خطری ظاهر میباشد
که بیم هلاکت دارد و متصف است مخصوصا به شدت تغییرات و اختلالات قلبیه و ثقل
شدیدی در صدر و عظمی در لحم دقی و جحوظ مشهودی در حین این نوب در
دوام و وجهنهای خود هیچ حالت ثابتی ندارند چنان که ممکن است از چند ساعت الی
چند روز دوام داشته باشند و هم ممکن است فاصلهٔ میان آنها چند ماه بلکه سالها
دراز طول بکشد یا این که در ماه یا در هفته چندین دفعه مکرر شوند زیاد اتفاق
افتاده است که در روزی چندین مرتبه اشخاصی که مواظب مریض اند بطوء و وضوح

## در جحوظ عینین

چند توبره کوچک مشاهده مینمایند

این مرض چون مستحکم شود ممکن است مدتی بحالت وقوف مانده انگاه رو بر انحطاط رود بقسمی که توبرها بتدریج متباعد شده طپش قلب نقصان پذیرفته و جحوظ عینین کم کم کم شده عظم حجم لحم درقی کاستر شده سخت گشته چنان بنظر اید که دیگر استعداد قبول اتساع او برای دخول دم در ان نمانده اشتهای بر قرار و منظم اسهال معدوم و بحران بحالت طبیعی خود رجوع نماید بالاخره بعد از زمانی که مختلف میشود از چند ماه الی سنوات متکثره ممکن است بحالت سلامت اول برگردند گاهی حالت صحت موقتی است چنان که چندین مرتبه دیده شده که در زمان حمل جمیع علامات مشخصه این مرض موقتا موقوف میشوند ولیکن دوباره براندک زمانی بعد از وضع حمل عود و رجعت مینمایند بعضی از مرضی که هلاک میشوند ممکن است در حالت توبره درگذرند یا بواسطه ضعف و سقوط قوی که از ازمان و طولانی شدن مرض عارض شود یا مرکب با مرض دیگر شود که ضعف مریض سبب وجود شدتشان شده هلاک گردند

### علامات تشریحیه

از تشریح موتی هنوز واقف معتد به که موجب این اسباب و علاماتی که در زمان حیوة مشاهده مینمائیم شود منکشف نکرده اند چنان معلوم میشود که بنیان عصبانی دماغ و نخاعی از جمیع آفات عضویه مشهوده بری باشند اما در باب اعصاب ربطی مسیو پیروسو در کلینیک خود زنی را حکایت کرده بود که در دار الشفای هتل دیو از این مرض درگذشته وقتی آن را تشریح نموده غدد ربطی نخاعی عنق را حجیم و سرخ و ممتلی از خون یافته بودند و چون او را با ذره بین ملاحظه نموده مشاهده کردند که ثلولهای آن کوچک شده و تغییر شکل کرده لولهای عصبانی نیز ضعیف و باریک گشته عدد عروقش بیشتر شده و نسج اسفنجی کثیر و بعض زواید شحمیه نیز در انجا موجود شده بودند بعضی از اوقات هم ممکن است که اتساعی در قلب ظاهر شود

اعصاب ربطی
در صفحه ۹۳ مذکور شد

کلینیک
در صفحه ۲۱۷ ذکر شد

که گاهی

# امراض عصبانیهٔ مختلطهٔ مرکبه

که گاهی مصادف با هیپرتروفی عظم جدار آن و گاهی بدون آن باشد اما تحقیق و بیان جحوظ عینین را بدون این که کثرت سینوس‌های دراز قائل شویم بطور دیگر ممکن نمیشود اگر گاهی اندک ترشحی در نسج اسفنجی یا اجتماع جزئی شحمی در قعر چشم ملاحظه شده باشد اتفاق ثابت و دائمی نیست و اگر هم حاصل شده باشند هرگز زیاد نیستند و مقدار نیز چندان حجیم تر از حالت طبیعی نشده استسقاء مقله هم دیده نشود و اگر جسم درقیه را بدقت تشریح کنند عروق کثیری در آن مشاهده شود که زیاد متسع شده‌اند ولیکن در خود آن هیچ علت تشریحی دیگر مشاهده نکرده‌اند مگر این که فقط عظمی عارض آن گشته

## تشخیص

وقتی که مرض موجود شد منظر مخصوصی دارد که محال است با مرض دیگر مشتبه شود چه هیچ مرضی نیست که دفعتاً با وجود تغییرات قلبیه دارای جحوظ عینین و عظم الجسم درقی باشد اگر این مرض ابتدا بجحوظ نماید باید یقین بر تشخیص نمود و گمان نکرد که جحوظی است که بسبب انفشار و تحریک است بعلت این که جحوظ در این مرض در هر دو چشم است و هیچ وقت مقارن با حول نیست و گاهی هم قابل نقصان است و همیشه از ثابت بودن درخشندگی و حرکت مقله قابل ملاحظه است

## تقدمة المعرفه

این مرض از امراض صعبه است چنان که ملاحظه کرده‌اند در چهل نفر که تا بحال دیده و ضبط شده است ده نفر از آنها هلاک شده‌اند

## سبب

هنوز سبب این مرض بر تحقیق معلوم نشده است و معلوم شده که در زنان بیشتر از مردان است و مخصوصاً اشخاص پانزده الی بیست و پنج ساله را بیشتر مبتلا میسازد و آثار نفسانیه نیز گاهی در حدوث آن مؤثر اند

## علاج

از معالجات مختلفی که بجهت دفع این مرض کرده‌اند مخصوصاً مغیرات و ید را بجهت دفع عظم الجسم درقی امر و تجویز فرموده‌اند اما جمیعاً بی ثمر بلکه گاهی مضر بوده‌اند



مقویات دوائی وغذائی وترکیبات آهن را تمجید نموده اند ولی

گویا مخصوص بحالت ابتدای این مرضی باشد مسیو تروسو آنها را منع میکند

وکلیتاً مضر میداند ومن با این اعتقاد هیچ شرکت نمیکنم بجهة این که در بسیاری

از احوال آهن را حقیقتاً نافع یافته ام بخصوص در وقتی که ابتدای شدید بوده دیژیتال

مخصوصاً مسیو تروسو زیاد توصیف مینماید که مقدار آنرا بروده به

زیاد کنند بطوری که علامات ابتدائیه مسمومیت ظاهر گردد ولیکن برای

طریق استعمال دیژیتال بقصد تسکین طپش قلب چندان فائده ندارد چه

از تجارب کثیری که در انسان وبخصوص در حیوانات کرده اند معلوم شده

که استعمال مقدار کثیری از این دوا در ابتدا بجای این که نبض را بطئی کند سریع میکند

دور نیست بنظر غریب باشد که کسی جرئت کند در چنین مرضی که

غالباً مصادف ومرکب با ابتدای است امر بر فصد نماید اما این در صورتی غرابت

دارد که آن را از قبیل معالجات شافیه دانسته باشند کلیتاً بجهة رفع کثرت سنبوقهائی

که بیک مرتبه در قلب ودر جسم درقی ودر چشم حاصل میشوند وموجب تحریکات جلدی

اختناقی که مهلک اند میکردند مصرفات نزد در این هنگام از معینهای بسیار

نافع هستند

در بسیاری از مرضی مثل این منفعت را از استعمال آب سرد حاصل نموده اند

خواه بعنوان تقویت وتبدیل مزاج وخواه از قبیل مصرفات که پیش بندی از

کثرت سنبوقهائی که بیان نمودیم کنند استعمال شوند بعضی مثل **امراث** بقصد

رفع کثرت سنبوقی که بروی حجم جسم درقی را زیاد میکند وبواسطه فشاری که از آن

بر قصبة الریه وارد می آید موجب اختناق میشود گذاردن یخ را بروی آن مفید

دانسته اند



# در امراض عصبانیهٔ مختلطهٔ کبیره

توراکرانیمی
در صفحه ۱۹۸ مذکور شد

در صورتی که جمیع تدابیر طبیه بی ثمر شد و بیم هلاکت هست اختلاف کرده اند که تراکرانیمی باید نمود یا نه چه بعضی این عمل را کرده و منفعت چندانی نبرده بلکه او را باعث این که از قطع جسم و دوقی که بواسطه عروض این مرض عروق کثیری در آن پیدا شده است نزف الدمی حادث میشود که سد آن مشکل بلکه محال میباشد

## طبیعت مرض و بیان علامات عمدهٔ آن

سزاوار است که این مرض در سلسلهٔ امراض مندرج شده موضع مخصوصی داشته باشد و خود مرض مستقلی باشد و از قبیل عرض معیدی از مرض دیگر و بخصوص از انمی ملاحظه نشده باشد چنان که این اعتقادی است که در این اواخر مسیو **فلپشیر** در آن اصرار نموده است بالجمله این مذهب را میتوان بر این قسم مردود و منقوض نمود که اگر چه حالت کلوروز در این مرض شایع است اما نمیتوان گفت که علامت سبب وجود این مرض میشود چه همیشه بلکه غالب اوقات هم مقدم بر این مرض نیست ولی غالباً یکی از حوادث اتفاقیه یا یکی از صور ترکیبیه این مرض است که اغلب تا مرض مستحکم نشود عارض نمیشود

این مرض را همیشه از قبیل امراض عصبانی ملاحظه کرده بوده اند چنان که **گیراف اسنک** و مسیو **شارکو** و مسیو **ارلن** و مسیو **تروسو** و مسیو **هیرلزی** بر این اعتقاد بوده اند بالجمله اگر کسی تأمل کند اشتدادات نوبتی نوبه عوارض را و فقدان غیر منتظم و همیشه بدون تب ظاهر شدن و این که از تشریح موتی ضرر عضوی که بتوان این مرض را منتسب بر آن نمود ظاهر نگردد سبب اعتراف و اذعان بر این مطلب خواهد شد و دیگر این که اگر کسی در مکانهای عمده که علامات مرضیه ظاهر میشوند و هیئت کثیر سنبولی آنها تفکر کند مبدء و مکان آن را در اعصاب ربطی قرار خواهد داد و معین است که اعصاب ربطی هر یک از اعضاء مبتلا شده



که قلب و عروق عنق و جسم درقی و مقله باشند شعبه میفرستند و بعلاوه از آن
وقتی که مسیو گلُد برنارد بتجارب و تحقیقات خوب در این مرض نموده این
مطلب مجهول نیست (چنانکه در جلد اول در صفحه صد و نود و سه در بیان کثرت سبوت
نیز مذکور داشتیم) که آفت عصب و بطنی در عنق موجب کثرت شبون شدید و ازدیاد حرارت
در یکی از دو طرف صورت میشود

اعصاب رئوی معدی
در صفحه ۹۳ مذکور شد

و نیز این تغییر و اختلال عصب و بطنی سبب عوارض مختلفه در مجرای تغذیه میشود
علاماتی که مشخص این مرض اند یعنی اختلالات قلبیه و عظم جسم درقی و جحوظ عینین
نیز از اعراض منسوبه بر این اعصاب اند ولی هیچ یک تابع دیگری نیستند مانمیتوانیم
مثل اُستُک و اِران اختلالات قلبیه را اصل و عمده در این مرض
بدانیم چنانکه اُستُک گمان کرده است این مرض یکی از امراض عصبانی عارض
بر قلب نیست و هکذا چنانکه اِران خیال کرده است سبب این قابلیت تحریک
شدیدی در قلب و شرائین عنق نیست که بعد از مدت کم باز بادی عظم یا اتساعی عارض
انها گردد چه بیان نمودیم که اگر علامات قلبیه اول ظاهر شوند مخصوص برای مرض همیشه
و دائمی نیستند بلکه اغلب در کمال وضوح این مرض ابتدا بعظم جسم درقی و جحوظ عینین
مینماید

پس از آن که مسلم شد که تغییرات قلبیه سبب عظم جسم درقی و جحوظ عینین نیستند
کسی نمیتواند معتقد بقول تیلو شد که گمان کرده است عظم جسم درقی بواسطه
زحمت و ممانعتی که از آن باعث فشار وارد بر دوران خون نموده سبب جحوظ عینین میشود
چه وقتی که در غیر این مرض جسم درقی زیاد بزرگ شده و سبب ان غیر سبب این مرض
بوده هرگز سبب جحوظ نشده چشمها بحالت طبیعی بوده اند لهذا کمال غرابت دارد که
چنین اثری را نسبت بعظم جزئی این عضو دهند پس جحوظ عینین و بطنی بعظم جسم درقی



ندارد مگر اینکه هر چه بواسطه سبب دیگر که در بنیان اعصاب ربطی اثر کرده است ظاهر شده اند

# مقاله پنجم از امراض عصبانی

در امراض مخصوصه به بعض اعضاء است

## در امراض عصبانی مخصوص به آلات تنفس

### در آفنی

مقصود از آن نقصان یا فقدان صوت است از هر گونه سببی که عارض شده باشد

در امراض حنجره بیان آفنی و سایر آفات مختلفه عارضه بر صوت را نمودیم و بیان کردیم که آنها از قبیل علامات ثابته و لازمه آن امراض اند پس در اینجا تنها به یک نوع فقدان صوتی که سبب آن حالت عصبانی عارض بر حنجره است و مربوط به هیچیک از آفات اصلیه عضویه نیست بیان و تحقیق نمائیم

**علامات** این مرض ممکن است کم کم و بتدریج یا اینکه بغتةً عارض شود و احساس به هیچ قسم از اعیاء و وجع و به هیچگونه اذیتی در حنجره ننمایند و ملتفت به این حالت نشوند مگر وقتی که اراده تکلم کنند صدای آنها کم یا زیاد موقوف شده ولی بکلی معدوم نگردد و بسیار پست و خفی تکلم کنند و غالباً لابد میشوند برای ادای صوت کوشش و قوت زیادی کنند

**رفتار و دوام و عاقبت مرض** این مرض را رفتار و دوام مختلف است و مثل سایر امراض عصبانی بکلی غیر منتظم است چنانکه ممکن است بعد از زمان بسیار کمی رفع شود یا اینکه بی نهایت طولانی گردد و غالباً بر فاصله‌های کم یا زیاد آشکار و مخفی شود و نیز حالاتی از آن مذکور نموده اند که صورت نوبتی داشته این مرض گاهی کم کم و بتدریج و گاهی دفعتاً موقوف میشود چرا که بسیاری از مرضی وقتی که با صدائی



که بکلی گرفته است میخوابند بعد از چند ساعتی که بیدار میشوند بخوبی باز شده و
بحالت طبیعی رجوع نموده و دیگر شکایتی از صوت خود ندارند و این حالت بجز در
اشخاص مبتلا به اختناق رحم در کسان دیگر چندان مشاهده نمیشود و هم در آنها است
گردیده میشود این مرض در زمانی کمی بکلی معدوم شده و هیچ گونه اثری بعد از آن
نمیماند

گاهی این مرض لا علاج است و اگر بعد از آن که مدتی طول کشید رفع شد نادر است
که هر گاه صوت دوباره بفوت و بحر اول عود و رجعت نماید و لیکن اغلب مثل
در این حالات آن را از اثر بعضی امراض عضویه دانستن اولی است تا از اختلال عصبی

**تشخیص** چنان که زیاد اتفاق افتاده است نباید این مرض مشتبه بگنگی
شود چه در آخرین صوت باقی است و اما مطلقا تشکیل و تقطیع نمیشود و حال این که
در این مرض خود صوت مفقود است با اگر جزئی صوت هم باشد بشک ضعیف است
این مرض همین که موجود و برقرار شد خود معین میشود که عصبانی بالعرض از مرض
دیگر است چه اگر کسی ملاحظه کند که در اوقی همیشه دفعتا عارض میشود و مصادف
با وجع و سرفه و اخراج نفث و ضیق النفس نیز اشکالی در تشخیص ثانی باقی نمیماند اگر
در بعض حالات نادره این مرض در ابتدا مقارن با بعضی علامات ورم بسیار
خفیفی در طرف خلفی حلق یا در حنجره باشد دیده میشود که این علامات بزودی زایل
میشوند و اگر این مرض باشد مجدد او و بر تزاید میرود

**تقدمة المعرفة** اگر این مرض از اعراض صعب خطره نفسه ولی بسبب علل
بار زحمت ناراحتی میشود که غالبا عسر العلاج اند

**سبب** این مرض در مردان نادر است مخصوصا عارض زنان مبتلا
به اختناق رحم میشود و غالبا بعد از حمله آن ظاهر میشود و گفته اند که امراض آلات تناسل



## در امراض عصبیه مختصه ببعض اعضا

طور شرکت میتوانند سبب ظهور این مرض شوند ولی هنوز این تجربه کاملا ثابت نکشته گاهی این مرض بعد از یکی از امراض نفسانیه حادث شده چنانکه اتفاقا اینرا **شومل** و مسیو **بلاش** ملاحظه نموده اند ممکن است که این مرض بواسطه اکاوه در اشربة الکلیه و بواسطه خوردن بعضی از مخدرات از قبیل بلادانو و بنج البنج عارض شود مکرر دیده شده است که بعد از مسموم شدن از سرب حادث شده علی ای حال اعصاب تحتانی حنجره بطوری مخصوصی اثر و دخلی در عروض این مرض دارند از تشریح و فیزی الوژی معلوم میشود که این اعصاب مریض اند مادیت انفی در انها اگر چه یک مرتبه هم باشد برای ما هنوز ممکن نشده

فیزی الوژی در صفحه ۸ مذکور شد

**علاج** هیچ تدبیری نیست که فی الحقیقه در دفع این مرض زیاد موثر باشد این رفتار این عدم انتظام و دفعتا بدون سبب معروفی رفع شدنان موجب این میشوند که خوب متنبه و ملتفت شویم که تدابیر علاجیه در این مرض اثری ندارند و غالبا اگر اثری دیده شود نیست مگر اینکه مقارن استعمال دوا مرض خود دفع میشود بدون اینکه از اثر دوا باشد از میان معالجاتی که در دفع این مرض امر و تجویز شده اند جمیع ادویه ضد تشنج و مخصوص کهربا است که پنج نخود از تنتور اثری آن در چهل الی پنجاه مثقال آب یا شربت ریخته بدهند که فایده آن در این حالات شهرتی کرده است استعمال جواذب و مصرفات در حنجره و مشتمعهای خردلی و مفرحات و تمزیج با روغن حب السلاطین و روغن انتیمون که از بابت کثرت تحریک و اضطرابی که احداث مینمایند در بسیاری از احوال نافع بوده اند و از آن قبیل اند مستفرغات معده و امعاء و اخراج دم ولی اخراج دم که منظور می آید از بابت طبیعت مرض هی شده باشد در تجربه **کرالیوم** ملاحظه نموده اثر جیدی داشته است

تنتور در صفحه ۱۲۱ ذکر شد

بالاخره در وقتی که این مرض عسرالعلاج باشد امر باستعمال ادویه مقویه موضعیه



## ئرسیاسفر ۲

بلاواسطه بروی حنجره نموده اند چنانکه مخصوصاً **دکتر بنابی** تجویز غرغره از
زاج نموده (از بیست نخود الی چهار مثقال یا بیشتر از زاج را در شصت مثقال ماء الشعیر
تجویز نموده) بر این گمان که غشاء مخاطی حنجره و حلقی را ضعفی عارض شده و از عمل اصلی
خود باز مانده اند و نیز در این نزدیکیها مسیو **تروسو** امر بدلغ با سنگ جهنم
نموده بنا بر طریقی که در جلد اول این کتاب در باب علاج ورم حنجره مزمن بیان نمودیم
و نیز در مثل این حالات استعمال الکتریسیته و الکترپنکتور نموده اند مسیو **دوشن**
در کتاب خود دو مریض مبتلا بفقدان صوت عسر العلاج را ذکر میکند که بودی
علاج شده اند یکی بواسطهٔ الکتریسیته جلدی و دیگری بواسطهٔ ارسال الکتریسیته
در روی عصب تحتانی حنجره

در بعض حالات در این مرض معالجات مخصوص دیگر لازم است چنانکه اگر بمریض
عارض شود بواسطهٔ کنر کنز باید از او منع نمود و آنکه بواسطهٔ اثر سمیت سرب عارض
شده باشد بر استعمال حمام گوگردی و استرکنین و جواذب و مصرفات در دفع و رفع
میشود و اگر این سمیت سبب ضعف و فساد بنیه شده باشد معالجات مناسب از
قبیل استعمال مقویات و ترکیبات آهن باید نمود

## سیاه سرفه ۴

مرضی است که شناخته میشود بسرفه کنولسیونی که بنوبه رجعت نماید که در آن
نوبه با کمال سرعت چندین حرکت اخراج نفس پی در پی با صوتی مشاهده شد پس از
آن انتها ادخال نفس بطیئی صعبی با شدت ارتعاش عارض میگردد

**تاریخ مرض** در کتب اطبای یونان و عرب از این مرض بیانی نیفتاده
چنانکه بدون دلیل کافی مصنفین بعضی سرفه های واقعه را اگر در قرون
اواسط ظاهر شده و در کتب تواریخ مسطور بودند بدون اینکه بیان طبی از آن

شده

---

۳ اخیراً که مخصوص معالجات حلق و حنجره هستند اسبابی اختراع کرده اند که از آلات لارینگسکپ چنانند کسی که میخواهد این معالجات را خوب بداند لابد است که علم به کیفیت استعمال آن داشته باشد صفت آن علی سبیل الاجمال چرغی در در وسط اسباب [illegible] آینه در خلف آن قرار داده اند که شعاع از آن برگشته بدهان مریض داخل میشود پس طبیب آینه کوچکی که دسته بلندی دارد بدست گرفته بدهان مریض برده در نزدیک لهات بزاویه چهل و پنج درجه نگاه میدارد شعاع از روی آن بحنجره افتاده تمام اجزای آن و بیشتر از نصف قصبة الریه و حلقه های آن منجلی و روشن شده از میان آینه کوچک بخوبی مرئی و مشهود شوند بجهة داغ کردن اجزاء حنجره قلم موئی را که بر سر مفتولی نصب شده [illegible] سنگ جهنم آلوده بروی آن نظر کنان داخل حنجره نموده موضع مقصود را که در آینه دیده قلم را مالیده داغ میکنند هر کس طالب دیدن این عمل یا امر حسن آن باشد جمیع اجزاء و لوازم آن در نزد حقیر حاضر دیدنش آسان است
لمترجمه



# در امراض عصبیه مختصه ببعض اعضاء

شده بر این مرض نسبت داده بودند اگرچه آن را باسم سیاه سرفه خوانده بودند
اعتقاد من این است که نسبت آن را بگریپ یعنی نزله ریه و قصبه که وبائی بوده دادن
بهتر است هیچیک از اطبا مثل **ویلیس** بطور وضوح اشاره بر این مرض نکرده اند
و همین قسم ماند تا در قرن هیجدهم که این مرض مستقل معین نمودند از آن تاریخ
در جمیع اروپا هر کسی بعد از دیگری بر وی تجربه و تحقیقاتی چند مدوّن کردند که مخصوص
بجارب (۱) **آلبرتی** (۲) **فرب** (۳) **استرالک** (۴) **وات**
و امثال اینها از اعمال نیک یافته اند در فرانسه نیز کتاب **ریسرول** و مقالات
نیکی که مسیو **بارالیش** در آن نوشته و در لغت طبی درج نموده و تجربه و تفحصات
**رلینه و باریز** و غیره ها را در کمال دقت تحقیق و بیان نموده اند

**علامات تشریحیه** اطبا و مصنفینی که میخواستند این مرض را
نسبت به بعض آفات عضویه ثابته بدهند بر خطا بوده اند چه حوادث و اتفاقات
و ترکیبات خارجیه عارضه در بین مرض را از قبیل اسباب آن پنداشته بودند
چنان که از میان آن آفات مخصوصاً ورم قصبة الریه را آفت عضوی ثابت آن
دیده اند چنانچه خودم هم از بعض اشخاص شنیدم که آن را آفت ثابتی میدانستند
اما مسیو **بارالیش** نشان داده است که در بسیاری از احوال با وجود این
مرض ورم شعب قصبه همراه نبوده و نیز از این قبیل دانسته اند ورم حنجره را که در
فوق یا تحت مزمار عارض شود که مخصوصاً در این ایام اخیره متفحص آن برآمده ملتفت
شده اند اشخاصی که در بین این مرض در گذشته اند غالباً دیده شده که مبتلا
به پنومونی لبر و لبولر [۳۰] یعنی یک نصف ریه یا چند موضع کوچک آن متورم بوده است و
ورم ویژه شعب قصبی و سل خود ریه یا شعب قصبه را دیده اند و نیز از این قبیل
دانسته اند ترشح مائیت در میان دو غشاء جنب را اما واضح است که دیگر نمیتوان کرد

[۳۰] **پنومونی لبر و لبولر**
اولی آنست که یک شق ریه تماما ورم کند دومی آنست که در سطح ریه قطعات کوچک کوچکی متورم گردد که از ورم ریه نزله نیز گویند
لمترجمه

امر ۲ انفغین مذکور شد

مکر این کر آفات مذکوره ترکیباتی هستند کر سیاه سر فر دد حقیقت بیشتر از همه چیز سبب حصول آنها شده و همین طور میدانیم انقبر می را اکر مخصوصا عارض بر کار قدامی و بیروانشاعی را اکر عارض بر یك یا بسیاری از شعب قصبه الریه شود چراولی نتیجه شدت قوتی است کر مرض در وقت نوبر شدید سر فر این مرض میکند و حال این کر انشاع شعب قصبه احتمال حصولش از این سبب کمتر است تا از اجتماع رطوبات مخاطیه چنان کر این مطلب را سابق بر این در بیان ورم شعب شعر قصبه بیان نمودیم

بعضی مصنفین بر این اند کر در این مرض اعصاب صدر بخصوص اعصاب ریه و معده متورم بوده اند **بوشه** کفته است کر این حالت را خود دو مرتبه مشاهده نموده و **دکتر کیلیان** پانزده مرتبه آنرا ادعا کرده است اما از تفحصات و تجارب متعدده معلوم شده کر این آفت بسیار نادر الوقوع است چنانکه اکر **بوشه** استثنا شود در فرانسه هنوز هیچ کس این آفت را ندیده است در ایام کـ**الیر** چهل و هفت نفر از این مرضی را اکر تشریح نموده در چهل و سه نفر از آنها اعصاب ریه و معده را مطلقا سالم یافته است و در چهار نفر قدری سرخی در آنها مشاهده نموده و ممکن است اعتقاد کرد کر آنهم نبوده است مکر همان ضربانی کر بعد از انزهاق روح عارض نعش میشود یعنی سرخی ظاهر میشود کر سبب آن جذب و تشرب خون است بعصب و مخصوصا باید این خطای **بوشه** را حمل بر این نمود کر در آن ایام سرخی را تقریبا مثل ورم کمان میکردند

## علامات و رفتار مرض

در این مرض سه هنکام قائل شده اند هنکام اول کر هنکام نزله نیز کویند هنکام دویم کر آنرا تشنجی نامیده اند هنکام سیم کر آنرا هنکام انحطاط نیز کفته اند



# در امراض عصبانیه مخصوص بعض اعضا

اما هنگام اول تقریبا در جمیع احوال یعنی هیجده یا نوزده مرتبه در بیست مرتبه این مرض آغاز بهمان نزله ساده که مقارن با بحة الصوت و ال سیلان و رنفلانی در صدر است مینماید و این نزله گاهی بدون تب و گاهی با تب ظاهر میشود اغلب محدود در قصبة الریه و شعبات است اما گاهی یک مرتبه غشاء مخاطی انف و ملتحمه را با هم مبتلا مینماید مثل حالتی که در ابتدای سرخک ملاحظه میشود در این هنگام هنوز برای سرفه صفت مخصوصی ظاهر نشده اگرچه بعضی برخلاف او ادعا کرده اند بعضی بجهت مشابهتی که در مقدمه این مرض عارض میشود تشخیص میشود از برونشیت ساده مضعف و کوفتگی و بغم و سبات و بحرانی قلق و اضطرابی اما این علامات دائم و ثابت نیستند و هر وقت هم که موجود شوند نسبت آنها را بر اسباب جمعی دادن اولی است تا بوسیله که در مجاری نفس حاصل شده باشد علی ای حال بعد از مدت یک الی دو هفته گاهی کمتر و بندرت بیشتر هنگام دویم مرض شروع کند یعنی مرض بغایت مستحکم شده و جمیع صفات و علامات آن ظاهر گردد

هنگام دویم در ابتدا مشاهده میشود که نوبه های سرفه نزدیک بیکدیگر شده و نسبتا با زحمت و عاصی و بقوت و الحاح شدید عارض شوند بقسمی که گاهی تحریک قی نمایند در بعضی حالات نادره که هنگام اول با نزله ظاهر نشود این مرض بنودی شروع بسرفه کند ولیکن نماید این سرفه ممکن است بغتتا عارض شود اما اغلب مدت چند ثانیه یا چند دقیقه قبل از آن بواسطه آثار مقدمه مختلفی که عمده آنها حرقتی ثقیلی در صدر و دغدغه موذیی در ناحیه حنجره یا در ثقبه قصبة الریه است تنبیه و اخبار مینماید حرکات تنفس زیاد شود و حالتی مثل حالات اشخاص خائف و مضطرب و غیره در آنها ظاهر گردد در این وقت غالبا مشاهده میشود که مرضی بسرعت تمام می نشینند یا میدوند که تکیه بدیوار یا چیزی دیگر کنند یا اگر شب در خواب باشند در کمال وحشت و تحیر بیدار شده برخواسته بر می نشینند

[illegible]

در اسکولتاسیون در صفحه ۱۴۲ مذکور شد

## برنشیت

ورم شعب قصبة الریه است اقسام آن از حاد و مزمن شعریه و غیر شعریه از کتب مفصله دیده شود لمترجمه



وزیاد مضطرب باشند و هرچه میخواهند مثل اول نفس بکشند ممکن نمیشود
پس بزودی سرفه شدید با قوتی چنان بر تعجیل ظاهر شود که دیگر نفس کشیدن
برای انها ممکن نشود چنان که نزدیک بخفه شدن باشند بالاخره عمل هماتوز مختل
شده هوا داخل ریه نکشند دیده میشود که صورت سرخ و کنژسیون عارض
ان شده طولی نمیکشد که کبود رنگ شود چشمها برامده و پر از اشک گردند مندفع
دراورده عنق حاصل و ضربان شدید که عارض شرائین ان گردد بعرق سردی تمام
بدن مخصوص صورت و گردن را فرا گیرد بجهة قوت شدیدی که میکنند غالبا
تحریک فی شده و بول و براز بدون اراده خارج شوند و گاهی در انها بعض حرکات
اختلاجیه و غشی را ملاحظه نموده اند بالاخره دیده میشود که خون از غشاء
مخاطی بواطن انف و گاهی از ملتحمه و مجرای گوش مترشح میگردد و نیز گاهی ترشح خون
در بعض اعضاء صورت مخصوص از خود جفن دیده شده پس معین است که در
این هنگام مرضی در چه حالت اند و چه قدر باید اضطراب انها شدید باشد و ضمنا
در صورتشان اثر الم و خوف ظاهر گردد اما بزودی این حالتی که اشاره بان شد
دارد که اگر بیشتر طولانی شود حکما اسباب هلاکت خواهد شد خود بخود دفع میشود
چنان که ملاحظه نموده اند اول ادخال نفسهای کوچک منقطع فی الوسطی ظاهر
میشوند که اتصال سرفه را قطع میکنند پس از ان که سرفه قطع شد مریض ادخال
نفس با صفیر بسیار طویلی کند که کلیتا از علامات مخصوص این مرض است و لیکن
این قسم از ادخال نفس در اطفال همیشه دائمی نیست و در جوانان کمتر است
غالبا بجای ان در انها ادخال نفس طویلی حادث میشود که ثانیا مکان در این وقت
نوبه بانتها رسیده و تمام شود ولی گاهی این حالت نیست مگر توقفی در مرض یا
مهلتی که برای مریض حاصل شده که بعد از زمان وقوف بعضی از علامات مذکوره

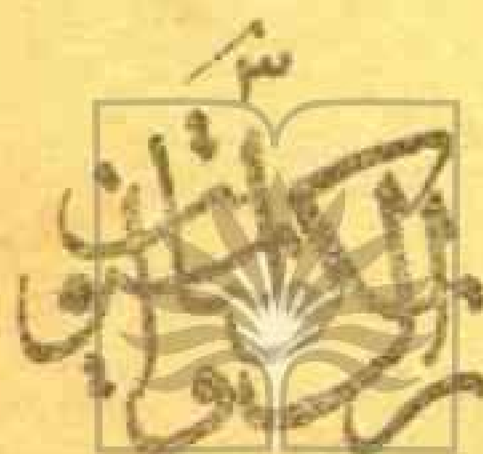
هماتوز در صحیفه مذکور شد

# در امراض تشنجیه عصبیه مخصوص بعض اعضا

مجدداً عود کنند و بکلی موقوف نشوند تا این که مریض بواسطهٔ سرفه یا قوت تی
شدیدی رطوبت زیاد لزجی مثل سفیدهٔ تخم مرغ که گاهی مخلوط با مواد غذائیه است
دفع نمایند دوام این نوبه‌ها عموماً نیم الی یک دقیقه است و نادر است که بیشتر باشد
گاهی کمتر و گاهی زیادتر مکرر میشوند مسیو **پلیر** و **بارتز** ملاحظه کرده‌اند
که در بیست و چهار ساعت هفتاد و دو مرتبه این نوبه رجعت کرده اما غالب در شبانه
روز تقریباً بیست مرتبه ظاهر میشود در شب بیشتر از روز عارض میشود ولی بعضی
از مصنفین ضد آن را ادعا کرده‌اند اغلب بدون سبب عارض میشوند و گاهی
از اثر سرما خوردگی یا فریاد کشیدن یا بواسطهٔ خندهٔ شدید یا قهقهه یا گریه یا
وجع یا یکی از تحریکات نفسانیه یا اتفاق بدی که بر خلاف میل اینها است یا بواسطهٔ
تمددی که در معده یا بعد از غذا [illegible] امثال اینها این نوبه‌ها عارض میشوند

اکثر اطفال بلافاصله بعد از نوبه‌های این مرض مشغول به بازی و خوشحالی میشوند
میشوند و اثری از نوبه در اینها نمی‌ماند اما اگر زمان نوبه سرفه‌ها طولانی شود و خیلی
نزدیک بیکدیگر عارض شوند بعد از آنها اعیا و صداع و ثقل راس و وجعی در صدر
مخصوص در محل اتصال حجاب حاجز باقی مانده و نیز احساس خستگی و تکسر و ضعف
کنند صورت مدتی منتفخ و نبض سریع بماند در این هنگام عموماً تب قطع میشود ولی
گاه گاهی باز باقی میماند بلکه بعضی از اوقات شدیدتر میشود اما اغلب این حمی عرض
از بعض اوقات مخصوص عرض نزلهٔ دمویه است

باید دانست که امتحان و استعلام از احوال سینه در هنگام دویم این مرض نتایج
نیک دارد همیشه از عمل قرع بروی سینه صوت طبیعی مسموع میشود مگر در جائی
که با مرض دیگر ترکیب شود و از اسباب منع از ظهور این علامت شود در فاصلهٔ نوبه‌های
سرفه اگر اسکولتاسیون کنند یعنی گوش بسینه گذارند عموماً هیچ صوت رالی شنیده نشود






## کرپیتاسیون فر ۴۳۲۱

خرخر نفس و خرخر حبابهای ریه در جمیع مواضع صدر بحالت طبیعی باشند اگر
هنگام نوبه سرفه در وقتی که مریض اخراج نفس کند و هیچ ادخال نفس نتواند گوش
بسینه او گذارند هیچ صوتی بجز صوت حرکت ولوزتین که از اثر سرفه در حد اعصاب
عارض میشود مسموع نشود و نیز وقتی که بجبر ادخال نفسهای کوچک منقطع فی الوسط
چیز دیگر نیست خرخر طبیعی حبابهای ریه شنیده نشود و بهمین قسم است در وقت
ادخال نفس با صفیر که هوا از قصبة الریه و اول تقسیم شعبات درون و تو میرود
دوام این هنگام تشنجی زیاد مختلف میشود ممکن است که باقی نباشد مگر تا هفته دوم
و یا آنکه مدت دو یا سه ماه و بیشتر دوام کند اما همیشه بنابر اعتقاد مسیو **برلیه**
**و بارتز** از سی تا چهل روز تجاوز نمیکند
اما هنگام سیم که هنگام انحطاط مرض است وقتی است که مرض مایل بخوبی و علاج
میشود نوبه های سرفه از یکدیگر دور میشوند زمان آنها کم و وثاقت آنها نیز کمتر میشود
و هر دفعة الاخری بیشتر از دفعه سابق از یکدیگر دور میشوند تا این که مثل سرفه
برونشیت و سمی ظاهر میشوند حالاخره بعد از زمان زیاد متفاوتی مثل یک یا چند من
هفته تا یک یا چند ماه جمیع حالات بنظم طبیعی میرسند

**برونشیت** در صفحه ۲۸۴ مذکور شد

## ترکیبات مرض

این مرض در بین رفتار خود مرکب با علل کثیری میشود
و این ترکیب مخصوصا در اطفال زیاد است و بخصوص در هنگام دویم عارض میشود
و بیشتر و قبل از همه ذات الریه و بعد ورم شعب شعریه قصبة الریه و ذات الجنب و ورم
حجب دماغ و ورم امعاء و سل و غیره عارض میشوند چنانکه مذکور شد شدت
قوت سرفه ها ممکن است سبب بعض امراض دیگر هم مثل انفیزم و اتساع شعب قصبة
الریه و وجود فتق یا عوارض در اطفال مخصوصا سبب خروج مستقیم شود
مخصوصا در سایر بلاد در باب شیوع یک یا چند فرجه که در این مرض در سطح تحتانی

**انفیزم** مذکور شد



# در امراض عصبانیه مختصه ببعض اعضا

زبان نزدیک تیزی مثل هندی که از اغشیهٔ مخاطیه در اصل زبان است که از انجام زبان نامیده اند زیاد گفتگو کرده اند این قرحها که از یک نقطهٔ ابله شکل ابتدا میکنند ممکن است منبسط شوند و موضع زیادی را فرا گیرند و معین است که بسبب اینها این گره در وقت سرفهٔ این مرض زبان مکرر بقوت تمام از دهان خارج شده بدندانهای پیشین خورده منصدم شود و نیز از جهت این که اطفال جهد زیاد میکنند که بهر نحو است مخاط لزجی که بروی زبان جاریست خارج نمایند منقرح میگردد

**مسبوبیات آتش** ملاحظه نموده که هرگز محسوسا رفتار این مرض بواسطهٔ امراض وبائیه که در آن بین عارض میشوند تغییر نکرده اما گاهی هم دیده شده که یکی از امراض حاده نوبهٔ سرفهٔ این مرض را چند مدتی متوقف نموده بلکه سبب علاج خود مرض گشته است

**دوام و انجام مرض** از بیانات مذکوره معلوم میشود که دوام این مرض چه قدر تغییر پذیر است اگرچه ممکن نیست که بتوان در این باب بطور تحقیق چیزی معلوم کرد همین قدر میگوئیم بسیار کم است که این مرض قبل از هفتهٔ دویم موقوف شود غالبا یک یا چندین ماه طول میکشد

هرگاه این مرض مفرد باشد اغلب منتهی بشفا میشود ندرتا یک یا دو مریض در بین نوبهٔ سرفهٔ این مرض هلاک شده اند تنهائی ردی آن همیشه از بابت ترکیب با بعض امراض دیگر است ولیکن اگر مدتی مزمن و طولانی شود خود به تنهائی سبب هلاکت میشود در این حالت طفل بسیار ضعیف و لاغر و پژمرده گشته قوای آن ساقط شده درگذرد

**تشخیص** این مرض بسهولت از کروپ یعنی ورم حنجره با غشاء کاذبی که در آن صوت را بحوحتی عارض یا بکلی گرفته و معدوم شده و سرفه بی صدا و گرفته و



ضیق النفس دائمی اگرچه در فواصل نوب بوده و اگرچه غشاء کاذب هم خارج نشده
باشد تشخیص میشود این مرض ممکن نیست مشتبه شود مگر با ورم شعب قصبة الریه
حادی که با نوبه‌های سرفه ردی ظاهر میشود اما ورم شعب قصبة الریه نوبه سرفه
که مصادف با علامات اختناقی باشد چنان که در این مرض بیان نمودیم نباشد
هرگز در آن ادخال نفس با صوت و صفیر که نوبه‌ها بآن منتهی میشوند دیده نشود
در ورم شعب قصبه بندرت قی عارض میشود و موادی که بطریق نفث خارج
میشوند مخاطی و مائی اند و هرگز لزج و سفیده تخمی نیستند

**تقدمة المعرفه** اگر این مرض مفرد باشد و مرکب با مرض دیگر نشده
باشد کلیتاً خطر آن کم است ولیکن تقدمة المعرفه زیاد ردی میشود هرقدر طفل صغیر
وضعیف تر باشد و نیز اگر این مرض وبائی شود خطرش بیشتر است از این که گاهی
ظاهر شود با وجود حمائی که در هنگام دوم این مرض عارض میشود باید طبیب زیاد
اهتمام و دقت کند و ملتفت باشد که مبادا بعض ترکیبات خطرة از جانب دیگر سبب
حدوث آن شده باشند

**سبب** این مرض ممکن است که در جمیع اسنان عارض شود اما در اطفال
بیشتر ظاهر میشود و بر اعتقاد مسیو **بلایش** از یک الی هفت سال بیشتر
مستعد برابتلای بآن هستند و نیز چنان دانسته است که این مرض در دختران
کوچک بیشتر از پسران عارض میشود جمیع امزجه در استعداد برابتلای این مساوی اند
و فرقی ندارند در جمیع اقالیم و در تمام هنگامات فصول سال عارض میشود فقیر و
غنی و اهل هم مبتلا میباشند ولیکن محتمل است که در فقرا بیشتر باشد بعلت این که
حالت و وضع تعیش آنها گویا زیاد معاونت بوجود این مرض و قبول سرایت آن از غیر
میکند این مرض غالباً بطور وبائی ظاهر میشود و نادر است که کسی بتواند سبب مرضی که



# در مرض عصبانی مخصوص بعض اعضا

بجهة ان باید و هر کسی را مجال ان نیست که در مسری بودن ان گفتگو و انکار کند

**کریسان** گمان کرده است که حالت مسریه اسان وزود تر میشود و می که مرض

منتهی در جه ظهور و شدت خود رسیده باشد و او معین کرده است که دوام هنگام

کمون و تفریخ ان پنج یا شش روز است و مثل اکثر امراض مسریه این مرض شخص را بیشتر از

یک مرتبه مبتلا نمی سازد و عکس ان اتفاق کم است که **رزن** میگوید که در مدت

سی دو سال که مشغول عمل طبابت هستم یک مرتبه هم ان را ندیده ام

**علاج** کم مرضی است که بجهة علاج ان بقدر این مرض اقسام معالجات وادویه

مختلفه ذکر و تمجید کرده باشند و ما بیان و استعمال نمی کنیم مگر اقسام معمول و عمده

انها را

در هنگام اول مرض باید معالجاتی که در برونشیت یعنی ورم شعب قصبه متعادی معمول

بود استعمال شود و اگر مرض مفرد باشد در هنگام دویم هم بهمان معالجات مداومت

میشود باید مواظب مریض بود همین که نوبه سرفه عارض شد ان را نشانید چرا که این احتیاط را

نکنند محتمل است که طفلک مختنق و خفه شود اگر مواد خارجه بطریق نفث زیاد شوند و

بخصوص بلغم غلیظی زیادی خارج شود دلیل است بر این که عنقریب نوبه سرفه ظاهر خواهد

شد باید بهمان طور که **کریسان** امر کرده استعمال مقیی نمود و از میان انها

ایپکا را انتخاب کرد که ان را سفوفا یا مطبوخا معمول دارند و اگر مزاج یبس باشد مسهل خفیفی یعنی

نجو بفرمایند مقیی را **کولن** انتخاب نموده و بوسایوادویه ترجیح داده و مکرر استعمال

مینمود بقصد این که تحریک قی زیادی بشود اما در فاصله نوبه ها امر به استعمال انیمون

میکرد که کمتر از شربت معمول داده شود و همان قدر باشد که تنها تهوعی عارض نماید و عموما

انیمون را انفرادا تنها **فتریک** استعمال مینمود معالجاتی که مذکور شد اثر انها

غالبا همان دور کردن نوبه ها است از یکدیگر و فضد را اگر جمعی تعریف کرده اند نبایستی استعمال

**کمون مرض هنگام تفریخ**

دیگر انکو باسیون در صفحه ۳۲ مذکور شد

لمترجمه

**نسخه ۱۰ انیمون مرویل**

انیمون نیم نخود باده نخود سقوط مقیه خود محض سرطان خوب مخلوط نموده از پنج گندم الی یک گندم از ان در یک قاشق بزرگ شربت خوری شیر یا آب ریخته بدهند که تهوعی ظاهر نشد بر مقدار ان بیفزایند

و هر روزه مقدار مقیی بقضا حنف کنند

لمترجمه

نمود مگر در وقتی که حمای شدیدی موجود و مریض ممتلی و کثیر الدم باشد یا مرض مرکب با بعض امراض دیگر شده باشد که بملاحظهٔ آنها تجویزآن لازم شود و مهما امکن فصد علق بر فصد موضعی ترجیح دارد مگر این که طفل بسیار صغیر باشد

در این هنگام از مرض است که مخدرات را در تخفیف تشنج را تمجید فرموده اند افیون و بلادانر و شوکران و اسید سیانید و یک از میان آنها مشک و انفوزه و اکسید دزنک میان دو تیمها ادویه هستند که آنها را زیاد نافع دانسته اند اما افیون نباید انقدر ها که بعضی اشخاص گفته اند در این مرض مؤثر باشد چنان که عموما بلادانر را بر آن ترجیح داده اند که بطریق سفوف تازه بتازه بسازند و استعمال نمایند و مقدار آن را بر حسب سن مریض کم و زیاد کنند و باید از خمس الی دو خمس گندم شروع کرده بتدریج زیاد کنند تا این که اثر واضحی در حدقه کرده آن را متسع نماید و این نکته از تجربه برهانی است که **گریسان** و طبیب امریکائی موسوم به **شرکسن** در استعمال آن تاکید زیادی کرده اند و نیز بعضی امر کرده اند که یک مثقال و شانزده نخود عصارهٔ بلادانر را داخل شش مثقال موم و روغن کرده ضمادی بسازند و بر تخته شراسیف بمالند و بعض دیگر بمثل **مسیو بلانش** و غیره گفته اند که برگ بلادانر زیادی در آب جوشانیده و صاف کرده آن برگ را در آن پخته ضمادی ساخته بروی سینه بیندازند بالاخره **مسیو فوسی** این دوا را بطریق تدخین استعمال مینماید

منفعت و فایدهٔ شوکران در این مرض مخصوص در المانی شهرتی کرده بود که از عصارهٔ آن یک خمس الی دو خمس گندم شروع کرده و این مقدار را در دو الی سه مرتبه در دو نمیدادند بعضی بهمین قسم مفرد استعمال مینمودند و بعضی ترکیب با مفتی میکردند (**شلونیرق** و بعضی دیگر با بلادانر و اکسید دزنک مخلوط مینمودند مثل **گریسان**) در باب استعمال اسید سیانید ریک چیزی نمیگوئیم بجز این که استعمال آن مخصوص در اطفال اصح مینمائیم



چه هر چند هم در استعمال آن دقت و احتیاط کرده باشند ممکن است باز عوارض شدید
از آن حاصل شود و میتوانند بعوض آن آب لوریسریزی یعنی آب غار بدهند ولی آنهم این دو نیز
که چندان فایده ندارد چه محقق شده است که اراده و تیزسیانور دیراو هر قسم از آنها که باشد اثری
در این مرض ندارند

در دو قیّی که مخدرات ثمره و منفعتی نکرده بود دیر ضد تشنج استعمال نموده اند انقوزه را بطریق
حقنه یا از طریق دهان داخل مثل خود شربت شکر نموده استعمال کرده اند بعضی در هر دو
یا سه ساعت مقدار نیم نخود اکسید دزنک داده بطوری که مقدار آن در شبانه روز دو را از چه روی بست
چهار الی پنج نخود تجاوز نکند و نیز میتوان این دو دوا را با هم ترکیب نموده استعمال کرد بعض
دیگر محرکات نافذه را ترجیح داده اند مثل این که مسیو کپو مطبوخ قهوه را که گرم گرم با قاشقهای
کوچک چای خوری بدهند تجویز نموده یکی از اطبای لیُن که موسوم است به لوراتین
امر به استعمال آمونیاک نموده که شش قطرهٔ آن را داخل سی و یک مثقال و شش نخود شربت
کرده ساعت بساعت با قاشق بدهند ولی هیچیک از این تدابیر تجربهٔ محقق و واضحی نرسیده
که بتوان حکمی در آنها نمود و اگر گاهی نافع افتاده بقدری کم بوده است که کسی نمیتواند آن را
نسبت به آنها بدهد از معالجات تجربیهٔ کثیری که بجهت دفع این مرض نموده اند که مخصوصا از آن
قبیل است تمکین مریض در کارخانه گردد در آنجا گاز بجهت روشنی چراغها میسازند یا در اوطاقهائی
که در آنها تصفیهٔ گاز میکنند گفتگو نمیکنیم بجهت این که معنی است که از آنها گفتگو میکنند و
فایده ندیده اند و نیز اینکه کوبیدن را که بعض از اطبا بخصوص اطبای انگلیس ترغیب کرده اند
ذکر نمیکنیم مگر بجهت این که تا انکار کرده معلوم کنیم که هرگز نمیتوانند این مرض را رفع نماید یا دوام
آن را کم کند و هم از آن قبیل اند استعمال جواذب و مصرفات بروی سینه با وجود این که بعضی
ترکیبات و غیره مفید اند و گاهی هم نزلهٔ شعب قصبة الریه را تخفیف میدهند مقویات و
بخصوص پوست گنه گنه و مشروبات مزه هیچ اثر مستقیمی در این مرض ندارند و نباید استعمال



شوند مگر در هنگام سیم یعنی در انحطاط مرض و در وقتی که مخصوصاً لزومی پیدا کرده باشد
با ملاحظه حفظ قوی در مریضی که ضعیف شده باشد قوابض و مخصوص جوهر مازو
و زاج را که بملاحظه منع ترشح تولید میدهند بدون اینکه اثر را میکنند استحمام بماء فاتره را
که زیاد تمجید کرده اند نباید تجویز فرمود مگر در اطفالی که قابل تحریک و مبتلا بتشنج یا
اضطراب و عوارض اختلاجیه باشند و در وقتی که تب ندارند و هوا هم سرد نیست باید از
ماوای خود خارج شده مشغول حرکت و ریاضت شوند ولی در مثل این حالات اعتقاد
من اینست که انها را برای تفرج بمواضع بعیده ببرند و هر روزه تغییر موضع کنند و
هر قدر ممکن باشد بیشتر انها را در بیرون نگه دارند غذای انها را باید باندازه و
بقاعده داد که بر معده سنگین و اسباب نفخ نشود و اگر دفعات غذا را بیشتر کنند و
کم کم بدهند بهتر است از اینکه یک دفعه غذای زیاد بدهند و باید تغذی بر اغذیه
لطیفه نمایند مگر در انحطاط مرض و در اشخاصی که ضعیف شده اند که باید همیشه
انها را امر بتغذی بر اغذیه قویه حقیقیه نمود و نیز در اینها امر بپوشیدن پیراهنهای پشمی
و مالش جلد با پارچهای پشمی خشک زیاد نافع است

طریقه داغ حنجره مذکوره

ابدا تعقوه نمیکنم بداغ حنجره با محلول سنگ جهنمی که در سی مثقال آب مقطر حل کرده
بواسطه ابوبی بموضع رسانده باشند بجهت اینکه این طریقه را هنوز بر این شدت
زیاد و مکرر تجربه نکرده اند و استعمال ان دلیلی ندارد مگر در وقتی که معین شود مکان
این مرض در جزء فوقانی حنجره باشد

از میان جمیع معالجاتی که بجهت دفع این مرض کرده اند هیچ یک سریع و قوی الاثر تر از نقل
و تحویل بمکان دیگر نیست و لزومی ندارد که همیشه مریض را بمواضع بعیده ببرند
بلکه در شهرهای بزرگ کفایت میکند تحویل از محله بمحله دیگر کنند که وضع ان از
حیثیت پست و بلندی و عبور هوا تفاوت داشته باشد با وجود این میگویم که این

# در امراض عصبانیه مختصه بعضی اعضا

تدبیر هم همیشه مفید و قالع مرض نیست و نیز فایده نمیکند مگر وقتی که مرض طول کشیده و مزمن شده باشد

از میان تدابیری که بجهة حفظ و وقایة مریض میکنند هیچیک بر اثر و اطمینان سفر و جدا نمودن مریض نیستند

## طبیعت مرض

از همراهی و موافقت با هوخلاند و فرانک و گریسان و مسیو بلانش و مسیو رمبرش و امثال آنها

این مرض را از قبیل یکی از امراض عصبانیه ملاحظه میکنیم در حالتی که مفرد باشد بدلیل همیشه معدوم بودن تب در هنگام تشنجی و ورود غیر منتظم آن و بواسطه نوبه‌هائی که مخصوص و مشخص وی اند و همین که دفع شدند هیچ اثری از آنها باقی باقی نمیماند و هکذا مفید نبودن اخراج دم و زیاد نافع بودن مسکنات و مخدرات و گاهی از تغییر مکان بزودی علاج شدن این مرض یقین میکنیم که هیچ صفت تشریحی واقف عضوی ندارد و اگر بر ما معلوم شد که این مرض بلاکلام عصبانی است چنان آسان نیست موضع آن را بطور تحقیق معین نمودن که آیا در شعب قصبة الریه یا در غشاء مخاطی مجرای نفس و یا در عصب ریه و معده است و این از اسرار مخفیه است که ما هنوز از آن ندانسته‌ایم

گویا بر اعتقادی که مذکور شد معتقد شدن خیلی بهتر و با دلیل‌تر باشد از این که انواع یکی از امراض غیر متداول بدانیم که در آن واحد مرکب از حمیات نوبتیه و امراض اختلاجیه باشد و مجبور شویم که انواع در فهرست امراض و جزء امراض عامه حادثه یا در میان امراض عصبانیه و حمیات دائمه قرار بدهیم چنان که اعتقاد مسیو رملیه و مسیو مارتو است مسیو سیسه که یکی از اطبای مریضخانه‌ها است و غیر معروف هم نیست معتقد شده است که در این مرض صفات و حالات دیگر میشود



کران و آبریز خنک نزدیک میکند اگرچه این طبیب چند نکته که کالبنا ثانوی و عرضیه اند
ظاهر نموده بگمان من اختلافاتی که عمده و اصل اند ملاحظه ننموده چنان که بیان
مرض فقدان جمیع اقسام ثبورات و غالبا بدون تب عارض شدن که فقط و غیر منتظم و
دوام غیر معین آن را بطور تحقیق از سرخک تمیز میدهند

اعتقادی که محتمل است جمعی بر آن باشند این است که این مرض را مثل یکی از صور
اقسام شعب فصیله الوبئه دانسته اند (برونشیت کتولزیف) اما دو اقسام این مرض که دیده ایم
و بیان نمودیم بر سبیل لزوم همگی دارای برونشیت نبودند و عارض اغلب آنها هم نبوده
بلکه یکی از اتفاقات یا یکی از ترکیبات این مرض بوده است اعتقاد مسبوق این است
که ممکن است این مرض مکان خیلی محدودی داشته باشد و چنین میدانند که همیشه
ورم تولد محدودی در قسمت مزماری غشاء مخاطی حنجره هست که رطوبت مترشحه از
این موضع تنگ جاری میشود و میریزد یا میچکد بروی اعضاء مزمار و این سرفه
تشنجی را تحریک مینماید و این تشنج بنا بر رای او مثل تشنج دفعتی است که بواسطه [illegible] ما
یا مشروبی که فجئتا بداخل حنجره میریزد عارض میشود آیا ممکن است این تحریر تشریحی
صحیح باشد؟ مطلبی است که فرض آن محل ایراد و گفتگو است بلکه میخواهم بگویم
قریب بمحالات و ممتنعات است بالجمله بنا بر این باید قبول کرد که مایع متحرک زیادی
مترشح میشود و بداخل مزمار میریزد که باید بنوبت هم مترشح شود یا اگر هم همیشه مترشح
میشود داخل مزمار نشود مگر بعضی اوقات و با شروط متعددی اما بر فرض این که این
احتمال هم با این که غیر متداول و غیر معمول اند بر این آسانی و سادگی حاصل شوند لازم
میشود که نوبه‌ها همیشه فورا و دفعتا مثل وقتی که مشروبی فجئتا داخل حنجره میشود حاصل
شوند پس این اعتقاد فاسد است چه مذکور شد که اکثر نوب با مقدمه عارض میشوند
و آن مقدمات هم طولانی هستند و آن احساسی که اطفال بر طرف نوبه [illegible] میکند



# در انقباض نفس

همیشه در حنجره نیست بلکه غالباً احساس خفگی است که در جانب عرض مینمایند با احساس
بر تنگی و فشار متزایدی است که در شعب قصبة الریه میکنند و با همان نوائبی است در حرکات
نفس و گاهی خوفی است که بواسطه بعض احساسات مخصوصه عارض میشود

## در بهر و انقباض نفس عصبانی

وقتی که این مرض خوب شناخته نشده و تشخیص نشده بود مگر از روی تغییراتی که در اعمال
بدن مشاهده مینمودند ان را انفیزیما مترادف با ضیق النفس میدانستند تعیین میشد
بدائم و دائم بر حسب اینکه زحمت عارض بر تنفس همیشه یا گاه گاهی بود و لیکن مصنفین
معتبر مثل **سواژ** و **کولن** این لفظ را بعسر النفس دائمی که با فاصلها زحمت
مینمایند اطلاق نموده اند و برای دائم میخواستند ضیق النفسهائی را که عرض اند از
امراض عضویه از ضیق النفسهائی که علت عضوی انها معلوم نیست و انها را مثل فانی
ملاحظه نموده بودند تمیز و تشخیص نمایند ترقی دائمی تشریح مرضی کم کم حدود ضیق النفسهائی
که عصبانی دانسته بودند محصور و کم نموده معلوم شده است که اغلب انها یکی از امراض
قلبیه یا عروق کبار و نیز محتمل است که غالباً بر انفیزیم در به مربوط بوده اند اما باید ملتفت
بود و مثل بعضی معاصرین که در انکار این که این مرض خالصاً عصبانی و اصلی باشد
یعنی تابع هیچیک از ضررهای اصلیه عضویه که احساسات انها را درک میکنند و بالفعل
قادریم که در انها تفحص و تحقیق نمائیم نباشد اصرار کرده و میکنند نبود با اینکه واسطه است
که تجاربی که در این مرض کرده اند حقیقت زیاد و متعدد نیستند ولیکن اشخاص قابلی در
این مرض تحقیق و بیانات نموده و نشان داده اند که فی الواقع یکی از امراض عصبانیه است که
عارض بر مجرای تنفس میشود که باید مسمی باین اسم شود و متصف میشود بنوبه‌هائی
سنگینی سینه که رجعتهای انها غیر منتظم و غالباً بفاصله زیاد رجعت میکنند و در فواصل
نوبه‌ها مرضی در کمال سلامت اند

انفیزیم
مذکور شد



## در ضیق النفس عصبانی ۱۲۶۱

این نکتهٔ مهم را یکی از اطبای معروف موسوم به مسیو **لفور** که از اطبای مأمور
بدریا است بسیار خوب تحقیق و بیان نموده و تجارب خود را بمجمع اطبای تولون عرضه کرده
افتخار قبول حاصل نموده

**علامات و رفتار مرض** این مرض گاهی دفعتاً آغاز نماید و گاهی
تا چند لحظه قبل از آن حالت اعیا و تکسر و تثاوب و جشائی عارض شده نفخ زیادی
از دهان یا از طریق مستقیم خارج میشود عموماً در شب و غالباً ده ساعت که از ظهر گذشته
یا دو ساعت بعد از نصف شب این نوبه ظاهر میشود مریض در حالتی که در کمال سلامت
خوابیده بود دفعتاً بیدار شده و احساس به تنگی و فشردگی در سینه خود کند مسیو
**لفور** که خودش مبتلا به این مرض بوده آن را علامت ممیزه و مشخص آن میداند این مرضی
از جهت اینکه بهیئت افقی نمیتوانند خوابید در کمال تعجیل در رختخواب خود می‌نشینند
بعضی از رختخواب پائین آمده بطرف پنجره میدوند که هوای تازه استنشاق نمایند
بعضی بغیر از مذکورات احساس به الم دیگر نکنند و بزودی به راحت اصلی و طبیعی خود
رجعت نمایند در این وقت نوبه ناقص یا ناتمام واقع میشود اما اغلب مرض بهمان دفعات
خود دوام داشته است مشاهده میشود که مریض احساس به اذیت متزاید شده بهیئتی در
نفس خود میکند که بهمان طور که در رختخواب یا بروی صندلی نشسته دست خود را
بطرف جسم صلبی دراز کرده که شاید اطمینان بیک نقطه اتکائی برای عضلات کتف و عضلات
ستون فقرات پیدا کند برای اینکه ادخال نفس کند سینه خود را بکمال زحمت منبسط
نماید اخراج نفس با کمال بطوء و تأنی میشود و از بابت صفیر مخصوصی که مسموع میشود
کمال غرابت دارد سرفه انتها خشک است یا مادهٔ لزج کمی بطوء و نفث خارج میشود که موجب
میکند یا می‌افزاید اضطرابی را اگر در آن حالت انفجار شد بد است و اگر در آن وقت سینه را
بعمل قرع امتحان و استعلام کنند صوت طبلی جلی وهم بدی در دوره بعد از آن حالت



# امراض ناشئه صنعه اعضا
# در امر عصبا مخصوص ببعض ۱۲۴۲

ومخصوص در الم انفلونزا
ریح السیبلان
در اسکولاسیون ۱۲۴۲ از کور
نوشته

طبیعی مسموع شود و اگر گوش را بسینه کذارند از همه جای آن رال سیبلان و رال تُقرقری
مسموع کردد و در اواخر نوبه مخلوط است با حبابهای رال رطب صورت اول بی رنگ و بیهم
از آن سرخ و بنفش شود و ورم بر آمده و اثر الم از آن ظاهر باشد و ورم باد دو دو منتفخ
چشمها بر آمده و پر از اشک باشند پرهٔ بینی از حرکت شدید انبساط و انقباض مضطرب
تکلم منقطع در وسط و بسیار با زحمت شود نبض غالباً متواتر و لیکن این تواتر نه در تمام مربوط
بزحمت شدیده تنفس است زمان این حالت با خطر مختلف میشود از چند دقیقه الی چندین
ساعت کلیتاً این علامات هر چه بعد نزدیک تر است سبک تر شده و کم کم حالت راحت
پدید شود غالباً این نوبه منتهی میشود به اخراج مخاط غلیظ کیزی بطور نفث که گاهی هم
رشته رشته که مثل ورمیشل نازکی پخته شده اند و گاهی هم مریض بول صافی زیادی
میکند که غالباً نسبتی به اندازهٔ مشروباتی که آشامیده است ندارد و این ملاحظه ایست
که **فلویر** و فیی مبتلا باین مرض شده بود در خود نمود و همین که نوبه بتخفیف
یافت خسته و با اعیا و نکثر باشند سرشان سنگین و گاهی صداعی عارض و بزودی
بخواب میروند و خواب آنها هم کلیتاً راحت است چنان که **لفویر** میگوید از آن خواب
لذت زیاد حاصل میکند و غالباً این حالت نیست مگر زمانی که مرض این وقت تقبل
صدر را همه روزه دارند و باز همان اتفاقات و عوارض نوبه در شبهای آتیه یک یا چندین
مرتبه حاصل میشوند

فاصلهٔ نوبه های این مرض بر اختلاف گاهی زیاد و گاهی کم طولانی میشود و دور نیست که
فاصلهٔ دو نوبه چندین سال مثلا طول بکشد بندرت دیده شده که در بعض حالات
مطور نوبه ظاهر شده کلیتاً در فواصل نوب مریض در کمال خوشی و سلامت اند اما عضوی
مشهودی عارض اعضاء تنفس و اعضاء دوران دم آنها نمیشود و لیکن بسیاری از آنها
بزودی نفسشان تنگ و با زحمت شود و غشاء مخاطی مجاری نفس زیاد قابل تحریک و مستعد

ورمیشل
رشته نازکی است که
از آرد گندم میسازند
معروف است



تاثر و انفعال باشد

**دوام و انجام مرض** این مرض را دوامی است غیر معین غالبا تا آخر عمر باقی میماند و گاهی هم بکلی رفع میشود که دیگر رجوع نمیکند و معین است که اگر بسیار مکرر و زیاد طولانی شود منتهی میشود به آفات عضویه مختلفه ریه مثل (انفیزم و اتساع شعب قصبة الریه) و قلب مثل (عظم و اتساع آن و غیره) گردد ولیکن این نیست مگر از قیاسات عقلیه که هنوز بتجربه ثابت نشده

انفیزم مذکور شد

**تشخیص** برای دانستن این که این مرض اصلی است باید با کمال دقت تفحص نمود که هیچ آفت عضویه در بدن نباشد و باید دانست که امراضی که غالبا دارای ضیق النفس عرضی اند از قبیل امراض قلبیه و هم بحمل اتساع انوریسمی اورطی و مخصوصا انفیزم و زبکولر یعنی حباب های ریه ممکن است بسهولت مشتبه بر این مرض شوند این احتمال در هر یک از این امراض بیشتر میشود هرگاه مریض معمر و مسن باشد

**تقدمة المعرفة** عوام مردم گمان میکنند که اشخاص مبتلا به این مرض عمر دراز میکنند بدون این که تقلید و میل بر این قول عامیانه کنیم میگوئیم که **فلوئیه** که کتابی که در این مرض نوشته و بیشتر از سی سال مبتلا به این مرض بوده در سن هشتاد سالگی در گذشت و این مصنف صائب الرای بجهة تسلی هم دردهای خود میگفت که ناراحتی این مرض هیچ مانع از تحصیل و تفرج و سواری بر اسب و مشغولی به صنعت و کارهای او نبوده و امر اکل و شرب او بمثل در حالت سلامت برقرار بوده

گمان نمیکنم که هیچ مریضی در هنگام اخذ نوبه ساده این مرض هلاک شده باشد اگر چه خواست که این مرض بزودی حالت زندگانی را مختل و فاسد نمیکند اما زندگانی را ناراحت و شخص را همیشه علیل میکند و بر این جهة مرض شدید دیگر عارض میشود اگر یکی از امراض عضویه مصادف با این مرض شود حالتی



ان می افزاید

**سبب** ما هنوز بخوبی سبب این مرض را نمیدانیم همین قدر میدانیم که از امراض موروثی است در زمان طفولیت بسیار کم عارض میشود و مخصوصا در حوالی سن شباب ظاهر میشود گویا مردان بیشتر مستعد بر ابتلای آن باشند معلوم نیست که حالت مزاج و ترکیب را در آن اثری باشد از اسباب عمده که تحریک نوبه این مرض میکنند تغییرات دفعیه هوا و تمکن در امکنه حاره و در هوائی که تجدید نمیشود و افراط در شرب اشربة الکلیه و استشمام بعض روایح است **کولن** حکایت میکند که زن یکی از عطارها هر وقت ایپکاکوانا می کوبیدند اگرچه در جائی بود که از اوطاق او هم دور بود مبتلا به نوبه این مرض میشد اعراض نفسانیه نیز میتوانند همین اثر را داشته باشند **فردوس** میگوید که یکی از صاحبمنصبان جوان همین که مشاهده کرد که لشکر دشمن شهر پاریس را گرفته دفعتا مبتلا به اول نوبه این مرض شد و نیز نقل میکند که یکی از صرافان پس از آن که وضع او منقلب شد و سرمایه خود را تلف کرد مبتلا به این مرض شد و از امتحان و تفحص در جمیع اعضای این دو مریض اخیر هیچ ضرر عضوی مشاهده نشده اکثر اشخاص وقتی که تغییر مکان میکنند مبتلا به نوبه این مرض میشوند مثلا بعضی مرضی هرگاه از خانه خود بمواضع دیگر میروند ممکن نیست که در شب اول یا دویم حالت خفگی عارض انها نشود و همین که بخانه خود آمدند بکلی موقوف میشود به اعتقاد **فلوایر** د **ولن** و **هلمن** نوبه‌های این مرض در تابستان بیشتر از زمستان مکرر میشود در این که ضرر و فساد روماتیسمی و نقرسی بتواند سبب ظهور نوبه این مرض شود بعضی گفته‌اند و بسیاری از باب تقلید و میل دیگران اعتقاد کرده‌اند ولی هنوز کسی که من بشناسم آن را ثابت و نشان نداده است

**علاج** مسیو **لفوم** میگوید اول احتیاطی که در این مرض باید کرد این است که

همین



همین که احساس بعلامات مقدمه و منذره بعروض نوبه کردند باید هوای خوب
غیر محبوس تازه استنشاق نمایند و حالت و وضعی که بهتر فاسان تر واسان تر توان برای
حرکات مختلفهٔ تنفس ممکن نباشد بجهت مریض اختیار نمایند و جمیع علایق و روابط را
از بدن او دور کنند لباسی که احتمال میرود که اسباب زحمت باشد از بدن انها خارج نمایند
و بدن را از جمیع جهات راحت و مطلقا از وجود جمیع اصوات منع نمایند و باید رختخواب
نرم نه کنند و فتی که امیدان باشد که بزودی بخواب خواهند رفت روشنائی در بودن در
مواضع روشن تخفیف و تسکین زیادی بحالت انها میدهد دیده شده است که
بعضی از مبتلایان باین مرض از این که او طاق خود را زیاد منور و روشن کرده اند نوبه را
که مقدمات ان ظاهر شده بود مانع شده اند که دیگر بروز نکرده مسیو لفور هم
کرده است باین که در تمام شب چیزی افروخته در او طاقشان بگذارند مبتلایان باین مرض
قبل از این که بخوابند باید از سرما ولو جزئی هم باشد اجتناب نمایند باید رختخواب خود را
خوب گرم کنند مسیو لفور غالبا باین تدابیر نوبه این مرض را که احساس بمقدمات
ان کرده بودند مانع میشد

اما در هنگام نوبه باید مکرر مصرفات و جواذب را به اطراف سافله انها ارسال نمود بعضی
از اطبا در این حالت امر به اخراج دم نموده اند بعضی دیگر این عمل را مذمت و منع میکنند
بالجمله از قراری که مسیو لفور گفته است نباید استعمال شود مگر بجهت قلع بعضی
امراض دیگر که مرکب با این عرض شده باشد و نیز بعضی ربط اطراف سافله را تجویز فرموده اند
مسیو ژلی میگوید که این تدبیر را اگر از سیتر اخذ نموده ایم چندین مرتبه اثر
نیک از ان دیده ایم اما مسیو لفور از ان هیچ منفعتی ندیده و نیز معتقد بفایده هیچ
از مشروباتی که زیاد از انها تمجید کرده اند نیست و خوراب خالص را بر همه چیز ترجیح میدهد
دیگران مشروبات حاره بالفعل را خوب دانسته اند فلواییر مطبوخ قهوه ان کرده

## در امراض عصبانی مخصوص بعض اعضا

شوده یا نمك امونیاك داخل آن کرده باشند زیاد ممدوح دانسته که در شب هر وقت
میخواهند بخوابند مقداری زیادی از آن بخورند و وقتی که نوبه زیاد طول بکشد و اخراج
نفث منعسر باشد بهتر این است که امر کرد که چند مرتبه ایپکا کوانا بیاشامند. فیلوا
مسهلات را از قبیل ادویه بی فایده بلکه مضر دانسته است ادویه مخدره را زیاد تمجید
کرده مخصوص برگ تاتوره را که مثل تنباکو و سیگارت یا چپق بکشند تعریف کرده و
بعض دیگر امر بکشیدن بلادانر کرده اند کورنیر و لائنك امر به استنشاق بخار
مطبوخ برگ غار کرده اند در انگلیس هنوز تعریف تنتور لبلی انفلتا میکنند که مقدار بیست
الی سی قطره بدهند اما از میان مخدرات بهتر از همه افیون است که کولن در بعض
موارد کمال اعتماد را بر آن داشته من از ترشحهای عسلی منتن که بسیار اند گفتگوئی
نمیکنم چه با وصف این که دارای مواد ضد تشنج هستند نباید استعمال شوند مالجمله
فلوایر فهمیده است که ضرر آنها برای مبتلایان بر این مرض بیشتر از منفعتشان است
بیست سالی است که از داغ کردن جدار خلفی حلق با قلمی که آلوده بر امونیاك باشد گفتگوئی
میکنند و مدعی شده اند که بر این تدبیر میتوان نوبه را منع نمود بلکه پیش بندی از
رجوع آن هم کرد و این عمل اولا صدمه وارد شد بر تنفس و ساینده سبب اضطراب
بسیار شدید میشود پس بواسطه استنشاق هوای امونیاك تحریکی در اجزاء ریه شده
اخراج نفث زیادی میشود و این معالجه را نباید کرد مگر وقتی که شعب قصبة الریه شروع
بتورم کرده باشند در این حالت میتوان علاج را منحصر کرد بر این که ظرف آب نیم گرم که یك
یا دو قاشق قهوه خوری امونیاك داخل آن کرده باشند بزیر دهان نگه دارند بالاخره
در این ایام جد بهچند نفر را بکشیدن سیگارتی که با کاغذی ساخته بودند که در محلول
نطرات دپتاس خیسانیده شده بود معالجه نمودند
الحاصل بجهت پیش بندی از رجوع نوبه ها باید مریض اجتناب از ضررهای هوائیه نماید

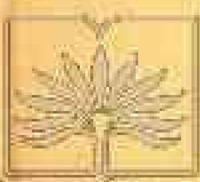
**لبلی انفلتا**
از نباتات مخصوصه ینکی دنیا است
که ریشه آن بحجم انگشت کوچک است زرد
رنگ مثل این است که گرد خاکستری
بروی آن نشسته باطن آن متخلخل
طعم آن مایل بتلخی و معطر است
علاج امراض آلات تنفس آن را
زیاد تمجید نموده اند مطبوخ و منقوع آن
استعمال میشود ولی اغلب بطریق
تنتور و مخصوص تنتور الکلی استعمال
ودوای تنتور غلیظ مخصوص برگ آنرا
اختیار کرده اند

مترجم

طرز تهیه جوهر آن

سابقا ذکر شده





همیشه پیراهن پشمینه بپوشند و شبها غذا کم بخورند و بچند لقمه بعد از لقمة الصبح
اکتفا کنند یا اقلا در شب گوشت نخورند و باید از جمیع اغذیهٔ بطیئی الهضم اجتناب
فرمایند و از اشربهٔ الکلیه هیچ استعمال نکنند ولیکن باید متابعت بو الهوسی و سرعت
انفعال مریض را از بابت اغذیه کرده قدری با او همراهی کرد و تسلی داد و هیچ چیز را حکماً منع
نکرد چای و قهوه را اگر کولن بکلی منع میکند برخلاف فلوایر نافع دانسته زیرا
که دوام ماکول و مشروب گفتیم بعینه همان قسم دوام مسکن انها جاری میشود اگرچه
اقالیم حاره خیلی مساعدت بحالت بسیاری از مبتلایان باین مرض میکند ولی بعضی از مرضی
از تغییر در بلاد معتدله حالتشان بهتر شده مسیو لفور بطور عموم میگوید
هوای غلیظ رطب مثل اینکه در بلاد مسطحه و کنار رودها و نهرهای عظیم استنشاق بدن
میشود برای مبتلایان باین مرض خیلی بهتر و موافق تر است فلوایر بالعکس مثل
این منفعت را در هوای خشک دانسته و از هوای رطب اجتناب مینماید بخصوص وقتی
با ابر و میغ باشد و نیز این مصنف سواری بر اسب را نافع دانسته در این مرض مثل در
سایر امراض عصبانیه باید تفحص و دقتی در اختلاف استعدادات و متغیر بودن انها و عدم
ثبات مؤثرات نسبت بهر مزاج نمود چنانکه چیزی که برای یکی نافع است و برای دیگری مضر
واقع میشود مثل اینکه گراف دو نفر مبتلای باین مرض را که در یک سن و یک مزاج
بودند حکایت میکند که وقتی دود بخاری بر میگشت و منتشر در اطاق میشد یکی از
انها را خفگی عارض و نزدیک به اختناق میشد و حال انکه دیگری ارام و راحت بود

## مکان و طبیعت مرض

عقاید بسیاری در طبیعت این مرض
اظهار کرده اند ارتیر و جالینوس و سایر اطبا تا قرن هفدهم بطوری
تحقیق کرده اند که معلوم میشود این مرض و سایر اقسام ضیق النفس بر انها قدری مشتبه بوده
و اعراض و اتفاقات این مرض را نسبت بخلط بلغمی میدادند که عایق و مزاحم شعب قصبة الریه

## اضرابیه بعضی
## در امراض عصبانیه مخصوصه اعضا

۴۴۶۸

میشد این مطلب علمی را **ولن** و **هلمن** و **ویلیس** برهم زدند و اعتقاد شان این شد که این مرض بواسطهٔ انقباض تشنجی شعب قصبة الریه عارض میشود این اعتقاد را اکثر اطبا تا ایام ما قبول کرده بودند **کولن** و **لائنك** و از میان معاصرین **فوکییه** معلم و **کرویلیر** و **برت** و همکذا **یکتر لفور** این اعتقاد را در بیانات و مباحثات و در نوشتجات خود مردود نمودند

بواسطهٔ فواصل غیر منتظمهٔ نوبه های این مرض و از بابت سرعت ظهور و بروز و نیز بواسطهٔ اینکه گاهی بزودی موقوف و رفع میشود و بجهة اینکه با سایر امراض عصبانیه بنوبت گاهی این مرض و گاهی آنها ظاهر میشوند معلوم میشود که طبیعت این مرض تشنجی است

مسیو **بو** در کمال شدت اعتقادات مسیو **لفور** و علم نظری تشنج را در این مرض مردود و منفوض نموده و معتقد بر اعتقاد قدما گشته بیان میکند که ضیق النفس در این مرض بواسطهٔ بلغم لزجی که بمجاری نفس میچسبد عارض میشود این بلاغم همین که لولهای قصبة الریه را تنگ کردند رالهای با صوتی احداث مینمایند چنانکه در بیان علامات این مرض اشاره بران نمودیم پس سبب اول و اصلی این مرض بنا بر اعتقاد مسیو **بو** نزلهٔ شعب قصبة الریه است که بواسطهٔ این نزله بلغم مخاطی مترشح میشود و مجاری نفس را ممتلی و مسدود نموده علامات طبیعیه و اختلالات و تغییراتی که بیان نمودیم در اعمال بدن ظاهر میشود

**رال**
در اسکولتاسیون
در صفحه ۱۴۲ ذکر
شد

این طریقه را میتوان بر این قسم مردود و منفوض نمود که نزلهٔ دیر مرضی است کثیر الدوام و هرگز اتفاق نیفتاده که دوام آن بقدر مدت معمولی این مرض که چند ساعت است بشود و نیز در بعض حالات در انحطاط نوبه از طریق نفث هیچ خلطی خارج نمیشود یا اگر جزئی بلغمی خارج شود آنقدر کم است که محال است بتوان آنرا بهیچ یك از این همه عوارض شدیده مذکوره نسبت داد و نیز میگوئیم در برنشیتی که بلغم لزج زیادی خارج میشود هیچ یك از علامات



## ۴۴۶۹ در باب انتصاب النفس و بهر عصبانی

معمولا این مرض مشاهده نمیشود و این دلیل تازه دیگری است برای اینکه این مرض بواسطه سبب دیگر موجود شده بر اعتقاد ما این ترشح زلال حاصل نمیشود مگر بالعرض و بالتبع و نیست مگر از اثر تغییرات و اضطرابات عصبانیه چنانکه در بین سایر امراض عصبانیه نیز مکرر مشاهده نمودیم که ترشحات زیاد شده یا تغییر کرده بودند نمیگوئیم که انسداد شعب قصبة الریه بواسطه بلاغم مذکوره چنین اثری ندارد که در این مرض موجب این هم عوارضی که مشاهده مینمائیم شود اما مکرر میگوئیم که بلغمی را که مسیو بُو مثل سبب اصلی و ذاتی ملاحظه نموده و اثر آن را مثل اثر حصات در احداث وجع کلیه میداند بر اعتقاد ما یکی از عوارض و اتفاقات این مرض است بر اعتقاد من وقتی که کسی اغاز دفعی مرض و برودی موقوف شدن و رجعتهای غیر منتظم آن و غالبا بر این طور متغیر و بی ثبات بودن و اثری که بعض حالات مثل زیادتی روشنی یا تاریکی و نقل و تحویل از مکانی بمکان دیگر و امثال آنها در رفتار نوبه‌های آن میکنند ملاحظه نماید محال است معتقد نشود بر اینکه مرض عصبانی عارض بوده شده و اینکه در هر چه اتفاق می افتد که این نوبه حاصل میشود اختلاف است کلیتا متفق شده اند که تشنج کوچکترین که در شعب قصبة الریه عارض شده سبب این عوارض میشود و تجاربی که در وجود آنات بجهة تحقیق این مرض نموده اند هم حکم بر آن میکند چنانکه مسیو لنره و بعد از آن ولیامس که در دکاو و اسب تشریح کرده دیده اند که جمیع شعب و فروعات قصبة الریه از محرکات یا از الکتریسیته که بروی قسمت صدری عصب ریه و معده ارسال شود متشنج میشوند و این تشنج از یک طرف مانع از دخول هوا گرده و از طرف دیگر آن هوائی را که محصور در حبابها است محبوس مینماید سبب میشود که صوتی که از قرع بروی سینه مسموع میشود واضح تر از حالت طبیعی شود بلکه در بعضی احوال موجب حصول رنگ کبودی میگردد

صوتی است که از اجتماع [illegible] چندین یکی بیکس حاصل میشود قدری [illegible]



# در امراض عصبیه مختصه بعضی اعضا

450

## در فواق

هر کس میداند که فواق ادخال نفس اختلاجی است که مقارن است با صوت مخصوص که عموماً در هر دقیقه چندین مرتبه حاصل میشود ما تحقیقی در این که شاید فواق مرض تشنجی یا اختلاجی باشد که عارض بر حجاب حاجز شود چنانکه مثل همین بران بوده یا انقباض تشنجی مری باشد چنانچه مُبرِ هاف گمان کرده است یا این که مرض عصبانی باشد که عارض بر معده یا مجاری نفس شود نمیکنیم بعلت اینکه این مطلب از مقصود و موضوع ما خارج و راجع بر فیزیولوژی است

فواق اغلب اوقات حالت مرضی حقیقی نیست بجهت اینکه مخصوصاً عارض اطفال که میشود هیچ تغییری بحالت آنها نداده خسته هم نمیشوند و غالباً خود بخود بعد از دوا یا با کمی دفع میشود ولیکن این مرض غالباً از علامات موذیه است که در بین امراض کثیره دیگر عارض میشود چنانکه مخصوصاً در بعض امراض مزمنه دماغ و اورام صفاق و اورام امعاء و ذوسنطاریاهای شدید و انسداد و اختناق امعاء و امثال آنها ظاهر میشود در جمیع این احوال ظهور فواق علامتی ردی و منذر بر بدی حالت مرض است همین قدر که در اینجا ذکری از آنها کردیم کفایت میکند دیگر لازم نیست که اصراری در شرح و بیان اقسام آنها نمائیم

فواق در بعض احوال خود مرض اصلی است و در آن وقت بدون تبعیت جمیع حالات مرضیه مشهوده ظاهر میشود و عبارت از علت خفیفی سببی که مدتی بطریق اتصال دوام نموده میکند و بی نهایت خسته و مضطرب میکند و ملاحظه میشود مکرر در اشخاص عصبانی که زیاد قابل اثر و انفعال باشند و زنانی که مبتلا به اختناق رحم اند و مثل سایر امراض عصبانی گاهی بخودی خود و گاهی بواسطه بعض محرکهای شدید از قبیل خوف و هولهای عظیم تحریک میشود و ممکن است بواسطه تقلید و تشبه بدیگری عارض شود






## بر فواق

چنان که از تجربه که سواژ حکایت میکند معلوم میشود این مرض عادتاً خود بخود دفع میشود و نیز بواسطهٔ تحریک نفسانی شدید و فکر زیاد و نوشیدن آشامیدنی بالخصوص با شربتهائی که با یخ سرد کرده باشند و نیز از نوشیدن برنانی بدون کشیدن نفس و عطسه کردن و امثال اینها گاهی بزودی ساکن و واقف میشود اما وقتی که طول کشیده منتقل بحالت مزمنه شد باید استعمال حمام و لیموناد با جوهر گوگرد و ادویهٔ افیونیه و اتر و استعمال مقئی بعنوان اینکه اضطرابی در بدن حاصل نماید و ارسال جواذب و مصرفات در تحت شراسیف از مشمع خردل الی داغ جمیع مجوز است

**سیمرنک** مشمع مفرج بزرگی را که بر پشت ارسال شود اختیار کرده **سرژنت** مشمع زرادیحی که در طول عنق در روی معبر عصب حجاب حاجز ارسال شود کشف نمود بواسطهٔ فشار دوری که بر اسفل صدر داده شود با فشار مستقیم بسیار قوی که بروی شراسیف از پائین ببالا داده شده ما فواقی را که جمیع معالجات در آن بی ثمر شده بود معالجه و دفع نمودیم و ممکن اعانت جست بر استعمال الکرسینه چنانکه مسیو **دوش** در روزنامهٔ طبی ماه مارس سنهٔ ۱۸۵۱ حکایت میکند که اثر گذاشتن سبابه بروی عصب دیافرغمائی فواقی را که هشت الی ده ساعت دوام کرده بود بزودی علاج و دفع نمود مسلم و محتاج بذکر نیست که هرگاه این مرض بر نوبه عارض شد باید آنرا بدادن گنه گنه علاج نمود چنانکه **کانزیمیر** در چند مریض خود ملاحظه نموده در کتاب خود ذکر کرده است

## در امراض نیستهٔ اعصاب مخصوصه بر اعضای دوران

مرض عصبانی مخصوص بقلب خفقان و غشی اند از تشنج قلبی که با صفیر و حرکت او نعاشی همری عارض شود هیچ گفتگو نمیکنیم زیرا اگرچه **لائنک** قائل بوجود آن شده

ارتعاش همری

یکی از مسائل اسکولتاسیون که در صفحهٔ ۱۲۲ مذکور شد حرکت ارتعاش مخصوصی است که از گذاشتن دست بناحیه قلب حاصل آن میشود چون از آلیدن دست بیشتر کرده نیز صورت خرخر تنفسی شکل این ... میشود که دست ... ارتعاش میشود از این ارتعاش همری نامیده شده

المترجم



## در امراض عصبانیهٔ مخصوصهٔ بآلات دوران

ولی من معتقد باین که چنین مرضی مشهود و ثابت شده باشد نیستم و نیز از اختلاف و عدم انتظام ضربانات قلبیه که گاهی بدون سبب عضوی معین عارض میشوند گفتگو نمیکنیم چه این تغییر اغلب با خفقان موجود و از یک سبب حاصل میشوند پس بیان مخصوص ندارد که در آن گفتگو کنیم و هم لازم نیست در اختلافاتی که در ضربانات قلبی که در امراض حاده بسیار عام و شایع اند گفتگو کنیم چه در بین علل مختلفه که او را مشاهده نموده ایم بطور تحقیق بیان کرده ایم که فایده آن در تشخیص چه و در تقدمة المعرفه چه از آن استنباط میشود

سوفل مثل صفیری است که از گوش نهادن بموضع شریان مسموع میشود در اسکولتاسیون که صفحه ۱۴۲ مذکور شد

در باب امراض عصبانیه مخصوص بر بنیان شریانی باید خواند که آن کتاب را فقط از ضربانات غیر معمولی که با سوفل مرضی یا بدون آن عارض شرائین میشوند آگاه کنیم زیرا که گمان نمیکنیم که از حالت حالیه علم ثابت شده باشد که شرائین ممکن باشد بمرض عصبانی دیگر غیر از آن مبتلا شوند و هیچ باور نمیکنیم که وجع عصبانی شریانی که **آلئنک** از آن گمان کرده است دیده شده باشد در باب تشنج شریانی مفروضی که گفته اند مخصوصاً متصف میشود بصوت سوفل با حرکت ارتعاشی هرزی که ظاهر میشود در ساقهای بکار شرائین بخصوص در شریان سبات رجوع مینمائیم بر بیاناتی که در باب کلرزوانی مذکور داشتیم چه اعتقاد من این است که این حالت بواسطه کم شدن گلبول خون عارض میشود چنانکه آنها را بتحقیق در علل سابق الذکر که صوت سوفل مرضی در آنها مسموع میشد مذکور داشتیم که کیفیت حصول آن بر ما مخفی است و ما هنوز آن را نمیدانیم

## در خفقان عصبانی

بر اصطلاح اطبا خفقان عصبانی را اطلاق میکنند بضربانات غیر منتظم که عارض میشوند بالاصوات قلبیه که خیلی سریع تر و غالباً زیادتر یا قوی تر از حالت طبیعی میشوند و عادتاً مصادف با احساس بر اعیا و وجع اند

این علامت را مکرر در بین بسیاری از امراض عضویه قلب و شغاف و عروق کبار بیان نموده ام



## در خفقان عصبانی

اما ممکن است در اشخاصی ظاهر شود که هیچیک از آفات عضویه مشهوده این عضو مبتلا
نباشند در آن وقت گفته میشود که مرض عصبانی است و مقصود ما در اینجا همین است
و باید مشغول بر بیان آن شویم

**علامات** کسی که مبتلا باین خفقان میشود نفس بحالت او شبیه میشود
بکسی که دویده و دوران خون آن سریع شده باشد بالجمله قرعات قلب زیاد سریع شده و
در هر دقیقه بر نود و صد بیشتر رسیده و زیاد واضح و محسوس تر گردد و اگر دست بر
نواحی قلب بگذارند بخوبی تمیز داده میشود و خود مریض هم احساس بر آن میکند و ممکن است
گاهی هر دو صوت قلب را متمایز از هم بشنوند بخصوص وقتی که بر پهلوی چپ میخوابد گاه
طبیب در هنگام اخذ این مرض ناحیه قلب را امتحان نماید اول ملتفت میشود که قرعات
قلب سریع شده با قوت فی الجمله بجدار صدر بر میخورد اما چنان که **لائنک** ملاحظه
نموده این برخوردن قلب بجدار صدر در همان وقت هم که در زیاد تر نظر شدید بنظر می آید
کمتر از این بود که مرضی گمان کرده بودند و گوش مستمع را اگر بروی قلب گذارند محسوسا
تمیز قشر دو باینه نمیکرد گاهی اصوات قلب بسیار جلی و آشکار گشته و از موضع زیادی
شنیده میشوند که ممکن است که از دور هم مسموع شوند و گاهی هم صوت سوفل کمی در
زمان اول مسموع میشود اما همین که قلب بحالت راحت آمد چنان که **مسبوق**
گفته موقوف میشود گفته اند از این که دو طبقه شغاف بسبب هم مالیده و سائیده میشوند
صوت مالش خشکی مسموع میگردد که بسیار شبیه است بصوتی که از بقوت مالیدن دست
بروی پارچه ابریشمی حاصل میشود که زیاد نزدیک بگوش است اما از حدود خود قلب خارج
نمیشود و لیکن این علامت وقتی که شغاف زیاد رطب و زلق باشد مشکل ظاهر شود
علی ای حال در بین این اختلالات عارض بر قلب نبض علاوه بر این که سریع میشود غیر
مستوی و مختلف یا غیر منتظم میگردد این ضربات غالبا مصابین اند با احساس به

اینکه بسبب قرعه قلب در وقت سریع شدن تشریح در فری الوزی مفصل بیان شده از آنجا ملاحظه نمایند مترجم

ایز





از تب و اضطراب و گاهی حقیقتاً بوجعی در ناحیه قلب و ممکن است در آن وقت بطور صریح حالتی نزدیک بغشی عارض انها شود عموماً حرکت تنفس قدری سریع میگردد **لائنك** میگوید که بول همیشه صافی و دقیق است

## رفتار و دوام و انجام مرض

این مرض عموماً بغتتاً عارض میشود بر اعتقاد **لائنك** مخصوصاً در اول شب عارض شده و خواب اول را مختل و ضایع میکند بندرت اتصال و دوام پیدا میکند دوام آن نزدیک همیشه کوتاه و کم است بلکه غالباً سریع الزوال و عابر است اما در کمال سهولت هم دوباره عود میکند و ممکن است با فاصله هائی که گاهی کم و گاهی زیاد باشند چندین سال دوام داشته باشد

بعضی گمان کرده اند که این مرض اگر مدت زیادی بر این قسم مکرر شود ممکن است سبب عروض هیپرتروفی یعنی عظم قلب گردد معین است که بر این قسم زیاد شدن عمل عضله قلب ممکن است بطول زمان سبب ازدیاد تغذیه آن شده عظم عارض شود چنان که در خارج مکرر مشاهده میشود که عضله که ورزش دائمی دارد بزرگ میشود با وجود این که اصول این اعتقاد موافق عقل و از روی دلیل است گمان نمیکنم که از روی تجربه بتحقیق پیوسته باشد چنان که **لائنك** هم همین شبهه را نموده

## تشخیص مرض

ممکن است این مرض مشتبه بیکی از آفات عضویه قلب گردد یا بالعکس این آفات عضویه مشتبه بآن شوند ولیکن تشخیص و تفریق میان این دو چندان اشکالی ندارد چنان که این مرض هر قدر شدید هم باشد مثل سایر امراض عصبانی دارای نوب و فواصلی است که در آن فاصله ها هیچ تغییری در نبضان دوران دم مشاهده نمیشود و در علت عضوی قلب بر این قسم نباشد و بعلاوه ممکن نیست که این مرض بجز به هیپرتروفی به هیچیک از امراض قلبیه مشتبه شود ولی ما میدانیم همین که عظم در قلب ظاهر شد عموماً مصادف با اتساع آن است و از علم قرع صوتی که

## در خفقان عصبانی

بکلی مات و مکدر است از مسافت زیادی مسموع میگردد و فقط همین حالت برای
برقرار نمودن تشخیص کفایت میکند و ناچار مینویسیم که ثابت کنیم که در عظم قلب قوت
فشار خوردن قلب بحد ارصد رشد میدهد و این مرض قلیل است و نیز در این مرض
اصوات قلبیه واضح و آشکار و شبیه بصوت فلزات اند و در عظم قلب کوفته و مکدر اند
این تفاوت در سهوف و قوت نغمات و اصوات قلبیه و اگر منضم بحالت نوبه این مرض نمایان
بجویی از عظم ساده که نادر الوقوع است و از عظمی که در اجزاء داخلی قلب ظاهر گشته
تشخیص داده میشود چنان که مسیو بوشو گفته فقط در یک حالت است که ممکن است
در تشخیص اشتباه و خطا واقع شود که خفقانی که عرض از یکی از آفات عضویه است با این
خفقان عصبانی در آن واحد عارض شخص واحد شوند

**تقدمة المعرفة** هیچ خطر و دائمی ندارد

**سبب** این مرض مثل سایر امراض عصبانیه مخصوصا عارض اشخاص
عصبانی قابل تحریک و انفعال میشود و عموما بواسطه اعراض نفسانیه شدیده مثل
فرح و غضب و هول شدید و تغیراتی که اسباب غم شود و بواسطه تدابیر محرکه و افراط
در شرب شراب و لذائذ جماعیه و بی خوابی و مطالعه زیاد حادث میشود زیاد اتفاق
می افتد که این مرض بواسطه نقصان مقدار گلبول خون یعنی در وقتی که مبتلا بحالت **کلبول**
کلروز و انیمیا باشند عارض شود و بالعکس در بعض حالات نادره بواسطه امتلاء و کثرت **در صفحه ۸ مذکور شده**
دم عارض میشود و نیز دیده شده که در بین بعض امراض عصبانیه دیگر بخصوص در
اختناق رحم و مالیخولیای مراقی ظاهر یا در اشخاص مبتلای به نقرس و روماتیسم که
مستعد اوجاع طیاره هستند حاصل گردد

**علاج** جمیع اطبا متفقا در این مرض فصد را منع کرده اند بالجمله اخراج دم تنها
کردن مکدر اشخاص بمقلی کثیر الدمی که معلوم شود که اختلالات وارد بر دوران ... حاصل



## در غشی

مزاجی آنها است یا بواسطهٔ ترکیب با بعض ادویه حاصل شده

در علاج خفقان مفرط امر به استعمال مسکنات و ادویهٔ ضد تشنج نموده اند مثل این که اثیر با عرق غاوداد در شربتی دیجتہ بمقدار دو و چهار الی شش مثقال بدهند و نیز میتوان از داخل دیژیتال را بطریق سفوف استعمال نمود ولیکن در این مرض کمتر مؤثر بود نافع است تا در خفقانهائی که عرض از امراض عضویه اند **آنمیك** امر به استحمام به میاه فاتره یا میاه بارده بر حسب اقتضای فصل فرموده و باید تغذیه به اغذیهٔ لطیفه نموده از دویدن و خستگی و محرکات نفسانیه اجتناب فرمایند گویا ذکر این که اگر کلروز و انمی موجود باشد باید تعجیل به استعمال ترکیبات آهن و اغذیهٔ مقویه نمود از کمال وضوح بی ثمر باشد

## در سنکپ یعنی غشی

این اسم از زمان **جالینوس** موضوع بوده و اطلاق میشد بر حالت مرضیه که متصف میشود به تعطیل تام و فجئی در مجموع حس و حرکت با وجود سکون قلب و موقوف شدن حرکت تنفس و اگر عمل تنفس و دوران دم برقرار باشند و فقط نقصانی در حس و حرکت ظاهر شده بکلی معدوم نشده باشند آن را لیپوتیمی یعنی اغماء نامند

**علامات تشریحیه** اشخاصی که از این مرض درگذشته بودند قلب آنها منقبض و کوچك شده خون جزئی یا هیچ خونی در آن نمانده و این که سیما همیشه بعد از موت اجزاء خلفیهٔ آن ممتلی و منعقد از خون میشدند در این حالت هیچ نماند و ممکن است در بیان این مطلب تشریحی با **بیشا** متفق شد که میگوید موقعی که دوران دم دفعتاً متوقف شده و اوعیهٔ دم که در دو بر اند بکلی خالی شدند دیگر مجالی برای پر کردن آنها حاصل نمیشود چنانچه مثل این اتفاق میافتد موقعی که مبدء تعطیل و موت تمام بدن این عضو یا دماغ باشد موقعی که دماغ بدون خون میماند قلب بالعکس اغلب پر از خون دیق



با خون منجمد شده باشد مگر اینکه غشی بواسطهٔ انیمی عارض شده باشد

## علامات و رفتار و سیر و انجام مرض

این مرض

کاهی در غشا بدون مقدمه عارض شود پس بتعطیل مجموع حس و حرکت و دوران خون و
تنفس و جمیع حواس مخصوصه در این حالت فوراً حادث ولیکن در بسیاری از احوال قبل
از حدوث غشی حالت اعیا و اضطراب و دوار و طنین و دوی و ظلمت بصر و خیالات مشوش
و تثاوب و گاهی غثیان و تهوع شدیدی عارض شود هم در این هنگام صورت بی رنگ و
لبها سفید و برد اطراف ظاهر و عرق لزجی عضو معتاد بعرق از بدن را فرا میگیرد در این
درجه هنوز مریض در حالت اغماء است اما طولی نمیکشد که غشی عارض و مدهوش
گشته و حس و حرکات بکلی معدوم و قلب از حرکت مانده یا اگر حرکتی داشته باشد مشهود
نگردد و حرکت تنفس بکلی تمام شود این غشی حقیقی است که در این حالت بگمان می افتند که
این شخص مرده است این مرتبهٔ ظاهری را چنانکه بعضی گفته اند هیچ فرقی با موت حقیقی
ندارد مگر بواسطهٔ باقی ماندن بعض اعمال داخلیه از قبیل عمل جذب و ترشحات و تغذیه
بدن که اگرچه ضعیف شده اند ولی هنوز در عمل خود هستند در غشی تام در بعض حالات
نادره ممکن است بول و براز بدون اراده خارج شوند اما این حالت بسیار کم دیده شده و نیز
قلیل الاتفاق است که در این مرض حرکات اختلاجیه کنند مگر در حالتی که غشی عارض اشخاصی
شود که خون بدن آنها نزدیک بر اتمام باشد

اما ممکن است در این مرض چنانکه قریب بعموم اطبا گفته اند ضربانات قلب موقوف و
بکلی ساکن شود یا چنانکه مسیو **بوشو** معتقد شده زیاد قلیل الحرکة و ضعیف شود
مثل اینکه مسیو **کیلاوند** در انگلیس و **رکامیه** در فرانسه هم قائل باین قول
شده اند چ این مطلبی است که بنظر من هنوز بخوبی تحقیق نشده با وجود این میگویم بنا بر
تفحصات جدیدی که این طبیب مشهور نموده و در کتابی که در علامات مرض [illegible] درج کرده



## اعراضی که ببعضی در مرض غشی مختص باعضا

سکون قلب و مدتی بدون ضربان ماندن آن از اول علامت و سبب عمده موت دانسته
و معتقد شده است که در غشی حقیقی وقتی گوش را بموضع قلب میگذارند ضربان آن
مسموع میشود اگرچه غالباً تا صدمهای آن مدتی زیاد باشد چه در حیواناتی که خون
زیادی از آنها خارج کرده و غشی عارض آنها شده مشاهده کرده اند که ضربانات
قلب ضعیف و عدد آنها بر ثلث و ربع حالت طبیعی رسیده اما اگر جمیع حرکات قلب
مدت یک یا دو دقیقه موقوف شود در حقیقت موت در رسیده و در گذشته اند
این تجربه‌ها موافق تحقیق است و من نتایج آنها را معتقدم و بخوبی قبول میکنم ولی آیا
میتوان قبول کرد که در بعض از این حالات کسی نتواند آنها را معالجه کند و بمیرند بلی بدون
شبهه ممکن است و علاوه از تجارب صحیحی که بعضی از آن در نزد پاریس مذکور است معلوم
میشود که بقای حیات با فقدان تمام اصوات قلب اگرچه بطول هم انجامیده باشد منافاتی ندارد
و کسی نمیتواند از بابت این که وقتی که گوش بموضع قلب میگذارند هیچ صوتی مسموع نمیشود
حکم کند که حیات آن قطع شده و در گذشته است
موت ظاهری که بواسطه غشی حادث شده زمان کمی دارد بالجمله چند ثانیه یا نهایت
چند دقیقه که میگذرد ضربانات قلب بمثل حالت اول بلکه قوی تر و واضح تر میشوند
تنفس برقرار و چشمها از اثر روشنی باز میشوند خیالات که مبهم و پریشان بود بزودی
جمع و بحالت سلامت رجوع میکنند مریض چنان می پندارد که از خواب عرقی بیدار
شده و اکثر بعد از افاقه از غشی احساس هیچگونه المی نمیکنند بعضی از آنها منکسر و خسته
و ضعیف مثل این که زحمت زیادی کشیده و ریاضت قوی داشته‌اند یا این که نفس آنها
تنگ شده چنان پندارند که چه سنگینی که بر روی سینه شان گذارده اند قلیلی از آنها حالت
خوش و راحت فوق العاده دارند چنان که برای منتالی که از اسب بزمین خورده
غشی عارض آن شد و هم برای ژنرال روس اتفاق افتاد که بعد از



افاقه از غشی حالت بسیار خوشی داشتند

چنان که غالبا دیده شده این مرض دوام سریع الزوالی دارد و پس از افاقه هیچ اثری از آن در بدن نمیماند ولی در بعض حالات نادره زمان طویلی دوام میکند چنان که دیده اند که مریض زنده نمیشود مگر بعد از یک الی چندین ساعت بلکه گفته اند بعد از چندین روز ولیکن من هم معتقد بر اعتقاد سیناک هستم که میگوید این تجربه و اعمال را اشکال است و نمیتوان قبول نمود مگر این که بگوئیم این اشخاص غشی تامی نکرده در حالت اغماء بوده اند

غشی که موقوف و افاقه از آن شد دوباره ممکن است بلکه بلکه چندین مرتبه دیگر بر فاصله های کم باز باز عارض شود سابقا مذکور داشته ایم که ممکن است بطور نوبه مکرر شده و سبب قسم بسیار با خطری از حمیات و دنبه مهلکه که حمای غشی نامند گردد در بعض حالات غشی منتهی بهلاکت میشود و در این وقت تقریبا بغتتا عارض میشود

**تشخیص** ممکن نیست که این مرض با کثرت سنبون و نزف الدم و ترعرع شدیدی که عارض دماغ میشوند مشتبه شود زیرا اگر اتفاق بیفتد که در این آفات مثل در غشی حرکات و مشاعر بکلی معدوم شوند عمل تنفس و دوران دم باقی میمانند پس همین تفاوت سبب تشخیص مفرق میشود تشخیص این مرض با اختناق قدری اشکال دارد زیرا اگر چه در اختناق هم مثل در غشی عمل تنفس و دوران دم هر دو حقیقتا بر اختلاف مختل میشوند اما اگر کسی خوب ملاحظه کند می بیند که در غشی اول اثر بر بنیان اعصاب میرسد بقسمی که حیات حیوانی دفعتا بواسطه تعطیل اعمال دماغیه معطل و تمام میشود و در اختناق بر این قسم نباشد چه در آن بنیان اعصاب مبتلا نمیشوند مگر بطور ثانویت و عرضیت و دیگر این که در اختناق خون زیادی در اوعیه متوقف و محتبس میشود که هرگز در غشی مثل آن ملاحظه نمیشود و مریض هیئت غریبی پیدا میکند که هیئت مخصوص بخود اختناق است

هرگاه غشی طولانی شود کلیه حکم کردن بر این که این موت ظاهری یا حقیقی است مشکل



## اضطراب تشنجی بعض
## در مرض عصبانی مخصوص اعضاء

باشد اما بر اعتقاد مسیو بوشو در این حالت هم ممکن نیست که کسی خطا و اشتباه کند
بعلت این که بنا بر رای او هیچ حالت مرضی نیست که بر این فهم خود بخود عارض شده باشد تجربه
شود که بواسطه ظهور ضربان قلب از موت حقیقی تشخیص نشود هر قدر در غشی قوه ضربانات
کم و از سرعت آنها زیاد کاهیده شده باشد باز از اسکولتاسیون احساس بر آنها میشود
هکذا احساس بر آنها میکنند اگر چه در دو دقیقه باشد که سکته و صور مختلفه اختناق و قسم میت و قسمو
از اقسام مخدرات و لیثرغس صرعی و حالت نزعی که بواسطه شدت سرما و یخ کردن عارض شده
بمنتهی درجه شدت رسیده باشند در همه جا مسیو بوشو میگوید ضربانات قلب
به اختلاف سرعت و قوت برای این که معلوم کنند که شخص زنده است تا دم آخر کمال اصرار
و مقاومت میکنند و دو دقیقه مدتی موقوف و قطع شوند یقین بموت حاصل میشود ممکن
نیست که بتوانیم تمام اعتقادات این طبیب مشهور را قبول کنیم زیرا که اولا محقق است که در بعض
حالات غشی و اختناق صوت مسموع از قلب بقدری خفی و ضعیف است که ممکن است هیچ احساس
بر آن نشود و ثانیا حقیقت دارد که این اصوات بکلی معدوم میشوند بلی سابق بر این هم اشاره بر آن
نمودیم که ممکن است گاه مدتی که مختلف میشود از سه الی هشت دقیقه مفقود شوند و ممکن شود
که باز حیات در آنها حلول کرده زنده شوند مشکل است از حالت حالیه علم حدی معین نمود
که بتوان در او بکلی مایوس از حیوة بود پس نباید بر اساس حکم بمرگ کرد بجهت این که ضرر معین او
این است که در معمول داشتن معالجاتی که منفعت آنها ظاهر میشود مگر به اصرار و الحاح زیاد
اهمال و مسامحه شده هلاک میشوند

اسکولتاسیون یعنی گوش نهادن بموضع در صفحه ۱۳۲ ذکر شد

## تقدمة المعرفة

این مرض در اکثر از احوال هیچ خطری ندارد و لیکن وقتی
که زیاد طول میکشد و بفاصله های کم رجعت میکند زیاد خطرناک میشود بقراط میگوید
کسانی که روح بدون سبب از بدن آنها مفارقت میکند امید زندگی بجهت آنها نیست از تجربه هائی
که در قرون متناوبه کرده اند یقین بچنین تقدمة المعرفه حاصل شده علی ای حال کلیتا غشی هائی



## ذکر غشی

کرد غشا بعد از تحریک نفسانی یا سبب دیگر اتفاق می افتند خطرشان خیلی کمتر از
آنها است که در بین یکی از حیات و حالات خطره بدن عارض میشوند ولیکن در بسیاری
از احوال غشی حالت خوب مطلوبی است که باید جهد کرد که آن را تحریک و موجود نمود مثل
این که تجربه شده در وقتی که در حالت وضع حمل است در آن وقتی که سر طفل خارج شد و در
کمال بدحالی است اگر حالت غشی عارضش شود او را از اوجاع بسیار رشد بده مقاصد
و در تخلعهای خاصی از علاج اگر عضلات را بحالت ارخاء و سستی تام نگه دارند و غشی
احداث شود خالباد شده و بجای خود قرار میگیرند چند مجروحینی که نزف الدم عارض
آنها بوده بواسطه غشی جانی بدر برده و سالم شده اند بسیار است چه در حالتی که در
دم بواسطه غشی متوقف شد خون در آن موضع که خارج میشد بسته و منجمد میشود و همین
اسباب توقف و مانع از خروج دم میشود معلوم شده است که غشیی که عارض اشخاص غرقه
در آب میشود یکی از اتفاقات حسنه ایست که اسباب استخلاص آنها میشود زیرا که چون قلب
ساکن و نفس مقطوع شد حالت اختناق حاصل نمیشود چنان که ممکن است بر این واسطه
مدتی زنده بمانند کمان من این است که این که بسیاری اناسانید تحریک غشی را در بعضی از
اورام مثل ذات الریه لازم و از قبیل تدابیر مفیده ملاحظه کرده اند بالعکس حالت با خطری است
که اعانت بر انجماد قطعات خون در قلب میکند که چنان که سابقا بیان نمودیم در ذیل امراض
حاده و رمیه بیشتر حاصل میشو

غشیی که در این است تنشاق دو بر مخدره که بیهوش میکنند عارض میشود یکی از حالات
پر با خطر است چنانکه آن را در مقام خود مذکور نموده ایم

**سبب** اسبابی عمده که در حدوث غشی مؤثرند در هیجان دوران خون یا
در هیجان اعصاب اثر میکنند چنان که بواسطه تفرق اتصال و جراحاتی که وارد بر عضله قلب
میشوند قوه انقباضیه آن مختل گشته یا بواسطه خونی که دفعتا بعد از پاره شدن آن خارج

در صفحه ۳۰ ... خود که ... در بیان ... اثر و ... یاد شده

شده او را بشدت مغشی دارد بزودی غشی عارض میشود ترشحات کثیره که در دوم مایه در
استسقاء شغاف حاصل میشوند نیز همین اثر را دارند و همین حکم جاری است در وقتی که
مائیت مترشح در غشاء جنب شده و جمیع یک طرف یعنی نصف سینه را مملو از رطوبت
کرده و قلب را از موضع خود خارج نموده تا زیر بغل طرف دیگر برده فشرده باشد علل عضوی
قلب نیز اغلب سبب عروض این حالت میشوند ولی بسیار کم است که عظم نصف چپ سبب آن
شود زیرا که در این وقت قوت آن خیلی بیشتر میشود ولیکن زیاد و شایع است در اتساع بطون
و نازک شدن جدران قلب و ضعیف شدن انها یا وقتی که تنگی در ثقبهای مابین دهلیز
و بطن یا ثقبهای شرائین خارجه از قلب عارض گشته یا دسامات انها کوتاه شده یا اینکه
ثقبه بطال که بایستی مسدود شود هنوز مسدود نشده باشد جمیع اینها عللی هستند که
ممکن است سبب توقف دفعی دوران دم شوند و نیز همین اثر را میکند وجود قطعات کوچک
خون منجمد شده که گاهی بزودی در بطون قلب حاصل میشوند و هم باید از قبیل اسباب
مؤثره در این مرض بدانیم هر چیزی را که مانع از عمل و حرکت قلب میشود مثل دخول فوری
هوا بر اورده یا ظهور دفعی جسم بخاریتی در بطان دوران دم دو حالت متضاد کثرت و قلت
دم ممکن است که با کمال اختلاف سبب حصول غشی شوند در اولی بواسطه کثرت مقدار
خون و از قوت شدیدی که باید قلب بجهة اخراج ان کند خسته شده متوقف میشود
ولی این حالتی است که بسیار کم اتفاق می افتد و حال اینکه در ثانی که خون کم شده باشد
حالت غشی کثیر الوقوع و شایع است خواه از بابت اینکه کم شده نمیتواند چنانکه باید
تحریک قوه انقباضیه قلب نماید و خواه بجهة اینکه ان مقدار خونی که بدماغ میرود
کم است و برای تحریک ان کفایت نمیکند نزف الدمها نیز از اسباب مؤثره شایعه این مرض اند
بتجربه معلوم شده در صورتی که مقدار مساوی از خون وریدی و خون شریانی خارج
شود استفراغ خون شریانی زودتر و آسانتر از اسباب غشی میشود تا خون وریدی ضعفی که

**ثقبه بطال**

در جنین میان دو دهلیز قلب ثقبه
بزرگی است که آن را ثقبه بطال
نامند خونی که از عروق رحم مادر از
ناف طفل داخل دهلیز یمین قلب میشود
بهمان طور از این ثقبه به دهلیز یسیر رفته
بدون استحاله و داخل ادرطی شده
تمام بدن رفته تغذیه میکند این ثقبه
در صورتی لازم و مطلوب است که هوا
بریه طفل داخل نشده خون وریدی را
مستحیل بخون شریانی نکرده
باشد اما در وقتی که متولد شده و تنشق
هوا نمود و خون وریدی و شریانی
حاصل شد حکما مسدود میشود که اگر
باز بماند سبب ... و حالت خونی
سایر جزو میشود چنانکه مصنف اشاره
بان نموده است بیان تفصیلی این
مطلب از کتب تشریح و فیزیولوژی دیده
مترجم



## غشی

از نارسیدن غذا حاصل میشود چون موجب نقصان مقدار خون و قوت قلب است
نیز همین اثر را دارد و اضطرابی که در نفسا عارض دوران دم شود نیز بهمین قسم سبب حدوث
غشی میشود چنانکه از گذاشتن اطراف ساقها در بادکشی که مسبوق شروقند اختراع
نموده ملاحظه شده تقریبا بهمین قسم است غشیی که بعد از بزل استسقاء فی
و استفراغ کبیر ناگهان عارض میشود و هم از این قبیل است غشیی که بعد از خروج دفعی
جنین حادث میگردد و نیز باید از این قبیل دانست غشیهائی را که بعد از استفراغات
شدیده مثل بعد از عرق کثیر و ثوران صفرا و استفراغ مقدار کثیری از آن و اسهال
معوی شدید عارض میشوند از اسباب عمده غشی که مخصوصا در بنیان اعصاب اثر
میکند اعراض نفسانیه شدیده اند از قبیل فرح و غم و خوف شدید و از بعض روایح یا
بعض اصوات و دیدن اشیائی که بهیئه موحشه و تماس بعضی از اجسام موثره و لذت جماع و
حرارت بسیار شدید و سوء هضمها و نفخهای شدید نیز و جمیع اسبابی که اعمال بنیان اعصاب را
ضعیف میکنند که از آن قبیل اند اوجاع شدیده مخصوصا اوجاعی که در وقت وضع حمل
یا در اخذ یکی از اوجاع عصبانیه عارض میشوند بعض از امراض عصبانیه دیگر و مخصوصا
اختناق رحم نیز میتوانند تحریک غشی کنند و ممکن است که غشی در بعض حالات دیگر بعد
از عمل موثر دفعی که یک مرتبه بر بنیان اعصاب و بنیان دوران دم اثر کند از قبیل غشیهائی
که ظاهر میشوند بعد از گزیدن حیوانات زهردار مثل مار یا در بین حبات شدیده و
و تاثیر و در خلال غانقرایا تاثیر و در بعض مسموم شدنها حاصل شود استنشاق کلوروفرم
گاهی سبب موت قریب بدفعی میشود و این ممکن است بنتیجه عمل تخدیری باشد که سمیت
مستقیما بقلب رسیده و از عمل خود باز دارد چنانکه از تفحص و تحقیقات مقبوله که مسبوق
گسلین و مسبوق گز اعلان نموده اند معلوم میشود

### در طریق حدوث غشی

فرض این که در مکان و مبدأ غشی نزاع است

**پای کش شروقند**
آلتی است قدری شبیه بگلکه که از یکی
از فلزات میسازند لیکن از آن
وسیع تر است که پا را تا بالاتر از
زانو در نزدیک نقطه تداخل میگذارند
و بالای آن را محکم می بندند و با دود
مخصوصی که دارد هوای آنرا میکشند که
استسقاء مالم شدید و تغییر کلی در دوران
خون میشود و گاهی چنانکه مصنف
بیان کرده موجب غشی
میگردد
لمترجمه

بعض
اشخاص عصبانی
سریع الانفعال بخصوص زنان را
حکایت میکنند که اگر دست اینها
به بعض جامها مثل حریر بسیار نرم و غیره
بخورد یا چیز مهیج ملالی مثل قطعه الماس
و مثل آن را به چشم یا صدای حریر
دو شیشه و مثال آن را که بیکدیگر
مالیده میشوند بشنوند
غشی میکنند
علی



## در امراض عصبانی مختص ببعض اعضا

سبب لوقدیم و کلیتاً زیاد مشهور است بعضی گمان کرده اند که در این حالت قلبی عارض قلب شده و دیگران تصور کرده بودند که قلب متشنج شده بوده مرگانیی میگوید که این دو حالت متضاد هر یک میتوانند سبب غشی شد بیشا در تحقیقاتی که کرد در موت وجوه نموده اختیار کرده است که اول سبب غشی حقیقتاً فقط تعطیل قلب و باز ماندن آنست از حرکت و اما اعمال دماغیه و افعالی که از آن منبعث میشوند بواسطه نرسیدن خون بدماغ است که معطل و موقوف میشوند و محققان از آن قبیل اند غشیهائی که تابع جراحت و تفرق اتصال قلب و ترشح مائیت یا مده در شغاف و دخول جسم بخاری در بطون قلب و تکون لخته های بیاض البیضی و امراض عضویه قلب و نزف الدم شدید یا یکی دیگر از سایر اسبابی که سابق بر این بیان نمودیم که اولاً و اصالتاً در جریان دوران دم اثر میکنند در این که سایر اقسام غشی که بواسطه اعراض نفسانیه و اثر یکی از روایح یا اصوات یا دیدن اشیاء کریهه مهیبه و تماس با بعض اجسام حاصل میشوند از این قبیل باشند اختلاف کرده اند بیشا برخلاف عموم اطبا معتقد شده که غشیی که در امراض و اعراض نفسانیه شدیده حادث میشود اول مؤثر و اول سبب آن دماغ نیست بلکه قلب است و ما بر ضد آن را معتقدیم میگوئیم که آنها افعالی اند که خالصاً و اصالتاً دماغی هستند و لیکن با وجود این میگوئیم که تحقیق علی بیشا صحیح است و کلیتاً باید معتقد شد که اختلال دماغ با این که اصل و منشأ غشی است خود بر تنهائی نمیتواند موجب آن شود اما میتواند عمل قلب را مختل کرده آن را از حرکت باز دارد و همین که قلب ساکن شد دوران خون متوقف شده غشی عارض شود و ظاهر این غشی بواسطه قلب حاصل شده اما بنیان اعصاب سبب اول و علت فاعلی آن بوده اند پس تحقیق علی بیشا در جمیع احوال صحیح است

ملخص کلام میگوئیم که غشی از این حاصل میشود که قلب هیچ خون بطرف دماغ نفرستد یا آنقدر نفرستد که بتواند تحریک آن کند و غشی عارض شود پس مبدء غشی قلب است



واگر هم قول با مسیو پیوری شویم که میگوید در غشی دماغ قبل از قلب از عمل خود باز میماند و این ترتیب منعکس میشود و باید قبول کنیم که موت در غشی نتیجه نقصان خون دماغ است نه توقف عمل قلب و این مذهب جدیدی نیست بلکه فقط قرار دادن مسبب است بجای سبب

## علاج

از بیاناتی که کردیم معلوم میشود که برای علاج غشی دو چیز لازم است اول باید تحریک عمل قلب نمود پس از آن جهد کرد بگردش در آوردن خون بطرف دماغ برای تکمیل این تجویز ثانی امر کرده اند که مریض را بطور افقی خوابانیده سر آنرا بروی سطحی که زیاد سرازیر باشد گذارند و نیز بازوهای او را چنانکه مسیو پیوری امر کرده است بلند کنند برای اینکه خون شریانی که هنوز در اطراف عالیه بجریان در آن دم باقی است بر ثقل طبیعی خود بدماغ رود و اجتماع خون آسان گردد بشرطی که قلب هنوز بعض انقباضات و ضربانات ضعیفه داشته باشد فشار او روی بطنی نیز ممکن است در چنین حالتی نافع باشد ولیکن غالباً مریض را بطور افقی خوابانیدن فقط بجهة اعاده حیوة آن کافی است

برای تحریک دوران خون باید سینه را از جمیع بندها و دکمه ها و لباسهائی که ممکن است از انبساط آن جلوگیری نماید آزاد نمود و سعی کرد که هوای تازه داخل اطاق مریض گردد و بعض اجزاء جلد و اغشیه مخاطیه را تحریک نمود مثل اینکه با کمال قوت آب بسیار سرد بصورت آنها بخصوص بحوالی چشمان پاشید یا اینکه سرکه معطر و آب کلنی و بعض ادویه منتشر قویه بزیر بینی آنها نگاه داشت بعضی مدعی شده اند که تدابیر اخیره در غشیهائی که بواسطه اختناق رحم عارض شده اند زیاد مؤثر اند و هم در این هنگام چند قطره از مایعهای محرکه از قبیل اسانس آمونیاک که سپلیوس دیتر تجویز کرده اند و جوهر نعناع و جوهر سداب را که هفمن اختیار کرده یا آنها نمک طعام چنانکه هرسینیوس امر نموده بدهان آنها بریزند کفایت میکند هرگاه غشی طول کشید

ای کلنی آبی است که در شهر کلنی که یکی از شهرهای آلمانی است از ادویه معطره میسازند که برای تر و معطر نمودن بدن استعمال میشود و بلکه عوام ادوجهر اسطوخودوس نامیده اند غلط است

## در ضربانات عصبانی شرائین

شود باید بادویه منبهه و محرکه صدغ و ناحیه قلب و محاذی شراسیف را مالند
بعضی تجویز حقنه محرکی از نمک یا سرکه نموده اند بعض دیگر طریقه ادخال هوا را
تجویز کرده اند که از دهن بدهن یا با لوله حنجره داخل ریه کنند اما بهر طریق که هوا داخل
کنند لازم است که هم در آن وقت سعی کنند که حرکت مصنوعی مثل حرکت طبیعی تنفس
بواسطه فشار بنوبت منظمی بروی سینه و بروی شکم احداث نمایند برای اینکه دخول
هوا بهتر و قوی تر شود و نباید زبان را با قلاب بگیرند و بقوت از دهان خارج کنند
بلکه آن را بطرف تحتانی دهان خوابانیده بفشارند که بی حرکت بماند و اگر این دقت را
نکنند وقتی مریض بر پشت میخوابد قاعده زبان در کمال سهولت ثقبه حنجره را مسدود
می نماید چنانکه آنرا مسیو **دکتر بیگو سیتد** معلوم نموده وقتی که مریض
بهوش آمد باید چند لحظه صبر کرد و او را حرکت نداد از خوف اینکه مبادا غشی دوباره
عارض شود در آن وقت است که **سیلس** و **هفمن** و **سیناک**
امر بنوشانیدن یک پیاله آب سرد کرده اند که بر اعتقاد ایشان از اسباب تقویت میشود و این
عمل بسیار خوبی است که عوام مردم همان را اختیار کرده و معمول میدارند

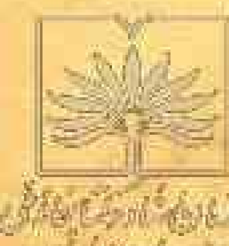
## در ضربانات عصبانی شرائین بخصوص در ضربان اورطی

ممکن است که بعضی از مواضع بدن شرائین بهیجان آمده حرکات غیر طبیعیه نمایند
و مثل اینکه در آن مواضع انساع انوریسمی باشد ضربانات قویه ملاحظه کردند
این علت تا قبل از اینکه **سیناک** و **مرگانیی** در آن شرحی بنویسند بیان
شده بود مخصوصا بعضی از مولفین جدید از قبیل **آلبر** و **برهمان** و **آلن**
و **بورن** و **کتیر** و **لاننک** نیز ملتفت این مرض شده و دقت در آن
فرموده اند

**لوله حنجره**

لوله معروفی است که مخصوصاً در مریضخانه‌ها
متعددی علاج حوامل و وضع حمل زنها
هستند زیاد معمول است لوله ایست
از نقره ساخته که حجم آن از قلم
قدری بزرگتر است طرف تحت آن تخمی
و قطعه ابری به آن نصب کرده اند که
وقتی سر لوله را داخل حنجره طفل کردند
آن قطعه ابر مجرای حلق و حنجره طفل
بکلی مسدود مینماید که وقتی بدمند
هوا تماما داخل ریه میشود هر گاه طفلی متولد
شود و نفس نداشته باشد فی الفور آن
لوله را بحنجره او برده بدمند نفس
میکشد چنانچه خود طفلی را دیدم که
از صدمات عسر ولادت مدتی نفس
نداشت همین که لوله را گذاشته
دمیدند نفس کشیدن آغاز کرد
هر کس بخواهد این لوله را بهمین شکل
از نقره بسازد و در نزد حقیر
موجود است
لمترجمه





# لبابا ۴۶ مرض ضربانات عارضی بر اورطای بطنی

این ضربانات مخصوصاً اکثر در اشخاص عصبانی المزاج و مبتلایان به
اختناق رحم و مالیخولیای مراقی و اوجاع معده ملاحظه شده و بندرت در زنان
حامله هم آن را مشاهده نموده اند آنچه محقق است ضربانات شریانی تا بحال چندان
مشاهده نشده اند مگر در اورطای بطنی مخصوص در آن نقطه که ساقه شریان معده
و کبد به اورطای بطنی متصل میشود با وجود این **لائنک** ادعا کرده است که مثل
این ضربانات عارض اورطای صدری هم میشود اما چنین اعتقادی هنوز هیچ به
تحقیق نرسیده

## علامات و رفتار مرض

این حالت شناخته میشود به ضربانات
که باز یاد شدیدی که از نظر کردن با چشم هم مرئی میشوند بخصوص زیاد واضح اند وقتی
که موضع را با دست امتحان کنند ابتدا میکنند از تحت شراسیف و کشیده میشوند تا بطرف
ناف تا آن موضعی که اورطای بطنی منشعب بدو شعبه میشود وقتی که گوش یا استتسکپ را
بموضع این ضربانات میگذارند هیچ صوت مرضی ظاهر نمیشود اما مخصوصاً مثل دخانی
که غده انورسیمی در این نقطه موجود باشد ضربانات شدیدی مسموع میگردد و لیکن
بواسطه لمس نمودن موضع که بعد از آن عمل فرع کنند عموماً شناختن این که شریان هیچ
متسع نگشته آسان است این ضربانات با وجود این که حقیقتاً دارای وجع نیستند هر دردی
کاهی موقتاً شدت آنها زیاد میشود هرگاه نفخی در معده جمع شود یا وقتی که به بیوستی
عارض مزاج است این ضربانات حالت مخصوصی دارند که از حیثیت قوت و از حیثیت
عدد مطابق با قوت و عدد دوران دم عموم بدن نیستند این مطلب اگرچه غریب و خارج
العاده بنظر می آید اما نمیتوان در آن هیچ شک و تردید کرد چرا که **هرکانئی** و
**آلبر** و اکثر اطبای دیگر مشاهده نموده اند این ضربانات غالباً دفعتاً ظاهر میشوند
و به همین طور هم موقوف میشوند چنانکه **هرکانئی** معتقد شده خود بخود با

از رسائل
مترجم است که در نتیجه
آن بسیار لازم است البته
خود قریب بعبده و بعض بخصوص
زنان را دیده ام که شکایت از طپش
قلب میکردند بعد از آنکه تحقیق کردم
احساس ضربانات شدیده در محل
معده یا قسمت فوقانی محل قلب
اند احساس تطپش نداشتند پس
متحقق ضربانات اورطای بطنی
بودند چنانکه بیان
میشود
حلی

۳

**استتسکپ**
آلت سمعی است که نای شکل
که از چوب و آبنوس و عاج
بصور مختلفه برای عمل سمع
میسازند برای اینکه در بعضی
که صوت قلبیه و غیرها زیاد و درنگ
بگوش اینکه نمیتوان اصوات مخصوصه
و صغیری که گاهی عارض میشود
از یکدیگر تمیز داد یک سر دیگر
بجای اینکه گوش را بموضع گذارند
این آلت را گذاشته از آن
گوش میدهند
حلی



# در امراض عصبانی مخصوص بعض اعضا

بواسطهٔ اخراج دم یا بواسطهٔ یک مسهل چنانکه البر گفته است یا بجهت خروج چندین جشاء چنانکه هدسن بیان نموده رفع میشوند دوام آنها مختلف و بکلی غیر معین است چنانکه ممکن است در یک روز یا یک دقیقه موقوف شوند یا چندین هفته یا چندین ماه و نیز چندین سال دوام کنند اما در این حالت اخیر باید حتماً دارای فاصله و نوب باشند

## تشخیص

ضرباناتی که از آنها گفتگو میکنیم گاهی مشتبه بانوریسم اورطی میشوند اما خوب که ملاحظه میشود چیزی نمی‌بینند مگر ریاحی که در یک نقطه از اثنا عشریه یا در قولون سطحی جمع شده اند لاینک و بل یک دفعه واقع در این خطا شده اند و باید اجتناب از وقوع این خطا بواسطهٔ لمس و عمل قرع که گاهی این و گاهی آن معلوم شوند نمود پس این امتحانات معلوم میکنند که حجم شرایین بیشتر و بزرگتر نشده اند و باید این دو طریقه را یکی بعد از دیگری معمول داشت که هر یک مشخص و محقق یکدیگر شوند زیرا که گاهی اتفاق افتاده است که بواسطهٔ لمس کردن معتقد شده اند که زائده کوچک یا بزرگی در معبر اورطی موجود بوده است چنانکه در مریض‌های البر و لاینک مشاهده شده خیال کرده بودند که زائده مقاوم بالضربانی تحت شراسیف حاصل شده اما وقتیکه آن موضع را پرکوسیون میکردند بجای اینکه صوت مکدر و مات شنیده شود صدای طبلی مسموع میشد و نیز ممکن است که دقیقه بدقیقه تغییر حجم کند و هم ممکن است بکلی معدوم گردد چه سبب زیادتی حجم جسم صلبی نبوده بلکه همان بواسطهٔ ریاح مجتمعه موجود شده بود بهمین طریق میتوان ضربانات عصبانیه را از ضربانی که بواسطهٔ غدهٔ صلبی که مماس با جدار شریان شده تشخیص نمود بعلاوه در این حالت اخیر مثل در حالتیکه اتساع انوریسمی هست از اسکولتاسیون که بموضع ضربانات کنند اصوات غیر طبیعیه مثل صوت سوفل و صوت اره مسموع میشود و این

یعنی معلوم میشد که ریاح معی در این موضع جمع شده

در صورتیکه بواسطهٔ وجود ریح در معاء قولون در محاذات محل ضربان حادث شود مشتبه به انوریسم میشود لمس [illegible]



## در امراض عصبانیه مخصوصه بمجرای تغذیه

ضربانات دائمی و همیشه موافق ضربانات قلب اند باید دانست که در بعض اشخاص که شکم
بگود افتاده دارند غالبا دیده میشود ضربانات او در طی بطنی بیشتر از حالت طبیعی
احساس میشود بدون این که هیچ حالت مرضی و هیچ حالت خارج العاده باشد
تمدد ضر المعده — ضربانات مذکوره بحالت اذیت و ناراحتی نزدیک ترند
تا بیک مرضی

علاج — برای دفع این حالت معالجات مختلفه بیان کرده اند الأمنك
امر کرده است که چند دفعه اخراج دم کلی کنند یا او سال چند زلو بنجف شراسیف یا بمقعد
نمایند و برین علاج استعمال بمیاه فاتره و بعض ادویه جالبه را نیز می افزود دیگران مثل
البر و پاری — مسهل را تمجید نموده اند بالاخره ادویه ضد تشنج مثل اثر و
کافور و مشك و انفوزه کویا مفید باشند

## در امراض عصبانی مخصوص بمجرای تغذیه

بعضی از امراض عصبانیه اند که مخصوص اند بر اعضاء غذا و شناخته میشوند بر اختلالاتی که
عارض یکی یا بسیاری از اعمال معده و امعاء میکردند
چنانکه یکی را که منضعف میشود بر افراط دراشتها انزابولیمی نامند یا بفاسد شدن آن
کا او را ما لاسیا و پیکا یعنی فساد شهوت و وحم کویند یا بعسر هضم از دیسپیسی خوانند
یا بقی های غذائی یا بلغمی یا صفرائی مکرر ه ان را قی عصبانی نامند این امراض را با وجود این که
در نوع و طبیعت متحد اند و میتوانند در شخص واحد موجود شوند و بنوبت یکی بعد از
دیگری بجای یکدیگر قرار گیرند باید هریك را جداگانه شرح و بیان نمود و نباید همه را موسوم
بیك اسم کرده که مشتبه بیکدیگر شوند چه با وجود این که در حقیقت از جنس واحد اند از بابت
علامات و صور و کیفیت معالجه تفاوت کلی دارند
مخصوصا امراض عصبانی معده را منقسم بچهار قسم میکنیم یعنی میمانیم و از سقوط اشتها آغاز میکنیم





# در مرض جوع

زیرا که چنانچه **پاتراسس** هم معتقد شده قبول نمیکنیم که هر قدر سعی و جهد نمائیم از حالت حالیه علم ممکن باشد اثبات سقوط اشتهای ذاتی نمود که تابع علت مزاجی دیگر نبوده خود بر تنهائی مرض مستقلی باشد و هم باید بود که کمتری از امراض عصبانی معده است که در ان شهوت غذا بکلی معدوم شود مگر این که مصادف با مرض دیگر باشد اما از سوزش معده که انرا مربوط بوجع عصبانی ان نمودیم وگویا ضمنی از ان هم باشد گفتگو وبیانی نمیکنیم

اما در خصوص معاء فقط وجع عصبانی را ذکر میکنیم که ان را قولنج بعضی مواضعها با قولنج نباتی نامند ممکن بود ان را در ضمن وجع عصبانی امعا بیان و تحقیق نمائیم اما بهتر دانستیم که او را در جزء امراض عصبانی مخصوص به اعضاء تغذیه مندرج نمائیم بملاحظه این که از قولنج سربی ممتاز باشد

## در بولیمی که معبر است به بولیموس و انرا جوع کلبی یا جوع بقری نامند

مخفی نماند که مصنف و سایر کتب اروپا فرقی میان جوع بقری و جوع کلبی چنانکه در کتب ما قرار یافته ننهاده اند
لمترجمه

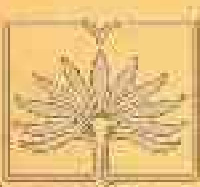
بر این اسم می نامند جوع شدید با شرهی را که تقریبا سیری بجهت ان نباشد و مصادف باشد با اعیا و چنان عجله که اگر غذائی بر انها نرسد ضعف بلکه غشی عارض انها گردد

## علامات و رفتار مرض

برای این مرض درجات کثیری است از فقط کثرت اشتهائی که در ناقهین ملاحظه میشود تا ان شره و حرصی که مریض را مجبور میکند بر این که در شبانه روزی از دو من الی چهار من غذا تخمینا نان بخورد چنانکه ان را مسیو **روستان** در مریضخانه سالپتریر در مصروعی که بر این مرض هم مبتلا بوده مشاهده نموده

وقتی که این مرض مستحکم شد مریض سعی میکند که این جوع شدید را بهر قسم از اغذیه





باشد تسکین دهد بعضی از آنها با وجود این حالت اشتهاشان فاسد هم میشود اغذیه را بدون اینکه هیچ تهیه کرده باشند می بلعند و هم موادی را میجوند که قابل هضم نیست هیچوقت ماکول نبوده اند پس در این هنگام مرض عصبانی دیگر عارض شده که عنقریب آن را به اسم پیکا و مالاسیا یعنی فساد شهوت و وحم بیان خواهیم نمود

اگر مرضی بخواهند با شکنجه جوعی که آنها را منقلب کرده و اذیت میکند خود داری کنند یا چیزی نیابند که رسد این جوع را اکثر اغلب بسیار شدید و وجع الفؤاد و ظلمت بصر عارض آنها شده طنین و دوی ظاهر بحالت اغماء افتاده غشی عارض آنها گردد یا خبط عقل و حالت هذیان در آنها بروز کرده ممکن است منجر بجنون شود و وقتی که سیر شدند این اعراض رفع شده راحت میشوند

بعضی از مرضی چند گاهی مقدار غذای زیادی را که به این طور با حرص و شره میخورند هضم میکنند و بیمن اول باقی اند ولیکن گاهی دیر و گاهی زود اعضاء غذا مبتلا میشوند قی های بدون تهوع نوبه های با زحمت غذائی که گاهی هم مخلوط با قدری از خون است کند و گاهی هم اسهال شدید منتنی عارض آنها شود که بزودی قوای آنها را ساقط کرده احداث هزال مینماید ولیکن در معدودی قلیلی بعکس این ملاحظه شده که سمن مفرطی در تمام بدن آنها در شکمشان ظاهر شود این مرضی مشغول بهیچ کاری نتوانند شد قلیل زمانی بعد از غذا حالت نعاس و خدارت عامی عارض آنها شده مشاعرشان مشوش گردد چنان که بعضی خوب و با دلیل گفته اند که آنها زنده گانی نمیکنند مگر برای خوردن ولیکن گاهی هم بعکس این اتفاق افتاده چنان که خود یکی از اعیان دولت را میشناسم که با غذای مفرطی نمی خورد به امور مهمه که محول به او کرده بودند نمیتوانست رسیدگی انجام بدهد



## در امراض عصبیه مخصوصه ببعض اعضا

این مرض گاهی نفثاً و گاهی بتدریج آغاز نماید غالباً دائم و متصل است اما در این صورت مستعد اشتداد است چنانکه مشهور بریتنا معلوم شده است که در ایامی که شدت نداشت از هشتصد و چهل مثقال الی نهصد و چهل و پنج مثقال نان از آن میشد و حال این که در وقتی که شدت میکرد مجبور بود که سه مساوی آن بخورد

این مرض ممکن است دوام کمی داشته باشد چنانکه در نافهین دیده میشود که وقتی اعمال بدنشان بحالت طبیعی رجوع نمودند رفع میشود و وقتی که خود بخود در حالت صحت عارض شود ممکن است بزودی بعد از دوام سریع الزوالی رفع شود و دیگر هرگز عود نکند چنانکه مسیو لوو رئیس قدیم مجمع اطبای پاریس در یکی از اعمام خود ملاحظه نموده

اما هنوز هیچکس نمیتواند تحقیقی در رفتار و دوام و انتهای متداول تر بولیموس نماید یعنی آنکه مربوط بهیچ یک از آفات اصلیه اعضاء تغذیه یا مقارن بهیچ یک از مرضهای عضو دیگر نباشد نماید بنابراین تقدم المعرفه آن بحالت منتظره میماند تا بعد معین شود

### اسباب

چنان معلوم شده است که گاهی میتوان نسبت این مرض را باشکال غیر طبیعیه معده و امعاء و مجرای صفراء داد چنانکه اشخاص کثیری که در ایام حیات مبتلی باین مرض بوده اند بعد از آن که در گذشته اند ایشانرا تشریح کرده اند ثقبه که باید صفرا از آن داخل اثناعشری شود در معده بوده یا خود مراره معدوم یا مجرای تغذیه ایشانرا خیلی کوتاه یافته اند در باب اتساع معده که عارض این مرضی میشود گفتگو نمیکنیم بجهة این که عرض از این مرض است نه این است که سبب آن باشد اغلب این مرض مربوط بهیچ یک از حالات اصلیه مجاری تغذیه و صفرا نیست مرض عصبانی است که در بین یکی دیگر از سایر امراض عصبانیه از قبیل صرع و جنون و اختناق رحم و وجع معده حادث میشود با این که عارض کسانی که مبتلی بمرضی که از طبیعت دیگر از قبیل کالو نوزه یا بیطس

در تشریح صورت کیسه صفرا از مجرای مراره ثقبه مخصوصی که دارد و داخل معاء اثناعشری میشود که بواسطه آن عضله که دارد چنانچه بدفع نماید مسلم است که اگر این ثقبه در معده حادث شود معده ضعیف ریخته اثر گزنده چنانچه برجوع میکند و این مرض حاصل میشود لمترجمه



## در حمر و فساد شهوت

وبعض مبتلا باین تسل واشخاص کرده بان در امعاء انها منکور است میشود بولیموس
ساده غالبا خود بخود عارض میشود و کاهی هم بواسطه سبب واصلی مثل سرما و خوردن
اشیاء حاده و محرکه و غیره حادث میکردد و نیز ممکن است یکی از عوارض حمل باشد
علاج باید زیاد صبر و خود داری بر کرسنکی نکنند اما هر قدر ممکن است
سعی کنند که اشتهای انها کمتر بهیجان اید و بجهة تخفیف این مرض اغذیه مقویه مغذیه
که ممکن است مدتی در معده بمانند از قبیل کوشت کاو و کوسفند و خوک سفیده هلی
انتخاب نمایند دادن یخ و بیسموت بمقدار کثیر و مخصوصا ترکیبات افیون کاهی منفعت
کرده اند
اما هرکاه این مرض مربوط بحالت مرضی دیکر باشد باید از ابتدا امر مخصوص بران مرض
معالجه نمود واکر بعد از ان در امعا سوجود باشند ادویه قاتل الدود باید استعمال نمود هرکاه تابع
کلرز باشد ترکیبات اهن و غیره مجوز است

## در حمر و فساد شهوت که از ما الابی و پیکا نامند

قسم دیکر از امراض عصبانیه عارض معده میشود که عبارت است از فساد قوه ذائقه چنانکه
مرضی از روی میل بعوض غذا میخورند خواه مواد غیر مستعملی را که دارای اصول غذائی
باشند و خواه چیزهائی را که هیچ دارای مواد غذائی و هیچ مشابهتی با بدن نباشند اولی را
ما الابی و ما الاسیا یعنی وحم و ثانی را پیکا یعنی فساد شهوت نامند
امثال این قسم از فساد اشتها در اعمال طبیه قلیل الاتفاق نیستند نوع اشتها غیر قابله
الانهضامی را که مرضی با کمال لذت میخورند بسیار مختلف است که در طبیبی است که اطفال
و دختران مبتلای بکلرز را مید به باشد که زغال و کچ و خاکستر و خاک و فلفل و غیره را
روزی دو سه مثقال الی دویست مثقال میخورند بتجربه که منسوب است بر زراق
توپس لوسیتانوس بهترین شاهد این مطلب است اما سندرش



## امراض عصبیه مخصوص بعض اعضا

دیده شده که فساد اشتها منجر بمیل کردن بر اشیاء مکروهه لبشعه مثل کوشت انسان و مو و شپش و مورچه و عنکبوت و موش و براز و سرکین و ابله خشک کنده شده و غیره و غیره شود بالجمله اگر کسی بخواهد تمام میلهای عجیب و غریب و تمام خواهشهائی که پیدا مرضی مشاهده شده ذکر کند غیر متناهی اند از کثرت وضوح فایده ندارد ذکر این که فساد قوه ذائقه بهمین طوری که در حامله‌ها دیده میشود در مایعات نیز دیده شده چنان که مشاهده شده است که اطفال و زنان مبتلی بکلرز با کمال لذت سرکه و مرکب و بول و خون میخورند این قسم از فساد اشتها را **فراناک** بر دیبه بیکی موسوم نموده

ممکن است مقدار مواد غیر متداوله که مرضی میخورند چنان که مذکور نمودیم زیاد باشد و با وجود این بسیاری از آنها هیچ از آن در زحمت و تعب نباشند ولیکن اکثر آنها را اوقات سوء هضم عارض میشود اگر چه زیاد مشتاق بعضی از ماکولات هستند ولی عموماً وقتی که خواهش آنها بعمل نیامد اتفاق نمی افتد و هیچ تغییری در حالت آنها ظاهر نمیشود اما بعضی دیگر بالعکس در چنین حالتی مبتلا بقلق و اضطراب و بحالت غضب میشوند

**کلوز**
یعنی قلت دم

این مرض مخصوصاً مبتلا میکند اطفال لطیف نازک و دختران مبتلای بکلرز و زنان حامله را در اطفال و مبتلایان بکلرز چندین سال طول میکشد اما در زنان حامله همان مدت سه و چهار ماه اول ایام حمل دیده میشود و هم ممکن است که تا زمان وضع حمل دوام داشته باشد این مرض غالباً منفرداً عارض میشود و گاهی هم مصادف با سایر امراض عصبانی معده بخصوص با وجع معده و بولیموس یا مقارن با امراض عصبانی سایر اعضا مخصوصاً با اختناق رحم و جنون میشود و حم و فساد شهوت از امراض خطره نیستند و بخصوص همین قدر بیان میکنیم که میل شدید بمواد غیر معتاده در کسی که مبتلا بیکی از امراض حاده باشد از آثار و علامات ردیه است



## در عسر هضم

**علاج** تا ممکن است باید مریض را منع کرد از اینکه موادی را که قریب به تغذیه نیستند بمعدهٔ خود وارد نماید اطفال را باید در کمال دقت مواظبت کرد و در وقت لزوم تنبیه و تادیب نمود نشان برای رفع میلهای فاسده که دارند کفایت میکند و نیز گاهی از داخل کردن ادویه تشبعه که اسباب تنفر اینها میشود از قبیل تعوره و غیره بچیزهائی که زیاد میل دارند منفعت کلی دیده شده بسیار مشکل است که بتوان بر میل شدیدی که زنهای حامله دارند غلبه کرده و اینها را ممانعت نمود زیرا که هرچه بخواهند تجویز کنند پیروی نمیکنند پس باید سعی کرد و اینها را مشغول بملاهی نمود بعضی غذای اینها را هر دفعه تغییر میدهند و اغذیه مناسبه مختلفه برای اینها میخورانند بلکه در بین بغذای مناسب دیگر میل پیدا کنند بالاخره باید صبر کرد و با اینها با مدارا و مسامحه رفتار نمود و بشدت اینها را از میل خود منع نکرد مگر در وقتی که خوردن چیزهائی که باین شدت دوست دارند بخواهد اینها را از حالت صحت منحرف نماید در دختران مبتلی به کلروز این مرض از استعمال ترکیبات آهن که دوباره مقدار طبیعی گلبول خون را بحالت اول بیاورد دفع میشود

کلبول در صفحه ۸

## دیسپپسی یعنی عسر هضم

یکی از امراض عصبانی عارض بر معده است که شناخته میشود ببطوء و عسر هضم این مرض در حقیقت نیست مگر عرضی که عام است در بسیاری از امراض بخصوص در قریب بجمیع علل معده ولیکن ما در اینجا گفتگو نمیکنیم مگر از عسر هضمی که نه عرضی و نه شرکی است و تابع هیچیک از آفات اصلیهٔ مشهودهٔ اعضاء بدن هم نیست پس معینا داخل در طبقه امراض عصبانی خواهد بود

**تقسیم مرض** **شومل** در مرض موت خود در اوقات قلیلی که درد ها او فرو گذار میکرد کتاب کوچکی در این مرض نوشته که مملو است از تجاربی ملاحظات



# در امراض عصبانی مختص ببعضی اعضا

علیحده در ایجاد دو قسم عسر هضم قائل شده یکی اتفاقی یا حاد دوم معمول یا مزمن و من
در این فصل گفتگو نمیکنیم مگر از این شق اخیر و اعتقاد من این است که همین یک قسم است که
باید آن را موسوم باین اسم نمود زیرا که با وجود این حکم شُمِل من نمیتوانم این مرض
و فساد هضم را که در تقسیم شُمِل قسم اول این مرض است و آن را عسر هضم اتفاقی
نامیده در یک حالت مرضی مندرج نمایم

## علامات و رفتار مرض

مبتلایان باین مرض از هضم بطیئی باز
و از اینکه غذا در معده آنها خیلی بیشتر از معتاد میماند و سبب سنگینی و احساس به
اعیا و کسالتهای مختلف و گاهی بوجع خفیفی که از فشردن موضع شدت میکند شکایت
دارند و هم تثاوب و جشاء کثیری که غالبا ترش است و تهوع و قراقر و سدوث فی عارض
آنها گردد و گاهی این حالت مرکب با وجع شدید معده و قی آن شده و خفقان ردیئی
نیز حادث گردد و آن را (دیسپپسی نورالژیک نامند) و اگر نفخ زیادی در معده جمع شده
باشد سبب احساس تمدد موذی والمی در تحت شراسیف شود و مجموع شکم منتفخ شده
و ریاح غلیظه که با زیادی از طریق دهان و مستقیم خارج شوند (و آن را دیسپپسی فلاتولان نامند)
بعضی از آنها اخرالامر قی میکنند و ملاحظه میشود که اغذیه نسبت بزمان زیادی که
در معده آنها مانده تغییری نکرده اند و اکثر آنها یبوست مزاج موجود و بعضی بنوبت
گاهی اسهال و گاهی یبس عارضشان میشود بعضی دیگر هر قدر تقلیل در غذا کنند
ممکن نیست که بودی تقاضای دفع برای آنها حاصل نشود حالت براز زیاد مختلف است
ممکن است که مخصوصاً همان غذای هضم نشده دفع شود که در واقع مبتلی بزلق
الامعاء خفیفی باشند بسیاری از آنها اشتهاشان محفوظ و گاهی بیشتر از
معتاد است ولیکن اغلب که با زیادی تشنه‌اند و دهانشان خشک و زبان کلیتاً بحالت
طبیعی است و گاهی باده غیر مستوی که در وسط نازک و در اطراف خیلی غلیظ و ضخیم است

شُمِل دیسپپسی حاد و مزمن قائل شده و فساد غذا که تخمیص باشد قسم حاد آن قرار داده تعرض بدان کرده بلکه دیسپپسی که فساد هضم را مختص تقسیم سوء هضم قرار داد المترجم



# در عسر هضم

در روی آن مشاهده میشود یا بصورت دو خط سفید که در اصل لسان از یکدیگر
دور و در نقطه آن نزدیک بیکدیگر اند ظاهر و هم غالباً از این قسم پاره سفید در بیخ
حلق و در گلو زبان و حنک رخو نیز مرئی میگردد **مثل** این قسم از پاره را غیر ب
بعلامت مخصوص و واحدی برای این مرض دانسته اغلب مرضی از این که دهانشان بی
مزه است شکایت میکنند بعض دیگر دهانشان تلخ میشود مخصوص در بیداری
عموماً این مرض مصادف با بسیاری از اختلالات شرکیه مختلفه عارضه
بر اعضاء دیگر است و این تغییرات غالباً بر این مرض غلبه دارند چنانکه بعضی از
خفقان و اغلب از سر شکایت میکنند گاهی دوار عارض و در بعضی نیست مگر ثقلی
در سر و در بعض دیگر وجعی عارض ان شده و مستعد صداع عصبانی میگردانند بلا
فاصله بعد از غذا بخواب میروند یا سنگین و خسته میشوند و هیچ نمیتوانند بامور
فکریه مشغول شد و احساس بر کسالت و اعیای عامی کنند کابوس میشوند و خوابها
می بینند و شبها انقلابی مثل تب عارض ایشان میشود و نیز مبتلا بهر اینها این حالات
عوارض خستگی است که بواسطه زحمت هضم غذای شب عارض معده شده و نیز
تغییرات اخر معهوده از قبیل ضعیف شدن صوت و احساس بر ثقل صدر و ضعف مشهودی
در بصر حادث میشوند که **مثل** اینها را در هنگام عمل هضم در بعضی از مبتلایان
بر این مرض ملاحظه کرده ام

آنچه را مذکور داشتیم مخصوصاً بیان عسر هضم معدی بود اما عسر هضم دیگر است که عارض
بر امعاء میشود که ممکن است مصادف با این مرض باشد و تقریباً همان تغییرات شرکیه
که در این مرض ذکر شد در او هم موجود باشد ولیکن بیشتر بواسطه علامات موضعیه
شناخته میشود عسر هضم معائی متصف بوجع مبهمی که مضرک و گاهی بسیار موذی
باعث باد و استعداد بر اغماء و قراقر شدید میگردد در باطن خارج [illegible] و بعد از [illegible] و



کاهی مایل و همیشه ردی النضج باشد

در بیانات عسر هضم هیچ از تعیین نوع غذا ذکری نکردیم بر اعتقاد من اغذیه صلبه ترجیح دارند بر اغذیه غیر مایعه مثبی از این مرض است که شمل در آن دقت و تحقیق کافیه نموده با منه بود که اغذیه صلبه غیر مایعه را خوب تر هضم مینمودند و نمی‌پسندند غذاهای مایع را بکنند وانند این قسم از عسر هضم هم تقریبا سبب انقلابات مذکوره میشود اما از خصائص او این است که خواه بخودی خود و خواه وقتی که حرکتی بخود دهند و یا جزء اعلای بطن را بفشارند صوت قلقل یا صوت رجرجه‌ای مسموع گشته که بواسطه مایع کثیره که در معده مجتمع شده حاصل میشود و علاوه از عمل قرع معلوم میشود که معده متمدد شده اگر هفت ساعت زیادی هم از آخرین غذا گذشته و فاصله شده باشد باز این صوت قلقل شنیده میشود و از این معلوم میشود که معده بر خلاف حالت طبیعی خود تقریبا هیچ از مایعی که در جوف آن بوده جذب نشده است

ممکن است این مرض متصل و غیر مفارق باشد و معهذا بهر غذا اذیت والم آن بطور عادی وشدید باشد که خوف وجود بعض آفات عضویه بوده بعضی از اوقات با این که الم تقریبا غیر مفارق است تغییرات کثیری کند بالاخره فاصله‌های آن گاهی کم و گاهی زیاد باشد شکوه میکنند از این که معده خارج از قاعده مختلف الحال جلوه دارند که بفاصله ایام کمی یک غذا را گاهی خوب و گاهی بد هضم میکند سبب متداولی رجوع و عودهای این مرض با اشتدادات آن وسعت در غذا و زیاد خوردن آن است ولیکن غالبا نمیتوان سبب این تغییرات را فهمید عجب در این است که سبب رجوع یا اشتدادات این مرض همیشه اغذیه غلیظه که جلی بر اشکال هضم میشوند نمی‌بینند بنابر رای شمل فاصله اعتدادها در عسر هضم معوی کثیر معلوم میشود تا در عسر هضم معدی

عسر هضم حقیقی که مصادف با هیچ گونه حالت موذیه نباشد مانع از این نیست که این اشخاص



بکارهای خود مشغول شوند و چندان تفاوتی با حالت سلامت ندارند وقت گفته
میشود که اینها معده ضعیف لطیفی دارند اما وقتی که این مرض شدید باشد و هیچ
مقاومت نکند آخر الامر ضعیف شده کمتر میتوانند بکارهای خود مشغول شده قطعاً
در تغذیه عارض و کم یا زیاد لاغر و پریده رنگ و زرد و زیاد از سرما متأثر میشوند در
این هنگام است که غالباً صوت صفیری از شرائین مسموع میشود که مسبوق بود در
وجود آن زیاد اصرار نموده اما شکی نیست که در کثرت و شیوع این علامت اغراق میکنند
اکثر اینها بشهادت این فاضل محقق اناتومیک هستند یعنی وقتی که سوزن و امثال آن را
بر اینها میزنند احساس بوجود سوزن کرده ولیکن احساس بوجع آن نکنند بالاخره
وقتی که این مرض زیاد طولانی شد منجر باین میشود که اثر بدی در دماغ کرده سبب
مالیخولیای مراقی گردد

این مرض دائمی زیاد و تقریباً غیر معین است مرضی است که غالباً مزمن است و ممکن است
که سالهای دراز طولانی گردد

## تشخیص

هضم بطئی و مشکل اشتهای کم یا معدوم بزاق کف دار یا زرد و سفید
در اطراف زبان خروج نفخی که غالباً زیاد است تهوع و در بعض حالات قی های غذائی
یا بلغم مخاطی و یبوست مزاج و صداع و نعاس یا اغمای شدیدی که همیشه در وقت
عمل هضم عارض میشود علاماتی اند که بسبب آن از عسر هضمها بر اینها شناخته میشوند
با وجود این در بعض حالات که مرض خوب معلوم و مشخص نیست مخصوصاً تغیرات
شرکیه از قبیل صداع دائم و صداع عصبانی که بر نوبه دوره عارض میشود و تغیرات
لیلیه قریب بر تب و امثال آنها ظاهر شده و بر اعراض معده بر غلبه میکنند که اگر
طبیب بواسطهٔ سئوال و جواب با مریض و استعلام از حالت مریض و روابط و حالت
علامات واید سست نیاورده باشد ممکن است بواسطهٔ آنها بسهولت در طبیعت و مکان



مرض

مرض خبط کند

همین که این مرض شناخته شد لازم است معین نمود که خود ذاتی یا عرض از یکی از علل عضویه معده است

بخصوص سرطان است که با این مرض در چند حالت شباهت دارد چنانکه ممکن است در اول مرض وقتی که هنوز قی سیاه ظاهر نشده یا وقتی که سرطان همان قوس کوچک معده را مبتلا نموده و از لمس و فشار موضع فهمیدن آن ممکن نباشد تشخیص موقوف و نامعلوم بماند اختلالات هضم در این دو مرض تفاوت چندانی ندارند چنانکه در هر دو عدم اشتها و تهوع و قی های بدون زحمت و قی های با زحمت و همیشه الم در تحت شراسیف که در تمام مدت طویل هضم موجود است عارض میشود اما تغییراتی که اغلب سبب آنها معلوم نیست مثل این که یک غذا گاهی خوب و گاهی بد هضم شود و عدم نسبت میان عسر هضم و درجه قابلیت انهضام اغذیه گمان می اندازند که در این حالت مرض عصبانی عارض است نه سرطان ولیکن این حالتهای غریب ممکن است بهمین طور در سرطان هم ملاحظه شوند اما توقف اغذیه در معده و قی شدن آنها بعد از بیست و چهار الی چهل و هشت ساعت بیشتر دلیل علت عضوی معده مخصوص بر مانعی در بواب (یعنی سرطان) است اما برازهای غیر منهضم ذلق الامعائی بیشتر موجب مایل نمودن تشخیص بعسر هضم ساده میشوند ولی معین است که این تغییرات در این وقت بند و ناتفاق می افتند منظور حالت کلیه بدن بجهت تحقیق در تشخیص بسیار نافع است چنانکه در عسر هضم ذاتی تقریبا مثل حالت سلامت است و اگر زیاد شدید نباشد نقصان محسوسی در قوت و سمن مریض عارض نمی نماید و حال این که میدانیم که در سرطان برخلاف این است و از ابتدا اثر بدی در مزاج میکند با وجود این معتقدیم که در بعض حالات تشخیص غیر معلوم میماند و نمیتوان یقین بر طبیعت مرض حاصل کرد مگر بواسطه حالات



## در بطوء و عسر هضم

رفتار انبه ۱۰ ن

هرگاه سبب این مرض نرم شدن غشاء مخاطی معده باشد تشخیص این بسیار آسان است زیرا که مصادف میشود با وجع شدید و ناخوشی در تحت شراسیف و قی و دیگر چیز و ترشی بوی هوای خارج بنفس و لاغریئی که عموما بعد از رفتار حاد سریع مرض عارض میشود

وقتی که مرض دائم و غیر مفارق است و از فشار بر تحت شراسیف احداث وجع میشود و نسبتی میان درجه مرض و کم و زیادی هضم اغذیه موجود و قی شایع و حتی عارض و با وجود دادن غذا ضعف زیاد باشد باید قبول کنیم که عسر هضم از ورم مزمن معده است

این مرض با وجع معده با این که ممکن است هر دو یک دفعه با هم موجود باشند فرقی کلی دارد بالجمله وجع معده مشخص میشود بواسطه وجع شدیدی که متواتر عارض میشود و غالبا از فشار و خوردن غذا تخفیف می یابد مثل بعد از بدون نظم و در فاصله های مختلف و هوسی است و گاهی زیاد شدید است و بطوری غلبه میکند که انها را بی طاقت میکند حالت هضم که رسماً بایستی بطئی باشد گاهی سریع تر از حالت صحت است

**تقدمة المعرفة** این مرض هرگز خود به تنهائی سبب هلاکت نمیشود و لیکن بواسطه عصبانیت آن و بواسطه حالات عیاء و کسالتی که عارض مینماید سبب مرض بالخطر دیگر میشود

**سبب** عسر هضم مرض بسیار شایعی است زیرا که شومل تخمین کرده است در مجموع اشخاصی که پیش او برای معالجه رفته بودند یک خمس آنها مبتلای به این مرض بوده اند

## در امراض عصبانیهٔ مخصوص بعض اعضا

اسباب زیادی بجهت این مرض شناخته اند که غالباً کمال مضادت با یکدیگر دارند
در میان اشخاصی که از بابت بیماری ضعیف شده اند و غذای زیاد یا غذای بد
بخورده اند یا مدتی امساک کرده و غذا نخورده اند یا بعد از خستگی زیاد یا بی موقع
حرکت نکردن و در حالت سکون و در ماندن این مرض ملاحظه شده است و از قضا مبتلایان
به این مرض بعضی بواسطهٔ اینکه پس از مدتی ریاضت قوی پی داشتن بیکار در بستر که نشسته اند
بعض دیگر بواسطهٔ اینکه زیاد میخورند یا اینکه بفاصلهٔ های کم غذا را خوب نجاویده
و با آب دهان تر نکرده بلعیده مبتلی میشوند

**علاج** در این مرض باید اول تدابیر و معالجات حفظ صحی نمود اما علاجی که
بتوان اطمینانی بر آن حاصل کرد همان طور است که **شومل** امر نموده که باید تفتیش تمام
که تفحص از سبب مرض نمود و این حاصل میشود از اینکه تفحص تامی از تدبیر مقدم و رژیم
گذشتهٔ مریض کند و باید سؤال از کیفیت و از کمیت اغذیه که استعمال مینموده و
از ساعات غذا و فواصل آن و از مشغله و حرفت عادی او نمود و محقق است که غالباً
تدابیر طبیب از شناختن سبب مرض تغییر میکند مثلاً اگر این مرض نتیجهٔ اکثار در غذا
باشد از مقدار غذائی که لازم است کم کند و ممکن است طوری اتفاق بیفتد که لازم شود
که جمیع اغذیهٔ صلبه را از او نهی فرموده جایز ندانست مگر اغذیهٔ مایعه مثل مرق گوشت
و شیر و او نیز مشکل است در انتخاب اغذیه چیزی که فقط از روی تحقیق باشد در این
حالت مریض را مجبور نمود که خود اغذیه را که بدون زحمت و خستگی هضم میتواند انتخاب
نماید حار یا بارد یا بالفعل بودن اغذیه در علاج بی اثر نیست چنانکه بسیاری که گاه
هیچ در بین غذا صرف نمایند آن را بدون اذیت و زحمت هضم میکنند و لازم است در
اینجا مذکور نمائیم که بعضی از بابت اینکه اکثار در استعمال مایعات میکنند مبتلا به این مرض
میشوند این است که باید حکم محکم نمود که اقتصار بر اغذیهٔ یابسه غیر مایعه نمایند



لازم است بنیه را اگر چند مرتبه گفته‌ایم باز مکرر نماییم چیزی که هرگز در علاج امراض عصبانی
معده نباید غفلت کرد و همیشه ملتفت بود دانستن این است که هیچ تعجیل در معالجه
و یکمرتبه اقدام بر تلطیف تدبیر و تدابیر دوائیه و غذائیه قویه نکرد بلکه بمهلت و احتیاط
با آنها رفتار نمود

بعد از تدابیر غذائیه باید طبیب عمل ریاضت آنها را منظم نماید چه بی‌حرکت بودن و
اعمال فکریه سبب قوی‌اند برای عروض این مرض لازم است مریض را مجبور نمود بر اینکه
ریاضت معتدل منظمی داشته باشد اما در این مطلب چه قدر حالات مرضی مختلف
و چه حالات عجیبه از آنها دیده میشود بسیاری از اینکه بعد از غذا پیاده راه بروند بهتر
میشوند اما بعضی دیگر ناچارند از اینکه ساکن و بی‌حرکت بمانند تا غذای آنها خوب
هضم شود سواری بر اسب مخصوص قبل از غذا عموماً بسیار نافع است و هم باید آنها را
نهی فرمود از اینکه در بین عمل هضم مشغول بر اعمال فکریه که قدری تعمق لازم داشته
باشد شوند و نیز در وقت هضم غذا اجتناب از جماع نمایند

اگرچه تدابیر غذائیه بر بعضی ملاحظات بر سایر تدابیر طبیه این مرض غلبه و اهمیت
دارد اما بهتر این است که در بعضی احوال آن را منضم بر استعمال بعضی ادویه نمایند
که عمده و کثیر الاستعمال آنها ادویه مره‌اند از قبیل نقوع کاسنی و ریوند و مطبوخ پوست
کنه کنه و قنطوریون و جنطیانا و شراب پوست کنه کنه که با ریوند و مادر و شراب مالاگا
و غیرها ساخته باشند و نیز امر کرده‌اند بر استعمال آذاراقی و مقدار کمی استریکنین و در
بین غذا باید شراب خود را ممزوج با آب آهن تاب و آب قلیائی و آب گازدار نمایند آبهای
معدنی از قبیل آب ویشی و اسپا و امثال آنها مخصوصاً نافع‌اند اما باید زیاد احتیاط کنند
که افراط در شرب آنها نشود زیرا که شرب مایع زیاد در بسیاری از آنها بر شدت الم معده
می‌افزاید در این مرض در وجع معده و امعاء مزمن است که مسهوی کثیر باید



# در امراض عصبانی مختص بعض اعضا

امر به استعمال ذغال سفید ادا نموده که مقدار یک یا چندین قاشق آش خوری قبل و بعد
از هر غذا بخورند بر اعتقاد من استعمال این دوا ضرری ندارد اما منفعتی که این طبیب
و اطبای دیگر نسبت بر آن میدهند من از آن اخذ نکرده ام

چنان بنظر می آید که این مرض اغلب تابع نقصان کیفیت ترشی معده یا فسادی در کیفیت
آن باشد مسیو **لوسین کروویزار** که طبیب معتبر معروفیست در این باب
بیانات و تحقیقات علمیه نموده و چندین نفر از مبتلایان بر این مرض را بخورانیدن ترشی
معده طبیعی که از شیردان گاو و گوسفند و امثال آنها یا از حیوانات زنده که نواصیر
معده دائمی داشتند اخذ نموده بود علاج کرده و در تجارب و تفحصات خود پنجاه و
سه نفر مبتلا بر این مرض را ذکر نموده که نصف آنها را در کمتر از شانزده روز معالجه نموده
بود و من هم موفق شدم بر اینکه در چندین نفر این تجربه را که محقق فاضل مذکور کرده
معمول داشتم زیاد مفید و اعمال او را صحیح یافتم چنانکه پنج نخود الی هفت نخود پپسین را
در وقت شروع بغذا میخورانیدم در معده هائی که ممکن نبود که غذا را بدون مزاحمت و
رنج زیادی هضم کند بدون زحمت و خستگی هضم میکردند در وقتی که احتمال این میشد
که قلت ترشح ترشی مقارن با جزئی استرخائی در حرکت طبقه عضلانی معده باشد
مسیو **کروویزار** امر میکند که بر پپسین چند پنجاه یک گندم استرکنین یا چند
پنج یک گندم ذاراقی بیفزایند و اگر این مرض مرکب با وجع معده باشد بر پپسین یک یا چند
پنج یک گندم مرفین افزوده خواهد شد

در وقتی که عسر هضم ناشی از علایم مصادف با حالت ضعف و قلت دم باشد تحریک
بدن مریض با مالشهای خشک و حمام کوکردی و با دوش و استحمام بماء بارد و تنها
انصباب ماء بارد و استحمام بر آب دریا و استعمال آب سردی که بر نظم و قاعده باشد
بسیار نافع اند

**ترشی معده**
که پپسین نامند در سوک گاستریک در صفحه ۱۶۵ مذکور شد

**فیستول** یعنی نواصیر
فرجه عمیقی است بصورت مجرای تنگی که گاهی رطوبت کم و گاهی زیاد از آن جاری میشود و گاهی مرض موضعی است [illegible] جسم خارجی عارض [illegible] دارد از نواصیر نام گویند و گاهی یک ثقبه دارد [illegible] میشود که چندین موضع [illegible] حاصل شده [illegible] شود مانند که در حوالی مقعد [illegible] مقعد و مانند میان [illegible] و مثانه حاصل میشود [illegible] نامند یا میان مقعد و فرج [illegible] و فرجی گویند [illegible] دارد یا [illegible] حاصل شده که از نواصیر [illegible] میشود که [illegible] موضع خارج شود [illegible] شیردان [illegible]

[illegible]

## سوء هضم عصبانی

و نیز در حالتی که این مرض خاصی از علاج باشد در فصول و هواهای نیک مرضی را بچشمه های معدنی میفرستند که از آب آنها بخورند اغلب امر کرده اند بنوشیدن آب بی کربنات که قلیا داشته باشد مثل آب ویشی و والس وغیره و آب بی کربنات که اهک داشته باشد مثل آب پوک یا این که کوکرد داشته باشد مثل آب پلسبیر و بانیل وغیره و آب اهن دار مثل آب اسپا بالاخره باید ملتفت بود که در اکثر آنها این مرض از بابت افتادن دندانها که غذا را نجاویده و بقدر کفایت با آب دهان تر نکرده وارد معده نموده اسباب زحمت آن کردد عارض میشود در این حالت جمیع تدابیر حفظ صحی وطبی بی ثمر میشوند و چاره این عوارض را نمیتوان کرد مگر بوضع دندانهای مصنوعی

**طبیعت مرض** این که این مرض را در طبقه امراض عصبانی مندرج نمودیم موافق بیاناتی که سابقا برای این مرض کردیم از روی تخمین است اما این مرض از چه موجود میشود یا نقصانی در قوت انقباض معده ظاهر یا اختلالی در ترشح رطوبتی که برای تحلیل غذا استعمال میشود عارض شده اختلاف کرده اند ممکن است هر یک منفردا سبب شده یا این که هر دو در زمان واحد باهم باشند پس اعتقاد من این است که کسی نمیتواند برای این مرض بیان علتی واحدی کند چه ممکن است که از اسباب مختلفه عارض شود

## قی های عصبانی

قسمی از مرض عصبانی معده است که مخصوصا شناخته میشود بقی هائی که غالبا زیاد مکرر میشوند و این قی ها مربوط اند بر تغییری که عارض عمل اعصاب معده میشود و فی الحقیقه فرق کلی دارند با قی هائی که تابع یکی از مرضهای عضویه و با قی هائی که بیشتر از اینها شایع اند مثل قی هائی که تشرکت مرض اعضای دیگر از قبیل دماغ و صفاق و رحم و کلیه و امثال آنها عارض میشوند



## علامات و رفتار مرض

قی های عصبانی همیشه بد هضم
ظاهر نمیشوند گاهی دفعتاً بدون مقدمه و تقریباً بدون زحمت و قوت عارض میشوند
و گاهی بعد از اعیا و تلخی دهان و وجع الفواد و تهوع و قی با زحمتی که گاهی کم و گاهی
زیاد موذی است حادث میشوند ممکن است در ناشتا عارض شوند در این هنگام
مریض بلغم لزج لعابی یا صفرای زرد یا سبز قی کند بعض دیگر بفاصله کم یا زیاد بی
بعد از غذا عارض میشوند غالباً آنچه دفع میشود مواد غذائیه اند که کم یا زیاد فاسد
شده اند و قتی که آنها را امتحان میکنند معلوم میشود که اغلب اوقات معده بدون
تفاوت اغذیه مختلفه را که وارد بر آن شده قذف نموده است با وجود این محقق
شده است که گاهی بعض اغذیه را انتخاب نموده و قی نکرده است چیزی که محل
تعجب است این است که غالباً اغذیه لطیفه سریعة الهضم را قی کرده و اغذیه ثقیله غیر
قابلة الانهضام را نگاه داشته و هضم کرده قی های غذائی تقریباً همیشه با زحمت کم
خارج و جزئی اعیائی مصادف با آنها است و پس از آن مرضی را تخفیف کلی عارض میشود
و نیز زیاد اتفاق افتاده است که اشخاص بودی بعد از قی حالت احساس گرسنگی دارند
و میتوانند غذای جدید دیگر بخورند که بهتر از غذای اولی آنرا هضم کنند

این قی ها ممکن است بفاصله های زیاد ظاهر یا بعد از هر غذا عارض شوند در حالت
اخیر نادر است که جمیع غذائی را که خورده اند قی کنند همیشه قدری از آن را نگاه میدارند
از این جهت است که ممکن است با وجود اختلال حالت معده قوه و بنیه و تقریباً سمن آنها
تغییر نکرده مدتی بحالت طبیعی بمانند چندین حالات اند که میتوانند مانع از عروض
این قی شوند چنانچه بعضی از مرضی پیش بینی از آن براه رفتن کرده و بعض دیگر بعکس
براحت کردن و برای این که در رختخواب خود مانده چندین ساعت هیچ حرکت نکنند در بعض
مرضی ذکر کرده اند که اغذیه در معده آنها نمیمانند مگر وقتی غذا را در حمام میخورند و در آب



## در قی‌های عصبانی

فرو رفته مدتی میمانند تا اینکه غذای آنها بکلی هضم میشد

## دوام و انجام مرض

دوام این قی‌ها مختلف است بعضی بیشتر از چند روز زیست نمیکنند بعضی دیگر چندین ماه و چندین سال با فاصله‌های کم یا زیاد دوام میکنند اتفاق افتاده است که این مرض بواسطه تغییر درونی بیرونی یا بواسطه سبب دیگر بزودی رفع شده این مرض نیز مثل سایر امراض عصبانی زیاد مستعد نکس است و هرگاه طولانی شود ممکن است عاقبت نامحمودی داشته باشد محقق است وقتی که هرچه غذا بخورند پس از آن مجموع آنها را قی کنند جان آنها در خطر عظیم است مخصوص وقتی این قی‌ها بشرکت حمل عارض شده باشند در این حالت مکرر دیده شده که هلاک شده اند چند سالی است که مسیو **دوبوا** در مجمع اطبای پاریس در مباحثه که سزاوار این است کردند که اینجا درج شود تجربه کرده و یافته بود که در مدت سیزده سال تقریبا بیست زن از قی ممتنع العلاج هلاک شدند مثل این تجربه‌ها در مجموعه علمی نیز حکایت شده چندین مرتبه دیده شده است که وضع حمل خواه بخودی خود و خواه بواسطه تحریک شده موجب برء و قطع قی گشته و سبب نجات زنی که از او مایوس بودند و قریب بموت بود شده است ولیکن این عمل چه خود بخود و چه بتدبیر سقط کرده باشند در وقتی که زمان زیادی از اول حمل گذشته باشد مشکل است سبب استخلاص جمیع مرضی شود چه اغلب بواسطه طول مرض ضعیف میشوند و مدت قلیلی بعد از وضع حمل میمیرند اگرچه قی هم بکلی موقوف شده باشد

## تشخیص

لازم است قی‌های عصبانی از قی‌های شرکتیه و آنهائی که مربوط اند بآفات عضویه یا برفق معده تمیز داده شوند برای اینکه بادقت تمام اعضای آنها را امتحان کنند و از جمیع اعمالی که معین میکنند که اختلالات معده ذاتی یا شرکتی اند سؤال نمایند باید طبیب ملتفت بمراعات جانب دماغ و مجرای صفرا و آلات بول باشد و هم



## امراض نسبته سایر اعضا
## در امراض عصبانی مخصوص به بعض

باید حالت صفاق و ثقب جدار بطن که ممکن است حلقه از امعا داخل آنها شده
فتق عارض گردد فراموش نکند بالاخره در نسوان باید سؤال از اعمال رحم نمودن زیرا
که قی هائی که بگمان مجانین اند که مربوط به مرض عصبانی ساده معده اند غالباً در نسوان
بواسطهٔ ورم رحم عارض یا در ابتدای حمل و تغییر و اغلب تمارض بر آن است

باید دانست که در اکثر احوال این قی ها مشتبه میشوند بقی های عاصیه که تابع فتق
معده اند که از میان یکی از نسوج رخوه خط سفید وسط بطن عارض شده پس
لازم است در چنین حالتی همیشه با کمال دقت استعلام از حالت ناحیهٔ تحت شراسیف
و حوالی سره نمایند و ببینند که در این مواضع فتق کوچک یا وجهی که قابل کوچک
شدن و بداخل رفتن است هست یا نیست چه هر وقت آن را داخل شکم نمودیم و
با رفاده های موافق بستیم مثل این که سحر کرده باشند چندین مرتبه قی های عاصیه
از علاجی را که بواسطهٔ شدتش اکثر اطبا از قبیل مرض عصبانی پنداشته و برای رفع
آن بیهوده کلی ادویهٔ ضد وهمیه و ضد تشنجیه و مقویه و بنج و ادویهٔ مخدره و مصرف
استعمال میکردند موقوف و علاج نمودیم

قی های عصبانی گاهی بواسطهٔ طول مقاومت و دوامشان بخوف این مجا اندازند
که ضرر عضویه عارض بواب معده شده است لهذا باید معترف شویم که تشخیص
در ابتدا غیر واضح و مشکل است اما هرگاه مرض طولانی شود اگر معده مبتلی بسرطان
باشد ملاحظه میشود که مریض لاغر و نقصانی در قوای آن ظاهر میگردد که بهیچوجه
نسبت آن با تغییرات اعضاء تغذیه ندارد و دیگر این که در سرطان همیشه عمل هضم مختل
و زیاد مشکل و اشتها ساقط گردد و حال این که در قی های عصبانی ساده غالباً دیده‌ام
که هضم کامل و اکثر هر چه غذا بطیٔ الهضم تر باشد بهتر نگاه داشته و هضم میکنند بالاخره
قی های اسمر اللون و قهوه و سیاه و ظهور تومور در تحت شراسیف در کمال خوبی سرطان



# قی‌های عصبانی

**مقدمة المعرفة** قی های عصبانی بندرت باخطر اند ولیکن عارض بر معده را تشخیص میدهند اگر زیاد طولانی شوند و معده تمام اغذیه را بدون تفاوت قذف نماید خطر شدید خواهند داشت قی هائی که در زمان حمل عارض میشوند محتمل است که خطرشان بیشتر باشد بعلت این که عموماً زیاد عاصی از علاج اند و غالباً سبب هلاکت میشوند

**اسباب** سبب این مرض درست شناخته نشده حالات نفسانیه مثل غم و اندوه بخصوص وجع بعض اعضاء مثل کلیه و مخصوصاً رحم را از اسباب محرکه آن دانسته اند ولیکن کاهی تشنج رحم مبتلا میشوند یا اگر بواسطه حمل رحم منبسط میکردد اکرچه بندرت قی های عاصی از علاج مقارن با مرض تخم میشوند چنانچه دو مریض ذای **السن** در جلد چهاردهم تذکرهٔ طبی ذکر میکند و کر چه **بورسی** معلوم کرده است که هر کاه سنکینی سر طفل رحم را فشرده و تغییر وضع عجز بدهد میتواند سبب قی غیر ممکن العلاج شود ولیکن ثابت شده است که در اکثر اوقات این مرض تابع هیچیک از ضررهای تشریحی مشهود نبوده و نیست

**علاج** باید در این مرض هم علاج را بهمان اصول و قواعدی که در وجع عصبانی معده مذکور شد بنمود وقتی که احتمال این باشد که این قی ها بواسطه تنک شدید معده عارض شده و بخصوص وقتی که مصاحب با وجع الفؤاد باشند باید اعانت جست باستعمال مخدرات مثل افیون و بلادانو و ارسال مسکنات بروی معده و استحمام بمیاه فاتره و خوردن سوبنترات دبیسموت تیزدر مثل این حالات جایز است ولیکن بعد و سایر معالجات فایده ندارد اگر اقسام مختلفه معالجات بی ثمر شوند بجویز شربتهای سرد کرده باید کسند و بنا مریض کاه کاهی



قطعه

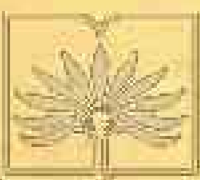
قطعهٔ از یخ یا برف بر بلعد و اگر این تدبیر موافق افتاد باید مدتی بر آن مداومت نمود
و دقتی بر اغذیه کنند که خوب سرد باشد

اگر چنان معلوم شود که سبب این قی ضعف معده است استعمال ترکیبات آهن و
اشربهٔ مره و ترکیبات پوست کنه کنه و کاسیا و کالمبو نافع اند مسیو **پیترون** که
یکی از اطبای ملتی است بخصوص کالمبو را زیاد تمجید نموده که بطریق سفوف روزی
[illegible]
ده نخود از آن را داخل شراب یا آب نموده در دو یا سه دفعه یک ساعت قبل از غذا بدهند
و نیز پنج الی ده نخود منیزی را که مفرداً یا مرکب با ریوند کرده باشند در بعض احوال
نافع است آب ویشی خالص یا مخلوط یا مطبوخ یکی از ادویهٔ مره نیز مجوز است آب کارلزباد
بخصوص آب سلس و شربت ریوند هر دو نافع اند بالاخره خوردن پنج نخود از پپسین
در وقتی که معده فی الجمله خسته شده باشد با این که عوض از نقصان ترشحات واقع
شود گاهی قی های عاصی از علاج و قی هائی که بشرکت امراض رحم عارض شده بودند
علاج نموده

**پپسین** در نوک گاستریک در صفحه ۴۱۶ مذکور شد

در وقتی که این مرض عاصی از علاج باشد باید جاذب شدیده مثل مشمع ذراریح و
غیره در تحت شراسیف ارسال فرمود و آن را چند روزی نگه داشت تا بعد از آن بنیاد
با این که یک یا دو داغ مکرر در این موضع بکار دارند ولیکن چون این داغ زیاد موجب اذیت
بهتر این است که قبل از ارسال آن دوش آب سرد در تحت شراسیف یا بفقرات پشت
معمول دارند فرو بردن در آب سرد و حمام مخفی که پس از آن مدت یک الی دو سه دقیقه
دوش مثل باران بگیرند تدابیری اند که چند مرتبه قی عاصی از علاج را دفع نموده اند
این که هنوز از ادویه مخصوصه گفتگوئی نکرده ام بجهت این است که انها
کمتر از تدابیری که بیان شد مؤثر اند ولیکن باید مذکور نمود که در بعض احوال از
استعمال انفوزهٔ کران راحب کرده یا مخلوط بعصارهٔ سنبل الطیب نموده روزی دو الی

**دوش** در صفحه ۱۲ مذکور شد

سر نخود میدهند نتایج نیک دیده شده اینها ادویه هستند که در قی که خاصی از
جمیع معالجات است نباید از استعمال آنها غفلت ورزید دوم قی که جمیع این معالجات
بی ثمر شدند برای اینکه این عادت مرضی بزودی رفع شود همین کفایت میکند که
طریقه تغذیه را تغییر دهند و اقتصار به اغذیه لطیفه کرده جمیع اغذیه را که تقریبا
غیر منهضم اند ترک نمایند

و قی که این قی‌ها بشرکت حمل عارض شده باشند باید اکثر تدابیر مذکوره را معمول
دارند ولیکن باید از حالت رحم اطمینان پیدا کنند زیرا چنانکه مسیو هوگو و مسیو
بری ملاحظه کرده اند اگر این عضو در تقعیر عجز محبس بماند و نتواند بسهولت
از آنجا خارج شود باید بطریق خوبی آنرا خارج کرده و در جای خود بحالت طبیعی وادا
گذاشت آنوقت دیده میشود که قی‌هائی که جمیع تدابیر طبیه در رفع آنها بی ثمر شده بود
مثل اینکه سحر کرده باشند موقوف میشوند اما اگر هیچ چاره برای اینکه آنرا از آنجا
خارج کنند نباشد و مریض ضعیف و نحیف و بدون مقاومت مانده قریب بموت شود اطبا
کرده اند که در این حالت باید اسقاط جنین کرد با آنکه اعتقاد من این است که بی تعجیل و
بدون تامل باید این طریقه را معمول داشت چنانکه تصریح کرده اند که اگر کسی بخواهد
این مریض جانی بسلامت بدر برند چاره بجز اخراج جنین نیست مثل اینکه ما هم در چاپ
سیم و چهارم این مجلد بیان نمودیم و از آن وقت در مجمع اطبای پاریس گفتگوی زیادی
در اینکه در این وقت اسقاط جنین باید نمود یا نه کرده اند مسیو پال دوبوا
شرحی در خطراتی که از قی‌های ممتنع العلاج حاصل میشوند و محاکمه که بجهت اسقاط
جنین است در مجلس خوانده بود و اعتقاد او این است که در چند موضع این عمل
لازم میشود اول وقتی که قی‌ها تقریبا غیر منقطع اند و تمام غذائی را که میخورند قی
میکنند اگر چه جز آبی باشد دویم وقتی که ضعف و لاغری مریض را مجبور بعدم سکون

## در قولنج پبسی یا نباتی

مطلق نماید سیم وقتی که بواسطه جزئی حرکت بدنی یا نفسانی غشی عارض انها شود چهارم وقتی که صورت بکلی تغییر کرده خطوط و هیئات ان بشدت منحرف شده باشند پنجم وقتی که تب دائم شدیدی عارض انها شده باشد ششم وقتی که بوی دهان بشدت ترش باشد و جمیع معالجات بی ثمر شده باشند که بجهة طبیب چاره نمانده باشد در این حالات اسقاط جنین اسباب استخلاص هشت یا ده نفر که یقین شده بود که چاره بجز مرگ ندارند گردیده

## در قولنج نباتی که انرا قولنج پبسی و عصبانی و قولنج عصبانی
اعصاب وکبطی و غیرها نیز گویند

برا این اسم موسوم نموده اند مرضی را که بدون تب عارض میشود در لسپانی شبیه است بقولنج سربی و بعینه مثل ان متصف میشود بوجع شدید متزایدی که اغلب لو فشردن تحریک او زیاد نمیشود و مصادف است با یبوست مزاج وقی صفراوی و مغص و کابهی بعد از رفع وجع اعراض دماغیه ظاهر میشوند که بسیار شبیه اند باعراضی که در مسموم شدن از سرب بیان نمودیم

## تاریخ مرض

در این مرض گفتگوی زیادی کرده اند موضوع مباحثات بسیاری واقع شده بخصوص انواع قولنج (۱) سیتوانس که طبیب لوی سیزدهم بود و هم قولنج (۲) پوگرام و (۳) بوشربوال و (۴) بنتیس نامیده بودند در ایام جدید ان را باسم (۵) مسیو مارکات و (۶) پاسکال و (۷) سیگند و (۸) والاس و (۹) مدی و (۱۰) گیرات و (۱۱) فنساگریو نامیده اند

ولیکن من جرئت نمیکنم بطور یقین بگویم که جمیع این ها که ذکر شد منسوب بیک مرض باشد اعتقاد من این است که بسیاری ادعا کرده اند که این مرض زاید در ترب اخرجم

## ذکر قولنج یبسی

در انگلیس و چند و فرانسه تحقیق و بیان نموده بودند نبوده است مگر او ورام امعاء با علل خاصه از سرب که در آن وقت غیر معروف بوده اند

### علامات تشریحیه

در کتابی که از این مرض در که نوشته اند آفت عضوی معلوم و محققی از تشریح کردن انها معلوم نکرده اند بعضی گمان کرده اند که آثار ورمی در مجرای تغذیه یافته اند **پیسکند** و جمعی دیگر میگویند که آفات مختلفه از قبیل سرخی و نرمی و سختی در غده های اعصاب ربطی و در شعب و تارهای فاق انها ظاهر میشود ولیکن هیچ از این قبیل آفات کسی از تشریح انها نیافته مصنفین در تعیین آفات عضویه که ممکن است بالعرض و بر تبعیت این مرض یا اتفاقاً در بین آن عارض شوند اهمال کرده اند بعلاوه وقتی در علامات و رفتار این مرض ملاحظه بکنیم و وقتی که اورا از قبیل علل دیگر مثل وجع امعاء و قولنج شیر بدانیم می توانیم معتقد شویم که تشریح مرضی باید همانطور که در آن دو مرض مبهم بود در این مرض هم باشد

### علامات

آغاز این مرض گاهی قریب بدفعی است ولیکن در اکثر احوال چند روزی مبتلا به اعیا و وجع بطن و سقوط اشتها و قلت براز و عسر دفع آن شده غالباً لون یرقانی در انها ظاهر و پس بعد از چند روز بلکه چند هفته ضعف و علامات مرض آشکار گردد

آنگاه در بطن احساس بوجعی شدید و ضاغط و برقی و ثاقب بهمان شدتی که در قولنج سربی احساس میشد کنند و مثل در قولنج سربی مریض فریاد میکند و در خمیدن بهمه طرف میغلطد و این اوجاع متزاید ند و تمام شکم را فرا میگیرند اما مخصوصاً گاهی در حوالی ناف و گاهی در تحت شکم و گاهی در طرفین آن ظاهر میشوند در بعض حالات دیگر بجانب بیضه و اطراف عالیه یا سافله یا بطرف ستون فقرات

کشنده



کشیده میشوند این اوجاع بهر شدتی که باشند مدرتا از فشردن زیاد میشوند
بلکه بالعکس فشار غالباً اسباب تخفیف آنها میشود با این که هیچ تغییر معینی در آنها
حادث نمیکند حالت شکم مختلف میشود گاهی کوچک و هم کشیده و گاهی زیاد
بزرگ و برآمده مثل طبل صدا کند و گاهی بوضع و هیئت طبیعی خود باقی میماند
اشتهای آنها ساقط و عطش مختلف و تغییرپذیر است زبان اغلب یا سفید یا زرد
لیموئی اند و ده یبوست مزاج زیاد عاصی از علاج است تهوع و قی از آن فی صفراوی
که زرد یا سبز و غالباً کرانی است عارض آنها میشود خروج بول نیز گاهی مشکل شود
و در آن وقت همیشه تقاضای بول باشد مذکور شده که غالباً ترشح برقانی در آنها
ملاحظه میشود همیشه از صورتشان اثر الم و اضطراب شدید مشاهده میکردند غالباً
مرضی شکایت از احساس بعض و سایر احساسات موجعه در ساق و فخذ و دستها
کنند و نیز گاهی این اوجاع بعینه مثل اوجاع عصبانیه ظاهر شده و در روی مجری
عصب کشیده میشوند این اوجاع راحت را بکلی بر مریض حرام و تمام خواب او را قطع می
کند ولیکن با وجود این همه اوجاع حرارت بدن بحالت طبیعی گاهی جلد بدن قدری
سرد و نبض بر نظم اصلی خود باقی زیاد اتفاق افتاده است که بطئی میشود اضطرابی در
تاثیر قلب ظاهر و نفس قصیر گردد چنانکه در اکثر علل کثیر الوجع بطن و فی که مریض
جرئت نمیکند نفس بکشد مثل آن مشاهده میشود ولیکن بواسطه استعلام از عمل
قرع با انگشتان و گوش نهادن بموضع هیچ حالت مرضی در جانب اعضاء صدر
معلوم نکرده اند

## رفتار و دوام و انجام مرض

گفته اند اگر این مرض شدید
شود شکم منتفخ و ممکن است مثل درد دم صفاقی حساس گردد در این حالت تخفیف
می یابد ولیکن گاهی اسهال عارض میشود حرارت جلد در جمیع مواضع بیک نسق نباشد

بعض



نبض سریع وضعیف وگاهی غیر منتظم گردد وجع ستون فقرات واطراف مضاعف شوند
در این حالت است که گاهی مریض کور میشود اگر هذیان میگویند واغماء یا حرکات خلاف حیز
شبیه بصرعی عارض انها میشود که بزودی انها را هلاک میکند
وبالعکس وقتی که مرض رو به بهبودی برود پس از پنج شش روز دیده میشود که اوجاع
تخفیف یافته حالت دفع واطلاق بطن بمثل طبیعی میشود
لازم است در اینجا هم رای با بیکند شده بگوئیم که در این مرض هیچ چیز ثابت و
معین نیست وقاعده منظمی ندارد ممکن است چنان که سابق مذکور شد بگوئیم بغتتاً
بدون مقدمه یا با مقدمه عارض میگردد ودفعات ان همیشه فزاید یا این که بنوبت نزاید
وتناقص داشته وغیر منتظم باشد وقتی هم که مستحکم شود علاماتش گاهی دائم وثابت
وگاهی غیر منتظم ومتغیر باشند از این جهة علامات خوبی که ظاهر میباشند همراه اند
با نوبتهائی که اگر مرض را بحالت خود واگذارند بتدریج شدت میکند وزیاد مخوف
میگردد
دوام این مرض را نمیتوان خوب محقق نمود زیاد مختلف وتغییر پذیر است اگر مرض
خفیف باشد ممکن است در دوازده وپانزده روز دفع شود واگر شدید باشد دوام
ان زیاد طولانی گردد واگر منتقل بحالت ازمان شود دوام ان نامتناهی میگردد
اغلب عاقبت این مرض بخیر است ولی گاهی منتهی بحالت بسیار بدی میشود در این وقت
اکثر مثل مسمومین از سرب بواسطه اعراض دماغیه هلاک میشوند در بعض دیگر مرض
منتقل بحالت مزمنه شده ان وقت یرقان دائمی خواهد شد مریض لاغر ومهزول
واز کمال شدت ضعف هلاک میشود اما ممکن است در این حالت مرکب با مرض دیگر
شده باشد علی ای حال کسانی که علاج میشوند مبتلا بفلج عضلات باسطه معصم
دست یا بفلج اطراف سافله میشوند وچنانچه در فلج سربی بیان شد عضلات مبتلی شد



از ارسال الکل بسینه منقبض نکردند نگسها این مرض نیز زیاد است

## تشخیص

فقط قولنج سربی است که شباهت بر این مرض دارد و این شباهت بطوری تام است که محال است بتوان علامت و صفت عمده که اسباب تشخیص و فرق میان این دو مرض باشد معین نمود چنانکه در بیان قولنج سربی آن را مذکور نمودیم

## تقدمة المعرفه

عاقبت این مرض نسبتاً کم است که ردی باشد ولیکن وقتی که اهمال در علاج کردند و مرض را بحالت خود گذاشتند یا سوء تدبیری اتفاق افتاده در بلدی شایع شد یا مزمن گشته یا با اعراض دماغیه مرکب شده تقدمة المعرفه با خطر میشود

## اسباب

بعضی از مصنفین که این مرض را باسم قولنج پواتو و نرماندی بیان کرده اند نسبت آن را بشراب سفید و بادوی فاسده استعمال نمودن شرابی که از سیب اخذ می کنند داده اند و غلط است که کسی بگوید که این مشروبات هرگز بتوانند منشا اعراض مذکوره شوند و این حالت اتفاق نمی افتد مگر وقتی که این شرابها فاسد و بواسطه جزء سربیه مغشوش شده باشند چنانکه چند سالی است در پاریس ملاحظه شده است که در چند موضع از محلات خارج شهر دیده اند که عوارض خطیره قولنج سربی از استعمال شراب سیبی که بواسطه سفیداب سرب او را مغشوش کرده بودند در جمیع اهالی یک خانواده ظاهر میشد معین است در عهدی که مستحفظین آن بر این قوت و بر این نظم نبوده اند از این قبیل اغتشاشات زیادتر بوده است و از این جهت است قولنجی که در قرن اخیر در پواتو و در نرماندی شایع بود اکنون هیچ پیدا نمیشود و حال این که یقین است از آن وقت تا بحال آب و هوا و ماکول و مشروبشان تغییر معتد به نکرده پس یقین داریم که قولنج پواتو سبب دیگر نداشته مگر مسمومیت از سرب

پواتو و نرماندی
هردو از ایالات فرانسه اند
لمترجمه



## لنج دِرکوتیبسی

اطبای کشتی در این مرض بیشتر دقت و ملاحظه نموده اند و از جمله آنها ذکر میکنیم کِکر
پسگند دِکِبرات را که متفقاً گمان کرده بودند که این مرض همیشه بعد از
تغییر دفعی هوا عارض میشود اما بر اعتقاد مسیو فُنساگریو این تغییر بیشتر
سبب سابق و سبب مستعد میشود نه سبب واصل اشخاصی که داخل کشتی میشوند و
تقریباً بدون تفاوت یک غذا میخورند وقتی که ببعض سواحل مثل انتیلها و سِنگال
و بوربن و هندوستان میرسند دفعتاً مبتلا باین مرض میشوند بخصوص در وقت
رسیدن آفتاب بر دو نقطه اعتدال یعنی در بهار و پائیز این مرض بیشتر عارض میشود
و از میان اهل کشتی طباخها و کسانی که در پیش بخار و آتش میکنند و خبازان بالجمله کسانی
که در معرض اثر حرارت اند بیشتر مبتلا میشوند مسیو کبرات معتقد شده است
که این مرض اشخاصی را که بکشتیهای چاپار آتشی می نشینند بیشتر مبتلا مینماید تا کسانی را
که در کشتی شراعی که بر اعانت باد حرکت میکند سوار میشوند و در اسپانیول دیده بودند
که نعلبندهای قشون فرانسه که از باب آتش کاری مثل اشخاصی که در پیش کشتی را آتش
میکردند زیاد مستعد بر ابتلای این مرض بودند این مرض در شهرها و بندر زیاد شایع است
و غربا را بیشتر مبتلا مینماید بخصوص کسانیکه خود را دفعتاً عرضه حرارت میکنند خود
اهالی اسپانی که این مطلب را میدانند خرقه و سبعی که تمام بدن آنها را بگیرد میپوشند که
آنها را از اثر حرارت حفظ نماید و مبتلا نشوند ملاحظه نموده اند که زنان و اطفال و مشایخ
بسیار کم مبتلا باین مرض میشوند بالاخره اسبابی که ذکر شد بیشتر اسباب مستعده
سابقه این مرض بودند نه اسباب واصله سبب واصل این مرض برای اکثر باز مجهول مانده است
مسیو فُنساگریو بعد از آنکه در جمیع اسبابی که برای این مرض ذکر کرده اند تعمق
نموده و نتیجه محققی از آنها درک ننموده گمان کرده است که ممکن است این مرض از اثر بخارات
و دبر عفنه که شبیه باشند مثل بخارات و دبر عفنه که از میاه مستنقعه متصاعد میشوند

**انتیلها** جزایر متعددی اند در کنار بحر ... که در مشرق ... فاصله میان قسمت شمالی و جنوبی است واقع اند اول کسی که بآن موضع رفته و آنرا یافته است کریستف کلمب بوده سکنه مختلف از اهل اروپا و غیره دارد لمترجمه

**سِنگال** در ساحل افریکا است که بطرف ... است لمترجمه

**بوربن** که آنرا ادبون? بیربونیه جزیره ایست در دریای محیط که موسوم بمحیط هند است محاذی جزیره ماداگاسکار در طرف شرق آن واقع و در تصرف اهل فرانسه است لمترجم



عارض شود اما این طبیب معروف برای این علم نظری مستند بر هیچ دلیل و برهانی نشده بیانات مذکوره برخلاف معلوم میکند که قولنج بحبسی را که مدعی شده بودند بوده است مگر قولنج سربی این اعتقادی است که ما عموم اطبا کم یا زیاد مایل بدان شده ایم اما بسیار مشکل است در مرضی که همیشه اسم آن را از بلاد بعیده شنیده ایم و تجربه چندانی در آن نکرده ایم بتوانیم با اطبای محترم کشتی که تقریبا بالاتفاق یکی بودن این دو مرض را انکار میکنند و اقرار دو مرض مختلف میدانند بخصوص وقتی که از تجربه های شخصی اثر سربی در این مرض نیافته اند معارضه کنیم اما این ایام اعتراض از این اعتقاد در میان خودشان روز بروز بیشتر میشود اعتقادات اطبا در قولنج بحبسی که مخصوص ببعضی از ممالک واقعه ما بین دو مدار انقلاب است زیاد مختلف و مبحوث عنه شده یکی از اطبای بسیار معتبر کشتی که یکی بر عرض موسوم بر مسیو لفور است بفحص مخصوص بسیار با منفعتی که ده معلوم نموده است که مقدار زیادی از سرب بصور مختلفه در کشتیهای جنگی موجود است مخصوص از آن وقتی که کشتی بخار معمول شده چند بن مرتبه در آبی که از اسباب تصفیه گذرانده بودند باد زان مانده بود ملاحظه نموده اند سرب زیادی در آن بوده و نیز این مرض عارض عملجات کشتی جمیع دریاها میشود و بر حسب زیادی درجه حرارت زیاد میشود زیرا که حرارت شدا اثر مخصوصی است در این مرض این که انگلیسها این مرض را درست شناخته اند و هرگز در خارج کشتی عارض نشده دلیل است بر این که آب و هوای مملکت را در عروض آن اثری نباشد خط کبودی را که در کنار لثه ظاهر میشود دلیل بر مسمومیت از سرب دانسته اند چنان که خود مکرر در کنار لثه عملجات سفیدآب سازی ملاحظه نموده ام علامت تفتیشی بر مسمومیت نیست بلکه دلیل است بر این که آن شخص مماس و ملاصق با سرب بوده است

مثلاً کشتی که نود توپ دارد سیزده هزار و دویست و پنجاه و شش کیلوگرام سرب دارد لمترجمه

**علاج** بر اعتقاد من باید معالجاتی را که در قولنج سربی بیان نمودیم در کمال شدت و جرأت در این مرض معمول شود زیرا بنا باعتقادات مختلفه که در طبیعت مرض



## ذکر فرلسیموس

نباشند این معالجات را بطور تکمیل نکرده و اگر هم کرده اند ناتمام و از روی خوف و عدم اطمینان بوده مسیو **فنساگریو** ابتدا بلادانر را تجدید کرده و دفعی که اوجاع دوباره ظاهر شوند استعمال مسهل را بران افزوده و این طریقه هنوز درست به تجربه نرسیده

تقدم محفظ از این مرض موقوف بشناختن سبب آن است من زیاد معتقدم که تنها چاره که بجهت محفوظ ماندن از ابتلای باین مرض است تا ممکن است در کشتیها منع از استعمال سرب نمایند و بخصوص زیاد دقت و ملاحظه کنند که احکامی که تازه دولت برای موقوف نمودن ضرر دائمی که سرب بر آب مشروب علماء نکشتی میرسانند قرار داده به انجام برسانند

**طبیعت** اعتقاد من این است که این مرض عارض نمیشود مگر بواسطهٔ مسمومیت از سرب و این که با وجود چنین اعتقادی من برای آن فصل علیحده قرار داده ام بجهت این است که به اعتقاد اکثر اطبای معروف این مطلب هنوز ثابت نشده و زیاد محل بحث و گفتگو است

## در امراض عصبانی مخصوص به اعضاء تناسل

### در پریاپیسم یعنی نعوظ مولم

این مرض شناخته میشود به نعوظ دائم با وجع بدون میل بجماع شرط اخیر این مرض را از ساتیریازیس تشخیص مینماید چه مذکور داشتیم در آن اشخاص میل مفرطی بمباشرت دارند و از روی این هوسی که دارند هذیان میگویند و هم این دو مرض بواسطهٔ مکان از یکدیگر ممتاز میشوند چه ظاهر است که این مرض یکی از امراض عصبانی مخصوص به عضو تناسل است و ساتیریازیس یکی از اعراض عصبانیه عارضه بر دماغ است و همان که بیان نمودیم منی از منیانی یعنی جوشش در شیئی واحد است



## در عنن

این مرض نادر است که ذاتی باشد اغلب عرض از مرض یکی از اعضاء مجاوره از قبیل سنگ مثانه یا ورم ان مخصوص ورم عنق مثانه است که بخودی خود یا بواسطه استعمال ذراریح عارض شده وهم ممکن است سبب این مرض تنگی مجرای بول یا سوزنک با وجود بدان ود مستقیم باشد که اینها غالبا سبب واصل وعلت فاعلی این مرض اند امساک از جماع وفرط د[ر] ان واستمناء واکثار در شرب مشروبات منعشه واغذیه مشدیده التحریک وخود را پاکیزه نگاه نداشتن وجمع شدن وسخ در حوالی حشفه اسبابی اند که ممکن است همین چرکین اثر داشته باشند

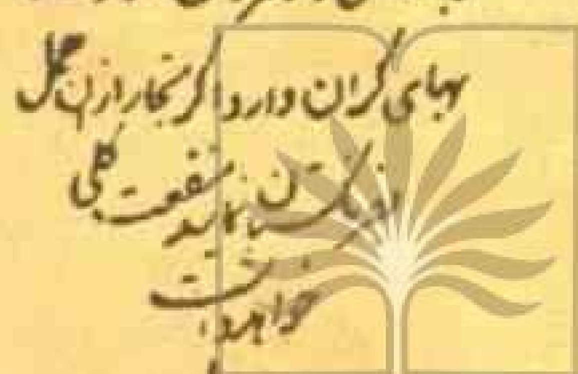
معین است که برای درست وخوب معالجه نمودن این مرض اول باید رفع سبب ان را نمود هرگاه این مرض ذاتی باشد باید بمعالجه مزاج کوشید چنان که هرگاه ممتلی وکثیر الدم باشند باید یک یا چند بن مرتبه اخراج دم نمود واغذیه مضعفه واستحمام بمیاه فاتره ومشروبات معتدله وادویه موضعیه بارده بالفعل در جمیع احوال نافع اند واگر با وجود اینها باز علاج نشد باید ادویه ضد تشنجیه ومسکنه خورانید یا بطریق حقنه استعمال فرمود یا ادویه مخدره را بطریق استنشاق تجویز فرمود در مجموعه طبی سنه ۱۸۶۶ حکایت میکند یکی از کشیشها را دیده بودند که مبتلا به این مرض شده بود از استعمال کلروفرم بروی عضو نعوظ کرده علاج شد بعضی امر به استعمال کافور خواه شربا بطریق سفوف یا بطریق حقنه نموده اند دیده بودیم که سابق بر این لوپولن را از پنج نخود الی یک مثقال استعمال مینمودند وهم گفته اند نیم نخود الی دو نخود ونیم در پنیال در این مرض نافع است ولیکن این تجربه ها را باید تحقیق نمود بالجمله میتوان در چنین حالتی بر وموردیاس از دو نخود ونیم الی بیست نخود تجویز نمود بعلت اینکه ضعف ونقصانی عارض عمل آلات تناسل میکند که در تجارب طبیه هنوز مثل ان دیده نشده

## در انافرودیزیه یعنی عنن

### لوپولن

غبار زرد طلائی معطریست که در سنبل سطح خارجی ثمر لبلاب کبیر دیده وقتی که خوب رسیده باشد می شود لبلاب کبیر را افرنجی هوبلن نام ثمر آن شبیه شاخ حجامت و بسرو چوزه اعظم است جوب ... پیر بازار گیلان زیاد دیدم گویا در جنگل بسیار باشد اهالی دار المرزان را از رک نام بهای گران دارد اگر بکار از این جل ... ان ... منفعت کلی خواهد داشت

جلیل



## در عنن

در این اسم نامیده اند فقدان شهوت جماع و قادر نبودن بر آن از بابت عدم نعوظ را

چنان که معلوم شده است این مرض طبیعتاً بواسطهٔ کثرت سن عارض میشود اما ممکن است که قبل از پیری بواسطهٔ چندین سبب مختلف عارض شود چنان که از استمناء و کثرت جماع بخصوص در سنی که قبل از زمان معتاد باشد و افراط در عکس آن یعنی مطلقاً ترک جماع نمودن یا سیلان بدون ارادهٔ منی و ذیابیطس و جمیع اسباب مضعفه مزاج از قبیل زحمتها و غصه ها و شدت فکر بهمین قسم سبب این مرض اند و هم از این قبیل اند امراض نخاعیه که عارض بعض اشخاص میشوند و اول علامت آنها فقدان شهوت جماع و مخالفت دخول با نعوظ است عشق شدید و شوق وصال کسی که مدتها مشتاق او بوده اند و عشق بر اشخاص محترم و آنهائی که از آنها خوف و خجالت دارند یا تزویج جدید کرده بخیال بیفتند که نمیتوانند عروسی کنند گاهی سبب این مرض میشوند اما این قسم از عنن تقریباً سریع الزوال است بالاخره قسم دیگر از این مرض است که در آن خلقتاً شهوت جماع بکلی معدوم بوده اصل آن از مزاج و ترکیب خلقی است در این حالات اعضاء تناسل کلیتاً کم نمو میکنند و کوچک میمانند

عنن را اگر بواسطهٔ کثرت سن عارض میشود نباید بخیال علاج آن افتاد اما وقتی که قبل از وقت عارض میشود باید اول رفع سببی که مولد آن بوده نمود غالباً از رفع آن مرض علاج میشود اگر مزاج زیاد ضعیف و فاسد شده باشد باید اغذیه قوی برای او اخذ نمود و مقویه نمود در جمیع احوال باید بواسطهٔ غسولات بارده اعصاب ضعیف شده اعضاء تناسل را تحریک نمود و بهتر از همه دوش آب سرد است که بر عجان و قطن ارسال فرمایند و بواسطهٔ مالش و ارسال محرکات از قبیل ادویه تند آشفته و سرخ و منوم

از فحوای عبارت وی که در معالجه ذکری از این قسم نیست معلوم میشود که لا علاج است لمترجمه

ادویه اند که محدث شری میشوند از قبیل ... که ... و سایر ... لمترجمه







نمودن بدن بردن تا زبانه‌های جرمی و بواسطهٔ دلکهای خشک یا بالجواهرهای محرکه ما بعد از قبیل امونیاک وجواذب و مصرفات بسیار و نیز از قبیل مشمع خردل و ذراریح پرنده و حمامهای کوکردی که در معدن و چشمه‌ها استعمال شود یا حمام دریا یا ابهای معدنی که دارای نمک طعام اند مثل اب بوربن و یالاروک و امثال انها معمول دارند بعضی امر به استعمال الکتریسیته و روی ستون فقرات و اعضا تناسل نموده‌اند وهم تجویز دادو نیز کثیری که بخصوص از ان قبیل اند ذراریح و غسفر کرده اند اما استعمال انها بسیار با خطر است و اصلا بدون اثر اند ولیکن ترکیبات دارائی بخصوص اسیر کنین از این قبیل نیستند چنان که مسیو **کرتی و کلس** حالا این را که تابع و موثر واقع شده اند اعلان نموده و ان را باید بهمان قواعدی که در صفحهٔ دویست و پنجاه و دوم در علاج فلج ذاتی بیان نموده ایم استعمال شود اما از عنینی که بواسطهٔ خوف و خیالات اشخاص عارض میشود چنان که مذکور شد گفتگوئی نمیکنیم بجهت انکه انها را باید بتدابیر نفسانی و خیالیه رفع نمود

## در انکنتیننس اوریتن یعنی عدم امساک بول

اطلاق میشود بجریان بدون اراده بول از مجرای طبیعی خود

**اسباب** این مرض از اتفاقاتی است که مکرر ما ان را دو بین اکثر امراض بیان نموده ایم چنان که در حمیات شدیدهٔ خطره و وقتی که عنق مثانه ضعیف شده یا بکلی از عمل باز میماند عارض میشد و هم علامت عامی است که در زمان تزاید امراض حاده و مزمنهٔ دماغ عارض میشود و نیز اورا در جمیع هنگامهای اغلب امراض نخاع مشاهده نموده ایم ممکن است این مرض تابع فلجی شود که محدود در مثانه باشد چنان که اکثر در پیران دیده میشود و گاهی بواسطهٔ صدمات خارجه عارض میشود بخصوص از انواع قهریه مجرای قضیب چنان که بعد از شکستن سنگ در مثانه یا بعد از بیرون

۴۳ اینکه مصنف این مرض را انکنتیننس بول [illegible]

۴۴ گاهی بواسطهٔ [illegible]



# در سلس البول

اوویس ان حادث میکردد اکثر اشخاصی که سنکی در مثانه دارند همیشه مبتلی به این مرض اند و این یا بواسطه امدن سنک است بعنق مثانه و یا بجهة این است که مثانه را فلجی عارض شده اکثر ممکن است از این بابت باشد که مثانه از وجود سنک بهیجان امده دیکر نتواند منبسط و منقبض شود بول در انجا جمع شده بماند و از این قبیل است سلس البولی که در ورم مثانه حاد یا وجع عصبانی ان عارض میشود (و قطره قطره خارج شود) اما در این دو حالت از این جهة است که تقاضای دفع شدید است و مریض قادر بران نیست مسیو **سیویال** نیز قسمی از این مرض را بیان کرده که سبب ان اتساع قسمت اخر مجرای قضیب است که بول در انجا جمع شده اول بول با جهندکی و قوت تمام خارج میشود بعد از ان لاینقطع قطره قطره میریزد که برای این که شلوار انها الوده نشود لابد میشوند که چیزی بر ان ببندند

این مرض زنان را کمتر عارض میشود و اکر مبتلا شوند بواسطه بعض اسباب مخصوصه است مثل این که در اخر زمان حمل بواسطه فشاری که رحم بمثانه میدهد عارض میشود سلس البولی که معلوم شود بواسطه فلج عنق مثانه عارض شده محتمل است مردان را بیشتر از زنان عارض شود در این حالت سلس البول بر نوبی وقتی که در مثانه مقدار معتدبهی از بول جمع شود عارض میشود و هم غالبا وقتی که بقوت سرفه میکنند یا فریاد میکشند یا میرقصند حاصل میشود

قسم دیکر از این مرض است که بسیار شایع و زیاده عاصی از علاج است و ان اغلب اطفال و مراهقین را خواه ذکور و خواه اناث فقط در شب عارض میشود **مُنْدیه** در سنه ۱۸۳۷ در روزنامه طبی تجربه و تحقیقات بسیار خوبی که در این مرض نمود درج کرده است

**تشخیص** ممکن نیست که تشخیص این مرض اشکالی داشته باشد ولیکن،



# در بول در فراش

همیشه تعیین سبب آن سهل نیست طریقه خروج بول و علامات مقاومت و استعلام از حالت بطن و از سال قاساطیر غالباً سببی که این مرض را احداث نموده یا مانع از علاج است مشخص مینمایند باید دانست که در حبس البول نیز غالباً بدون اراده ادرار میکنند ولی در آن وقت مثانه از بابت شدت امتلاء آن را خارج مینماید و سلس البول در اینجا عرض است و مرض حقیقی فلج مثانه است و در این حالت نتوئی در شکم که موضع مثانه ظاهر و بواسطه ادخال قاساطیر بول زیادی خارج میشود و این قسم از سلس البول در پیران زیاد شایع است این است که باید مخصوصاً دقت نمایند هر وقت که بول بدون اراده خارج شد از لمس و از ادخال میل معین نمود که اگر مثانه ممتلی شده و بکلی بول آن خارج نمیشود حکم بیقین نمود که مرض اصلی حبس البول است بیش از این در این مرض گفتگو نمیکنیم زیرا که لابد میشویم داخل مطلبی شویم که موقع ذکر آن در این کتاب نیست و باید آن را از کتاب جراحی اخذ نمود چند مطلب باقی است که لابدیم از ذکر آنها و آن قسمی از این مرض است که همیشه در شبها عارض اطفال و مراهقین میشود

شدت تحریکات مثانه در … در صفحه ٣٥٣ مذکور شد

## در انکنتیننس لیلی

تنها حالت مرضی که در این اشخاص ملاحظه میشود این است که در بین خواب بول آنها بدون اراده خارج میشود بعضی هر قدر احتیاط و تدبیر میکنند فایده نمیکند و هر شب این حالت عارض شود و در بعض دیگر گاه گاهی در خواب سنگین غرقی که مانع از احساس تقاضای شدید ادرار است اتفاق می افتد یا این که در بین شام خوردن مشروبات زیادی میآشامند یا مخصوصاً در وقتی که میخواهند بجامه خواب بروند آشامیده میخوابند حادث میشود مراهقینی را میشناسم که از اول طفولیت الی الآن هر وقت قبل از خواب یک فنجان آب میخورد در رختخواب خود ادرار میکند

این مرض را بول در فراش یا شاش در خواب نامیدن چنانکه در کتب متداوله خودمان معمول است خیلی بهتر است بجهت اینکه … مرضی … این عمل اطلاق … بگوییم چون … خواه زمستان و خواه تابستان عادت بخواب … اطفال و غیرهم هم … کم است … اصطلاح کرده ایم لمترجمه

در این مرض بمحض این که بول بمثانه میرسد قطره قطره خارج نمیشود بلکه مقدار زیادی در مثانه جمع شده پس یا بواسطه ضعف عضله مدفعه یا بواسطه شدت قابلیت هیجان عضله



## در بول بی‌اختیار در وقت خواب

مثانه بول بدون این که احساس به تقاضای خروج شود و بدون این که تحریک
کند که از خواب بیدار کند خارج میشود پس بنابراین مریض احساس بخروج آن
نمیکند

این مرض آنکه تشخیص مرض موذیست است که محال است قبل از وقت حکم بعاقبت آن نمود
بعضی گفته‌اند همیشه در هنگام بلوغ تمام میشود وقتی که با وجود این انقلاب طبیعی
با آن رفع نشد باید حکم بلاعلاج باشد و این اعتقاد هم فاسد است زیرا که اشخاص مجرب در این
باب گفته‌اند هنوز به تحقیق نرسیده است

مزاج لمفاتیکی در صفحه ۳۹۶ مذکور شد

گفته‌اند عموما اطفال و مراهقین رنجور و ضعیف و لمفاتیکی مزاج مستعد به ابتلای
این مرض اند اما قائلین به این قول بر خطا بوده‌اند چرا که اشخاصی را که مبتلا به
ملاحظه نموده بالعکس قوی و فربه بوده‌اند به قسمی که محال بود که نسبت این مرض را
بضعف مجموع بدن آنها داد به اعتقاد او این مرض همیشه تابع ضعف و استرخای
که محدود در مثانه باشد و از روی این عقیده بوده است که اکثر اطبا تا سه معالجات
عمده که مذکور خواهد شد نموده‌اند اما گویا تحقیق شده باشد که در بعضی حالات
بالعکس این مرض بواسطه شدت قابلیت تحریک مثانه و قسمی از تشنج آن عارض شود
معالجاتی که بر این قصد کرده و فایده برده‌اند و این که وقتی طفل را در بین ادرار کردن
می‌یابند می‌بینند بول بقوت تمام خارج میشود و مثل در مفلوجین همیشه در مبان
پا نمیرود مؤید این طریقه میشود

## در عوارضی که بعد از این امراض عارض میشوند

حالت مبتلایان به این امراض منتهی میشود به این که صفن و قسمت داخلی فخذ آنها سرخ و
دارای جوشش‌های احمر اللون و با وجع شود و غالبا خراشهای کوچکی در آنجا ظاهر شود و
ورم مزمنی عارض و زیاد سخت گردد

## در امراض ضعف اعضا عصبانی مخصوص بعض

**علاج** این مرض را معالجات مختلفه باید که بمختلف میشوند بر حسب طبیعت و سببی که موجب حدوث مرض یا منع ان از علاج شده اند سلس البولی که تابع ورم مثانه باشد باید ان را بمعالجات کثیره که در ورم مثانه مذکور است علاج نمود و اگر تابع وجع عصبانی مثانه یا پس از فلج ان عارض شده باشد باید تدابیری را که در صفحهٔ صد و هفتاد و چهارم در علاج وجع عصبانی مثانه شرح و در صفحهٔ سیصد و هشتم در علاج فلج مثانه بتفصیل بیان نمودیم معمول نمود هرگاه تابع سنگ مثانه یا ابنیه در مجری یا در عنق مثانه باشد لازم است بتدابیر و اعمال جراحیه انها را معالجه کرد سلس البولی که تابع ضعف و استرخاء عنق مثانه است بخصوص در نسوان گاهی از استعمال حمام موضعی خنک یا سرد دفع میشود دیگران ادخال میل نرمی و اگر چند دقیقه در مثانه بماند ترجیح داده اند و اگر این معالجات بی ثمر شدند باید عنق مثانه را داغ نمود

فرق میان سرد و خنک در صفحه ۹۵ مذکور شد

برای دفع بول در فراش معالجات مفیده مختلفه کرده اند که ما جمیع انها را متوالیا مذکور میداریم در ابتدای معالجه امر نمیکنیم مگر براین که انها را اعلام کنند بعض اعمال بقصد این که اثر شدیدی در خیال اطفال کند کرده اند چنانکه بعضی وا بر این که مبتلی را مس نمایند بعض دیگر موشی را در میان دستهای انها خورد و خورد کرده اند و امثال انها ترسانیده اند اگر این تدابیر بکلی بی فایده نشده ند نباید انها را ترک کرد چه ممکن است طریقه معمول دارند که اثر بدی در بدن ضعیف و قابل اثر اطفال کند که ضرر ان بیشتر از خطر این مرض باشد

طریقه داغ مثانه باسباب مخصوص و کیفیت استعمال آن در صفحه ۳۴۲ مذکور شد علی

[illegible]

از میان معالجات طبیه که معمول اند مقویات بیشتر از همه مؤثر اند خواه تقویت مجموع بدن نمایند و خواه بر اعتقاد بعضی فقط مثانه را تقویت نمایند برای کلیه مزاج از قبیل ترکیبات اهن و کنه کنه و ادویه مره مفرد است حمامهای کوکردی و بدی و حمامهائی که با ادویه معطره تهیه کرده باشند اهالی المانی تجدید کرده اند حمام در بادا ... تندرستی

درخروبدولزعبو [illegible]

دوبوی‌تر امر نموده اند که اسپرم مبدلک و کرسات را با ماء بارد استحمام کرده

نیز حمام سرد تجویز نموده اما میل او این است که مثل این که در مرض کره مذکور شد در آب

غوطه ور شوند بعضی سعی نموده اند که اعاده قوه مثانه را بواسطه بادکشهای خشک

که بعجان او سایل شوند (کانن) و بمفرحات بلکه بواسطه داغ مکرر که بخلف صفن

یا بنا حبه عجز گذارند (مشروه دیکیسن) و بواسطه الکتریسیته

(ولبستر و مدی) نمایند با این که پنج شش دفعه هر دفعه بفاصله سه

چهار روز میلی داخل مجرای بول نمایند (گولاری و لو مبدلک) بعضی

شربا و ضمادا امر به استعمال ذراریح نموده اند بعضی تعریف سگالر و شوره نمفه ادیح الی

ده نخود و اسید ستریک نیم نخود الی یک نخود تقریبا نموده اند اما اثر و منفعت این ادویه

هنوز به تحقیق نپیوسته و لیکن افادا اگر در دفعه اول مسیو هربیت در این مرض

استعمال نموده بود از این قبیل نیست و مندیر بنا بر تجربه مخصوص خودش

تحقیق کرده است که او از ادویه لیبا دوتیه مؤثره است طبیب مذکور در علاج این

مرض او را مخلوط با اکسید سیاه آهن میکرد (عصاره ازادرافی دو نخود اکسید دو قیمت نخود

(بیست و چهار حب کرده روزی سه حب میخورانید) محققا این که بجای آن میتوان استرکنین

استعمال نمود مستغنی از ذکر است اما باید مقدار کم یعنی از چند پنجاه یک کنده شروع

کنند

بلادانه را اکر عمل طبیعی این با ادویه مذکوره تفاوت کلی دارد چند سالی است زیاد تاکید

در استعمال آن نموده اند که یک الی سه خمس گندم از سفوف برگ یا ریشه آن برای اطفال

تجویز انند و احتیاطی در استعمال آن داشته باشند که وقتی که مرض هم دفع شد باز کاهی

کاهی آن را استعمال نمایند تا از نکس محفوظ باشند اختلاف کرده اند که بلادانه در این

مرض چرا اثر میکند فرض این که تحریک یا تشنج مثانه را دفع کند که گویا کاهی سبب این مرض اند

منهج [illegible] معینه این مبحث

سگالر را
که سگالر که نیز گویند
قسمی از گندم است که از
گندم دیوانه ممیز گشته
و آفات سنبل نباتات [illegible]
شرح آن در کتاب
ادویه
خود



## خاتمه

موافق دلایل علمیه است

**معالجهٔ برفق** دفعی که سلس البول با وجود جمیع معالجات علمیه و تجربیه
باز رفع نشود باید بتوسط تدابیر طبیه تا ممکن است اذیت مرض را کم کنند چاره هائی که در این
حالت کرده اند بعضی برای این است که بول را بحالت خود بگذارند هر قدر خارج میشود بشود
بعض دیگر برای این است که مانع از خروج آن کردند مقصود اول بمراعات و بیحس کیسه بلند
همی که از پوست یا کائوتشو یا از کوتا پرکا ساخته باشند حاصل میشود که مریض دائما آنرا
بخود بسته و بسهولت بتواند او مردم پنهان کند اما استعمال این اسباب بجهة نسوان
مشکل است ولیکن میتوان ظرف بولی بجهة آنها ساخت که منطبق بر ثقبه مجرای بول
آنها شود و بول تماماً در او ریخته شود و اگر این ظرف ممکن نشود بجای آن چند قطعه ابر
فرنجه نمایند و آنها را مکرر عوض کنند

اسباب بسیاری برای منع خروج بول ساخته اند که در حقیقه صور مختلف اسباب
فشار اند اما برای اکثر مردم تحمل آنها مشکل است و با وجود این که فایدهٔ کمی دارند
احتیاط زیادی در استعمال آنها لازم است

## خاتمه

مسیو **گریول** که مؤلف کتاب است در سنه ۱۸۱۱ در فرانسه در قریه‌ئی که یکی از بناد و قرانسه
واقعه در کارو و پای سفید اتشه ؟؟ است متولد شد و در سن هیجده سالگی بپاریس آمد و در آنجا اندک
اندک ترقی کرده از فضلا و یکی از معلمین معتبر و طبیب مریضخانه هتل دیو و غیره مسلم
کل شده و در سنه ۱۸۷۲ در گذشت کتابی با این تحقیق کمتر نوشته شده از بابت نیکی
ترتیب و معانی که در تحقیق آن نموده محل رجوع اغلب علمای طب است و از فرط تدقیق
در میان فرنگیان مانند امام فخر رازی بدقت مشهور شده و نود بالی که در و معالجات
میکند از بابت دفعی است که دارد و الا اکثر آنها تدابیر و دوبر معمول هستند مکرر



# خاتمه

چند موضع که بعضی از شرب بعض سموم مثل کورار و ناتوره مینماید و ایرادی که بر
تعدد شرب مثل افیون و انتیمون میکند حق است و البته همه کس باید این ملاحظات
بکند و آنها هم که این معالجات را کرده بودند از ترس ایراد و بیم بکلی مأیوس شده و
مریض در معرض خطر بوده که راضی باستعمال آنها شده بودند و الا معلوم است که کسی
در حالت اختیار بطفل کوچک دو سه نخود انتیمون نمیدهد

همه میدانند در ممالک مصریه و عثمانیه کتابی باین اشکال ترجمه نکرده اند و اگر
هم کتابی ترجمه کنند کتب دیگر را که مبنی آن هستند نیز بطبع رسانیده و در تمام
مملکت منتشر کرده اند لهذا احقر برای اینکه مطلب کتاب مجهول نماند چیزی که
متعلق بعلم دیگر بود یا در کتاب نبود لابد شدم تحقیق مختصری از آن بقدری که
حاشیه کتاب گنجایش داشت بنویسم که برای ناظرین کتاب ملاحظه آن سهل گردد
باز بعض مطالب که ذکر مختصر آن بی فایده و مطول آن هم در حاشیه گنجایش نداشت
مثل اقسام الکتریسیته و فرق آن با گالوانیک را با نقدری که اشخاص فراهم باشند
و مثل کنتر ستیون را با اینکه مکرر در ترجمه ها گفته اکتفا نمودم و تفصیل اسکولتاسیون
و پرکوسیون و متعلقات آنها را که باید در این کتاب مکرر شده محول بکتاب بدایع
الحکمه تا حضر که مقرب الخاقان طولوزان حکیم باشی مخصوص ترجمه نموده اند کردم
و ادویه که در کتاب مذکور است غالبا از ادویه معروفه اند اگر کسی آنها را نداند چه
در دار الخلافه و چه در بلاد بعیده ممکن است از دواخانه مدرسه مبارکه
و سایر دواخانه ها بخواهند بعضی که نادر غریب بود که دواسازها هم نمیشناسند
شرح آنها را در حاشیه جای آنها نوشتم پس چنان که در اول کتاب هم اشاره کرده
بودم کتب لازمه که باید ترجمه کرد بسیار است و اگر بیشتر لازم میشود و ممکن است
اگر خدا بخواهد حقیر ترجمه کرده بطبع برسانم



## خاتمه

اول کتاب تشریح مبسوطی که مصوّر باشد بجهة اینکه اَبنیان جمیع فروع وشعب طب وجراحی است دوّم اَپِرَسیِن جراحی مصوّری که مبسوط باشد سیّم کتابی در امراض اطفال چه معلوم شده است که بیشتر از وقت تولد تا دو سالگی بعضی بواسطهٔ بدی تربیت وبعضی بواسطهٔ عدم علاج تلف میشوند چهارم در امراض آلات بول واعضاء تناسل که کثیر الاتفاق اند پنجم در امراض مخصوصه نسوان بغیر قابلگی کتب مفصّله نوشته اند که بعد از ترجمه معلوم میشود چه قدر لازم بوده است ششم در امراض عین که از همه لازم تر ومخصوصه در بیت است که باید داکنم هفتم پاتلوژی تمامی که مختصرتر از این کتاب باشد هشتم در امراض حلق وحنجره وگوش که مخصوصاً کتب مفصّله دارد ودوات مخصوصه بجهة آنها اختراع کرده اند نهم کتابی در لغت طب وجراحی دهم کتابی در نسخ مشهوره وکیفیت نسخه نویسی دواسازی وسایر لوازم آنها یازدهم قرابادینی که ضرور باید مختصر ونه چندان مبسوط باشد

انشاء الله کتبی که بعد از این ترجمه میشود قدری بر جزء عملی آن خواه طب وخواه جراحی خواهم افزود واگر تکراری داشته باشد حذف خواهم نمود در این کتاب از باب اینکه هیچ تصرفی نکرده ولا بد الکلمة فی الکلمة ترجمه کرده ام خود مصرّم که عبارات آن سلیس وروان چنانکه میخواستم نشده است ودر بعضی مواضع رایحهٔ ترجمه از آن استشمام میشود بخصوص در اوایل آن که وقتی شروع کردم در کمال پریشانی خاطر بودم باید چنین نوشته شود که هیچ معلوم نباشد که این کتاب منقول از زبان دیگر شده

در مدت اقامت در فرنگستان بر خود لازم وحتم کرده بودم که مهما امکن بیشتر همت خود را مصروف جزء عملی که انفع واهم است اعم از آنکه طب باشد یا جراحی نمایم وبرای حصول این مرام رنجها کشیده وفوق الطاقه کوشیده چه مسلّم است که کیفیت عمل یدی را اگر از خطابا کتاب

یعنی
اگر کتاب طب
باشد از کتب طبیه معتبره
دیگر واز روزنامه وامثال آنها
معالجات مجربه مفیده انتخاب کرده
بر معالجات آن خواهم افزود واگر
جراحی باشد طرق مختلفه دیگر که در
سایر کتب بجهة آن عمل بیان کرده اند
نقل خواهم نمود وهمچنین در بیان علامات
واسباب وتشخیصات وغیرها اگر بیانی
که در فصلی شده یا زیادتی یا تکراری
در کتاب باشد ترک ومحذوف خواهم نمود
چنانکه در این کتاب هم نموده ام
این کار را الحمد لله کرده
چنانکه در مکتب
شاهزاده
شد

# خاتمه

در چند روز و چندین باب کتبی بشود یا بخواند تصوری میکند که غالباً مطابق با واقع هم
نیست ولی از پنج دقیقه رؤیت و مشاهده هر عملی باشد هم بهتر دانسته شده و هم بهتر در ذهن
میماند و تحمل این همه زحمت را برای محبت جنسیت و مودت نوعیت که مکنون خاطر انسانیت است
کرده زیرا اگر در تحصیل و تکمیل هیچیک از جزئین مجبور و محکوم نبودم این جهد وافر بطیب
خاطر بود که شاید بعد از مراجعت از ایام خدمتی برادران دینی خود کرده سبب دوای علیل
و شفای علیلی شوم ولی افسوس که بواسطه مراودات عمل و عبادتهای مخل و بعض موانع دیگر
از این عمل پر ثمری که منفعت آن عاید عموم مردم میشود باز مانده ام و منحصر شده است ببعض
اعمال الجزئیه که گاه گاهی در محکمه اتفاق می افتد شاگردها و بعض دوستان هم بجهت اینکه
ببینند و بیاموزند مخصوصاً اصراری در مباشرت اعمال الجراحیه دارند لهذا بعد از این
بتلافی ما فات برای هر قسم آنها بخصوص اعمال یدی که متعلق بامراض عین است مترصد و حاضر هستم
و چنانکه سابق هم در روزنامه دولتی اعلان کرده بودم در فقرا و متوسطین چه در طبابت و چه در
جراحی بجهت دوام دولت ابد مدت و دعاگویی وجود مسعود اعلیحضرت قدر قدرت همایونی
روحنا فداه مجاناً و بلا عوض از هر طبقه مردم و هر گونه عملی باشد بدون مضایقه قبول انجام
آن را خواهم نمود فاسئل الله ان یجعل نیاتنا خالصاً مخلصاً و یؤیدنا فی علمنا و یصیر جهد سعینا
صائباً و لا یخیبنا من عملنا الذی غایته احیاء النفوس و نختم الکتاب علی هذه الاثر الشریف لیکون
ختامه مسک و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً قد تم بید مترجمه و مؤلفه حامداً مصلیاً
مستغفراً فی اتم البلاد و اعظمها و فی احسن ساعة من الاوقات اسعدها و من الفصول ابردها
و من الملوین بهاها و من الساعات اولها و من الاسبوع ثانیها و من الشهور ثالثها و من الثالث
رابعها و من الرابع نصف اولها و من السنة اواخرها و من احادها سابعها و من عشراتها عاشرها
و من مأتها ثالثها و من الوفها ثانیها کاتب الحروف عباس بن المرتضی الهمدانی در کارخانه عالیجاه
کربلائی محمد حسین طهرانی سمت طبع و اتمام پذیرفت الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً ۱۲۹۷

| غلط | صحیح | صفحه | سطر | غلط | صحیح | صفحه | سطر | غلط | صحیح | صفحه | سطر |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| بمهمانیرا | بمهمانی | ۲۰ | ۱۷ | یاابتلا | باابتلا | ۱۳۹ | ۲۱ | کند | کنند | ۴۴۵ | ۱۲ |
| نیست | نباشد | ۲۸ | ۲۰ | چانب | جانب | ۱۳۸ | ۱ | وبرای | برای | ۴۴۷ | ۱۴ |
| میشود | شود | ۳۰ | ۴ | دجلی | دجلی | ۱۴۲ | ۱۰ | یافقدانا | بافقدانا | ۴۵۸ | ۱۰ |
| میکرد | کرده | ۳۰ | ۱۵ | مریض | مریض را | ۱۴۴ | ۷ | حواشی | | | |
| اینصورت | صورتی | ۲۹ | ۲۱ | عوارضی | عوارض | ۱۴۸ | ۵ | معارا | امعاءرا | ۴۳ | |
| مکواینکه | مکو | ۳۴ | ۵ | دادداور | رادو | ۱۵۱ | ۸ | ابن عمل | ابن عمل | ۴۶ | |
| [illegible] | [illegible] | ۳۴ | ۷ | نضیق | تضییق | ۱۵۱ | ۱۵ | بانها | باعصاب آنها | ۷۵ | |
| کثرث | کثرت | ۴۱ | ۱۱ | دیده | دیده شد | ۱۵۴ | ۱۳ | منمکن میشوند | جمع میشوند | ۸۲ | |
| از | ناز | ۴۱ | ۱۴ | درروز | دو بلغری | ۱۶۴ | ۹ | فاداد | فاواده | ۸۹ | |
| واغذیه | اغذیه | ۴۱ | ۱۲ | کالیه | کلیه | ۱۶۶ | ۱۵ | بومیکردند | نمیکردند | ۹۲ | |
| پس نباید | اما نباید | ۴۸ | ۵ | ساوند | سازد | ۱۷۸ | ۲۰ | وعمل | ویکی از عمل | ۹۳ | |
| چنانچه | که چنانچه | ۵۳ | ۲ | دروودم | ورم | ۱۸۶ | ۵ | انووحرکت | انوحرکت | ۹۴ | |
| واهی | واهی | ۵۳ | ۸ | واوغابث | اوغابث | ۱۸۶ | ۱۱ | [illegible] | [illegible] | ۱۲۱ | |
| عارض | وعارض | ۵۵ | ۱۰ | ماانند | بمانند | ۱۸۸ | ۳ | خوب | چوب | ۱۴۵ | |
| نمیکند | نمیکنند | ۵۷ | ۱۸ | [illegible] | [illegible] | ۱۹۱ | ۱۵ | معطل مانده | [illegible] | ۱۹۸ | |
| وبرای | برای | ۶۱ | ۱۶ | موضع | موقع | ۲۰۵ | ۱۰ | بریاعمل | تاعمل | ۱۹۸ | |
| قوه | قوه | ۶۱ | ۱۹ | [illegible] | [illegible] | ۲۰۵ | ۱۲ | دوانها بکنند | بکند | ۲۴۸ | |
| وابیان | دابیان | ۶۲ | ۴ | کرعارض | عارض | ۲۱۰ | ۱۳ | وداخل | مداخل | ۲۷۳ | |
| واهبه | واهیه | ۶۲ | ۸ | ممکن | ممکن است | ۲۳۹ | ۸ | جوانانی را | جوانمردانی را | ۳۲۶ | |
| دهن | ذهن | ۶۲ | ۹ | مذکور | مذکور شد | ۲۴۴ | ۱۳ | نزدیک | [illegible] | ۳۸۶ | |
| باهجدوه | یاهجدوه | ۶۴ | ۸ | باهجطیه | یاهجطیه | ۲۴۵ | ۸ | حسم | جسم | ۴۱۳ | |
| ازاینکه | ازاینکه | ۶۴ | ۱ | فلجهای | فلجهای | ۲۵۵ | ۲۱ | | | | |
| انهارا | انها | ۶۷ | ۳ | بااین وجع | یااین وجع | ۲۶۱ | ۸ | | | | |
| مسل | مثل | ۶۷ | ۴ | بااستحاله | یااستحاله | ۲۶۳ | ۲ | | | | |
| هنی | یعنی | ۶۷ | ۷ | قوه | قوه | ۲۶۸ | ۶ | | | | |
| هائی | هائی | ۶۸ | ۱۸ | نوینه | قرینه | ۲۷۳ | ۲۱ | | | | |
| میجورد | میجودد | ۶۸ | ۱۹ | مصادف | مصادف | ۳۱۰ | ۱۲ | | | | |
| کردوا | دوارا | ۸۶ | ۲۰ | میمنودیم | مینمائیم | ۳۴۱ | ۴ | | | | |
| فراموشی | فراموش | ۹۰ | ۱۷ | بااینکه | یااینکه | ۳۲۳ | ۲۱ | | | | |
| میکرداند | میکردند | ۹۲ | حاشیه | معالجاتا | معالجات | ۳۴۹ | ۱۲ | | | | |
| میکند | نمیکند | ۹۶ | ۱۵ | اما | ولی | ۳۵۹ | ۱۵ | | | | |
| بیشتر | بیشتر است | ۱۱۵ | ۱۸ | کمتر تو | کمتر | ۳۷۵ | ۹ | | | | |
| ما اینکه | تااینکه | ۱۲۱ | ۱۷ | هیچیک | هیچیک از | ۳۸۵ | ۱۵ | | | | |
| معتنابه | معتنابه | ۱۲۳ | ۱۴ | مضطرها | مضطرب | ۳۸۵ | ۹ | | | | |
| فخد | فخذ | ۱۲۴ | ۱۰ | غادض | عارض | ۳۸۸ | ۱۹ | | | | |
| صده | غده | ۱۳۰ | ۳ | حوالکی | حوالی | ۳۹۴ | ۱۹ | | | | |
| مواضعی | موضعی | ۱۳۱ | ۱۰ | رهشت | وحشت | ۳۹۷ | ۱۳ | | | | |
| دسانید | مردود هند | ۱۳۳ | ۲ | کلیه | کلیه | ۴۴۲ | ۱۹ | | | | |
| مرهاط | مربوط | ۱۳۶ | ۱۵ | لقوه | لقوه | ۴۴۴ | ۲۱ | | | | |

مخفی نماناد که بعضی غلطهای کتبی قبیل اینکه کوفتگی را کوفکی و دستلی را دستلی و نوبه‌ها را نوبها و باین را باین و امثال آنها که مکرر در این کتاب نوشته شده از مخترعات کاتب است و نیز بعضی از نسخه‌های نقطه بلکه حروف مثل ایکه نقطه یا که ریخته ممکن است یا واو تا خوانده شود یا سر واو و قافی ریخته است از عدم اهتمام مباشرین طبع است چون مخل فهم مطلب نیست و خوانندگان کتاب همگی از ارباب فضل و هنر اند در این قسم خبرها را باندک دقتی ملتفت میشوند بذیل عفو خود اغماض خواهند نمود

خیار بیگ ملکی رستاق

بفروخت بمبایعه صحیحه شرعیه شرطیه خیاریه عالیجناب آقا خجند بیگ خلف مرحوم آقا

با جمیع

همگی دو دانگ ساحت تحریر زمین شالیزاری واقعه در مزرعه دانگ شرک و محمد دوست بیگه چهار دیوار

~~حدی متصل بشارع عام حدی متصل به ... حدی متصل به ... حدی متصل به ...~~

فرزند بیگ کدوخان سید شاه خانم

توابع و لواحق شرعیه آن را از سیاه و مجری المیاه ... صفرخان ولد ارجمند آقا ... نوری بیگ

ساکن المسکن بمال المبایعه المشارطه مبلغ پانزده تومان ... نقره ... خود مقبوض

بایع شارطه مزبور که ... در ضمن عقد بیع شرط شرعی چنین شده هرگاه بایع مزبور تمامت ثمن

و یا معادل آن را بعد از مدت شش ماه ... روز ایام خیار رد بسوی مشتری مسطور نمود اختیار فسخ

بیع بجهة بایع باشد والا بیع لازم و خیار ساقط خواهد بود و مبیع موصوف حق طلق و ملک طلق

مشتری مذکور بوده باشد ... تصرف مالکانه نماید و همچنین در ثانی ... بمجلس شرعیه

بایع شارطه مزبور تحریر ... مسطوره فوق را از مشتری ... بمدت مرقومه ...

مبلغ ده تومان ... بعد از انقضای مدت ... داشته ... رسیده ...

و صیغه المبایعه المشارطه و الاستعمار ... قرر فی الشرع ... الشریعت ...

تحریراً فی ۲۵ شهر رمضان المبارک سنه ...

در هر نسخه ایست که حضرت ولی [illegible] مجلسی شرحی دادم [illegible] آنچه شده از [illegible]

رکاب دارکلانی ما [illegible] را از اراضی خشکه و [illegible] و مراتع و انهار و اشجار [illegible] مجهول

بهار آنچه ملکیت را ثابت [illegible] بالحضرت [illegible] با حجر [illegible]

نجف باشد [illegible] نواری و بعد از [illegible] ...

حسب الحواله و بعد المطالبه بموجب قبوضات الواحی و حواله کار [illegible]

نتیجه و بهیچ وجه من الوجوه در دادن مال الاجاره [illegible] را موقوف و معطل ننمایند

و آنچه کلمه از جهت اجاره خطا نامچه قلمی کردید و تحریر یافت [illegible] باشد و [illegible]

داللعقاره کلما وردت فی شریعة المطهره بسمت جریان [illegible] در [illegible]

شرط شده اگر نقش مستاجر مسطوره آفت ارضی و سماوی [illegible] برسد

باشد [illegible] و خسارات دیوانی نیز بالتمام [illegible] در عهده [illegible]

[illegible] ذلک تحریراً فی ۱۵ شهر جمادی الاولی [illegible]

۱۲۳۱

آقا میرزا ابراهیم سلمه الله

مبلغ پنجاه تومان وجه نقد رایج مظفری از مال خاص عالیجاه حمیدت همراه

در دست این بنده شیخ ابراهیم دینی ثابت و در ذمه شرعی است که [illegible]

تمامی وجه سطور فوق را پس از مدت شش ماه هلالی تماماً بکارسازی [illegible]

و با دلیل شرعی ادعای [illegible] شرح انور [illegible]

کلمه از جهت تمسک با چند کلمه شرعی تحریر گردید تا در موقع [illegible] باشد

تحریراً فی [illegible] ۱۵ شهر [illegible] ۱۳۴۱

الوالد

بتوسط آقا میرزا محمد خان ثابت ... نوبت ...

ح ۱۳۴۱

۱۵ اسد ... ۱۳۴۱

فرزند جناب ... آقای لطف الله

نقد رال

... پانصد ... تومان بوده است

... ۱۵ ...

۱۳۴۱

